

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_191156

UNIVERSAL
LIBRARY

عمل صالح

الموسوم به

شاهجهان نامه

نصيف

محمد عالم كنبو لاهوري

به صحيح و نفعي

غلام يزداني

فاطم محكمه آثار و ديمه در رياست حيدر آباد دكن
و ماهر كتفات السفه عربيه و فارسيه در سكار همد

جلد اول

داهتمام اينسياتك، سوسائيتي بنگال

در مطبع بپتست ميتشن طبع شد

تمهید
ولادت شاهجهان بادشاه غازی و موسوم شدن به سلطان خرم ...
سلسله نسب

صفحه	عنوان
۱۱	احوال نور الدین محمد جهانگیر بادشاه
۱۴	ذکر جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی
۱۶	احوال نصیر الدین محمد همایون بادشاه
۱۸	بیان ظهیر الدین محمد بابر بادشاه غازی
۲۵	ذکر شاهزاده عمر شیخ میرزا
۲۵	بیان سلطان ابو سعید میرزا
۲۶	احوال شاهزاده سلطان محمد میرزا
۲۷	ذکر شاهزاده مبرز میرزا شاه
۲۷	احوال امیر تیمور گورکان
۳۰	بیان تعلیم شاهزاده خرم
۳۳	انجمن اکبر بادشاه و ذکر سوانح که در عرض آن ایام رو داد
۳۷	رو گردان شدن خسرو از اطاعت جهانگیر بادشاه
۴۲	بیان عنایات جهانگیر بادشاه در حق سلطان حرم و خراستگاری
۴۲	نواب ممتاز الزمانی بخت یمین الدوله آصف خان
۴۶	ذکر خواستگاری عبیده مظفر حسین میرزا بجهت شاه بلند اقبال
۴۶	خرم
۵۰	فہضت جهانگیر بادشاه بہ میدگاہ باری و شمسیر انداختن
۵۴	بادشاہزادہ خرم بر شیر
۵۴	زفاف شاه بلند اقبال بہ نواب ممتاز الزمانی
۵۸	فہضت جهانگیر بادشاه با شاه بلند اقبال بصوبہ اجمیر
۶۷	فہضت سلطان خرم بہ نستخیر ولایت رانا امر سنگھ و روزی
۶۷	شدن فتح

	آغاز سال نهم از سنین جلوس جهانگیری و آذین یافتن انجمن
۷۹	نوروزی سلطان خرم، در ولایت رانا
۸۰	ولادت جهان آرا بیگم المخاطب به بیگم صاحب
۸۱	تنگ شدن عرصه پیکار بر رانا بمساعی بادشاهزاده خرم
	عفو طلبیدن رانا بوسیله شاه بلند اقبال و ذکر بعضی از مناسبات
۸۴	این مطلب
	معادرت شاه بلند اقبال از مهم رانا و دریافت ملازمت جهانگیر
۹۰	بادشاه در اجمبر
۹۲	ولادت بادشاهزاده محمد دارا شکوه
۹۶	ذکر پیدایش شاهزاده محمد شاه شجاع
۹۸	توجه شاه بلند اقبال به تسخیر دکن و یافتن خطاب شاهي
	جشن نوروزی سال دوازدهم جلوس جهانگیری و انتظام یافتن صبیله
	شاهزاد خان به سلک ازدواج شاه بلند اقبال و اطاعت نمودن
۱۰۳	و پیشکش فرستادن دنیا داران دکن
	معادرت شاه بلند اقبال بعد از فتح دکن و یافتن خطاب
	شاهجهانی و نصب کرسی طلا بجذب سریر شاهنشاهی برای
۱۰۸	جلوس آن بلند اقبال
	توجه مرکب جهانگیری بصوب گجرات با شاه بلند اقبال شاهجهان
۱۱۳	بعد از فتح دکن
۱۱۸	فتح قنچه کانگه بتدبیر شاه بلند اقبال
۱۲۵	ولادت سلطان اورنگ زیب

	وصول موکب سعادت بدار السلطنت • فتحپور و انعقاد انجمن
۱۲۶	وزن مبارک شمسی از سال بیست و هشتم شاه بلند اقبال
۱۲۷	ارتحال والیده ماجده شاه بلند اقبال
	توجه جهانگیر بادشاه با شاه بلند اقبال • بسیر کشمیر و ولادت شاهزاده
۱۲۹	امید بخش
۱۳۳	وفات شاه بلند اقبال بار دوم با هفک تسخیر دکن
	وصول موکب شاه بلند اقبال بکنار دودار چنبل و آرایش پدیدرفتن
	• جشن وزن مبارک سال فمری • سیمین و یاقین توفیق توبه از
۱۳۷	• شراب مسکرات
	وسيله انگيختن عزيز در طلب عفو و پديرفتن پيشکش کلي
۱۵۵	• و تسليم محال متعلقه بادشاهي
۱۶۰	ولادت ثريا بانو پد-کم
	• رسيدن شاه بلند اقبال بعد از انصرام مهم دکن به مندو و فرستادن
۱۶۵	• عرضداشت به جهانگیر بادشاه در باب تسخير فندهار
	روايه شدن شاه بلند اقبال از برهانپور باراده ملازمت • جهانگیر
	نادرشاه و شورش مزاج حضرت خلافت مرتبت ازین وجه
۱۶۹	و منفجر شدن آخر کار بمکاربه
۱۸۶	ولادت شاهزاده محمد مراد بخش در قلعه رجتاس
۱۹۶	پناه آوردن مهابت خان بدرگاه گيتي پناه
۲۰۲	ارتحال جهانگیر بادشاه
	مقابله سلطان شهریار به بادشاهزاده داور بخش مشهور به بولاقی
۲۰۹	و غلبه داور بخش

صفحه	عنوان
	رسیدن بفراسی در مقام جغیر و رسانیدن خبر رحلت حضرت
۲۱۳	جفت مکانی
	ورود موکب شاهجهانی بسرحد ملک ارا و سرافرازی یافتن ارا
۲۱۹	آستانبوس درگاه والا
۲۲۱	ورود شاه بلند اقبال بظاهر دارالخلافه اکبر آباد و فرول در باغ دهره ...
	انعقاد انجمن جلوس حضرت شاهجهان بادشاه غازی در دارالخلافه
۲۲۳	اکبر آباد
۲۳۲	حلیه مبارک
۲۴۱	بیان مصارف اوقات
۲۵۳	بناء تاریخ شاهجهانی
۲۵۷	ذکر احکام و فرامین که بعد از جلوس نفاذ یافت
	فهرست اسامی آن سعادتمندان که در رکاب ظفر انتساب از مبدایی
۲۶۳	ایام فترت تا هنگام حنوس حاضر بودند
	نقصیل برخی از عنایات که در عنوان جلوس نسبت بامرای
۲۶۵	حضور بظهور آمده
	بیان عزل و نصب بعضی از امرای عظام که هنگام جلوس به
۲۷۰	نگاهبانی مویجات اشتغال داشتند
	استسعاد یافتن شاهزادهای جوان بخت به ملازمت اشرف و کامکاری
۲۷۵	پذیرفتن آصف خان در رکاب سعادت شاهزادگان
۲۸۲	جشن نوروز سال اول جلوس مبارک
	در آمد شهر رمضان المبارک سال اول جلوس و وضع خیرات بتازگی
۲۸۸	درین ماه

عنوان .

صفحه

۲۸۹	انتقال شاهزاده لطف الله
					ترکناز ندر محمد خان والي بلخ بحوالي کابل و معاودت نمودن به کمال نومیدي و ذکر احوال او و برادرش امام قلي خان
۲۹۲	والي توران
۳۱۰	اساس نهادن ايوان چهل ستون در صحن خاص و عام
					افتتاح مراسلت بدین درگاه از طرف سایر ملوک خصوص امام قلي خان
۳۱۳	نقل نامه به امام قلي خان والي توران
۳۱۵	توجه شاه کشور کسا بصوب صیدگاه باري و تعيين پديروتن امرای نامدار بر ججهار بنديله
۳۱۸	ذکر نزول اجلال به قصبه گواليار و تفرج قلعه نمودن و آزاد ساختن زندانيان و ذیصل یافتن مهم ججهار سنگه
۳۲۳	آغاز درمیین سال جلوس حضرت ظل سبحاني
۳۳۰	رسیدن بحري بیگ برسم رسالت از جانب شاه عبس
۳۳۳	شرح احوال خان جهان لودي و روناقتن او از قبله انبال
۳۴۴	نقل نامه حضرت سلیمان مقامی به شاه صفی دلوای ایران
۳۵۷	بیان محو آثار و رسوم بدعت که در میان طوایف افغانان سرحد کابل شیوع یافته بود
۳۶۳	نهضت آنحضرت به نفس نفیس برای گوشمال نظام الملک و خانجهان بصوب دکن
۳۶۵	آغاز سال سوم از جلوس
۳۷۰	

	اشتعال یافتن نائره شورش افغانه تیره و بنگش به شارب کمال الدین
۳۷۷	روهیل و انطفاء آن به سعی دولتخواهان آن صوبه ...
	تفویض سرداری کل بدستور اعظم آصف خان و روانه شدن او به
۳۸۳	بالا گهات در مرتبه اول ...
۳۹۸	نومید شدن خانجهان و دریا چار و رفتن بسوی مالوه ...
۴۰۱	کشته شدن دریا خان بدست اولیای دولت ...
۴۰۹	فتح قلعه دهارور ...
۴۱۶	بیان شدت قحط و غلا و طاعون و وبا ...
۴۲۶	آغاز چارمین سال از جلوس مبارک ...
۴۲۹	ذکر فتوحات که بحسن سعی قلیچ خان در اله آباد روی نمود ...
۴۳۶	بیان کشایش قلعه قندهار دکن ...
۴۴۵	رحلت نواب قدسی القاب ممتاز الرضائی به ریاض رضوان ...
۴۵۹	ارسال آصف خان به بالا گهات بار دوم ...
۴۶۴	خصوصیات احوال موکب اقبال که بالا گهات ارسال یافت ...
۴۷۵	آغاز سال پنجم از جلوس میمنت مانوس ...
۴۸۲	معادلت موکب سعادت قرین فتح و نصرت از دکن بصوب اکبر آباد ...
۴۹۳	بیان فتح هوگلی بندر بحسن سعی بهادر گنبو مدار علیه قاسم خان ...
۵۰۵	کشایش پذیرفتن قلعه کالنه ...
	خواستگاری صبیحه سلطان پرویز برای پادشاهزاده دارا شکوه و ارسال
۵۱۰	رسم معهوده ساجق ...
	انتظام یافتن کریمه پادشاهزاده پرویز در سلک ازدواج سلطان
۵۲۲	دارا شکوه ...

- ارسال نامه و رسول از درگاه گیتی بنامه نذر محمد خان والی
 بلخ در جواب معذرت نامه که مصحوب وقاص حاجی
 ۵۳۵ ایلچی خود فرستاده
- انعقاد انجمن عقبد ازدواج میان شاهزاده محمد شجاع و کریمه
 ۵۳۶ سلسله صغیه صفویه
- احوال پایان این سال خصوص رفع بدعتی چند که در کشمیر وقوع
 ۵۴۳ بدیافته بود
- آغاز سال ششم از جلوس مبارک
 ۵۴۶
- مرسول شدن خواجه قاسم مخاطب به صفدر خان بجانب ایران
 ۵۵۰
- حمله آوردن زنده پیل بر بادشاهزاده اورنگ زیب و ثبات قدم ورزیدن
 ۵۵۴ بادشاهزاده و بزجه زدن در بیسانی آن پرخاش گز
- بیان چگونگی فتح حصار دولت آباد به حسن سعی مهابت خان
 ۵۶۴ و دیگر اولیای دولت
- توجه بادشاهزاده شاه شجاع بسمت جنوبی بآهنگ تسخیر بلاد دکن
 ۶۱۴
- افتصاب یدیرفتن زیات موکب منصور بصوب پنجاب
 ۶۲۲

بسم الله الرحمن الرحيم

دیباچه مصحح

آمپید

بر مائیکه بمحکمه آثار قدیمه سرکار هند مؤظف بحقیق السنه عربیه و فارسیه بودم - زوری اشاره عالی جناب فضیلت مآب جان هیو برت مارشل صاحب سی - انی - ات دیرکنور جنرل محکمه موصوفه بدین معنی رفت - که اگر ادب عمل صالح ده کاملترین تاریخ عهد حضرت شاهجهان بادشاه غازی از تصنیف محمد عالم بدو است بتصمیم و تحسین این نذره زیور اطباع بدین خیلی ریبا بود - زیورده باوجود متعدد بودن ادب تاریخ زمان حضرت شاهجهان بادشاه قناییکه بر جمله احوال عهدش از ولادت تا وفات مقتوی و جامع باشد چنین نامه فامی نیست - و شهرت و قبولی که این کتاب را بوجه صدق بیان و درستی اقیان حاصل شده احتیاج شرح ندارد - چنانچه در اثر تواریخ معتبره ملاحظه حواله باین کتاب رفته است - چون امر آن عالی جناب خالی از حکمت نبود کمر همت بر اتمام این کار بستم برار ایسیانک سوسائیتی بفکاله استفسار نمودم که اگر ایشان بسلسله بلیوتیهکا اندیکا منکفل اشاعت این نسخه بدیده می توانند شد - آن جماعه افضل که در احیا و ترویج علوم و فنون آسیا همیشه سرگرم کاراند - تحریک من نذره را برغبتی تمام قبول نموده مرمودند و متن را ترجمه مختصر در زبان انگلیسیه که از تبلیغ و ترصیع کلام

فارسی مزنی و منفی و به مقاصد و مطالب محلی و مطری باشد صورت
اندظام دهم - الحمد لله نه امروز جلد اول از آن کتاب مستطاب هدیه ناظرین
شود - آهی، حسن سعی قبول کناد *

انحوال مصنف

احوال مصنف از هیچ کتاب آن عهد ندردوت نمی رسد - و در فائحه
عمل صالح نیز جزین که "کمترین دایان دولت ابد پیوند بوده" چیزی
درین باب مسطور نیست - لکن از احوال شنبه هجرات الله مصنف
بهار دانش و از ذکر مولانا ابوالبرکات المتخلص بمقدّر که در خاتمه کتاب درج
است لامودجی بدست می آید چنانچه معلوم می شود - که مواد
و منشأش خاک پاک خطه لاهور است - و در عهد طفولیت بزیر تربیت
شیخ عذابت الله مانده - و دس علوم هم از آن ممدوح نموده - میگویند
که ملا مغیر را بمصنف کمال شغف بود - و مدنی بیک جا بسر برد *

در تاریخ هند ایلیت صاحب پروفیسر داسن مصنف را با
عبد محمّد صالح خوشنویس^(۱) پسر میر عبد الله مستنکین قلم که فارسی
کسفی نخاص می کرد خلط ملط کرده است چنانچه میگوید *

"درین امر هیچ شک نیست که محمّد صالح همان کس است
که خود را داین نام در کتاب خود بزمره خوشنویسان نوشته" * (۲)

(۱) برای مزید حالات خوشنویس مذکور، ببینید صفحات ۴۱۴ و ۵۰۵ و ۵۵۵

۶۷۹ - ادشاهنامه عبد الحمید لاهوری جلد دوم - طبع بلیونیکا اندیکا *

(۲) ملاحظه کنید تاریخ هند ایلیت صاحب - حاد هفتم - صفحه ۲۳ *

حالانکه وفات خوشنویس مذکور در عمل صالح بدکر وقایع سال بیست و چهارم جلوس والا مطابق سده هزار و شصت هجری مندرج است -
 پرویسر موصوف را این خدال غالب ازین قول کرنیل ایس پیدا شده که
 در باب بادشاهنامه عبدالحمید لاهوری در جنرل روائل ایسیانک . وسائیتی
 (جلد سوم سلسله جدید) رزم یافته *

” نسخه جاد دوم بادشاهنامه که برای طبع ببلیوتیکا اندیکا مسدعمل
 شده بهترین نسخه قلمی است که بنظر آمده - از قام محمد صالح نفیو (۱)
 مصنف عمل صالح نگارش پذیرفته - و در حاشیه دستخط شاهجهان
 بادشاه دارد “ *

(۱) در باب اصلیت این قوم حکایات عجیبه و روایات عربیه بر الیه مردم
 جاری است - چنانچه درمیان اهل اسلام مشهور است - که اگر شخصی سید الفسب
 نژدی کناس مفاهل شود - اولاد کدو (کم بو) باشد - گویا نوی کناسی از آمیزش
 سادات کم شده - با خوشبوی سادات از استزاج کناسی کم گردیده - جماعتی دیگر
 می گویند که چون در ابتدا بعد از ایشان قلیل بود - نظر بر آن ایشانرا کم بو گفتند -
 باین معنی که نوی شان درمیان خلق نادر است - لیکن ابن همه اقوال لغو و پوچ
 است و زایل ندارد - مولانا شیخ دین العابدین - د مادی مولانا شیخ عبدالحق
 محدث دهلوی که باز چند مادی رافم الحروف می باشد در کتاب خود مصباح العارفين
 می نویسند - که در لفظ کدو واو نسبت است محسوب به کذب چون واو هندو - و کذب
 شهروست از عزمین - باشندگان آن شهر اعم ازینکه مسلمان باشند یا بت بوسه تا آن
 لقب ملقب شدند *

در بعض کتب تاریخ نوشته شده که کبابه بالضم نام دریای است در شمال سمرقند -
 و آبادیها که بر کنار آن دریا واقع شده بهمین اسم موسوم شد - چنانکه جهام م
 دریای است و هم نام شهری که بر لب آن دریا واقع است - در زمان سادات و شروخ از
 عرب و بغداد آنجا سکونت اختیار نمودند - و بعد مرور قرون و دهو چون به بدوستان
 رو نهادند - این لقب را همراه خود شان آوردند - علاوه ازین اقوال از قریه
 این شعر نیز

[بقیه حاشیه صفحه ۳]

- بیت ۴ -

اگر فقط الرجال افتد ازین سه دس دم بیبری

یکی افغان دوم کپو سوم بد نات کشمیری

که در باب سوم خلق این قوم در میان مردم مشهور است این امر واضح میگردن که کدو مثل کشمیری و افغان لقب صفائی است نه که ذاتی و صفائی - و از تحقیق جدال مردم شماری که در ذیل درج است معلوم می شود - که اصل این قوم اغلب از سرزمینی است که در عضافات پنجاب واقع است - زیرا که اکثر افراد این قوم نه پنجاب سکونت دارند - و آنکه در صومچا^۱ متولدند - در آن اضلاع مسند که نه پنجاب ملحق است - درین صورت قول مولانا سیخ زین آله بدین قریب صواب معلوم می شود - که کدو مثل هندو اسم سبب است - و عذوب نه کدب *

بکند لطیفه اندکه عنود در دهم ساکتو خود (باب دهم - اشلوک ۳ و ۴)
 ذکر بعضی ورقهای کهنی میکند - و فوقه که سلسله فرنیب چهارم بیت افغان کدویم است - و پنجب نیست که این طایفه اسلاف و اجداد کدویمی زمین حال باشند - این وجه که این قوم کدو که نه مدعی هندو نعلنی داد بالکایه کهنی است - در باب اسقاط حرف حیده می توانیم گفت که سبب کدب است استعمال واقع شده - مستشرقین زمان حال از سیاق عبارات کتب قدیمه سکونت سدد گرفته و طایفه کدویم را در کره هندوکش قرار داده اند - که ویدی کلکت را از دایه جدا می سازد و نا بیت می رسد - چه کج گرهوس در جرنل راول ایشتیانک سوسائیتی (نامه جولائی سنه ۱۹۱۲ع صفحه ۸۰) این طایفه را یکی از اقوام شمال غرب هند بیان می کند - و گوید که لغت آن نه سسکرت - ایرانی آمیزش داشت - موسیو^۲ و چرمان^۳ و ابات ملکه نیپال نعت را کدویم می پندارد - و رایش سید^۴ فتاوت ندارد - اما ورامیه^۵ در تربت سیمیا (باب چهارم - آیت ۱۷) کدویم دس را دو مالک جنوب مغرب شمار می کند - علما ندای فویش این است - که کدویم در دهم شاستر منوهری و شا و مذاق اشوکا (شماره ۱۳ و ۵۹۰ سال قبل از سیخ) به قومی دیگر که جوا نام دارد مسطور شده - و چون موخرالدرک باشندگان عرب و جنوب غرب بودند - ورامیه را طایفه کدویم را نیز متوطن مالک جنوب مغرب شمرد *

و ممکن که باین حیثیت نقل کذب هم برای کتابخانه شاهي می کرد -
یا میر محمد صالح (۱) نژاد روشن قلم است - که پس از وفات برادر
موصوفش بجای او بمخدمت فرمان نویسی سرفراز گشت - و این نسخه
را حسب ایامی حضرت صاحبقران ثانی نوشته باشد *

مورخین زمانه حال شیخ عنایت الله را علی حسب اختلاف
الروایات هم زلف و برادر حقیقی مصنف می خوانند - لیکن از مطالعه
عمل صالح معلوم می شود که قول آن جماعت که شیخ موصوف را برادر
حقیقی محمد صالح می گوید درست نیست - زیرا که مصنف اسمش
را در هر جا بلقب آل محمد زینت می دهد - که فقط سادات را نوشتن
جایز است - و عنایت الله را بهر مقام شیخ عنایت الله نوشته است -
مورخین را این غلط فہمی غالب از لفظ برادر لان واقع شده که مصنف
بآن شیخ موصوف را در هر جا خطاب می کند - لیکن در معارزه فارسی
خطاب برادر عام است - و اطلاقش بر برادر حقیقی و عماده و هم زلف
یکسان می باشد *

(۱) میر محمد صالح فرمان نویسنده و میر محمد صالح خوشنویس داروعد
کتابخانه معالی هر دو جداگانه کس بودند - و منصب ایشان در عمل صالح جداگانه
درج است - چنانچه میر محمد صالح فرمان نویسنده منصب پانصدی بیست سوار
سرفراز بود - و میر صالح داروعد که بخانه بمنصب نهصدی صد سوار - میر محمد صالح
فرمان نویسنده و محمد صالح کاتب را هم یک کس قیاس کردن درست نیست - زیرا که
اگر چنین بودی ذکر روشن قلم مدعی ذکر شیخ عنایت الله که هیچ خطاب نداشت
و باز دوبار به بسیار شرح و بسط رقم شده است بالضرورة در عمل صالح نگاشته یافتی -
علاوه ازین ذکر تفویض خدمت فرمان نویسی که بعد از شاهنامه عبد الحمید درج است
در عمل صالح نیز رقم شدی - والله اعلم بالصواب *

میگویند که محمد صالح در دفتر معلمی شاهي سلسله ملازمت داشت -
و علاوه از عمل کتابی دیگر موسوم به بهار سخن (۱) هم نتیجه طبع و قلم
اوست - این کتاب بر چهارچمن مشتمل است - چمن اول - در مبتدای
نادرشاهان و امرا - چمن دوم - در رقعات - چمن سوم - در توصیف عمارات
اکبره و شاهجهان آباد و لاهور - چمن چهارم - در تقریظات کتب - از دیباچه
معلوم می شود که مولانا ابوالبرکات منیر مسودات این کتب را در اوراق
مفترقه صورت پراگندگی داشت خوانست که در یک شیرازه جمع آورد -
اما اجل هیات نداد - و آخر الامر محمد صالح خود آن اوراق پویشان را
در سده هزار و هفتاد و سه هجری برقیب داده به بهار سخن موسوم کرد -
درین گلدسته مصنف داد ربکین نلامی و سخن آرائی داده است - و چنانچه
رواهر مضامین گوناگون بر صفحات قرطاس ریخته *

تاریخ ولادت مصنف بتحقیق نه بدوست - و در بلب و فائش نیز احوال
تخلف است - چنانچه سید محمد لطیف در تاریخ لاهور صفحه ۲۰۹
می نویسد - که محمد بیچم در سده هزار و هشتاد و پنج رحلت نمود -
صاحب تحقیقات چشتی (۲) وفات مصنف را ده سال قبل از آن بیان
می کند - و گوید که محمد صالح در سده هزار و هفتاد و پنج وفات یافت
لیکن فولش درست نیست - چرا که مصنف در عمل صالح ذکر وفات
شیخ عفايت الله که در سده هزار و هشتاد هجری واقع شده نموده است -
درین صورت رحلت کردن او در سده هزار و هفتاد و پنج خلاف از عقل

(۱) این کتاب در چاپ شده است و نسخه قلمبش که بطور رسیدگی ملک
مولوی محمد شعیب نائب مباشر ادار قدیمه اسلامیة پنجاب و صوبجات مبدعه
است - تقریباً چهار پنج صد صفحه ضمیمه دارد *

(۲) ملاحظه کنید - تحقیقات چشتی - صفحه ۵۹۲ - طبع لاهور (وطن) *

است - علاوه ازین اقوال از عبارتی که در اخنامه نسخه پبلک لائبریری لاهور درج است - و اینجا بجهت نقل می شود ظهور می رسد - که رشته حیات مصنف تا سه بازده عدد و بیست هجری مفقوع نه گردیده بود *

نقل عبارت

ختم شد نسخه عمل صالح من ضعیف جامع الکملات صوری و معنوی میان محمد صالح سلمه الله روز یکشنبه ناریخ نیست و هفتم صفر سنه ۳ جلوس والا مطابق سنه ۱۱۲۰ هجری *

درین عبارت جمله سلمه الله نویسنده معنی دال است - که مصنف تا زه ان تحریر این نسخه فدا بود - افزون درین صورت ده از عبارت ناریخ لاهور این امر مفکسف می گردد - ده آیا مصنف ناریخ وفات بنابر روایات مقامی نوشته است - یا از دیگر کتب ناریخ نقل کرده - من فدا را در قرار دادن این امر ۸۱ قول محمد لطیف " حدیث صحیح " است - و عبارت نسخه پبلک لائبریری لاهور مرره و هدیان - قدیمی نامل است - زیرا که اگر مصنف ناریخ لاهور ناریخ وفات محمد صالح را فقط بر بنای روایات مقامی نوشته است - فولش در مقاله عبارت نسخه پبلک لائبریری لاهور و معنی ندارد و اگر او از دیگر کتب معتبره ناریخ نقل کرده است - نگارش عبارت نسخه لاهور بر سهو کاتب محمول می توان شد *

• در لاهور مسجدی خورد بغایت دلپسند ، اساس بنا کرده مصنف هنوز موجود است • - دین عبادتگاه اندرون موهبی دروازه ، لب سه راهی واقع است و کام چینی بسیار خوب دارد - گویند که مکان سکونی محمد صالح معاذی این مسجد بود - در در مسجد این کتبه نوشته است *

* کتبه *

باسی این مسجد زیبا بنده آل محمد عالم است

سنه یک هزار و هفتاد هجری

بر معاریب مسجد بسیار کتبها از نظم و نثر و آیه های قرآنی بکار
چینی نگاشته است - مقصود از بجا حمد و سپاس خدا و نعت مصطفی
و تعریف مسجد ریبا است - ماو کلبه نثر چنان هویدا می شود - که تعمیر
مسجد در سنه هزار و هفتاد و نه به تکمیل رسید

• نقل کتبه نشر

بکلمن سعید بدوی آل محمد عالم در سال هزار و هفتاد و نه هجری
صوت انعام یافت *

محمد عالم در مقبره ده از سنگ سرخ نیا یافته است دهن شد -
این مقبره نا جال بیرون مرمی دروازه لاهور موجود است - و به اسم کتب
والا مقبره شهرت دارد *

تاریخ نگارش کتاب

اگرچه مصنف در دیباچه می گوید - " در سال هزار و هشتاد هجری
از چمن آرائی ابن گلشن میض فراع کلی یافته سر رفعت باوج سپهر میرزا
برامراختم " - لیکن این قول درست نیست - چرا که اول در کتاب واقعات
عهد حضرت شاه جهان بادشاه تا سنه هزار و هفتاد و شش هجری مسلسل
درج است - علاوه ازین مصنف در احوال برادرش شیم عنایت الله
می نویسد *

”آن مجمع امالات انسانی ده موی و ولی نعمت صوری و معنوی
 بن بقده بود - بود در سخن سرایی و معنی آرائی بدیضا می نمود -
 را از عهد طفولیت تا ایوم نوحه والا بتزیت این ذره بی مقدار مصرف
 داشته همه وقت چهره شاید دلام را غایزه اصلاح می از است - و صورت
 معنی از آئینه سخنم دمحسن و جوی نمودار می ساخت - نصیب
 و تقدیر پیم از آنکه این کذب مستطاب بنظر املاش رسد - و از پرتو
 نظر فیض انوش عبارت را رقیه و معنی را کمال حاصل اند - و بنجسغه
 دوزدهم جهانی الاولی ده دایم تولد مبارکس دیو همین بود - در سن
 شصت و پنج سال نموی و هزار و هشتاد هجری رحلت در اقامت کزیده
 مدوحه خلک درین گسست “

ازین عبارت واضح است که هدف قاسمه هزار و هشتاد هجری ختم
 زده بود - درین صورت معلوم می شود که اول محمد صالح سوانح ابام
 دولت حضرت شاهجهان بادشاه دایه هزار و هشتاد هجری قمری نام
 کرده بود - و کتاب را در آن سنه ختم نموده لطیفه فیض آهی نارینه
 از اماتش یافته - ایکن چون آن بادشاه عالی جاه رحلت کرامی عالم دالا
 شد - مصناف احوال سفین مابعد را اضافه نموده این نامه گرامی را صورت
 تکمیل داد - و دنبایچه چنانکه در اول بود بهمان طو، نوروزار مارد .

ماخذ کتاب

۱ - سلاطین معلبه را همیسه شوی علم تاریخ بوده - چنانچه اکثر تاجداران
 این سلسله داماد خود و فایع عهد شان نوشته آمد - و بعضی این خدمت را
 بد مفتیان بلاغت شعار سپرده - حضرت شاهجهان بادشاه را هم این خبال
 پیدا شد که تاریخ عهدش بطرز تاریخ حد بزگوارش حضرت عرش آشیانی

امیر بادشاه که نبیجه، قلم اعجاز رفیع شیخ ابو الفضل است ندرس باید -
 بنامین اول خدمت نگارش بادشاهنامه به میرزا امینا فروزینی به در
 فن افسانید طولی داشت و فیوض یافت - و آن منشی معنی برداز احوال
 ده سال اول عهد حضرت صاحبزوان ثانی را مع بهیچ آنکه در احوال ایام
 شاهزادگی او، بوم ولادت سعیدم را بخت نسیبی مبارک مشتمل است -
 و دمه که در آن ذکر مشهور آن زمان از سادات و مشایخ و علما و فضلا
 و شعرا و اطبا درج است - در ترتیب داده در سنه بیست جلوس والا از
 نظر اشرف گذراند - محمد عالم احوال شاهزادگی حضرت شاهجهان
 بادشاه این کتاب اخذ کرده است (۱) - و در نگاشتن و بایع ده سال اول بوم
 از آن مسطور شده *

چون میرزا امینا دارینج شاهجهانی ده ساله بنظر افدس حضرت بادشاه
 گذرانیده بود - حاضران موفف اعلیٰ تعرض رسانیدند - ده منشی بی بدل
 ملا عبد الحمید نام ده روش سخن سرانی از کلام شیخ ابو الفضل فرا گرفتند
 و از قبض محبت آن فدومه اهل سخن بهره قلم اندوختند - انمون دل رمیده
 را از اخلاط این و آن و خاطر شوریده را از ارنباط فلان و بهمان وایرداختند
 در معموره بنده نزایه، ذنای و پبعوله بی توانی در ساخته است
 اگر خدمت نگارش معالی و مکارم این دولت والا ندوناز گذاشته آید -
 هرآینه این قالب منیف و تصنیف شریف نه بهیچ که در خاطر

(۱) هوائی این نام در کتابی دیگر که به اسم "احوال شاهزادگی حضرت
 شاهجهان بادشاه" مشهور است - و بزم بعض به محمد خاکی مصنف اقبالنامه
 جهانگیری نسبت دارد - بکمال شرح و تفصیل نگارش یافته - از سیاق و سباق
 عمل صالح چنان معلوم می شود که مصنف ازین کتاب هم استفاده کرده است *

دوربین صواب گزین مرکوز است نگاشته شود^(۱) - بادشاه علم دوست بمجرد
استماع این امر فرمانی در طلب ملا عبد الحمید بنظم پتله فرستاد - و چون
او بدرگاه والا آمده بسعادت زمین بوس رسید - خدمت نگارش بادشاهنامه
از میرزا امینا منتقل شده به ملا عبد الحمید سپرد شد - و میرزای مذکور
بخدمت جمع وقایع سر افرازی یافت *

ملا عبد الحمید انتظام اکبر نامه را پیش نظر نهاده احوال بیست سال
عهد حضرت شاهجهان بادشاه در دو مجلد ترتیب داده است - و طرز
اسناد واضلتش را به تتبع آن در جمیع امور طرازی بخشیده - چنانچه
داوجود عدونت الفاظ و رنگیهای بدین هیچ جا پا از جاده مذات بیرون
نگذاشته - و در آرایش عبارات و پیرایش استعارات سر رشته عمیقی را از
دست داده - این نامه گرامی جامع ترین و معتبر ترین تاریخ اول
بیست سال عهد حضرت صاحبقران ثانی است - و حمله تاریخ نویسان
آن عهد ازین استفاده کرده اند - و محمد صالح هم ازین ذهاب مستطاب
زنه ربائی نموده -

در سینه هزار و شصت و پنجم هجری چون ملا عبد الحمید بوجه
دبر سن ازین جهان رحلت نمود - خدمت نگارش بادشاهنامه به
محمد وارث که از فیضان تعلیم ملا بهره کامل گرفته بود نقویض یافت -
محمد وارث احوال ده سال آخر عهد حضرت شاهجهان بادشاه را بطرز
و روش بادشاهنامه عبد الحمید نوشته است - و باین طور کتاب اسنادش را
مکمل نموده - چون این تاریخ پیشتر از عمل صالح بدوئی آمد ممکن
که مصنف علاوه از معلومات خود ازین کتاب هم مستفید شده باشد *

(۱) ملاحظه کنید - بادشاهنامه عبد الحمید لاہوری جلد اول - حصہ اول -

چون درین تاریخ نامها بواسطهٔ میانی در استعارات و تشبیهات و اطلاق و اطالت در الفاظ و عبارات خاطر خواننده از فهمیدن مقاصد و ادراک مطالب باز می ماند - بمحمد طاهر را که بخطاب عنایت خاصی سرافراز بود این خیال پیدا شد - که سوانح عهد حضرت صاحبقران ثانی را بسورت دو پوشانیده بمناظر عبارات مهمل و اصطلاحات روشن جلوه دهد - چنانچه مصنف آن همه رافعات را که در سه جلد نودشاهنامه مسطور شده است اختصار نموده در یک جلد جا داده است و کتابش را ملخص نام نهاده - چون این تاریخ نامه در همان زمان بنگارش آمد که محمد صالح کتابش را می نوشت - بذابر آن بوثوق نمی توانیم گفت که مصنف عمل صالح ازین کتاب بچه حد بهره اندوز شده *

جلوه ازین کتب که ذکر آنها بالا گذشت - چند کتاب دیدر هم در زمان حضرت شاهجهان بادشاه نوشته شد که بر احوال آن بادشاه مستعمل است - چنانچه یکی از آن تاریخ دلکشا است از تصنیف شیخ عنایت الله لاهوری که در آن احوال آبا و اجداد حضرت صاحبقران ثانی از زمان آدم تا انتهای عهد آن سلطان درج است - چونکه عمل صالح بعد ازین همه کتب بنگارش آمد - لهذا مصنف از آنها تا حدی استفاده نموده است *

طرز انشای کتاب

در باب انشاء این کتاب همین گفتن کفایت کند که مثل دیگر تاریخ نامهای آن زمان نوشته شد - چنانچه در ابتدای هر بیان تمهیدی طویل الذیل می آید - که بالفاظ مشکله و عبارات غریبه آراستگی دارد - کثرت

مبالعه پیدا می دهد - و ووز استعارات و تسبیحات به معنی امربنی نام داشت مضاف را در حجاب می گیرد - در هندوستان مخترع این روش شیخ ابوالفضل است - لیکن او منسوبی قادر الکلام بوده و در تلاطم سفکینی به رنگینی عیان نماند - و هیچ جا شوخی بر مرقات غالب نیامده - ناظم چون پلیدن نامهای مؤمن بظرف شیخ موقوف رسید - سادگی عبارت و لطف محاوره آنها دلس را این صنع کاری و عبارت آرائی عذوق ساخت چنانچه در آئین اکبری که جلد آخر اکبرنامه است - شیخ آن روش را ترک کرده بطرز قدمای داس نوشته است - و آنچه ندانست که در آن بجمع علوم پخت کرده و ساده نویسی را دست نداده سلاست عبارتش به حسب معنی و حدود لفظ دست نرسان است - و فوهای مختصر به چسبایی ربط و پیوستگی قریب در لایه مذات و شود پیدا کرده - چنانچه خود مقرر نماید *

• بی - •

نس کارنامه دست به آمد : روی کار

حیران شود اگر دو سه حرمی رفم رفت

محمد عالم الفار ابن الدکات - فخر و شیخ عذات الله نبوتش یافته بود - و رنگین نامی و عبارت آرائی او را میراث رسیده - و چون درین زمان آفتاب ادساو پردازی عبدالحمید از ناداناه وقت مروج فخریایی حاصل کرده به نصف الفار شهرت می فرخستید - محمد عالم در تدابیر اسلوب بادشاهنامه را پیش نظر نهاده است - و عبارت با بهمان طرز زیفت می دهد - و اگرچه کلامش را آن نهجه بلند پایکی و شوکت حاصل شده که عبارات بادشاهنامه را حاصل است - ناظم در بیانش زبان بمعاور شیر و شکر است - و هیچ جا عبارتش از دائره فصاحت خارج نشده *

نسخ قلمی کتاب

در اروپا چندین نسخ این کتاب موجود است - چنانچه سه نسخه در
مدهف در طایفه (۱) است و چهار در کتابخانه اندیاناوس (۲) - و نه همین
طور در دیگر کتب خانهای فرانسه و انگلیس - و چون احوال
آنها در فهرستهای آن کتب خانها شرح و بسط مرجع است اینجا احتیاج
اعاده معلوم نمی شود .

در هندوستان هم این کتاب نامدار بسیار و نسخ آن در کتب خانهای
ملک ناظر می آید - و در کتابخانهای بعض خانوادتهای قدیم نیز به
می شود - من بده برای مطالعه و مقابله پنج نسخه دست رس داریم -
سه از آن ملکیت اسپانگ سوسائیتی نگاله است - و یک ملکیت
پبلک لائبریری لاهور - و دیگر یک ملکیت مذهبی عهد الرحیم سائن مکاله
دبی بسدی اگرچه احوال هر یک از آن پنج در ذیل درج می شود *

(۱) نسخه اسپانگ سوسائیتی بمکاله شماره ذی [این نسخه را
شخصی شیخ درویش احمد نام ده سائن کجرات شاه دولا دود بهی دواب
سید شهابت خان نوشته - بر پست ورق اول مهر سید علی رضا ثبت
است ده غلام از مدعلنان دواب موصوف باشد - تاریخ نگارش نسخه درج
نیست - این از صورت آن معلوم می شود ۸۰۰ اولاً درویش سائن فدایت

(۲) ملاحظه کنید فهرست کتب و امیه فارسیه مدهف بوطیبه مولفه چارلس ریچ
جلد اول صفحه ۲۶۸ ، ۲۶۹ - شماره ۲۶۲ ، ۲۶۳ ، ۲۰۷۳۵ و جلد سوم - صفحه
۱۰۶۹ - شماره ۲۱۵۷ *

(۳) ملاحظه کنید فهرست کتب قلمیه فارسیه اندیاناوس مولفه هارمن ایچی -

ارد - اسلوب خط پسندیده است و اغلاط ندرت یافته می شود - تقطیع ناب یازده آنچه به هفت آنچه است و ۹۵۴ ورق ضخامت دارد - بن نسخه کامل است و بر حاشیه ذکر آن سوانح که در بادشاهنامه بعد الحید لاهوری درج است و در عمل صالح رقم نیافته می دارد - لایحه از بن کاتب در اختتام نقل آن فرامین نیز نموده است - که در دیگر تاریخ نامهای آن عهد موجود است و محمد صالح آنها را ترک کرده - بن نسخه در تصحیح عبارت این نسخه را عمل متن فرار داده ام - اختلافات دیگر نسخ را در حواشی پائین درج نموده *

(۲) [نسخه ایسیانگ سوسائیتی بنگاله شماره ۳۰۴۰ قی] این نسخه کامل است و از دیر سال یازدهم جلوس حضرت شاهجهان بادشاه شروع می شود - لیکن در آخر بقصی ندارد و مثل دیگر نسخ بعد از ذکر اسمی منصفداران ختم می شود - روش خط پخته نیست و اکثر جا سهو و فرو گذاشت بنظر می آید - در تاریخ پنجم جولائی سنه هزار و هشت صد و چهل و دو عیسوی مطابق بیست و سیم جمادی الثانی سنه هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری شخصی کذا پشاد نام این نسخه را برای بابو صاحبان رام رتن سنگه و رام پرش سنگه نوشته بود - تقطیع ناب ده آنچه به شش آنچه است و ۴۷۴ ورق ضخامت دارد *

(۳) [نسخه ایسیانگ سوسائیتی بنگاله شماره ۳۰۴۱ قی] این نسخه هم ناقص است و احوال ده ساله عهد حضرت شاهجهان بادشاه از ابتدای سال بیست و یکم می دارد - در خانمه احوال مشاهیر و فهرست منصفداران ترک کرده شده است : روش خط پاکیزه و با قاعده است و اغلاط و سهو کمتر یافته می شود - این نسخه را هیه سکه رام که در عهد خلافت عالمگیر ثانی بخدمت محاسبی سرافراز بود - در سنه یک هزار و صد

و شصت و هشت هجری از کتاب رای بجی مل ولد رای بهونکی مل
کایت دیوان اسد خان نقل نموده - - تقطیع کتاب دوازده انچه به هشت
انچه است و ۱۲۱ ورق ضخامت دارد

(۴) [نسخه پبلک لائبریری لاهور ج ۱۱] این نسخه قدیم ترین
و بهترین نسخه عمل صالح است که بنظرم رسیده - در سده یکهزار و صد
و بیست هجری بنگارش آمد - - طرز خط پخته است و از سهو و خطا
پاک است - تقطیع کتاب یازده انچه به شش انچه است و ۷۶۶ ورق
ضخامت دارد - ورق اول ضایع شده است و عبارت ازین الفاظ شروع
میی شود - " آئین باز گذاشت - و به برکت پیروی طریقت آنصاحب
شریعت " الف *

(۵) [نسخه منسی عبد الرحیم سائین نئی بستی آگره] این نسخه
هم بسیار صحیح است و تقریباً دو صد سال قدامت دارد - اسلوب خط
خوش است و دوازده انچه به هفت انچه تقطیع دارد *

در محله چوڑی والان بدارالسلطنت دهلی
در هزدهم ماه جون سده هزار و نهصد و یازده میلادی
بنگارش آمد
غلام یزدانی

(۱) در پبلک لائبریری لاهور نسخه دیگر هم موجود است - لیکن قدامتی

ندارد و از خطا و سهو آکنده است *

علامات و مخففات

ع	وض
ز	زابد
ن	ناقص
غ	علط

ش (۱) . نسخه اشیا تک موسائیتی بفکاله شماره ۵۱
۷۵۱

ش (۲) . ایضاً ایضاً شماره ۵۲
۷۵۲

ش (۳) . ایضاً ایضاً شماره ۵۳
۷۵۳

ل . . نسخه ییچلیک لائبریری لاهور
۷۵۴

الف نسخه مفشی عبد الرحیم ساکن نئی دہلی آگره

بسم الله الرحمن الرحيم

شگفته روئی چمن بیان و خفته ریزی گلبن سخن از حمد بهار پیرای
 گلشن کاف و نون و جریده کشای سپهر بوقلمون است که محور حکمت
 والایش به کلک تقدیر و ید قدرت بدیع نقشی چون سرور امفیا محمد
 مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه و سام بر لوحه ایجاد و تکوین کشیده
 از فروغ صورت تمام معنی او که سفیده صبح آفرینش و مطلع انوار دانش
 و بیفتش است شبستان گیتی را چون روز روشن و خارستان دنیا را مانند
 ارم گلشن جاوید بهار ساخت - و بیاض دیده روزگار را بزور لقای ازهر آن
 مظهر موعود آرایش تازه و نگارخانه صنع را از پرتو ظهور باسط انوار آن
 آفتاب ذرات کون و مکان زینت بی اندازه داده غلغله کبریائی جلال
 و جمالش در ملک و ملکوت انداخت - و مزیت آنحضرت در جمیع
 مراتب بر سائر انبیا و اذکیا و کمال نمایش کلام آن مظهر اتم قدرت بنائید
 اعجاز و بدایع بیان هر کافه انس و جان آشکار نموده صیت رفعت قدر دین
 متینش بلند گرامی گردانید - و حسن الفاظ غریبه و معانی بدیهه آیات
 فرآنی و مشکلات احکام آسمانی به تفویر هدایت و توضیح درایت آن مهر
 سپهر اصطفا در نظرها مجاوه گر ساخته عالمی را از قیة ضلالت بسر منزل اهتدا
 رسانید - و بر طبق اراده ازلی و وفق خواهش لم یزلی بجهت قوام نظام عالم
 امکان و قیام قوایم طبایع و ارکان سر رشته آراستگی ملک و ملل و زمام
 سرانجام مواد دین و دول در قبضه سلاطین مودلت آئین باز گذاشت -
 و به برکت پیروئی طریقت آن صاحب شریعت شمشیر کفر فرسای ابن

گروه والا شکوه را مصباح معابد اسلام و مفتاح مغالط هفت اقلیم نموده
 میزان استقامت کردار و گفتار که وسیله اعتدال مزاج روزگار است به کف
 کفایت شان ارزانی داشت - و از جمله این والا مفرزان خلافت مرتبت
 ذات قدسی صفات دارای جهان آرای گیتی^۱ [خدیدو گیهان] خدای
 سریر افروز انجمن فیض طرازی ابوالمظفر شهاب الدین محمد شاه جهان
 بادشاه غازی را مصدر امل کمالات بشری آفریده بالغ نصاب کامل نصیب
 خود در پرده کشائی اسرار سواد و بیاض ساخت - و آن گرانمایه گوهر
 اصداف جواهر علویه را که ادب پرورد تعلیم کده آداب الهی است سزاوار
 تملک رقاب انسی و جانی نموده در جمیع فضایل و کمالات نفسانی
 و ملکات ملکی و انسانی بر سائر سلاطین ماضی و حال رتبه مزینت داد •
 چون مقرر است که در هر مد سال ازین دست مجددی را پیشگاران قدرت
 یونانی بر سرکار تمهید میبانی ملک و ملت می آرند - همین که از جلوس
 اقدس آن دست نشان اقدار ید انبیه نقش مراد زمین و زمان بر وجه
 احسن درست ننشسته خارستان گیتی از گل صالح گل گلستان گشت -
 و بر مقتضیات اراده کامله فعال لما یرید بر وفق خواهش از قوه به فعل
 آمده عجز سالخورد دهر جمال جوانی از سر گرفت - نخست امری که
 از آن سرور ادب پرور سر بر زد ترویج فرایض دین حضرت سید المرسلین است -
 که عموم اهل تکلیف بدان مخاطب و بفعل و ترک آن متاب و معاقب
 اند - و تکمیل آن بسنن خاتم النبیین و تحصیل ملک اخلاق و آداب الهی
 به از آن امر خطیر بباطن شریعت تعبیر می کنند • چنانچه ظاهر ازهر را
 به حلیه متابعت شریعت غرا و ملت بیضا آراسته بود - هم بدان آئین
 باطن انور را بحسن فضایل نفسانی و خصایل ملکی و انسانی پیراسته -

و در تربیت مردم ستوده سیر نیکو معضّر و صاحب تقوی و ورع و امانت و دیانت و ارباب استعداد و ولا گوهران نیک نهاد کوشیده باصابت رای و حدت فهم و دقت طبع و کثرت فراست و حدس صائب و تمیز تام و قوت طبیعت دقیقه یاب باریک بین اختراع امور عجیبه و ابداع اشیاء غریبه نموده - و در جمیع اسباب تعیش و مواد تنعم مثل الوان اطعمه و اشیاء لذیذه و البسته فاخره و فرشها و بساطهای نادره و اقسام طب و عطر تصرفات غریب فرموده ناقصی غایت تزئین و تکلف رسانید - و برین قیاس عمارات عالیّه و ابنیه رفیعّه و بساطین دلپسند نظر فریب بر روی کار آورده جهانگیری و جهانداری را رسوم نو و قوانین تازه وضع فرموده - چنانچه ذکر نموداری از بدایع آثار و مآثر آن شهساز خورشید اشتیاق زینت جریده جهان و صقعه روزگار شده - و شرح سر جمله از غرائب اطوار و اوضاع آن بادشاه فلک جاه بر فرد سیاهه و روز نامچه لیل و نهار رقم ثبت پذیرفته - تا بنای این دیرینه دیر بجا است آثار خیر آن بهین رقم خامه قدرت کتابة پیش طاق [...] بلند راق میفا است - و تا بنای این دیر فنا را بقا باشد ذکر باقیات صالحات و شکر خیرات جاریات آن محیط جود و احسان و دزد زبان پیر و جوان خواهد بود - درین صورت فکارش بدایع و غرائب احوال آن مجدد معالم دین و دول که بادی مبادی نعم و ایادی و پانی مبانی جهان بخشی و جهان بانی است تا بقای دار دنیا دستور العمل سلاطین دیندار خواهد بود چگونه تن بشرح و بیان در می دهد - و فضایل و خصایل آن حضرت که از توصیف و تعریف سخن سازان بی نیاز است کی سربه تقریر لسان و تحریر خامه در زبان فرود می آرد - لیکن بفاصل آنکه برخی از سخن پردازان از آنجا که بلند پردازیهای مهمت

رسای ایشان و بالا دویهای فطرت ایشان است در صدد مجملی ازان شده از غرایب آثار هرچه بقول اهل روزگار نزدیک و از استبعاد ایشان دور بود انتخاب نموده از روز نامه احوال آن حضرت ثبت نموده اند - چه ظاهر بیغان حوصله دریافت کذ؛ امور مشکل نما که از تأیید پروردهای حضرت پروردگار سر می زند ندارند - باوجود دانش سگالی آن خردوزان بالغ نظر از چون منی بی استعداد اعنی کمترین داعیان دولت ابد پیوند فدوی آل محمد صالح که بکمال هیچمدانی زبان زد اهل روزگار است اندیشه این امر دشوار و آزوی جمع و ترتیب سوانح ایام دولت آن فلک اقتدار بطریق اجمال چه جای تفصیل و توضیح بعینه از باب اراده طیران صعوه بی مقدار با بال افسانان عالم قدسی در نسیم عرش و کرسی داند و از پرواز مور ضعیف به نیروی بال و پر شاهین طور بود - لاجرم درین مقام که سخن از سراسیمگی تالاب^۱ [ص ۴] بسر در می آید - و قلم باوجود قاره نگاری از قوس سر زبان میگذرد - گاه از تهیدستی لفظ و مضمون سامان این کار بزرگ از اندازه قدرت^۲ [...] بیرون دانسته دلیر در پی پیش رفت این مطلب نمی گشتم - و گاه قلم شکسته رقم را به فرجام آوردن این امر دشوار متکفل اندیشیده گام تاخیر باز پس نمی گذاشتم - که ناگاه هاتف سعادت مرزده این عنایت بگوش هوشم در داد - که هان ای فلان تاکی ازین خود وائی و هرزه درائی *

• بیت • میتوان کرد فکر قاره بسی که در فیض را نه بسته کسی

آنجا که فضل الهی است بی منت نسیم بهار چمن چمن گل مراد در بوستان امید می بخندد - و بی مدد آرایش مشاطه فکر^۳ [شاهد]^۴ معنی در حجله سخن چهره دلبری می آموزد - چه ماندد فرومایگان سواد

سخندانى و پست پاىگان درجه نكته دانى فرو در ورطه تحقير و لجه
 حيراني گشته رز تصور اين معني خود را در باخته - بكي بسلسله جنبانوي
 قبال و باندش و تحريك بخت نيك خواه حلقه بر در دولت سرامى
 سعادت زن - و به كار فرمائى همت پايه طلب و مددكارى توفيق كار ساز
 نگارش صور آثار بديعه آنحضرت كه ديباچه كارنامه هاى احوال سلاطين
 ماضى و حال و دستورالعمل بادشاهان زمان ماضى - استقبال است به پرداز -
 چون از اين اشارت سراپا بشارت موافقت بخت و دستياري سعادت از
 گران پاىي بميان آورد - و برآمد كار ار گرد ناخير وقت برآمده زمان جلوه
 نمائى شاهد مراد به عرصه شهود و ساحت نمود درآمد - لاجرم بخواست
 ايزدي آن عزم صائب را بزبور جرم آراسته بيازرى طالع كار گزار ، نيرو
 و دستياري فكر نيرنگ پرداز بيان مصارف اوقات سعيدة سمات عمر شريف
 آن حضرت والا رقيبت و شمه از سوانح ايام دولت آن متعالي مرتبت را
 در لباس ايجاز و اختصار رقم زده خامه وقايع نگار ساختم - و حالي بشكرانه
 دريافت قسمت اين سعادت و نصيب ديگ بخشي كه ديده خود از
 كحل الجواهر تائيد نوري تازه پذيرفته صورت مراد در آئينه معائنه جلوه گر
 گرديد - و يكايك از پرتو فيض عنايت الهى ابواب لطف سخن و سلاست
 كلام بر روى خود مفتوح يافته تركيب سخن را بدرستي موميائي يعني
 استخوان بندي بدست اوفتاد - روى صدق بر زمين منت و سر ارادت
 بسجده نياز نهاده آت كريمة الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن برزين
 راندم - و در سل هزار رهنماد هجري از چمن آرائى اين گلشن فيض فراغ
 كلي يافته سر رفعت بارج سپهر ميفائى برافراختم - باعلام الهام عالم بالا اين
 خجسته نامه را كه همايون آغاز و فرخنده انجام باد - بعمل صالح هموسوم
 ساخته لطيفه فيض الهى كه عدد حروفش با سال مذكور موافق است

تاریخ اتمامش یافتم - امید آن دارم که یاران حرف گیر و عزیزان نکته چین
از سر طعن و طغز در گذشته نرطب و یاسر کلام نه پیچیده با چون منی
مسکین که از غایت یست پایگی بله حرف شناسی را عرش معرفت
داشت می داد - و از غایت ناقص نهادی مانفد کودکان ابجد شمار
صف نعلین دستانرا سدره المقتی کمال می شمارد - از راه چون و چرا
در نیامده سرجا سهوی و خطای بنظر در آید بذیل عفو بپوشند *

'[طلوع نیر اعظم وجود مسعود این مظهر موعود
یعنی والا حضرت جهانبانی کشورستانی از
مشرق ولادت سراسر سعادت و آرایش
یافتن صفحه روی زمین و زمان از زیور
نور ظهور آن حضرت]

چون سر انجام نظام مصالح کارخانه عالم و انتظام مهام دار الخلافة آمد
بی اهتمام کارگزاران اعمال سلطنت کبری که بر طبق فحوای الملك
والایین توأمان ثانی درجه عالی رسالت دل همسر پایه والی نبوت است
مذمتی نمی شود - و تنظیم سلسله امور جمهور برآید و حل و عقد مشکلات
قزایابی تعهد متکفلان نظام احوال عالمیان دست نمی دهد - لاجرم
حکیم علی الاطلاق بجل برهانه حکمت کامله جهت رعایت مصلحت

(۱) ع [اشرفی نهال سخن در بیان ولادت با اقبال شهاب الدین محمد شامع جهان
دادشاه عازی و موصوم شدن سلطان خرم و سرسبزی شاخسار امانی و اعمال جهانیان
بقدوم آن دوحه چمن خلافت عظمی] الف

عیاد و اصلاح مفاسد عالم کون و فساد در هر قریفی از قرون هنوز نیز اعظم
جاء و جلال صاحب دولت آن عهد مایل بزوال، نگشته سعاد اکبر وجود
مفیض العیود افیالمندی دیگر را از مطلع ایجاد طالع گردانیده به پرتو نظر
عنایت و یمن سایه تربیت آن فرمانروائی وقت سزار مرتبه ظل آلهی
می سازد - و شایسته منصب خلافت کبری و قابل مرتبه شاهنشاهی
والا نموده قوانین سروری و قواعد رعیت پروری به فیض فضل خود
می آموزد - تا چون نوبت فرمانروائی بدان دست پیورد عنایت خدائی
رسد بی استعمال فنون ندر و تفکر و استحصا انواع تجربه و امتحان در
تفصیل اوامر و نواهی و رعایت احوال رعیت و سپاهی بر بصیرت کای
مدخل تواند نمود - و سائر آداب جهانگیری و جهانبازی مثل تعمیر، توفیر
ممالک و خزائن و تدبیر منازل و مدائن و غیر اینها از روی آگاهی
و دانسنکی تمام تصوف تواند نمود - مصداق این قرار داد حکمت بنیاد
طلوع نیز اعظم اوج خلافت و نادرشاهی از مشرق عظمت ظل آلهی یعنی
ولادت با سعادت سلطان سلطین روی زمین ثانی صاحب قران سعادت
قرین شهاب الدین محمد شاهجهان نادرشاه غازی بعد از انقضای دوازده
کمری و پنجاه پل ده عبارت است از پنج ساعت و ده دقیقه از شب
پنجشنبه سلح ربیع الاول از روی رویت و غره ربیع الثانی بحسب
دستور العمل اهل تنجیم ۲ از شهر سنه هزار هجری موافق بست و پنجم
دیماه آلهی سال سی و شش اکبری در دار السلطنت لاهور وقوع یافت -
و آن فرخنده شب از پرتو ظهور آن آفتاب فلک نیک اختر سوشام سرور
و سرور و لبریز ضیا و نور افتاد - و کوب، اُمال و آمانی جهان به بیت الشرف
اقبال انتقال نمود - و عالم پیر از استقامت عهد میلادش عصا بدست آورد -
از پرتو جلوه پری رویان بارگاه سلیمانی روکش نگار خانه چین و رشک بهشت

برین گردید - و از شگفته رؤی آن گل زمین دور آئین ابواب نشاط بر روی
جهانیا، مفتوح گشته عالمی بکام دل رسید - و پیرایه طرب و سرور سرمایه
آرایش هنگامه جتنی آمده کثرت صلات و انعامات بسرحد کمال کشید -
و از رسائی مواد احسان و مواید انعام سلسله آرزو و رشته امل دراز ارباب
آز و نیاز بدو تاهی گزاید - اعیان شعرا در باد، تهفیت درر غرر اشعار آیدار
آویزه گوش و گردن روزگار ساختند - و تواریم بدیعه در سلک نظم کشیده
بصلات گرمند خورسند گشتند - از جمله آن یافنده تاریخ کلام * نظم *

لله الحمد که از پرتو خورشید کرم
سایه مرحمتی بر سر عالم آمد
نیری از فلک بادشهی کرد طلوع
که بخورشید درین دور مقدم آمد
برزبان قلم از غیب پی تاریخش
شاه شاهان جهان قیاسه عالم آمد

و سخنوری دیگر باین ماده تاریخ بدو معنی بر خور - شاه روی زمین
شاهجهان - لمعه آفتاب عالمگیر - و هم درین روز همایون
حضرت غوث آشفایی برسم ادای مراسم مبارکباد منزل سعادت بنیاد
حضرت جهانگیر بادشاه را به میامن مقدم فرخنده قدم رشک رادی
ایمن ساختند - و دیده امید را از لواجم اشعه رخسار مهر آثار آن
والا گهر روکش دریاچه مشرق خورشید نمودند - و از صفحه پیشانی
نیرانی اش آیات لیامت خلافت و آثار استحقاق سلطنت دریافته
بی اختیار آن شایان رتبه بلند پائی را به فرزندی برگزیدند - ملکه
عصر بانوی بانوان دهر رقیه بیگم سلطان صبیله رضیه هندال مرزا عم
نامدار جلال الدین اکبر بادشاه که انسیه حور صفات و عاشره ازواج طاهرات

بوده ازان حضرت فرزندی نداشتند - پرورش صوری و تربیت^۱ [...] این دست پرورد عنایت ایزدی را که آباء علوی و امهات سفلی در پروردن آن حضرت بریکدیگر پیشتی می جستند ازان حضرت استدعا نمودند - و مدعای ایشان بحلیه قبول آرایش پذیرفته راس^۲ گفتاری - بعضی از اختر شماران کیف ما اتفاق درین ماده ظهور یافت - و حقیقت این معنی این است که گویند منجمی که در صفات تنجیم صاحب قدرت بود و مهارت کلی داشت - و در دقائق اسواب و حقایق این فن ذوفنون درجه علیا و ید طولی داشته - و اصابت سهم الغیب طالعش در هر باب بهدفع صواب شهرت تمام گرفته - چندی قبل از ولادت با سعادت آن حضرت بمرض آن حجاب گزینی قباب عصمت رسانیده بود که عنقریب در مطلع جاه و جلال یعنی شبستان اقبال مهین شاهزاده والا گهر از صبیحه رضیه راجه اودی سنگه معروف به موته راجه فرخنده اختری سعادت اثر طالع خواهد شد که پایه سریر خلافت نصیر از فر جلوس همایون اش باوچ گردون سرافرازد - و گوهر افسر سلطنت را فرق فرقد سالی و قارک مبارک جهان پدایش را عالم آرای سازد - موده باد که عنقریب آغوش عاطفت^۳ [خود] را از پرتو تربیت و برکت پرورش آن شاهزاده نامدار عالی مقدار چون گریبان مشرق خورشید مطلع انوار سعادت جاوید خواهید دید - و از مکرمات این میامن والا انواع برکات و جہانی روزی روزگار سعادت آثار شما خواهد گردید - بنابر آن که از فرط انبساط آن عید سعید جهانیان را سرمایۀ نشاط جاوید بدست افتاد و در آن نوروز امید برگ شادمانی و خم و جاودانه ساز شد - لاجرم حضرت عرش آشیانی آن باعث

بهجت و سرور عالم را بسلطان خورم موسوم فرمودند - امید که این خاندان رفیع الشان به برکت تاثیر آن اسم اعظم تا قیام قیامت از آفات روزگار در من و امان باشد - و بهارستان گیتی تا خزان فزای دهر از آثار عهد جاوید ربیعش سرسبز و خورم بود *

بیان سلسله نسب همایون حضرت صاحبقران ثانی و مجملی از احوال سعادت مآل آن دودمان جاه و جلال

چون خاتم آداب نگار درین خرد نامه ادب آئین هر جا که هفکام اظهار اسامی سامی خواقین این دولت کده ابد فرین باشد برومق دستوریکه این حضرات والا درجات آبای عظام را از روی احوال [...] نام می برند در سیاق سخن تعبیر می کند - لاجرم بهجت رفع ابهام تدبیر مقصود و تعیین مراد از آن والا القاب مستطاب درین مقام برین موجب می نماید - فردوس مکانی بابر بادشاه امار الله بوهانه - جنت آشیانی همایون نادرشاه ابتدا الله رضوانه - عرش آشیانی اکبر بادشاه طاب تراه - جنت مکانی جهانگیر بادشاه طیب مژوا - همه جا در مقام ذکر حضرت شاهجهان بادشاه در احوال ایام شاهزادگی شاه بلند اقبال و از مبداء جلوس همایون بلقب والی آن حضرت یعنی صاحبقران ثانی عبارت آرای می گردد - بنابراینکه والا خداوندان این سلسله بیگمان و بانوان حرم سرای خلافت را بخطاب های خاص اختصاص می بخشند

تا اعل نام ایشان زبان زد خاص و عام نشود - هرجا ذکر اسماء سامیه ایشان درین کتاب مستطاب درکار شود ناگزیر به همان وقیره تعبیر خواهد نمود -
 برین موجب مریم مکانی والده اکبر بادشاه - خدیجه الزمانی رقیب سلطان بیگم - مریم الزمانی والده جهانگیر بادشاه - بلقیس مکانی والده شاهجهان بادشاه - ممتاز الزمانی و ممتاز محل حرم محترم شاهجهان -
 بیگم صاحب مبیعه رضیه آنحضرت .

هرچند مفاخر آباء عظام و متأثر اجداد درام این بادشاه عالی جاه کا بهین نتائج آباء علوی و امهات سفلی اند در حوصله برداشت کون و مکان نکنجد و شرح آن از دست قدرت بیان و ذبیان ابغاء زمان بر نمی آید و لیکن بظاہر آنکه برخی از سخن پردازان در عدد مجملی از آن شده بقده حرارت مبتدئی این وادی بی پایان بيموده اند - لاجرم بغیر ادوختن تبرک و قیمن و عمل به سنت سنیة ائمه سخن خامه ارادت رفم اکثفا بضموداری از آثار این مظاهر قدرت آوریدگار کرده بغاصیل احوال را حوالت بتقویر دلپذیر مقدمه ظفر نامه و سخن گذاری فوانیم اکبر نامه نمود - و از جمله آن عزیز کردهای حضرت عزت به ذکر چند برگزیده که همگی از روی اعداد برابر و جواهر مجرد اند به بیان اجمال اکثفا نموده عنوان این کار نامه بدایع نگار را نرئین داده *

اول جنت مکانی نورالدین محمد

جهانگیر بادشاه

دار السرور فتح پرور از ولادت سرایسر سعادت آن مطلع انوار ظهور بعد از انقضای هفت گهری و [سه] پل روز چهارشنبه هفدهم ربیع الاول سال

نه صد و هفتاد و هفت هجری موافق^۱ هفدهم شهریور سنه چهارده
 اکبری لهریز نور گردید - و مدت سی و هفت سال و سه ماه و سه روز قمری
 و سی و شش سال و یکماه و بست و سه روز شمسی در سایه تربیت آن
 سعد اکبر برج سروری کسب انوار سعادت دارین نموده چهره بختیاری
 بر افروخت - چون دست برد قضا و دست اندازی قدر سایه شاهبال
 فرخنده فال آنحضرت^{۱۱} تارک^۲ [مبارک]^۳ والا باز گرفت یک ساعت
 نجومی از روز پنجشنبه بیستم جمادی الثانیه سال هزار و چهارده هجری
 سپری شده زیفت بخش افسر سلطنت^۳ [شدند]^۴ ، خطاب خلیفه الهی
 یافته خودستن را به فرخنده لقب جهانگیر ماقبل ساختند - و سلطان سلیم
 که در ایام پادشاهزادگی نام نامی آنحضرت بود از لوح زبانها سترده
 شد - بست و دو سال و هشت ماه و هشت روز قمری و بست و دو سال
 و چهار روز شمسی در عهد خلافت عمر گرامی به عیش و شادکامی گذرانیده
 روزگار فرخنده آثار در صید نساط و نشاط صید بسر بردند - خصوص اواخر
 عهد که انحرافین زمستان لاهور از قدوم عشرت لزوم بزمستان روی زمین
 می بود - و بهار و تابستان در نرخت کده کشمیر میفر نظیر باندوختن انبساط
 سیمر و شکار از روزگار داد ستان بوده درین لباس کام بخش خاطر می شدند -
 و در سال هزار و سی و شش که آن گلزار جاوید بهار بدستور معهود مهبط
 نور حضور شد دیگر باره عارضه غیق النفس که از هفت سال بار ملایم
 مزاج اقدس آن حضرت بود طاری گردید - و دمبدم روی در قزاید داشته
 نفس نفس اثر شدت آن بیشتر از پیشتر ظهور می نمود - از آنجا که

(۱) در بادشاه نامه هفدهم شهریور نوشته شده [بادشاه نامه ، جلد اول -

حصه اول - صفحه ۶۹]

(۳) ع [گشتند] ل

(۲) ع [مجاعات] الف و ل

کوشش قدیر با دست بود تقدیر بر نیاید و مقتضای قضا چاره نپذیرد
 معالجات اطباء مسیحا دم سردمند نیفتاد و به امتداد ایام^۱ مرض طول
 کشید - لاجرم نظر بمقتضای خیر خواهی عالم صلاح در توقف ندیده
 مویک منصور را بنوجه صوف لاهور امر فرمودند - بحشب تقدیر در منزل
 راجور آن عارضه^۲ ناملایم اشتداد تمام یافته در منزل چنگ تهرتی^۳
 تغییر ناحش در احوال مزاج مبارک ظاهر گردید - چنانچه از تنگی
 نفس کار بر آنحضرت تنگ شده دوازده گهری از روز یکشنبه بست و هشتم
 صفر سنه هزار و سی و هفت هجری گذشته از توطن این عاریت کده
 فانی در گذشتند - و بشوق ادراک سعادت اقامت در جوار رحمت ایزدی
 سفر دار البقای ابدی اختیار نمودند - و گزیده مصراع *

جهانگیر از جهان عزم سفر کرد

موافق ارتحال آنحضرت آمد - و در حال ترحال عمر شریف آنحضرت
 پنجاه و نه سال و یازده ماه و یازده روز قمری و پنجاه و هشت سال و یکماه
 و بست و هفت روز شمسی رسیده بود - چون این واقعه ناگزیر در تنگنای^۴
 راه گریوه کشمیر بوقوع پیوست و در آن سرزمین ساحتی فراخور آرامگاه
 آن سزاوار فسحت کده رحمت الهی نبود نعلش پر نور را بدار السلطنت
 لاهور نقل نمودند - و در یکی از باغات آن روی آب^۵ بقعه فردوس
 صفات روضه مقدسه قرار یافت - و چون آنحضرت بغابر متابعت سفت
 سنیة حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه وصیت فرموده بودند که مرقب
 ایشان از حلیه عمارت خالی باشد و در موضعی سرکشاده بلطف ایزدی

(۱) بر باد شاهنامه این منزل باسم چیکس متی و جنکس متی ذکر کرده شده

است - [بادشاه نامه - جلد اول - حصه دوم - صفحه ۱۶ و ۱۸]

سپارد تا پیوسته از سحاب رحمت بی حساب آبی بیواسطه حجاب کامیاب باشن - لاجرم حضرت خلافت مرتبت وعیت آنحضرت را کار بسته تخت گاهی عالی بساحت صد در صد ذراع از سنگ سرخ نریشیده بدور مرقده ترتیب داده در فراز آن چپوثره بست در دست از سنگ مرمر مصنوع بصفت پر چین کاری که دقیق تر از خاتم بندبست مرتب شده در وسط حقیقی صورت مرقده آن بادشاه جنت آرامگاه نمودار گشت - و باوجود دندر تکلف بصرف ده لک روپیه در مدت ده سال صورت اتمام یافت *

دوم بادشاه حضرت عرش اشیائی جلال الدین محمّد اکبر بادشاه غازی

چون صفحات صحیفه لیل و نهار وفا بذکر دقیقه از دقائق احوال آن ملک الملوک می گذارد لاجرم خصوصیات مآثر مکارم خصوص کارنامه های پرکار آن خداوند والا مقدر که علامی [...] ابو الفضل متعهد بیان و تکفل اتیان نموداری از آن شده بشروح و بسط اکبر نامه حواله می رود - آن مظهر قدرت ذوالجلال که ودیعت عالم لاهوت بود در امرکوت از مضامین تنه شب یکشنبه رجب المرجب سال نهصد و چهل و نه هجری قمری بعالم ناسوت گذاشت - سخن سنجان زمان تواریخ بدیعه درین معنی یافت بسلک نظم کشیدند - ازانجمله گزیده تاریخ که مثبت غرایب اتفاقات است ثبت امداد *

لله الحمد که آمد بوجود

آنکه از کور و مکان مفتخ است

بادشاهی که ز شاهان جهان
اکبرش نام و جلالش لقب است
شب و روز و ماه و سال میلاد
شب یکشنبه پنج رجب است

چون در سال فهد و شصت و سه که سن سریف آنحضرت بسیزده سال و هشت ماه و هفت روز قمری و سپرده سال و چهار ماه و هشت روز شمسی رسید همایون بال روح افدس بادشاه فردوس آرامگاه همایون بادشاه از دام گاه این عالم فانی رمیده با طابوران قدسی در شاخسار سدرة و نسیمین عرش و کرسی آرمید - روز جمعه دوم ربیع الثاني سال مدکور در ظاهر قصبه کلانور از اعمال دار السلطنت لاهور آن والا گوهر اسر سري بر سر نهاده سریر سروری بر آمدند - و مدت چهل و نه سال و هفت ماه و بست و دو روز شمسی و پنججاه و یک سال و دو ماه و دو روز قمری آن بزرگوار اوج دادگری سایه دولت بر سر اکیل سروری و ابرنگ معدلت گسرنی افکنده بر و نظر حمایت و عنایت در کار رعایت احوال رعیت و لشکری کردند - در آن حال که ارتحال حضرت همایون بادشاه نه دار الهی رو نمود همین قندهار و کابل و صوبه پنجاب تا دار الملک دہلی قلمرو دیوانیان آن بادشاه والا جاه بود - و باقی که بهمه حساب از هفت کسور فاضل و بهمه جهت از سایر جهات سه زاید است بمزید سعی آن سرور اغافه مضافات ممالک محروسه شد - و در سرنا سر این کسور پهنار و هیچ ج منمرد و و رکتی نماند که از گوشمال اولیای دولت نگوشه مرو نخیزد و دست تطاول در آستین ندزدید - و سز بگریبان برده پای بدامان نکشید - چون سن آن والا جاه بشصت و چار سال و یازده ماه و هفت روز قمری و شصت و سه سال شمسی رسید از شب چهار شنبه جمادی الثانیه سه

هزار و چارده هجری مطابق دوم آبان ماه سال خمسين اکبر شاهي یک پهر
و هفت گهري سپري گشته ازین وحشت سرای بسیر سراستان ریاض
قدس و نزهت آید عالم انس آهنگ فرمودند - میر حیدر طباطبائی معروف
به معمائی فوت اکبر شاه مادۀ تاریخ یافته بدینگونه * مصرع *

الف کنیده ملایک ز فوت اکبر شاه

در سلک نظم کنیده - و بر سبیل سلوک طریقه تعمیه بدیع ترین روشی
اسقاط الف زاید نموده - سخنوری دیگر بدین تاریخ برخورد * مصرع *

بادشاه عالم جاوید اکبر بادشاه

مرقد مغرور آن سرور در سرزمین موضع سکندره در دو گروهی دار الخلافه
مقرض شده ازین رو به بهشت آباد موسوم گشت - و در آن روضه حسب الامر
جهانگیر بادشاه باغی دلفنین فردوس نشان طرح افتاده عمارتی عالی
در مدت بست سال در صرف بست لک روپیه سمت اتمام یافت *

سوم عالی حضرت جنت آشیانی نصیرالدین محمد همایون بادشاه طاب ثراه

ولادت با سعادت آن سرور اسلام پرور دارالامان کابل را در شب
سه شنبه چهارم اذی قعدة سال نهصد و سی و سه هجری مہبط آثار برکت
و مطلع افوار میمنت گردانید - ملا مستهدی تاریخ ولادت نصاحب کرامت
ازل آورد سلطان همایون خان یافته - و شاه فیروز قدر و بادشاه صف شکن
نیز سال تاریخ همایون است - خراجہ دنان سامانی این در بیت در تاریخ

(۱) در بادشاه نامہ چہار دہم ثبت است [بادشاه نامہ - جلد اول -

میلاد آن عزیز کرده جناب مروت در سلک نظم انتظام داده * ایات
 سال تاریخ همایونش هست زاده الله تعالی قدر
 می برم یک الف از تاریخش تا کنتم میل دو چشم بد را
 والد آنجناب ماهم بیگم از اولاد اعیان خراسان و سلسله سلطان حسین
 میرزا مفسوب است - بعد از ارتحال حضرت بابر بادشاه بدار النعم جاودانی
 آن شایسته افسر جهانجانی بهم جمادی الاول نهصد و سی و هفت هجری
 در دار الخلافه اکبر آباد سریر آرامی تخت خلافت شد و خیر الملک تاریخ
 جلوس همایون آمد - در آن ایام از سن شریف بست و دو سال و نه ماه
 و دست و یکروز شمسی و بست و سه سال و شش ماه و پنج روز قمری
 سپری گشته بود - و مدت بست و پنج سال و دو ماه و پنج روز قمری
 ز مدت بخش اکلیل دولت و اقبال بوده چهل و نه سال و چهار ماه و ده
 روز قمری و چهل و هفت سال و دو ماه و پنج روز شمسی عمر گرامیه در
 رضا جوئی آهی و احیای مراسم بادشاهی گذراندند - از آنجمله ^۱ [یادداشت]
 سال در هندوستان و چهارده سال در یساق کابل و بدخشان و سفر ایران
 مرتبه دوم بعد از فتح هندوستان - روز جمعه یازدهم ربیع الاول سال نهصد
 و شصت و سه از آنجا که مقتضای نزول قضا است خود بنفس نفیس
 بوجه تر اهدام عمارت کتابخانه خاصه که در آنولا اساس یافته بود مبدول
 داشنه بدالای نام بر آمدند - و لحظه بفرج پرداخته شامگاه بهنگام نزول
 از پایهای آن نردبان بحکم اقتضای قضا آن بلند اختر را لغزش پا دست
 داده هبوطی واقع شد چنانچه تا زنده آخرین هیچ جا قرار و استقرار
 اتفاق نیفتاد - و بعد از وقوع این واقعه هایلہ ازین رهگذر که کوفتی عظیم
 بدوش و سر رسیده بود محله عارضه بیہوشی بدات همایون آنسرور که مغز

و دماغ هوش و خرد بود طاری شده - چون به هوش آمدند بظاہر رعایت مراسم حزم بی توقف مفشوری نور آگین از موافقت خلافت بجهت تسلی خاطر انور بادشاهزادہ والا قدر محمد اکبر کہ در آن آوان در حضور پرنور نبودند مصحاب شیخ نظر و چولیکان صورت ارسال یافت - و روز یکشنبہ سیودہم ماہ مذکور حال بر آنحضرت متغیر گشتہ آثار انتقال ظاہر گردید - و شایع از روح پر فتوح آنحضرت پرواز نموده نآشیان عالم بالا و نشیمن قرب ایزد تعالی باز شگافت - و گزیده مصراع

وامل حق شد همایون بادشاہ

کہ تاریخ ارتحال آن حضرت است شاهد حال آمد - اگرچہ مصراع مسطور *

همایون بادشہ از بام افتاد

بعضی آنرا مولانا قاسم کاتبی منسوب می سازند و میر عبد الاول سمرقندی در تذکرۃ الشعراء بخود نسبت میکند - و لیکن بظاہر آنکہ سخن سنجان تجویز این معنی نموده اند از جملہ غرائب تاریخ بدیعہ است درین کارنامہ بدایع آئین ثبت افتاد - بالجملہ بعد از ادای مراسم تعزیت جسد قدسی سرشت آنحضرت را در خطہ پاک دہلی در وسط باغ بہشت آئین مشرف بر آب جون بوحمت ایزدی سپردند - و قبۃ عرش تمکین بر مرقد آنحضرت اساس نہادہ مطاف اہل زمین و بوکش چرخ برین ساختند *

چهارم حضرت فردوس مکانی ظہیر الدین
محمد بابر بادشاہ غازی

آن عالی جناب در ششم محرم سال ہشتصد و ہشتاد و ہشت از
طن قتلک نگار بیکم صبیحہ رضیہ یونس خان بن ویس خان والی مغولستان

که بسپرده واسطه به چنگیز خان می رسد بوجود آمده عالم شهود را مشرق
جلوه نور و مطلع خورشید ظهور گردانید - خواجه بزرگوار خواجه ناصر الدین
[...] عبید الله احرار آن برگزیده تاج و نگین را به ظهیر الدین ملقب
فرمودند - و چون تکلم باین اسم بر ترکان دشوار بود بتقریب آنحضرت را
بابر میرزا نامیدند - و این بیت در تاریخ ولادت با سعادت آن حضرت از
نتائج طبع گوهر زای مولانا حسامی قرا گوی است که از آن سه تاریخ بدیع
بی ارتکاب تکلف استنباط میتوان کرد *

چون در شش محرم زاد آق شه مکرم
تاریخ مولودش هم آمد شش محرم

چه شش محرم شش حرف است و لفظ شش حرف نیز تاریخ است -
و چون عدد شش را ارباب فن اعداد باعتبار آنکه آثار جمیله بر آن متوقف
است عدد خیر می دانند - لفظ عدد خیر نیز که از روی شمار هشتصد
و هشتاد و هشت است باین تاریخ موافق می آید - بالتجمله چون سن
مذکور آن فلک جاه بیازده سال و هشت ماه قمری و یازده سال و سه ماه
و بست روز شمسی رسید، بعنایت حضرت ایزدی در روز سه شنبه پنجم
شهر برکت بهر رمضان سده هشتصد و نود و نه در خطه اندجان که دارالملک
فرغانه است جلوس فرخنده آن خدیو زمانه روی داد - از آنجا که بزرگ
کردهای ایزدی و دست پروردگان فیض سرمدی در تعلیم کده تأیید آههی
و دبستان فضل نامتقاهی آداب سلطنت و بادشاهی فرا میگیرند تا آنکه
در آن هنگام در مغرس بودند مانند سلاطین کار دیده مراسم جهانگیری
و قواعد جهانبانی را پاس می داشتند - چنانچه یازده سال با خانه راگان

اوزبک و سلاطین چغتایی در ماوراء النهر داد مقاتله و مجادله داده تخت بدخشان را برور بازو و فیروی تدبیر درست از دست تصرف خسرو شاه نامی برآورده در سینه نهصد و ده هجری دست تطاول محمد مقیم ارغون از اسدیلا ولایت کابل کوتاه ساختند - و در نهصد و دوازده از عون یگانه دادار بر شاه بیگ ولد ذوالنون ارغون غلبه نموده قندهار را با توابع و لواحق مستخلص و مستخر فرموده بست و دوسال با کمال استقلال درین ملک سالک سبیل فرمانروائی بودند - و در عرض این مدت پنج نوبت پرتو توجه اقلیم گیر بر ساحت تسخیر عرصه پنهان هندوستان افکنده - بذابر آنکه برآمد هر کاره در رهن درآمد روزگار است تا آنوقت در نیاید آن کار بر نیاید چار فوبت بسبب ظهور بعضی امور غفان مراجعت بر تافتند - و در یورش پنجم که موافقت توفیقات آسمانی و نائیدات^۱ [ایردی]^۲ مددگار شد تدبیر موافق تقدیر آمده به کارکنائی اقبال ظفر و فیروزی نصیب اولیای دولت نصرت روزی شد - و بعد از وقوع چندین محاربه که به غنیم روی داد سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر بن بهلول فرمانروای دارالملک دهلی خود با مرکب منصور همراه یک لک سوار و هزار فیل جنگی صف مصاف و یسال قتال آراست - و آنسور با^۳ [دوازده]^۴ هزار تن که اکثر حواشی و خدم و برخی دیگر یغما کار و سوداگر بودند جنگ صف فرموده پس از کارزار عظیم ظفر یافتند و سلطان ابراهیم به قتل رسید - و این فتح عظیم که بر معنی کارنامه لطف عمیم حضرت پروردگار است در سینه نهصد و سی و دو روی داد - و بعد از حروف مصراع آخرین این دو بیت که تعیین وقت و روز و ماه و سال غیر از آن ظهور می یابد بحسب حساب ابجد بآن تاریخ موافق آمد *

* ابیات *

کشت در پانی پت ابراهیم را
شاه غازی بابر عالی نسب
وقت و روز و ماه و سال این ظفر
صلح بود و جمع و هفت رجب

و همدیگر نزدیکي بفاير دستيارين نائيد. و مددگاري توفيق بر رانا که همراه سپاه نامعدود که چون خيل مور و ملخ در و دشت و هامون و شخ را مرز گرفته بود و لشکر مخصوص خودش بيک لک سوار مي کشيد. و زمينداران ديگر کوممي يک لک و يک هزار صف آراي شدند. ۴۰۰ در دامن کوه سيکوتي در ماه جمادي الاول از سال بهصد و سي و سه مقابله خيل ادبار با موکب اقبال و بلافي عسکر ظمت با لشکر نور اتفاق افتاده به کشتش و کوشش تمام غلبه اسلام بر کفر و داده حق بر باطل فايق آمد. و آن معذول باعوان و انصار مغلوب و مغکوب گشته و خلفي کثير بقتل و اسيري داده روی ادبار بودايي هزيمت و راه فرار نهاد. شينخ زين خواني صدر فتح بادشاه اسلام ناردخ اين فتح عظيم يافته محسن و مستحسن افناد بعد از شکست رانا مقهور از سرنو تعجبه و تجهيز عسکر مفسور فرمود: هم عذان نصرت و ظفر پا در رکاب سعادت نهاده نذاگي بر سر جهانديري و جهانداري آمده رفته رفته صوبه ملتان و دار السلطنت لاهور و سائر پنجاب و دهلي و آگره و اله آباد و اوده و جونپور و بهار و مالوه بدست آوردند و مدت پنج سال با کمال استقلال به نفاذ امر و نهي در عرصه فتح هندوستان

(۱) در بادشاه نامه بحواله واقعات نامري جمادي الثانيه رقم چهار

[بادشاه نامه جلد اول - حصه اول - صفحه ۵۱]

مراسم ملک رانی و بادشاهی بجا آوردند - مجموع روزگار سلطنت آن
مجموعه غرایب مآثر که مجامع بسی محامد و مفاخر بود به سی
و هفت سال و هشت ماه و یک روز قمری و سی و شش سال و ششماه
و سیزده روز شمسی کشیده - چون سن شریف آنحضرت بچهل و نه سال
و چهار ماه و یک روز قمری و چهل و هفت سال و دو ماه و یازده روز
شمسی رسید در دار الخلافه آگره از قصر عمارت چار باغ که بر آن سوی
آب چون واقع است و سابقا بهشت بهشت موسوم بود به گلگشت
حدایق ثمانیه ریاض رضوان خدایند و سرپر ملک و ملت را وداع نموده
در حظیره عالم ملکوت آرمیدند - و حسب الوصیت نعتش^۱ [...] آنحضرت را بدار الامان کابل نقل کرده در نزهت کده^۲ [...] که مهبط
افوار فیض اله است بغفران و رضوان ایزدی سپردند - و مرقد مطهر آن
سرور را سرکساده بدون بغای عمارت و تکلفات باز گذاشتند - و ارتحال آن
برگزیده رحمت در روز دو شنبه ششم جمادی الاول نهصد و سی و هفت
روی داد - این تاریخ با زمان انواعه شائله موافق افتاد * ابیات

بادشاهی که شهسوارانش گشته بودند خادم و منقاد
چون وفای دید از عالم رفت از عالم خراب آباد
خرد از سال فوت او پرسید گفتم او را بهشت روزی باد

حقیقت این قضیه برین مغوال است که چون شاهزاده همایون وظایف
خدمتگاری و پرستاری آنحضرت را از سرحد امکان گذرایند - مراتب
عزایات و مهربانی آنحضرت درباره آن برگزیده حضرت باری بمرتبه رسید
که جان کرامی خود را فدای آن فرزند سعادت مند نمودند - در هفتم تشریف

آن والا گهر در سنبهل که از جمله اقطاعات آنحضرت بود عارضهٔ نا ملایم
عارض مزاج همایون شد - و چون خبر شدت و طول مدت آن بعرض مقدس
رسید حسب الحکم از راه آب با سرعت باد و سحاب کشتی سوار با کبرآباد
رسیدند - هرچند اطبای پای تخت در چاره گری آن پرداختند مطلقاً
اثری بر آن مراتب مترتب نشده بهبودی ظاهر نگشت - بلکه شدت
گرانی و کثرت ضعف و ناتوانی روز بروز ظهور و بروز دیگر نمود - روزی در
عین اضطراب و اضطرار آنروی آب که محفل والا از دانشوران هرفن آراستگی
داشت و در باب انحراف^۱ [...] آنوالا حجاب از هر در سخن در گرفت -
میر ابو البقا که از اعیان افاضل زمان بود بعرض رسانیده که اکنون علاج این
امر دشوار مذکور است در همین تدبیر که بدستاوز اقسام تصدقات، شفا
از خانه حکیم علی الاطلاق باید خواست - و بر وفق مدلول کریمه لن تذاوا
البرحی تنفقوا^۲ مما تحبون گرامیه نوبی نفایس را برو انفاق و ایثار
باید نمود - آنحضرت فرمودند که چون^۳ [بعد] از مکمّد همایون هیچ
چیز را از سر خود عزیز نمی دانم جان ارجمند را فدای آن سعادتمند
می سازم - و امید وارم که در آن^۴ [کارگاه] این فدیّه مختصر و هدیه
محقر از من بعوض آن گرامی گوهر در پذیرند - آنگاه بی توقف قدم
بموقف دعا و خلوتخانه صغوت و صفا نهاده از راه صدق رو به قبله حاجات
آوردند و زبان مناجات کشوده از روی خلوص نیت و عدم ربا این مدعا را
اسدعا نمودند - و بعد از فراغ مراسم آدابی که وظیفهٔ این مقام است
بطریقی که از طریق حضرت خواجگان کدار تلقین یافته بودند سه مرتبه
گرداگرد آن حضرت بر آمده فرمودند که برداشتم برداشتم - چون آن دعا
از شائده ربا مجربا بود همان لحظه قرین اجابت گردید - چنانچه آثار

(۱) ن [مزاج] ل (۲) ع [بغیر] ل (۳) ع [درگاه] ل

گرانی در پیکر روحانی نمودار گشته خفت نمایان در عارضه همایون بادشاه ظاهر شده رفقه رفقه بصحت کلی کشید - و شدت تمام در ناتوانی حضرت فردوس مکانی روی نمود - چون علامات ارتحال در احوال آنحضرت آشکارا گشت باحضر ارباب حل و عقد فرمان داده خود در پانی تخت والا تکیه برمسند فرمودند - و همایون را بر سرور جهانبانی جلوس داده افسر سروری را از تارک مبارک همایونی فرخنده فر ساختند - و از امرا و اعیان دولت بیعت گرفته نگاهداشت. سر رشته اخلاص و ارادت و برداشت بار انقیاد و اطاعت وصیت فرمودند - و بعد از پرداخت لوازم این شغل خلوت فرموده بخدای خود پرداختند - و پس از لمحه قطع نظر از اقامت این مرحله زوال و فنا نموده بذوق توطن در جوار سر منزل رحمت حضرت ارحم الراحمین آهنگ رحلت دار البقا نمودند *

آن دست پرورد و بض سرمدی و ادب آموز تعلیم ایردی در سایر فزون استعداد که زینت دیباچه احوال. ارباب دولت و اصحاب جاه و جلال است بد طولی داشته اند - و در نظم اقسام شعر ترکی و فارسی نیز ید بیضا فرموده اند - و بران ترکی رسائل بدیهه در من عرض تالیف فرموده اند - و روشن مسایل فروعی و کلیات مطالب الهامی را موافق طریقه حضرت امام اعظم و روش اصول شیخ اشعری بزیر نظم آرایش داده مبین بابری نام نهاده - و نسخه ازان کاتب مبین و وافته بابری که آنحضرت بعبارت قدسی انشا فرموده اند بخط مبارک که در تاریخ نهصد و سی و پنج رقمزد؛ بلکه اعجاز نگار گشته مخزون کتابخانه خامه شریفه است - درنقلا حسب الامر عالی حضرت صاحبقران فارسی مترجم شده - و از جمله تصرفات طبع و قاد آن سر لوح کلیات وجود درین مجموعه اختراع خط عربی است که بخط بابری موسوم شده *

پنجم شاهزاده بلند اختر عمر شیخ میرزا.

بتاریخ سنه هشتصد و شصت از میامن تولد، آن اقبالمند سرزمین
خطه دلپذیر و دل پسند سمرقند علوم مکان یافته، مکانست آسمان گرفت
و در سال هشتصد و هفتاد و سه بعد از شهادت بادشاه سعید در شهر اندجان
که پای تخت فرغانه است جلوس مقدس آن سزاوار سرور پی ابدای زمانه
روی داد - و روز دو شنبه چهارم رمضان المبارک سنه هشتصد و نود و نه
که سن شریف بسی و نه سال رسیده بود شلهین روح پر فطوح آن شاه
عالی مقدار از بام بموتر خلفه اوج عالم علوی گرفته با مرغان اولی اجنبه
شاخسار قدس هم آشیان گشت - و سبب این حرکت ناهنجار چرخ، کج
روش آنکه چون شهر اخسیدت پای تخت آن عالی جناب شده بنابر
آنکه آن شهر بر کفار آبکندی بغایت عمیق و هولناک اساس یافته -
بموتر خانه سرکار خامه بر آب جری وموع داشت - قضا را در وقتیکه
آن سرور برآمده سرگرم تماشای طیران کبوتران بودند انهدام بدان راه یافته
از آسیب صدمه آن بجوار رحمت ایزدی شتافتند *

ششم بادشاه سعید شهید سلطان ابو سعید میرزا

از قدوم سعادت لزوم آن بادشاه جم جاه که در سن هشتصد و سی
در عالم شهود رو نمود آب و رنگی دیگر بر روی روزگارهای آمد - و در سن
هشتصد و پنجاه و پنج از میامن جلوس اقدس آن حضرت پای تخت
خلافت بلند پایه و گوهر افسر سلطنت گرانهایه گشت - و مدت هزده سال
در سراسر ولایت ماوراءالنهر و ترکستان و ندرخسانات و کانل و عزیزین و فندهار

تا حدود [۱...] آن چهره زر از سکه نام انور آن سرور دین پرور تازه رو و پاینده
منبر از خطبه القاب کامل نصاب آن بلند اختر پلک سرافرازی داشت -
و در آخر بسلسله جنبانی ارث و استحقاق هوای تسخیر خراسان و عراق
در دماغ همت والا جای داده آهنگ انزعاج آن دو کشور نمودند -
و بمجرد ارتفاع ماعچه رایت فتح آیت سر بسر هردو ولایت مستخر شده
پرتو استیلای رفعت شان آن والا مکان تباطراف و انکاف این ولایات نیز
افتاد - و چون سن شریف آن بادشاه سعید بچهل و سه سال رسید
در بیست و دوم شهر رجب سنه هشتصد و هفتاد و سه که با زوزن حسن
تکرمان اتفاق مصاف افتاده بود در نواحی اردبیل از ادراک مرتبه شهادت
ارتقاء درجات سعادت یافتند - و علامه دورانی تاریخ این واقعه غریب
بدینگونه در سلک نظم کنسید *

سلطان ابو سعید که از فرخسروی
چشم سپهر پیر و جوانی چو او ندید
الحق چگونه کشته نگشتی نگشته بود
تاریخ فوت مقتل سلطان ابو سعید

هفتم شاهزاده عالیقدر سلطان محمد میرزا

آن والا گوهر بلند اختر با برادر خود میرزا خلیل در سمرقند بسر
می برد - چون میرزا خلیل را توجه بسمت عراق افتاد و میرزا الغ بیگ
تسریف سمرقند آورد در جمیع ابواب برادرانه بآن عالیجناب سلوک نموده
همه وقت در پی پاس خاطر ظاهر ایشان بود - بالجمله دو فرزند سعادتمند
از آن عالیجناب بوجود آمده - یکی منوچهر میرزا و [۲...] آن ابو سعید

میرزا - چون وقت آن آمد که این جهان گذرانرا واگذارند، میرزا الغ بیگ که در آنوقت بر بالین مبارک حاضر بودند سپردند - آنوالا کمر در لباس رغا جوئی خدمتکاری آنحضرت بجای رسانیدند که روزی یکی از نزدیکان باین عبارت معروض گردانید - که این عمزاده شما عجب خدمت بجهد میکند - میرزا از روی حدس صائب مقصد آن صاحب غرض را در یافته فرمودند - که او خدمت ما نمیکند از صحبت ما کسب آداب جهانگیری می نماید *

هشتم شاهزاده عالیجاه میرزا میران شاه

آن حضرت سیومین فرزند حضرت صاحبقران اعظم است - بحسب سن از جهانگیر میرزا و عمر شیخ میرزا خود قرو از شاهرخ [...] کلانتر - در سنه هفصد و شصت و نه عالم وجود از ورطه آن منظور نظر الهی فیض آموذ شد - حضرت صاحبقران سلطنت عراق عرب و آذربایجان که تختگاه هلاکو خان بود برو مسلم داشتند - و در بیست و چهارم ذی قعدة سنه هشت صد و ده که سن شریفش بچهل و یک رسیده بود در جنگ فرا یوسف ترکمان در سرحد تبریز از گلگونه خون شهادت سرخروئی سعادت دارین اندوخت *

نهم مظهر کمال افتد دار الهی مهبط انوار فیض
نامتناهی قطب الدنیا و الدین صاحبقران
اعظم امیر تیمور گورگان

چون امتداد طومار روزگار را گنجای شرح هزار یک آثار حمیده اطوار
آن برگزیده حضرت پروردگار نیست لاجرم بذکر سر جمله از خصوصیات

آن حضرت پرداخته تفصیل متأثر و مکارم خصوص کارنامه‌های پرکار انجمن و
 والا قدر را بشرح و بسط ظفر نامه حواله می نماید - در شب سه شنبه
 بیست و پنجم شهر شعبان سنه هفصد و سی و شش از فیض ولادت
 سراسر سعادت آنحضرت کس روش محیط افلاک گشت - یسان امل
 وجود و اسباب فطرت آن یگانه گوهر شاهوار محیط احسان^۱ [...] آن
 دره الناج، آنای غاوی، مهد علما فکینه خاتون - چون سن مبارک^۲ [...] آن
 هفصد و هفتاد و یک هجری در قبه الاسلام داخل بارگاه عقد بیعت قبه
 رعت تاج طاهر چهر رسانید - و در مدت سی و پنج سال و یازده ماه
 و شش روز فمری و سی و چهار سال و دو ماه و دوازده روز شمسی اکثر
 ممالک روی زمین بحوزه تصرف و حیطه تسخیر آن شهنشاه آفاق گیر
 در آمد - و سایر ساکنان ربع مسکون از اقلیم زنگ تا روس از رئیس گرفته
 تا مؤسس تن به ریاست آنسرور داده گردن به تیغ سیاست آن مالک
 رقاب سرکشان هفت کشور نهادند - و سر قاسم ولایت ماوراءالنهر و خوارزم
 و ترکستان و خراسان و عرافین و آذربایجان و چاچی ترخان و جمیع بلاد
 روس و سغلاب و پرتاس و سایر اصفاف خزر و اکزان و گرجستان و ارمنه
 و آلان و یروغ و ازان و شروان و باب الاواب و طبرستان و سایر دارالمرز فارس
 و کرمات و بصره و خوزستان و دیار بکر و ربیع و بلاد جزیره و موصل و شام
 و روم و دارالملک هندوستان بل معظم روی، رمین کوتاهی سخن از حد
 زمین فرنگ تا مرزبوم اجمیر هند و ازین سوی نهر فرات تا آنسوی فاراب
 که مابین رود نیل و شط سیکون واقع است از زور^۳ [...] و ضرب شمشیر

(۱) ن [وجود امیر طرافانی بلند اختر است - و صدی توحید] الف

(۲) ن [آنحضرت به سی و پنج سال و شانزده روز رسید دوازدهم رمضان

(۳) ن [تدبیر ال

المدای سده]

مانند خورشید عالم گیر زیر تیغ و نگیں آوردند ؛ و بر تختگاه چندین صاحب
تخت و تاج مستولی شده خداوندان آنها مستاصل یا باج ده و خراج گزار
ساختند - و در سنه هشتصد و یک فتح هندوستان نمودند - بعد از دو سال
بعزم تسخیر حلب متوجه شده سر تا سر ولایت شام بدست آوردند - سال دیگر
با یلدرم بازید جنگ صف انداختند و پس از کارزارهای نمایان خوندار را
اسیر و دستگیر نموده تمام مملکت روم را مسخر ساختند - و در سنه هشتصد
و هفت سر سواری دارالمرز و جبال فیروزه کوه مفتوح ساخته و از راه نیشاپور
بماوراءالنهر تشریف ارزانی فرموده عزم جهاد بلاد خنارا بحلیه جزم آراستند -
چون سرزمین خطه فاراب که بالفعل بانوار معروف است از اعتبار
سر افزایی نزول همایون پایه ارتفاع درجات از چرخ دوار گذرانید - در عرض
آن حال عارضه ناملازم عارض ذات مقدس آن مرکز منطقه جاه و جلال
و محیط دایره دولت و اقبال شد - و مراجع مبارک آنحضرت که باعث
تعدیل امرجه و تقویم طباع عالمی بود از نهج اعدال انحراف یافت
و امتداد مدت بیک هفته کشیده - اطبا عجز خود را معاینه دیده ناگزیر
از دستبرد قضا که بالای همه دستهاست بر نیامده دست از معالجه
کشیدند - بالجمله در روز چهارشنبه هفدهم شعبان المعظم سال هشتصد
و هفت آنصاحب نفس ملکی و ذات قدسی از سرورش غیبی ندائی
یا ایتهای النفس المطمئنه امر مطاع ارجعی بگوش هوش نیوشیدند -
و از فحوائی من یخرج من بیته مهاجراً الی الله بسارت وافی اشارت
و نرید سراپا امید فقد وقع اجره علی الله دریافتند - و بشوق استیفاء
اجرای آن وعد موفی ازین دار البلا هجرت فرموده تا جوار رحمت حق
تعالی و اجزای عالم خانه بالا شتافتند - در آنوقت سن شریف آنحضرت
هفتاد سال و یازده ماه و بیست و دو روز و هشت و هشت سال و دو

ماه و درازده روز شمسی رسیده بود که این واقعه جانکاه و وقوع یافت -
 نعلش مبارک آنحضرت را که همدوش رضوان و مغفرت حضرت عزت بود
 از انزار تا بمرقند که مسافت آن هفتاد و شش فرسنگ است سایر ارکان
 دولت و اعیان حضرت دوش بدوش رسانیدند - یکی از سخنوران در تاریخ
 ولادت و جلوس آنحضرت این رباعی در ساک انتظام آورده *

* رباعی *

سلطان تـمـر آنکه مـنـل او شاه نبود
 در هـفـصـد رـسـی و شـش آمد بـو حـود
 در هـفـصـد و هـفـتـا یـکـی کرد جـلـوس
 در هـشـتـصـد و هـفـت کرد عـالـم پـدـرود

بموجب وصیت آنحضرت روزی گنبد سید برکه دفن نموده گنبدی عالی
 بنا بر آن اساس نهادند *

نور آگین شدن مکتب تعلیم ظاهری از فروغ
 جلوس همایون این چهره کشای اسرار عالم
 قدسی و دانای رموز آفاقی و انفسی

هرچند از آنجا که برگزیده‌های لطف ازلی با کمال استعداد ذاتی
 و قابلیت اصلی از دبستان تعلیم الهی ادب آموزی نموده دیگر کار بآموزگار
 ندارند - و نظریاتگان نهایت سرمدی از دانشکده فضل نامتفاهی حکمت
 اندوزی کرده از ناز تعلیم ادبیان سخن پرداز بی نیاز می باشند - درین
 صورت این منتخب مجموعه ایجاد را باوجود رتبه کمالات و بهایت معرفت
 باسرار مبدأ و معاد مکتب نشین علوم رسمی نتوان گفت - و این رازدار

مبداء فیض را دبستان گزین استفاده فنون دانش ظاهری - فکیف آموختن خط و سواد - نتوان نوشت - چه تهمت سواد خوانی بر مردم دیده دانش و بینش بچه روی توان بست - و ادب آموز عقل مجبور را ابجد خوان چگونه توان نوشت - لیکن بنابر آنکه حفظ ظاهر در کار است . ملاحظه عالم صورت ضرور و ناچار - نظر بدین معنی کلک وقایع نگار زبان گزیده میگوید - که چون سن شریف آن چراغ دودمان صاحب قران که با بقای ابد قرین شود بچهار سال و چهار ماه و چهار روز رسید تخته تعلیم قران کریم در کنار و بر آن گزیده سواد خوان رقم لوح و قلم همسر لوح محفوظ گشته صدر مکتب از حضور پر نورش روکش دارالحکمت یونانیان گردید - و چون لوحه تعلیم در کنار و بر آن نور دیده امید اب و جد که بالغ نصیب کامل نصاب خرد است قرار گرفته ترکیب ابجد از آن فرد کامل انواع عالم ایجاد کمال پذیرفت - بسی بر نیامد که بتفصیل تحصیل فصول ابواب دانش نموده در جمیع فنون فضایل دقایق نکته فهمی را باعلی درجات کمال رسانید - و در عرض اندک مایه مدتی بی آنکه کار بطول کشد هیولای خط نیز صورت درست پذیرفته تخته مشق از ریخته قلم مشکین رتمش چون صفحه رخسار نو خطان بحسن خط زینت گرفت - جامع فضایل کسبی و دهبی قاسم بیگ تبریزی سر آمد شاگردان مولانا میرزا جان و منتخب نسخه قانون حکمت یونان حکیم دوائی گیلانی بمنصب تعلیم آنحضرت پایه سرفرازی یافته -^۹ و همچنین صاحب فضایل صوری و معنوی شیخ ابو التخیل برادر علامی ابو الفضل و قدوة ارباب حال و قال شیخ صوفی از شاگردان جامع العقول و المنقول میان وحیه الدیق گجراتی بدین سعادت اختصاص پذیرفتند - و از جمله اینها درین باب حسن سعی و مسامحی جمیله حکیم مذکور نوعی درجه قبول یافت که مکرر بر زبان حقایق بیان می آوردند که

فی الحقیقت حکیم دوائی آموزگار ما است و حق تعلیم او بر ما از اوسدادان دیگر بیش است - و چون حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه آن مخصوص عنایات ربانی را از هرگونه کمالی و مزینی بی بهره نمی خواستند بنابر آن مقرر فرمودند - که بعد از فراغ تکرار درس لمحه بآموختن هنرهای ضربی که تعلیم آن نسبت بعموم عالمیان خاصه سلاطین عظام در انتظام سلسله نظام دخل کلی دارد اوقات صرف نمایند - بنابرین میر میراد دکنی از سادات عالی نسب که در فن کمانداری انگست نما بود و درین فن دست از صاحب قبضهای وقت برده از دست قضا در قدر اندازی ید بیضا می نمود - و خلف صدق او قاسم خان که در ایام خلافت آنحضرت بمنصب پفچ داری ذات و سوار و صوبه داری بکاله فرق هرت برافراخت - و راجه سالباهن که در برق اندازی بر ابر سبقت می گرفت و در تیز دستیها برن بدو نمی رسید - و تاتار خان که در دانستن لغت ترکی کمال تفرد اندوخته بود بخدمت تعلیم آنحضرت [...] آن را وسیله رضامندی جناب آلهی دانسته بخوی شیفته ملازمت بودند که تا دو بهر شب در حضور اقدس می گذرانیدند - و نیم نفس از ملازمت دوری نگریده در لباس اکتساب سعادت درجهانی از خدمت آنحضرت آداب جهانبانی حاصل می نمودند *

(۱۱) ن [نازک مباهات برافراشتند - ملخص سخن عبادت آنحضرت درباره بریت شاه بلند اقبال درجه رسید که در انجمن همدم و دمساز و در خاوت محرم و معراز خاص آن حضرت گشته از سعادت منشی و ارادت اندیشی حورسیدی آن حضرت ال •

بیان ارتحال حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه از عاریت سرای این جهانی و اقامت در منزل روح و راحت جاودانی - و ذکر بعضی سوانح که در عرض آن ایام و بعد از آن روداد

از آنجا که آشوبده جهان جای امن و امان نیست و رحلت خانه
گیانی مقام اقامت و اسقامت نه - دریا دلان درین گذرگاه که همانا بقسی
است بر آب حباب آسا خیمه و خرگاه بر سر پا نکنند - و ازین رو خورشید
سوادان درین فضاء تغک میدان که فی الحقیقت جولانگاه هواست در دوار
منزل پایدار نگرینند - ازین است که «قربان حضرت و فردیکان بارگاه عرت
خاصه سلاطین دادگر و خواقین رعیت پرور که درین عالم دانی کار دوام
سلطنه آنجهانی ساخته اند پیوسته منظر دعوت داعی حق می‌باشند -
نا هرگاه بحکم حکمت وقت آن در رسد از شدت شوق دریافت آن درجانی
و مراتب والایی توقف بجانت شتابند و نعمتی که در عهد الست برای
ایسان مهیا شده دریابند - غرض از تصویر این معانی بیان کیفیت انتقال
حضرت عرش آشیانی است - مجملی از تفصیل این واقعه غم اندوز آنکه
در عرض سال پنجاهم تاریخ اکبری موافق سنه هزار و چهارده هجری
مراج و هاج آنوالا مرتب از مرکز اعدال انحراف یامته باوجود چندین
طبییب حاذق که سر آمد ایسان حکیم علی گیلانی بود دروا و مدارا سودمند
نیفاده معامله و تدبیر فایده نداد - درین وقت خان اعظم و راجه مانسنده
ملاحظه واداری و حق گذاری بر آن سر آمدند که خسرو مهبوس پسر

حضرت جهانگیر بادشاه را که خواهرزاده راجه و داماد خان اعظم بود از رومی مراعات ببادشاهی بردارند - چون خواست آلهی بامر دیگر و مقتضای تقدیر برین جمله پذیرگشته بود که اهل روی زمین و زمان از پرتو عدل و احسان شاه بلند اقبال سایه نشین کشف امن و امان باشند - لاجرم حضرت جهانگیر بادشاه آگاهی یافته از خود با خبر و از معاندان پر حذر می بودند - و شاه بلند اقبال با اعتماد نگهبانی آلهی از عذر دشمنان نیندیشیده همه وقت در تیمار داری و خدمتگذاری جدی بزرگوار جد و جهد بجای رسانیده بودند که آنحضرت درباب خورسندی ارآن سعادت مند و نافرمانندی از خسرو فصل طویل اندیل بر زبان داشتند - بعضی از ارکان بولت و اعیان مملکت آنان را که سعادت رهنما و بخت کار فرما شد خصوص مرتضی خان بخاری که در آنولا بخشی باحتقلال موکب والا بود - از روی حقیقت دانایی بر همگنان تقدم جسته با جمیع خویشان و مفتسبان خویش بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمد - و سایر امرا بدو اقتدا نموده سعادت ملازمت دریافتند - آنگاه دایمی سپاه و کل سرداران خبیر گروه گروه بخدمت شتافتند *

چون در آنولا مخالفان بر قلعه اکبر آباد استیلاء تمام اندوخته بکشاد و بست مداخل و مخارج آن دست یافته بودند - ناچار بادشاه جهانگیر بسایر ایشان پیغامی مشتمل بر وعده و وعید و بیم و امید تمام داده از بدی نفاق همگنانرا ترسانیدند - و پیغام دادند که چون مرتبه ظل آلهی و پایه والی بادشاهی دروابع همایون ما تعلق گرفته و تاج و تخت خلافت از پرتو وجود ما ریخت پذیرفته - مناسب آنست که مقتضای دستور العمل خرد صلاح اندیش را کار بسته از بیعت و اتفاق حل و عقد تخلف نورزند - درم نقد دست از کسان و بست ابواب حصار باز داشته قلعه و ما فیها را باولیای دولت سپارند - و بصوب بنگاله که بنابر تقویض حضرت جنت آشیانی براجه تعلق داشت

ما نیز بر طبق دستور مقرر بدو ارزانی داشته ایم روانه شوند - و چون پیغام با معاندان کوتاه اندیش رسید با خود اندیشه کرده دانستند که پیش ازین قمر و طغیان حاصلی ندارد و بی رجوع مردم کار آمدنی این اراده پدش نیست - چه خان اعظم درین مدت نظر بر نسبت خود نموده جمیعتی که درخور مرتبه او بود نگاه نمی داشت و از راجپوتان کوتاه سلاح راجه معلوم که چه می کشاید - خصوص باوجود کثرت مغول و قلت ایسان بملک گیری آمدنی کشور خود را هم از روز اول از دست نمی دادند - و خسرو بنابر آنکه در آن ولا روزی هزار روپیه می یافت ظاهر است که ازین قدر زر چه مایه فنشگر بهم توان رسانید - لکن چه خزانه بدست ایشان بود و لیکن چون وسعت دستگاه در تنگی کار بکار نیاید و وجود و عدمش در آن حال برابر بود - بنابر مقتضای این معانی فاجار قلعه بتصرف ادیبانی دولت دادند و خود بیرون شهر در ظاهر خانه راجه مانسنگه رو بجانب بنگاله فرود آمدند *

چون احوال اکبر بادشاه تغیر تمام پذیرفته از بهبود نامیدی حاصل شد و نزدیک رسید که از جهان گذران در گذرند - ازین رو که بادشاه جهانگیر از غبار انگیزی فتنه پرهتان درین مدت از ملاحظه بادراک سعادت عیادت حضرت والد والا قدر استسعاد نیافته ازین معنی حرمان نصیب کردند - اکنون که کار از ملاحظه در گذشته بود بنابر اندیشه محرومی دیدار و اسپین آنحضرت با کمال احتیاط داخل قلعه شده قریب بوقت احتضار بر بالین مبارک حاضر آمدند - و مراسم عیادت و پرسش بجا آورده از فیض نظر آنحضرت ذخیره ایام مهجوری برداشتند - و بمقتضای وقت اراده مراجعت نموده شاهزاده محمد خرم را همراه خود بیرون آوردند و بر دروازه های قلعه از جانب خود مردم بنگاهبانی نصب نمودند - درین اثنا چون قضیه قضا

بعد از انقضای یک پهر و هفت گهری شب چهارشنبه دوازدهم جمادی
الثانی سده هزار و چهارده وقوع یافته فودای آن پادشاه جهانگیر باقامت
مراسم عزا داری و سوگواری برداخته - و خود با تمام امرا و اعیان و اکابر
سیه پوش گسده پوش آبدخضرت را با سایر گردنکشان گیتی و سران عهد
قا اسکندریه که دفاعه دو کوه از قلعه آگره واقع است دوش بدوش رسانیده
اکثر حای خود بیز دست آور دریاقت این سعادت سرافرازی دارن
ادوخند - و بعد از مدفون ساختن و سایر لوازم این کار بجا آوردن معاودت
بدولت خانه نمودند *

در پنجشنبه بیستم جمادی الثانیه سال مذکور موافق دهم آن ده
آیهی با ساعتی که سعد اکبر یعنی مستقری کسب انواع نیک اختر
از آن میکند - و نظرات سعادت آسمانی درینوقت نظر سعادت جاردانی از آن
می نمود - آن سرور اسر سوری را از تارک مبارک نرئین داده اورنگ
سلطنت را از جلوس افدس بر آئین و انجمن عقد بیعت را نور آگین
ساختند - و قبل بارگاه خلافت روی زمین را روکش مهر و ماه نموده قوایم
آنها ناوج این والا خرگاه بر افراخند - صفحات زر از پهاو کساده روی سکه
نام انورش دیگر روی نا روائی ندید - و درجات مغیر از القاب نام والایش
چه پایه پایها که بر خرد نچد - خرد و بزرگ اوامر و نواهی این دولت
سرگ را گردن فهادند - و از دور و نزدیک سرکسان بقدم اطاعت و انقیاد
پیس آمدند - چنانچه از رایان خود رای هفت بجز رانا دیگر را نافرمانی
بخاطر نماند - درینصورت تصویر این معنی در آئینه رای گیتی آرای
پادشاه جهانگیر نمود که مهم آن نابکار را بر دیگر کارهای سلطنت مقدم
داشته سراسر عصیان او را در کنار روزگار او گزارند - بنابراین سلطان بروبر را
بالا بقیه اصفاخان جعفر نامزد این مهم فرموده با لاسکو گران سگک ناآهنگ

اسنیصال آنمکحول دستوری دادند - چون از روز نخست سرانجام هوکازی نامزد کار گذاری کامگار شده لاجرم گره کشائی این عقد و دشواره کشاکش نیز بذخن تدبیر این شاه آفاق بگیر حوالت گشته بود - چنانچه اکبر پادشاه را در ایام شاهزادگی برای سر کردن این کار تعیین فرموده بودند و بنابر وجه مذکور این مهم را فسقی شایسته صورت نه بسته بود - ناچار ایشان نیز درین نوبت کاری نساخته معاودت نمودند - در آخر امر بمحض توجه این والا مرتبت سرانجام بسرا یافت - چنانچه در مقام خید انساء الله تعالی به تفصیل مذکور خواهد شد *

روگردن سن حسرو از سست خدمت حضورند خلافت منزلت و ذکر بعضی از وقایع

در صاحب دلان صاحب نظر که ابصار بصایر شان از کحل الجواهر نائید و توفیق جلا پذیرفته پیوسته بغظر عبرت نگر تماشای رنگ آمیزیهای قضا و قدر میکنند پوشیده نیست - که چرخ عنایت حضرت ایزدی هرگاه خواهد که عالمی بکرشمه بیاراید و جهانی بگوشه چشمی گلستان نماید -
[...] چمن پدایان چار داغ ابداع خار موانع از سر راه پیشرفت کار بردارند آنگاه سایر مواد در آمد آن امر رفته رفته از قوه بفعل آرند - تا شاهد حصول آنمواد بر وفق اراده از خلوتکده غیب به پیشگاه [حضور] ع
جلاوه نماید - معصل این سیاق صدق انتظام بر تمهید مقدمات دولت و تشدید مبانی شوکت و حشمت این والا گوهر در مبدئی احوال انطباق تمام دارد - چه بنابر آنکه در روز ازل منصب جهانبانی بد آنحضرت تفویض

یافته بود - و لاجرم از آغاز وجود این مظهر موعود تا هنگام جلوس مسعود که الحمد لله کار عالمی شده و مقاصد خاص و عام حسب الموام برآمده - هر نحو عائقی که حجاب فتح الباب مدعا آمده بدآنسان دفع شد که همانا هرگز نبوده - و شاید صدق این معنی و گواهی راستین این دعوی انجام احوال سلطان خسرو شاهزاده کلان است - چون او از رزق خبرت و نصیب بصیرت بهره نداشت و از بینش عواقب امور بغایت دور بود همواره در خاطر راه خیال معال دادی - معذره برخی از فرومایگان ناقص فطرت چه بمقتضای بی بصری و بدگوهری و چه بقصد شورش انگیزی و فتنه گیری بر آن سر بودند که او را خمیر مایه آشوب و فساد نموده بدین بهانه دست، آویز تطاول و دراز دستی فرا چنگ آورند - و همچنین جمعی پریشان حال پراکنده مغز از ملازمان هوا خواه او رفته رفته آن اقبال دشمن را فریفته بر آن داشتند - که بدست ادبار سلسله اقبال ناممکن بجنبش آورده بپای بی سعادت هنجار عصیان خدای مجازی بپیامد - لاجرم پیوسته - رپی آن بود که اگر از همراهی وقت فرصتی یابد و از مساعدت روزگار رخصتی - بیدرنگ آهنگ راه گریز نموده بطرفی شتابد - غافل از آنکه نا داده نتوان گرفت و نا نهاده نتوان برداشت - و آهنگ فیروزی بر روزی نا مقدور با قدر برابر شدن و با خدا مبارزت کردنست - و بالجمله باوجود این مراتب بروفق مقتضای قضیه الخائن خایف و الغادر حاذر بستیز بخت و لعاج دولت برخاسته ساز راه گریز نموده - و بی مقصدی معلوم با مجهولی چند در شب یکشنبه هشتم ذی حجه سال مذکور از اکبر آباد برآمده راهی طریق بی راهی گشت - و چون بهیچ وجه راه دربی نداشت ناچار روانه روبرو پنجاب گردید - بادشاه جهانگیر از فرار او هبدردار شده همان شب مرتضی خان میربخشی را بسبیل منقلا تعیین

فرموده دستوری تعاقب دادند - و این شاهزاده والا گوهر را به [حمایت] خود در آگوه گذاشتند - و اسلام خان شیخ زاده و اعتماد الدوله و خواجه جهان و رای سنکه بهورته را همراه داده خود بنفس نفیس قبل از طلوع طلعه بامداد باستعداد لشکر مطلقاً مقید نگشته بر سهیل ایلغار بتعاقب او راهی گردیدند - چون خسرو بنو احمی متعز رسید حسن بیگ شیخ عمری که درینولا از حکومت کابل معزول گشته روانه درگاه بود بآن نا برخوردار برخورد - و از کمال سلامت صدر و ساده دلی بل از غایت کول منسی و بی ما حصلی بدیده افسونش از راه رفتن بدو معاً از راه برگشت - سلطان باستظهار او قوی دل شده بسرعت تمام خود را به لاهور رسانید - و ازین جهت که اولیای دولت قاهره قبل از وصول او برین معنی آنابی یافته با خود قرار تحصن داده بودند - و در استحکام باره و استعداد اسباب قلعداری کوشیده و مداخل و مخارج را مسدود ساخته مستعد مدافعه و مقاتله و آماده پیکار و کارزار شده بودند - بی دست و پا آغاز دست و پا زدن نموده بغیر مقتضای وقت بمقام استمالت و دلاسی متحصنان درآمد - و چندی از چاپلوسان چوب زبان و طرز دانان جادو بیان را نزد همگان فرستاده ابلاغ پیغامهای رعجت افزا رقت آمیز نمود - و مواعید دلاویز خاطر فریب را بلباس ترغیب و ترهیب جلو پذیرش داده در ضمن این مایه تابدسات کودکانه وثیقه عهد و پیمان در میان آورد - آن سعادت منشان پاس حقوق ولی نعمت حقیقی داشته بمقام نا سیاسی در نیامدند - و همچنان بر جاده^۲ [هواداری]^۱ ثبات قدم ورزیده شیوه حق گذاری گردیدند - و بر سر ابا و امتناع پا محکم کرده قطعاً بهمراهی او اقدام نمودند - مجملأ هر چند

خواست که بطایف الحیل ایشانرا فریفته شهر را بدست آرد سعی
 می‌کامل شود نداده اثری بر آن مرانب منرتب نشد - ناچار بتهیه اسباب
 محاصره رفراهم آوردن مردم بی روزگار واقعه طلب پرداخت - و باندک
 فرصت همدران نردیکی قریب ده هزار تن از خود سران بی سر و پا بظاہر
 امیدهای دور از کار بدو پیوستند - و چون اتفاق این مستی فتنه جوی
 آشوب پرست که از دستان او پا خورده بودند دست بهم داده - سلطان دل
 بر پیوند اجتماع آن جمع هرجائی بسته برین سر هوای مقابل خیل اقبال
 در دماغ جای داد - و از وصول خبر مرتضی خان که با چهار هزار مددی
 دلیرانه می آمد علاج در آن دید که پیشتر رفته راه نر خدمت لشکر سیلاب
 اثر بندد - چون باین اندیشه کوتاه رو براه دهاده در کنار رودبار بیدار بآن
 سعادت یار دولتخواه بر خورد - بمجرد رسیدن بی ایستادگی و تدبیر
 چون مسدی خاشاک که خود را روکش افواج بهر امواج کند بر دریای
 لشکر طوفان اثر زد - و باندک زد و خوردی شکست در ست خورده رو گردان
 شد - چنانچه آن بیراهه رو را تا لاهور هیچ جا دست از کار رفته لگام وار پای
 در رکاب ثابت گیر نگسته بیدست و پا بدای مرکب باد پا راه و بیراه
 می نوشت - و لهذا در عرض آن مساوت جای عمان باره ادبار نتافته
 یکسر بسهر بشدافت - و در آنجا نیز ثبات قدم نورزیده راه هریمت پیش
 گرفت - و رفته رفته در دریای چناب چون خس در گرداب راه بیرون شدن
 نیافته دستگیر پاداش کردار خود گردید +

چون خبر فتح مرتضی خان و گرفتاری خسرو و حسن بیگ از اخبار
 شمس تولکچی که بر سبیل پیام شگافانه در سر پل گونند وال خود را رسانیده
 بود به جهانگیر بادشاه رسید - آنحضرت از استماع خبر بعایت خوشحال
 شده او را خوشخبر خان خطاب دادند - و از آن مقام با سرعت تمام متوجه

شده کوچ بکوچ به دارالسلطنت لاهور شتافتند - و کفار دریای راوی
 سر منزل افواج محیط امواج شده خود به نفس نفیس دریاغ میثرا کامران
 ورود اقبال و نزول اجلال فرمودند - و حکم اشرف شرف صدور یافت که
 محمد شریف ولد خواجه عبد الصمد شیرین قلم که در آنلا از خطاب
 امیر الامرائی و پایۀ والای و کالت سرافراز بود سلطان خسرو و حسن بیگ
 را بحضور پرنور آورد - چون فرموده بفغان پیوست آن محرک سلسله عدم
 عقل را زنجیر فرموده زندانی ساختند - و حسن بیگ نه بدترین وجهی
 جرای قبیح اعمال خویشتن یافته باعث خیرت دیده دران و عبرت دیگران
 شد - و سایر گرفتارانی که در حقیقت پاداش آشوب انگیزی و فتنه گری
 بود چون خاک شان بخود نمی گرفت و آب بر نمی داشت بجزای
 کردار ناکار بر دار کردند - و آن مشتی ذلیل ازل و ابد را که خار راه آرامش
 روزگار شده بودند گل عار سر دار ساختند - چون اولیای دولت اند پیوند
 از پرداخت این مهم اهم بالکلیه باز پرداختند - و از هیچ راه در خاطر اشرف
 نگرانی جز الم دوری صریح این والا گهر نماند - هوای گلگشت فضای
 روح افزای خطه کابل که از دیر باز مکنون ضمیر انور بود بذاکگی بهشت
 انبعاث شوق نهفته گردید - بنابر اینکه سیر تفرهات آن گل زمین بهشت
 آبدین بی فیهی حضور نو بهار ریاض اقبال و قاره گل گلشن جاه و جلال
 مرضی خاطر عاطر نبود - لاجرم بی توقف مفسور عنایت امیر درباره
 طلب این شاه بلند اقبال و سایر مخدرات و خزاین از موقوف جاه و جلال
 صدور یافت - آن عالی فطرت بمجرد و همول فرمان عالیشان با جمیع بیگمها
 و مجموع کارخانجات بیوتات دوازدهم ربیع الآخر سال هزار و پانزده هجری

آغاز ابیتسام غنچه بهارستان جاه و جلال شاه بلند
 اقبال سلطان خرم از مطلع عظمت و اجلال
 و ظهور انواع غنایات حضرت خلافت مرتبت
 جهانگیر بادشاه در حق آنحضرت
 و خواستگاری نواب ممتاز زمانی بنت
 یمین الدوله آصف خان

بحکم آنکه برگزیده‌های عنایت الهی از عموم عالمیان بکرامت‌های
 خاص اختصاص یافته اند - و تربیت دیدهای فضل نامتعالی خدمه
 مامولان عهد امر خلاوت و مدحمان بار امانت از عامه برپا و کاه رعایا
 بمزید فضایل و مرایا امتیاز دارند - لاجرم آن نظر بافتگان نایب حق دعائی
 را نظر به سایر مردم دقایق پینس بینی و ژرف نگاهی در درجه عالی
 می باشد - و مصداق این حال صدق فراست و دریاوت‌های نهائی
 حضرت جهانگیر بادشاه است - چون آنحضرت به پرتو اعلام الهام ربانی
 راخبار تلقین آسمانی دریافته اند - که این سایه پرورد آداب عنایت ابروی
 ا بامداد روز نشور شمع انجم افروز دودمان دولت حضرت صاحب‌دوران
 عظم خواهد بود - بفاصل آن بمقام ترقی احوال آن برگزیده عنایت ربانی
 حضرت عرش آشیانی ابد بادشاه نیز آن سرور را از سایر شاهزاده
 برگزیده بودند در آمده بالفعل آن شایسته ارتقای اعلی مراتب مدعیه
 و مدارج علیه را از تفویض مقصد هست هزاری^۱ [...] سوار به غنایه
 دو اسبه سه اسبه مزید اعتبار بخدیو^۲ [...] نومان و طوغ سر افراز

و بنوازش فقاره بلند آوازه گردانیدند - و از مرحمت آبدب دیروزی سرت
برافراخند به عاطفت بارگاه سرخ که خامه دولت خانه والا یا مخصوص
ولی عهد می باشد اختصاص دادند - و نیز تفضیل احکام مفادیه رسالت
آن حضرت تفویض رفته مهر اشرف اورک که مدار اعتبار فرامین
بر آفست - و سر رشته انتظام رقی و فقی و بست و کشاد مهم این
دولت جاوید بنیاد بآن وابسته بساط بلند اقبال سپردند - اگرچه از روی
ظاهر تمشیت امور سلطنت برای رزبه این والا گهر حوالت نمودند -
و لیکن باطفاً در لباس عطای این خاتم سلیمانی خلافت روی زمین بزیور
نگین آن زینت بخش تاج و نگین درآمد - و سرکار حصار فیروزه نیز بجایگز
عالی مقرر شد - و بزبان الهام بیان گذشت که بسنت سفینه آبای عظام
عمل نموده این سرکار را که پیوسته به ولیعهد مقرر می باشد از روی شگون
و برکت بر آن گرامی فرزند اقبالند عزایت فرمودیم

از آنجا که طبع فیض رسان مادشاه والا جاه بانواع مهربانی و فیض
رسانی مجبول بود پیوسته بر آن بودند که بقدر امکان آثار عدل و برکات
احسان این والا مرتبت تا بقای جهان شامل حال آیندگان نیز بوده باشد -
و اهل زمان مستقبل هم بمیامین سعی جمیل آنحضرت مرفه الحال بوده از
فیض الطاف عام بی نصیب نمانند - بقابریں معانی همواره هوای این معنی
از فضای خاطر فیاض سر بر میزد - که آن برومند نخل ریاض خلافت را
با نو نهالی از سرا بوستان فجابت پیوند بخشند - تا بهرکات نقایح اقبال
و مآثر کرامت ذات و صفات آن نور حقه دولت عظمی از سر نو ببالیدن
در آید - و از نو بر احسان و ثمره لطف کام جهان و جهانیان بر آید - لاجرم روز
پنجشنبه شانزدهم فروردی ماه دوم سال جاوس جهانگیری مطابق هفتم
دیجده سنه هزار و پانزده هجری در ساعتی مختار که نظر سعادت سعود

انی متوجه ادراک انواع استسعاد بود و اوضاع املاک و اقطار انجم بر وفق
مراد شهنشاه والا جاه - نواب قدیمی القاب ممتاز زمانی که از عالم بالا برین
مکرم^ن والا سرفراز گشته بود بحسن تقدیر ایزدی ازین سعادت [...]
ممتاز شده بجهت^۱ مقارنت آن فرخنده اختر امتیاز یافته مختار رای انور
شد - و بفارس رسم نامرد چنانچه روشن معهود^۲ و آئین مقرر اهل روزگار است
دست هدارک انگشتر سعادت بگین^۳ در انگشت کبیر^۴ آن مهین بانوی
زمان و رابعه نجات آسمان جای دادند - درین ایام که هلال حلقه خانم در
دست آن بدر فلک عفت ر مهر آسمان عصمت روکش پذیر اعظم گردید -
همی شریف آن مستدیری طلعت^۵ هجره جبین^۶ چهارده سال و چهار ماه
و بیست روز هلالی رسیده بود - بالجمله آن عقیده قبیل^۷ مکارم و مفاخر
و کرمه^۸ دودمان فضایل اوایل و اواخر^۹ عبیه^{۱۰} رضیه^{۱۱} خان والا مکان میرزا
امیر الحسن مخاطب به آصف خان است خلف صدق دستور اعظم میرزا
غیاث ندگ مخاطب باعتماد الدوله ولد خواجه محمد شریف رازی که از
دودمان اعیان آن ولایت است - و والده ماجده نواب ممتاز زمانی دختر
والا اختر میرزا غیاث الدین علی قزوینی مخاطب باصف خان که در
زمان جلال الدین محمد اکبر بادشاه میر بخش^{۱۲} با استقلال بود - و جعفرخان
که برادر زاده او بود ببال او پرواز نموده در ملازمت عرش آشیانی باعلی
درجات دولت رسید *

چون خاطر اقدس را از همه جهت فراغ کلی روی نمود - و هوای
گلکشت نزهت آباد کابل دامن دل آن مالک رقاب صاحب^{۱۳} دل را بجانب
خویش^{۱۴} کشیده ازین راه خاطر غطر را بدان سو کشش تمام رو نمود -
لاجرم قرین دولت و سعادت ار^{۱۵} دار السلطنت لاهور این والا گهر را دولت

آسا همعنان و همکاب نموده بدان مهبط انوار میض توجه فرمودند - و در فرخنده روز پنجشنبه هژدهم صفر سنه هزار و شانزده هجری ظاهر آن، خطه فیض مظاہر سرمنزول مرکب جاه و جلال گردید - و فضا و روح باغ شهر آرا که سرسبز کرده حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه است - و تا هنگام به پرتو این نسبت باعث آرایش شهر بود - درینوقت از فیض نزول آنحضرت سرمایۀ آرایش دهر شد - و عرصۀ دلکسای اورته باغ که حسب الامر شهنشاه والا دستگاه مضرب سراق عزت و رفعت و مرکز اعلام دولت و سعادت این والا جاه شده بود - چون نشیمنی در خور نداشت بذابر آن حسب الامر عالی عمارتی رفیع بغایت دل پسند، اساس داغ دل ارم و غیرت قصور حدائق رضوان و حور گردید

درین ایام سعادت فرجام که عبادت است از ششم ربیع الثانی سال حال جشن وزن مبارک قمری سال شانزدهم از عمر ابد پیوند این بلند اقبال در دولت سرای آنحضرت آرایش پذیرفته ابواب سعادت و نیک اختر بر روی روزگار جهانیان کنوده شد - و کفار و بر آرزومندان زر ریز و جیب و دامن مفلسان درخیز گردید - اگرچه درین دولت خانه والا تا غایت وزن قمری بجهت شاهزادهای کامگار معهود نبود - لیکن چون درین نزدیکی از رهگذر اختلاف هوا فی الجملة انحرافی بمزاج و هاج این باعث استقامت و سرمایۀ اعتدال لیل و نهار راه یافته بود - در آن روز حضرت خلافت مرتبت ببابر رسم عیادت تشریف اشرف بمقر شریف این بلند اقبال ارزانی داشته بودند - و بحسب اتفاق آن روز مبدء سال شانزدهم از عمر ابد، قرین آن سرمایۀ بقای دولت دودمان حضرت صاحبقران بود - لاجرم بجهت بهجت اندوزی خاطر آن گرامی منزلت را بدین عنایت خاص اختصاص بخشیدند *

روز جمعه هفتم جمادی الثانیه سال مدیور موکب منصور از سیر
 نرهب کده کابل چون طایفه اوج نهر مدوجه سرسبز بوسدان جاوید ربیع
 همدوسدان گردید - و بعد از ورود اقبال چندی در دار السلطنت لاهور اتفاق
 اقامت افتاده از آن [مقبره] عزت زیات سعادت آبات بصوب دار الخلافه
 آگره ارتفاع یافت - و در نواح آن موطن اقبال موکب فیروزی بجا آمده
 آذین حسن نوروزی سومانه آرایش روزگار و پیدایه تزلزل ایل و نهار شد -
 و دوم روز نوروزین ماه سال سیوه جلوس موافق چهاردهم ذیحجه سنه مذکوره
 دولخانه مبارک از نور قدوم اقدس رشک فرمای ایریه هفت طارم مقرنس
 و عبرت افزای نهم ذوق ملک اطلس شد - و بعد از دو روز دیگر بجهت
 تفریح عمارت این بلند اقبال که در جوار دولخانه والا واقع است -
 و درین ولا عمارات قدیم آنرا که بنا نهاد محمد مقیم ویرخان بود از بنیاد
 انداخته نسیم های بادشاهانه بغیر امر عالی بجای آن اساس گذاشته
 بودند - فیض ورود بدان منزل بهست آئین مبدول داشته پرتو قدوم انور
 ساحت آنرا نور آگین ساخت *

بیان خواستگاری نمودن حضرت خلافت منزلت صبیله صفیه مظفر حسین میرزا صفوی بجهت شاه بلند اقبال خرم

چون اصالت امهات عمده ترین اسباب کرامت و جلالت اولاد
 و نجابت والدات شریف ترین باء شرافت و نباهت انسانی سعادت
 نهاد است - چنانچه تجربه نیز بر طبق حقیقت این معنی ادلی شهادت

می‌نماید - بفا‌برین بظا‌ط حضرت خلافت مرئیت رسیده بود - که کریمه
 دودمان نجابت و ا‌صالت و اخ‌تر برج شرف و جلال‌ت اع‌لی ض‌بیه رضیه
 مظفر حسین می‌ر اصفوی را نامرد این والا حضرت نمایند - و چندی
 بظا‌بر نا‌ثیر عوایق روزگار آن کار خیر مع‌یر تا‌خیر ا‌ضاده در عقدۀ تعوی‌تی رفت
 ماده بود - تا در ا‌ث‌نای سال چهارم از جلوس اقدس بمق‌ضای اراده خاطر
 مقدس بر رفتن مراد بظهور آ‌دهه مراسم خواستگاری سمت وقوع یافت -
 و در ماه رجب المرجب سنه هزار و نوده هجری طایف هفدهم
 آنان ماه سنه پن‌چ جلس‌س جهانگیري که سنه مبارک این بلند اقبال بعقد
 عس‌رن عس‌رن آ‌ین رسیده بود - مجلس بهست آ‌ین طوی رفت در منزل
 سعادت مع‌مل علیا حضرت مریم مکانی والدۀ ماجده حضرت جهانگیر که
 دول‌تخانه برکت پیوند پیوسته بود انعقاد پذیرفت - و در اسعد ساعات مقارنه
 ماه با خورشید و مقارنه برجیس بفا‌ید وقوع یامت - چون ازین فرخنده
 منزل بسرف محل آن بلند اقبال که متصل دول‌تخانه اشرف واقع است -
 و درین‌لا بظا‌بر فرمودۀ آن عالی مرئیت درین گل زمین عمارت سپهر مرئیه
 اساس یافته بود انتقال شریف روی داد - ازین رونما‌گی رشک شرف
 خانه مهر انور گسته مفرات منازل ماه مع‌یر پذیرفت - حضرت خلوص
 مرئیت درین محفل فساط نس‌یف فدوم ارزانی دات‌که یک شبان روز از
 یر تو حضور مفیض الغور با‌ع‌ف آ‌رایش بزم عشرت و موجب از‌دیاد مواد
 سرور و بهجت گس‌ند - و حضرت شاه بلند اقبال نغایس ا‌م‌عه روزگار بر سبیل
 بی‌س‌تش کسیده از وفور د‌رم و دب‌ار که برسم د‌ار پاشیده بودند خورشید
 آ‌سا نام و در روزگار را در ا‌فشان زر گرفتند - و هنگام توجه آنحضرت
 از د‌ول س‌رای سعادت با درگاه در‌ار گرفتون اعتبار ا‌م‌شه شهر دیار که
 رشک و برمای پدید زرفت و عی‌ت افزای قصب سیمکس ماه بود -

حسب الامر اقدس، بطریق پا انداز گسترده روی زمین را روکش ملک اطلس گردانیدند* .

اکنون درین مقام بظاهر تفویض ذکر مظفر حسین میرزا به بیان حسب و نسب میرزا و اذیان سبب استسعاد بدین دولت عظمی می پردازد - آن والا نژاد خلف سلطان حسین میرزا ابن بهرام بن شاه اسمعیل است - و چون ولایت قفقذار را در سال سیوم جلوس اکبری محمد خان قلاتی حسب الامر ساه طهماسب داد - شاه بسلطان حسین میرزا [برادر زاده] خود تفویض نمود - و روزگار میرزا در سال دست و یکم اکبری سپری شده ازو چهار پسر ماند - مظفر حسین میرزا و رستم میرزا و ابو سعید میرزا و سنجر میرزا - ز آنجا که وفاق میانه اخوان باوجود عدم توافق آرا و تخالف آهوا و در تفاق افتد چه جای آنکه پای ملکی و ولایتی در میان باشد - لاجرم هذگامه تفاق گرمی پذیرفته رفته رفته بغریب و افساد نا دولتخواهان التهاب شعله ساد اشتداد یافت - و سرانجام کار چون انصرام معامله و فیصل امر جز قطع و فصل شمسیر بواج دست نمی داد - لاجرم تیغ بر روی هم کسیده مکرر بویکدیگر زدند - و بهم در آویخته از طرفین خونها ریختند - و در عین د و خورد نخست رستم میرزا بظاهر کار فرمائی سعادت و راضیائی بخواره وادی به اندیشی برده در ماه مهر سال سی و هشتم جلوس اکبری با برادر خود سنجر میرزا و چهار پسر خود مراد میرزا و شاه رخ میرزا و حسن انراهم و چهارصد سپاهی قولش بموطن بمولت نامتلاهی رسید - کبر بادشاه نهایت تعظیم و تکریم درباره او ظهور آورده بدفویض حکومت سوه ملتان و برخی از محال بلوچستان به منصب پنجهازری پنج هزار

سوار مقرر ساختند - و متعاقب او ابو سعید میرای مدبّر نیز در اسعد از همین سال بدربار سپهر مدار رسیده، نهایت رعایت یافت - چون مخبر این مراجع بی پایان به مظفر حسین میرزا رسید - و از قرب و جوار مبرز را رستم که در مقام انتقام بود استخلاص قندهار را که باستظهار فساد ظفر آثار مدور از راه نبود نزدیک بکار یافت - لاجرم بغایر آموزگاری سعادت و ترغیب و ترهیب امید و بیم که هر یک علت ارتکاب امور عظیمه اند - بمقام خیر اندیشی خویش آمده نخست والدۀ خود و بهرام میرزا پسر کلان خود را بمخدمت فرستاده اظهار اراده آمدن نمود - چون فرستادگان رسیده مقصد را بعرض اعلی رسانیدند - آنحضرت میرزا بیک قدیمی را با منشور عاطفت امیر رغبت آموز ارسال داشتند - میرزا از در تعظیم و تکریم در آمده باستقبال آن بار فامه مباحثات بآمد - و از راه اظهار کمال ارادت و عقیدت روی زر و سر منبر آن خطه را از سکه نام و خطبه القاب سامی آنحضرت نور اندود و سعادت آمود نمود - و بسا بیکخان که از جانب آنحضرت نامزد حکومت آن حدود شده بود - قلعه را تسلیم نموده خود با سه پسر دیگر حیدر و القاس و طهماسب و ده هزار خانه زاد قزلباش رو بدربار گیتی مدار آورده پنجم شهر یور سال مذکور بانجم حضور پرنور رسید - و عد اسب عرفی و دیگر تحف و نوادر برسم ده آوردن از نظر انور گذرانید - از آنجمله مار مهرب بود که چون آنرا بر موضع گزش مار بستندی بمحرکت در آمده همگی زهر را از بدن مار گریده کشیدی - و ازین راه دفع غایله سم نموده علت شفا گستی - مجمل با سایر فرزندان و هموطنان مورد مراجع بی منتها گشته به منصب پنج هزاره جایگزین سهل عاطفت پذیر شد *

(۱) این اسم شاید که الیاس باشد - لکن بهر سه نسخه القاس نوشته شده *

ذکر نهضت جهانگیر بادشاه باندازنشاط اندوزي به صد گاه باري و ظهور سبکدستی از بادشاهزاده خرم در انداختن شمشیر بر شیر

چون بتاریخ آذر ماه سنه پنجم جالوس جهانگیری آنحضرت متوجه
میدگاه باري گشتند - بحسب اتفاق روزی در اثنای شکار یوز که
تا آخر آن روز کشیده بود جمعی از قراولان معروف رای اشرف گردانیدند -
که بدین نزدیکی تفویض شد - می قوی هیکل خفته که همین ساعت
سر پنجه صوات بگوزن افکنی بر گشوده نیمی از آن شکار بکار برده - چنانچه
از نهایت سیری سست آهنگ و گران خیز است - درین صورت مید آن
بی غائله آسیب قراولان و گزند پیادگان دست می تواند داد - و از آنجا
که شعیف جهانگیر بادشاه و شاه شیر شکار بشکار شیر بود - بی تهیه مایحتاج
این نوع مید که عبارت از حلقه میلان و اجتماع اهل جرگه است عنان بشناب
سپرده بشاه بلند اقبال رکاب برکاب متوجه آن سمت شدند - چون در
شکارگاهها هیچکس را اندازه آن نیست که بی رخصت حاضر شود - بنابر
فرار داد معهود بجز راجه رامداس و انوپ رای خواص و اعتماد رای
و حیات خان و معدودی چند از خدمتگاران و میر شکاران دیگری از
همراهی رکاب سعادت کامیاب نبود - چون پله بندوق نزدیک رسید شیر
نمودار شد - اسب بحکم غلبه هراس طبعی از مهابت شیر فرار پذیر
گشت - ناجار خورشید وار از مشرق زن زمی پرتو سعادت بر زمین گسردند -
و پیاده پا بدفع آن شارات دهان نهاده بر سر پله ایستاده شدند - آنکاه بآهنگ

شیر افگنی در مقام تفنگ اندازی شده بدوق قدر انداز را قضا بفرمودند - و آن ازدهای دمان بشعله نشان در یک نفس سه مرتبه از صدمه فتنه آتش افروز دافسون طرازی پرداخته دل از ذخیره خاطر اندام کش کین توز خالی ساخت - چون بمقتضای قضا و قدر اجل جانور در آن وقت مقدر نبود دمی چند در بند عقد تاخیر شد - لاجرم بالفعل مید آن مقدر نگشته در هر سه مرتبه تاثیر انداز تیر که میند سهام صائبه تقدیر خطا پذیر نبود ظهور نیافت - چنانچه تیر اول نرسید و ثانوی کارگر نیامد - و درین مراتب آن اهرمن سرشبت مطلقاً وهم و هراس بخود راه نداده از جا در دیامد - مگر در اندلزی سیومین که این مرتبه از صدمه تفنگ خشمگین گسته حماه آور شد - و با هیبت و سطوت تمام آهنگ میرشکاری شاهین در دست نموده چون اجل بر آن شد و تیر خود را بدو رسانید - و آن اجل رسیده را از صدمه سر پنجه صولت بر خاک هلاک افکنده باز بجای خود رفت - درین حال حضرت خلافت مرتبت باوجود قنکی وقت از غایت اهدامی که درباره شکار شیر داشتند بی بدل مقصود تجویز مراجعت نموده چند گام پیشتر رفتند - و شاه بلند افبال در دست چپ آن حضرت با دلی قوی ایستاده شدند - و راجه رامداس نزدیک ایسان و حیات خان و اعتماد رای بجانب دست راست قرار گرفتند - و کمال قراول در عقب ایستاده بدوق پر میکرد - چون در اثناء رسانیدن ماشه آن دیو نژاد بقصد حضرت خلافت مرتبت از جا در آمد و تیر کاری نیفتاده از پیش روی او در گذشت - از آنجا که نگهبان حقیقی برگزیده نظر عنایت خود را در هرحال از آسیب عین الکمال نگاه می دارد - آن اهرمن نهاد در کمال خشمگینی و قهونگی متوجه آن حضرت نشده بسوی انوپزای خراس که پایه بدوق در دست داشت روی آورد - آن قوی دل قطعاً تزلزل

بخاطر راه نداده سر راه برو گرفت - چون حسب الامر اقدس مقرر است
 که سپاهیان در شکار شیر حربی بکار نبوند - چنانچه هیچکس یزای آن ندارد
 که جده و خنجر نیز بر کمر داشته باشد - فاچار چوبی که در دست داشت
 برو انداخت - و آن در غایت خشمفکي با سرعت مصرع و صولت اژدر از
 جا درآمده بگرمی آذر و تغذی قنبر برو حمله آور شد - انوپ رای از صدمه
 آن انداز به قفا باز افتاد و شیر او را در زیر گرفت - چون او دستهای خود را
 بحمايت سایر اعضا سپر بلا ساخته بود - نخست هردو ساعد و سر پنجه
 رای مذکور درست در یکدیگر شکسته از کار انداخت - چنانچه نزدیک بود
 که یکباره کار او را تمام کند - درین حالت شاه پلنگ امکان شیر صولت که
 شاهی شیر را بنظر انور درآورده انداز شمشیر انداختن داشتند - چون تیغ شعله
 آمیغ را جواله نمودند ناگاه در عین فرود آوردن نظر باریک بین دقت نگر
 بر انوپ رای افتاد که از هول جان یکدست خود را که جراحت تمام
 بدان رسیده بود از کام شیر بر آورده بر شانه او حمایل کرده - در آن قسم وقت
 نازک دست مبارک را از نظرگاه نخستین نگاه داشته در همان گرمی
 به نیروی سبکدستی انداز کمر شیر نموده تیغ صاعقه تاثیر را فرود آوردند -
 و باوجود آنکه در آنحالت خوبستن داری بظهور رسیده حفظ خود نموده
 بودند - و ازین رو ضربه را آن مرتبه نیرو که اول داشت نماند - از کمال
 تاثیر ضرب دست و زور بازو زخم منکر بدان اهرمن پیکر رسید - و راجه
 و امدا س نیز ضربی زد - و از آسیب جراحتهای منکر سراسیمه گشته
 نیم گشته روگردان شد - و قضا را در باز گشتن بصلح نام چراغچی برگشته
 بخت که ورزش به شب انجامیده در آن حال شمعی افروخته بحضور
 پرنور می آورد بر خورد - بمجد رسیدن باد صدمه پنجه آن بلای ناگهان بدین
 اجل رسیده چراغ عمرش چنان فرو مرد که همانا از حیات هرگز بر فخرورده

بود - درین وقت بادشاهزاده بلند اقبال از کمال نگرانی باحوال حضرت خلافت مرتبت متوجه خبرگیری شدند که میبادا از چشم زخم حوادث روزگار آسیبی بدشمنان آنحضرت رسیده باشد - اتفاقاً بندگان حضرت نیز ملاحظه سامی از رهگذر آن بلند اختر اوج اقبال داشته در مقام تجسس احوال بودند - که درین حال آن سرور بخدمت رسیده خاطر مبارک آن دو سپهر دولت از جانب همدیگر به جمعیت کلی گرفتید - مجمعه چون آن دو نظریاتنه حفظ و حراست نگهبان حقیقی از سلامت یکدیگر نیابتگرها بدرگاه یگانه ایزد داد فرمودند - حضرت شاهنشاهی پای سرور آزادی در رکاب یکران کامرانی آورده بوین سرخانه چشم رکاب زنگار را بقارگی روکش چشم خانه ارباب بصایر و ابصار نمودند - و یکبارگی بارگی سوار کار آن نیم گذشته را به ضرب بندوق تمام ساختند - آنگاه قرین دولت و سعادت معاودت نموده متوجه مغیم اقبال شدند - و درین حال حیات خان و راجه رامداس که از کماهی حقیقت آگاهی داشتند کیفیت احوال از قرار واقع بمسامع جاه و جلال رسانیدند - حضرت خلافت مرتبت بر جرأت و جلالت و سبکدستی و دقت نظر آن والا فطرت در تاریکی آفرین خوان گشته بعد از ادای سپاس گذاری حضرت باری بدعای روز افزون جاه و جلال شاه بلند اقبال رطب اللسان شدند *

دروین آوان که عبارت است از روز پنجشنبه نوزدهم مرداد ششم سال تاریخ جلوس جهانگیری مطابق دوازدهم جمادی الثانی سنه هزار و بیست و هجری که شبستان انور شاه والا قدر بنابر فروغ قدوم نور ظهور نیک اختر صبیحه کریمه ستوده سپهر مظفر حسینی میرزا صفوی مشرقشاه انوار عنایت ایزدی شده بود - حضرت خلافت پناهی بر سبیل مبارکباد طایع ثمره یدش رس این نوفرهال دولت بی زوال بمنزل اقدس قدوم برکت لزوم

ارزانی داشتند - و سایر پردگیان سرانق عفت را نیز طالب نموده به بسط انبساط پرداختند - و آن کوچه نامور [حوا]^ع پیکر را به پرهیز بادوییگم مسمی ساخته حسب الاستدعای والد ماجده حضرت آن مولود مسعود را به فرزندی ابرسان دانند *

درین ایام خجسته انجام جنس نوروزی بآئین هرساله آذین پذیرفته - صریح عالم یعنی نیر اعظم در تاریخ روز در شبیه پنجم ماه محرم الحرام سنه هزار و بیست و یک هجری شرف خانه حمل انتقال نموده سال ششم از جلوس جهانگوی مبارکی و فرخندگی آغار شد - درین تاریخ دو هزار و زیاده حضرت افروزه تسلیم ده هزار و زیاده و پنج هزار سوار فرمودند - و در نوروز آینده سال هفتم جلوس بار دو هزار و زیاده بر درجه منصب حضرت افروزه از اصل و اضافه دوازده هزار و پنج هزار سوار مقرر نمودند *

بیان انعقاد فرخنده محفل عقد همایون فال
و ترتیب انجمن جشن قرآن السعدین جاه
و جلال یعنی زفاف حضرت شاه باحد
اقبال بستر عصمت و خدر عفاف
نواب قدسی نقاب ممتاز الزمانی
صبیه رضیه نواب آصف خان

از آنجا که همواره کار پردازان کارخانه قضا در عالم بالا مصالح ظم و نسق امور جهان بر وفق اراده مهیا و آماده می سازند - و پیوسته

دستیاران والا کارگاه قدر در عالم دیگر اسباب مایحتاج معاش و ضرورتات معاد جهانیان ساخته و پرداخته می دارند - بنابراین آن فرخنده پیوند همایون ارجمید که در روز ازل حسن انظام یافته بود - در تاریخ روز جمعه نهم ربیع الاول سنه هزار و بیست و یک هجری مطابق بیست و دو از دی بهشت ماه سال هفتم از جلوس اقدس بظهر پیدوست - و بدین وسیله راس الحال اماني و آمل و سرمایه زاهدیت احوال و فراغ بال عالمیان دست بهم داد - چنانچه امروز دایل آن از وجود مفیض الجود چهار شاهزاده بلند اختر کامگار والا که هر یک زینت صفحه روزگار و قرة العین انبای همه دیا و موجب انظام نظام چهار رکن جهان و سبب امن و امان شش جهت زمین و زمان اند - مانند روز پیدا و چون آفتاب عالم تاب روشنی و هویدا است - به نحوی که برکات آثار آن تا روز قیامت بر روزگار و انبای روزگار خواهد رسید - و میامن نتایج آن تا يوم القیام باعث رونق چار بازار عالم و موجب قواء معاملات دار السلطنة آدم خواهد گردید - و در آن فرخنده ساعت در مجلس این عقد از دراج مقدس میانه سعد اکبر فلک خلافت کبری و زهره زهرای آسمان عفت در دار الخلافت عظمی شریعت غرا منعقد می شد - من مبارک شاه جهان بخش جوان بخت که افساء الله تعالی امداد بقای آنحضرت تا انتهای مدت روزگار برسد - بر بیست سال و یکماه و هشت روز شمسی و بیست سال و یازده ماه و بیست و یک روز قمری رسیده - و از عمر شریف آن ملکه دهر و مهین بانوی عصر نوزده سال و بیست و یک روز شمسی و نوزده سال و هفت ماه و بیست و پنج روز قمری منقضی شده - و از زمان خواستگاری تا این زمان پنج سال و یکماه و پنج روز شمسی سپری گشته بود - بالجمله در آن روز ساعات افرو همایون بزم طوی دمباری و خجسته کی در منزل شریف عضد الخلاء

المظفری مخدّار الملت و مومنین الدوله آصف خان که در آن آرمان بخطاب اعتقاد خان مخاطب بود قرار یافت - و بدستوری آن دستور العمل دیوان روزگار کار برد از آن نیکوکار تهیه جشن و سرانجام آن بر وفق دلخواه هواخواهان کردند و بساط شادکامی و خرمی تکمیل خاطرهای موافقان گسترده - در آن هنگام عیش افزا که باد بیهیمی و هوای خورمی نشسته بخش دامغان عالمی شده بود و ساحت آن محفل عشرت از گلگشت پری رویان رشک فرمای صحن گلستان ارم و غیرت افزای عرصه فردوس اعظم گشته - سلیمان روزگار یعنی بادشاه فلک اقتدار بنظر افزایش درجه سرافرازی آن آصف هفتاد و بدین انجمن شادمانی قشرباف ارزانی فرموده از زیور قدوم انور زیفتی دیگر برآوردن آن جشن بهشت آئین بستند - و بکام دل بر مسند عیش و کامرانی نشسته برسم شگون و مبارکبادی ابواب نشاط و شادمانی بروی خاص و عام گشودند - چنانچه فراغ خاطرها از فروغ شگفتگی جهانی را در بربایه نور و سرور گرفت - و صفحه زمین چون روی صاحب دلان کناده پیشانی گردید - رامشگران نیز بمقتضای عام سازها راست کردند و سرود گویان و پی کوبان راه خردمندان زدن گرفتند - از پهلوی لطافت حمایل های یاسمن بر و دوش خوب رویان خرم گل گسته روکش صحن گلشن و فضای چمن شد - و از بالای طراوت گلدستهای چنپا و سیوتی شوریده بلبل شیدا از عشق گل سوزی و سوخته بدورمی گلستان ساخت - درین هنگام که هنگامه داد و دهش گرمی داشت و روزگار ادای حق مقام می نمود - اهل زمانه را بهانه خویشتر کامی و خورانی بدست افتاده داد کامرانی دادند - و از کردون گردان گرد عمر رفته و آینده گرفتند - چون از مراسم این ایام سعادت فرجام فراغ کلی حاصل شد و روزی چند ازین روز نیک اخبری و بهروزی مقتضی گشت - حضرت شاهنشاهی با سایر حجاب

گزینان حجله عصمت و جمله پرده نشینان سرانق عفت پرتو انوار قدوم
 بهجت لزوم بر منزل سعادت مجمل شاه بلند اقبال گسترده - و حسب
 الحکم آنحضرت سامان طرازی کارخانه سلطنت بقاگی جشعی جهان آرا
 آرایش پذیر ساختند و قبه بازگاه رفعت باوج ظلم مهر و ماه بر افراشتند -
 و حضرت خلافت مرتبت دژ آن محفل عیش و کامرانی یک شهبان روز
 همت والا نهت بر بسط بساط انبساط و گسترده مسند عیش و نشاط
 گماشتند .

بالجمله محامد ذات و صفات آن پریمه دودمان مکارم اخلاق
 و کرام اعراق اعنی نواب مقدسی نقاب در نظر انور قرة العین سلیمان زمان
 بمثانه جلوه ظهور نمود - و بعدی دقایق آداب شناسی و مزاجدانی و مرآت
 خدمت گذاری و پرستاری آن ملکه ملک شیم باعلی درجات استحضار
 رسید - که آن ممتاز طبقه نسوان جهان و سرافراز حوزان جنان را از سایر
 مخدرات شهبان دولت برگزیدند - و نقایع شیوه ستوده و الا بخداوندان این
 دولت کد عظمی که مبین بانوان حرم سرای خلافت کبری را بخطائی
 والا و لقبی شایسته اختصاص می بخشند - تا نام نامی ایشان زبان زد خاص
 و عام نسود - آن علیا جناب را باین اعتبار ممتاز محل بیگم خطاب دادند -
 و درین کارنامه گرامی هر جا زبان خامه وقایع نگار ناچار بایراد اسم سامی
 آن انسیه حوزا نزاد جرأت نماید بعنوان نواب ممتاز الزمانی ممتاز محل
 بیگم تعبیر خواهد نمود *

در سال هستم جاوس جهانگیری مطابق سنه هزار و بیست و دو هجری
 که آغاز ابدیسم غنچه گلبن جاه و جلال حضرت شاه بلند اقبال بود -
 از سرابستان دولت آنحضرت و حرم سرای سعادت نواب ممتاز الزمانی
 دو گلی در چار چمن وجود بشکفته جبینی غنچه امید و خنده رونمی

پیش-مسیح ربی سود - چون این فرخنده ولایت سراسر سعادت از سر نو جهانی را بشکفتگی آورده به تازگی عالمی را طرب و نشاط و بهجت و انبساط آموخت - حضرت خلافت مرتبت با سایر مسند گزینان حرم شرای خلافت بغداد رسم تهنیت ظهور این نوباد مقدس و میوه بیس رس که ثمره بدوند نازه نخل سرایستان دولت و اقبال با نوبال رباع جبه و جلال بود - بمنزل همایون آنحضرت قشرف قدوم اشرف ارزانی داشتند - و آن حضرت محفلی عالی و بزمی دلکش مرتب ساخته مراسم پا انداز و لوازم تبار و پیشکش پرداختند - و کفار و بر تار چینان را چون جیب غنچه و مشت صدق سرشار زر و لبریز کوهر گردانیدند - و مهابتی گرانمند بصیغه نذر از نظر انور گذرانیده التماس نام نمودند - حضرت خلافت مرتبت آن فرخنده اخگر برج اقبال را بحور النسا بیگم نامور برآمده بعزایت خاص فرزند خواندگی خویشتن که افضی مراقب دولت جاودانی اسب اخصاص بخشیدند •

بیان موجبات نهضت موکب جلال و جلال • • جهانگیری به معنائی شاه بلند اقبال بصوب دار البرکت اجمیر

چون بعد از سادعت ناگزیر حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد امیر بادشاه که کم نوعی خسرو آشفته رای حضرت سلیمان مرتبت را بیمن و دمن و دسان و بست معاملات ممالک محروسه چه بد رخفته ولایات دور دست مجال نداده بغر و نسادن شعله آتش فتنها به برانگیخته و افروخته بود آشتعال داشتند - در خلال این حال خللی در ممالک جنوبی پیدا شد - تفصیل اجمال مذکور آنکه در عین حال دنیاداران دین از فط کوزاه

نظری بل بظاهر کمال می بصری که لازمۀ کهن دار دنیا و فساد انگیزی
 و فتنه گری که خاصیت دیرینه گیتی است - خراج بقیۀ اطاعت از رقبۀ انقیاد
 نموده سر به تمرد و عصیان بر آوردند - بلکه برین معنی بسفند نموده
 خلیع العذار و مطلق العنان به ترکناز در آمدند - خاصه عنبر حبشی سیاه
 سخت تیره رای فرصت غفیمت شمرده از تباہ اندیشی و کم فرمتی
 که ناشی از طغیان منشی و ناقص فطرتی او بود - دست تصرف به اکثر
 محال بالا گهات که با اولیای دولت ابد پیوند تعلق داشت دراز کرد -
 و عبد الرحیم خانخانان سپه سالار دکن و خاندیس و برار از آنجا ده همواره
 انداز گرمی هنگامه سپاهگری داشت - و این روز نه فتنه پرستی و شورش
 انگیزی تهمت زده خاص و عام بود - همانا آران راه عذرا بالا دویهای عنبر
 نگرفت - و در هیچ مرتبه لگام تیر جلویی و فراخ روی های آن زیاده سر پی
 نبود - لاجرم فتنه او آهسته آهسته چنان بالا گرفت و رفته رفته کارش
 بجای کشید که خانخانان به عجز گرائیده از چاره گری فروبراند - و ناچار
 بوسیله عرضداشت های پی در پی درخواست مددگاری نمود *

چون مطابق حقیقت این معامله بر رای جهاندکشی هواخواهان دولت
 روز افزون درجه وضوح پیوست - بی توقف از موقف خلافت بدری
 فرمان قضا جریان در باب تهیه عسکر ظفر اثر بحلیۀ نفاذ آراستگی یافت -
 و لشکر گران سفک که سرداری آن نامزد سلطان پرویز و اتالیقی و کارگداری
 یساق بر جعفر بیگ آصف خان مقرر شده بود بآهنگ تسخیر دکن
 و تادیب دکنیان تجهیز یافت - و راجه مان سفک و امیر الامرا (۱)

(۱) اینجا از امیر الامرا شریف خان مراد است که در زمان جهانگیر بادشاه نهمده
 وزارت سرافراز بود - اقبالنامه جهانگیری - صفحه ۳۰۷ طبع اشیاک سوسائیتی نگاله *

تا بسی از سرداران نامدار نه کومک تعیین پذیرفتند - و خزانه گرامند تا فیلان کوه پیکر نبود آزموده کار زار دیده سرمایه استظهار سپاه نصرت آثار شد - و در همان روز رایت فیروزی آیت بدان سمت ارتفاع گرفت - چون آن عزیز مصر بی جوهری که کنعانی قحط و قوف و معامه فهمی و زندانی قید اوامر و نواهی نفس اماره و طبع زیان کار شده خود راه گرفتار مستلذات نفسانی و ملایمات قوای حیوانی داشت - چنانچه مطلقا مالک نفس خویشتر نبوده در بند تذاول مغیبات و نجرع مسکرات خصوص مداومت شواب مدام و ملازمت سعاط و ندام بود - و این معنی که در حقیقت علت ضعف دماغ و باعث بی پروایی استمن به نکوی برو غلبه داشت که از فرط عدم مبالات اکثر اوقات مست و خراب گران خواب بی خبری و سبکسوی بود - لاجرم درین مرتبه نیز اثری بر مراقب تهیه جنود و تجهیز عساکر با معدود مترقب نه شد - و بیهوده همگنان نقد وقت بزیان برده غنیمت فرصت از دست دادند - و نه تنها از این معنی کاری بپیش نرفت بلکه سرمایه چیره دستی خصم از آن افزوده ماده خیره جسمی غنیم آماده گشت - چون از کماهی احوال بدر بار اعلی آگاهی رسید خان اعظم و خان جهان و مهابت خان و عبدالله خان از ارکان دولت عظمی که هر یک مراسه کار اقلیمی سر میخوانستند نمود - و بی نفس قدرت بر کار فرمائی لشکری و کار کداری کشوری داشتند باسعداد تمام متعاقب یکدیگر نامداد ایشان تعیین یافتند - مجمل آنکه درین نوبت ازین عالم لشکری دست بهم داده بود که تسخیر عالم را نهایت میکرد - چون سرگروه از کار فرمودن سپاه عاجز آمده ایشان نیز ازو حساسی بر نمی داشتند و درین میانه هنگام نفاق امرا بایکدیگر نیز گرمی داشت - ناچار درین نوبت هم کاری از پیش نه رفت با آنکه

چند کثرت لشکر بلاگهات پردد - در جمیع کرات بی نیل مقصود با بدترین وضعی مراجعت نمودند - و در هر مرتبه باوجود کثرت عدد و عدت اوایا و قلت اعدا و با عدم سپاهگویی اعدا علت مزید علت شده باعث افزونی نیروی غنیمت گشتند - چنانچه از این حرکات ناقص ماده شودای زیاده سرحی دکنیان به نجوی از دیار پذیرفت - نه درین یورش بیشتر از پیشتر سرگرم پیش رفت کار بغی و غنائ شدند و از سرخط طریق مدینه و فساد فرا پیش گرفتند - و در عوض این آمد و رفت که مکرر وقوع یافت جرات و جسارت دیگر اندوخته رفته رفته پیستر آمدند - و پای از حد گلیم کوتاه خود دراز کرده همگی بالاگهات را به تحت تصرف در آوردند - چون درین فوج سامان و سرانجام این مهم کامیابغی شده بود و پرداخت احوال معکسر بواجبی نموده - معهذا چنانچه بتکرار سبق ذکر یافت از بی نفسی سردار و ناسپاسی سپاه و حق باشناسی امرا کاری ساخته نه شد - و این معنی بر خاطر مبارک حضرت خلافت پناهی بعایت گرانی نمود - و پیش رفتن این مایه زیادتیی از آن گروه فرومایه کم پایه بر همت عالی همت آنحضرت زیاده از حد حصرو عدد و بیش از مقدار قیاس و شمار دشوار آمد - لاجرم در خاطر مبارک قرار دادند که خود بنفس بغیس بر سبیل زیارت روضه منوره و حظیره مقدسه حضرت خواجه معین الحق والملت والدین به سوی دار البرکت اجمیر نهضت نموده چندی در آن خطه پاک توقف فرمایند - شاید که نظریه نزدیکی آن حضرت امرا شرم حضوری منظور دارند - و از کار خود نیز شماری گرفته حسانی از کار فرمائی خود بردارند - و سلوک طریقه حق شناسی فرا پیش خویش داشته همت بر سرانجام کار ولای نعمت خود گمارند - و مهم رانا که از عهد حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه باز باوجود امتداد مدت جهانگیری و جهانپناهی آن بادشاه

نصرت‌گشا گیتی سنان که بنائید آسمانی معبد و بتوفیق و تسدید ربانی موفق و مسمد بودند، پرداختی بواجبی ندانده بود همواره سرانجام آن پیش نهاد خاطر ماکوت ناظر بود - و آن نیز معرک این عزیمت صائب آمده بزبان مبارک آوردند که نخست مهم رانا از هر راه که رو دهد صورت داده آگاه بغراغ بال و درستی تدبیر با لسنکر گران سذگ از آنجا یکسر متوجه دستخیز تصور دکن و تنبیه آن گروه آشفته مغز سبک سر شوند - بالجمله چون این دو مطلب عمده پیش نهاد همت خدا داد بود عزم نهضت اجمیر را بحلیه جزم آراستند - و در تاریخ دوم ماه شعبان سنه هزار و بیست و دو هجری مطابق بیست و چهارم شهریور سال هشتم از مجلس اقدس جهانگیری مکتب مسعود با فرخندگی تمام متوجه آن سمت شد - چون بظاهر آن بلده رسید گرد فودم انور توتیای دیده اولی انصار آن دیار گردید - از موضعی که قبله روضه مقدسه حضرت خواجه بنظر اقدس در آمد - بنابر پیروی طریقت حضرت عرش آشیایی و نظر بملاحظه مراسم آداب زیارت مسأله متبرکه نجویز سواری نه فرموده فرود آمدند - و از نقش پای مبارک سرمایه مباهات آن سرزمین بل روی زمین آماده ساختند - و باین روش فیضیاب فوز زیارت مزار مفیض الانوار آن فیله اهرار گشته اندساب انواع فیوضات آسمانی و اقسام برکات جاودانی نمودند - و باعطای صلات و صدقات و وظایف و نذر که وظیفه زیارت این بقاع خیر است ادای حق مقام فرمودند - و چون اسم مبارک آن تاج تارک اولیای کبیر اعنی خواجه بزرگوار بطریق تهریب ذکر یافت - لاجرم مجمل نسب و نسبت و نمودار اخبار و آثار آنحضرت را از مبادی سلوک طریقت تا منتهای وصول به حقیقت بنابر حصول تبرک و ندمی و شادابی ریاض سخن بر طبعن پیمایش طریقی ایجاز بزبان صدق بیان کلک وقایع پرداز

و خامه بدایع طراز می دهد - مولد اندوز آن سرور در دارالملک سجستان است که معرب سیدستان باشد - و منسوب بدان گوده سجری و شجستانی نیز گویند - و آن حضرت بنابرین اعتبار بسجری معروف اند - (اسم والد بزرگوار آن مرشد انسانی روزگار خواجه غیاث الدین حسن است) و منشاء آن والا جذاب خاک پاک خراسان - در اوایل طلب بواسطت جاذبه شیخ ابراهیم قندی که در آنوقت پیشوای مجتبهان عهد نمودن به کنش این کمند در دادند - و بنابر برهانگی آن شمع جمع اصحاب دین انجمن بار یافته باعذار عقد بیعت بآن واسطه العقد اولیای عظام از انظار در سلک سلسله الذهب اهل سلوک و وصول اختیار پذیرفتند - آنگاه بارشاد شیخ مذکور بعد از سلوک طریق تجربید پیروی روش ارباب تعزید نموده مرادیه قدم در وادی ^۱ [سیاحت مساحت] ربع مسکون نهادند - و چندی در بخارا بحفظ قرآن کریم و دعلم تعلیم علوم ظاهری نیز اشتغال داشتند - از آنجا خطه نیسابور را وجه توجه ساختند - و در قصبه هارونیه از مضامین آن ولایت بخدم شیخ عثمان هارونی که از مساهیر اولاد است رسیدند - و مدت دو سال و نیم در آن بقعه اقامت نموده از آن مرشد سالکان حقیق انسان آداب طریقت فرمودند - و در آن مقام بنابر پایداری ثبات قدم بمقامات عالیه رسیده از دستگیری توسل بذیل ارادت جذاب عرفان مآب انواع فدوحات بر روی روزگار خوبش کشودند - چون از راه قزوین ارشاد شیخ مذکور دفاقی سلوک این طریقه والا را بدرجه اعلی رسانیدند - حضرت شیخ خرقه اجازت که از جمله اسرار این طبقه علیه است بدیسان حوالت نموده اشارت اختیار سفر عراق عرب فرمودند - و آن عالی جذاب بای ادب نراه

طلب نهاده در طی راه بخدمت شیخ الطایفه و دلیل الطریقه شیخ
نجم الدین کبری رسیدند - و فریب دو نیم ماه از فیض صحبت آن بدر سما
ولایت و نجم فلک هدایت راه بودایی عرفان برده انوار اقبال از پرتو مهر
رای انبیا آن سرور اقتباس نمودند - و آنگاه موضع جیل که در اسفل مدینه
السلام بغداد واقع است شش ماه مدت پنج ماه و هفت روز توقف نموده از
موضع صحبت شریف عالی حضرت سید الصادات و منبع السعادات سلطان
العارفین و تاج الواصلین عابدی طریق هدی سالک راه خدا شارب رحیق
تکلیف پیدشوی هر مریق و طلب الخافین غوث التقلین سید عبد انقادر
جیلانی بغور سعادت درجهایی رسیدند - و چون نذگل شیخ از برکت لعلی
مبارک آنحضرت بطریق طریقت که همانا هم خاصیت آب نقا است میفر
حیات جاوید اندرخته به نهایت مراتب ثمال پیوستند - و از آنجا به بغداد
شش ماه سعادت ملاقات شیخ فدا الدین ابو نجید سهروردی دریامفتد - و بعد
از مراجعت این سفر به همدان رفته به شیخ یوسف همدانی رسیدند -
و از آنجا به صفهان افداده با شیخ محمود صفهائی صحبت داشتند - و از
آنجا به تبریز رفته در سفر ملاقات شیخ ابو سعید تبریزی نه از اعیان اولیا
بود مستعد شدند - و از تبریز به سمت هفنه و خرقان شش ماه رفتند - و از آن راه
سفر استرآباد اختیار نموده بغور صحبت میفر بخش شیخ ناصر الدین
استرآبادی که از اعظم اولیا و مسایح طریقت بود رسیدند - و از آنجا به
هرات تا سمرقند به ظاه طریق تعزیت شهرت دستقرا دارد شش ماهه چندی اقامت
نمودند - و از آنجا به حصار شاهمان و از آنجا ببلخ رفته مدتی مدید در آن
مقام بر سر خاک پاک شیخ احمد خضرویه مجاورت کردند - آنگاه از بلخ به

غزنین عبور فرموده در آن بقعه به لقای [شمس العارمین] شیخ عبد الواحد
فائز شدند - و از آنجا آهنگ وسعت آباد هندوستان نموده در تاریخی
بیض قدوم بدار الملک لاهور رسانیدند که ملک معزالدین سام غوزی فتح
خطه پاک دهلی نموده و قطب الدین ایبک را باز غلامان خاص خود آنجا
نجاتسینوی خوبشن نصب نموده باز بسمت تختگاه غزنین لوی مراجعت
برافراخته در طی راه باجل طبیعی سفر آخرت گزیده بود - بهلجامه در
لاهور به صحبت شیخ حسین زنجانی رسیده و از آنجا نوجه جادب دهلی
اخذیار فرموده چندگاه در آنجا بسر برده - چون عموم اهل آن سرزمین
بدیسان پی بردند از فرط آمد و رفت باعث سویش خاطر و علت بددیر
مقامی وقت آنحضرت شدند - لاجرم از کمال دوستی خمول و دشمنی
شهرت رخت انتقال بکوشه دار البرکت اجمیر کسیدند - اگرچه چندی
پیش از آن سکنه شهر اجمیر سعادت اسلام دریافته بودند لیکن اهل اطراف
و نواحی آن ولایت همچنان بر کفر باقی بودند - درین اثنا میر حسین
دامی از سادات مسند مقدس معروف بم خذگ سوار از طرف قطب الدین
ایبک نه بعد از ارتحال ملک معز الدین در هندوستان لوی استقلال
برافراشته بود - با تسکری گران سنگ بحکومت اجمیر و ملازمت حضرت
خواجه نامرد شد - و او رفته رفته از پرتو امداد باطن انور حضرت خواجه
معالم اسلام و شعایر مسلمانان را در آن خطه پاک کامیابی ظاهر
ساخت - و اثر عرصه آن سرزمین دلفسین را از غبار کفر و لوث شرک
و انکار برداشته اعلام اسلام در سایر مضامات و اعمال آن ولایت برافراخت -
و حضرت خواجه را نوطن در آن ملک خوش افتاده رحل اقامت

افکندند - و در سن نود سالگی سالک طریقت صاحب شریعت شده تاهل اختیار فرمودند - و هفت سال دیگر شعائر حیات مستعار داشته همت والا بر اكمال سالکان و تکمیل مستکملان آن ولایت گماشتند - و درین مدت خطه اجمیر از فیض وجود سریش ایسان سعادت پذیر گشته منبج برکات بود - در روز ششم رجب سنه شش صد و سی هجری منجارت صوامع عالم بالا و اقامت سر منزل قرب ایزد تعالی اختیار فرمودند - و از فیض ارادت و متابعت طریقه آن مرشد کامل سالکان اطوار بسی از اولیای کبار بدرجات عالیّه فایز شدند - چنانچه مشهور است که شیخ شهاب الدین سهروردی نیز برکات محبت ایسان دریافته اند - و برایتی ضیاء الحق حسن الدین چلی و شمس اوحد الدین کرمانی در مبادی سلوک ایسان را در بغداد دریافته و چندی پیروی طریقت حضرت خواجه کرده خرقه خلافت از ایسان دارند - و تاج العرفاء الکبار خواجه فط الدین اختیار اوشی کاکي که عفاي روضه ایسان دهلي گفته را قاعد دارة او دارد از اعظم خلفای حضرت خواجه اند - و شیخ فرید الدین معروف به شکر گنج که خلیفه خواجه فط الدین اند - بیک واسطه در بون فیض ایشان گنجور خراین حقایق و معارف شده اند - و شیخ نظام الدین مسهور ناولیا از خلفای شیخ فرید الدین و حضرت شیخ نصیر الدین که به چراغ دهلي اشتهار دارند - و همچنین شیخ بهان الدین ملقب به غریب که مرید منور ایسان در مراتب آباد دکن است - و سرور کسور حال و قال ملک الکلام حضرت امیر خسرو دهلي مشهور از مریدان سلطان المسایخ همگی بوساطت ارشاد ایسان فیض ایتقان از سرچشمه عروان یافته اند - و از پرور انوار هدایت و دیات مناعت طریقت آن رهنمای طریق هدایت تا سر منزل وجدان بی برده نه ساطعات ولایت عروان رسیده اند *

نهضت موکب چاه و جلال شاه بلند اقبال
 سلطان خرم حسب الامر حضرت جهانگیر
 بادشاه به تسخیر ولایت رانا امرسنگه
 و روزی شدن فتح و فیروزی یافتن
 به نیروی توجه کشور کشای
 آن ولایت

چون کاردانی حکمت کامل حضرت پروردگار جل برهانه آدوبند
 صفحه هستی را نقش درستی نه ننشسته بود و حقیقت معنی عالم
 صورت صورتی نه بسته - بحکم صوابدید مصلحت و تنظیم امور دارالخلافت
 آدم برآمد هر امری دشوار و سرانجام هر کاری دور از کار بدرآمد روزگاری
 باز گذاشته - و حل هر عقد سرشته را برای صائب رای در گرو گره تاخیر
 نگذاشته - لامحاله چون وقت آن کار در آید جمال آن امر بسر خود
 نقاب کساید - چنانچه دریغزلا صورت فتح رانا که در آئینه خیال هیچ یک
 از سلاطین عظیم الان هندوستان نقش نه بسته بود بچهره کسائی در آن
 بی زوال حضرت شاه بلند اقبال بر وجه احسن روی نمود - و بالجمله
 جمال شاهد اجمال این مقدمه در آئینه بدن نمای تفصیل بدینگونه جلوه
 انکشاف تام می نماید - که چون رانا که از رایان هندوستانی در اصالت نژاد
 و قدم خانواده و مسعت ولایت و کثرت خیل و حشم امتیاز نام دارند -
 در ایام جلوس همایون حضرت جهانگیر بادشاه نیز بدستور مقرر در مقام
 اطاعت نرسد - و بر طبق سلوک طریق عهد قدیم بر جاده کفران و طغیان

مستقیم بوده ثبات قدم ورزید - و بتقدیم لوازم بغدادی اقدام نموده هم چنان بر اظهار تافورمائی و اعلا عیسان استقوار داشت - و بنابر قرار داد دیرینه آن سلسله که نزع باطل خود از اولاد نوشیروان دادند و دولت طبقه خود هزار ساله می شمارند - بلوجود تمامی مدت تطاول و تغلب ایشان برین سرزمین هرگز دریافت شرف حضور بادشاهان عظیم الشأن این کشور اکبر ننموده - بلکه پسر صاحب تیکه یعنی ولی عهد خود را نیز بخدمت نه فرستاده اند - چه عمده مزایای ایشان بر زحای دیگر این اقلیم اعظم این است - که هر کدام بپایه رانامی رسند لازم است که از روی عجز و فرورنی پیش ارباب اقتدار سر فرو نیاورده باشند - چنانچه رانا پرتاب که در زمان حضرت اکبر بادشاه باوجود امتداد عدت جهانگیری و جهانداري آنحضرت به بنجاه سال کشید - پاس لوازم طاعت گداری و وظایف فرمانبرداری نداشت - تا اینکه مکرراً آنحضرت لاسکر ظفر اثر بر سر او تعین فرمودند - و بعدی درین مهم جد و جهد داشتند که حضرت جهانگیر بادشاه را با راجه مانسنگه و چندمی از اعظام امرا به تسخیر آن ولایت فرستادند - و هوبار که از انبوهی لاسکر کوه شکوه و سخت کوشی سپاه نصرت آثار عرصه برو تنگ و کار بردشوار می شد - بفاه دشعاب جمال و نفکذهای کوهسار برده در غیبات سخت گذار و کربوهای دشوار کردار روزگار می گذرانید - و بوسیله اظهار اطاعت و انقیاد نقد و محبت بزیان داده بهمین طریق جان از ورطه هلاکت بیرون می برد - و سرداران موکب اقبال نیز از صعوبت مهم بدین معنی فزانت می نمودند - و لهذا درین مدت آن معامله برداختی بسزا نیافت و مقصود بر وفق مدعا رو نمود - در آخر امر که کار بطول کشید و آنحضرت بر سر این معنی که ال ایستادگی داشتند بنابر میانجی مونسویان پسر خود همین رانا امرسنگه را ملازمت آنحضرت فرستاد - چون حضرت جهانگیر خود بنفس

نفیس متوجه پدیس رفت این مهم شده بود - و معذا صورت درسني بر نه کرده بود - لاجرم مهابت مرتبه اهتمام در سرانجام این امر داشتند و چنانچه اول مهمی که بعد از جلوس اقدس پیش گرفته بانصرام آن برخاستند همین یساق بود - و چندین مرتبه عساکر نصرت مآثر به تسخیر آن ولایت بجای فرمودند - از جمله نوبت اول سلطان پرویز را با امواج بحر امواج با اتصال آن مخدول ارسال داشتند بفحوی که سابقاً سمت نگارش پذیرفت - چون سرکرد آن کار دشوار زیاده از حوصله قدرت و افتدار او بود در فتنه سلطان خسرو معاودت مامور شد - و بعد از فراغ آن معامله نوبتی دیگر مهابت خان را با لشکر گران سنگ با آهنگ انقراض آن ولایت فرستادند - و مدتی عبد الله خان اوزبک فیروز جنگ در آن ملک تفرگنازی نمود - و چندی باجه باسو نیز در آن سر زمین بهر سو ترددی میکرد - و بذایر مقتضای مضمون مقدمه مذکوره چون تسخیر آن ولایت در بند تاخیر وقت بود - و در حوالهگاه روز ازل کشایش این عقد دشوار به گره کشایی رای گیتی آرای شاه بلند اقبال تفویض یافته - لاجرم هیچ یک کاری نساخته به عنایت مراجعت ساختند - و درین وقت که وقت بر آمد این مطلب در آمده بود و حصول آن مرام از رهن تعویق روزگار بر آمده - باوجود آنکه بیست و بقصد تسخیر دکن بدار البرکت اجمیر تشریف آورده بودند نخست سرانجام این مهم را پیش نهاد همت والا نمودند - لاجرم بذایر ششم دی ماه الهی هشتاد و دو سال جاوس جهانگیری مطابق چهاردهم ذی قعدة سنه هزار و بیست و در هجری در ساعتی سعید که نظر یافته سعود آسمانی و اختیار کرده تأیید ربانی بود - شاه بلند اقبال را بتسخیر ولایت رانا رخصت دادند - و هزار سوار بر منصب آنحضرت افزوده دوازده هزار و شش هزار سوار دو اسپه سه سپه از اصل و افزوده مقرر ساختند - و تسریف چاروب زردوزی که گلهای مرصع نیز بر آن دوخته

بودند و بر اطراف گلها مرواریدهای آنداز نصب نموده با چیدمان طلا دوزی ریشه و فوطه زینت و علاقه مروارید و شمشیر مرصع و گهواره^(۱) یا پهلنگزار^(۲) مرصع مرحمت فرمودند - و دوسراسیم خاصگی یکی عراقی نامور با کوه پاره و دیگر راهوار با ساخت مرصع و فتح گچ نام فیل با ماده فیلی دیگر مرصع عنایات ساختند - و بموجب تفصیل ذیل امرای نامدار در رکاب آن شاه نصرت شعار نامزد این مهم شدند - راجه سورج سنگه - سیف خان بارهه - تربیت خان - نوازش خان - گشن سنگه - راد رتن هاده - رانا سکهراد - ابوالفتح دکنی - ملالت خان بارهه - سورج مل ولد راجه باسو - میرزا بدیع الزمان ولد شاهرخ - راجه نکرماجیت بهدوریه - میر حسام الدین انجو - سلیمان بیگ مخاطب به فدائی خان نخسی لکبر - خسرو بی - سید حاجی - رزاق بی - دوست بیگ - خواجه محسن - عرب خان خوامی - سید شهاب نارهه - خان اعظم صوه دار مالوه - مریدون خان برلاس - سردار خان برادر عبد الله خان صوه دار محکرات با سزاوار خان برادر خود - دلاور خان کاکر - خان یار بیگ - زاهد بیگ - و جمعی دیگر ار امرا و منصب داران کومکین دکن از جمله - راجه نرسنگه دیو بندیل - یعقوب خان بدخشی - محمد خان فیاضی * حاجی بیگ اوزبک - غزنین خان جالوزی - فاهر خان قوچور - علی قلی خان - همت خان - شرنه خان - میرزا مراد ولد میرزا رستم صفوی - مجمله درین بوش قریب بیست هزار سوار کار آزموده چهار از همه جهت در رکاب ظفر نصیب نصرت نصاب شاه بلند اقبال سعادت قهین بدیفرنند - و در اسعد اوقات که اوضاع افلاک بر وفق مراد بود داده و انظار^(۳) انجم متوجه انواع استعما^(۴) امتاده بود - ماحظه^(۵) اعلام ظفر فرجام بنام نامی حضرت شاه بلند اقبال که در معنی

مسلمه سوره فتح و فیروزی است ارتفاع یافت - و لشکر ظفر اثر با قلاویزی
 قائد ایردی در رکاب نصرت انتساب آنحضرت به موجب ولایت رانا شدافت -
 و بعد از قطع مسافت مراحل چون دامی نوه آب سرزمین از پرتو قدوم
 انور و انوار مقدم سعادت گستر آن قائم مقام نیر ۴۰ مایل ماندند گردیدن مشرق
 خورشید مطلع نور ظهور گردید - درین حال جمعی از قراولان که بخبرگیری
 موج غنیم رفته بودند تنومند شبیری چند اهرمن منظر در آن پیشه دیده
 حقیقت را معروض داشتند - چون شرف خاطر افسدس سکار شیر بسیار
 بود - بی توقف جهت تغال روزی شدن پنج و فیروزی همت والا نهمت
 بر عید آنها گماشته مدوجه آن سمت گسندند - و بمجرد وصول مقصد در
 ادک مرصبت پنج قلاده شیر شکار شد - و آن روز ظاهر قصه ماندل مظهر
 خیام بازگذا سپهر عنبه سدره مرتبه آمده نظاره تالاب محیط مساحت سیط
 آب که در آن سرزمین سمت وقوع دارد - باعث انبساط طبع مقدس
 و نساط خاطر افسدس گشت - و سیر اطراف آن کوثر آئین تال آئینه مثال
 موجبات اعجاب و اطراب آن فلک جناب شده نمثال فیض مصور
 و عیش مجسم در مرآت البصاء آب سیماب سیمایس^۱ [جهان] نما گردید -
 چون این فصبه سرحد ولایت رانا است و سلطان پیروز و مهابت خان
 و اوج قاهره که مکرمه تسخیر ولایت آن مقهور دمرود شده هیچ یک
 از آنجا نگذشته بود فرین دولت و سعادت گذشتند - و منزل موهی
 که در دوازده گروهی اودی بوز واقع است مخیم سرادقات اقبال شد -
 و درین منزل پنج هزار سوار برسدگی محمد تقی بخشی که در آخر
 آن بخطاب شاه قلی خان سرافرازی یافت نامرد شدند - که پیسر

بکوهستان آن ولایت در آمده تاخت و تاراج و اسیر و قتل اهل آنجا
 پیش نهان نمایند - و خود نفیس نفیس اراده فرمودند که با سایر اردوی
 جهان پوی از عقب متوجه شده بمیان آنولایت در آیند - چون این معنی
 موافق موابدید رای دولت خواهان نیامد - لاجرم بغیر اسنصواب راجه
 سورج سنگه خال والای حضرت شاه بلند اقبال که از ماهیت آن ملک
 و حقایق احوال اهل آنجا کماهی آگاهی داشت - و او نیز صلاح درین
 نگاش نه دیده بود بعرض مقدس رسانیدند - که مصلحت درین است
 که جمیع عساکر صورت مآثر یکبار بدرون این کوهسار نیایند چه درین حال بیم
 آنست که غنیمت این معنی را غنیمت انگارند - و از همه طرف در آمده
 سوارها و گدوها را نگاه دارند - و درین صورت آمد و شد اهل ارتو بازار و باز
 ماندگان لاسکر در رسانیدن رسد و آذوقه دشوار شود - الحال مذاسب وقت
 آنست که مرکب جاه و جلال به سعادت و اقبال درین سرزمین توقف نماید -
 و ازین جا افواج قاهره بدوع آن مقهور نامرد شوند - آنحضرت که بقائیدات
 آسمانی موید و بتوفیقات ربانی موفی و مسدد بودند - مطلقاً درین باب
 بکنش عواید ادیشان عمل نه کرده بر عون و عون ایرادی نداشتند -
 و املاً مصلحت دید اولیای دولت ابد پیوند را کار نه بسته مدار بست
 و کساد معاملات بر اندیشیده ضمیر الهام پذیر نهادند - و در جمیع مواد
 بر کارسازگی سخت اهل آرد اعتماد نموده سرانجام مهمات این یورش را
 بنا بر رای جهان کسای عواید آرامی گذاشتند - و از آنجا که بعضی عنایت
 الهی و فیض فضل نامنهایی تدبیرات تأید پروردهای توفیق بر وفق
 تدبیر می باشد - همه جا مقامد نگام خواخواهان بر آمده نقش مراد اولیای
 دولت ابد بغیاد درست بسین افتاد - و بالعجمله اگرچه بحسب ظاهر
 این معنی مطابق مقدضای احداط و حرم نبود - لیکن آن مظهر افکار

بد قدرت که نائید پرورد عنايت [ازلې] و برآوردۀ عطفت حضرت
 پروردگار اند . مطلقاً مقید بصلاح دید دولت خواهان نه شدند - و تايه بر
 سد رؤیای توفیق نموده به عروۀ وثقی توسل اعتصام چسبده تا ملتزمان رکاب
 سعادت قرین دولت و اقبال بدان کوهستان که هرگز لشکر بیگانه پیر سبیل
 راه گذار آشنای آن سرزمین نکشده و سم سوز اجنبی برسم عبور قا بای
 کونلتس طرح آشنائی نیفکنده بود داخل شدند - چون پس از طی مراحل
 ظاهر اودی پوز پی سپو نعال مرآب مہذب اقبال شد - میدان چوگان که
 فضای است در کمال مسحت صاحب ضرب سراق اقبال آمد -
 قضیہ مذکورہ کہ نسیم بجای رانا است احدث کردہ رانا اودی سزیم
 پسر رانا سائنہ است - کہ باستظهار بک لک سوار با حضرت فردوس مہکابی
 بابر بادشاہ در نواحی چاندہ رو برو شدہ شکست یافت - و جد این رانا
 امر سنگہ کہ حضرت شاہ بلغد اقبال بہ قصد استیصال او توجہ فرمودہ
 بودند - چہ پدر او کہ رانا برقات نام داشت پسر همین رانا اودی سنگہ بود -
 و منازل کہ درین موضع اساس نہادہ اودی سنگہ مذکور است بعضی بر
 فراز کوهچقہ بنا یافته کہ بر سمت شرقی آن واقع است - و دیگر نسیمها
 در میدان کولایی بنیاد پذیرفته کہ بر سمت شمال این کوه سمت و موقع دارند
 و بقالاب بچولہ مسہور است - الحق بدیع آبگیری است بسیار دلپذیر
 و عدم النظیر در دمال پہنازی و کسادگی و نزہت منظر و خوشی حا -
 و بر جانب جنوب آن میدان گلہی در غایت فسحت بچہت چوگان
 بازی ساختہ برگردا گرد آن دیواری سفین کسیدہ - و در سہ کرزہی
 اودی پرز قلابی دیگر اودی ساگر نام کہ از روی انقباض نام نابی آن

رافع است - که سه سوی آن را کوهها در میان گرفته و بر یک جنب آن رانا
 اودی سقده سدی در کمال متانت و رفعت و نهایت طول و عرض سده
 و کوه لکھی را بریده راه بیرون شد آب از آنجا مقرر نموده - و در محل
 انصباف و ربزش آب که کمال پستی دارد آسارهای غریب نظاره فریب
 انفاق افتاده که جای دهست و حیرت اولی الانصار است - و در پیش
 روی آن جلگه‌ای در نهایت نصارت و فراغت واقع است - که در خوش
 آیندگی و دلکشائی روکش روغن پُرخوان است - و چون عمارت اودی پور
 که بر فراز کوه و میانه ناله وافع شده همگی بروش هندوان و هندسه
 معماران آن ملک اساس یافته بود بسند خاطر اقدس نیامد - با این
 معنی از ترنگاز لشکر عبدالله خان که سابقاً بدین موضع رسیده بود اکثر
 آن عمارت خراب شده بود - ناچار علی العجالة از سر نو بنای عمارت بر
 اساس اندراس یافته آن مقابل بهاده نازم رسانیدند - و در ساحت مواز
 کوه نیز بر مودت آنحضرت معماران چاک دست نسیم های خاطر مزین
 دلکسا مسرف بر قال بنیاد نهادند - و امرای عظام و بندهای معتبره
 راه قرب در خدمت داشتند - هر کدام بقدر نسبت قفوف در فواحش
 در آن خانه والا طرح عمارت عالیله انداخته منزل کردند - چون اودی
 جهان پوی در اودی پور دولت و سعادت فرا گرفت - مقتضای رای عالم
 آرا بر آن جمله مقرر شد - که از آن موضع تا سجد شش جا تپانه داران
 بجای گیرند - تا رسد غله بی مزاحمت برسد و آمد و شد برساند مردم
 آینده و برده ناسانی میسر شود - بنابراین جمال خان ترکی را در مبادل
 و درست بگ و خواجه محسن را در گیس و سید حاجی را در اتوله
 و عزت خان را در منهار و میر حسام الدین انجو را در دیوک و سید شهاب
 را در دومل و هدایی مقرر نموده شد *

کوناهي سخن چون محمد تقی ده از مقام موهبي با پنج هزار سوار
 جزار کار طلب با آهنگ قادیب راجپوتان و تخریب منازل و معابد ایشان
 رخصت یافته بود در موضع چینی منزل گزید - و آن ولینی است مشتمل بر
 پنجاه و شش محل و موازي پنجاه و شش قره در نکت هر یک ازین
 محل واقع است - و باین اعتبار که چینی هندی زبان پنجاه و شش را
 گویند بدین نام اشتهار دارد - و موجود رسیدن خرابی بنیاد کرده آغاز نرگناز
 نمود - و همگنان را دستوری دست انداز داده مقرر کرد - که نهایت مراتب
 مقدرت و دسترس افتد از قدرت خویشان را کار مرصده هر که و هر چه
 بدست آید دست از آن بردارد - و آنچه از دست بر آید در هر باب
 عمل آید - بنابر آن بهادران بازو دقتل و اسیر برکسودند - و تخریب
 بتخانهای عظیم السان دیوین اساس که در آن سرزمین واقع است شروع
 نمودند - یعمانیان دست بغارت و قاراج بر آورده آتش یغما در خانمان اهالی
 آن موضع و نواحی و حوالی ایسان زدند - و خلقی بیشمار از راجپوتان
 و برهمنان در تکه ها داد مردانگی و جلالت داده بنابر رسم و عادت معهود خود
 که جان ناخن در امثال این مواضع را بلا نسبته در درجه شهادت مساعده
 مقدسه و امان متبرکه می دانند نافسی درکات جهنم پیوستند - درین اثنا
 بدیم بر مردانه رانا که در تفرومندی و دلوری از مرء راجپوتان اعتبار تمام
 داشته بانداز شبیخون آوردن بر فوج محمد تقی از رانا دستوری یافته بود
 باولیای دولت مدر صولت زور و شد - و محمد تقی باوجود هجوم مخالفان
 توکل بر عنایت الهی و حمایت اقبال بی زوال بادشاهی نموده تزلزل را
 اصلا بخود راه نداده - و بدستباری تأیید فوجی نازی نیرو و بانمردی اسنقرار
 قات پا بر جا کمال مردی و مردانگی بجای آورده دلیرانه ثبات قدم ورزید -
 و نه حملهای مدوانر گاه فیر و طرد حمله عظیم مفعور گرفته چنانچه حق مقام

بودند اسنادگي داده - و پاسباني لطف ايردي و نگهباني دولت اندي
محرّوس و محفوظ مانده آسيب عين الكمال روزگار ندر نرسيد *

دربن ايام عبدالله خان فيروز جنگ كل حسب الامر عالي بكموك
اوليائي دولت تعيين يافته همه راه بر سبيل ايلغار شده بود - تا دلار
خان كاكور و ساير تعييناتيان صوبه گجرات بخدمت رسیده سجده گاه
والا را قروغ بخش فاميه اخلاص ساخت - و انواع نقاب و نوادر
آن ديار برسم بيشكش از نظر كيميا اثر گذرايده بمرام دادشاهانه سرافرازي
ياوت - و دربن اثنا حكيم خوشحال ولد حكيم بدم گيلاني كه بر سبيل
سوالوي خان اعظم ميروا عربز كوكه حسب الامر عالي بصوبه ماله شده
بود - بعد از گران جاني هاي دنش از قياس و حجت هاي ب شمار
كه بذاير فرط سبكرمي و كوفه نظري از آن معامله بامم پاس مراتب مدار
نظور آمده بود - تا هزاران جر ثقل لطايف و حيل ان بزرگ خرد را
جريدة قا درگاه والا رسانيد - و در وقت ادراك نير آداب معهوده كه
از لوازم زندگي و مراسم اين مقام باشد كمانبدي بجا ديافوده - با اين معاني
بي رجه انواع بدسلوكي ها و ترش روئي ها كه از طور عقل بيرون بود
و امه موافقت با روش و دستور العمل خرد ذوقون نداشت نيز از آن عزير
سرزد - چون حلم عذر پذير انحضرت غذا آموز بل معذرت آموز ست -
مطلباً مقبد بدبي مراتب نه گسته و در مقام انتقام نه شدند - و آن
حان فافردان دين معاني انتقام كرده شروع در نفاق و غدر كه همواره
بآن متهم بود نمود - و بفاير دولت خواهي خسرونها بخدمت شتافته
بارجود آنمايه منصب كلان كه در عهد حضرت عرش آشياني منصب هيچ
يك از امراي عظام براو زيادني نداشت - دربن مهم كه جهاد باعداء
دين بود بدسوز معهود كه همواره بسپاهي بل بي سپاهي بود نه يساق

آمده - و داین معنی در وقت ملازمت آن اداهای ناخوش بما نیز از
موقوف پیوست - لاجرم بغیر منتضای وجوب معجزات از موقوف انتقام
بی توقف امر عالی به پروا نگری قهرمان قهر قرین امضاء نفاذ گشت - که
بیرم بیگ میر بخشی خیل اقبال آنحضرت یک چند اورا نظر بند
نگاه دارد - آنکه صورت واقع را از قرار واقع عرغداشت دربار والا دموده
ارسال داشتند - و چون حقیقت حال بر پیشگاه خاطر آگاه بار بافغان درگاه
گیدی پناه جلوه گر آمد - فی الحال بمقام تنبیه و تادیب او در آمده
تصمیم این عزیمت مایب نمودند - چون حضرت خلافت موقت نیز
ازو دلپری داشتند لاجرم امر جهان مطاع درین باب صدور یافت - که
مهابت خان بی توقف ملازمت شاه بلغد اقبال کامیاب ابواب سلطنت
گشته آن خان نامعامله مهم را در موقف خلافت حاضر سازد - چون فرموده
بنفاذ پیوست و او بحضور رسید - حسب الحکم اشرف ۵۰ یمین الدولة
آمف خان که در آن ولا خطاب اعتقاد حان داشت حواله شد - که در
قلعه گوالیار که کساد و بستان بدست آن عقده کسای امور دین و دولت
بود معبوس گرداند *

بالجمله در آن حال شاه بلغد اقبال نصاب دید رای صواب آرا
و بخت کار فرما مردم کار طلب افواج قاهره را در چهار بخش مفقسم نموده
بانداز ترکناز آن سرزمین بدست آوردن رانای متهور برطبق این دستور نامور
ساختند - فوجی بسرداری عبد الله خان بهادر فیروز جنگ - و جمعی
همراه [آمف خان]^ع بارهه و بیرم بیگ میر بخشی - و طایفه بسکردگی
دلار خان کاکرو سن سفکه - و برخی پاشایقی محمد تقی - و هریک

فراخور مرقبه بعزایت^۱ [خلعت های] گرانبایه و کمر شمشیر مرصع و اسپان نوپنجای عربی مراد و میلان صف شکن دوة توان سر افرازی یافتند - جوی وانی مقهور بر تعیین یافتن امواج قلعه آگاهی یافت - هوش از سر و توان ازتن او رمیده دست از خویشی داری برداشت و ثبات قدم را وداع نموده تمکین را خیر باد گفت - و سراسیمه و مضطرب گشته چون باد سبکسر هیزه گرد هر روز در دره و پیغولا و کوهساری سرگرم سیر و دور بود - و هرشب در غازی روز آورده در جنگل بسر می برد - و در عرض این ایام بر سایر سرداران آن سرزمین مراسم ترکنازی بجا آورده هرجا از مردم رانا نهان می یافتند بر سر ایسان تلخت می بردند - و از اسر و قتل و نهب و غارت و تخریب قری و مرازم آن معال چیزی باقی نمی گذاشتند - چنانچه در ضمن اندک مدتی هرجا ده پی سپر نعل مراب مواک اقبال شد از آبادانی نسک و از عمارت آتاری بجا نماند - و در اثنای این احوال چون جاسوسان خبر به عبدالله خان رسانیدند - که تفوسند فیلی اهرمن پیکر عالم کمان نام ده سرهای اساطهار و باعث پست گرمی رانا است - با پنج زنجیر فیل نامی دیگر در دره بهساری دشوار کدار نگاه می دارند - آن خان نامور بمحور استماع این خبر از جا در آمده بشتاب باد و سحاب شقامت - و پیش از آنکه مردم رانا خبردار شده آنها را بدر برند بر سبیل ایلعار تا آن موضع طی مصامت نموده • مجموع میلان مدلوله را متصرف شد - و دلاور خان کاکر دیو صد زنجیر فیل دوة پیکر از جای دیگر بدست آورد - محمداً عبدالله خان با سایر سران سپاه و اولیای دولت که نتعاف رانا تعیین یافه بودند در دستکام و مقضي المرام اسیر و اولجه بسیار و غنایم بیشمار کوفه آهنگ مراجعت نمود •

آغاز سال نهم از سنین جلوس جهانگیری و آذین یافتن انجمن نوزوزی شاه بلند اقبال سلطان خرم در ولایت رانا

سر حیل سابر سیارگان بل سرگروه جمیع سدابگان دو پهر و یک گهزی
از شب جمعه نهم ماه صفر سال هزار و بیست و سه هجری سپری گشته
نحویل اشرف بایوان دار الامارت حمل نمود - جس نوزوزی سال نهم از
جلوس اندس جهانگیری فرموده اشرف شاه بلند اقبال آراستگی نگارستان
چین یافته روش بهست نریز گردید - و روزگار هنگامه ساز تماشا گری بساط
انجمن هیش و نشاط پیراسته - محفل آرایان بارگاه عظمت آن سرور داناها
آراسته خویشتن نمایی و بازار گرمی خو فروش انجم یعنی مهر انور را بر
روی یکدیگر کسیدند - شاه عالیقدر بلند اقبال درین محفل والا همت
اعلیٰ برسط بساط ابسط و کسب سرمایه نسط گماشته کامرایی در لباس
کام بخشی بجا آوردند - و مجموع غنائم را که مسدمل بر میل عالم کمان
مذکور و هفده زنجیر میل دیگر بود با فتح نامه مصحوب جادری رای بدرگاه
والا ارسال داشتند - حضرت خلافت مرتبت را از اسدماع بود این منع
آسمانی که نازه روی داد و مقدمه دیگر مدوحات بی اندازه بود گلبن امید
از سر نو بشگفتگی در آمد - و مواری سه کروز دام از محال نقد صوبه مالوه
از تغیر خان اعظم بصیعه نعام شاه بلند اقبال مقرر فرموده رتق و تنق صوبه
مذکور نیز نگماشتهای آنحضرت مرجوع نمودند - و از روی عفا بت حکمت
طراز داندس پرداز میرزا شکرالله شیرازی را که در انواع فنون عتلی و نقلی
از اقزان خوشن و مستغنی و مهار بود - بخدمت دیوانی شاه بلند اقبال
از نعدر مبدر مصوم هوزی سر افراز نمودند .

میلاد فرخنده بادشاهزاده حوزا سرشت قدسی نژاد جهان آرا بیگم مخاطب به بیگم صاحب

هزاران شکر که بعضی عجب صافی عاطفت از مهب مواهب مبداء
 «یاض» بنابر شکفتن نوگل که در پیراستان وجود بکساده رؤیای گل آفتاب
 چهره نمود گلشن امید ناز شادابی و خرمی بی اندازه پذیرفت - و معجزه
 نسیم نسیم عنایت عالم ناز از دین ناز غنچه که بر گلبن شهود با حیات
 دخیل انفس عیسوی لب قبسم دسود بچمن مرام دیگر ناز گل شکفت -
 یعنی فرخنده فدوم مریم ودسی نفس عیسی دم درین بیت اقدس
 جبه و جلال ظهور نمود - و به برکت قدوم و یمی مقدم دولتخواهان را نوید
 حصول امید و بشارت خلود جارید داد - چهره کشائی شاهد بسط مقال از
 رفیع اجمال ابن مقدمه حقیقت اشکال ولادت با سعادت نواب قدسی نقاب
 ادبشاه عالم و عالمیان بیگم صاحب است - که در میادین ابن سال فرخنده
 نال یعنی سنه هزار و بیست و سه هجری مطابق سال نهمین از جلوس
 شرف جهانگیری روز چهارشنبه بیست و یک ماه صفر موافق روز تیر
 در دیمه الهی در حرم سرای دولت شاه بلند اقبال از نواب مهد علیا
 متار الزمانی این خجسته لقا مولود حوزا آئین ورود مسعود بعرض وجود
 حوده از فروغ جمال جهان آرا در دیوار روزگار را به پرنیان نور پرتو آذین
 ست - و از نور ظهور و آسنا سر روی زمین را رشک فردوس اعلی ساخته
 اعلام اعلام برکت و سعادت پرداخت - بنابر این آن زبور روی زمین و پیرایه
 ادبش جهان از نسیم حضرت خلافت جهان آرا بیگم موسوم شد *

تنگ شدن ماحت کار و عرصهٔ پیکار بر رانای خذلان مال بمساعی جمیلهٔ دلاوران خیل اقبال بادشاهزاده خرم

بر ارباب دانش دور بین سر این معنی هویدا است - نه هر که در
طایفهٔ بلند اقبال سلاطین معدلت آئین که نبرومقدان قائید عالم بالا اند
پنجه در پنجه کفد - هر آئینهٔ نرور خود شکست در نازی خود افکند -
و از متابل کونی ایسان بیپودهٔ بهلو هر پخنجور و مست بر نبشار زده گردن
برور شمشیر بهد - موید این مقال حقیقت اشتمال حال رانای خذلان مال
است ناولیدی دوات قوی عولت شاه ناقد اقبال - و تبیین این آیهام
آنکه چون زانا از زیادهٔ سری سربه اطاعت فرو بهارودهٔ و تن با ننیاد در نداد -
مغایر آن از نده سوخیل اقبال بر سر او تعین پذیرفت - و بدستوریکه
آنحضرت تلقین نموده بودند اطراف ملک او را فرو گرفته سر بدنبالش
بهادند - چنانچه در هیچ مقام دمی آرام نگرفته از هیچ جا سر بر نمی
نوانست آورد - تا رفته رفته از در افتادن با اقبال بلند آنحضرت کارش بحای
کسید - که اگر عاقبت از در اطاعت در نیامدی - خان و مان سلسلهٔ دیرینه
سالش استیصال پذیرفته از بغیاد در افتادی - نفعوی که در عنوان دیگر
گداوش خواهد یافت - اکنون خصوصیات احوال او در مضیق تنگ
گبریهای بهادران در باب تعاقب او بدین عنوان مذکور میگردد - که چون آن
مقهور از بیم افواج عساکر قاهره که بتعاقب و استیصال او تعین یافته بودند
بیم لکته در یک مقام آرام نداشت و یک نفس در جای با خود قرار
درنگ و استقرار نمی توانست داد چنانچه مذکور شد - هر ساعت در

پیغوله و هر لحظه در غاری و جنگلی بسر می برد - و اهل و عیال خود را بر اسپان کوه پرهامون نورد با سورج مل نام پسر پی که برو اعتماد تمام داشت در شعاب جبال می گردانید - و خود با معدودی چند سرگردان گردیده انتظار درآمد برشکال داشت - که چون راهها و گذرها را آب بگیرد شاید که از شعله جانسوز شمشیر صاعقه تاثیر غاریان عدو بغد آفاق گیر ازیں راه رهائی بیابد - و ازیں رو جان مفتی از میان آب و آتش بیرون بیرون - چون مقصد آن غنوده خرد بوضوح پیوست و قرار داد خاطر آن بد نهاد معلوم شد - لاجرم حسب الامر شاه بلند اقبال مقرر شد که در تنگنای کوهستان همه جا تهانه فتانده راه فرار آن مردود را مسدود سازند - و هر جا زنجیری بیاورد ازیں تهاجمات موجی بیدریز باهنگ دستگیر نمودن او را برآه نمایند - بنابراین کنگش صواب آمدن بدیع الزمان واد شاهرخ سیرز را در کونیه لیر که بر فراز کوه البرز شکوه واقع است تهانه دایمی مقرر نمودند - و سید سیف خان باره در حارول و رانا سکھو پسر رانا ودی سته در کوفته و دلاور خان کاکر در اجه و فریدون خان برلاس با راو رتن هاده در اوگنه و محمد تقی در چاروند و در دهکا پور ببرام بیگ میر خضیعی شاه بلند اقبال و در چارز که معدن فقره است انانیم خان مهمند زبدهای بادشاهی و در هادی میروا مرد ولد میروا رستم صفی و در اتوه سرار خان برادر عبد الله خان و در کبوه زاهد خان واد متیم خان چابکا بضبط این محال و تعاف این خسران مال قرار بایمند - و محمد شاه از نادگان کاهلی اخلاص و تربیت کردهای خلص آنحضرت با فوجی برآزموده کاظمیاب باهنگ تخریب بنخانه تکابنگ و نادیب راجپوتان نصوب رخصت یافت - و او با غلزه زانه شده بر سر راه آن گروه نابکار که پیوسته مسعد پیکار بودند ترکزار آورده آتش یغما در آن مرتبوم زده اندوخته

آن خاکساران را بباد تاراج برداد - و خلقی نا محصور را بقتل رسانیده
 بندی بی شمار گرفت - و هم چنین بر آورده تربیت و پرورده عنایت
 آنحضرت رای سندر داس میسر سامان با فوجی از فدویان بسمت سرکوهی
 که عیال رانا را از آنجا نسلان می دادند سعادت تعیین پذیرفت - چون
 پیش از رسیدن رای خبریان قبا را بیان سیاه روی رسید اهل و عیال رانا را
 بجای دیگر برده بودند - ناچار بهادران در آن سرزمین از قتل و غارت
 و اسیر گرفتن و خراب کردن منازل هفود چیزی باقی نگذاشتند - چون از
 جمعی دلیران راجپوت بنابر مقدمه مذکوره سابق که رسم معهود هفود است
 پیشتری زنان خود را کشته و مردانه بآهنگ مقابله و مجادله در بتکدها
 اجتماع نموده مستعد کارزار شده بودند - غازیان جان سپار بر سر آن مقهوران
 برگشته بخت قیصره روزگار تاختند و ایشان نیز دلیرانه پیش آمدند - و پس از
 مدافعه و مقابله بسیار و کشتن و کوشش بیستمار به دارالبوار پیوستند - و رای
 مذکور دوات خواهی خداوند خود پیش نظر آورده چشم از مقتضای
 کیش و آئین خویش پوشید - و حقوق و تربیت و عنایت آنحضرت
 منظور داشته چنانچه حق مقام بود در سر انجام کار ولی نعمت حقیقی
 خود کوشید - و بقادر سوخته بتخانها را ویران ساخت * * بیت *

بدلها چنان مهر اوخانه ساخت * که هفود بتخریب بتخانه تاخت

چون درین یساق شاق از رای مذکور و هم چنین از میرزا شکر الله دیوان
 خدمات شایان و ترددات نمایان نظهور پیوسته مساعی جمیل ایشان مشکوز
 افتاد - لاجرم بنازگی منظور نظر انور آمدند - و بقوجه عالی دقایق رتبه
 ایشان درجه اعلی پذیرفته حضرت شاه والا جاه میرزا شکر الله را بخطاب
 افضل خانی چهره کامگاری برافروخت - و رای سندر داس به خطاب رای
 رایان سر بلندی یافته رفته رفته از حسن خدمت و کمال جانفشانی

خطاب راجه بکرماجیت ده والا قرین خطاب راجهای این نسوز است
تارک مبهات بر فلک ۴ رت بر افراخت - بالجمله سایر افواج منصور که در
نهانجات مذکوره به تعافب آن بدعافیت نعیین شده بودند هر جا خبر رانا
می یافتند - بی توقف ناخست بر سر او آورده آنچه لازم مردانگی
و دلیری بود از تخریب ملک و اسیرگیری بجا می آوردند - و چندی
بدکدهای نامی و مسهور را ویران ساخته بجای آن معابد و مساجد بنا
دموده بنیاد مسلمانان دین لباس موی اسب گردانیدند *

توسل جستن رانا به حبیل متین عفو حضرت پیشاه باند اقبال و ادراک نجات بوسیله دریافت ملازمت آنحضرت و ذکر بعضی از مناسبات این مطلب

چون رانا از معامله مهمی و کار دلی و ملاحظه عوایب امور و دور بینی
بی نصیب مطلق نبود - و از به اندیسی کار و بهبود روزگار فی الجمله بهره
داشت - درینولا بنظر امعان در معامله خود غور نموده مساعده برد - ده
کار او از عصیان بکجا رسید و از نافرمانی جر خسران جاوید سودی ندید -
خامه درین وقت ده عرصه راحت برو از ساحت حومه تنگ نه
شده بود - و قطع نظر از آنچه گذشت او ملاحظه نمود ده مال و مزال عرصه
نلف گشته و جان و مالک مشرف بر فنا و زوال شده - و عرض و ناموس
بمعرض اباحت در آمده معینا راحت و آرام برو حرام گردید - لاجرم
این معانی خصوص بباد رفتن تنگ و نام را بغایت مکروه می داشت -
لاجرم نسبت امحاب اضطراب و اضطراب امان طلبی را بر خود واجب

دانسته قطع از قرار داد هزار ساله نمود - و دست از پلس مرتبه که ابا عن چد در نگاهداشت. آن جد تمام دامت باز داشت : چه سرمایه مباحات و دست پیچ افتخار و امیدوار سلسله ایسان بر سر خانوادهای راجگان هفود همین بود - که درین مدت متمادی هرگز سر اطاعت پیس هیچ یک از سلاطین نافذ فرمان هندوستان فرو نیاورده اند - تا که دلی عهد خود را نیز که در عرف این طایفه بهر صاحب قیقه می گویند نزد هیچ یک از بادشاهان عظیم السان نه فرستاده - چنانچه سابقاً اشوری بدین معنی رست - مجمل پغابر آنکه درین ولایت آبادان او ویران شده بود و خزانه معمور خالی و خوابه ماده و شپاتی دسه و سیر کسته و حویسان و منسپان سر خویش کرده - و سایر متعلقات و دبرینه نوکران پیوند عملی دیرساله از علاقه ثابت قدم و بانداوی کسته - و عقد بریشانی جمعیت و اتفاق و عدم وفا و وفای نافرتقه اند و بیوفائی سرمد نسه - و رعیت بهر پراکنده و منفرد شده و آن آبرو استقلال که سابق داشت نهاده - و بایر معانی از فیرومی اقبال این دایید پیروز حضرت ذوالجلال هجوم خیل که از اعظم جفود آسمانی است عرصه حوصاء تغاک او را فرو گرفته بود - درین حال بحسب مصلحت دید خرد نه در امثال این وقت های نازک پیوسته از پا افتادگان را دستگیری می نماید - چون علاج کار و بهبود معامله او در طلب امان بود - ناچار دست استیمن بدامن استشفاع زده ندامت و خجالت را در جنابت و لجاج و ستیر نموده - و مکنونی باسلوب اصحاب طلب زینهار از روی کمال عجز و فروتنی برای زانان نوشند بواسطه او امان طلبید - و سایر اوامر و نواهی نادرشاهی و شاهي را برفو فرمان پذیرفته از روی طوع گردن بطریق عبودیت نهاده - و قبول کرد که کرن پسر چانسنی خود را در رکاب ظفر نصاب شاه بلند اقبال درگاه او

فرستد - چون راجه مطلب آن زینهار پی عفو طلب را که از در تضرع و زاری درآمده بود بعرض عالی رسانید - بنابر آنکه این یساق اول مهمی بود که آنحضرت بر سرانجام آن اهتمام مبذول داشته نعمت گماشته بودند - باوجود کار مرمایی عفو جبلی که بم تکلیف تمام آن مهر مغفرت سپهر جناب را بر ارتکاب لوازم بخشایش میداشت - و اغماض عینی که شیمه کریمه آن اعیان آفرینش است چشمک به تحریک بخشش می زد - لاجرم خواهش خاطر مبارک بدین معنی کتش نمود که مهم رانا را ناتمام نگذاشته او را مستاصل بر اصل سازند - و بنیاد کفر و کفران را بکارگی از آن غلالت آباد که هرگز میت معالم اسلام بگوش اهلایی حوالی آن نیز نرسیده بر اندازند - ناچار فرستاده او را بی بیل مطلب باز گردانیدند - چون رانا را نامیدی مطلق ازین راه روی داد دست توسل بذیل میانجی ایستادگان پامی تخت همایون بغت زده از در استشفاع در آمد - و نامه فراغت آمیز رفت آموز به مهانت خان نوشته توقع پازمردی درین باب نمود - و چون خان مذکور حقیقت مدعا را در ضمن التماس و استدعا بعرض اعلی رسانیده دقایق اضطرار و بیچارگی او بوضوح رسید - حضرت خلافت مرتبت بر حال او ترحم نموده باظهار انقیاد و ارسال اکبر اولاد بملازمت والا اکتفا نموده بدستخط خاص نوشتند - که آن گرامی فرزند سعادت یار رضا جو اقبالمند را باید که خرسندی و خشنودی خاطر ارجمند ما را در ضمن قبول این معنی شمرده دیده و دانسته از اسبصال رانا در گذرد - و یکباره در صدد خرابی او نه شده دقایق ملتسمات او را بدرجه اجابت رساند - چنانچه بمنجور رسیدن فرمان قضا نفاذ جان بخشی او نموده ولایتش را بدستور معهود برقرار دارد - و پسر صاحب تیکه او را در رکاب ظفر انتساب گرفته متوجه درگاه والا شود - درین مرتبه شاه بلند اقبال بر طبق

امر عالی والد والا قدر ملتزم رانا را میذول داشته دیده و دانسته نه فرمان جهان گیری از گناه او در گذشتند - رانا بعد از اطلاع این معنی در حال سیه^(۱) کرن خال خود را با هرداس جهان که از راجپوتان نامور و مردم معتبر او بود بدرگاه والا فرستاد - و فرستادگان بدرگاه گیتی پناه شاهی رسیده همراه رای رایان ادراک آستان بوسی نمودند - و بزبان اظهار به قرض و جزم و عجز و نیاز افتادگی و بیچارگی رانا وسیله درخواست بخشایش ساختند - و حضرت شاه بلند اقبال جان بخشی او را مشروط بملازمت نمودن او ساخته باین شرط زینهار دادند که خود به سعادت ملازمت استعاضد یافته کرن جانشین خود را در کاب نصرت انتساب بدرگاه والا فرستد - و آنکه که کرن رخصت انصراف یافته بموطن خویش رسد - پسر گان او که نبیره رانا باشد همواره بهمرههی هزار سوار ملازمت موکب والا اختیار نموده همه جا یساق گشتی کند - چون همگان بعد از استماع این معنی راه سخن و روی جرات عرض مطالب یافتند باین دست آویز بوسیله رای رایان معروض داشتند - که اگر درین صورت بی از ارکان دولت بمیان جان بخشی رانا در آمده وثیقه عهد و بیمان در آورد - چنانچه خاطر رمیده او آرمیده گردد - هر آینه بیدرزنگ آندک ادراک دولت ملازمت نماید - و لهذا بقدر التماس رانا علامی فهامی افضل خان را درین مصلحت فرستادند که او را امیدوار انواع عواطف و مراحم شایسته نموده بملازمت آرد - و از راه مزید اطمینان خاطر او رای رایان را نیز همراه دادند - و چون رانا از وصول ایسان علامت قبول جان بخشی ناره یافت آرمیده دل و مطمئن خاطر گشت - و بی توقف روی ابد بدریافت سعادت آستان بوس نهاد چو

(۱) در ابدالنامه چگیری سوبه کرن نوشته شده - ببینید صفحه ۷۷ - طبع

نه نزدیکی معسکر سعادت رسید - والا حضرت بلند اقبال از روی عنایت
جمعی از اعیان دولت، مثل عبد الله خان و راجه سورج سنگه و راجه
نرسنگه دیو و سید سیف خان بارهه را باستقبال فرستاده ازین راه در بغت
و اقبال بر روی روزگار او کسانند - و امر عالی عز مدوریامت که از روز یکشنبه
بیست و ششم بهمن سال نهم جلوس جهانگیری افضل خان و رای رایان
بآئین معروف و رسم مقرر او را از نظر انور یکنفرانند - و در آن روز که نور دولت
و بهروزی رانا بود شاه بلند اقبال چون آفتاب جهانتاب بدسور هر روزه از
مسیر چهرکه والا بر آمده، پرتو نظر بر خاص و عام افکندند - و بآئین
عاجقراقی بر مسند جاه و جلال، نقشه حجاب بارگاه فلک اشنایه را
اشاره باز او دادند - همین که رانا بارگاه یی پی پناه در آمده امیدش را
یرنو انوار جمال جهان آرا رودس مطلع خوشید گشت - از همانجا سجود
آستان سپهر دسان را عذل جبهه اخلاص بردایدد نازک افتخار باعتبار
سرامازی ساط نوسی بر اوج طارم آنوسی سود - و هرچند نه والا ساط
مرب بردیگر می شد از ادبی، نسایمات نقدی و آداب سرافکنندگی
سرمایه بلند بایکی جاوید و موده آورد آمده می ساخت -
و درونی به بدستگیری طالع از جمند و مددکاری اقبال بلند از ادراک
شرف رخصت بد دلیل بایه سریر آسمان نظیر سعادت بدر دشت -
و بدزیافت این مکرم والا فبق رفعت از ذروه ملک اعلی در گذرانید -
حضرت شاه بلند اقبال بدست مبارک سر او را برداشتند و این روز سربلندی
جاویدش بخشیدند - چون سنت حضرت خانم الذبیمن است که در امثال
این مقام اعزاز و اکرام عزیز هر قوم بجا آرند - و لهذا آنحضرت ردای مبارک
نه جهت جلوس داده حاتم بر زمین گسترده - چنانچه در کتب معتبره
سیر مودی و مذکور است - و نزد سایر احاد الناس نیز بر سبیل

توانر منقول و مسهور - لاجرم بحکم آن مقدمه در صدد این معنی شدند که
 او را بعنایت خاص اختصاص داده کماینیغی و تسلیه خاطر و تالیف
 فلوب او بکوشند - بنابر آن نخست عبدالله خان و راجه سورج سفته را
 بجانب دست راست حکم جلوس فرمودند - آنگاه بطرف دست چپ
 او را رخصت نستنی داده نقشب مرادی چنین که فیروزی بر آن روزی
 هیچ یک از اسلاف او نه شده در صف نشین ساختند - آری چه عجب
 کهنر نوایی وظیفه بزرگی و مهنری است و احسان و نفعه بروری لازمه
 دادگری و بزرگی - از اینجاست که آفتاب بهاداد بنابر نذر پیروزی از
 سایر کواکب بر سر آمده - و انسان عن از راه کمال مردمی در عین انسان
 کامل جا گرفته - تا جمله رانا بنابر شکرگذاری این نعمت بزرگ به در
 قدیم مراسم زمین بوس و تسلیم یک قطعه لعل کرانه به نون هفت و نیم
 مثقال جوهری و انواع جواهر و مرمع آلات و ده رنجبر فیل از نظر اقدس
 در گذرانید - و هم درین مجلس سه پسر او - و پنج مل و بهام و نایبه و در
 برادرش سنبیه و تابان و جندی دسر از خویشان و مردم معتبر او در ضمن
 استماع ملازمت کامیاب مراد گشته انواع عنایات امداد یافتند - و در
 مجلس اول خلعت فاخره با شمشیر و امر خنجر مرمع و اسب عزیزی نازین
 و ساخت مرمع و قبل خامه با برق نقره به رانا مرحمت نموده به پسران
 و برادران و پنج نر از راجپوتان معتبر او اسب و خلعت و کمر خنجر مرمع
 عنایت فرمودند - و به چهل نفر اسب و خلعت و پنججاه نفر سربا تنها -
 چون رانا خاطر از همه رهگذر جمع نموده بانواع الطاب کوزا گون مخصوص شد
 و سرمایه مبالغات بدست آورده از سر نو ملک برو مسلم گشت - لاجرم را
 دلی پر امید و خاطر سراسر اخلاص کامیاب مطلب مرخص شده قدم در
 راه مراجعت نهاد - آخر همان روز کنفر کران پسر جانسین او بوسیله

افضل خان و زای رایان امدہ ملازمت نمود - و بنابر مقتضای عیایات عام آنحضرت باقسام انعام و اکرام کامیاب مقصد و مرام گسته از خلعت خاص خنجر و شمشیر مرصع و اسب عراقی با زین طلا و میل خامکی پایہ قدرش افزود - و مبلغ پنجاه هزار روپیہ نقد بہ میغہ انعام عطا یافت کہ سرانجام سفر و ساز راہ مہیا نمودہ در رکاب سعادت روانہ درگاہ والا گردید *

بیان معلودت شاہ بلند اقبال قرین فتح و نصرت از مہم رانا بنسبوب دار البرکتہ اجمیر و دریافت سعادت ملازمت حضرت خلافت مرتبت

حون دستباری دیدند اسمعی و صبح لدب بخت و نصرت نر زدی
اولیومی دولت شاہ بلند اقبال کسود - و بفتاب کشائی توفیقات ربانی شاہد
اقبال نر وقع مفعود! حجاب عیب روی نمود - لاجرم معنی ظفر
و فیروزہ در آئینہ معانی نغمہ ناعسن وجوہ - عزت بستہ نشن مراد
دولتخواہان در صفحہ آرزوی ہمکدان ہر طبق دلخواہ درسہ نسبت -
و درس حال حالت منتظرہ نماندہ امر دیگر متوقع الوقوع نبود و دقایق
خواہش ملازمت واد والا قدر درجہ اعلیٰ داشدہ آن جائزہ بسوی دار البرکت
اجمیر کشش نام می نمود - بنابر آن حضرت شاہ بلند اقبال پیکر لوای والا
از آبات نصرت ساختہ و بسوزہ فتح طراز رایت ظفر آیت پرداختہ عدنان
انصراف را انعطاف دادند - و در تاریخ دہم اسفند از سال ہم از جلوس
جہانگیری چون مرکب سعادت قرین مقرون دولت و مصحوب عزت مظفر
و منصور بہ نزدیکی بلدہ اجمیر رسیدہ ظاہر آن مصر عزت مضرب خیام

نصرت شد - و سائر ارکان دولت و اعیان حضرت حسب الامر اعلیٰ استقبال موجب اقبال نموده بدولت بساط بوس فایز گشتند - روز یکشنبه بیستم محرم الحرام سینه هزار و بیست و چهار قرین سعادت داخل آن مدینه دولت شده بآهنگ ادراک شرف ملازمت اشرف بخدمت شتافتند - و از پرتو نظر عنایت والی والد والا قدر بتازکی میوضات بی اندازه اندوخته انواع سعادت دو جهانی دریامند - حضرت خلعت مرتبت ار کمال شوق و نهایت ذوق بفرقی از جا در آمدند که نیم خیز شده آن جان جهان را چون روح و روان تنگ در آورده - و زمانی دراز در آغوش عاطفت داشته رایحه حیات جارید به مسام امید رسانیدند - شاه بلند افبال بذکر ادای حق سپاس عواطف و مراحم بی قیاس خاصه این مایه عنایات نمایان مراسم تسلیات و سجدهات شکرانه که از لوازم این خدم است بجا آوردند - و بعد از فراغ آداب تعظیم مراعات اقامت رسوم معهوده نموده هزار مهر و هزار روپیه به سیغه بدر و مروزی این مبلغ به عنوان تصدق و صدوقچه بلورین مالامال از جواهر گرانبایه گردانیدند - از آنجمله لعل نرانیه زانا بود که حسب التقویم ارباب بصیرت این فن بهای آن شصت هزار روپیه مقرر شد - هم درین مجلس حضرت خلعت مرتبت آنحضرت را به نسریف خلعت و چارقب مرصع معزز ساخته کمر خنجر مرصع و شمشیر مرصع و دو اسب عراقی با زن و لگام مرصع و بجگی گچ نام فیل خاصکی و ماده فیل دیگر با یراق نقره ضمیمه این مایه مرحمت عمیمه نموده سه هزار ذات و دو هزار سوار دو اسب سه اسب بر منصب آن سپهر مرتبه افزودند - و جاگیر آنحضرت موافق منصب پانزده هزار ذات و هشت هزار سوار دو اسب و سه اسب از انگ محال نذخواه شد - آنگاه برسلطت بختیان عظام پسر جانشین زانا از ملازمت اسب استسعاد یافت -

و بانواع مراحم بادشاهانه مخصوص گشته از اعطای خلعت گرانمایه و شمشیر مرصع امتیاز پذیرفت - و در محرمت خنجر و تسبیح مروارید کمران بها و اسب و فیل خاصگی سرافرازی یافته با نعام پنجگانه هزار رویه نقد و منصب پنج هزارگی ذات و سوار محسود امثال و اقربان گشت - و جایگزین نصف طاب منصب او محل کوهستان را با و نصف دیگر از بدکفات دامن کوه آن سرزمین قرار یافت - اندکای سایر امرا و بندهای نادشاهی که در رکاب ظفر انساب بودند بعد از بادشاهانه سرافرازی اندوختند - و هشتاد و سه ساله جهانگیری بعد از چهار ماه کنور کون پسر رزاق بون موقوف خود رخصت مراجعت یافته مرغان عالی مرتبه حملیه را در شد که جنت سنگه سروا با هزار سوار همواره در رکاب شاه بلند افشان کامنار در بساطی دکن حاضر باشد +

نور آموذ شدن عالم شهود از پرتو وجود مسعود بادشاه زاده سعادت پزیره محمد دارا شکوه

• محو حقارت واجب العطاء محمد شاه در سه انجام مصالح این کارخانه و عجز دید محنت بر نهاده شاه با فک افغان را از سایر مملکتان امور عالم را با بارگاه و ایاد خاص و عمومی خاص اختصاص داده - با نفعی که از روی عطای نام ذمه محدد و موافق آن سوار را موافق دایره خواجگان در بازار و موزونی انسان نهاده - و همچنین این حضرت را درین مطلب اعان و مساعدت امتیاز در هر سه همه ازوها است نصیب کامل و نصیب شایسته رسانیده - و این بهر پزیره شدن دکن و مملکت را درین امر عظیم این که فواید دین و دولت و فواید ملک و علم است بدان است از سایر مملکتین روی زمین برگزیده - چنانچه ارکان سرپر سلطنت و فواید اورنگ

خلافت آن خورشید مکانت آسمان مکنرا از استعانت وجود مفيض الجود
چهار شاهزاده کاکار نامدار اقبالمند مصدوقه هر چهار رکن تمکین بل
چار حدود کعبه دین برایشان صادق می آید تا قیام قیامت استحکام داده -
واسر سرور بی آن نیز اعظم سپهر عدل گستری را از فرخندگیه این چار
شاهزاده خجسته طالع میروز بخت که هر یک دره القاج قازک مبارک
اقبال اند - فروغ ایک اختری مهر و سعادت مستبری بخشید و خاتمه
شاهزاده بخت بلند سعادت مند دانند پزده سلطان دراز شوه ده از جمله
برادران والا کوهر بمؤبت بپرسن و مرید قدر و شان سر امور است - ولادت
سراسر سعادت آن شاهزاده والا قدر ده نشان آن مصدق نقیجه تربیت این
مقدمات است بعد از اتصای دوده دوزی و چهل و دوپل که مبارک
اسب از پنج ساعت و چهارده دقیقه نجوی از شب دوشنبه بیست و بهم
صفر سنه هزار و دویست و چهار هجری مطابق شب بهم فروردماه آبی
دهم سال جالس چهاردهمی رو نمود - و ازین رو مهد عقیق مائمه عظمی
و مهن دایمی بپوی توب قدس الداب معمار "رعابی مهبط نواز آسمانی
شد - و فرودوم خجسته این فرخنده عدم سر تا سورج مسنون ز به بپزایه
بمن قدم بر سنه رفیع اهری شیدان خلافت دست - ازین روز فروغ
اعتراف از او به وقت خواب و روز و شب و مقام نورانی شادمان
سلطان و امام عظمی در آمده بود - ازین آفتاب در سال سعادت
حاصل بر تاب حاصل عزت برین و وفاداری حوش و کائنات بر آمد
که معانی آن خرم به - عالم حضرت نورانی ظاهر و عالم دست - و آن
دکترین ادبمن که دست از دل فرودرس اعظم بود عنوان پزایه آسمانی
کوهت - که بسبب و زانوس بیک فرامی بخت بهسطق این نامزد زونی شد -
بالجمله چون خجسته عدم نوروز دینی امروز چند روز قبل از عید قدوم

سعادت لزوم شاهزاده فرخنده قدم بعالم ظهور نور گستر گردیده مزده ورود آن
 خجسته مهلول مسعود بعالم شهود آورده بود - بادشاه عالم بقایر ادای رسم آن
 دو عید سعادت بمنزل سعادت نزول شاه بلند اقبال فیض ورود مسعود
 مبدول داشته از نور ح - و افزور فرخنده جس مذکور را که در کفار تالاب
 دار البرکت اجمبر انعقاد یافته بود مژن و منور ساختند - شاه والا تبار
 به اسم دناره و با انداز پرداخته بافاست رسم کشیدن پیشکش پیام نمودند -
 و هزار مهر بصیغه بدر کدرا نیده درخواست نام نمودند - حضرت سلیمان
 منازل آن شاهزاده نامدار را که فر فریدون و شکوه دارائی از صفحه روی
 دل آرایس مریخ ظهور داشت نه سلطان دارا شکوه موسوم ساختند - و سایر
 نذا سفجان پای تخت که سر آمد سخنوزان روی زمین و زینت صفحه
 روزگار اند - مانند ارباب بهنیت ازین فرخنده ولادت عارض صفحات رسایل
 را برین محسنات بدیعه آراستند - از جماعه ابوطالب کلیم تاریخ ولادت
 حنفی یافته *

کل اولین گلستان شاهی

از سوانح این ایام نساط مرجام آذین جتن وزن مبارک شمسی سال بیست
 و چهارم است از سن افندس شاه بلند اقبال که در روز بوست و پنجم دیمه
 انعقاد یافته قزئین آن بانواع زیب و زینت و روش بدیع و طرز غریب هوش
 را و [نظر] قریب آمد - و آن عقل مجرد و روح مجسم بجهت مزید
 عظم و شان غیر اعظم سربه برابری او فرود آورده در کفّه میزن هم پله
 انور کردید - و آن درامی جان جهان جهت کامروائی محتاجان تن بهم
 ستمی ذخایر معدن در آورده خویشتن را بانواع نقود و اجناس سنجید -
 و مجموع آنها بدستور متور بر اهل استحقاق منقسم شد - درین انجمن

بشاطر و محفل انبساط نادرشاه جهانگیر آرزوی جرعه دسی شاه بلند اقبال
آموده از روی مبالغه تمام تکلیف بشرب مدام بدان حضرت فرمودند - چون
این عزیز کرد جفای عزت و برگزیده آنحضرت تا غایت به تناول هیچ یک
از مغیرات خامه بخوشیدن باد؟ خرد دشمن هوشوربا اتفاقات نموده بودند -
بنابر آنکه نه مقولای غزالی شریع مات راهره مفعول و بحکم عقل والا
و خرد از جملند نکوهیده و دلپسندیده است - تا آن دم دامن پاک لب اطهر
که چون ذبل مطهر ارباب خدمت و عمت آلائش سمت بروات داشت
بدین آب آتش آمود ترساخته بودند - لاجرم نخسب در فبیل استاذ گوی
فلی نمودند - چون تکلیف امری معنی : حد 'مکان' 'مذبح' تجاوز نمود
بیش ایمن 'فامت در مقام' 'معرف' حادداشت - دین صورت به تحویر
ادب و تحصیل 'مذبح' خط، آنحضرت به دبش 'طاب' رنگاب شرب
ملبلی آن 'عجز' شد - و آن روز تاسی سانی که موافق الهی
نائب شدد شریک از بزی رغبت خاطر، عاطف و خوانش طبع فدسی مذش
بوجه به پمانه کسی نه فرمودند - جنانچه بجای خود 'سواء' الله تعالی
رقم زده ملک بدایع نگار و نگاشته خامه و قایع گذار خواهند شد .

چون در آمد نوروز جهان افروز سال یازدهم جلوس جهانگیری به فرخی
و فیروزی نساط بید آمد - والا حضرت شاه بلند اقبال روز شرف آفتاب
پیشکش به این از نظر اشرف گذرانیدند - و از جمله نوادر حواهر فطمه لعل
تابناک درخشان نهان بدخشان فراد بود به درون و سفک شش تانگ و در
آب و رنگ شش دانگ بود - و قیمت آن هشتاد هزار روبیه قرار پذیر گردید *
در همین ایام که دار "ملک اجمیر مستقر سریر خلافت مصر بود -
بیست و چهارم ربیع الاول نده هزار و بیست و پنج در عین شادمانی
و خرمی واقع بموقع غم اندرز کوکب عالم افروز برج سراقرازی حور النسا بیکم

که سه سال و یکماه شمسی از عمر شریفش منقضی شده بود به تازگی ملال
آمود گردیده خاطر اقدس را بغایت مکدر و منالام ساخت - چون حضرت
سلیمان زمان آن فرخنده اختر برج صاحبقرانی را به فرزندش خوشتر
ارجمندی داده ازین رو کمال علاقه باطنی و پیوند روحانی بدو داشتند -
و از رعکدر وقوع این واقعه جانکاه کوه کوه غبار اندر سر تا پای خاطر بزرگ
آنحضرت فرو گرفت - همان وقت با سایر حجاب گریبان نقاب عفت
بمنزل آن والا جناب تسریف آورده مراسم تعزیت تقدیم رسانیدند - و آن
نوکل گلشن عصمت را در درجوار مرفد منور خواجۀ بزرگوار خواجه معین
الحق والدین آرامگاه منبر شد - و آن روز غم اندوز را کم شنبه خواندند -
چنانچه در حال در احوال خاص و عام دهمن دم مذکور میآورد :

بیان طلوع اختر سعادت از مطلع جاه و جلال شاه بلند اقبال که عبارت است از ولادت بادشاهزاده والا گهر محمد شاه شجاع

از آنجا که ملال خاطر عاطر این طبقۀ ارجمند که فیاه و فوام احوال
کون و مکان و نظام انتظام سلسلۀ نظم و نسق امور کارخانۀ زمین و زمان
باستقامت مزاج و حاج ایسان وابسته و جمعیت ظاهر و باطن خلایق
بخوشرونی و شادکامی این برگزیدگان نساء ایجاب و تکوین بار پیوسته
ایزد تعالی بیش از نفس چند روا ندارد - و هماندم به موسیقی الطاف
جلیه جبر کسر مذکور که هزار گونه فزاع بان ضم است بجا آرد - چنانچه
در همان ایام که رضیۀ مرغیه به گلگشت ریاض رضوان خرامیده با حوران
بهشت بر مسند روح و راحت آرمیده بود - شاهد تلاقی آن باحسن وجوه

در عالم شهود جلوه نموده به اجمل و نور جبر آن خدشه و تلافی مافات کرد -
 یعنی شب یکشنبه یازدهم تیر ماه الهی سال یازدهم جهانگیری* موافق
 هژدهم^(۱) جمادی الثاني سنه هزار و بیست و پنج مخچسته اختر سعادت
 اثر در حرم سرای شاه بلند اقبال از نواب قدسی القاب مریم ثانی
 ممتاز الزمانی ظهور باسط النور نموده فیض مقدم فرخنده آن مسیحا دم
 خچسته قدم از بساط خاک تا بسط افلاک همگی را در پیرایه انبساط
 گرفت - ولادت با سعادت آن نور دیده اعیان خلافت جاوید بوقوع انجامیده
 مرهم راحت بر جراحت اولیای دولت گذاشت - کار فرمای زمانه
 بغابر رسم ادای مراسم تهنیت بمفضل مقدس آنحضرت تشریف ارزانی
 فرموده ابواب بهجت و شادمانی بر روی روزگار جهانی کشودند -
 و آنحضرت بر عایت لوازم پا انداز و پیشکش پرداخته هزار مهر بعنوان نذر
 گذرانیده درخواست نام نمودند - حضرت والا رتبت آن شاهزاده نامدار
 را به شاه شجاع موسوم ساخته بانواع مهربانی تدارک گرانی خاطر
 آن گرامی نیر اراج جهانبانی فرمودند - شاعر سحر بیان نیرنگ کلام
 طالبای کلیم که از جمله ثنا طرازان درگاه والا است تاریخ ولادت آن والا گهر
 چنین یافته *

* مصراع *

دومین نیر بادا فلک شاهی را

بی بدل خان گیلانی که در فنون استعداد بی بدل عهد است و عدیم
 النظیر وقت باین مصراع برخورد *

* مصراع *

شده پیدا وجود شاه شجاع

(۱) در اقبالنامه جهانگیری چهاردهم جمادی الاول نوشته شده - ببینید

صفحه ۸۸ - طبع ابشیاک سوسائیتی نگاله *

توجه نیردولت و اجلال شاه بلند اقبال بجهت تسخیر دکن و یافتن خطاب شاهي

حضرت عرشه برای اعلام جاه و جلال و اظهار شان حال این بزرگ کرده عزایت خود در مقام اعلام جهانیان شده نخست بی رشیدی اخوان حسد پیشه این عزیز مصر اقبال را رفته رفته بر عالمیان ظاهر ساخت - چنانچه خسرو چون اخذ راجع به سعی خویش از اوج شرف محضیض و نال افتاد - و هم چنین مکرر حقیقت بی حاصلی و بی جوهری پرور ضعیف تمیز در هر صورت خواه در یساق رانا و خواه در یورش دکن بهمه معنی بر همگنان ظهور یافت - آنگاه عظمت قدر و مقدار این برآورد عزایت و اقتدار و پرورده ید قدرت خود را در امور جهانداري و جهانبانی بمحض تأیید و توفیق و مجرد اندک کوشش جمیل از آنحضرت در چند ماده بصورت شهود جلوه گری داده سمت نمود بخشید - تا بتدریج جوهر ذاتی و اصابت تدبیر و علوهمت و بلندعی اقبال این برگزیده حضرت ذو الجلال روز بروز ظهور دیگر یافته آخر کار بر احاد مردم نیز آشکار گشت - چنانچه در وهله اول گیتی ستانی مهم رانا را با شایستگی تمام بنحویکه از سلاطین کار آزموده و ملوک روزگار دیده آید سر کردند - و دریغوا به نیروی کار سازی بخت والا و مددگاری دولت قاهره عسکر منصور کار فرموده شاهد فتح دکن و قهر دغیاداران مقهوران کشور پهناور را بعرضه ظهور جلوه گر نمودند - و نیز بعد از آن فتح عظیم باهتمام آن حضرت مهم جام و پاره یکباره سرانجام شایسته یافت - هم در آن نزدیکی طلسم دیوبند یعنی قلعه دیرین بنیاد کانگڑه که بافسون تدبیر و نیرونگ سعی هیچ یک از سلاطین عظیم الشان فتح نشده بود - از نیروی تاثیر اسم اعظم اقبال این شایسته خلف سلیمان

روزگار بکشایش گزائید - به نحوی که تفصیل این دو فتح نمایان انشاء الله تعالی در مقام خود نگاشته کنگ و قایع طراز خواهد شد - و اکنون که خصم سحر پرداز در معرض بیان کیفیت فتح مبین سرزمین دکن است - از سر شادابی این مطلب که طول و عرض طومار امتداد روزگار وفا بشرح اندکی از بسیار آن نمی گذر گذشت - و ناچار با کوتاهی سلسله سخن ساخته دیگر باره سر رشته مقصود باین تقریباً فرا دست آورد - که چون از بی جوهریهای سردار^(۱) و حیل و دژیهای صاحب منوره صورت یافتن نظم و نسق آن ولایت از هیچ راه روی بر نکرده قطعاً پیشرفت آن مهم صورت نه بست چنانچه مکرر مذکور شد - از سوء تدبیر آن سلیم الصدر ساده دل و افراط تغریب آن جریف دعا پیشه بر وفق آرزو نقش مراد اولیای دولت به هیچ وجه در دکن درست نه نشست - تا آن حد که از بی تدبیریها و بی پرواییهای بیشمار مشارالیه و بازندگیها و منصوبه بینیهایی دور از کار صاحب صوبه مذکور که باعث کسر شان هوا خواهان و فتح ابواب مقصود بداندیشان شده خیره چشمی و چیره دستی ایشان بجای رسید - که تمام ولایت بالا گهاٹ خصوص احمد نگر که شاه نشین آن رقعہ و دار الملک آن بقعه است - و با ضم هزار جر ثقیل و نصب صد منصوبه حیل و تدبیر با نصر آسمانی و ضرب شمشیر بدست اولیای هدو بند قلعه گیر در آمده بود - رفته رفته بنا بر کار برآمد قرار داد خاطر ادبار آثار به تحت تصرف در آوردند - و اکثر سپاهیان که در آن قلعه بودند بطریقی بی پا و بیجا گشتند - که پیاده رخ بپای تخت نهاده بدین دستور از آن ملک برآمدند - و خانخانان که در پیش بینیهای بازی دعا الحلاج شطرنجی روزگار را اسپ و فیل طرح می داد - عاقبت نه گرد خود درمانده در شش در

دهشت تخته بند حیرت گشت - و آخر کار ناچار صورت واقعه را از قرار واقع بدرگاه والا عرضداشت نموده در صدمه مدد طلبی شد - چون حضرت خلافت مرتبت بر حقیقت این معنی کماهی آگاهی یافتند - و بحکم دریافت مقدمه معهوده که سابقا رقم زده کلک وقایع نگار گشته میدانستند که پیشرفت این کار از دست رفته از دست دیگری بر نمی آید - لاجرم بخاطر عاطر آوردند که سرکردن این مهم اهم را نیز بدان حضرت تفویض فرمایند - بظاہر اینکه افواج سپاه مخالف خاصه خیل حبشیان که سرکردگی ایسان به عنبر تعلق داشت - سرقا سر عرصه دکن را مانند بخت تیغ آن مدبر فرو گرفته بودند و درین مرتبه همگنان بغایت زور طلب بودند - لهذا باستصواب دولتمخواهان این تدبیر صایب اندیشیدند که مرکب نصرت از اجمیر بصوب ممالک جنوبی فرین خیریت و خوبی نهضت فرماید - بادشاه خود به نفس نفیس در مژده توقف نمایند - و شاه بلغد اقبال را به تسخیر دکن و نخبیه و نادیب دکنیان نامزد فرمایند - بالجمله بروفق این عزیمت صایب در ساعتی سعادت اثر که چون کوب بخت خدا داد آن نیک اختر در عین استسعاد بود - و اوضاع انجم و افلاک مانند تدبیرات رای صواب آرای آن صاحب از روی صواب آرائی بروفق مراد این سرور را به تسخیر آن کشور دستوری دادند - و در وقت رخصت آن شایسته مرتبه ظل الہی و سزاوار افسر اورنگ جهان پناهی را بخطاب مستطاب والای شاهی اختصاص بخشیده بآنکه درین مدت هیچ بادشاهی فرزند اقبالمدد خود را شاه نخوانده آن شایان بادشاهی عالم و انسان العین اعیان بنی آدم را شاه خرم نامیدند - و منصب آنحضرت را از اصل و اضافه بیست هزار پی ذات و ده هزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرر نموده خلعت با چاروب مرصع مروارید دوز با کمر خنجر و شمشیر مرصع و پردل مرصع

از جمله غنائم احمد نگر که حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه به آنحضرت مرحمت فرموده بودند و یک لک روپیه قیمت داشت بدان اقبالمند عزایت نمودند - و دو سر اسب با ساخت مرصع و دو فیل نر و ماده با ساز طلا ضمیمهٔ مراحم بادشاهانه ساختند - و دو تسبیح گرانمایه که عرش آشیانی اکثر اوقات یکی را بر فرق فرقدسای بسته دیگری را حمایل آسا بگردن می انداختند - با عقدی دیگر گرانمایه که اکثر اوقات در ایام جشن مرسله گردن مبارک می شد و یک لک روپیه قیمت داشت - بآن ضم نموده باین گرامی گوهر درج اقبال مرحمت فرمودند - آنگاه هر یک از امرای عظام بادشاهی که بهم رکابی نصرت انتساب آن حضرت تعین یافته بودند و چندی از بندهای روشناس شاهی فراخور تفاوت مراتب والا سرافرازی یافته مرحمت اسب و سروبا ضمیمهٔ عذایات عمیده شده - و امر عالی برین جمله زیور نفاذ یافت که مهابت خان از جمله تعین یافتگان مهم دکن بی مدهنه سزاولی و محصلی نموده سلطان پرویز را در روز روانه اله آباد سازد *

مجملا شاه بلند اقبال روز جمعه سلم شوال سال هزار و بیست و پنجم هجری مطابق بیستم آبلن ماه الهی آفتاب وار بدولتخانهٔ زین زمین بر آمده متوجه مقصد شدند - و هم درین آن بمحض [افاضت] اقبال بی زوال قبل از وصول صیت نهضت و نهیب آواز صولت و سطوت آنحضرت بوم و بر آن کشور زلزله خیز گردید - چنانچه از صدمهٔ تلاطم سیلاب افواج بحر امواج بدان صوب شش جهت سرزمین مذکور را از سرحد برهان پور گرفته تا ساحل دریای شور چارموجه طوفان حادثه و شورش فرو گرفت - بلکه سر تا سر کشور چانب جنوب لکد کوب هجوم

خیل فتنه و آشوب گشت - ملخص سخن موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال از راه چتور و مندسور متوجه صوبه دکن شده چون اردی جهانپوی بحوالی رانا امر سنگه که سر راه بود وصول یافت - آن اخلاص کیش بی توقف برسم استتبال شفافه در اقوله بسعادت بساط بوس مستعد گشت - و بعد از قدیم مراسم کورنش و تسلیم و ادای لوازم عبودیت بغم زنجیر فیل و هفت اسب عراقی و خوانی پر از انواع مرصع آلات برسم پیشکش گذرانیده به عطای شمشیر مرصع و دو اسب عراقی با زین زرین و دو میل نر و ماده با سار فقره کامروائی ابد آماده ساخته مرلف القلب و مطمئن خاطر بوطن مالوف رخصت یافت - و جگت سنگه نجیره خود را با هزار سواره در رکاب ظفر انتساب فرستاد *

چون شاه بلند اقبال از سرحد رانا موکب منصور را نهضت داده رایات ظفر آیات را به صوب برهانپور ارتفاع بخشیدند - و در طی راه وکلای عادل خلن را که سانقا بدرگاه گیتی پناه فرستاده بود رخصت مراجعت دادند - بخاطر مبارک آوردند که از راه اتمام حجت علامی افضل خان و رای رایان در بیجاپور و میر مکی مخاطب به معتمد خان و رای جادو داس را به حیدر آباد بفرستند - تا عادل خان و قطب الملک را به تذبیه نصایح هوش افزا از حقیقت کار آگاه سازند - و از شاد خواب غفلت در آورده به شاعراه اطاعت ارشاد نمایند - چون کفار آب نرنده مخیم هراق اقبال گردید امرای عظام و سایر مقصب داران تعینات صوبه دکن مثل خان خانان و مهابت خان و شاه نواز خان خلف خانخانان و عبد الله خان بهادر فیروز جنگ و راجه سورج سنگه و راجه بهار سنگه و ارادت خان و راجه نرسنگدیو بنفیله و غیر آنها به سعادت استقبال شفافه از سجود آستان فدسی مکان در بخت و اقبال بر روی

احوال خود کشودند - روز دوشنبه پنجم ربیع الاول سنه هزار و بیست و شش هجری بیست و سوم اسفندار سنه یازده جلوس جهانگیری پرتو ماهچه رایات ظفر آیات خورشید وار سایه انوار حضور بر سکنه برهانپور انداخته افق آن خطه پاک ایزین رو مطلع نور [ظهور] و نمودار فضای طور شد - و هم درین روز سرزمین دلفسین مندو از پرتو ورود مویکب مسعود جهانگیری طرب آمود شد *

آغاز سال دوازدهم جهانگیری و آذین جشن نوروزی و خواستگاری صبیحه رضیه شاهنواز خان خلف الصدق عبد الرحیم خانخانان و چهره کشائی شاهد فتح و رسیدن پیشکش دنیا داران دکن

تاریخ دوازدهم ربیع الاول سال هزار و بیست و شش هجری مسند گزین طارم چارم تشریف تحویل شریف بر نشاط کده معهود خود ارزانی داشته مربع نشین اورنگ چهاربایه خوش گردید - حسب الامر شاه بلند اقبال کار پردازان امور سلطنت فضای دولت خانه برهانپور را بانواع تزئین زیب و زینت دادند - و بآذین جشن نوروزی کیانی عرصه خاص و عام را در دیبای خسروانی مفروش نمودند - و در رمضان این سال مبارک فال صبیحه قدسیه شاهنواز خان خلف عبد الرحیم خانخانان را بجهت مزید اعتبار و حصول سرمایه مباهات و افتخار سلسله ذی شان ایشان در

عقد ازدواج در آوردند - و بنابر قدر افزائی و سرافرازی خانخانان بمفرل او
 قشربف شریف ارزانی داشتند - و طوی عظیم و جشنی عالی ترتیب
 یافته روزگار روز بازار نشاط عالمیان رواج و رونق و هنگام طرب جهانیان
 انتظام گرمی داشت *

از سوانح این ایام دولت آغاز و سعادت انجام اطاعت دنیا داران
 دکن است و تسلیم ولایت متعلقه بادشاهی و ارسال پیشکش و پذیرفتن
 سایر احکام مطاعه - و تفصیل این اجمال حقیقت اشتمال آنست
 که چون آوازه صولت شاه بلند اقبال که قاب تا قاب آفاق را فرو گرفته
 پیش از وصول رایات اقبال آویزه گوش دکنیان شده بود - دریغوا
 خبر آمدن موبج جاه و جلال آنحضرت نیز هوش ربای ایشان آمد -
 بنابر آنکه در خود قاب مقاومت با حکام آسمانی و تائید ربانی ندیده
 میدانستند که با اقبال مقابل و با قضا و قدر روبرو نمیتوان شد - ناچار دیده
 دانسته قرار ایتمعنی دادند که گردن اطاعت بطوق اخلاص و ارادت سپرده
 دوش فروتنی و سرافکندگی در آوردند - و دست تصرف از اعمال متعلقه
 بادشاهی کوتاه داشته عهد خراج سپاری و مالکذاری بر ذمه انقیاد
 و فرمان برداری گیرند - و چون در عین این قرار داد افضل خان و رای رایان
 به بیجاپور رسیدند - عادل خان تا پنج کروهی شهر باستقبال شتافته
 مانند سایر بندگان درگاه گیتی پناه بنابر معهود غایبانه آداب تسلیم و زمین
 بوس به تقدیم رسانید - و نشان قدر مثال و فرمان قضا نشان مبارک را
 زینت فرق و زیور تارک ساخته باین اعتبار سر مباهات سرمد بارج طایم
 فرقد بر افراخت - و بحکم امثال امر جهان مطاع و اطاعت مضمون حکم
 آفتاب شعاع ذره مثال در مقام بندگان آمده تعهد نمود - که سایر ولایات
 بادشاهی را با کلید قلعه خاصه حصار احمدنکر تسلیم اولیای دولت ابد

پیوند نماید - و پیشکشهای گرانمقد از خود و سایر دنیاداران دکن سرانجام
 نموده بدرگاه والا ارسال دارد - و پس ازین همه وقت بقدم اطاعت پیش
 آمده بیشتر از پیشتر در مقام جانشیناری و خراج گذاری باشد - چون از
 عرایض افضل خان و رای رایان بمسامع علیّه باریافتگان انجمن حضور شاه
 بلند اقبال رسید - در حال سید عبدالله باره را که از جمله پروردهای
 عنایت آنحضرت بود با عرضداشت منضمین مضمون مذکور بدرگاه گیتی
 پناه فرستادند - و چون حضرت خلافت منبت از مضامین عریضه آگاهی
 یافتند - بحسب اتفاق وصول فتح نامه روز پنجشنبه پانزدهم شعبان سال
 مذکور سمت وقوع پذیرفت - و پیشتر به سبب تعظیم شب نرات که بحسب
 عظمت و میمنت بل همه جهت بر ناظمی لیل سال فاضل می آید
 جشن نشاط و طرب ترتیب یافته بود - و از پرتو وزود مسعود خبر فتح و ظفر
 از سر نو آراستگی یافته یمن و برکت دیگر اندوخت - حضرت خلافت
 مرتبت آن روز عشرت اندوز را مبارک شنبه لقب دادند - تا انجام روزگار
 سعادت فرجام آنحضرت در افواه خاص و عام و دفاتر و تقاریم بهمین نام
 مذکور می شد - و سید عبدالله بمزدگانی رسانیدن خبر این فتح آسمانی
 خطاب سیف خانی یافته بعنایت خلعت فاخره و اسب و فیل و خنجر
 مرصع و شمشیر و پردلّه مرصع سر مفاخرت افراخت - و بعنوان فرخندگی
 فال همایون قطعه لعلی خورشید فروغ بدخشان نژاد که همانا بروشنی جگر
 پاره آفتاب رخشان بود و مدتها از پرتو فوق فرقد سای کسب لدعان نموده -
 مصحوب سیف خان بجهت آن بکنا گوهر محیط خلافت فرستادند *
 بالجمله عادل خان افضل خان و رای رایان را دوست کام و مقضی المرام
 باز فرستاده دو لک روپیه بافضل خان و دو لک روپیه برای رایان تکلف
 نمود - و سوای آنچه در مقام اقامت رسوم پیشتر بر سبیل نزول و اقامت

و طریق ضیافت فوسنده بود - دیگر تکلفات از جنس و نقود و سایر اجناس مثل جواهر و فیل و اسب بظهور آورده پانزده لک روپیه از نقد و جنس بصیغه پیشکش برین تفصیل بدرگاه والا ارسال داشت - نقد شش لک روپیه و پنجاه زنجیر فیل بقیمت شش لک روپیه و پنجاه اسپ عراقی بقیمت شصت هزار روپیه و باقی جواهر مرصع آلات بقیمت در لک و چهل هزار روپیه - و بعد از گرفتن پیشکش نخست رای رایان خود را با حمد نگر رسانیده داخل قلعه شد - و سایر محال بالا گهاٹ را در تحت و تصرف خود آورده حقیقت را عرضداشت نمود - آنحضرت بی توقف خنجر خان را که اکنون بخطاب سپه دار خانی اختصاص دارد بضبط تھانه جالفا پور و مضافات آن فرستادند - و جهانگیر بیگ را که در آخر بخطاب جانسپلر خان سر افزای یافت منظور نظر مرحمت نموده نامزد نگاهبانی قلعه احمد نگر فرمودند - و بگرام بیگ میر بخشی افواج خاصه خود را نامور ساختند که با سایر تھانه داران و فوجداران که بحراست محال متعلقه اولیای دولت سرافرازی یافته اند تا بالا گهاٹ همراهی گزیند - و همگان را جابجا گذاشته خود مراجعت نماید - بالجمله رای رایان امثال فرموده آنحضرت نموده قلعه را بجانسپلر خان سپرد - و خود بر سبیل ایلغار مراحل بریده بافضل خان پیوست - و بایکدیگر پیشکش عادل خان را بدرگاه والا رسانیده از نظر اشرف گذرانیدند - و دقایق خدمت گذاری ایشان باعلی درجات استعسان رسیده از مراحم شاهي سرافرازی یافته مفاخر و مباهي شدند - و رای رایان پیشکش شایان از جانب خود ترتیب داده بنظر انور در آورد - و از آنجمله قطعه لعلی بود گرانبایه که در آب و تاب و سنگ و رنگ و صافی و شفافیت نظیر آن کمتر بظفر جوهریان در آمده - بوزن هفده مثقال او پنجم و نیم سرخ

بدولک روپيه ابتیاع شده - آنرا با لعلی دیگر که شصت هزار روپيه قیمت داشت گذرانید - و علامی افضل خان نیز پیشکشی گرانمند بر نفایس و نوادر کشید - هنگی پسند خاطر مشکل پسند افتاده مرتبه قبول یافت *

چون میر مکی و جادو رای که رخصت حیدر آباد گلکنده یافته بودند بغزنیکی آنولایت رسیدند - قطب الملک بنابر آنکه از آگاه دلی و هشیار مغزی بهره وافر داشت - و لهذا درین مدت قطعاً بعصیان و طغیان راضی نبود - بحیثیت ظاهر ناچار با عادل خان و عذیر از روی مدارا موافقتی آشکارا می نمود - لاجرم بی توقف سلوک طریقۀ آداب گزاری پیش گرفته روز یکشنبه پنجم رجب سنه هزار و بیست و شش هجری که فرستادگان در پنج گروهی شهر منزل گردیده بودند از دریانت پایه شرف ابد در آمده باستقبال بر آمد - و ازین راه ابواب سعادت جاوید بر روی خود کشوده نشان عالیشان را بادب تمام گرفته بر سر بست - و از روی مادی شکرانه عفیایات شاهانه خاصه ادراک مرتبه والا یعنی اختصاص یافتن بمرحمت گهپوه مرصع با پهلکناره که ضمیمه مراحم عمیمه شده بود - رو بجانب درگاه گیتی پناه نهاده زمین بوس سپاس و تسلیم بندگی بتقدیم رسانیده برین سر تازک رفعت از اوج این والا طارم آبهوسی در گذرانید - و ایشان را همان روز بنابر مبالغه بشهر در آورده در مقام سر انجام پیشکش پذیرفته شده - و پس از چند روز پیشکش نمایان از جواهر و مرصع آلات و فیلان نامور تفومند و اسپان عراقی و عربی که قیمت مجموع پانزده لک روپيه بود آماده نمود - مصحوب آن رسول نامی بقبلة ارباب قبول یعنی درگاه عالی مرسل داشت - مجله میر مکی و رای جادو داس همدران نزدیکی بسوخت تمام طی راه نموده پیشکشها رسانیدند - و بعد ملازمت فایز گشته

سعادت بساط بوس انجمن حضور پر نور و استعسان تقدیم خدمت مذکور دریافتند *

و از بهین سوانح این ایام خیرانجام که عبارت است از روز یکشنبه یازدهم شهریور سنه دوازده جهانگیری مطابق دوم شهر رمضان المبارک سن هزار و بیست و شش هجری بعد از گذشت بیست و شش گمزی و چهل بل که ده ساعت و چهل دقیقه نجومی باشد - در خطه برهانپور شبستان اقبال شاهی نفوذ تولد نیک اختر فرزندی سعادتمند از نواب قدسی القاب مهد علیا ممتاز زمانی نو آئین و نور آگین گشت - و آن مولود مسعود هرة جبین را روشن آرا بیکم نامیدند *

انعطاف یافتن عنان انصراف موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال به فتح و نصرت کورت اول از دکن و ادراک ملازمت حضرت خلافت مرتبت و سوافرازی یافتن بانواع مهربانی خصوص خطاب عظیم الشان شاهجهانی و نصب کرسی طلا بجانب سریر و الا برای جلوس آن بلند اقبال .

چون دنیاداران دکن ولایات متعلقه بادشاهی را باولیای دولت ابد پیروند تسلیم نموده بدین دست آویز متین عرور و ثقی امن و امان فراچنگ آوردند - و عاقبت ازین راه در دارالامان سلامت و عافیت بر روی روزگار خویش کشوده همگان در مقام بندگی درگاه آسمان جاه شدند - و حرم

خاطر اقدس شاه بلند اقبال از همه رهگذر بجمعیت گزائید - و نوعی ازین مهم فوایف یافت که بی اختیار لوائی والای مراجعت را ارتفاع بخشیدند - و بر طبق دستور سابق عبد الرحیم خانخانان را بصلحب صونکی خاندیس و برار و دکن سرافرازی داده سی هزار سوار و هفت هزار پیاده برقتداز و کماندار بکومک او تعیین فرمودند - از آنجمله دوازده هزار سوار بسروکردگی خلف صدق او شاهنواز خان مقرر داشته بضبط محال دکن فرستادند - و حفظ و حراست هر یک از سرکار و قوتانجات و پرگنات بالا گهاٹ را بعده کارگذاری یکی از امرائی عظیمالشان و ارباب مقاصب والا تفویض فرمودند - مثل احمد نکر و جالندپور و مونکی پتن و سرکار بلسم و پاتهری و مهکر و ماهور و [گبرله] و کلم و پرگنه مالابور و انبیر و پرگنه بیر که بمنزل سرکار است - و ده کور دام که بیست و پنج لک روپیہ حاصل آن باشد در آمد دارد - و مثل آن پرگنه در تمام دکن بلکه بهمه این کشور یافته نمی شود *

درینولا بیروم بیگ بخشی که با فوجی از بقدهای بادشاهی بقصد تنبیه و تادیب بهرجی زمیندار بکلافه تعیین یافته بود او را با پیشکش گرانمند بملازمت آورد - و حسن خدمت و فیکو بقدگی آن اخلاص سرشت ممتازگی چهره ظهور نموده بغایت مستحسن افتاد - و در اثناء توجه شاه بلند اقبال بدرگاه گیتی پناه افواج قاهره که حسب الامر اعلی آهنگ استیصال مقهوران گوندزافه نموده از برهانپور مرخص شده بودند در طی راه بسعادت ملازمت رسیدند - و حقیقت وقایع و کیفیت خدمات شایسته که در آنولایت بتقدیم رسانیده بودند - از تخریب ملک و تادیب اهل آن که باعث اظهار اطاعت و انقیاد و طلب امان راجه و پذیرفتن باج و خراج هر ساله شده بود از قرار واقع بعرض اعلی رسانیدند - و موازی شصت زنجیر فیل کوه

پیکر و مبلغ دو لک روپيه نقد از چانده و ^۱ [سه] زنجير و یک لک روپيه از جاتيه ^۲ بر سبيل پيشکش گرفته بودند بظرف اقدس در آوردند *

چون مرکب جاه و جلال شاه بلند اقبال بدولت و سعادت در ظاهر مندو نزول نمود - يگانه گوهر محيط خلافت سلطان دارا شکوه که در آن ايام از خدمت والا قدر باز مانده در ملازمت جد امجد کامياب انواع سعادت درجهاني بودند - حسب الامر حضرت خلافت مرتبت با جمیع امرای نامور دستوري يافته باسقفال آن سرور شتافتند - و چون شاهزاده والا گهر بلند اختر با امرای عظام از سعادت ملازمت شرف پذير گشته رخصت مراجعت يافتند - شاه بلند اقبال اختيار ساعت مسعود نموده هشتم آبان ماه آلهي سده دوازده جهانگيري موافق يازدهم شوال سده هزار و بيست و شش هجري برسم و آئين شايان و توژک و توره نمايان چهره دولت و اقبال افروخته و رايت جاه و جلال افراخته متوجه دريافت ملازمت شدند - و چون بملازمت استسعاد يافته مرام معهوده بجا آوردند حضرت خلافت مرتبت از فرط غلبه شوق نخست آن بر افراخته رفعت ايزدي را ببالای جهروکه والا طلب نمودند - آنگاه بپيروي از جا در آمده قدمی چند فرا پيش نهادند - و آن جان جهان را چون روح روان تنگ در آغوش کشيده مدتی مدید همچنان در بر داشتند - و آنحضرت از سعادت مفشيها و ادب انديستيها هر چند بيشتر رعایت ادب مي نمودند - حضرت خلافت مرتبت بحکم سلطان محبت که حال سورت نشه باده هوش ربا دارد - پاس مرتبه خویشين

(۱) ع [سي] اقبالنامه جهانگيري - صفحه ۱۹۵ - طبع ايشيانک سوسايتي

بنگاله *

(۲) در اقبالنامه جهانگيري اين مقام باسم جاننا مذکور شده - ملاحظه کنيد

داري نداشته مرتبه مرتبه مراتب الطاف بی پایان افزودند - و آنحضرت بعد از ادای شکر و سپاس این عذایات خلص هزار مهر و هزار روپیه بطریق نذر و موازي این مبلغ بر سبیل تصدق گذرانیدند - و حضرت خلافت مرتبت خلعت خاصه با چار قب زردوز مروارید کشیده و شمشیر با پردۀ مرصع و کمر بند و خنجر بدان حضرت مرحمت نموده بمنصب سی هزار بی ذات و بیست هزار سوار در اسپه سه اسپه از اصل و اضافه سر بلند فرمودند - و بخطاب مستطاب شاهجهانی امتیاز بخشیده مقرر کردند که صفای جهت جلوس همایون آن ترقی یافته رفعت ازلی قریب به تخت میگذاشته باشد - چنانچه خود در جهانگیر نامه نامی این عبارت بدستخط خاص نوشته اند - که این عنایتی است نمایان و لطفی است بی پایان که نسبت بآن فرزند سعادتمند سمت ظهور یافت - چه از زمان حضرت صاحبقرانی تا حال هیچ بادشاهی درین سلسله علیه اینگونه عنایتی سرشار به فرزند شایسته خود ننموده - آنگاه از راه عذایات از جهر و گه والا فرود آمده خوانی مالا مال الوان جواهر گرانمایه بدست اقدس بر تارک مبارک آن زینت بخش + فسر اورنگ خلافت نثار فرمودند - بعد از آن امرای عظام مثل خانجهان و عبد الله خان و مهابت خان و راجه سورج سنگه و راجه بهار سنگه و غیر اینها همگی بتدریب مناصب و تفاوت مراتب از شرف بساط بوس درگاه والا استسعاد پذیرفتند - و نذر گرانمزد نمایان لایق و شایان حال خویش گذرانیده بعذایات خاص اختصاص یافتند - و بظاهر آنکه آن روز از تنگی وقت وفا بگذشتن اقسام پیشکش نمی نمود اکتفا بصندوقچه مملو از انواع نوادر جواهر نمودند - و فیدل [سرفاک] نام که

سر حلقه فیلان پیشکش عادل خان بود نیز از نظر اشرف گذشت - و چون آن فیل از افراد نوع خود نکمال حسن صورت و قبول تعلیم و فرمانبراری و عدم عریذگی بدمستی بی عدیل و عدیم الظنیر بود منظور نظر استحسان شده بی نهایت خاطر پسند افتاد - چنانچه بنفس نفیس بر آن سوار شده تا درون غسل خانه تشریف بردند - و برسم معهود آنحضرت که همیشه هنگام سواری فیل مست بر سیبل تصدق سحاب دست گوهر افشان را باین طریق دفع عین الکمال می نمودند - درینوقت نیز از هر دو سو کف مبارک را دیفار پاش و روی زمین را درم ریز فرمودند - و از آن روز باز سرناک مذکور سمت اختصاص یافته بجهت سواری خاصه مقرر شده و بظاہرین نسبت بغور تخت موسوم گشته از سمت سر حلقگی جمیع فیلان خاصگی امتیاز پذیرفت - و امر فرمودند که آنرا پدوسته در درون صحن غسلخانه والا بسته باشند - و بعد از چند روز تمام پیشکش با دو صد زنجیر فیل نامور " از نظر اشرف گذشت که از آنها سه زنجیر محلی به یراق طلا و نه زنجیر بساز نقره مزین بود - و قیمت سرناک که بغور تخت موسوم است یک لک روپیه مقرر شد - و از آن گذشته دو زنجیر لایگر که فیلان نفوسمند کوه شکوه بودند - یکی موسوم به هنونت و دومین به بخت بلند - بهای هر یک موافق نور تخت قرار یافت - چه آن دو کوه پیکر اهرمن منظر هر چند در حسن صورت و سیرت و قبول تعلیم و مزید حدس و هوش بغور تخت نمی رسیدند - امه در عظم جثه و کلانی بنیه برو فایق می آمدند - درین ضمن پیشکش هژده خوان مملو از جواهر و مروع آلات و دو قطعه لعل بابت رای رایان و نیلمی آبدار بوزن شش نانگ و انگشتر نگین الماسی از جانب خود و صد راس اسب صمرنگ بادرفلار عربی نژاد و عراقی نسل از نظر انور گذرانیدند که از آنجمله سه راس کمال امتیاز داشته مزین

بساخت مریع بود - مجملاً قیمت مجموع پیشکش دکن بیست لک روپیه
قرار پذیرفت - و هوای آن دو لک روپیه بجهت نور جهان بیکم و شصت
هزار روپیه مخصوص سابر بیگمان نموده بر سبیل سوغات ارسال یافت -
و بهمه جهت کل پیشکش و ارمغان به بیست و دو لک و شصت هزار
روپیه کشید *

بیان توجه موکب جهانگیری بصوب گجرات با شاه بلند اقبال شاه جهان بعد از فتح دکن و سوانحی که در آن ایام روی داد

چون بجهت کسائی تأیید حضرت شاه بلند اقبال سرانجام معامله
دکن که از دیرباز صورت نیافته بود بر وجه احسن رو نموده اربین راه سرمایه
رفع تفرقه روزگار یعنی جمعیت خاطر اقدس بحصول انجامید - درینحال
هوای سیر گجرات که از دیرباز مکنون خاطر بود - خاصه تماشای شورش
و طغیان دریای شور بتازگی سلسله جذبان شوق تفرج آن نزهت آباد
آمد - لاجرم بغابرین عزیمت مائب رایات جلا و جلال بدآنچاسب ارتفاع
پذیرفته در طی راه همه جا شاه بلند اقبال بسعادت همعنائی اختصاص
یافته نشاط صید افگنی و تماشای آن سرزمین دلنشین و مکانهای بهشت
نشان باعث مزید انبساط طبع آن زنده طبایع و ارکان شد - و روز بروز انواع
عواطف و اقسام مراسم بادشاهانه درباره آنحضرت ظهور و بروز تمام مینمود -
چنانچه هر تحفه که در سرکار خاصه ندرتی و نفاستی داشت قطع نظر
از گران مائگی آن کرده بغابر شرافتی که باعتبار مبارکی و خجستگی
با آن بود بدان حضرت مرحمت می فرمودند - از آنجمله قطعه لعل گرانمایه

بدخستانی بود که در برابر رنگینی و درخشانی آن آب و تاب آمداب بی تاب بود - و بی تکلف سخن ساری کمیافت جوهری بود بی بها - از غیرت صفای لون و رشک طراوت آتش اشک قرۃ العین عدن و جگر گوشهٔ یمن جگری گردیده - و از حسرت جلا و شادابی آتش رودبار خون از دل یاقوت رمایی روانی پذیرفته - و سیلاب سرشک لاله گون از دیده گوهر شاهوار عمانی بسبلان در آمده - و آنرا حضرت مریم مکانی والده ماجده حضرت عرش آشیانی هنگام ولادت حضرت حم انکیر گیتی کشا بوسم رو نما عفایت نموده بودند - با [۱] دو [۲] دانه مروارید یکنای بسیار قیامت کمیاب بدانجذاب لطف درموند *

روز جمعه هشتم دیماه الهی کفار دریای شور سر منزل ورود عسکر منصور شد - و چون خاطر اشرف از سواری غراب و تماشای عموم غراب دریا خصوص تلاطم امواج بحر مواج که یادی از جوش و خروش امواج لاسر طونان اثر میداد باز پرداخت - از بقدر کهنه بایست رایت ظفر رایت را طرازا ارتفاع داده مویک مسعود بقصد ورود دارالملک آن خطه طرب اساس یعدی بقعه نشاط بنیاد احمد آباد نهضت نمود - و روز دوشنبه بیست و پنجم ماه مذکور ماهچه اعلام نصرت بیکر پرتو انوار سعادت و برکت سایه دوات بر ساحت آن منبع دولت امن و راحت گسترد - و سر تا سر آن گلزمین دلفسین را مانند فسحت آباد فراغ خاطر شاد مطلع نور بهجت و سرور ساخت - و در همین روز جشن ورن مبارک سال بیست و هفتم شمسی از عمر ابد قرین شاه بلند اقبال مانند نشاط آموز نوروز طرب آموز گشت - و بخاطر آرزومندان گیتی بر مراد [۳] دیرینه [۴]

میروزی یافته بانواع نیک اختری و بهروزی فایز گردید - و چون اقامت آن نزهت آباد از صفوت خانه، ضمیر منیر حضرت خلافت مرتبست روح کدورت سفر نموده تماشای آن عشرتکده زنگ کلفت از آئینه خاطر انور زدود - و چندی در آن مصر جامع دولت و سعادت منزل گریده در عرض امتداد مدت توقف از سیر و تفرج سایر متفرحات آن مقام دلکشا کام دل برگرفتند - اراده مراجعت ملایم مقتضای رای جهان آرای آمده هوای بهشت دار الخلافه عظمی موافق طبع خواهش اقدس افتاد *

درین ایام نقایر آنکه در مدت جلوس همایون آنحضرت امور ملکی و مالی آنصوبه سر انجام مسرعا نیافته بود - و از بی بروائی و غرض پرستی صوبه داران مهمات آنولایت که نظر به بعضی از وجوه عمده ترین صوبهای هندوستان است - و باعتبار صفا و نزهت و فسحت ساحت و فضا و غرانت وضع بنا و کثرت ارباب بدایع صنایع و وفور هنرمندان و پیسواران دیرنگ نما نظیر اعظم بلاد ایران از نظم و نسق افتاده بود - و در نظام معاملات چنان صوبه که والیان آن پیوسته پنجاه هزار سوار موجود و همیشه حاضر علوفه خوار داشته اند - و رانا و سایر دنیا داران دکن و مالوه و خاندیس و برار پیوسته مطیع و مفقاد ایشان بود در عظیم امور بدیشان ملتجی می شده اند خلل کلی راه یافته - لاجرم حضرت خلافت مرتبست بمقتضای مصلحت جهانبانی و حکم متابعت سنت عرش آشیانی در تفویض اهتمام امور آن صوبه بدان حضرت صلاح دید وقت برون رفتن این معنی دیدند - مجعلا بنابر مقتضای این عزیمت صایب سایر پرگانات آنصوبه عظیم بجاگیر آنحضرت فرار یافت - و ضبط و ربط مهمات کلی و جزوی و قذیب و نادیب متهمان فساد آئین آن سرزمین بتدبیر صواب قرین آن حضرت حواله شد *

غرة اسفندار سال دوازدهم جهانگیری که لوی نصرت پیرای بمستقر
اورنگ خلافت ارتفاع پذیرفت - شاه بلند اقبال بجهت نگاهبانی صوة
گجرات و دفع سرکشان آن سرزمین چندی از بندهای گاردان آزموده کار را
تعیین فرموده همه جهت خاطر از پرداخت امور ملکی و مالی آنصوبه جمع
ساختم بهم رکابی حضرت خلافت مرتبت عنان مراجعت را انعطاف
دادند - و چون برگشت دود که باعتبار وقوع آن در سرحد مالوه و گجرات
بدین نام موسوم شده در افواه عوام و خواص ابزاری روزگار بدهود اشتهار دارد
مخیم سردقات اقبال آمد - روزی چند در آن مقام سرمنزل اقامت
موکب سعادت شده بقصد شکار فیل رحل توقف انداختند - چون در
عرض مدت اقامت این فرخنده مکان شهنشاہ سیارگان و پیسواي خیل
ستارگان بذات پیروني موکب انبیا اراده ورود مسعود دارالخلافه حمل نموده
بتاریخ شب چهارشنبه بیست و سوم ربیع الاول سنه هزار و بیست و هفت
هجری در آن شرف خانه نزل نموده سال سیزدهم جلوس جهانگیری
آغاز شد - جس نوروزي بفرخندگی و میدوزي در همین سرمنزل زینت
پذیر آمده جهانی کامخواه از کام بخشي آپحضرت بروقی مراد خاطر
کامران گشتند - تا آن هنگام که خاطر اقدس از نساط اندوزي این صید
ناز پرداخته اراده توجه دارالخلافه فرمودند مدت اقامت امتداد نیامته کرمی
هوا ناشداد کسید - و نیز از عراض و افعه نوسان دارالخلافه پی دری
خبر رسید که در آن حدود علت وبا و نای طاعون عموم دلي بدبرقه -
ناچار حسب المقتضای مصلحت رفت علاج دید جمعی دولت خواهان
برین قرار گرفت - که باحمد آباد مراجعت نموده در آن خطه پاک موسم
تابستان و برشکال را بسر برده در اوایل زمستان متوجه دارالخلافه شوند -
و بدین عزیمت صائب از موضع دهود نکتة ستوده العود احمد طراز رایت

معاودت گشته بداورالملک احمد آباد باز گشت اتفاق افتاد - شاه بلغذ اقبال
 بمجرد رسیدن سه فوج نمایان از جمله اولیای دولت فاهره برین موجب
 ترقیب داده باهنگ نادیب و تقبیه مقهوران آن فواحی تعیین فرمودند -
 چنانچه فوجی بسردار پی رای رایان بر سر مفسدان جام و بهاره^(۱)
 رخصت یافت - و راجه بهیم واد رانا امر سنگه بکوشمال سرکشان کافه مہی
 نامزد شد - و سید سیف خان بدیع فتنه جوبان کنار رودبار سانبهرمتی
 با شتاب سیلاب روانه گردید - و هرانک فرصتی او و راجه بهیم
 بکار سازی اقبال ہی زوال سزای آن خود سران را در کنار روزگار ایصال
 گذاشته مراجعت نمودند - و رای رایان بعد از رسیدن بزمین جام و بهاره
 بیدرنگ در پیش برد کار شده آنچه لازمه این مقام و حق پیسروست مہام
 آن یساق شان بود از جد و جهد در کشتن و کوشش ادا نموده فنون حسن
 تدبیر بکار برده - چنانچه سر تا سر اهل طغیان و تمرد بسر خود جاده انقیاد
 بقدم اطاعت سر کرده بطوع و رغبت رقبه بطریق تعهد در آوردند - و بغابر
 امید نجات رو بدرگاه والا آورده از وسیله آستان نوسی اسنساد یافتند -
 و هر کدام صد اصیب کچہی بر سبیل پیسکش گذرایده بمراحم بادشاہ^۲
 سرافراز گشتند - و چون خامه بدایع نگار از دگر سوانح ابن ایام باز پرداخت
 لاجرم بطریق تقریب راه ذکر مجملی از احوال جام و بهاره کساده درین
 مقام ابواب سخن را سیراف تر می سازد - ولایت جام از یک طرف
 مملک سورہہ پیوسته و از سمت دیگر ندیای شور - و سرزمین بهاره نیز
 بر ساحل دریا بجانب تته واقع است - و این دو زمیندار در فسحت

(۱) در اقبالنامه جهانگیری این ولایت را بهاره نوشته - صفحه ۱۱۶ - طبع

ولایت و سامان جمعیت نزدیک بهم اند - و هر کدام فریب پنجم شش هزار سوار همیسه موجود دارند - و هرگاه کار رو نماید تا ده دوازده هزار سوار سر انجام می توانند نمود - و جام و پهاره لقب ایشان است - و اسپان جلد تازی نزد در آن ملک بهم میرسد - چنانچه فرد اعلی تا ده هزار محمودی خرید می شود *

کشایش عقده پبوند از طلسم دیر بنیاد قلعه
کانگه بناخن تدبیر و کلید تائید
شاه بلند اقبال و صورت نمائی شاهد فتح

چون دزین ولا گوش رد سرافرازان خدمت یابنه سربو والا و خاطر نشان ایستادگان انجمن حضور اعلی گردید - که سورجمل ولد راجه ناسو از ییخردی کار عصیان یکرودده بسبب ریاده سرب بکاره سر از خط فرمان بری کشیده یکسر مو طریقه پیراهه روی از دست نمی دهد - چنانچه جمعی از زمینداران کوهستان پنجاب را فریب داده دست تعلب و تعدی سرحد پرگفت پنجاب دراز کرده - لاجرم حضرت خلافت مرتبت تادیب آن کافر نعمت را که از تجویز ابن سرور بر نسطا زمینداری جا دشمن پدر شده بود تدبیر آنحضرت تفویض فرمودند - و چون دستگیر کانگه نیز از دیرباز مکنون خاطر انور بود و در عهد حضرت عرش آشیایی باوجود نهایت جد و جهد در امور کشورستانی و تجهیز عساکر ظفر اثر مکرر باستخلاص آن شاهد مقصود در آئینه وجود صورت شهود نه بسته - لهذا همواره این معنی در خاطر خلش داشت - تقدیم امر نیز باهتمام تمام آن سهر مرحوم

فرمودند - و شاه بلند اقبال که پیوسته همت بلند نهمت بر تخریب نغیان
 شرک و طغیان و اطفای نائر و کفر و کفران داشتند - ایغمعی را از خدا خواسته
 بی توقف در باب قبول این معنی مبادرت نمودند - و رای رایان را که
 مکرر مصدر افعال نمایان شده بود - چند آنکه در پایان امر از آنحضرت راجه
 بکرمجیت خطاب یافته - و بعد ازین همه جا باین خطاب مذکور خواهد شد
 بتقدیم این خدمت خاص اختصاص بدیروت - بیست و یکم شهریور
 سنه ثلثه از عصر ثانی جلوس شهر برکت بهر رمضان سنه هراو و بیست
 و هفت هجری تا فوجی جواز از بهادران موکب مسعود بادشاهی
 و دلاوران خیل اقبال شاهی از دارالملک گجرات بدان صوب مرخص شد -
 و بدست و پنجم شهر مذکور رایات نصرت آیات نیز بجایب قرارگاه سوپر
 خلافت مصیر ارتفاع یافت - و در طی راه همه جا شاه بلند اقبال همراکاب
 و همعنان بوده همه راه شکار کف و صید افغان مراحل بگام موکب و رواجل
 پیمایش بافته مواد نساط و انبساط نکام خاطر افزایش می پذیرفت -
 و چون دمر بیگ برادر بیرم بیگ میر بخشی و اله وردی بیگ که بالفعل
 بخطاب خانی امیدوار دارد - حسب اشاره شاه بلند اقبال از برهافپور بسکار
 فیل جنگل سلطانپور که فیل آن حدود از پرورش آب و هوای ساحل رود نار
 نروده بر جمیع دیلان نکاله و هردوار و همه جا مزیت تمام دارد شتافته
 بودند - درینولا معاونت نموده تا هفتاد زنجیر میل که قرن بقید صید در داده
 بودند بموکب اقبال پیوستند *

بالجمله راجه به همراهی اقبال نامتفاهی در کمال سرعت بسمت
 مقصد راهی شده در طی راه شنید - که سورج مل بمجود استماع خبر
 توجه دلاوران از جا رفته و بقلعه مود که در میان کوهسار رفعت آثار و جنگل

دشوار گذار واقع است شتافته - و ناچار در آن باره استوار که همواره مقرر و مقرر زمینداران آن حدود بوده قرار تخصص با خود داده - لاجرم بمحض شنیدن این خبر بشتاب تمام مراحل عجلت طی نموده خود را بپای آنحصار رسانید - و در اندک فرصتی به نیروی شکوه نوبکته موکب سعادت و همراهمی کوکب بخت شاه والا جاه عقد آن حصن حصین بکنشایش گرائید - و در بن واقعه از خیل آن اجل رسیده زیاده بر هفت صد تن بی سر شده جمعی کنیز اسیر و دستگیر شدند - سورج مل با خون گرفته چند جان بیرون برده در قلعه اسرا که در جبال سرحد راجه جیپال واقعه است منعخص شد - راجه نذیر مراعات مقتضای حزم و ملاحظه نفکمی مجال تسخیر نورپور را بوقتی دیگر افکنده چون بظاهر حصار مدکور رسید - اطراف آنرا از احاطه شیران بیسه مصاف مانند باطن آن تیره درونان نه هجوم خیل زعب که از جنود آسمانی ست فرو گرفت - و دو روز در ضمن کارسازی اسباب محاصره گذرانیده سوم روز یورش نمود - بعد از کشتش و کوشش بسیار دستیاری تائید ربانی یاور افتاده و مددگاری اقبال گیتی ستانی پای بمیان نهاده بر فتح قلعه دست یافت - و درین روز زیاده از هزار نانکار سر نهاده خلقی بیسمار تن بگرفتاری دادند - و چندی از بهادران نیز زخمدار شده آیت جراحات نمایان نه طغرای منسور مردانگی است بر لوح دیدارچه رخسار نمایان ساختند - و سورج مل بر وفق طریق معهوده راه فرار پیدش گرفته بودایی هزیمت شتافت - و از راهنمایی غراب بخت سیاه بقلعه که بنگاه خیلخانه راجه چنبا بود پناه برده دخیل او گردید - راجه عسکر منصور را دو فوج قرار داده فوجی بسرداری ابراهیم خان مهمند تعیین نمود که از راه بلاد به جمروهي در آید - و فوجی همراه خود گرفته با دلیری تمام رو بقلعه گیری نهاد - و ابتدا

از نور پور نموده در کمتر مدتی نور پور را با پنج قلعه دیگر مفتوح ساخته عزم تسخیر قلعه کوتله که از سه طرف آب بی پایاب دارد - و مادهو سنکه برادر سورج سنکه باستظهار آن قوی دل گشته هوای طغیان در دماغ عصیان راه داده نمود - و در اندک وقتی یورش همت راهنما و عزیمت کار فرما را کار فرموده دو فتح کوتله دست یافت - و از سر نو تهیه فتح قلعه چنبه نموده همین که متوجه شده مزد مرگ سورج مل تیره سرانجام رسید - و چون این حجاب از پیش چهره شاهد ظاهر برخاست در همان گرمی بازخواست جمیع جهات و اموال آن بد مال بهمه جهت از راجه چنبه نموده او را بوعده و وعید بیمناک و امیدوار ساخت - راجه عاقبت همگی مال و خواسته را از نقود و اجناس و فیلان و اچیان نجفس با پسر و برادر خود و مادهو سنکه برادر سورج مل و تمام متعلقان و منسوبان او نزد راجه نکرماجیت فرستاد - و راجه مجموع آنها گردآوری نموده با متحفامه بدرگاه والا ارسال داشت - و موسم برشکال را در نور پور گذرانیده از راه حوالی متوجه تسخیر کانگزه شد - و در گهائی بهوتی کال تمانه نساید - و غره مهر سنه چهارده جلوس جهانگیری به کانگزه وارد گسسه بی توقف و قائل خود را با جمیع سرداران بیای حصار رسانید - و شعله امروز آتش کین شده محاصره را گرم ساخت - و همگی سپاه از راجپوتان و مغول را بمراحم گوناگون خصوص نوید افزایش مناصب و مزد رفیع مرادب گرمی دل و نیروی بازو داده سرگرم کار ساخت - و پس از چند روز که روزگار بتهیه پیشرفت کار گذاشت - و ملچارها قرار یافت و پیچ و خم کوچهای سلامت راست شد - وقت سرکوب و حوالها در آمد و نقبها و سیبها پیشرفت - نخست از نقب ملچار جانب جنوب آتش داده برجی را که سنگوفام دارد پرانیدند - و آنها با خاک برابر ساخته

بعد از آن آتش در نقب طرف دریاچه زدند - اتفاقاً آتش بی زینهار که
 همانا نازینهاریان قلعه زبان یکی کرده بود از راه نفاق در آمده برگشت -
 و شعله فنا در خرمن حیات بهادران جانفشان افکنده جمعی انبوه را درجه
 شهادت رسانید - و از راه دیگر چشم زخمی عظیم بجمعی از سپاهیان و نقب
 زنان رسید - و صورت اینمعنی برین نهج بود که جمعی از بهادران که در میان
 دروازه و ملجأ ترسون بهادر سیبه پیش آمده بودند - و سر نقب بیای حصار
 رسانیده در آتش زدن انتظار راجه داشتند - اتفاقاً درونیان که پیوسته بر سر
 خبرگیری و تفقیش و تفحص این معنی بودند بی بدان بودند - و چندی
 شب هنگام بدست آویز طغاینها خود را از برج بخاک ریز بیخبر بر سر
 اهل این سیبه ریختند - و جمعی کثیر را به تیغ بیدریغ گذاریده ناب
 شکستند - و چوکی دار از جانب خود نشانده این راه را بستند - و چون
 راجه از وقوع این حادثه ناگهانی و فزول آسمانی آگاهی یافت خود
 متوجه شده بکارزار در آمد - و چوکیداران غنیم را به قتل رسانیده یکتی را
 فرصت سر بیرون دادن و خبر درونیان برسانیدن نداد - و در سر انجام
 مهم مردم کار آمدنی قرار داده سپاهیان معتمد کار طلب جابجا مقرر
 ساخت - و همت بر پر کردن خندق روی دروازه که بیست گز
 عرض داشت گذاشت - و در عرض اندک روزگاری آبر بخاک و خشت انداخته
 رومیخان حواله از چوب ساخته بر فراز آن برافراخت - و بر قندازان
 و توپچیان بالای آن بر آمده ازین رو بعد و سوزی که عین کارساز می فتح
 و میرونی بود در آمدند - و درونیان را بباد توپ و تفنگ گرفته ازین راه دروازه
 ملک عدم برومی ایشان کشودند - و هر روز آتش فنا در خرمن حیات آن
 خاکساران زده راه تردد به ایشان بستند - چنانچه از رهگذر عسوت و کمی
 خوراک عرصه قرار و آرام بر آن نابکاری چند بغایت تنگ میدان گشت -

ناچار از راه عجز و فروتنی در آمده ابواب تملق و لانه دری کسودند - و از روی بیچارگی حقیقت احوال خود بدرگاه والا ارسال داشته امان طلبیدند - چون مضمون عرضداشت بعرض مقدس رسید عفو بادشاهی رقم نجات بر صفحه عیدان کشیده امر قضا جریان بجان بخشی همگان صدر یافت - و بمجرد ورود فرمان جهان مطامع هوسنگه ولد تلوک چند قلعه دار که در آنولا دوازده سال عمر داشت همراه سگدر که خویش و کارگذار او بود با سائر راجپوتان قلعه را خالی کرده برآمدند - مهربی سگه خواهر خود را بحباله ازدواج راجه در آورده کلید حصار را تسلیم راجه نمود - راجه با سابر اولیای دولت اند پیوند داخل قلعه شده فتحنامه بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت - و جمعی از نگهبانان را بحراست اموال بر ایشان گماشته از یغمائیان لاسر نگاهداشت - این والا حصار در صوب شمالی صوبه پنجاب در فراز کوهسار البرز آثار بنیاد یافته در رفعت پایه ایوان کیوان برابر افتاده - کهنگی بنیاد این دیوین بنا مرتبه ایست که مراهمه هفتاد نام نانی آن آگاهی نداشته بر قدم زمانی آن گواهی میدهند - و در پیش طایفه مذکوره بصحت پیوسته که از مبداء بنیاد تا اکنون سر پنجه تسخیر هیچ زبردستی دست تغلب صاحب این بک کف زمین نفاخته - و بهیچ وجه دست تصرف بر آن نیافته - آنچه در ظفرنامه های سلاطین دهلی بقلم مورخین اسلام صورت اثبات پذیرفته مؤید این معنی است - که در سنه هفت صد و بیست و پنجم هجری که از مبداء ظهور سلطان تغلق است - تا سنه هزار و بیست و هفت هجری که از آغاز جلوه گری شاهد این فتح است - پنجاه و دو مرتبه ظاهر این دیرین حصار مرکز رایات محاصره ملوک ذی الاقدار و امرای والا مقدار گشته و هیچکدام بر آن ظفر نیافته - چنانچه از جمله فرمانروایان دهلی سلطان فیروز مدتی متمادی درین دایه کوشش داده - چون چاره

تدبیر با دستبرد مصلحت تاخیر تقدیر بر نیامد - ناچار ملاقات راجه آن
سرزمین را بحساب فیروزی قلعه را گرفته انگاشت - و از سر فتم آن درگذشته
بدین وقت باز گشت *

ورود مزده خلود خلافت جاوید مقارن طلوع
والا اختر سعید در بامداد عید میلاد شاهزاده
بلند اقبال اعنی زیور افسر سروری و زیب
اورنگ دادگری سلطان اورنگ زیب
بهادر دام جلاله وزید اقباله

چون چمن طراز کائنات نفای آنحضرت را ببقای کینی پیوسته - بلکه
سر رشته ثبات و قرار زمین و زمان و فوam کون و مکان را بوجود مفیض الجود
آن حضرت وابسته - چنانچه تکرار سبق ذکر یامت له قواعد اورنگ خلافت
و سرپر دولت آن خداوند در تکرار سرمدی را به نیروی اعطای چهار شاهزاده
بلند اقبال بامدار که تا قیام فیامت وجود مسعود ایسان باعث متابعت
و تمکن اساس این عالم خواهد بود استقامت و تمکین بخشید - خاصه
درینولا که بتاریخ شب یکشنبه یازدهم آبان ماه الهی موافق پانزدهم ذیقعدة
سفه هزار و بیست و هفت هجری شهبستان دولت و حرم سرای
خلافت از پرنو طلوع اختر اقبالمند شاهزاده والا نژاد فروغ انوار ظهور و غیای
تجلی طور یامت ازین ولادت همایون بعد از انقضای بیست و هفت
گهزی و سی و هشت پل از شب مذکور در پرگنه دهود اتفاق افتاده
قامت روزگار ازین پشت گرمی استقامت تمام گرفت - و نیمین قدم

میمنت لزوم که مفتاح کشایش کارهاست برکات بسیار و سعادات بیشمار
 فتوح روزگار اولیای دولت ابد پیوند پیدار آمد - چنانچه مدبران دارالسلطنت
 قضا فتح قلعه کانگه را بر منصالح تقدیر در پرده غیب نگاهداشته بودند
 بذخوی که عنقریب روی خواهد نمود از عالم بالا بر سبیل استعجال نامزد
 رو نمائی این قره باصره خلافت نمودند - شاه بلند اقبال بظاہر رسم معهود
 و آئین مقرر هزار اشرفی بصیغه بدره از نظر اشرف گذرانیده التماس نام آن
 شاهزاده والا گوهر نامور نمودند - آنحضرت خلافت مرتبت آن غره جبین
 روی زمین را که زینت افسر خلافت و زیب اورنگ سلطنت است
 بساطان اورنگ زیب موسوم ساختند - و چون در موضع دهود گلزمینی
 که لیاقت جشن ولادت آن نوگل بوسنان سرای سعادت داشته باشد یافته
 نشد - ازین رو انعقاد محفل طوی بولایت مالوه که در بولا نه تیول
 آنحضرت مقرر بود فرار یافت - و در باب تاریخ میلاد این فدسی نژاد
 شاعر جادو کلام طالبای کلیم داد سخن داده و حق سخفوی ادا نموده -
 چنانچه الفی از آن بر وجه تعمیه بالطف وجوه اسقاط کرده * * ابیات *

داد ایزد ببادشاه جهان	خلفی همچو مهر عالمباب
تاج صاحبقران ثانی یافت	گوهر بحر ازو گرفته حساب
نامش اورنگ زیب کرد فلک	تخت ازین پایه گشته عرش جناب
چون باین مرده آفتاب انداخت	افسر خویش بر هوا چو حباب
خامه از بهر سال تاریخش	زد رقم آفتاب عالمباب

و سخن پروری دیگر این تاریخ یافته - * مصرع *

گوهر تاج ملوک اورنگ زیب *

چون ازین مقام کوچ فرموده صوبه مالوه مرکز اعلام دولت و اقبال و مضرب
 خیام جاء و جلال شد - جشنی بهشت آئین در باد اوجین حسب الحکم

آنحضرت به تزیین بادشاهانه آذین یافت - و حضرت جنت مکاني بنابر رسم ادای لوازم شادي و مراسم مبارکبادي بدان انجمن عشرت و شادمانی تشريف سعادت ارزاني داشتند - و حضرت شاه بلند اقبال به تقدیم وظایف پاسداز و نثار پرداخته پیسکش لایق از نوادر جواهر بحري و کاني با پنجاه زنجیر فیل تقومند. از نظر اشرف گذرانیدند *

وصول موکب سعادت مظفر و منصور بدارالسلطنت

فتحپور و انعقاد انجمن وزن مبارک شمسي

از سال بیست و هشتم شاه بلند اقبال

و آذین جشن سال چهاردهم

جلوس جهانگیری

ماهجه رایت فتح آیت موکب مسعود آن بادشاه عاقبت محمود بیست و هشتم دیمه موافق غره صفر سنه هزار و بیست و هشت هجری پرتو ورود همایون برکوة و هامون دار السروز فتحپور افکنده دشت و در و نوم و بر آن معدن فتح و طعر را خیمه و خرگاه خیال اقبال فرو گرفت - و در همین روز سعادت اندوز یعنی مبداء سال بیست و هشتم از عمر ابد قرین حضرت شاه بلند اقبال جشن وزن مبارک شمسي آرایش پذیرفت - و چون از ادای مراسم این ایام خجسته آغاز فرخنده انجام باز پرداختند در آن مقام متبرک تا سر آمدن ایام طاعون که در آنولا در دارالخلافة کبری شیوع تمام داشت رحل اقامت انداختند - و همداران آوان میمنت نشان بهنگام بامداد روز مبارک شبیه چهارم ربیع الاول سال هزار و بیست و هشت

هجری فروغ بخش عالم یعنی نیر اعظم پرتو تحویل شریف بر عرصه شرف خانه انداخته در سراسر ساحت گیتی بساط نور گسترد - حسب الحکم اشرف بادشاهی محیی خاص و عام دولت خانه فتح پور بآئین هر ساله آذین یافت - و در همین ایام عشرت انجام بعد از اتمام مواد عیش چهارم جمادی الاول از شهرور سال مذکور دار الخلافه اکبر آباد را مرکز رایت اقبال فرموده از گرد موکب گیتی کشا مدد قوتیا و مصالح کحل الجواهر ابصار و بصائر صاحب نظران آماده نمودند - و سایر مفسران آن مصر عزت را که چون چشم براه کنعان از دبرناز گوش در آوا: وصول بشارت برید سعادت نبود بودند سرمایه بصارت اندوختند - و این موهبت آسمانی نسبت بدان زبور روی زمین در تاریخ غره اردی بهشت سال چهاردهم جلوس جهانگیری مطابق جمادی الاولی از شهرور سال هزار و بیست و هشت هجری دست داد +

بیان ارتحال علیا جناب بلقیس مکانی والدۀ
 ماجدۀ شاه بلند اقبال ازین عالم فانی .
 بدار النعیم ابدی و جوار رحمت ایزدی

بحکم قرار داد مقدمه حقیقت نیاد که هر شادی را بیوسته غمی در پی است - و هر لذتی را عاقبت المی در عقب - لاجرم در عرض این ایام که روزگار نکام و مقاصد حسب المرام هواخواهان شده بود - و گردش دوار چرخ دوار بر طبق آرزوی خاطر رونق مدعای دل موافقان گشته - و شاهد فتح و فیروزی جفانچه دلخواه اخلاص پرستان بود روی نموده - بحسب اتفاق دشمنان شاه بلند اقبال را بعزت رحلت والدۀ ماجدۀ کوه

دوله الم و اندوده پیش آمد - و غبار محضت و کلفت و گرد و حشت و کدورت
از رهگذر انس و الفتی که بدان علیا حضرت داشتند در آئینه خانه خاطر
آنحضرت که نورستان قدس و صفوت کده انس بود راه یامت - و کیفیت
این معنی غم اندوز این صورت داشت که در ایام مقام فتحپور که آن
کریمه والا حسب در ظاهر اکبر آباد در باغ مظفر خان نزول برکت داشتند
عارضه مخوف عارض طبیعت قدسیه ایشان گشت - و چون هنگام وقوع
واقعۀ معهود که ناگزیر مقتضای طبیعت بشری است در رسیده بود ناچار
چاره گری سودمند نیفتاد - لاجرم آن رضیه مرضیه دعوت داعی ارجعی را
بگوش تسلیم و رضا نپوشیدند - و در تاریخ سنیم جمادی الاولی سنه هزار
و نیست و هشت هجری ازین دارالابلا هجرت نموده در روضۀ دارالسلام
با مقصورات فی الخیام بخرام در آمده در قصور جنات با حور عین آرام
گرفتند - و بقابر وصیت آن خالص نیت مرقد منور در سرزمین بهشت
آئین بنواحی نور منزل که بباغ دهرة اشتهار دارد قرار یافت - حضرت
جنت مکانی در همان روز بمنزل شریف شاه بلند اقبال تسریف قدوم
ارزانی داشته بانواع عنایت و مهربانی پرشش و دلجوئی نمودند - و باقسام
عواطف و مهربانی دلدھی و نوازش فرموده سایر مسند گزینان حرم سرای
خلافت را نیز طلب داشته مراسم این مقام را پاس داشتند - و بعد از
فراغ وظایف تعزیه و تسلیه که لازمه این ابام است آنحضرت را همراه
گرفته بدولت سرای بردند - و همان لحظه سروپای خامه بدست مبارک
بر آنحضرت پوشانیدند - آن کریمه کریم النسب صبیغه رضیه راجه
اودی سنگه ولد راو مالدیو که از اعظم راجهای معتبر این دیار است
چنانچه عدد سواران او در وقت ضرورت به پنجاه هزار سوار می کشیده
بودند

روز سه شنبه چهارم تیر ماه الهی مطابق دوازدهم رجب سنه هزار و بیست و هشت هجری گرامی گوهری از درج خلافت و فرخنده اختری از برج دولت شاه بلند اقبال در حرم سرای سعادت صبیحه رضیه شاهنواز خان خلف الصدق عبد الرحیم خان خانان روی نمود - آنحضرت پانصد مهر برسم نذر بنظر انور در آورده درخواست نام نمودند - حضرت خلافت مرتبت آن ثمره نورس سرابستان دولت را بسططان جهان امور نامور فرمودند - چون میلاد این فدسی نژاد در ساعتی مسعود اتفاق بیفتاده بود لاجرم آن عین اعیان وجود نظر بملاحظه عدم یمن قدم این نورسیده عالم شهود را بنسبستان سلطنت نگاه نداشته بجانان بیکم کریمه خان خانان حرم مکرم شاهزاده دانیال مرحوم داده نزد آن خان والا مکان ارسال داشتند - نه اتالیقی نموده مراسم تربیت بجا آرد - قضا را بعد از انقضای یکسال و نه ماه و کسری از عمر شریف آن هلال اوج اجلال بمرتبه بدر نرسیده محاق فنا و احتراق اجلش دریافت *

بیان توجه حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه بسیر و شکار گلزار جاوید بهار کشمیر بهمعنائی شاه بلند اقبال و ولادت شاهزاده امید بخش و وقایع دیگر

چون همواره مکنون خاطر فیض مآثر حضرت خلافت پناهی مشاهده جلوه رعنائی و زیبائی شاهد شور انگیز شیرین شمایل کشمیر بی نظیر در مبادی موسم بهار بود - و شوق تفرج شکوفه و گل و تماشای لاله و سفید در عفتوان سن شباب روزگار دمدم بر مرادب خواهش

می افزود - درینولا که خاطر عاطر از همه جانب بجمعیت تمام گرائید و بهیچ سو از هیچ وجه نگرانی نمانده بود - لاجرم پنجم شوال سنه هزار و بیست و هشت هجری را یات جاه و جلال بدان سمت ارتفاع یافته - چون سهند مخیم سرادقات جاه و جلال شد مهد سعادت بواب ممتاز الزمانی از مقدم خجسته مولود مهبط انوار برکت و میمنت آمد - حضرت خلافت پناهی جهت ادای تهنیت بمنزل شریف آنحضرت تشریف ارزانی فرموده آن شاهزاده نامدار را بسططان امید بخش موسوم ساختند - و پس از کوچ از آن منزل بنابر رغبتی که بسیر کشمیر داشتند لاهور را دست چپ گذاشته از راه پگلی و دمتور که دور ترین مسالک است چون برف نداشت متوجه مقصد شدند - وقتی که ساحل دریای کشن گنگا سر منزل کوکبه دولت و مضرب سرادق خلافت گردید - یازدهم ربیع الاول سنه هزار و بیست و نه هجری سلطان سیارگان بنابر موافقت مرکب مسعود اختیار سفر خیر اثر نموده از سرادقات برج حوت در گذشت - و بیک کوچ در سر منزل دلکشای بهجت افروزی یعنی بیت الشرف حمل مقام کردید - بسبب آقا سال مبارک فال یازدهم جلوس جهانگیری جشن نوروزی درین مقام بزیب و زینت تمام برقرار پشته متصرف بر رودبار مذکور که از فوط سرسبزی سبزه های شاداب نوخیز و جوش سمن زار تازه رسته عبیر بیز همانا روی بهار و روکش گلزار بود آرایش پذیر آمد - آنحضرت که علی الدوام کامرانی در صورت کام بخشی بظهور می آوردند - درین مقام نیز بر وفق دستور صورت معهود کار خود کرده - و یازدهم فروردی ماه مذکور خطه کشمیر را از فیض غبار مرکب نصرت آثار بتارگی فزنت پذیر ساخته روکش گلزار افلاک و آبروی عالم خاک کردند - چنانچه در مدت ششماه و یازده روز که پرتو توقف مرکب منصور در ساحت کشمیر نور گستر بود - از مبادی ایام

طرب فرجام یعنی اوایل فصل بهار که هنگام طلوع الوان گل‌های شبنم آلود
آبدار و وقت ظهور شاهدان افوار و شگوفه از مطالع گلبن و مناظر شاخسار
است - تا انجام ایام مهرگان که آغاز رنگ آمیزی برگ ریزان خزان و عین
جوش شگفتگیهای بهار فرح بخش زعفران است - همواره اوقات فرخنده
ساعات بسیر و شکار آن نزهت آباد صرف شده شغلی جز اشتغال این معنی
نبود - حسب الحکم والا در متفرهات دلکش آن سرزمین و چشمه سارهای
کوثر آثار آن جا جابجا عمارات عالی اس‌س بنیاد پذیرفت - از جمله در
انتهای سیر و گلگشت آن نسخه هشت بهشت گلزمینی دلنشین و گلشنی
خدا آفرین بنظر در آمد که یکطرف آن به تال دلکشی دل پیوسته - و از جادب
دیگر دامن کوه پاک فام مقتبی میشود - و از مزایای آن شاه نهری است
کوثر اثر که در آن فضای عشرت افزا مانند روح روان در مجاری عروق
قدسی پیکران جاری گشته - و منبع آن رشک فرمای رلال چشمه حیوان
و غیرت افزای ادهار جنان سرچشمه ایست تسنیم نشان که به عینه مازند
جسم پاک در دامن پاک افتاده - و یا روی زمین از پرتو آن چشمه سار
چشمی بتماشی سرپای خویستن آب داده - و چون آن سرزمین ازم آیین
که کمال قابلیت و استعداد تربیت فی نفسه با آن مکان میض بخش بود
منظور نظر اختیار آن دو قرة العین اختیار اولاد ابی البشر آمد - بنابر خواهش
مفرطی که خاطر عاطر شاه بلند اقبال را باحداث باغات و بنیاد عمارات
بالذات هست نقش این معنی در ضمیر متغیر بستند - که به مقام تربیت آن
^۱ [هیولای] ریاض رضوان در آیند - قضا را در آن خطور این اراده بخاطر
خطیر آن عالی حضرت حضرت جنت مکانی بلا فاصله مرمت و عمارت آن

ازم بده را بدان حضرت تفریض فرمودند - و چون اشارت عالیله آن سرور با شوق طبعی یاور افتاده محرک آن معنی گشت - درین صورت بنای آن اراده جازمه را بر اساس تصمیم عزیمت نهاده بی توقف فزشت آئین باغی با کمال فسحت در آن ساحت که موطن روح و راحت است طرح انداخته بیدرنگ رنگ ریختند - و نظر بر ملاحظه حال مسمی کرده آن متبع قریب روح و معدن تفریح خاطر را به فرح بخش موسوم ساختند - و بر سیل استعجال امر فرمودند که کار پردازان سرکار خاصه شاهي در وسط باغ خیابانی معرض سی ذراع که منتهای آن بدل منتهی میشود ترتیب دهند - و آن شاه نهر را به پهنائی ده ذراع عرض ساخته از وسط حقیقی خیابان جاری نمایند - بفعوی که ریش گاه آب آن فال دلکش دل باشد - و معماران تیز دست جا بجا عمارتی در نهایت رفعت و متانت برپا و زینت و کمیت و کیفیت تمام بنیاد نهاده رود تا تمام رسانند - و در پیشگاه هر عمارت حوضی بمساحت سی ذراع در سی ذراع از سنگ تراشیده مشتمل بر آبشارها و فوارهها بسازند - که آب آن نهر از آبشار در آن حوض ریزد - مجعلا بکمتر فوسنی شاه نهر مدور با خونی مرغوبی هرچه تمام تر حسب المسطور ترتیب یافت - چون درین مقام خامه غرایب نگار از راه تبعیت بمعرض بیان کیفیت احوال و سبب بنیاد آن فیض آباد در آمده بنابرین در توصیف و تعریف این نسخه خلد برین جای ادای حق مقام نیافت - ناچار ذکر خصوصیات احوال را بوقت دیگر باز گذاشته باز بدین آئین بر سر سر رشته سخن می رود - چون آنحضرت خلافت مرتبت از سیر متفرهات کشمیر خاصه گلزار فیض آثار فرح بخش معروف به ۲ [شالیمار] کام خاطر عاطر گرفته داد نشاط و شادمانی دادند -

آرزوی مراجعت همدستان از صفوتکده ضمیر منیر آنحضرت جلوه ظهور نمود - بغا برین عزمیت عوام آئین بیست و دوم مهر ماه الهی سینه پانزده جلوس جهانگیری اعلام معاودت بسمت مسنقر اوزنگ سعادت سمت ارتفاع پذیرفت - درین اثناء عرضداشت خادخانان بدین مضمون رسید که چون درین ایام عسکر مقصور از پای تخت خلافت دور دست شنافته درین صورت خوف و هراس اهل سرحدات خصوص عموم سکنه ولایت جنوبی کمی پذیرفته - لاجرم دکنیان ظاهرین کونه اندیش بدستور معهود وقت یافته سرمطغیان بر آورده اند - و بر اطراف احمدنکر و اذنه مضافات آن و بعضی از سایر محال دکن را بدست در آورده - چنانچه از زیادتیی بم فرستیدها که شیوه باستوده ایشانست کار بر اولیای دولت بدستوری تنگ گرفته اند که مریدمی بر آن متصور نباشد - حضرت خلافت مرتبت بغا بر استماع این خبر از جا در آمده از خویشین داری بر آمدند - و طریقه وجوب انتقام این گروه بپیراه بد هنجار سپرده در مقام قلافی و تدارک این امر نا مرضی پافشوده قرار دادند که بعد از ورود مسعود به دارالسلطنه لاهور سرانجام مهم دکن بعده شاه بلند اقبال باز گذارند *

باعث ارتفاع ماهچه آفتاب شعاع لوای والای
 شاه بلند اقبال بار دروم باهنگ تبسخیرو
 کشور پهناور دکن

چون پیوسته رسم و آئین بدخردان کوتاه بین آنست - که هرگاه ا
 مساهدت روزگار فرضی راز همراهی وقت رخصتی یابند - چشم از همه س

پوشیده و شیوه ناسقود گردن کشی پیش گرفته بر سر کار خویشن روند -
 و از ملاحظه لوازم دوربینی و عافیت اندیشی در گذشته بی اندیشه
 وخامت عصیان پای از سرحد اندازه بیرون نهند - شاهد حال خصوصیات
 احوال دنیای خسران مآل است که از دیرگاه باز خاصه از عهد حضرت
 عرش آشیانی اکبر بادشاه همواره این هفتجار ناهموار می سپارند - و پیوسته
 عهد و پیمان شکسته این خصلت نكوهیده را مرعی می دارند - چنانچه
 هر بار که باز خواست خدیو روزگار بر آن سخت رویان سست رای بدشواری
 میکشد - از راه روباه بازی و حيله وری در پناه زبونی و عجز و زاری درآمده
 جان مفتی از میانه بیرون می برد - و چون بدست آویز انکسار از صدمه
 سر پنجه قهر شیوان بیسته رزم آزمائی رهائی یافته عرصه را بظاهر خالی
 می بینند باز شیرک شده بر سر اظهار دلیری می آیند - چنانچه بر نهجی
 که سابق گذارش پذیرفته بمجرب توجه شاه بلند اقبال بد آنصوب از صدمه
 سطوت و نهیب بهضت موبک جاء و جلال آنحضرت زلزله در بوم و بر
 دکن و تزلزل در ارکان توان و تحمل آن قوم بد عهد پیمان شکن افکند -
 و تبار قلب و ثبات قدم را وداع نموده عبور آرام را بخیر باد یاد کردند -
 ناچار بظاهر رسم مقرر بیدرنگ بآهنگ اظهار اطاعت و طلب شفاعت
 برخاسته بسلوک جاد ننگی و طریق سرافکندگی اقدام نمودند - و برسم
 تقدیم خدمت گذاری و جاسپاری در ضمن تسلیم ملک و مال حرف
 عهد و پیمان میان آورده در خواهش امان زدند - لاجرم حضرت شاه
 بلند اقبال در آن مرتبه دیده و دانسته از سر تقصیرات بی پایان در گذشتند -
 و بشفاعت حلم عذر خواه مطلقاً ایشان را بیگناه انگاشته ابواب دار السلام
 عفو و عافیت و در امن آباد امن بر روی روزگار ایشان کشودند - چنانچه
 سابقاً دقایق آن بتفصیل نگاشته کنگ حقایق نگار آمد - و چون درینولا

شاه بلند اقبال از گلگشت جاوید بهار کشمیر مینو نظیر و سیر آن گلسن
 خدا آفرین نشاط اندوز و صید انداز بوده بر حسب ظاهر از دار الخلافه دور بودند -
 باز آن خیره چشمان نیره روزگار بتازگی قطع نظر از مزاحم بادشاهانه نموده
 در نواحی برهانیپور بتاخت و تاراج پرداختند - چنانچه مکرر واقعات مہیدان
 ممالک جنوبی مشتمل بر حقایق طغیان آن تباہ کیسان بدربار سپهر مدار
 آمد - و خانخانان نیز در طی عرضداشت های متواتر و متوالی بر رای
 عالی عرضداشت - خاصه مریضه که در لاهور رسیده است که هر سه دنیا دار دکن
 نظام الملک و قطب الملک و عادل خان باهم اتفاق نموده لشکری تفرقه اثر
 که عدد جمعیت آن زیاده سران پریشان دماغ آشفته مغز به پنججاه هزار تن
 می رسد فراهم آوردند - نخست ولایات بالا گهاٹ را که در دست اولیائی
 دوات بود در بسته تصرف نمودند - و امرا و منصب داران بادشاهی خواهی
 فخواهی بنابر فرط استیلاء ایشان دست از آنها باز داشته بیکدیگر پیوستند -
 و نہادہ مہر را استحکام داده مدت سه ماہ بمجادلہ و مقاتلہ و مدافعہ و مقابلہ
 روزگار گذرانیدند - و چون غلبہ غفیم بحسب عدد و عدت ایشان افزون بود - بیز
 از ہمہ سواراہا را مسدود سلختہ بودند - چنانچہ اصلاً رسد آذوقہ بہواخواہان
 نمی رسید - و مدت محاصرہ بامتداد و شدت عسرت بغہایت مرتبہ اشتداد
 کشید - ناچار از گریوہ پوزی فرود آمدہ در بالا پور قرار توقف دادند - و آن
 بد اندیشان ببالاگھاٹ قناعت نمودہ نخست در فواہی بالاپور بترکنازی
 و دست درازی در آمدند - و راہا را بذکوی ضبط کردند کہ رسانیدن غلہ
 متعذر شدہ کار بہ تفگی کشید - ناچار دولتخواہان خواہ نخواستہ دست از
 نگاہداشت بالاپور نیز باز داشتہ بہ برہانیپور پیوستند - و این معنی باعث
 دلیری غفیم گشتہ فرصت مساعدت وقت را غفیمت شمرند - و بتغلب
 تمام ولایت متعلقہ بادشاهی از دکن و خاندیس و برار کہ در تصرف اولیائی

دولت بود نیز نساخنه بمحاصره برهانپور پرداختند - و چون مکرر حقیقت این واقعه از فرار واقع برای اقدس پرتو امکن گشت - و درینوقت باز عرضداشت خانخانان مستمل بر نهایت اظهار عسرت و تفکیر وقت و تشبیه احوال خود بخان اعظم در وقت محاصره میرزایان کجرات و بذیل بتصریح این معنی که اگر دروش حضرت آشیانی عمل مذموده این خانه زان پیر را از قید احاطه آزاد نه فرمایند - ناچار بسبت ناستوده زاجپوتان کارگزار بعد از جوهر نمودن نقد جان نثار راه خداوندگار خود می کند - جوهر بهندی زبان عبارت از آن است که این گروه و قتیکه کار نه نهایت تفکیر کشیده امید مددی از هیچ جانب نمی ماند - نخست سرتا سر اهل و عیال را سر از تن برداشته آنگاه بخاطر جمع خود دل بر هلاک نهاده کشته می شوند - چون مضمون آن بر رای والا ظهور یافت خاطر مبارک بغایت تروم شده از سرنو عزم تلافی و تدارک آن طایفه تبا اندیش را بزیر مزید جزم آراسته در تاریخ روز جمعه چهارم دی ماه الهی سنه پانزده جلوس جهانگیری مطابق غره صفر سنه هزار و سی هجری شاه بلند اقبال را با کمال اعظام و اجلال از دارالسلطنت لاهور بدآن عوب رخصت دادند - و خلعت با چار قب مروارید دوز و شمشیر و خنجر مرصع و فیل با ساز نقره و دو اسب با زین زرین و سار مرصع بر سبیل فرخندگی شگون مرحمت فرموده ده کرور دام بصیغه انعام عنایت نمودند - و چون موافق منصب سی هزار سی ذات و بیست هزار سوار دو اسبه مع انعام چهل کرور می شد اکنون مجموع پنجاه کرور گشت - و بیست نامور از مردم معتبر آن سرور را منظور نظر مرحمت ساخته ترین دستور بخلعت و غیره سواران ساختند - راجه بکرماجیت را خلعت و خنجر مرصع و اسب و فیل و افضلخان و هشت نامدار دیگر را بخلعت و اسب و ده تن دیگر را بخلعت تنها بواختند - و چندی از

امرای نامدار مثل عبدالله خان و خواجه ابوالحسن و لشکر خان و سردار خان و سید نظام و معتمد خان که بخشیکری لشکر با او بود - و فوجی بی‌شمار از اعدیان و برافروزان با پنجاه لک روپیه نقد همراه دادند - چون سلطان خسرو از آن باز بهکم وجوب مکافات بی ادبی ۸۰ ازو نسبت بوالد والا قدر سرزده مانند مردم نظر بند نابینان نظر بند جاوید آمده بپاداش کردار گرفتار شده بود - و درینوقت پاسداری او بخواجه ابوالحسن تفویض داشت - و او از همراهی موکب گیهان شکوه سعادت پذیر گشت - حضرت خلافت مرتبت بجهت تحصیل جمعیت خاطر شاه بلند اقبال نگاهداشت او را بولای آن عالی قدر مرجوع ساختند *

وصول سیلاب افواج بحر امواج موکب جاه و جلال
 شاه بلند اقبال بکنار رودبار چنبل و آرایش
 پذیرفتن جشن وزن مبارک سال قمی سیمین .
 از عمر شریف و یافتن توفیق توبه از شراب
 مسکرات بصمیم قلب و سوانحی که در
 عرض آن ایام روی داد

چون حضرت شاه بلند اقبال در مبادی سن صبی و عنفوان آوان
 نشو و نما بتناول سایر مسکرات و مغیرات مایل نگشته بغیر حراست تأکیدات

آسمانی نگاهبانان خود نموده بودند - چنانچه از سن تکلیف نابیست و چهار سالگی بشرب خمر رغبت فرموده مطلقاً مقید آن نشده بودند - حضرت خلافت منزهت مذکور که سابقاً در مقام خود سمت گذارش یافت این حضرت را از روی جد نام بر افدام شرب مدام مجبور فرمودند - باوجود امر آنحضرت بگذارنای شریعت ارتکاب این شیوه نامحور شرعی و عقلی که بر طبع مبارک بسیار گرتنی میکرد بشرط عهد و پیمان بر طبق این معنی نمودند - که چون عمر معروف بسی سال رسد دیگر ایشان را بدین امر مذهبی مامور نفرمایند - و باین معنی گاهی در ایام طوی و حسن که هنگام عیش و عشرت است نه از روی رغبت طبع بل بتکلیف آنحضرت جرعه چود معدود می نوشیدند - و پیوسته کمال ندامت داشته چوبای وسیله قوه می بودند - در بنفولا که بدولت و اقبال متوجه فتح دین می شدند بار بگذار تجدید عهد بعرض والا رسانیدند - که چون افواج غنیم را بن مرتبه نیروی دیگر اهدا - چنانچه بمراتب متعدده در عدد و عدت از دیگر مراتب افزون گرداند - بد آنسان که از روی تسلط و غلبه تمام شهر بند برهادر را احاطه نموده - که آرزوی وصول بحدود آن در آئینده زنگه فرسوده خیال ایسان صورت ده بسته بود چه جای صورت بستن و فروع محاصره - لاجرم مکفون خاطر آنست که حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه طاب ثراهنگام اشغال بجبال وانا سانگا از ارتکاب شرب شواب تائب شدند - و بتواب انابت و اجر بازگشت اصابت سهم السعادت دعای آنحضرت بر هذف اجابت رویداد - و فتح و فیروزی روزی روزگار آن خدیو کامگار گشت - این نیازمند درگاه الهی نیز درین ایام نه چنین مهمی عمده در پیتش است بیرونی سفت سفید آنحضرت نموده حلقه استعجابت دعوت در باب طلب نصرت بروفق امان توبوا الی الله بر در دار الفتح انابت زند - و بدین دست آویز متین بل

مفتاح مطالب دنیا و دین ابواب فتح و ظفر بر روی اولیای دولت کشاید -
 حضرت خلافت مرتبت درین صورت بحکم مصلحت دید وقت استعصاب
 آن رای صواب پیدا نموده این معنی را که من جمیع الرجوة حسن مطلق بود
 همه وجه محسن و مستحسن داشتند - و در حق آن خیر اندیش دعای
 خیر کرده استدعای توفیق در باب حصول سائر مدعات خصوصاً این مدعا
 نمودند - مجمل درین ایام که بتاریخ عرّه ربیع الثانی سنه هزار و سی و هجری
 موافق بیست و ششم بهمن ماه الهی بعه پانزده چهارم کبری جشن وزن
 فمری سال سی ام از عمر اند میوند آنحضرت در کنار رودبار چنبل غیرت
 نگارخانه چین بل روکش فردوس برین گشت - و از آذین این بزم
 بهشت آئین بر ساحل آن نهر کوثر آثار نمودار جذبات تجری من تکنها
 الانهار برای العین نمودار شد - صورت این معنی بر مرات الصفاء ضمیر
 منیر پرتو افکن گشت که درین ورخته حسن زینت آرا و سرمه زل نزهت پیدا
 که وقت و مقام مقتضی طرب و نشاط و زمین و زمان مهرک عشرت
 و انبساط است ترک سرمایه لذت عیش نمودن بزجر نفس انسب و بمقام
 توبه اقرب خواهد بود - لاجرم قرار بر آن دادند که همدرین همایون محفل
 بطیب خاطر و قه دل نائب گردند - باوجود آنکه درین مدت هرگز بخواندش
 خاطر قدسی مغش متوجه باده کشتی نشده همواره در صدور امر مذکور
 مجبور بودند و همانا درین صورت توبه لازم نباشد - براء فمونی تائید آسمانی
 توفیق سلوک طریقه باز گشت یافته حسب الامر آنحضرت شوابها را
 در آب رودخانه ریختند - و جمیع ظروف طلا و نقره و مرصع که زینت
 انجمن عشرت و زیور بزم سرور بود در حضور آن حضرت شکسته در آریاب
 استحقاق قسمت نمودند - و از آنجا موبد منصور بشتاب باد و سحاب
 از آب عبور نموده و اردری گیهان پوی که شمار قطرات داران و ربگ روان

داشت بسرعت باد عرممر و قذیمی شعله آذر بادیه گرد و مرحله دور گشته کوچ در کوچ و منزل بمنزل راه می پیمودند - چنانچه در هیچ مقامی قطعاً مقام نهموده آسایش و آرام بر خود حرام گرفتند - چندانکه ظاهر خطه اوجین مرکز ریات جاه و جلال شاه بلند اقبال گشت - درین حال عرضداشت محمد تقی که در آنولا یاسبانی قلعه مندور در عهد او بود بدین مضمون رسید - که بیست و هفتم اسفندار سنه پانزده جلوس منصور فرنگی مقهور با هشت هزار سوار دکنی بکنار آب برده رسیده - و بمجرد رسیدن آن خاکساران آتشی نهاد مانند باد از آب گذشته اکبر پور را بی سپر گذاشتند - و بی محاباه رفته رفته تا نواحی قلعه آمده چندی به نهب و تاراج پرداختند - اکنون بپای نقل رسیده اراده دارند که فرصت یافته داخل قلعه شوند - و هر روز بندهای درگاه بسربازی و جانفشانی درآمده باوجود دشواری محافظت قلعه از رهگذر کمال فصاحت و بسیار شکست و ریخت حصار بمدافعه مسغول اند - اگرچه این ودوی جاسپار جانبازی در راه ولی نعمت حقیقی که خدای مجازی ست سعادت دارین خود می داند ازین راه اندیشه ندارد - لیکن بنابر کوتاه نظری چند از پست فطرنان که بسر کار نائید یافتگان عنایت پروردگار نمی رسند - و قلت و کثرت لشکر را علت نصرت و عدم آن میدانند - درینصورت نظر بکثرت اعدا و قلت اولیا و سستی تعیین همراهان و پستی همت هواخواهان ملاحظه آن هست که اگر کومک دیرتر برسد خدا بخواسته از ضعف عقول ایشان و قوت علیه بد اندیشان جسم زخمی رو نماید - و چون مضمون عرضداشت بر رای جهان آرای وضوح یافت در گهری از شب جمعه بیست و دهم ماه مذکور گذشته خواجه ابو الحسن را با چهار هزار سوار از برگزیده دیپالپور رخصت فرمودند - و هراول لشکر بخواجه بیروم بیگ میو بخشی که با هزار

سوار جوار از لشکر خاصه خود همراه داده بودند تفویض یافت - و حکم شد که ایشان بغایر رسم منفلا بسرعت تمام پیشتر روانه مقصد شوند - و چون خواجه با اولیای دولت آمد بیفون بنواحی قلعه مندر رسید - و محمد ثقی و یوسف خان از قرب وصول ایشان اطلاع یافتند - فی الحال با سایر بهادران از قلعه فرود آمده به فیروبی افغانی زوال و استظهار دردیکی طلیعه موکب جاه و جلال همراه هزار سوار با غنیم روبرو شده جنگ صف کردند - و مخالفان باوجود آن مایه کثرت با بصرت آسمانی و کرمک جنود غیبی بر نیامده مخدول و مقهور روبرو گریز نهادند - محمد ثقی و اولیای دولت برسم تعاقب از پی شداخته دنبال ایشان را بکداشتند - و چون افواج غنیم بکنار برده رسیده از آب گذشتند و موجی دیگر از آن طایفه بد عاقبت که از عقب رسیده بر آنسوی آب فرود آمده بودند با ایشان اتفاق نموده دیگر باره اراده عبور نمودند - محمد ثقی مردافه درین سوی دریا دم ثبات افشوده ایشان را بسست تیر و بان و بندوق گرفت - و به فیروی جد و جهد روی آن قباة اندیسان تیره رای را نگاهداشته نگذاشت که از آب بگذرند - چون خبر شکست مخالفان بخواجه رسید با بیرام بیگ و سایر بندهای بادشاهی دستاب تمام شپاش ایغار نموده روز شنبه هنگام طلوع آفتاب در کنار دریا بمحمد ثقی پیوست - و بتفاق از آب گذشته با ایشان روبرو شدند - و آن جهالت کیسان دمی چند ثبات قدم ورزیده به بان اندازی پرداختند - چون صدمه بهادران لشکر سیلاب اثر بدیستان رسید ناب مقاومت نیارده بی پا شده از هجوم سپاه رعب بخوابش از جا رفته روبرو قرار نهادند - و دلاوران لشکر شکن چون شیران صید اوکن دنبال آن روبا سیرتان را از دست نداده تا چهار کوه طریق تعاقب پیمودند - و درین مرتبه نیز بسی از مخدولان مقهور را بقتل رسانیده مراجعت نمودند -

و آن مخدولان تا نواحی برهانپور هیچ جا عذاب باره ادبار نکشیده ثبات قدم نورزیدند *

چون خبر فتح و مسامع حاکم و جلال حضرت شاه بلند اقبال رسید روز شنبه بیست و هفتم ربیع الآخر سنه هزار و سی و هجری ریایات موکب والا سایه وصول بر قلعه مندو اوکنده امر بآذین محفل جیش نوروزی و انجمن شادی فتح و نوروزی نمودند - حسب الحکم اقدس صحن خاص و عام دولتخانه مقدس روش فلک اطلس گردیده چندی هنگامه عیش و عشرت گرمی داشت -

مقارن این حال عرایض خانخانان و سایر امرا از برهانپور باین مضمون رسید که چون جمیعت بفرقه خاصیت لشکر غنیم اردنیک به شصت هزار سوار جوار آماده بیکار است - و درین مریدیه دلیری و خیره چشمی ایشان بحدی رسیده که قدم جرات از انداز خود گذاشته شهر بند برهانپور را از روی کمال جمعیت خاطر احاطه نموده اند - بنابراین باندک مایه مردم که در رکاب سعادت اند روزی غنیم شدن از ملاحظه حزم و احتیاط دور است - صلاح دولت مقتضی آنست که نا هنگام پیوستن سایر اولیای دولت ابد پیوند از امراء و منصبداران که نامزد همراهی موکب والا گشته اند خیل اقبال در موضعی که مصلحت رای گیتی آرا اقتضا فرماید توقف کند - چون مضمون عرایض بعرض اعلی رسید جمیع دولتخواهان همراه و نیز که ملازم رکاب سعادت بودند نگاه بظاهر معامله انداخته بر طبق این مضمون باتفاق کلمه صلاح در توقف دیدند - از آنجا که نظر یافتگان تأیید الهی را نظر بر کار سازنی عنایت الهی است نه بر کثرت اعوان و انصار - لا جرم رای دولتخواهان پسند طبع مبارک نیفتاده چندان توقف فرمودند که بخشیان عظام توزک افواج منصوره نموده جیبها بخشش کردند - آنکه بکار فرمائی اقبال خدا داد عمل فرموده و اعتماد بر عون و عون الهی نموده شب دوشنبه

شانزدهم فروردین ماه سنه شانزده جهانگیری موافق دوازدهم جمادی الاول از شهر سال مذکور با ده هزار سوار خاصه و پنجم شش هزار سوار بادشاهی لوائی ظفر پیکر مرکب سعادت را بصوب برهانپور ارتفاع بخشیده در کنار آب زبده جشن شرف آفتاب عالمتاب آرایش پذیر ساختند - درین حال عبد الله خان فیروز جنگ که حسب الحکم والا ناهنگ کومک اولیای دولت از جاگیر متوجه شده بود با دو هزار سوار باردوی ظفر قرین پیوسته از ادراک شرف بساط بوس انواع سعادت دو جهانی اندوخت - و آنحضرت همدین منزل به ترتیب افواج پرداخته عبد الله خان را با گروهی انبوه هراول لسكر ظفر اثر و راجه بکرماجیت برادرار و خواجه ابو الحسن چرانغار قرار داده خود با نفس نفیس با دای قوی در قلب افواج محیط امواج باستقرار مرکز قرار گرفتند - و باین دستور افواج سپاه منصور را دستوری عبور از آب دادند - و پس از گذشتن راه سمت مقصد پیش گرفته بنابر نوبت دریافت مقصود که اشارت سراپا بسارفت بود همعنان بخت و اقبال با سرعت تمام راهی شدند - و بیست و سوم فروردین ماه مذکور چار حد خطه برهانپور را مرکز ایات اقبال و مورد مرکب جاه و جلال ساختند - چون خانکhanان از مقدم فرخنده قدم آن عیسی دم خبردار گشته جانی تازه و مسرت بی اندازه یافت - در حال شهر را بچندی از امرای عظام سپرده خود استقبال خیل اقبال نمود - و در همان ساعت مسعود که سعادت ملازمت دریافت حسب الامر آنحضرت بمحافظت شهر عنان معاودت برتافت - و بعد از سه روز دوشنبه بیست و ششم جمادی الاولی سنه هزار و سی هجری خطه برهانپور را بیدم فدوم بهجت لزوم دارالسردور امن و امان ساختند - سائر دولتمخواهان که پیوسته این دولت عظمی را از حضرت واهب العطايا استدعا می نمودند بر طبق مدعا و وفق اجابت

دعا شاد کام و مقضی المرام گشتند - چون افواج لشکر مخالف درین مدت که عرصه خالی دیده بی مراحمت و ممانعت احدی با خاطر جمع ترکمانی و دست درازی در آمده از هیچ سو چشم نمایی ندیده بودند بنابر کوتاه نظری و شوخ چشمی درینوقت هم تزلزل بخود راه نداده همچنان پای ثبات و قرار در جای استقرار افسرده از جا در نیامدند - بنابرین خانخانان که صوبه دار و ماهیت دان آن ولایت بود بانفاق سائر بندگان پادشاهی بعرض مقدس رسانید - که چون این مرید کثرت غنیم را غلبه دیگر است درین موسم که گرمی هوا کمال شدت دارد تردد در نهایت دشواریست - و اکثر مراكب موکب اقبال از تنگی خوراک و کمی علف بمعرض تلف در آمده اند - باوجود این معانی نزدیکی فصل برشکال نیز در پیش است - بنابر آن پیش ازین کار پیش نمی رود که اولیای دولت باوجود قلت عدد میامن اقبال آنحضرت از روی جد و جهد تمام غنیم را بر خیزانیده آنقدر پس رسانند که از آب عادل آباد بگردانند - و خود درین طرف آب اقامت نموده بعد از برسات مخالفان را زیر کرده ببالا گهاک بر آیند - چون خان عالیشان این معنی را که ممبر بر نهایت دولتخواهی بود از مبدا بمندها رسانید - و بافی امرا مثل عبد الله خان و خواجه ابو الحسن و دایزاد خان نیز این کنکاش صواب اندما را که بظاهر صلاح وقت از سیمای آن چهره نما و در نفس الامر خلاف رای دولت کار فرما بود پسندیده درین باب متفق الکلمه شدند - آنحضرت در جواب فرمودند که مقتضای دولت خواهی و موافق نگاش و ندبیر همین بود که بعرض رسانیدند تا حکم تقدیر بکدام صورت تعلق پذیر گردد - آنگاه بنفس نفیس در صدد سرانجام این کار و اهتمام این مهم دشوار شده بجهت تجهیز عساکر منصوره و تهیه لوازم یساق تا آن غایت اهتمام بجا آوردند که اوقات

مرخنده ساعات را صرف همین معنی نموده غیر از ادای واجبات و ارتکاب
 قلیلی از مقتضیات طبیعت و ملائمت نشاء بشریت از خورد و خواب
 بامری دیگر نمی پرداختند - چنانچه هر روز در حضور آنحضرت کارپردازان
 سلطنت طلب و نفخواه سایر سپاه خاصه کومکین برهانپور که مدتها محال
 جاگیر ایسان در تحت تصرف دکنیان بود بر آورد نموده بی درست
 ساختن اسناد رجوع مطالبات را که از روی سیاهه بعرض رسیده بود منصبدیان
 خزانه نقد نفخواه داده ثانی الحال سند تمام میکردند - تا بعویقی در
 در نهیۀ مایکنجای یساق بسود - و در عرض اندک مدتی مبلغ چهل لک
 روپیۀ کومکین آن صوبه مرجعت نموده سی هزار سوار جرار آماده کار زار
 ساختند - از آنجمله هفت هزار سوار اوبچین مکین اسپه یکۀ گزین از سوار
 خاصه شاهي و باقی از بندهای بادشاهی بودند - آنگاه بنوزک افواج فاهره
 نوجه فرموده افواج کلی را به پنج قسم منقسم ساختند - و با هر سرداری شش
 هزار سوار بعین فرموده نزدیک صفوف را بموجب ذیل مقرر نمودند - فوجی
 بسرداری داراب خان خلف خانخانان - و دو فوج دیگر باهدمام عبدالله خان
 و خواجه ابو الحسن - و باشلیقی دو فوج دیگر بر اجه بکرماجیت و راجه
 بهیم که مرید عنایت آنحضرت اختصاص داشتند نفویض رفت - و سرداری
 کل با دارانخان باز گشت باین عنوان که انجمن کفکاش در منزل او منعقد
 گردد - لیکن در حقیقت رفق و فلق و حل و عقد امور کلی و جزوی
 باسنصواب رای صواب آئین راجه بکرماجیت منوط باشد - بالجمله شب
 یکشنبه بیست و پنجم جمادی الاولی سنه هزار و سی بهر یک از امرای
 عظام و منصبداران خلعت و فیل و اسب و کمر خنجر و شمشیر مرصع
 داده عسکر منصور را از برهانپور دستوری دادند - و موکب سعادت حسب
 الحکم پنج روز بجهت تهیۀ ضروریات یورش در سواد شهر درازگ نموده روز

جمعه چهارم اردی بهشت از آب تپتی که بر کفار شهر میگذرد عبور نموده در یک گروهی منزل گزیدند - روز شنبه هنگام طلوع طلیعه بامداد همین که راهی سمت مقصود گردیده یک کروه راه قطع نمودند - یافوت حبشی سردار کل افواج غنیم دلیوانه از قرارگاه خویش یک کروه پیش آمده دلاوران بدر آزمای را استقبال نمود - بهادران موکب اقبال بمجرد مقابله بی محابا و ابا مانند شعله که بر قلب زغال زند خود را بر صف آن سپاه تیره رای زده تیغ آتش میغ از ایشان دریغ نداشتند - و چون آتش سفیر و آویز بلندی کرای گسسه یکی بزبانه کسی در آمد - و اشتعال آن سرکش که بخشک و نر در گرده بود در خرمن خس یعنی صفوف آن مستی ناس امداده دود از نهاد آن تیره درونان برآورد - یکبار مانند خیل شرار از هم افزاده هر یک از کفاری بدر رفتند - چون به نیروی کارگرداری اقبال در ضمن اندک زد و خوردی هر موحی از افواج قاهره فوج روبروی خویش را برداشته سر مدببال آن کروه ابر براده بر اثر ایشان دشت و در را پامان و پی سپر ساخت - چندانکه آن مظهران از بیم شمشیر شعله تاثیر بهادران که برسم تعاقب هفت کروه از دبال ایشان تاخذه بودند خود را بر آب عادل آباد زده از میان آب و آتش جان مفتی بدر بودند - و در آن دار و گیر زیاده از پانصد تن آن خون گرفتگان طعمه شمشیر شده شش صد کس اسیر و دستگیر گشتند - و غنایم بیسمار از اسیر و شند و چنری و پالکی و علم و نقاره و امثال اینها بدست غازیان افتاد - و در آن چپقلش بمحض عون و عون آهپ که لازمه اقبال نامتفاهی است از خیل اقبال دو تن که پیوسته از گل شجاعت ذاتی خار خار برداشت زخم پیش رو که غازه تازه روئی مردان و گلدسته دستار مردانگی است داشتند مقصود رسیدند - یکی شیر بهادر دوم الله ویردی ولد مقصود کوسه ترکمان که بالفعل از خطاب

خانی سمت کامرانی دارد - و لشکر ظفر اثر روز دیگر همعنان فتم و ظفر از موضع عادل آباد کوچ کرده متوجه ملکپور شد - و چون افواج غنیم، مالنسی سزا یافته بودند در عرض راه اصلا نمودار نشده در منزل بوقتی که دارابخان و راجه بکرماجیت باندک مایه مودمی که عدد ایشان سیصد تن می‌نمید از راه رسیده بودند - و چنانچه راه سرداری است گرداگرد معسکر اقبال درآمده افواج را جا بجا قرار نورل می‌دادند - آتش خان و دلاور خان از جمله مخالفان کم فرصت وقت یافته با ^۱ [چهارده] هزار سوار از یک جانب برآمدند - و سه هزار سوار گزیده رزم دیده را از خود جدا کرده پیشتر می‌ستادند که تا رسیدن ایشان خود را رسانیده دستگیری در آید - و چون آن دادبدشان که بآن انداز دور از کار اختیار کارزار دلیوان نموده بودند نزدیک رسیده گرم بان اندازی شدند - راجه خواست که باهنگم مدافعه افسان از جادر آید - دارابخان بمقام ممانعت در آمده تا هنگام رسیدن دلاوران صلاح وقت در تیز جاوئی ندید - این توقف سرداران سرمائه دلیوم عظیم شده یکبار بارگیاها انگيخته بخیره جسمی و چیره دستی در آمدند - درین حالت راجه چشم از مقتضای حال و مصلحت وقت پوشیده بی ملاحظه دوربینی‌ها برایشان تاخت - و راجه بهیم نیز که درینوقت باز خود را تیز و تند رسانیده بود حلوریز بعمله در آمده راجه موافقت نمود - و بانفاق یکدیگر ایشان را از پیش برداشته بر فوج عقب که ^۲ [مثبت] ^۳ مخالفان بود زدند - و کمتر فرصتی آن کم فرصتان زیاده سر را بی پا و بیجا ساختند - درینوقت که دارابخان نیز بدفع ایشان متوجه مقابله بود بفوجی تازه زور که از عقب بهادران در آمده بودند بر خورده خود را بر ایشان زد - و باندک زد و خوردی چون نیروی آسمانی یار افتاده تقویت

بازوی شیران پنبه دراز فایده عفايت رباني دست بهم داد - ازین غنيم پاي کم آورده شکست درست خورد - و دست از ستيز و آيو باز داشته از زیر قیغ رو بگریز نهاد - و داراخان تا یک کروه عقب همگنان تاخته قریب دو صد کس را به تیغ بیدربخ گذرانید - و مظفر و منصور معاودت نموده عسکر اقبال پیوست - و روز پنجشنبه دهم اردی بهشت ماه الهی مطلقا ازیشان اثری ظاهر نشد - و روز دیگر که موکب مسعود سه گروهی روهنگو^(۱) و درود اقبال نمود - درین روز مخالفان دو بخش شده جمعی از راه گهاتی روهنگو و گروهی از گریوه کوتلهی گریزان گشته رو بدلا گهاث نهادند - و اوئیای دولت روز دوشنبه دوازدهم ماه در پائین عقبه کوتلهی که از گریوه روهنگو آسان گزارتر است منزل گزیدند - و روز دیگر بدلا گهاث در آمده جهت انتظار وصول تمام عسکر نصرت اثر دو روز توقف نمودند - درینوقت محمد تقی با دو هزار سوار بولایت برار و محمد خان نیازی با فوجی جرار بملک خاندیس رسیده محال منعلقه بادشاهی را متصرف شدند - در روز سهشنبه پانزدهم سرداران از آن مقام کوچ فرموده هست کروه مساوت قطع نمودند - و روز دیگر شش کروه، دیگر طی نموده بمنزل رسیدند - بموجب نوشته سرزنش آمود غفر با سائر مقهوران از درنهر و تجلد در آمده بعزیمت ناصواب و عیان کسی ادبار رو بردی موکب اقبال شدند - قضارا هراول ایشان که بوجود بی بود جادو رای و ساهو سیاه رو و کهیلو مطرود و دلار خان و آتش خان که مردم کار طلب غنیم بودند استظهار داشت بهراول فوج راجه نکرماجیت بر خوردند - و چون این کتیبه فتم و ظفر که از یمین حضور مقتسبان سلسله علیه علویه مثل

(۱) در بادشاهنامه ابن مقام را روهنگوره نوشته - ملاحظه کنید - صفحه ۵۱۷ -

سید صلابت خان^۱ [...] و سید جعفر و سید مظفر و دیگر سادات بارهه نیرومندی داشتند - و اوواجیرام دکنی نیز درین موج بود - بمتابت شرار درآمده بر ایشان حمله آور شدند - و راجه نامردم تازه زور خود را رسانیده بکارزار در آمد - و مدنی از طرفین جنگ ترازو بود - در آخر امرو بیروی اقبال آسمانی و تقویت تأیید ربانی باعث ضعف و وهن مخالفان شده زبانه تیغ شعله آمیغ موافقان آتش فنا در خرمن هسنی ایشان زد - چنانچه تلنگ راو که دکنیان حیلہ گر روئے بار از اعضا فوت او شیرک شده بودند - و به بیروی دستباری او با شیران مرد افکن و پلنگان صف شکن سر پفجه جلالت بر کنساده - با چندی تن بی سر شده - و از جمله خیل اقبال سید محمد علی بارهه اظهار صحت نسب نموده آثار شجاعت و شہامت هاشمی بر روی کار آورده - و چندی از یک تازان را در عرصه پیکار بی سر ساخته بر خاک هلاک انداخت - آنگاه از فسان زخم های کاری که بر روی او رسیده بود مهرها بر معضرسیدات خود گذاشته بآن آبرو و دریافت درجه شہادت نهاد - و حمید خان برادر مرهاد خان حبسی در مندو نذاگی داغ بندگی آن حصرت را غرّه نامیه بخت بندی نموده از گلگونه خون شہادت سرخروئی سعادت اندوخت - و سید مظفر بارهه که اکنون بیاداش نیکو بندگی منصف هفت هزاره هفت هزار سوار و بخطاب خان جهانی سرافراز است در آن روز چهار زخم نمایان خورده در معرکه افتاد - و دو برادر او سید جمال و سید باید شهید شدند *

در طی این حال که راجه بکرماجیت بنعاقب هراول خصم اشتغال داشت یاقوت حبشی که سردار^۲ [فوج] غنیم بود وقت یافته با آن فوج خود را باحمال و اقبال اردو رسانید - و چون آن روز از ناهمواری زمین و کثرت

اهل اردو دواب و رواجل آغروق نامتداد كنشيد - و فوج چنداول را ياسباني
 بآساني ميسر نيامده مضرت عظيم باهل اردو رسيد - و اكثر اسب و اسباب
 مردم نزاراج روت - و چون راجه بهيم از دست انداز يافت خبر يافته
 بسبب دور دست نتوانست رسيد - بيدرزنگ با فوج خود بر ايضان تاخته عرصه
 كارزار را كارسنك ساخت - و در عين كوششهاي مردانه كه از طرفين زوي نمود
 پيش از آنكه شاهد فتح چهره اقبال بر امروز - چندين مرد مردانه روشناس
 مثل ا[صادق بهادر]^ع و عبد الكريم بيدگ و گدا بيدگ و خواجه طاهر
 و نافي بيدگ و چندي ديگر از بهادران عمده در مراعات دفايق حلال دمكي
 كوشيده در يافت درجه شهادت رسيدند - و درين دستبازي نه آخركار
 مفصونه فتح اوليای دولت اند فربن درست دشمن افتاد فيروز خان حبسي
 با هفت صد تن از دغا پيسگان دن در عرصه جنگ نقد جان در باختند -
 بالجملة ارآن روز كه افواج موائب والا در نالا گهاٹ ريايت رفعت و اقبال را
 رفعت بخشيدند - تا نيست و بكم اردي بهشت ماه كه شش كروهي كهركي
 دشمن جاي نظام الملوك و عنبر مضرب سراق بصرت شد - اكثر روزها
 بمقابله سپاه اقبال با مخالفان دولت اند پيوند انفاق افداده همه جاي فتح
 و ظفر نصيب اوليای دولت فائزه گشت - و چون ماهچه لوامي بصرت
 آيه عسكر منصور بر موضع جنگل تهانه ده در چهار كروهي كهركي واقع است
 پرتو ورود مسعود افگند - افواج غفيم سپاه گلیم باروز برگسنة و حال اندر شده
 آهنگ مقابله با اوليای دولت جاويد فيروز دموده بيدردگ باهم در آويخته
 در يكدیگر آميخته - و پس از دار و گير و كرو فرسيار كه از هر دو طرف
 در نمود بدستور معهود مانند بخت خویش برگشته راه فرار پيش گرفتند -
 و افواج خيل اقبال همه جاسر بدنبال ايضان گذاشته تا كهركي هيچ جا عنان

یکران نعاقب را مثنیٰ نساخند - و عذیر نیره روزگار پیشتر از وصول موکب
 نصرت شعار بیک روز از هجوم خیل رعب که عسکر آسمانیست شهر را
 خالی کرده نظام الملک و اهل او را با خزاین بقلعه دولت آباد مرستاده بود -
 و معظم سپاه را در برابر لشکر ظفر اثر بار داشته خود با ده هزار سوار گار آرموده
 بدولت آباد شتافته در پناه آن قلعه آسمان شکوه که بر فراز کوهی رفعت
 طرار واقع است دشمنه و پست بکوه باز داده - و غافل از آنکه اگر بمثل آب
 و آتش در میانخانه سنگ رو پنهان نند هدمه سنان آبدار و کاوش خنجر
 آذینبار اولیای دولت برق صولت او را خبر وار از دل سنگ خارا بدرون کشیده
 چون شراره کم عمر زود بباد فنا بر دهد - و مانند فطره سست بنیاد زمین گیر
 بر خاک هلاک افکند - همان روز که اولیای دولت سعادت داخل کمزگی
 شدند - افواج اهل خلاف از آنجا فرار نموده بدار البوار هریمت شتافتند -
 و اردوی گیهان پوی سه روز در مقام کمزگی رحل افامت افکنده سر تا سر آن
 معموره احداث کرده عذیر ده در مدت پانزده سال صورت آبادی و اتمام پذیرفته
 بود سوخته ویران ساختند - و روز شنبه بیست و ششم یک کوه از کمزگی
 کدشته منزل گردیدند - و روز دیگر از آن موضع کوچ کرده همین که سه کروزه را
 طی نمودند افواج غنیم بسرداری یافت خان با نوزک شایسته بر فوج راجه
 نکرماجیت که در آن روز چنداول عسکر منصور بعده او بود تاخت آوردند -
 راجه تقها مدداعه ایشان برداخته - در مبادی ظهور غلبه او درانخان و راجه
 دوسفگدیو ندیله از جانب دست چپ و راجه بهیم از طرف راست بکرمک
 رسیده بر لشکر غنیم حمله آوردند - و همگنان را چون اندیسۀ ایشان پریسان
 و پاشان ساخته جمعی را قتل و برخی را دستگیر نموده معارفت نمودند -
 بغیر آنکه آن مخدولان تباۀ اندیش مالتی بسزا خورده دیگر در خود تاب
 مقابله با موکب اقبال ندیدند - ناچار یکبار گذاره گزیده از مقاومت تقاعد

ورزیدند - و عذیر و نظام الملک خود پناه بقلعه دولت آباد برده بودند - و آن هنگام مصلحت وقت اقتضای محاصره قلعه نمی کرد - لاجرم صوابدید آرای جملگی خیر اندیشان دولت برین فرار یافت که در اطراف و اکناف ولایت اعداء دولت بناخت و نزاراج در آیند - و بغیر آنکه موجی از مخدولان مدنها بمحاصره قلعه احمد نگر اشتعال داشتند خنجر خان از عمده های دولت که اکنون بسپهدار خان مخاطب است در آن مدت بشرایط قلعه داری با شایستگی تمام پیام نموده بود - و درین ایام از راه عسرت و نایابی آنوفه کار بر نه نذکی کسیده - باچار این ادبش را بخاطر راه دادند که نخست باحمد نگر شناخته و خنجر خان و سایر بندها را از مضیق محاصره نجات بخشیده ندرگی سامان غله و هدیه سایر مابعداج قلعه داری نموده آنگاه بتاخت و غارت سرنا سر ولایت اهل خلاف خصوص سرزمین ناسک و [سنگمیر]^ع که معمور ترین پوکنات آن اطراف است بپردازد - و ازین راه و طرق دیگر سر حیلنی که رو دهد رفته رفته اسباب ضعف و رهن ایسان مهیا نموده بکباره غنیم را بیخ بر کن و بر اصل مستاصل سازد - و بحکم این عزیمت صائب در روز شنبه بیست و هم از دی بهشت منوجه سمت آن سرزمین شدند - چون خنجر خان ازین حقیقت آگاهی یافت قوی دل گشته ناسنظار نام از قلعه دوآمده با جوهر حبسی داماد عذیر که احاطه قلعه نموده بود آویخته فریب دیو است نفرا به تیغ بیدریغ گدرانید *

چون افواج منصوره بظاهر مونکی پنی رسیده در ساحل بان گنگا منزل گزید خبر آمدن افواج غنیم از انباء جاسوسان ظاهر شد - لاجرم به ترتیب افواج پرداخته بنابر ملاحظه مقتضای احتیاط و حزم که عمده ترین

ارکان سردارزی است از هر موجی هزار سوار جدا ساخته برای محافظت اردوی جهانپوی گذاشتند - روز یکشنبه سیوم خورداد نقل و حرکتی اقبال خدا داد روی همت بلند نهمت بدفع اعداء دولت نهاده بعد از طی دو گزوه دیدند که ددنیان فرار مقابلۀ موکب اقبال داده افواج مقهوره خود را در بخش نموده مستعد ایستاده اند - سرداران بیدر خیل سعادت را دو گزوه ساخته داریابخان و راجه بهیم بمواجهه موج بافت خان و مردم عادلخان که دردیگ پانزده هزار سوار بوده باشند متوجه شدند - و باقی سرداران بدفع فوج دیگر آهنگ نمودند - چون داراب خان با عظیم زور و کار از مقابلۀ کشید و از طرفین مراسم جلالت ظهور نمایان یافت - مخالفان باوجود کثرت سطوت و صولت اولیای دولت خودستنی داری نموده از راه تهور در آمدند - و با خود قرار تمکن و استقرار داده چندی دلی ثبات و فرار افسردند - بنابراین فرار داد حق تجلد و جلالت ادا نموده داد دار و گیر دادند - و آرمایه تمکن و پایداری که زیاده از امکان بایه آن فرومایگان بود بعد آورده عافیت بی پا شدند - و غنایم بدستار اسب و شتر و امثال اینها بدست ارباب قاراج افتاد - چون عبدالله خان و خواجه ابوالحسن و راجه بکرماجیت بآهنگ گوشمال موج دوم که فوج بی بود - و دلاور خان و جادون رای و آنشخان سرمایه قوی دلی آن فرومایگان دون پایه بودند - و شمار ابران به بدست و پنج هزار تن می کشید شدابان گشتند - هنوز دو گزوه را طی نموده بودند که خیل ادبار استقبال موکب اقبال نموده از دیر نمودار شد - نخست راجه بکرماجیت بنابر مقتضای جلالت ذاتی نه پنج هزار کس کار طلب برسم هراولی بر همگان پیشی جسته پیش روی ایشان را گرفت - و با مجاهدان عسکر جاه و جلال بعون تائید آلهی بر ایشان تاخت و از کار دست بسته که کارنامه رستم دستان در بند اوست گره اشکال

کشوده بظهر آورد . و منعافب آن گروه بداندیش که از پیش برداشته بود همت نمائیده دنبال آن مدبران را تا منزل گاه ایشان از دست نگذاشت . و درین فتح نمایان اکثر چارپایان باربردار اردوی ایشان از فیل و اسب و شتر و گاو فتوح غنیمت شد . چون لوای نصرت شعار موکب ظفر آثار بقصد مراجعت افراشته شد باز موجی تازه زور از مخالفان بغیر رسم معهود دکن از جانب قوشون خواجه ابوالحسن ظاهر شده شوخ چشمی آغاز نهادند . بدرام بیگ بخشی نا بهراز سوار جوار هراول فوج خواجه که بعهده او بود همراه جاسپار خان دردمان و چندی دیگر از بهادران جان فثار روبری آن مدبران شدند . و سزای بداندیشان را در کنار روزگار ایشان گذاشته کمتر رزمی آن کم فرصتان را از پیش برداشتند . درین حال راجه بکرماجیت جلو ریز رسیده بانفاق خواجه آن گروه مدبر را تا یک گروه تعافب نمودند . و گروهی ابدوه را زخمی ساخته قریب دو هزار کس را بقتل رسانیدند . و جمعی کثیر را اسیر و دستگیر نموده بافی آن سوخته اخذران بخت برگشته را سرکشند بادیه ادبار ساختند *

چون بمددگرایی جناب پروردگار و دسنیاری بخت کارساز ازین دست نصرت های تازه و فدوحات بی اندازه روزی روزگار اولیای دولت پایدار شاه بلند اقبال آمد سرداران حقیقت وقایع را از قرار واقع داخل عرایض کرده بدرگاه والا ارسال داشتند . و محمد خان نیازی و محمد تقی که با جمعی از بهادران بضبط محال پائین گهاگ نامزد شده بودند . بعد از تصرف اعمال آن ولایت ببالا گهاگ برآمده سر تا سر مهمات و مدعیات حسب الامر اسندعاز صورت بست . غنبر بمحض شنیدن این خبر از جا در آمده بیدست و پا شد . و در مقام چاره گیری این امر تقدیری که کارگری تدبیر ایدجا عیور بی تاثیرست پا افشوده جادون رای را با هشت هزار سوار باهنگ

انتزاع محال باسم فرستاد - در یفوق حسب الحکم راجه بهیم با هزار و پانصد سوار بکومک محمد تقی رسیده جادون رای و همروهان اورا گوشمال نسزا داد - و همه را آوارا بادیه ادبار و سرگشته دشت هزیمت و فرار ساخته حقیقت را عرضداشت نمود *

وسيله انگيختن عنبر در طلب شفاعت و اظهار
مراسم بندگي و اطاعت و توسل بذیل عفو
گناه آمرز والا حضرت شاه بلند اقبال
و پذيرفتن پيشکش کلي و تسليم محال
متعلقه اولیای دولت و دیگر سوانح اقبال

خدایی سزاوار شاهي بود * نه مصداق ظل آلهي بود
بباطن نگرداند از حق و رزق * بظاهر بود مظهر لطف حق
بدآنسان نهد بر مدارا مدار * نه تلخي عفو شد بود خوشگوار
ماحصل این مقدمه مطابق احوال والا حضرت شاه بلند اقبال است که
در هیچ صورت از ملاحظه این معنی غافل نیستند - و همواره در حالت
ظفر و نصرت و مال اقتدار و قدرت این مراتب را منظور داشته عموم مجرمان را
نظر اغماص می بینند - آری استحقاق خلافت علی الاطلاق آن سعادت یار
کامگار دارد - که چون نصرت و فیروزي روزی روزگار برکت آثارش گردد از
در انتقام در نیاید - و سزاوار فرمانروائي و بادشاهي آن دولتمند اقبالمند
باشد - که چون بر اعدای دولت ظفر یافته از موهبت عالم بالا به تسلط
زبردستان وایز گردد تسلي خاطر و تشفي قلب بکینه تروزي نماید -

چنانچه مکرر این معنی در مجاری احوال آنحضرت مشاهده شده که نسبت به عامه عالمیان خاصه دکنیان بعمل می آرند - از جمله درین صورت که چون عنبر تیره رای نباله اندیش دید که بچهره نمائی سعادت روز امرو و کارسائی بخت شمایون ساعت بساعت قطع های نمایان صورت بسته پی در پی نصرت های بی پایان قدوح روزگار دولت پایدار گردید - و از روی کار نیم سینی نقشها و بی پرکاری کارها صورت اقبال دیداداران دکن را چون ظاهر و باطن تیره جیوش و جفوه دکن در آئینه رنگارنگ ورسود بخت سیاه معاینه نمود - لاجرم از بیدارته کجروی و انحراف رو نافذ بر سر شاهراه راست اطاعت آمد - و باوجود این درجه بالا دویهای طعین و ایفکونه روسیائی های عصیان با غم ادواع جرأت و جسارت که بموانب از دیگر مراد بیش در پیش بود - و با فوایز نزول عفو که در عین اسدیلا و اسدلال و مدرت و افندار رو داده بود - نظر بر بختش بی پایان آنحضرت روی طلب امان و شفاعت یافته از در ندامت و خجالت در آمده - و بوسیله شفاعت اولیای دولت ادای لوازم طاعت را عذرخواه تقصیرات گذشته نمود - و بذایر مفضای این عزیمت صائب چندی از مردم معامله فهم کاردادن نزد راجه نکرماجیت که هنوز با سایر درلخواهان در پهن توفف داشت فرساده پیعامهای عجز آمیز رقت آموز داد - و خلاصه مطلب آنکه چون در آن مرتبه حضرت شاه بلند اقبال بدینصوب توجه فرموده بودند - و از پرمو چهره دشای نایید آن حضرت شاهد فتح رخساره نمود در عالم شهود بر افروخته مقصود بر وفق مدعای هواخواهان رو نمود - عادلخان متعهد ادای وظایف حسن خدمت و رعایت مراسم نیکو بندگی کشته در پی سرانجام پیشکش شد - و آن حضرت بر عهد او اعتماد فرموده حیلہ پردازها و دروغ آمیزی های او را راست انگاشتند - و بگاهداشت سر رشته ضمان داده نفع پله اعتبار او را

بر افراشتند - او خود پاس مرتبه این پایه والا نداشته از روی زیاده سر بها و دم فرصت‌ها و قتیکه وقت یافت بدست عصیان قهر یک سلسله طعیان نمود - اگر درین نوبت رقم عفو بر جراید تقصیرات این بقده کسیده آید از سر نو ناصیه بندگان این دم خریده ده بصدق بی دم از خاوص طوینت نمی رود بداغ عبودیت زینت پذیرد - چنانچه باعطاء پروانجات ده عبارت از عهدنامه باشد خط آرایی از طوق عصیان بدست این پیر علامه افتد - هر آئینه وثیقه عهد و پیمان را بایمان موکد می سازد ده دیگر سر اطاعت از خط طاعت نکند - و بعد از تسلیم محال منعلقه اولیای دولت اند بیودد دم نقد پیدکس گرامند از خود با سائر دیاداران دکن سر انجام دماند - و سال بسال در خور حال و قدر شکرانه امن و امان بدرگاه والا ارسال دارد - راجه بعد از استماع گفت ده اگر عفو از نه دل بر واسی و درسی است و از راه مکر و تزویر که شیمه بکشید دکنیان است در نیامده از موار واقع در مقام عدرواھی ست - سایر مسدعیات او حسب الانماس دولتخواهان مبدول و معاذیر او بنابر شفاعت عفو جفایت بخش عصیان بخشای شاه کشورکسای بمقام قبول موصول خواهد شد - و علامت عفو قول او گبشی ظهور می یابد ده بالفعل دست از احاطه احمدنگر بار دارد - و بحال جمعی که درینولا بر سبیل ایصال خزانه شایان ضروریات فلهه ارسال میود عطلقا مزاحمتی نرساند - و هرگاه معانی مدکوره صورت بندوق بندوقهای دولتخواه حقیقت را بدرگاه گیدی پناه معروضداشته این معنی را وسیله درخواست سایر ملتسمات او خواهد ساخت - و دلی عذر این مطلب را از خدا خواسته بی امتناع بقبول مبادرت جسنقد و حقیقت به عفو نوشته فرستادند - او بعد از وقوف بمقام تصدیق قول گفته و پذیرفته خویش در آمده بی توقف مردم خود را از دور قلعه برخیزادید - چون ازین معنی مکنون خاطر

عقب‌ظاهر شد و خاطر اولیای دولت از جانب او اطمینان یافت مبلغ یک
 لک روپیه باهرار تفنگچی بجهت مدد خرج قلعه و نگاهبانی آن فرستادند -
 چون فرستادگان خزانه را بی ممانعت رسانیده مراجعت نمودند حقیقت
 این معنی و سایر ملتسمات عقب‌را در طی عرضداشت بدرگاه سپهر مثال
 شاه بلند اقبال عرضداشتند - از آنجا که ستوده شیوه عفو جرائم و جنایات
 و فرو گذاشت زلات و تقصیرات مقتضای ذات کامل صفات و لازمه طینت
 قدسی سرشت آنحضرت است - و دین اعطای امان خاصه بمسلمانان شرعاً و عقلاً
 واجب و حسب الحکم مروت و فدوت فرض و لازم - معهود شدت گرمی هوا
 و رسیدن موسم برسات که درمیان بود مرغوب و محکم بنا برین درخواست
 ایشان تشریف قبول یافت - و باین معانی چون خاطر ملکوت ناظر دیکه‌نگری
 احوال حضرت خلاوت مرتبت نیز معلق بود - چه خبر اشداد عارضه
 غیق النفس که از دیرگاه بارطاری مزاج عالی شده بود دمیدم نفس نفس
 متواتر و متوالی می‌رسید - لاجرم این دل نگرانی که از همه بالاتر بود علاوه
 موجهات پذیرش ملتسمات او کسبه بامان دهی و جان بخشی و قبول
 مصالحه و معافه رضا دادند - و معامله صلح باین صیغه قرار یافت که الحال
 سایر پرگذاشت دکن که از عهد حضرت عرش آشیشانی تا مبادی حضرت
 جهانگیر در تصرف اولیای دولت جاودانی بود ثانیاً در ضمن مصالحه
 بار نخست بر سبیل اشتراک بعمل سرکار بادشاهی تعلق پذیر گشته خود
 نیز در بعضی از قری و مواضع مدخل داشته تصرف اولیای درلخواهان
 دهد - چنانچه از جمیع محال مسترک که موازی چهارده کور دام جمع
 سی و پنج لک روپیه حاصل دارد از وقت مصالحه آن نوبت تا اکنون که
 در تحت تصرف او مانده بود دست ناز داشته تسلیم اولیای دولت نماید -
 دوم نقد مبلغ پنجاه لک روپیه بر سبیل پیشکش و جرمانه جرأت و بی ادبی

از خود و نظام الملك و عادلخان و قطب الملك سر انجام نموده بدرگاه والا ارسال دارد - بالجمله چون عذر از حقیقت مضمون امر کماهی آگاهی یافت در قبول این معنی بجان مذمت دار گشته از اطاعت فرمان جهان مطامع سر نداشت - و فی الحال در پی سرانجام شرایط پذیرفته شده منحصلاً قطب الملك نیز بعهده خود گرفت - و در باب پیشکش عادلخان التماس صدور فرمان و تعیین یکی از بندهای معتبر درگاه گیتی پناه بجهت تحصیل ادوی او نمود - و بندهای بادشاهی چون عنبر را برونق خواهش هوا خواهان مطیع و فرمان بر یافتند خاطر از جمیع مواد جمع ساخته همعنان و طغر با سائر عساکر بسوی تمرنی شتافتند - و چون محال بالا کبات قلعه که قابل نیستن مرزبان و نگاه لسكر و نشاندن نهانه باشد نداشت - و قلعه احمدنكر خود در سرحد واقع شده از وسط ولایت دور افتاده بود - لاجرم اولیای دولت در سرزمینی پسندیده که اینطرف تمرنی واقع بود بر فراز رودخانه [کهزک پور] قلعه سنگین اساس در کمال روعت و حصانت بنا نهاده در اندک فرصتی آن حصین را باسلاحکام تمام صبروت اتمام دادند - و بنابر مقتضای وقت و مقام نظفرنكر موصوم ساخته حسب الحکم عالی امراء عظام با فواج خود در مواضع مذکوره ذیل باین دسنور گذرانیدند - دارا ایتخان و راجه بکرماجیت با هشت هزار سوار در ظفرنكر - و عبد الله خان در مقام ارا ده شش کوره این طرف ظفرنكر واقع است - و فوج خواجه ابو الحسن در موضع پاپلی دو کوهی ارا - و سردارخان برادر خان مذکور در دیرلکام نزدیک برهنگنكر - و خنجر خان با سه هزار سوار در احمد نكر - و سر بلند خان با سه هزار سوار در جالدا پور - و جانسپار خان با سه هزار سوار در بیر - و یعقوب خان بدخشی در مولگی پنی - و ارداجیرام وغیره دکنیان در ماهور - و از برهانپور

با دیولکام جابجا تهاجمات قرار داده راه گیران را از مزاحمت و ممانعت مخالفان فارغ ساختند *

ولادت با سعادت فرخنده اختر برج دولت ثریا بانو بیگم

درینولا که بامداد دولت روز افزون به پرتو امداد مبداء فیاض در دمیدن و نسیم اقبال اند مقرون از مهب غنایت ایزد تعالی و موهبت عالم بالا بر سر وزیدن بود - فرخنده کوکبی زهره طلعت سهیل جبین با شگفته رونقی سدازه صبح از آسمان جاه و جلال والا شاه بلند افبال درخشیدن گرفته فروغ ظهور بر شبستان عصمت نواب مهدعلیا ممتاز الرماهی افکند - و بهال نخت مسعود آن علیا حضرت شکوه مقصود بشگفتگی در آورده حرم سرای آن خدر معلی را رشک فرمای سرابستان ارم ساخت - و این میلاد سعادت بنیاد بعد از سپری شدن بیست و پنج گهزی و سیزده پل از شب بیست و یکم ماه خرداد سال شانزدهم جلوس جهانگیری بمطابق بیستم رجب سنه هزار و سی افغان افتاد - و آن یکم صغری را نه ندانگی شمع امروز شبستان خلوت کبری بل کوکب نور افزای برج ساطن عظمی شده ثریا بانو یکم نامیدند - و نه پرتو این تسمیه اسم مذکور از جمله اسمای سامی نامی کس *

مجملا نه بیروی دولت روز افزون شاهي محال دکن با زیادتی در نخت نصر اولیای دوات در آمد - و تهاجمات جابجا بفراغبال و خاطر آسوده فرار پذیرفت - و جاگیرداران همگی محال معهوده را که سابق بجایگز اینشان مقرر بود تصرف نمودند - و بذابر التماس عذیر مقرر فرمودند که مبلغ پنججاه لک روپیه که دنیا داران دکن ادای آن

در ذمت انقیاد گرفته اند بموجب این تفصیل نقد و جنس براین سامان فمایند - عادلخان بیست لک روپیه - نظام الملک دوازده لک روپیه - قطب الملک هزده لک روپیه - و بجهت تحصیل مبلغ مدکور حکیم عبد الله گیلانی را نون عادل خان و کنه داس^۱ برادر راجه را به پیش نظام الملک و عذیر و قاضی عبد العزیز را بمکسای قطب الملک نامزد فرمودند - و راجه بهیم با فوجی عظیم از نندگان نعیین شد که از زمیندار گوندوانه پیشکش کلی گرفته روانه درگاه والا گردن - چون عادلخان تسلط و تطاول عذیر بر نمی تافت در ارسال پیشکش و تسلیم محال مدکور نعلل و نهان ورزیده بدفع الوقت می گذرانید - فضلخان را که سابقاً آشنائی با عادلخان داشت مقرر فرمودند که متوجه بیجاپور شده او را به تنذیه فصایح هوش افرا از کران خواب بیدار سازد - چون علامی با سرعت تمام مساوت دور و دراز در مدت کوتاه بریده عادلخان بیوست - و مندمات مدکوره را که صلاح دوجهایی در قبول آن بود حکیمانه دانستین او ساخت - از روی همیدگی سر تا سر احکام فرموده را از نه دل و جان بقبول تلقی نموده در هیچ باب ایستادگی نمدود - و در ندک مدت پیشکش مقرر که عبارت از بیست لک روپیه داشت نقد و جنس از مرموع آلات و جواهر و انواع نفایس و نوادر و شصت زنجیر ویل نوه پیکر سامان نموده مصحوب افضل خان و حکیم عبد الله خان بدرگاه ئیتمی پناه ارسال داشت - و درین مرتبه دو اک روپیه بافضل خان تکلف نمود - و قاضی عبدالعزیز نیز موازی صد زنجیر ویل و نه لک روپیه نقد و جنس بحساب هزده لک بر سیل پیشکش مقرر از قطب الملک گرفته

(۱) در بادشاه نامه بجای کنه داس کهنه داس نوشته شده - صفحه

متوجه آستان نوس شد - و بهمین دستور کفر داس هم درازده لک روپیه از نقد و جنس مشتمل بر چهل زنجیر فیل و اسپان عربی اصل و جواهر از نظام الملک و عذیر گرفته رو بدرگاه جهان پناه نهاد - و شاه بلند اقبال فتحنامه کریمه مشتمل بر نوید فتوحات عظیمه که دیباچه نصرت های سلاطین مانعی و حال تواند بود - و عقوان کارنامه ملوک زمان استقبال را شایان باشد - مصحح حکیم عام الدین از تربیت کردهای خنص آن حضرات که اکنون بخطاب وزیر خان و منصب پنج رازی ذات و سوار سوار است بخدمت حضرت خلافت مرتبت فرستادند - چون خبر این فاتح بهین بدان حضرت رسید بسیار از جا در آمده لوازم شادی و مبارزبانی بها آوردند - و از روی مرحمت عنایت نامه نامی در جواب شاه عالم پناه نوشته است بحسان و تحسین بسیار و شاد باش و آفرین بی شمار در ضمن آن درج فرمودند *

از سوانح ابن ابیام الله و در بیان ترکمان که حسب الامر عالی از برنایند در دهکات شکار فیل بغواهی ساطنپور رفته بود - مشتتاد و پنج فیل از جمله یکصد و پنج زنجیر فیل صید شده که در قید حیات مانده بود - نظر انور در آورد - از سوانح غم اندوز این سال قضیه نامرئیه شاهزاده امید بخش است که رز سه شنبه اوایل ربیع الثانی سنه هزار و سی و یک هجری رو نموده - انتقال آن نوزاد سربا بوسقان جاه و جلال ملال افزای خاطر شاه بلند اقبال گشت - و بیباغ فیروزه که در ظاهر بر بادپور واقع است مرقد مذکور آن والا گوهر مقرر شده گلزمین آن خطه پاک باین نسبت آبروی عالم خاک گردید *

چون نزد سلاطین ذیشان از وجود برادران و خویشان که عدم شان باعث بهبود عالمی است عالم شهود را پرداختن محض صواب است -

و مشیران ملک و ملت بر وفق مقتضای مصلحت وقت و ناگزیر کار
استیصال مطابق شرکای دولت خیر اندیش بهبود اهل روزگار
میدانند - لاجرم بتجویز صواب گویان دین و دولت سلطان خسرو را که
جهانگیر بادشاه در عالم بیخبری شراب بشاه بلند اقبال حواله نموده بودند -
شب سه شعبه بیستم ربیع الثانی سقه هوار و سی و یک هجری بعداب
خفه از مطموزه زندان بفرخ نای عالم خاک روانه ساختند - و بجهت رفع
گفتگوی مردم روز دیگر نعش آن مرحوم را از روی کمال تعظیم و نهایت
تکریم ازگان دولت و اعیان حضرت تکبیر گویان و درود خوانان از میان شهر
برها پور گذرانیده شب چهار شعبه در عالم گنج مدفون گردانیدند - از حضرت
ابن و اقدم ناگزیر دلهای عالمی سوخته بریکسی و بیچارگی آن مظلوم
زن و مرد شهر بدرد تمام گریستند - و استماع خبر این سانحه غم اندوز
حوصله سوز و شکیب گداز اهل نزدیک و دور آمده مدتها راحت را از
ساحت فراغ خطرهای بیرون داشت - و تا آن مرحوم در شهر مذکور مدفون
بود هر شب جمعه عالمی بزیارت مرقد آن سلطان مغفور شتافته - بعد از
نقل نعش از آن مکان به الهاد در هر منزل بدستور شهر صورت فبر نمودار
ساخته سالهای دراز هر پنجشنبه مردم اطراف و جوانب فراهم آمده
اکثری در آن موضع شب میگذرانیدند - خلاصه مطلب از گذرنیدن
سلطان خسرو آن بود که چون حضرت خلافت مرتبت در انجام کار
و فرجام روزگار چه از علت اعراف امراض مزمنه و چه نسبت به ارتکاب
تغافل مغیبات بی پروا و بیدماغ شده مطلقاً بسر انجام مهام سلطنت
نمی برداختند - و مدار بست و کشاد مهمات ملکی و مائی این درانگه ابد
بنیاد را بسته برای نور جهان بیگم برده حل و عقد مهمات بتجوی که خاطر
خواه او بود می نمود - و او و منسوبانش قطعاً ملاحظه دربینی و عاقبت

اندیسی بنظر در نیامده به بهجی راه رشوت ستانی کشادند که بوسیله
 از ناسزا باری چند بکار مائمی اعمال سلطنت منصوب و منصدی خدمات
 بی نسبت گشته رده رده بکار گزار می سرکار و صاحب صوبگی ولایتها
 لوائی استقلال بر افراشدند - و ازین جهت مفاصد عظیمه بمصالح دولت
 رسیده خلل های کلی در خلال این احوال بنظام عالم راه یافت - و این
 معنی بر شاه بلند اقبال بغایت گرانی نموده - آنوالا گهر این پایه تسلط
 بیکم که باعث وساد نظام عالم و شوش اوضاع و احوال دارالخلافه بود
 بر بدعت - و نیز هم جسمی اخوان حسد پیشه که دیر خویش را بچیزی
 مبرکدند - و از خود حسابی نگرفته خود را در حساب برگزیدگان عقابت
 جناب پروردگار می شمردند - بتخصیص شهویار که همواره بیکم همت
 در پیسروفت کار او مصروف داشتند میخواست که بهرکیف میسر آید
 فامرد مرتبه خلافت گردد - و عمده ملاحظه خوفت آن حضرت که درینوا
 از شدت ضیق النفس وقت بد نفکی گسیده اعتماد بر پایدگی زندگی
 آن حضرت نموده بود ملاحظه مند گشته اراده نمودند - که پیش از آنکه
 آن حضرت بعالم بقا شتافته در منزل قدسیان مقام گیرند - بمحض صلاح
 وقت ناچار با خود قرار چنین دادند - که بحسب سرانجام معامله دین
 و دوات باختیار خود گرفته باحوال رعیت و سپاهی که ایقان در حقیقت
 بی سرور حکم تنی می سرورده بی شهبان و کفج بی پاسبان دارند بواجبی
 پردازند - و قا اختیار عرصه از قبضه اقتدار بیرون نرفته و کرد وفاقه برادران
 مرتفع نگشته خاطر از موافقت ارباب وفاق جمع ساخته و غایله فساد که
 از درجی خیل دولت محتمل ست رفع گردانیده بعضی از ارباب نفاق
 را زندانی و برخی را آنجهانی سازند - و بدین قصد که تا هنوز بقای
 کار پرویز و شهیار پایدار نگشته و اساس معامله آنها استحکام نیافته آن در

معدوم بالمره را باسانی از میان برداشته به تهیه مواد سفر و سرانجام معاملات رزم پردازند - لاجرم محفل کدکاش آراسقه و باجده اج اسکر برداشته نخست سلطان خسرو را آذجهانی ساختند - بعد از آن در دیوار دولتخانه بهانهپور را از سر نو به پرتو آرایش جشن نوروزی و پیرایش بهرم ظفر و فیروزی بر آئین مهر گیتی افروز نور آردود و صفا آمود نموده از جلای بقوه و طلا ریزش نفیسه روی زمین محفل بهشت آئین را رشک فرمای انوار مهر انور و غیوت بزم رنگین چرخ اطلس گردانیدند *

در آمد فصل بهار و طلوع طلیعه سپاه نوروزی و مبارکباد فتح و فیروزی اولیای دولت . نصرت روزی شاه بلند اقبال و هائیکه

چند که درین عرض رویداد

سرور نسین بارگاه چارم یعنی دیر اعظم که سر خیل سپاه مانجم است - بعد از انقضای پنج گهزی شب دوشنبه هشتم جمادی الاولی از شهر هزار و سی و یک هجری از کاشانه حوت شرف خانه حمل بر سبیل تکرید فیض فدوم سعادت لزوم ارزانی داشت - و از فرط شادمانی نوید فتح و فیروزی که بتاریکی روزی روزگار نصرت آثار اولیای دولت پاندار آمده بود - کار پردازان فوای دامیه را بآئین روی زمین و ذریعین صفحه زمان امر نمود - حسب الامر شاه بلند اقبال کار گدازان کارخانچیت خاصه بر در دیوارهای دولتخانه بهانهپور از سر نو آرایش جشن نوروزی و پیرایش بزم ظفر و فیروزی بر آئین مهر گیتی نمود - در همین ایام که بهانهپور از پرتو قامت موکب مسعود بهمه جهت مجمع بهجت و سرور و مذبح نشاط و سوز بود - و کدکاش توجه عالی بصوب دار الخلافه بجهت انصرام اراده

مربور و سرانجام تهیه اسباب جنگ در میان که درین اثنا زین العابدین
 خلف آصف خان چهفر از درگاه گیتی پدیده آمده فرمان عالیشان باین
 مضمون رسانید - که شاه عباس دارای ایران درین آوان با لشکر گران سنگ
 باهنگ تسخیر قلعه قندهار آمده چندی در باره احاطه آن پای افشوده
 مدتی متمادی باقامت مراسم ضیعی دائره محاصره اشغال نموده روزگاری
 ناگه جدال و قتال از بیرون و درون اشغال داشت - با آید کار بر متحصنان
 بغایت ننگ شده معامله بدشواری گزافید و بفار آنکه مبادی یکجبهتی
 و یگانگی و بنیاد صدقت و اتحاد از دیر باز میان این خانواده علیه
 و سلسله صفویه استحكام داشت - عبدالعزیز خان نسیبندی که حراست
 آن حصار و ضبط مضافات آن بعده او بود ندیده درین معنی نموده - و از جانب
 شاه خاطر جمع کرده از بغلچگی و آذوقه و باروت و سایر سامان قلمه داری
 چنانچه بایست بکرده بود - لاجرم عبدالعزیز خان از کثرت عسرت و قلت
 غله و نومیدی زود در رسیدن کرمک از رعد در دوزخ راه قلعه را ناچار سپرد -
 چون درین ایام بمساعی جمیله آن گرامی فرود سادامند لله الحمد خطر
 از ندیده دران دکن در همه ابواب جمعیت گزی گردیده پاس ناهوس این
 دولت بر ذمت همت بلند نهت آن مره الدین اعیان خلافت نیز لازم
 است - الحال صلاح وقت منحصر در آن است که از برهادران بفرخی
 و فیروزمندی متوجه مذبو یا اجمیر شده موسم شدت گرمی هوا و بارندگی
 را در یکی ازین دو موضع بگذرانند - و بعد از طوارع سهیل که وقت سفر
 این کشور است رایت ظفر آیت را بمبارگی و خجستگی ارتفاع بخشیده
 با سایر کومکین از همان راه روزی توجه بمقصد آرند - چو حقیقت معامله
 از نوازشنامه حضرت خلافت مرتبت بر خاطر افروز پرتو افکند دست آویزی
 قوی بجهت روانه شدن یافته در روز شرف آفتاب که اشرف ساعات بود

از دروازه‌ها و در بصره قلعه ماند و نهضت فرمودند - و بیست و ششم فروردین
ماه در طی راه افاضل خان و حکیم عبد الله و قاضی عبدالعزیز و نظیران
با مجموع پیشکش دنیا داران دکن و فرستادگان ایشان و هم چنین را
بکرماجیت که بقصد تقبیه افواج عادل خان و تعین تهنائات به بالاگه
دستوی یافته بود منقضي العرام بزرگست - و راجه بهیم با چهار
روپیة نقد و صد رنجیر فیل از سبب پیشکش زمیندار گوندوانه و یک
و چهل هزار روپیة نقد و پنجاه رنجیر فیل از جاتیة آمده بسعادت بساط بو
درگاه والا کامیاب گشته - حضرت شاه بلند اقبال بعد از رسیدن ما
زین العابدین را با جواب فرمان عالیشان دستوری مراجعت دادند
خلاصه مضمون عرض داشت آنکه چون همگی همت این رضا جو
متوجه اطاعت فرمان جهان مطاع است - و پیوسته در حصول مراضی خ
اقدس آن حضرت بقدر امکان کوشیده عطفاً سرانقباد از فرموده والا
پیچیده - چنانچه هر خدمتی که اشارة عالی بانصرام آن وقوع یا
از سر فرمان برداری و زوی جانسپاری بسرانجام آن شده - الحال
حسب الحکم قضا شدیم روز شرف نه فرمان اشرف پرتو ورود امفده متو
مذود گشت - و دوم اردی بهست ماه الهی سال هفدهم جاوس هما
داخل قلعه مذکور شد - و چون عساکر منصوره درین ایام از سرانجام
دکن پداخته اند و در موسم برسات از زمین مالو عبور متعسر بل متد
است - حسب الامر صلاح وقت در اقامت مذود دیده ادجا توف ذمو
که چون ایام بارش منقضي گردد بتوفیق الهی و همراهی اقبال بی ز
بادشاهی راهی آن سمت شود - چون آن مهم عمده نسبت بساقه
این کشور نمی تواند شد - چه از ملتان تا قندهار قریب سه صد کوره است
و در مراحل آن سرزمین غله بجهت خوراک کاروانیان نمی رسد چه چ

آذوقه این قسم 'سکو' دلائی که در مثل شاه عباس نادشاهی سپهبد مدس
مصطفی شده و عمرو با عساکر اوم و وینک زور شده علیه نموده به دیوری
آن غالب توان آمد - و چهار سرانجام آذوقه باهضم تمام چنانچه ناید و شاید
نمود - الحال بحکم این مصاحبت انسب آنست که عوده ملکان و یغجاب
و کابل که پرمهت قندهار است بجایگزین این رضا جو عنایت شود - قاضایان
علا و سائر ضروریات این یورش ناسانی تواند نمود - و نیز خزانة پرور
مسئوفی که نسمان این قسم لاسکری عظیم و فاذد سرانجام باید فرمود -
و بمقتضای آنکه لاسکر را از سردار دقابی بیم و امید در درجه مال می ناید
نامهم بروفق دلخواه پیش رود - اگر سر رشته افزایش و می مفاصل و مراد
و تذخواه و تغییر جایگزین این یساق بقبضه اقتدار و اختیار این
دولتخواه مربوط گردد صلاح دولت افرب و مقتضای وقت انسب
می نماید - چون مضمون عرض داشت در رای انور بر تو وضوح گسرد -
و نور جهان بیکم از حقیقت مطالب آگاهی یافته هر یک ازین مملکسات
را در وقتی نا مناسب بعرض اشرف رسانیده تا حدی جد و مبالغه در
بیمورنی این امور و تنبیه این وجوه بجا آورد که انس معنی باعث
شورش مزاج اقدس آن حضرت شده بسیار ارجا در آمدند - و بشهریار تسلیم
خدمت تسخیر قندهار فرموده جایگزین حصار در میان دواب و این حدود
از شاه بلند اقبال تغیر نموده دلخواه او نمودند - و بجهت آوردن لشکر
دکن سوزان زمین نموده حتم فرمودند که چون صوبه مالوا و احمد آباد
و دکن بجایگزین او تذخواه شده ازینجا هرجا خواهد محل اقامت خود
قرار داده اراده آمدن حضور نکند - و بقدهای شاهی که در یساق دکن همراه
او تمین بودند بزرگی روانه حضور سازد - و بعد ازین ضبط احوال خود نموده
از فرموده در نگذرد *

کیفیت روانه شدن شاه بلند اقبال از بوهانپور باراده ملازمت و شورش مزاج اقدس حضرت خلافت مرتبت ازین وجه و منجر شدن آخرکار بمحاربه

چون نور جهان بیکم به تصورات دور از راه بفای کار بر خواستش طبع خویش نهاده تغییر مقتضای قضای مانعی که در عهد الست منصور فادان بطغرای غرای مذهبیان دار الانساء بفعل الله ما یشاء رسیده - و بدستخط خاص دبیر دیوان کدۀ تقدیر از خامۀ جف القلم بما هو کائن بتوقیع وقیع و یکم ما یرید موشم گردیده این هفکامه را غنیمت دانسته خواست که سلطان شهریار چارمین فرزند حضرت خلافت مرتبت را نامرد سلطنت نماید - و باوجود چنین سعادتمندی که لباس رسای استحقاق خلافت علی الاطلاق بر بالای دل آرای او چسبان و چست آمده چنان نقابلی را بر اوردگ خلاف جای دهد - و بیان حقیقت این واقعه آدست که چون بیکم میدانست که عنقریب جهانگیر جهان کنای بذابر اشتداد عارضۀ دیرینه اوردگ جهانبدایی را خیر باد وداع گفته و افسر سروری از تازک والای حضرت شاه بلند اقبال زبنت پذیرفته با وجود مسعود آن حضرت این اطلاق عذر و تصرف در امور نخواهد بود - و اگر معامله با شهریار باشد چون دختری که از شیرافکن نرگمان داشت در حبالۀ ازدواج او بود - هر آئینه بسبب این نسبت سلطنت داماد موجب مزید اعتبار و علت دوام تسلط و اقتدار او خواهد شد - لاجرم چشم از همه مراتب پوشیده بتشیید مبانی دولت این حضرت راضی نبوده سعی در تمهید قواعد مکانت و مکنت و ازدیاد نیرو و قوت او می نمود - و حقیقت مخالفت

شاه بلند اقبال خاطر نشان حضرت خلافت مرتبت کرده سر کردن مهم
 قندهار نامرد شهریار گفانید - و خود به پست گرمی زر کلي که از
 اعتماد الدوله مانده بود متعهد سرانجام مهم قندهار و تجهیز لشکر نصرت آثار
 و متصدی پیشرفت این کار دشوار آمده میوزا رسد صفوی را که سالها
 حکومت قندهار و قوابع آن بعد از پدر بار و برادرش بود - و ماهیت دان
 آن ملک است باالیقی مقرر ساخت - و بیغرضانه بتقریر دلپذیر خاطر
 نشان نموده امر بتغیر جایگزین محال هندوستان که در تصرف گماشتهای
 شاه بلند اقبال بود گفانیده تذکوة طلب شهریار شد - و راه گفتگوی
 دولتخواهان درین باب مسدود ساخته کار بجای رسانید - که میر عبد السلام
 وکیل دربار آن حضرت که اندون بخطاب [اسلام خانی]^ع و منصب
 پنجواری ذات و سوار سرامواری یافته است از آمد و رفت دربار ممنوع
 شده رخصت معاودت بخدمت آنحضرت یافت - چون یکبار غبار کلفت
 و گرد و هشت منکوی برانگیخته شد که از هیچ رو الفت و موافقت
 و صلاح و صفا را درمیانه راه نماند - و چندی از بندها بسزاولی طلب
 پیریک از امرا نامرد شده اکثر صوبه داران را نیز بحضور طلب فرمودند -
 استماع خبر این مقدمات وحشت آمیز باعث کدورت خاطر انور آن سرور
 گردیده افضلخان را فرمودند که بر سبیل ایغار ندربار والا پیوسته دقایق
 حقیقت معامله را در لباسی ملایم و وقتی مناسب بعرض اقدس رساند -
 که این فرزند فدوی جاسپار که همواره در عدد تحصیل خرسندی و همه
 جا در مقام اقامت مراسم رضامندی آنحضرت بوده بهیچ وجه سوء ادبی
 و فرو گذاشت خدمتی که بر آن سر سزاوار کم توجهی آنحضرت باشد بخود
 گمان ندارد - و بی و لغزشی که مستلزم اندک مایه کم لطفی

چه جای این همه دل گرانی و رنجش خاطر مبارک باشد بخود راه نمی برد - خامه درینوقت که بنارنگی مصدر ظهور این نوع نمایان فتعی شده تقدیم خدمات شایسته دیگر نیز در خاطر خیر اندیش دارد - متعجب است که بی صدر شائبه تقصیر وجه این مایه کم توجهی و علت این مایه سر گرانی در واقع چه باشد - خصوص تغییر جاگیر این رضا جو نموده بآن قسم ناخلفی دادن - چون اصل خان از شرف بساط نوس سرافرازی یافته خلاصه مطلب را بعرض رسانید - املا دفعی دیدک نیامده نلای و تذاکر این معنی مطلقاً صورت نه بست - ناچار دستوری یافته بی ذیل مقصود مراجعت نمود - و حقیقت معامله بنارنگی در رای حقایق پیرای شاه بلند اقبال ظهور یافت و دانستند که کار از کارسازی نامه و پیغام گذشته - لاجرم قرار دادند که خود بنفس نفیس از ملازمت والد والا قدر استسعاد یافته حقیقت معامله را خاطر نشان و دلفشین آنحضرت سازند - بنابراین عزیمت را بحلیه جزم آراسته با اواج منصوره کوچ در کوچه متوجه دربار جهان مدار گسند - حضرت خلوت مرتبت از استماع این خبر بی نهایت متعیر و متأثر شده تجهیز عساکر بقصد مقابله نمودند - و از لاهور بسرعت تملع مدوجه شده چون از دارالملک دهلی گذشتند - مدار تدبیر امور و ترتیب اواج بصوابدید مهابت خان مفوض نموده هراولئ سپاه ظفر دستگاه بعهد عبد الله خان مقرر فرمودند - و جوانان کار طلب کار دیده و سپاهیان مصاف آزموده را در مروج خان مذکور تعیین نموده خدمت رسانیدن اخبار وضبط شوارع و طرق نیر باو فرمودند - غافل ازینکه او با شاه بلند اقبال همدست و همدستان خبرهای راست و دروغ بقلم آورده از نظر اشرف گذرانید - و انتری از بندهای درست اخلاص را مهم بنفاق و اخبار نویسی ساخته خواست از پا در آورد - لیکن حضرت خلافت مرتبت بقدغه سازی او

از جا نرفته کسی مضرت نرسانیدند - و با آنکه بعضی دولتخواهان در خلوت بکنایه و مریع حقیقت نفاق او بعرض رسانیدند - آن حضرت زیاده از توقع او عفايت و مهربانی مبذول داشته در هر باب بی نهایت دلجوئی می نمودند - چون شاه بلند اقبال بذابر کثرت مردم از راه کنار دریا طی مسافت می نمودند - آن حضرت نیز پراة دریا متوجه شده ترتیب افواج از هراول و جرانعار و برانعار و آلمش و طرح و چنداول بدستور لایق فرمودند - و ازینطرف شاه بلند اقبال بیست و هفت هزار را سان دیده بفابر شوم حضور با خانخانان از راه راست عمان تخته جانب دست چپ متوجه شدند - و راجه بکرماجیت را با داراب خان خلف خانخانان و بسیاری از امرای بادشاهی از نعیناتیان دکن و احمد آباد که تفصیل آن طولی دارد - وار نوکران خود مثل راجه بهیم و رستم خان و بیوم بیگ پنج موج قرار داده بظاهر سرداری را ناءزد دارابخان نموده رویروی لسكر بادشاهی تعیین فرمودند - روز چهارشنبه جماد الثانیه سنه هزار و سی و دو هجری مابین بلوچ پور و قبول پور افواج بادشاهی و شاهی بهم رسیده جا بجا بتوزک و ترتیب مقرر سوار ایستاده منظر رزم گشتند - و توپخانه ها را از هر دو طرف دفعه دفعه آتش داده هنگامه مصاف و معرکه رزم را کرم ساختند - و سخت کوشان سرکش از ارباب نفوس قویّه هر دو خیل بنواختن کوس و گورکه در جنگ زده شعله تیغهای سرکش مانند آتش کین علم نمودند - آن حضرت بجهت مزید تفقد خاطر و رعایت جانب عبد الله خان ترکش خاعه فرستاده اظهار قرد و جانفشانی که لازمه این مقام بود بمیان آوردند - خان ناهق شناس قطعاً عواطف و مراح عمیمه حضرت خلافت مرتبت را بنظر حق شناس دریاورده و بهمه جهت قطع نظر از حقوق عنایات بادشاهانه نموده در عین قانونی ناختن اسپ و انداختن یکه نازان معرکه پرداز

اسب برانگیخته با فوج خود بهواخواهان پیوست - و این معنی باعث چیره دسني و مرط دليري و جرأت این مردم گشته سران لسكر جهانگیری خواستند که هزیمت را دوعی از غنیمت شمارند - که بیک ناگاه از آنجا که مقتضای رنگ آمیزی های اقبال بیغزوال و نیرنگ پردازي های فائید آسمانی ست - قضا را تفنگی غیبی برآجه نكرماجیت رسیده از پای در آورد - و دارابخان باوجود دمال وسعت و بقرت لسكر و ساز مكاربه بر طبق اشاره خانخانان دست از قتال و جدال مردم بادشاهی بار داشته دیده و دانسته عنان انصراف را اعطاف داد - و دیگر سرداران نیز باوجود غلبه مكافطت خویشین نموده پیوند امید بسته را گسستند - و از روی نیامد کار سرها بگریبان و دست ها در آسین دزدیده و پایها را در دامن کوتاهی نردن پیچیده راست تا اردوی شاه بلند اقبال عنان بار نکسیدند - و آن والا جاه بمقتضای مصلحت وقت مكافطت خویشین واجب دانسته با خانخانان و دیگر سران متوجه بهرانپور شدند - و لسكری بادشاهی بسرداري سلطان پرویز و اتالیقی مهابت خان در همان گرمی عنان تعاقب سبک و رکاب تمکن گران کرده از دنبال جلوریز شتافتند *

چون پنجم شهر یور سنه هفده و نود و مرکز رایات عالیات کست همین روز در خدر معلی نواب قدسی القاب ممتاز الرمانی شاهزاده والا قدر شرف ورود بعالم شهود نمود - و قبل از آنکه میامن تسمیه آن والا گهر بنامی و اسمی سامی گردد آنجهانی شد - محمدا از آنجا بعزم بهرانپور ششم ماه مذکور کوچ نموده با بیست هزار سوار و سیصد و پیل جنگی و توپخانه عظیم بعزم رزم سلطان پرویز و مهابت خان که پی ریز کرده می آمدند متوجه شدند - و دارابخان و بهیم و ویرم بیدگ و دیگر مردم کار آمدنی خود را به پیش روانه ساخته از عقب خود باتفاق خانخانان رو بعرضه کارزار نهادند - چون

مهابتخان بنازگی از در چاره‌گری در آمده بغریب و فسون مید دل‌های
 رمیده می نمود - و بطریق نامه و پیغام در لباس اظهار تملق و چاپلوسی
 تمام بامراء این طرف اعلام میکرد - و آنها هم سر رشته عقد عهد و پیمان بعقد
 غلاظ ایمان توثیق تمام داده منظر وقت و قابو بودند - روزی که دلبران
 و منهوران در میدان مصاف صف کشیده هنگامه گیر و دار را از طرفین
 گرم بازار ساختند - و هر کدام بمقتضای مقام در بند ننگ و ناموس افتاده
 از راه تهور و بجلد در عرصه مرد فکن اسپ تردد می ناخندند - نخست
 برق انداز خان که ساق بهاء الدین نام داشت و نوکرینخان بود - و بعد آن
 در سلک برقداران رومی سرکار بادشاهی انتظام داشت و بتوجه آنحضرت
 بهایه امارت رسیده - پاس مرتبه عنایت گرامی و حق نمک نداشته با برق
 انداران خود را بلشکر سلطان پرویز رسانید - و بعد آن رستم خان از نوکران عمده
 و تربیت کردهای عالی با محمد مراد بدخسی و غیره حرام خواران بی
 درنگ گریزان گسسته بافواج بادشاهی پیوستند - شاه والا جاه از استماع
 این خبر از جمیع بندهای شاهی بی اعتماد شده همه را نزد خود طلبیده
 از آب نروده عبور نمودند - درینوقت نیز انثری از بیوفابان جدائی گزیده
 به لشکر بادشاهی پیوستند - شاه بلند اقبال تمام کشتی‌ها را بآن طرف کشیده
 گذرها را بقدر امکان استحکام داده - و بیرم بیگ بخشی را با بندهای
 معتمد و جمعی از داندیان و عرابهای توپخانه در آنجا گذاشتند که مجال
 عبور بهیچ متنفسی ندهند - درین وقت محمد تقی قاصد خانخانان را
 با نوشته به بدسخط او بجانب مهابتخان بود کرده پیش شاه بلند اقبال
 آورد - در عنوان مکتوب این بیت مرقوم بود *

صد کس بنظر نگاه میدارندم * ورنی بهریدمی ز آرامی

آنحضرت خان مذکور را با فرزندان از خانه طلبیده این نوشته را نمودند -

اگرچه عذر و انکار بسیار در میان آورده خود را باین مقدمه آشنا نمی ساخت - اما جوانی که از آن تسلی شود سامان نتوانست نمود - لاجرم او را با دارابخان و دیگر فرزندان متصل دولتخانه نظر بند نگاهداشتند - و حالی که برای خود مال زده بود براء العین صورت آنکال مشاهده نمود - و بهمین دستور یکی از بندها نوشته مهابت خان که در جواب مکتوب زاهد خان نوشته و بمبالغه تعریض آمدن او نموده بود آورده گذرانید - از روی اعتراض خان و مانعش بناراج داده او را نیز با سه پسر محبوس ساختند - و چون نزدیک قلعه آسیر که در استحکام و متانت و ارتفاع و سامان توپ و تفنگ و چشمه های جاری نظیر خود بر زمین ندارد - و راه برآمدش در نهایت تنگی و ناریکی چنانچه زالی سر راه بر رستم می نواند گرفت رسیدند - مصحوب شریف نام ملازم سرکار عالی مفشور والا مشتمل بر ترهیب و تخویف و امید ندام میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین ابجو قلعه دار آنجا فرستاده تاکید نمودند که بمجرد آمدن میر مذکور برای استقبال مفشور دیگر ببالا رفتن نگذارد - اتفاقاً میر از سعادت مفتی و اخلاص درست بی مبالغه و مضایقه قلعه را بشریف سپرده خود با زن و فرزند فرود آمده حضرت شایه را دید - و بمنصب چهارهزاری ذات و سوار و علم و فقاره و خطاب مرتضی خانی سرامزنی یاوت - روز دیگر با خانخان و دارابخان و سایر اولاد او ببالای آن حصار متانت آثار برآمده عورات و اسباب زیادتی را در آنجا گذاشته ناسه روز بخاطر جمع در سرانجام آذوقه و مصالح قلعه داری پرداخته گویال کور را بفکاهبانی قلعه مذکور سر برافراختند - رفتن بدالای قلعه محض برای آن بود که خاندانان را با دارابخان و فرزندان دیگر محبوس سازند - چون رای برگشت با خود به برهانپور آوردند - و راو رتن هاده را که سپاهی قرار داده صاحب الوس است در میان آورده برسل و رسایل

حرف صلح مذکور ساختند - مهابت خان در جواب نوشت که حرف صلح بی خانخانان متعذر است - تا او بیاید این معامله بکفنگوی دیگران راست نمی آید - شاه نالد اقبال خان مذکور را اندرون محل طلبیده دلجوئی زیاده از حد نموده بمبالغه ظاهر ساختند - که چون درینوقت جز عنایت الهی و کارگری تائید فیض نامتفاهی معین و مددگار دیگری نیست - از شما توقع همراهی و عارنت زیاده از آنچه توان گفت داریم - اگر بمنقضای جوانمردی و امالت حفظ ناموس و عزت این دولت بر ذمه همت خود گرفته کاری ننمایید که معامله بکالت اصلی گراید - هر آینه سالهای دراز ممنون دولتخواهی و اخلاص درست شما خواهیم بود - بعد این گفتگو روابط عهد و پیمان را بسوگند مصحف مجید مستحکم ساخته عزیمت صلح روانه آب فزیده ساختند - و مقرر فرمودند که اینطرف آب توقف نموده بقاء و پیغام تمهید مبانی صلح و دوستی نماید - اتفاقاً پیش از رسیدن خانخانان شبی جمعی از دلاوران لاسکر بادشاهی بندهای شاهي را غافل یاخته از گذر غیر منعارف گذشتند - و دیگر لاسکریان نیز از تعافب آنها سر کرده از آب عبور نمودند - بیوم بیگ از مشاهده این حال دست از خویشتن داری برداشته و قطع نظر از محافظت گذرها نموده روی توجه بسوی بوهانپور آورد - درین وقت خانخانان از نیرنگی اقبال گرفتار شدند حیرت گشته درمادد کار خود شد - و از رسیدن بی در پی نوشتهای سلطان پرویز مشتمل بر وعده و وعید و دلاسا و استمالت و دلجوئی بسیار و پیغام گذاران چرب زبان بی اختیار از جا در آمده روی راست پس خم طریقت زد - و بوسیله مهابت خان رفته سلطان پرویز را دید - آنحضرت از استماع عبور موکب جهانگیری از آب نبرده و برخاسته آمدن بیزم بیگ با مردم شاهي و افته دیدن خانخانان به سلطان پرویز از روی حقیقت ناشناسی و معامله

نافهمی دل از وفای همگنان برداشده و از قتال و جدال باز آمده فرار دادند -
 که در اطراف ممالک محروسه بولایت غفیم در آمده چندی در آنجا
 بگذرانند - و بناگزیر وقت عمل نموده بچاره گری این امر دشوار از سمت راه
 یکسو شوند - لاجرم بر امضای اقتضای این رای صواب آرای عازم دکن شده
 دوم مهر سنه هژده جهانگیری مطابق بیست و پنجم ذی قعدة سنه
 هزار و سی و دو هجری از آب تپتی گذشته بجانب دکن روانه شدند -
 درین هرج و مرج جمعی کثیر از بندهای بادشاهی و شاهي کام و ناکام
 جدائی اختیار نموده از همراهی باز ماندند - و چون وطن جادون رای
 و اوداجیرام بآن طرف بود - ضرور چند مغزل همراهی نموده بفاصله یک منزل
 از عقب می رفتند - و اسباب و دراب که درین اضطرار در راه از مردم
 میماند خاوندی می نمودند - و چون بیقین میدانستند که دکنیان همراهی
 نخواهند کرد - و در وقت کار دیگران را هم از راه بوده حرکت ناپسندیده
 در میان خواهند آورد - آنها را رخصت نموده فیلان گرنبار را با اعمال و اثقال
 در قلعه ماهر به اوداجیرام سپرده روانه بدیش گستند - و سلطان پرویز
 و مهابت خان تا چهل کروزه تعاقب نموده مراجعت به برهانپور فرمودند -
 و آنحضرت از راه قلعه ماهر بسرحد نلنگانه که داخل ملک نظام الملک
 است در آمده متوجه سمت اودیسه شدند - نورجهان بیگم این خبر
 شنیده با ابراهیم خان خالوی خود که صاحب صوبه باستقلال صوبه
 بنکاله بود نوشت - که از هر راه که رو دهد حسب الامکان کوشش نماید
 تا معامله یکسو شود - لاجرم این نامعامله فهم نیز از کار خود شماری نگرفته
 گردش روزگار و تقلب لیل و نهار را بحسابی برداشت - و گوش بسخندان
 بیگم انداخته بمقام اقامت مراسم بی ادبی در آمد - و اکتفا بدین معنی
 نکرده مبالغه تاجای رسانید که باحمد بیگ خان حاکم کنک برادر زاده خود

نوشته - که زیاده بر مقدور مانع گذار عساکر عالی گشته بهر طریق که دست دهد راه بر سپاه گرامی ببدد - و اگر کار بجنگ آید خود را روکش آن آتش سرکش ننموده چون پروانه بی پروا بر آن شعله جهان سوز زند - بالجملة چون بندر مچھلی پتن مرکز ریاست اقبال شد - در اثناء راه وقت کوچ میرزا محمد ولد افضل خان با والده و عیال راه فرار سر کرد - و شاه والا جلا بعد از شنیدن این خبر سید جعفر و خان قلی نوکران معتمد خود را بدیبال او فرستاده امر فرمودند - که اگر زنده بدست آید بهتر و الا سرش بیازد - همین که فرستاده ها بآن مصدر انواب بی طریقی رسیدند هرجند به ترتیب مقدمات بیم و امید سخن پردازی نمودند از جا در نیامد - و عورات را به پناه جذگل در آورده خود مردانه بجنگ ایستاده قصد آویزش نمود - و داد جدال و فدا داد جمعی کثیر را با خان قلی راهگرای وادی نیستی ساخت - و سید جعفر با چندی دیگر زخمهای نمایان برداشته آخوکار بدم تیغ شعله افروز و نوک ذوک دلدوز خون او و همراهانش بر خاک هلاک ریخته سرش بریده بحضور عالی شتافتند - چون از نزدیکی برهانپور مصحوب افضل خان نازو بند لعل برای عادل خان و فیل و شمشیر مرصع بجهت عفر فرستاده درخواست همراهی نموده بودند - افضل خان در بیجاپور از شنیدن این خبر بحال تباه و روز سیاه فسم عزیمت معاودت نموده همانجا بودن خود قرار داد - و مهابت خان بر این معنی مطلع گشته دو کلمه در معذرت این قضیه نامرضیه مستملبر تفقد دلجوئی بسیار بخان مذکور نوشته از راه مرید استمالت طلب حضور نمود - او بدستاویر این مکتوب از بیجاپور روانه شده بدرگاه عالم پناه آمد - القصه در اثناء توقف شاه بلند اقبال در مچھلی پتن سلطان محمد قطب الملک از راه سعادت منتهی خود را بوادی بیکو بندگی و حسن خدمت نزدیک ساخته

نخست از راه تقدیم وظایف ضیافت و مهمانداری و ارسال نرل و اقامت که از مراسم امتثال این مقام است در آمد - و معتمدی را با ساوری گزافمند و پیشکش لایق از نقد و جنس بملازمت فرستاده مریدانه اظهار وفا و وفاق نمود - و بگماشتهای خود نوشت که همه جادر مقام خدمتگاری و جانشیناری در آمده آنچه در حیز امکان گنجایی داشته باشد بجا آرند - چون موکب سعادت از آنجا متوجه اودیسه شد اثر جاها از راه ساحل دریای شور و جفکلهای دشوار گذار عبور نموده بعد از طی مراحل بسرحد آن ولایت در آمدند - و آخر ماه آنز ظاهر کنگ که دشمن حکام آن صوبه است مخیم سردقات خیل دوات گردید - و فنی ده از آنجا باراده توجه صوب بنگاله نهضت فرمودند احمد بیگ خان حاکم کنگ هنگام کوچ سر راه بر عبور خیل اقبال گرفت - و بعد از ستیز و آویز شکست عظیم خورده بطریتی بی جا و بی پا گشت که تا هنگام رسیدن بنگاله هیچ جا بقد نشده بحال تباه و روز سیاه بخل خود ابراهیم خان پیوست - و ولایت بی حاکم مانده بظنر آنکه زمیقداران و غفیم اجنبی در آن سرزمین بسیار اند که عمرها انتظار بین قسم روزی دارند - ناچار ولایت را باولیای دوات سپرده فرین فتم و ظفر نسوی مقصد راهی شدند - ابراهیم خان ازین معنی خبر یافته بی توقف نآلات پیکار و اسباب کارزار از نواره و لاسکر بیسمار و ویلان مست و دیگر ساز محاربه از جهانگیر فکر معروف به دهانه روانه شده به اهر نگر ده سابقا به راج محل اشتهار داشت رسید - و شهر را بر یکدست گذاشته از سر دخول آن در گذشت - و حصار مقبوضه پسرش را که در یک کروهی از اکبرنکر واقع است - بنابر آنکه بر ساحل دریا اساس یافته و اعانت مردم نواره و آذوقه بروفق خواهش باو می رسید - بنگاله لاسکر و مقر خوبستن و همراهان قرار داده نخست بیای خود به گورستان در آمد - آنکه احمال

و اقبال سپاه را در چار دیوار حصار استوار گذاشته چندی را نگاهبانی آن ناز داشت - و خود با سایر مردم از آب گدگ گذشته در آن سوی آب چون حباب خانه خراب بباد هوا خیمه بر سر پا کرده اساس تزلزل بر آب نهاد - چون شهر ابرنگر از قدم سپاه نصرت دستگاه برکت اندرز گردید - و قلعه آن خطه از فیض نزول خیل سعادت آبروی عالم آب و خاک آمد - ظاهر شد که ابراهیم خان بر سر پرخاش است - از روی عنایت نشانی بنام او صادر فرمودند - مضمونس آنکه درین ایام بحسب تقدیر ربانی و سر فوشت آسمانی آنچه لایق بحال این دولت خدا داد نبود از کتم عدم بعالم ظهور جاوه گر شد - و از گردش روزگار و سیر لیل و نهار گذار بهادران لشکر اسلام بدین سمت اتفاق افزاده - اگرچه در نظر همت ما وسعت این ملک از جولانگاه نگاهی بیش نیست و مطلب ازین عالی تر است - لیکن چون این سرزمین در پدش پا امداده سرسری نمیتوان گذشت و گذاشت - اگر او اراده رفتن درگاه داشته باشد دست تعرض و قصر از جان و مال و ناموس او کوتاه داشته عیفرمائیم که بفراغ خاطر روانه درگاه شود - و اگر توقف صلاح وقت دانند ازین ملک هر جا پسند افتد اختیار نموده آسوده و مرفه الحال زندگانی نماید - ابراهیم خان در جواب معروفه داشت که بندگان حضرت این ملک را به پیر علام خود سپرده اند - سر مغست و این ملک - تا جان دارم میکوشم - خوبیهای عمر گذشته معلوم که از حیات مستعار مجهول الکمیت چه مانده - بجز این آرزو و ارمانی در دل نیست که حقوق تربیت ادا نمایم - چون رای اشرف بعد از پاس صلاح پذیري آن خان نامعامله بهم بجنگ قرار گرفت - لاجرم گروهی از سوار و پیاده کار آزموده جبار سرداری دارابخان خلف خانخانان و همراهی سید مظفر و سید جعفر و خواجه قاسم مخاطب به صفدر خان نامرد محاصره متبهره فرمودند -

و سردار جلالت آتار و سایر سرداران و سپاهیان کار فرموده بعد از وصول
منصذ اطراف آن دیوار بست را پی سپر پای پویه ساخته بدست تصرف
احاطه تامه دادند - و چون استحکام آن چار دیوار استوار مرتبه نداشت که
بمکف یورش بی نقب و ملچار و پوانیدن برج و باره و دیوار بر آن دست
توان یافت - لاجرم ملچارهای استوار قرار داده آنها را رفته رفته پینش بردید -
و نقبها جا بجا سر کرده همگی را مرتبه بمرتبه بیای دیوار آن حصار
رسانیدند - و ته بروج و باره را تهی نموده بباروت انداختند - و آنها را آتش داده
برخی از دیوار و برجی عظیم را بهوا پرانیدند - چون ازین راه جاده فصیح
حصار حسب المدعا بر روی هواخواهان کشاده یورش نمودند - و درویشان
در مقام مدافعه و ممانعه در آمده بر سر رخنه بل بر سر جان و مال و عرض پا
افشردند و مدنی از طرفین کارزاری عظیم دست داده بسی سردار سر این
کار شد - تا آن دیوار بقد بدست در آمد - درین میانه جمعی کثیر داد
دار و گیر داده نام نیک در عوض جان گرفتند - چنانچه از هواخواهان
عابد خان و رحیم خان و آفا شریف و حسن بیگ بدخشی و سید عبدالسلام
بارقه و چندین نامدار دیگر جان نثار گشتند - و از متکصفان جمعی کنیز
جربج و قتل شدند - و از ناموران ایشان میرک جلایر بود که بقتل رسید -
و گروهی انبوه از بیم سیلاب تیغ آبدار بهادران خود را بآب افکنده رخت
بقا بآب فنا دادند - رای صواب پیرای آن نیر عالم آرای فروغ نصویب بر
ساحت ارسال اوج بر سر انراهم خان انداخته تصمیم این عزمهت راسخه
نمود - چنانچه فوجی آراسته و پیراسته بسرداری عبدالله خان بهادر
میروز جنگ و همراهی راجه بهیم و خواجه صابر مخاطب به خان دوران بهادر
و دریا خان و بهادر خان روهیله و علی خان قرین و دلور خان برنج
و کریم داد خان و شیر بهادر و دیگر امرا و ارباب مناصب والا بتذییع او تعیین

شدند - بنابر اینکه ابراهیم خان جمیع کشتی‌ها را با آذوقه رود برده عبور از آن بدون کشتی امکان نداشت - خان مذکور ناچار بالا رویه رودبار را گرفته مرحل نورد ساحل دریا شد - که شاید در قرای دریا کنار جای کشتی بدست افتد - فضا را اندیشه آن سردار درست نشین گشته چهار مفرل کشتی بتصرف در آوردند - و آن خان کار طلب بعد از فوز مطلب تجویز توقف ننموده بیدرنگ دریا خان و بهادر خان و کریم داد خان و محمد خان مهمند را با سه صد جوان کار دیده بر چیده و تابین خود از لشکر سیلاب اثر برگزیده با پنجاه سر اسب از آب گذرانید - از انفجارات سئیه درینوقت ابراهیم خان ازین معنی آگاهی یافته با سرعت باد و سحاب بکنار آن آب شدافت - و با جمیع نوازه سر راه را مسدود ساخته فی الحال سفینه‌های چارگانه را غرق کردن فرمود - چون نزد عظیم تاجپور پرنده نه بدریای کلان کنگ می پیوندد میان او و دریا خان حایل بود احمد بیگ خان خویش خود را بر سر خان مذکور نعین نمود - درین حال که او نا دلیران موبد اقبال مقابل شد باوجود بیادگی بهادران به فلاش رسدانه او را گوش قاب لیتی دادند - ناچار طاقت مقاومت بیاورده رو برآه فرار نهاد - ابراهیم خان ر خبر فرار او دل شکسته شده فی الحال از دریای ناچپور عبور نمود - دریا خان را محاصره نموده اطراف او را بچندین حصار دیگر مثل نوازه نه دریای آتش بود و همچنین بهادران پولاد جوش آهن پوش احاطه نمود - چون دریا خان و همراهان او گرفتار این گونه محاصره شده بودند از در آمدن شب بسر دست جا و بیجا در پناه ظلام لختی حال نهاد شدند - و دل بر تارگری ناکند بسنه نظر بر راه عقده کشتی اقبال کشاندند - درین حال بدد الله خان بهادر که در مقام کومک اولیا قهر اعدا بود - بچاره گری برخاسته در خانه زمین تگاوران زمین نورد نشست - و همان طریقه پیشینه را پیش

گرفته بجانب بالا رویه آب روان شد - و روی بسمت بهاکلیپور که آنجا نشان کستی چند گرفته بود نهاد - نامدادان بمنصد پیوسته و چندی کشتی کلان فرا دست آورده از صبح تا سه‌بهر سراسر لشکر بی پایان را با سواران و چارابان از آب گذرانید - و بیدرنگ آهنگ کرمک دریا خان نموده رو بدان جانب آورد - و دریا خان از نوجه خان و بیوز جنگ آگاهی یافته بی خوف بهمراهی همروهان خان را استقبال نموده بعد از الحاق با اهل رفاق با اتفاق متوجه تنبیه غنیم شدند - ابراهیم خان با پنج هزار سوار آراسته و فیلان جنگی دمست را پیش رو داده از عقب آنها رخ بسوی هواخواهان دولت شاهجهادی نهاد - و از همه بیشتر دریا خان که هراول موکب اقبال بود خود را باحمد بیگ خان سردار هراول ابراهیم خان رسانیده برد و خورد در آمد - و در حمله اول او را شکست داده بر موج چرانگار زد - فضا را درین اثنا از آنجا که مقتضای قدر است - کتیبه از کتاب اهل صوبه بر التمش شاهی که بکارگزاری خواجه صابر و علی خان ترین سمت تفویض داشت روبرو شد - نخست محمد خان مهند که لغتی از هراول دور دست افتاده بود با ایشان بدستبازی درآمده بعد از نمایش دستبرد نمایان با هفتاد تن از مفتسمان و خویشان خویش سر در راه ولی النعمه جاوید داده نیکامی ابد که نهایت نیکو سر انجامی سپاهی است در برابر گرفت - و احدات خان خلف او نیز زخمهای کاری برداشته بهوش بر خاک کارزار افتاد - و درین حال قول خان فیروز جنگ از جا دم آمده بر قلب ابراهیم خان قاصد - و دلیران طرفین با یکدیگر بر آمیخته بهم در آویختند - و بی مبالات خون یکدیگر چون آب بیقدر بر خاک هلاک ریختند - و از جمله یک تازان عسکر شاهی که داد بهادری داده کارستانی بر روی کار آورده در عین گرمی هنگامه مصاف دلییری از تأیینان عبدالله خان که

بحسب اتفاق بابراهیم خان بر خورده او را بی سر ساخته بود انگشتر آن سردار را بجهت نشان نزد خان فیروز جفگ آورد - و مقارن آن سپاهی دیگر سرش را پیش پای اسب عبدالله خان انداخت - برین سر افواج لشکر بادشاهی شکست یافته روگردان شدند - و عسکر شاهی بعد از اقامت مراسم تعاقب و اسر و قتل بیشمار ز بقية السیف افناع از راه ایثا نموده طریق معارفت پیمودند - و سر آن سردار بر دار نیره کرده مظفر و منصور بملازمت سرور هفت کشور شتافتند - و مبارکباد فتح بمسامع علیه حضرت اعلی رسانیده موفع تحسین و مورد اسدکسان گشتند +

مجملا چون ابراهیم خان نگر آمده جهان بکام هو'خواهان گشت - از بیم مبادا در عرصه پهنای آن کسور که چهارسوی آن راجها و مردم مواس فرو گرفته اند آسیبی از تغلب بیگانگان بر ممالک محروسه بادشاهی بر خورد - یا خیلک شان بر ولایات متعلقه بادشاهی دست اندازی نغذد - صلاح وقت در آن دیدند که بالفعل ملک را محفوظ داشته بمحافظت آن پردازند - بنابر آن دقیقه باین عزیمت صائب ملاحظه رایات آفتاب شعاع را درجه کمال ارتفاع داده از راه خشکی بدولت و سعادت مقرون فتح و نصرت متوجه دهاکه شدند - و بعد از رسیدن آنجا و ملازمت نمودن احمد بیگ خان فریب چهل لک روپیه نقد سوای دیگر اجناس و پادصد فیل بقید ضبط در آورده دارابخان را قسم داده بصاحب صونکی بنگاله سوارا فرمودند - و زن و دختر او را بایک پسر شاهنواز خان همراه گرفته متوجه اله آباد شدند - و در آخر اردی بهشت ماه داخل پنده که در آنولا بجایگیر سلطان پرویز متعلق بود شده از آنجا بیدریگ بآهنگ جونپور و اله آباد نهضت فرمودند - اکثر جایگزینان و منصبداران انصوبه آمده ملازمت نمودند - و در اثناء راه بخاطر مبارک رسید که رهتاس اکثر بجهت بنگاله و سبب نگاهداشت اسباب و اثاث

سلطنت و گذاشتن بعضی از خادمان محل بدست آید بصلاح دولت اقرب است - از آنجا که آمد اقبال است سید مبارک قلعه دار آنجا بر اراده خاطر اشرف مطلع گشته بطیب خاطر بسعادت ملازمت شناخته قلعه را تسلیم اولیای دولت نمود - و خود نیز در سالک بندهای درگاه انتظام یافت - بالجمله آنحضرت جمیع اهل محل را در آن حصن منیع باز داشته خود بدولت و سعادت رانات ظفر آدات را بسمت جرنپور ارتفاع دادند - افزون برای شادابی ابواب سخن مجمل مذکور از حصانت و رفعت و فسحت آن نموده میشوند - قلعه دبرین مذا رهتاس که از نهایت متانت اساس اساس متانت بر کوه نهاده - و از کمال حصانت حصار حصار بر گردا گرد کوهسار کشیده - در استوار بی بروج و سر امریزی عروج از درجات همت علیا و اندیشه رسا بکلم چیزی باقی ندارد - و در فسحت ساحت از مساحت سایر قلاع روی زمین همه حساب و اغل می آید - آن حصار رفعت آثار که در مغرب رویه پخته و بهار واقعست بو بالای کوهی اساس یافته گردا گردش از طرف دامن کوه شافزده کوه بادشاهی است - و محیط^۱ [قلعه] ش قریب به دوازده کوه - و ارتفاعش اکثر جاها نیم کوه - و کوهچه مذکور بکوهستان کلان ممتد که به بنگاله منعلق می شود پیوسته است - و چار دیواری در نهایت استحکام و متانت از سنگ و ساروج بر اطراف آن کشیده مستعمل بر چارده دروازه و نزدیک هر دروازه دهی معمور درون حصار واقع است - درینولا از آنجمله چهار دروازه مفتوح است و بانی مسدود - و در آن قلعه سه چشمه همیشه جاری اتفاق افزاده که آب یکی از آنها قریب سه آسیا باشد - و سه تال چشمه خیز پهناور نیز بر مواز آن قلعه واقع است که پیوسته از آب سرشار است - و از آنجمله تالابی است

که فسحت آن به نیم دیوه می کشد - و در آن حصار است و کار بسیار می شود - و از زراعت آن مراتع چندان غله حاصل می شود که در وقت محاصره و تنگي کار منحصنان را نفایت نهد - هم در اندرون حصار مرغزار و عافزار بسیاری هست - که درواب ساقیان آنجا را بچراگه بیرون احتیاج نیست - و از هیچ جا آب سرکوبی ندارد مگر از سمتی که بکرة کلان متصل است - و موقع اتصال آنرا شیرخان افغان بریده و از عدم مساعدت روزگار فرصت بسر بردن آن دیوار نیافته - راجه مان سنگه در وقت حکومت خود بمرمت آن حصار استوار پرداخت - چنانچه نشیمنهای دلکش ساخته باغی در کمال نزهت نیز طرح انداخت - و دیواری سنگین اساس در نهایت رفعت و استحکام بر آن سمت کشید - انفون اینطرف نسبت باطراف باقی در محکمی کمی ندارد - و از مبداء بنای این دیر دیرین بنیاد تا الحال هیچ زبردستی دست تصرف بر آن نیافته *

بیان ولادت با سعادت شاهزاده

.. محمد مراد بخش در قلعه رهناس

درین ایام بمقتضای ارادت کامله ایزدی چهار گهزی از شب چهارشنبه بیست و پنجم ذی حجه سنه هزار و سی و سه سال نوزدهم جلوس جهانگیری بانی مانده دولت سرای سعادت آنحضرت و مهد عصمت نواب اقدس نقاب ممتاز الزمانی از نور ظهور تجلی و رود شاهزاده والا گهر که در قلعه سنگین اساس رهناس بعالم شهود روی نموده نمودار ساحت طور آمد - و آن شاهزاده بمراد بخش موسوم گشته این گزیده مصرع موافق تاریخ مذکور زبانها شد *

* مصرع *

مراد شاهجهان بادشاه دین و دول

چون موکب اقبال در شهر سده هزار و سی و سه در جونپور نزل اجلال نمود - از عرایض مفهیان بمسامع علیه رسید - که دیگر دارة فوجی جرار بسرکردگی سلطان پرویز و اقلیقی مهابت خان با سایر امرای عظام تجهیز نموده نامزد آن جانب ساخته اند - و فرمان بقام سلطان مذکور رسید که چون خاطر از جانب خانخانان جمع نیست - و داریابخان همراه شاه بلند اقبال است - باید که خانخانان را بعدوان نظربند متصل دولت خانه خود در خیمه مختصر فرود می آورده باشند - و جادان بیگم زوجه شاهزاده دانیال را که شاگرد رشید پدر خود است نیز با او یکجا داشته مردم معدم بپاسبانی آنها تعیین نمایند - شاهزاده باتفاق مهابت خان فهیم نام غلام خانخانان را نیز خواست که دستگیر نماید - آن مرد مردانه که درکار آگهی و سپاه گری یگانه عصر خود بود - رایگان خود را به بند نداده با یک پسر و چهارده نفر بزد و خورد در آمده کارنامه سام سوار و آثار رستم و اسفندیار بر روی کار آورده داد بهادری داد - و جان را فدای راه غیرت و طریق مرمی ساخت - چون آن حضرت بسبب رعایت آداب مروءت والد والا جذاب مقابله با فوجی که از دربار تعین شده باشد مکروه می شمردند - تا باعث انکار جمعی که از حقیقت کار خبردار باشند نگردد - ناچار باعطف عنان انصراف مردم آرد و سپاه زبون اسبه را دستوری داده از آنجا که مقضای نزل احکام قضا و قدر است - و آثار اقتدار آن در امثال این احوال حجاب هوش و برد و چشم و گوش از دلب دانش و بیانش میگردد - خطای در کهکش بود داده از راه نیامد که با جمعی فایل در عقب مابده افتر مردم را پیشتر فرستادند - درین اثناء فرج بادشاهی از آب گدگ گذشته چون اینقسم قابور را عین مطاب می دانستند از اطراف و جوانب رسیده بمعهصره پرداختند - تا آنکه درینوقت سائر زمینداران بگاله تمام نواره را

با لوازم آن از توپ و تفنگ و غیره همراه گرفته راه فرار سر کرده بودند -
 که تازان موک دولت پایدار خصوص راجه بهیم رضا بھائی گذاشتن معرکه
 مصاف نداده بمحض خامیت عزم راسخ و قدم ثابت و بی باکی قلب
 اراده رزم پیش بهاد همت ساختند - نخست از هر دو طرف پیغام تیر
 و تفنگ بمیل آمده تا دیری داد مجادله و مقاتله دادند - بعد آن هزبروان
 پولاد پنجه که هریک یک سوار معرکه کارزار بودند - و از فرط تهور ذانی خانه
 مات عرصه مصاف را دار البقاء حیات جاردانی و نجات کده امید
 میدانستند - قطعاً از منصوبهای خصم افکن که حریفان پرمی نصب نموده
 فیل نقد تدبیر ساخته بودند - باکی نداشته بی مبالات روی بشکستن آن
 آوردند - و سر پنجه مردی و مردانگی و حریف اندازی برکشوده عافیت
 کار دست و گریبان شده بهم در آویختند - درین دار و گیر راجه بهیم با چندی
 از دلبران راجپوت احاطه بهادران فولاد جوشن آهن پوش درهم شکسته فوج
 پیش روی سوار را ذر و مار ساخت - و بصدمة باد حمله شیرانه و ضرب
 برجه مردانه فیل جناحوت را که در سیاه مستی و فوج شکنی نظیر خود
 نداشت از یا در آورده خود را به سلطان پرور رسانند - درینوقت کارزاری
 بغایت صعب اتفاق افتاده و مصامی عظیم روی داده - چون سران دیگر
 توفیق مدد او نیافتند آخر کار سر در سر ولی نعمت خود کرده با بیست
 و هفت زخم نیرده و شمشیر از پای در آمد - و از جانب دیگر بیرام خان
 میربخسی مخاطب به خان دوزان از قضا حدر و از بلا پرهیز نموده
 خود را بر فوج توپخانه که دریای جوشان آتش بود زده احیای مراسم
 جانشهاری و حق گذاری نموده بکار آمد - و هم چنین هرسری بنیم
 روبروی خود بکارزار در آمده صفحه میدان ستیز را از شور گیر و دار نمودار
 عرصه دستخیز نمودند - پس که کرد عرصه مصاف از نگاہی نوندهای

معرکه نورد و سمندهای میدان گرد گرد آن هوا گرفت - اطباق چرخ اخضر مانند محن کره خاک غبرا اغبر گردید - و بس که آتش کیفه شعله افروز جدال و قتال برق کردار در یک نفس خرمین حیات چندی تن از بهادران طومین سوخته بباد فنا در داد - مقارن اینحال بحسب قضا و قدر تورک موکب اقبال درهم پاشیده جمعی از ناقص فطرقان سر بدر بردن غنیمت دانسته همه به یکبارگی جلو گردانیدند - بمرتبه که غیر از فیلان علم و طوغ و قورچیان کسی گرد و پیش شاه والا جاه نماند - افواج بادشاهی مرکز وار آن محبط دولت و اقبال را در میان گرفته اسب سواری خاصه را بزخم نیز از پای در آوردند - آن افتخار پر دلان عرصه کار و شیر بیشه پیکار بهمراهی لشکر الثفات نموده خواست که پیاده رخ به پیکار آورده چون بلند صاف شکن یک تنه رو بعرصه کارزار آرد - و تنها مانند نهنگ مرد افکن بر دریای لشکر اعدا زده صفحه کارزار را کارستان سازد - درین اثنا عبد الله خان رسیده اسب خود را پیش کسیده بمبالعه و الحاح سوار نمود و بصد زاری و التماس عطف عنان نمود - چون آن حضرت دیدند که نقش چنین نشست و قضیه چنین صورت بست - از کمال حقیقت آگاهی و نهایت اطلاع بر کردش های روزگار و تقلبات لیل و نهار بمغز معامله و ارسیده دانستند - که هنوز چهره شاهد مقصود در نقاب تاخیر و حجاب نعوبق وقت است - لاجرم بدست یاری عنان داری قیز جلونی نکرده دستبازی ندان خود را از جسم زخم نگاه داشتند - و رفته رفته کفاری گرویده نخست ساحت قلعه رهناس را بفروغ تشریف اشرف نورانی ساختند - و سید مظفر خان ناره را بارها بهادر در خدمت شاهزاده مراد بخش به نگاهبانی قلعه گذاشته و دیگر شاهزاده ها را همراه گرفته از همان راه اودیسه بقصد دکن معاودت فرمودند - و بدارابخان نوشتند که در گدهی

آمده سعادت ملازمت حاصل نماید - آن خان نا معامله فهم بحکم ظهور
عواقب امور که بر ارباب تجارب و مردم آزموده کار پوشیده نمی ماند
از روی کار و بمقتضای وقت و حال مصلحت دیگر اندیشیده معروض
داشت - که زمینداران آنصوبه فراهم آمده سر راه مرا گرفته اند ازینجهت
نمی توانم خود را به حضور رسانید - چون این بیروشی و ناهنجاری
آن اجل رسیده بر طبع مبارک نهایت گرانی آورده مراج مقدس را بشویش
آورد - ناگزیر پسر جوان او را حواله عبدالله خان فرمودند - او همان لحظه
بقتل رسانیده خاطر از آشوب و پرداخت - از آنجا کوچ بکوچ متوجه شده
از همان راه بظاهر برهان پور تسریف آورده در اهل داغ نزل اجال ازانی
فرمودند - و بمحاصره قلعه پرداخته تمامی برگذات آن صوبه جاگیر بندهای
تعجب کشیده تذخوه نموده در محفل باقی مانده گزیرها تعیین فرمودند -
فرستاده از روی استقلال تمام اعمال را متصرف شده بضبط در آوردند -
راو رتن مخاطب بسر بلند رای بسر انجام قلعه داری پرداخته چندی
بمدافعه و مقابله در آمده داد مقابله و مجادله داد - و پنج شش ماه
رد و بدل توپ و تفنگ از درون و بیرون درکار بوده - درین میان روزی
محمد تقی از کمال دلاوری ذی زهیدی حصار فهاده ماند باد صرصر که
بی محابا خود را بر آب و آتش می زد - و بروی توپ و تفنگ شد -
و به ضرب دست و زور بازوی قدرت دیوار یک جاداب انداخته یکسر راست
تا قلعه دولخانه شتافته آوا میر بنصرت خورد در آورد - و عبدالله خان
و غیره که بمحاصره پرداخته از هر طرف جنگ انداخته بودند - بعد از شنیدن
این خبر عیان گردنیده از روی بغاقت به مدد او پرداختند و نه این مقدمه را
بعرض عالی رسانیدند - تا آنکه میان دلازان بیرون و درون جنگ عظیم در
پیوسته کارزاری عظیم میان آمد - و دلازان مغول و متهوران راجپوت از اول روز

تا یک بهر شب بداد حمله مرد افغان گرد از بقید وجود و دمار از نهاد
یکدیگر بر آورده خون هم بخاک تالاک ریختند - درین حالت محمد تقی
از فلت ع. د. همراهان : بیخبری و بی مددیی ال لاسکر خود بستوه آمده
با سیصد نفر پیاده گسند در قلعه دولتخانه در آمد - و با وجود خائنی شدن
ترکش ها از نیرو و از کار اندادن شمشیر و جمدهر مردانه کوشیده در منام مدافعه
و مواجهه کسانه جبین دست و بازو به سر بازی و جانفسانی پر کشود -
و آخر کار در تاریکی شب از روی لاعلاجی راه بجای نبرده با همراهان
قن بقید گرفتاری داد - درین واقعه قضیه هایلد تیغ بیدریغ که از نزل
قضای مبرم پای کم ندارد - سرگذشت دو هزار آدم گسته خانمان بسی مردم
سپاه بخاک برادر ساخت - در خلال اینحال عازم ناملایم عرض وجود مقدس
گشته مزاج و هاج را از مرکز اعتدال منحرف ساخت - لهذا از آنجا کوچ فرموده
مقام سنگمیز سرمزل افامت خیل اقبال ساختند - درینحال عرصه داشت
هواخواهان از درگاه والا بدین مضمون رسید - که بعد از مهارت عالی از
بنگاله آن مملکت در جاگیر و حکومت مهابتخان نذرخواه گشته فرمان شد - که
زمینداران آنجا بدارباخان^ع [متفق شده] رانه ملازمت سازند - و بمهابتخان
حکم شد که مقید ساختن دارباخان از مصلحت دور است - باید که بمجرد
وژود فرمان سرش از تن جدا ساخته بحضور اشرف بفرستد - لاجرم یکی
از خدمتگاران مقرب خان مذکور باشاره مهابت خان در روز داخل شدن لشکر
برنخم جمدهر او را از هم گذرانید - و مهابت خان سرش بریده بحضور فرستاد -
و عرب دست غیب که بجهت آوردن هوشنگ ولد شاهزاده دانیال
و عبد الرحیم خانخانان نزد سلطان پرویز رفته بود آمده ملازمت نمود -
و خانخانان پیسانی نیاز بر زمین ندامت داشته زمانی دراز سر خجالت

بر بداشت - حضرت خلافت مرتبت از روی کمال عنایت بتمظیم و تکمیل پیش طلبیده در مقام مناسب ایستاده نمودند - و فرمودند که درین مدت آنچه بر روی کار آمده از آثار قضا و قدرست نه مختار ما و شما - باوجود این ما خود را شرمزده تر از شما می بینیم - از طرز کار چنین ظاهر می نماید که حضرت خلافت مرتبت نسبت بآنجناب بر سر توجه آمده اند - اگر محافظان قلعه آسیر و رهناس دست از نگاهداشت آن باز داشته بتصرف متصدیان مهمات بادشاهی دهند - و شاهزاده های والا قدر را بدرگاه بفرستند مفاسد مقتضای وقت و صلاح دولت است - چون مضمون عرایض ارباب وفاق بعرض اقدس رسید - بغابر التماس دولتمخواهان و کار برمائی سعادت ناچار دل برین قرار داد نهادند - و باوجود کمال علاقه محبت مفرط که بشاهزاده های عالی مقدار داشتند بجدائی ایشان رضا دادند - بغابر مقتضای این رای عواید آزادی دوازدهم اسفندار سال بیستم جلوس جهانگیری روز دوشنبه سوم جمادی الثانیه سنه هزار و سی و پنج سلطان دارا شکوه و سلطان اورنگ زیب بآئین شایسته دستوری درگاه آسمان جاه یافتند - و موازی^۱ [دولک] رویه از نفایس و نوادر مرصع آلات و جواهر و فیلان نفوذ کوه پیکر همراه دادند - که برسم پیشکش از نظر انور بگذرانند - و امر عالی برین جمله نفاذ قرین گشت - که نگهبانان بمجرد رسیدن فرمان قلعه رهناس و آسیر را تسلیم مردم بادشاهی نموده متوجه حضور شوند - ادگاه بغابر تحریک سائق بغت و تأیید دولت و اقبال با موکب سعادت رایت دولت بآهنگ توجه صوب ناسک بر افراختند - و چون روزی چند در موقف ناسک رحل توقف انداخته از تحمل کلفت میثاق سفرهای شاق که مستلزم حرکات عذیف و تشویش خاطر اشرف

ننگرانی کوچ و مقام و رحل و ترحال است باز پرداختند - اتفاقاً اختلاف
 هوای آن سرزمین که همانا دران آوان خوی مغالغان نفاق آئینی "منزلون
 مزاج بوتلمون نهاد گرفته بود موافق مزاج اقدس نیفداد - و نیز از عدم
 حسن سلوک دکنیان خصوص گروه حبشی که سرشت زشت شان بر
 بدنهادی و دود مفتشی مجبول است - با آنکه پیشتر در مقام اظهار نیکو
 بندگی و جاسپاری بوده کمال مراتب پرستاری و خدمت گذاری بجا
 می آوردند - درینولا بنابر نوشته های پی درپی نفاق کیشان تباہ اندیش
 دربار آغاز بیروشی نموده تغییر سلوک داده بودند - لاجرم ازین راه خاطر
 مبارک بگرانی گرایده رای انور تقاضای آن نمود - که چندی بجهت
 تغیر آب و هوای ناسازگار بهر جهت که خواهش خاطر اقدس و کتش
 طبع مقدس اقتضا نماید سفری اختیار نمایند - و چون از دیرگاہ باز هوای
 سرزمین تکه مکنون ضمیر منیر بود - بر وفق مقتضای وقت نهضت بلاد
 دور دست که مستعمل بر نزهت تمام و مرچب اقتساب نفرویم بخش مبارک
 باشد پیش نهاد خاطر عاطو نموده بودند - بنابر آن عزیمت این معنی
 فرمودند که از تفرج متفرحات آن کشور زنگ کلفت و وحشت از آئیده خانه
 نور اندود طبع اقدس رفع نموده و گرد کدورت از صفا کده صفوت آمدود
 خاطر انور زده نقل و تحویل را درینصورت بعمل آورند - و چندی در
 طی مسافت آن ملک روزگار بسر برند - لاجرم بر طبق این عزیمت
 مائب روز مبارک شنبه بیست و سیوم شهر رمضان المبارک سنه هزار
 و سی و پنج از ناسک بدان صوب نهضت اتفاق افتاد - و چون در البرکت
 اجمیر بیست و هفتم تیر از سال بیست و یکم تاریخ جلوس جهانگیری
 مورد خیل اقبال شد - و از میامن زیارت روضه منوره خواجه معین الحق
 والدین فیض اندوز گشته اعطای وظایف و عطایای مجاوران آن بقعه

متبرکه چنانچه حق مقام بود بجا آوردند - از آنجا لوی والا از راه ناگور
 ارتفاع یافت - و از ناگور بحدوده پوز و از آنجا بره جیسامیر بکشتور سنده
 منوجه شدند - غره شهر پوز در امرکوت و بیست و چهارم مهر ماه خارج نده
 مضروب سراق اردوی گدیهان پوی گشت - شریف الملک ملازم شهریار که
 بهکومت آنجا می پرداخت با پنج هزار سوار و پیاده بسیار از زمینداران
 و غیره آنجا جمع نموده بقدم جرأت استقبال مرکب اقبال نمود - و با آنکه
 زیاده بر سه صد و چهار صد سوار در رکاب سعادت نبود - تب صدمه آنها
 نیارده خود را به پنده قلعه که پیش ازین باستحکام برج و باره و توپ
 و تفدگ و غیره مصالح قلعه داری پرداخته در انداخته بمدافعه و مقابله کمر
 همت بست - باوجود منع شاه بلند اقبال بهادران جلالت کیش ضبط خود
 نموده روزی یورش بر قلعه نمودند - چون بر دور قلعه همه جا میدان مسطح
 یکدست بی درخت و پناه بود - و در آن ضاع خندق عمیق عربض بر آب
 پیش رفتن محال و برگشتن مشکل - لاعلاج در پس وفایه قول در میدان
 ایستاده به تیر اندازی قیام نمودند - هر چند آنجذاب کس بمبالغه بطلب
 فرستادند فایده نداد - لاجرم چندی از سرداران مثل ^۱ [راجه گوپال کور]^غ
 و علیخان ترین و غیره با جماعت منصبداران هدف تیر اجل شدند - مقارن
 اینحال کوفتی صعب عارض وجود مسعود گرامی گسته طبیعت را بی مزه
 ساخت - و نیز خبر فوت سلطان پرریز در چهارم آبان مطابق ششم صفر سنه
 هزار و سی و پنج و رحلت غفر ^۲ [سبزه دم]^غ اردی بهشت سنه هزار
 و سی و چهار رسیده باعث برگشتن شد - مجمل مسافت این راه که

(۱) غ [مان دهتا کور] اقبالنامه جهادگیری - صفحه ۲۸۱ - طبع ایشیا ناک

موساواتی بنگاله *

(۲) ع [سی و یکم] ل

چهار صد و یازده کروه بادشاهی است بهفتاد کوچ و پنجاه مقام که عبارت است از چار ماه تمام طی شد - و بهنگام اقامت نته چهاردهم عفر سنه هزار و سی و شش پرتو طلوع اختر وجود انور شاهزاده خجسته مقدم فردغ بخش خدر عصمت ملکه دهر ممتاز الزمانی آمده بسطان لطف الله موسوم گشت - و مدت بیست و دو روز آن سرزمین از اقامت موکب سعادت رشک فرمای فردوس برین بوده - چون زیاده برین توقف در آن ولایت موافق صوابدید رای گیتی پیدا نیامد - بذکر آن باز هوای نهضت دکن از نزهت کده خالمر انور سر بر زده اندیشه کوچ بر خیال افزمت غالب آمد - و بحکم این عزیمت صائب روز یکشنبه هزدهم عفر سنه مذکور برای ولایت پهارة که از مضافات کشور گجرات است - موکب منصور آهنگ معارفت نموده بسوی مقصد رهگرای گشت - و از نته قاناسک در صد و شصت کروه بچهل کوچ و مقام قطع شده غره آذر ماه الهی سنه بیست و یک جهانگیری در ناسک نزول اجال موکب اقبال انفاق وقوع پذیرفت - درینولا سید مظفر خان و رغا بهادر مخاطب بخدمت پرست خان سعادت آسا فتراک اقبال شاهزاده هلال رکاب فلک رخس مراد بخش گرفته بشرف بساط بوس استسعاد یافتند - و چون درین ایام هوای ناسک در نهایت شدت گرمی بود موافق مزاج مبارک نیامده حسب التماس نظام الملک دارالخیر جفیر که در نهایت دلکسائی و نزهت فضا و غایت عذوبت آب و لطافت هواست - بجهت اقامت موکب جاه و جلال آنحضرت مقرر شده باختصاص این سعادت خاص نامزد گشت - بیست و نهم فروردین ماه سال بیست و دوم جلوس جهانگیری عمارت های خوش و نشیمن های دلکش که در آن سرزمین دلگشین اساس نهاده عتبر بود از نزول اقدس روکش فلک اطلس شد *

پناه آورده رکن السلطنت مهابتخان

بدرگاه گیتی پناه

چون نوز جهان بیگم در همه وقت و همه حال بنام امور بر دولتخواهی خود نهاده از ته دل سعی درین باب شده مساعی نا جمیله بجا می آورد - و در تشیید مبانی کار شهریار متصدی امور ناکردنی گشته بجان میکوشید - و قطعاً مال این احوال را بخطر نیاورده دیده کوناة نظر از سوء عاقبت و رخامت خانمت آنها می پرشید - چنانچه در پیشرفت این کار هر مفسد عظیمی که پیش می آمد مرتکب آن شده مطلقاً در اندیشه صلاح این دولت کدأ ابد بنیاد که از پرتو انوار عنایت آلهی بدین مایه رفعت و این درجه دولت رسیده بود نبود - و مصلحتی چند که محض مفسده و عین نا دولتخواهی می بود - در لباس دولتخواهی بنظر انور جلوه گر ساخته صلاحهای فاسد و کفکشیهای ناصواب میداد - و آن حضرت خود بغیر امور نه رسیده خواه نخواست بر وفق رضای او عمل می نمودند - درینولا که باعتقاد خود گردش گیتی بکام او گشته رفع جمیع موانع نموده همین مهابتخان را که از داعیان باطنی پرویز بود سنگ راه مدعی خود می دانست - خواست که بلطایف الحیل در استیصال او کوشد - و بدرگاه طلب داشته بآسانی از پیش بر دارد - چون مهابتخان که از اصل کار آگاهی داشت دید که پرده از روی راز نهانی برخاسته خصوصتی که در حجاب مدارا بود آشکارا و بی پرده گشت - ناچار در پی نگاهداشت خود شده بر سر چاره گری معامله رفت - و در مدد تحصیل رضامندی و خرسندی بیگم شده بمقام اظهار اطاعت و انقیاد غائبانه در آمد - و هر چند چاپلوسی و لایه گری نمود مفید نیفتاد - بی اختیار در آن وقت که دستش از همه

سو کوتاه شده و در چارگ کار خود در مانده نقش این اندیشه که بدربار آمده برأت ساخت خود از طغیان و عصیان که بدو نسبت داده بودند باز نماید - و باین عزیمت راسخ با فوجی عظیم از راجپوتان یکدل و یکجهت بی در خواه اجازت آنحضرت از سرهانپور متوجه درگاه گشته - چون در کنار آب بهت باردوی جهانپوی پیوست - بحسب اتفاق آنوقت تمامی عسکر منصور پیشتر از آب عبور نموده همین حضرت خلافت مرتبت با بیگم و معدودی چند از حواشی و خدم درین سوی آب مانده بودند - ناگاه بیخبر بخوابگاه آنحضرت در آمده زمین بوس نمود - و در ظاهر چنان نمود که غرض من ازین آمدن دولتخواهی و نگاهبانی آنحضرت از آسیب دشمنان دوست نما و نفاق کیشان موافق سیدما است - درینحال نورجهان بیگم افتهاز فرصت نموده خود را به کشتی رسانید - و اکثر امرا و سران سپاه را بر سر خویشین گرد آورده بهمان پا خواست که از آب بگذرد - مهابتخان پل را آتش زده دو هزار سوار اعتمادی خود را بجهت مدافعه و مقابله بر کنار آب باز داشت - بیست و نهم جمادی الثانی سنه هزار و سی و شش آصف خان باتفاق خواجه ابوالحسن و دیگر عمدها باوجود منع آنحضرت همراه نورجهان بیگم از گذری که غازی بیگ مشرف نواره پایاب دیده بود قرار گذاشتن داده - بسبب آنکه سه چار جا از آب عمیق عریض بایستی گذشت - در وقت عبور انتظام افواج بجا نمانده هر سواری بطرفی افتاد - و آصف خان و خواجه ابوالحسن و ارادتخان با عمار بیگم روبرو فوج مهابتخان با جمعی قلیل اسپان شفا کرده و یراقها تر گشته - جمعی بکنار و بعضی بمیان - که ناگاه مردم مهابتخان فیله را پیش رو داده همه را در شبیه تیر و تغنگ گرفتند - و بی اختیار جلو مردم برگشته سوار و پیاده واسپ و شتر خود را بر یکدگر زده قصد گذشتن کردند - و فوج غنیم آن مردم

را در پیش انداخته بغیل بیگم رسیدند - و جواهر خان خواجه سرای
 ناظر محل و فدیم خواجه سرای نور جهان بیگم را با جمعی بقتل رسانیدند -
 و دو زخم شمشیر بخراطوم فیل بیگم زده - بعد از برگشتن از عقب زخم برجهه
 بسیار بغیل مذکور رسید - و بدشواری تمام فیل شفا نموده بیگم بدولتخانه
 بادشاهی رفته فرود آمد - و خواجه ابوالحسن که از هول جان مضطربانه
 اسب در آب زده بود - هنگام شفا از اسب جدا شده بمدد ملاح کشمیری
 جان بسلامت برد - و آصف خان با دو سه کس خود را به قلعه اتک
 رسانیده متحصن شد - و مهاتخان بعد از رسیدن اتک آصف خان را
 با شایسته خان پسرش بقید در آورده عبدالرحیم منجم و ملا محمد
 قنوی را که هر دو مجموعه استعداد و قابلیت صوری و معنوی بودند
 به قتل رسانید - و این مظلمه با خون بآخرت برد *

از آنجا که حکمت کامله ربانی در خلق نسا بعد از مصلحت بقا
 نوع انسانی در ضمن توالد و تناسل و تربیت اولاد منحصر است -
 نه حراست مداین و سیاست بلاد و عباد و تجهیز جیوش و جنود
 و تسویه صفوف مصاف - لاجرم به هیچ وجه برکت در سرداری این طایفه
 متصور نباشد - و فتح و ظفر در امثال این حالات همانا نوعی از محالات
 است - چنانچه مکرر به تجربه خردمندان رسیده که دولت در سلسله
 که فرمانروای آن این صنف نافعی رای بنشند چندان نیاید - و لشکری
 که کار فرمای آن باین طبقه باشد لا محاله فی الحال شکست می یابد -
 اینهم از کارگذاری زن برهمزن معامله بود که سپاهی بآن کثرت عدد و عدت
 از خیل راجپوت کوتاه صلاح که بجای دست زدن پای ایستادن ندارند
 باوجود کمال قلت باین علت شکست عظیم خورده اکثر احاد لشکر پراکنده
 شده سر خود گرفتند - و هر یک بطرفی زده از میان آن مخمضه بیرون

رفتند - چون عرصه خالي شد مهابتخان را مغازی و مزاحمی نماند - لا جریم در مهمات ملكي و مالي با جمعیت خطر و فراغبال مدخل نموده هرچه میخواست میکرد - و در عزل و نصب و قتل و حبس همگنان و سایر معاملات كلي و جزوي مملکت برای خود کار کرده هیچ یک از ارکان دولت و اعیان حضرت را بهیچ بر نمیداشت - و شماری از کار خود و رزگار پاداش گذار که محتسب حساسی و مكاف کافیست بر نگرفته همگنان را در حساب نمی آورد - و مع ذلک صاحب معامله یعنی خداوند ممالک را نیز بیدخل مطلق و خود را مطلق العنان علی الاطلاق ساخته خلیع لعدار بکار خود پرداخت - و باین معنی انتفا نه کرده خود را درلتنخواه و نگاهبان حضرت میذود - و درین لباس جمعی از راجپوت دد سرشت بی ادب را بشک داری آنحضرت بر گماشته چند ماه در خدمت عالی بهیچ وجه کسی را روی تردد بل قدرت سخن کردن از دور هم نبود - و ایضاً معنی بر طبع گرامی مدش آن سرور بسیار دشوار می آمد - لا جریم باشاره عالی جمعی از احدیان کابلی بر سر شوش آمده بر سر چراگاه گفت گوی نمودند - و یک نفر احدى نگاهبان شکارگاه از دست راجپوتان بقتل رسیده - احدیان دیگر که نزدیک بآن فرود آمده بودند همه مستعد رزم و پیکار گسته بر سر دایره راجپوتان رفتند و جنگ عظیم در پیوسته - احدیای قیر انداز و برقنداز جمعی بیستمار از آن اشوار بدار البوار فرستادند - و قریب هزار کس در کابل بقتل رسیده - راجپوتان دیگر که بجهت چرانیدن در پرگفت و مواضع دور دست رفته بودند ازین خبر هر جا که احسام و مردم مواضع راجپوتان را یافتند مثل سگ گسته - و هر کرا زنده یافتند بدست افغانان فروختند - و مهابتخان بحمايت و کمک نوکران خود سوار شده - چون معامله بزرگ دیگر دید از غایت بیم و هراس خود را به پناه دولتخانه رسانیده

التماس اطفاء این نائرة غضب آلهی نمود - حسب الحكم اشرف کونوال چار زده^(۱) این نغفه را فرو نسانید - و خان مذکور را آنمایه وقع در نظرها و آن پایه و قردر دلها نماند - و از همه جهت خصوص بعلت قتل راجپوتان مواد استقلال و استبداد او رو بقلب نهاده آن آبرو که داشت بسیار کمی پذیرفت - و دانست که بالآخر گستاخ زرگی و تباہ رائی با ولی نعمت حقیقی شقارت دوجہانی بار می آورد - و بداندیشی نیکی رسان خود همدردی دار نہ بس دیر سزای کردار نابکار در کفار روزگار خود می بیند - ناچار باحقیاط تمام بدربار می آمد - و جمعی کتیر گرد و پیش دولتخانه می داشت - بعد از کوچ از کابل در نزدیکی رهناس بعرض مقدس رسانیدند - که هوشیار خان خواجه سرای نورجهان بیگم دو هزار سوار از لاهور همراه آورده - و در رکاب سعادت نیز جمعیت خوب فراهم آمده - یک منزل پیش از رهناس دیدن محله سواران را تقریب ساخته حکم نمودند که تمام لشکر از قدیم و جدید جیبہ پوشیده مسام و مکمل از در دولتخانه تا آن سرا دو رویہ مستعد کار بایستند - آنکاه مصعوب بلند خان خواص گفته فرستادند که امروز بیگم سواران خود ا می بیند - باید که مجرای اول روز موقوف داشته فردا سعادت کورنش در یابد - مبادا بسبب گفت گوی پرچ معامله بجنگ و نزاع کشد - بلکه بهتر اینست که کوچ نموده یکمنزل پیش برود - چون واهمه برو غالب شده بود و خانخانان عبدالرحیم که از زخمهای کاری در دل داشت - بمبالغه والاحاج انصرام مهم او بعهده خود گرفته بقصد پیکار از لاهور بر آمده بود - بی اختیار گشته راه فرار پیش گرفت - و دو منزل را یکی کرده از آب بہت گذشت - و بآصف خان عهد و سوگند در میان آورده معذرت بسیار

(۱) چارزده غالباً همان مقامی است که اکنون باسم چار سده مشہور است *

خواست - و التماس نفرساندن لشکر بتعاقب معروض کرده روانه دربار نمود - و بانداز عزیمت تنه درمیان آورده روی امید بدین آستان سپهر نشان آورد - و بتاریخ بیست و یکم ماه صفر سنه هزار و سی و هفت هجری در دارالخیر جنیر اسلام رکن و مقام این آستان سدره نشان که عیبه آمال و آمانی افام است بجا آورده نایب التجای این درگاه از باز خواست زمان امان یافت - و در مقام عذر خواهی معاصی نامتفاهی شده از روی عجز و داری زینهار پی عفو و حلم بیکران آنحضرت گردید - و نایب مقتضای آنکه پاس خاطر ملتجی داشتن و رعایت پناه آورده نمودن ناگزیر مروت و لازمه فدوت است - دیده و دانسته از گناهان او در گذشته مطلقاً بیروشیهای او بر روی او نیاورده نقش جرایم و جفایات بی اندازه خاصه ناهنجاریهای قارّه او را بزالل مکارم و عنایت محو فرمودد - و از نوبت مواعید دلپسند امیدوار انواع عواطف و اکرام و انعام مراحم بادشاهانه ساخته در مراتب اعتبارش افزودند - چنانچه بدین امید سرگرم جانفسانی و جان سپاری گسته در عدد تلافی و تدارک تقصیرات سابقه شد - و در عموم احوال خصوص هنگام توجه بمسند سریر خلافت چنانچه نگارش پذیر خواهد گشت - و همه جا در راه آن حضرت جانفشانیها نموده باین طریق راه خود پاک ساخت - و بهاداش حسن اخلاص و صفای عقیدت بمراذب والا و مضایب عالی در پی نموده بخطاب خان خانانی و مرتبه سپهسالاری که بالا ترین مراتب و مضایب است سر برافراخته سرمایه اعتبار و امتیاز اعقاب و اسباط خویشتن آماده ساخت - و نیز چون قدم او بر شاه بلند اقبال فرخنده شگون و مبارک فال آمده - بمعجود رسیدنش شب تعب بر هواخواهان این دولت پایدار پایان رسید - و ایام معنی و آلام بسر آمده روزگار ناموافق راه موافقت با سالکان طریقه دولنخواهی پیموده از در موافقت در آمد

مجملاً بسی وهی و نفور در پنجاه ساله فقرت که روزگار اختیار و زمان افتقار و امتحان بود باحوال هواخواهان آن عزیز کرده حضرت عزت و برگزیده نظر عنایت آن حضرت راه یافت - و درین ضمن نقد سره اخلاص خالص این مامی سرپرست بدان والا حضرت سنجیده مهزان امتحان شده صاف و بی غش بر آمد - و از بد هنجاریهای روزگار ناهموار بسی فراز و نشیب و بلند و پست پلاس آمده - و امور نامالیم نامناسب و قضایای ناشایسته صورت بست - و مصافهای قوی و رزمهای مهیب اتفاق افتاده از طرفین سرداران معتبر نامور کشته گشتند - و جا بجا در معرک ارباب مناصب گوهر گرانیهای جان عزیز نثار خاک راه ولی نعمت جاوید نموده نیکنامی اند که نهایت نیکو سرانجام سپاهی است اندوختند - الحمد لله آن حضرت در ضمن آنمایه بعیرات احوال از یسافهای شاق و تردد های دشوار و حرکات عنیفه همه جا یکساده روئی و ناست رائی بی گره پیدائنی و چین جبین چون سالکان طریقه طریقت طی ادوار و اطوار نمودند .

بیان ارتحال جنت مکانی جهانگیر بادشاه بدار النعم جلودانی و باعث واقعی این واقعه ناگهانی

خبر پردازان کار آگاه ده از رنگ آمیزیهای نیرنگ ابداع اطلاع دارند نیکو می دانند که مادامی که سواستان خلافت کبری از جوئبار عدل و احسان آبخورد - هر آئینه اشجار برومندش مانند نهال سدره سرسبز و بارور نماند - و طوبی مثال سیاه انبیا بر نزدیک و دور افکنده بی برکان گیتی را ثمره مقصود بکام رساند - اگر خدا فتواسته ازو خلاف اراده آبی

عمل آمده نقضی دیگر که موافق رضامندی آنحضرت نبوده باشد بر وی کار
جلوه نماید - بظاهر آنکه به یشتیبنایی عدل زمین پا بر جا و آسمان برپاست -
بعدم اساس دولت بل بنای بقای خداوندان آن نیز ثابت قدم نماند -
درین صورت تا غرض صاحب کارخانه به یکبارگی فوت نشود کار پردازان
عالم بالا که پیوسته در پی سرانجام مصالح این جهان اند - او را بجهانبانی
عالم دیگر خوانند - و لباس حیات مستعار از او انتراع نموده خلعت خلافت
الا بصاحب دینلی دیگر بپوشانند - و افسر سردری بر سر فرخنده فرو تارک
مبارک تاجوری دیگر نهاده اورنگ نادرشاهی روی زمین را از برکت قدم
خجسته مقدم او زیور بخسند - و موعید این اجمال صدق اشتمال ارتحال
جنت مکانی و مروج یافتن گوهر افسر جهانگیری و جهانبانی ست از پرنو
تارک مبارک والا حضرت شاه بلند اقبال - و او نمود ایهام سیاق این مقام
آنست - که چون حضرت جنت مکانی بسبب ارتکاب تذلل مغیرات و بذابر
افراط معیبتی که به نور جهان بیگم داشتند - سر رشته جمیع معاملات باو
تفویض نموده بودند - و بحکم علاقه قوی پیوند که از رهگذر کمال پاسبانی
و خدمت گذاری او قلاده خواهش خاطر اقدس شده بود - مطلقاً از گفتند
او تجویز تجاوز نمودند - و این مسافله نا جای کشید که رفته رفته از
رهگذر ارخاء عیان او بسی مفاسد عظیمه بمصالح دولت رسیده فتور عظیم
بمعاملات ملکی و مالی راه یافت - و هر یک از خورشان که نسبت یا سببی
باو داشتند - منزلت های والا یافته بصاحب صونگی صونهای کلان لوای
استقلال بر افراشته چون خاطر از عدم مواخذه جمع داشتند - هر چه خواستند
بی محابا بعمل آوردند - و این معنی باعث فساد نظام عالم و شورش
اوضاع و احوال دار الخلافه آدم گشته - لا جرم بحکم مقدمه مذکور آن حضرت
و ناجابت دعوت داعی حق خوانده این عنایت پرورده حضرت ذوالجلال

و دست نشان قدرت را بجای آن حضرت نشانند - درین صورت معنی مثل مشهور که حق بمرکز حقیقی قرار گرفت درست نشین آمده گیتی از جلوس همایون آن حضرت بنازگی آرام پذیرفت - و ایزد تعالی قبل از آنکه حضرت جنت مکانی جهان فانی را وداع نماید - و روزگار بدهنجا را خیر باد گویند - لطیفه جغد غیبی انگیخت - که بعضی باخلفان که بزعم ناقص تباہ اندیشان سد راه پیشرفت این مطلب بودند - درد سر از میان برده بیای خود راه ادبار سپردند - و بی تحریک کسی تخفیف تصدیع بسعی خویش از پدش برخاستند - و حقیقت معامله آن بود که چون شهریار ناشدنی در کسمیر معارضه داءالعلب گرفتار شده موی روی و محاسنش فور ریخت - و همه تن پیکرش از تف آتش آتشک آبله زده درد از نهاد او بر آورد - و بقبیح این معنی رسیده اینقدر فهمید - که آن روز از حجاب اختفا بدون وساطت نقاب بیرون آمدن نهایت بیرونی است - و خانه نشینی هم خالی از فباحتی نیست - لاجرم بسلسله جنبانی ادبار در آن نزدیکی که رایات اقبال بصوب دارالسلطنت لاهور ارتفاع یافت با آنکه بیگم بجدائی او راضی نبود - با نال کراهیت خواهی بخواهی نا او درین باب همراهی نموده - و از حضرت جنت مکانی رخصت گرفته او را راهی لاهور ساخت - و از جمله لطایف آسمانی که امارت ظهور اقبال اولیای دولت و علامت ادبار شهریار بود درینوقت از پرده غیب بعالم شهود جلوه گر آمد - آنکه نورجهان بیگم ازین راه که شاید کار او روی بر کفد مدنی پدش ازین محافظت داور بخش پسر سلطان خسرو را که بجولائی اشتها داشت - نامزد مردم شهریار نموده او را نظرند می داشتند - و از آنجا به حکمت الهی اراده دیگر داشت - چنانچه سر حقیقت آن عفت و ب بر اصحاب بصیرت از سلیق دلام کمال ظهور خواهد نمود - او را درینوقت

از شهریار گرفته حواله از ارتخان میربخشی نمودند - و چون مصلحت دولت روز افزون شاه بلند اقبال در باز داشت او بود - و منع قضا و دفع قدر در مثال این احوال قفل دهان زبان آوران و بند زیرستان میشود - نور جهان بیگم با وجود آنمایه اعتبار و افندار و تصرف در مزاج مبارک و تملک عنان اختیار آن حضرت مطلقا درین باب راه گفتارگو بل مجال نفس کشیدن نیامت - در وقتی که شهریار براهمنوی ادبار و عنان کنی شوربخشی روانه لاهور شد - در آن نزدیکی حضرت جنت مکانی نیز در عین شدت عارضه ضیق النفس که مدت آن بامداد کشیده بود - و گاه گاه عوارض آن اشتداد می نمود - متوجه دارالسلطنت لاهور شدند - و بتاریخ روز یکشنبه بیست و هشتم صفر سنه هزار و سی و هفت مطابق پانزدهم آبان ماه الهی سال بیست و دوم جلوس در عین راه از سر منزل چنگر هندی^(۱) بعالم بنا شتافته در سر منزل قدسیان مقام گردیدند - بیگم بذایر مقتضای اراده و اسد که همواره مکفون خاطر داشت - و انون بی اختیار باظهار آن لاچار شد - با خود قرار داد که نخست بولانی را مرا دست آرد - و چندی از دولتخواهان را که از بنان پیوسنه پر حذر بود به بهانه کنگاش طلبیده بعضی را زندانی و برخی را آنجهایی سارد - و ازین رو سرمایه جمعیت خاطر اندوخته یکباره فارغ البال بکار خود پردازد - و اتفاقاً یمین الدوله آصف خان که همواره در صدد دولتخواهی و منام مدد دولتخواهان بود - و پیوسنه سعی در استحکام قواعد اند پیوند می نمود - چون درین ایام بقرار داد خاطر او پی برده بر این معنی بی صورت آگاهی یافت - لا جرم از راه خیر اندوسی عالیشان و مقتضای مصلحت ملک و ملت درخواست - که با وجود چنان

(۱) در اقبالنامه جهانگویی چندکس هندی و چندکس هندی نوشته شده -

صاحب سعادت‌ی سزوار خلافت و بادشاهی چنین ناخلفی نامزد مرتبه
 ظل‌الهی گشته برین سر عالمی بفساد رود - در حال اولیای دولت نامدار
 را ازین معنی خبردار ساخته بولاقی را از ارادت‌نخل طلبیده در قید خود
 نگاهداشت - و بخاطر آورد که درین هنگام که نزول اجلال مویک جاد و جلال
 شاه بلند اقبال دور دست افتاده از فرط ضبط و ربط نوز جهان بیگم دست
 بدامان دولت شاهزاده‌های نامدار نمی‌رسد - و بنابر مقتضای رسم دیرینه
 روزگار دست نسانی نامزد این امر عظیم القدر فامی در میان باشد - تا باعث
 گرمی هنگام اجتماعی ضروری گشته باحوال سپاهی و رعیت که ایقان
 در حقیقت بی سرور حکم رمه بی شبان دارند پراگندگی راه نیابد - و نیز
 دهنست آویزی برای استیصال شهریار در دست داشته باشد - لاجرم
 باین مصاحت او را بدین معنی نامزد ساخته در حال بفارسی مسرف
 فیلخانه را تعیین نمود - که بسرعت باد و سحاب بیملاحظه مانعی بر آب
 و آتش زده خود را بخدومت شاه بلند اقبال رساند - و چون تنگی وقت
 اندضای عرض داشت نویسی نمی‌نمود - حقیقت معامله را زبانی
 عرض دارد - و بجهت مزید اعتبار مهر خود را بدو داد که از نظر امور
 آن حضرت بگذرافد - و باجمعه تا خبردار شدن بیگم بولاقی را همراه گرفته
 باواج خاصه خود و جمعی از دولت خواهان که اعتماد کلی بر انسان
 داشت بدین قصد متوجه لاهور شد - که پیش از اسنوار پی بقای معامله
 شهریار در قلع و قمع سپاه او مساعی جمیله مبذول داشته بخواست آهی
 دمار از روزگار و گرد از بنیاد همگنان بر آرد - چون بیگم ازین معنی آگاهی
 یافت - دید که از رنگ آمیزیهای دیرنگ فضا معامله رنگی دیگر بر کرد -
 و از بازپچهای روزگار منصوبه بین نقش طور دیگر نشست - درینحالت
 بفکرهای در و دراز افتاده باوجود تدا اندیشی قطعاً حرکت ناهنجاری

نموده نفسی بر نیارزد - و به پاس مرتبه خویشی قناعت نموده نگاه داشت
 سر رشته کار خود را غنیمت شمرد - و بحکم این اندیشه صواب نما چون
 در حقیقت از هیچ رو مهم صورت نمی بست بفکامی ساخت - و هر سه
 شهزاده نامدار را با خویشی در حوض فیل جا داده جمعی از سپاهیان
 که پاس نمک منظور می داشتند - و هنوز از بیم او ایمن نبوده از چشم داشت
 قطع نظر نموده بودند - بدور دایره میل خود در آورده باین طریق نعتش
 اندس را همراهِ گرفته آهسته آهسته از دنبال راهی گردید - چون موضع
 بهنجر محل نزول همگنان شد - یمن الدوله نخست جمعی از امرای عظام را
 به پیشدر روانه بهنجر شده بودند - خصوص خواجه ابوالحسن را که همواره در
 باطن از داعیان دولت آن حضرت بود - تا خود متفق ساخته در جمیع احوال
 دولتخواهی خصوص استیصال شهریار و دیگر مغضبان با همگنان عهد و پیمان
 به غلاظ ایمان بسته خاطر ازین ممر جمع ساخت - آنگاه متکفل تجهیز
 و تکفین آن حضرت جنت مکانی شده سامانی که در خور آن بادشاه
 والا جاه باشد مهیا و آماده گردانید - و بآئین شاهانه نعتش مبارک آن سرور
 را روانه لاهور نمود - و سرافرازان مفاصل و الا را همراهِ نعتش و الا که همدوش
 مغفرت الهی بود داد - که دوش بدوش به لاهور رسانیده آنروی آب در باغی
 جنت آئین بر رحمت جاوید سپارند -

چون خبر بآن دستور اعظم رسانیدند - که نورجهان بیگم درین حال دیر
 خیال محال از خاطر بیرون آمده کرده ترک اندیشه های دور از راه نمی دهد -
 و در خفیه نامه بشهریار نوشته راهمونی سرانجام مهمات می نماید -
 لاجرم آن خیرخواه عباد الله بفایز آنکه این معنی سبب خلل عظیم
 می شد - ناچار حسب المصلحت روزگار و رعایت صلاح دارین او بیگم را
 از محل بادشاهی بر آورده در منزل خویش جا داد - و بمقتضای حزم

و احتیاط نهایت مبالغه در ضبط و محافظت خواجه سرایان را ممنوع ساخته بجز خادمه چند که محل اعتماد بودند - کسی را نزد او راه نمی داد - درینصورت سلطان دارا شکوه و شاه شجاع و سلطان محمد اورنگ زیب را ازو جدا نموده خدمتگاری و پرسنلری ایسان را بصادق خان تفویض نمود - و این معنی بنابران بود که خان مذکور سابقاً بعلت انفاق باباب خلاف و عناد و مخالفت با یمین الدوله بنفاق بندگان حضرت شهنشاهی منعم بود - بدین سبب کمال نوهم داشت - لهذا درینوقت که یمین الدوله توسل نموده بود - آن گسسته امید را که پیوند خویشی و همزادگی داشت پدیرای این سعادت ساخت - تا این معنی ریح زلات و محو نقصیرات او شود - و بدین دست آویز متین نوشتههای واقعی با غیر واقع باعماص عین پامال کرد -

مجمعه شهریار در لاهور نخست بخراین امراء و اصحاب وفاق که در دولتخواهی این حضرت نا یمین الدوله انفاق داشتند - دست درازی آغاز نهاده اسپ و میل و جنس هرکس که بدست می افتاد بر نوکران مجهول خود قسمت میکرد - و بنابر عدم ضبط و ربط بی تمیزی او فتنه جویان روزگار ده چنین روزی را از خدا می خواستند - درین قسم وقت ده این نوع هنگامه یافته بودند - اسپ و میل مردم خصوص از طوایل بادشاهی بطود سر می کسیدند - آن کوتاه نظر خود عیال و ناموس را در منزل خود جای داده نظر بند نگاه می داشت - و برانهمویی ناهنجار چندی از غرض پرسنان ابواب خزاین بادشاهی را نیز کشوده سپر سپر را چون خاک رهگذر خوار و بی اعتبار شمرده بیضمار و بیدریغ بمردم خود و جمعی روشناس که در آنوا بر سر او اجتماع نموده بودند میداد - و مردم نا مناسب را بمناسب عالی نامزد نموده بخطبتهای بی نسبت مرتسم

می ساخت - بنصور آنکه از دستیاری کوشش همدستان پنجه در پنجه
 قضا و قدر میتوان کرد - غافل از آنکه نا داده نتوان گرفت - و نا نهاده
 نتوان برداشت - خاصه شهباز نسیم دولت که بغریب دانه بدام
 در نیاید - و باشیانه عفاقی قاف عزت و رفعت دست اقتدار و مکنف
 برسد - مجمل بی رعایت ضوابط محاسبان و ملاحظه قوانین دیوانیان درین
 چند روز قریب هفتاد لک رویه نقد از خزانه عسره بادشاهی و مخازن
 معموره امرا بمردم بی اعتبار مجهول که همدین ایام سر از کوچه خمول
 بر آورده در پی او افتاده بودند داد - چنانچه تا حال بلوجود کمال تفحص
 و تجسس ضابطان اموال قریب چهل و پنج لک رویه ازین مردم نار یافت
 شده بافی از میان رفت - و هنوز ارباب کفایت بانداز ایفکه خام طمعانی
 در امثال این احوال اقدام باین مواد نموده دلیر نشوند - و پا از اندازه
 بیرون نه نهند - پیوسته در پی پیدا کردن این طایفه گمغام هستند - چنانچه
 هر جا نسانی از ایشان یافته گمان می برند - دست از پی برده تحصیل
 می نمایند *

کیفیت مقابلۀ عسکر ادبار آثار سلطان شهرباز با بادشاهزاده داور بخش مشهور بمولای و خان عالیشان آصف خان و غایبه داور بخش و خان مشار الیه بر لشکر شهرباز

چون شهرباز ناکرده کار ریاده از پایه خویش معامله پیش گرفته
 علت عدم بصارت و بصیرت منصوبه صائبی ندید و تدبیر درستی نیفتد بشید -
 خود به نا و نوش مسفل گشته معاملات را بنا آزموده کاری چند باز

گذاشت - و گروهی را که از فرسودگی روزگار و دیدن عرصه کارزار حرمان نصیب
 بوده گوشمال و تادیب ادیب خرد ندیده بودند - و گرم و سرد و تلخ
 و شیرین گیتی نه چشیده بکار گداری باز داشت - از جمله بایسنقر پسر
 شاهزاده دانیال را که از حبس خواجه ابوالحسن گریخته نرد او آمده بود
 بسرداری فوج خود نامزد ساخت - و همراه لشکر تفرقه اثر قدیمی و جدیدی
 خود که همه جهت در آنجا زیاده از پانزده هزار سوار بی سر و پا بر سر او
 جمعیت نموده بودند بمقابلت مرکب اقبال فرستاد - و سایر اسباب محاربه از
 نویخانه و نورخانه و فیلخانه سرکار بادشاهی که هنگام نوحه کشمیر در لاهور
 گذاشته بودند همراه داد - و یمین الدوله آصف خان باوجود قلت اولاد
 و کثرت اعدا و عدم وجود اسباب کارزار بقدر نشان دادن آتش این نفقه برخاست -
 و امرای عظام که همگنان بجهت قید اهل و عیال خود از شهریار رمیده
 دل و رنجیده خاطر شده در باب مخالفت او بیسنقر از پیستو ساعی و داعی
 گردیده در باره هلاک او بجان و دل کوشیدند - و افواج منصوره را که از
 همه جهت بده هزار تن نمی کشید - نوزک شایان و تربیب نمایان داده
 روز شنبه یازدهم ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت هجری مطابق بیست
 و هشتم آن ماه در سه گروهی لاهور نزدیک پل دیک (۱) راوی در برابر
 مخالفان باین دستور صف مصاف و یساق مثال آراست - هرائل خواجه
 ابوالحسن - مخلص خان - الفویر بی خان - راجه جکت سنگه ولد راجه باسو -
 شریف الدین حسین ولد نیکنم مخاطب به همه خان - تربت خان
 با دیگر بهادران کار طلب - التمش شایسته خان - شیر خواجه - خواصخان
 با مردم جلو سید شرر خان - سید جعفر - سید عالم و دیگر راجپوتان - برانگار

(۱) دیک اسم دیگر آب رلوی است - ملاحظه کنید بادشاهنامه عدد الحمید

لاهوری - صفحه ۶۰۸ - جلد دوم - طبع بلیونیکا اندیکا *

ارادتخان ترکمان - ملا مرشد - مهابتخان - حکیم جمالا - بهادر بیگ با سایر
 احدیان - جرانغار صادق خان - خان زمان - میر جمله - شاهنواز خان - معتمد خان -
 راجه روز افزون و چندی دیگر - و شاهزاده‌های بلند اختر میل سوار در موج
 جرانغار و خود با داور بخش در موج قول و موسوبخان صدر و اصالت خان
 و خلیل خان و ذوالفقار خان را نزدیک خود جا داده بود - و هوشنگ
 و طهمورت را نیز در همین موج مقرر ساخت - چون آئین سنوده سرداران
 عظیم‌السان هندوستان آنست - که در امتثال این احوال میل سوار بعرضه پیکار
 می آیند - با سوار و پیاده و دوست و دشمن را نظر بر ایشان افتاده باعث
 بیروی اولیای دولت و سستی عزم و شکست قلب اعدا گردند - و بر
 همکنان شجاعت و جلالت و ثبات و تمکین ایشان آشکار گسده بدین
 منصوبه هائب عرصه کارزار را فایم نگاهدارند - بغابری درین روز ظفر اندوز
 بر فیل سوار شده اطراف معرکه را بنظر دوربین در آورده بهادران کار طلب
 را سرگرم پیش برد مطلب نمود - و همکنان را بکار گزاری، اقبال ازلی
 و دولت لم یزلی فوی دلی داده بیروی قلب و زور بازو افرو - تا آنکه
 در ضمن اندک فرصتی بکار گزاری اقبال بی روال بادشاهی که کار امضای
 حکم قضا و نفاذ امر و در میکند - مخالفان را شکست فاحش داده پراکنده
 ساخت - و شهریار فیل از استماع خبر شکست لشکر خویشتن از فرط نگرانی
 صبیحه نورجهان بیگم که در منزل او بود سوار شده باتفاق مخدوم مذکوره
 از قلعه برآمد که خود را بیایستغیر برساند - افضلخان که در آن وقت در لاهور
 استقامت داشت - همه جا بمقتضای دولتیخواهی شاه بلند اقبال اسباب
 استیصال شهریار مهیا می نمود - و دغدغه آن داشت که مبادا سپاه مقهور
 او از حضور اسنظار و اعتضاد اندوخته مصدر کاری گردند - لاجرم او را
 بلطایف الحیل فریفته چندان در راه نگاهداشت که خبر تفرق آن فرقه

تفرقه آئین بدو رسید - و ناچار از دهتیلاری آن مثنی نابکار که در سرپله بکاز او نیامدند - دست شسته فرار برقرار داد - و با هزار گونه خوف و رعب معاودت نموده خود را به حصار بند لاهور افکند - و یمنی الدوله مظفر و منصور متوجه دارالسلطنت لاهور گردیده روز دیگر بطرف باغ مهدی قاسم خان که در ظاهر شهر واقع است منزل نمود - درین منزل افضل خان به در آن آوان خدمت میرسامایی داشت - و پیش از وقوع سانحه ناگهبر جنت مکانی کارخانجات پادشاهی را به لاهور رسانیده بود - بملاقات یمنی الدوله شداوت - و مساعی جمیل او به در مدت اقامت لاهور و مقرت شهریار که همه جا در دولتخواهی شاه بلند اقبال بلباس نصیحت آن بیخورد بجا آورده برهمین هنگامه امسوده او شده بود مشهور افتاد - و همدرین روز داسنصواب آصف چاهی شایسته خان و ارادنخان میربخسی بدرون قلعه رفته ضبط خرابی و کارخانجات پادشاهی نمودند - آنگاه دیروز خان و خدمت خان خواجه سرا را بجهت کفایت کردن مهم شهریار که اهم مهمات بود فرستادند - و آن دو معتمد دولتخواه آن دراز امل محال پروژه را که از فرط کوفت اندیسی درون محفل بکوشه خزیده بود بر آورده بجای استوار محبوس ساختند - روز دیگر یمنی الدوله کوچ کرده بشهر در آمد - و نخست بمناظر وقت پرداخته در بایست حال بعمل آورد - چه آن دستور العمل دیوان کائنات که صلاح دید ضمیر منیرش همانا اشاره مبشر تقدیر بود - چون در یفوق صلاح حال عالم کون و مصاد در اعداد ماده بصارت آن نافص بصیرت دید - لاجرم بدستوری دستور قضا و قدر دیده‌های آن کوتاه نظر را میل کسیده ازین راه ابواب فتنه بر روی مردم مسدود ساخت - و ارباب خبرت ازین تماشای هوش افزای اعتبار امور بسمه بیفائی رسیده کحل عبرت کسیدند - یمنی الدوله بعد از وقوع این سوانح

حقیقت واقع را بپایه سریر اعلیٰ عرضداشت نموده التماس توجه خَلّ اقبال نمود *

رهیدن بنارسی در مقام جنیر باستان بوسن والا و رسانیدن خبر رحلت حضرت جنت مکانی و نوید قوت عهد خلافت بشاه بلند اقبال

چون وقت آن رسید که زمام بست و کساد معاملات دار الخلافه آدم بدست اختیار این والا اقتدار سپارد - و کارهای آن تربیت پرورد عواطف ازلی را که ساخته و پرداخته پیشگاران کارخانه ابداع است در نظر حقیقت نگرش بجلوه در آرند - در حال سامان طرازان دارالصنع ایجاد دولت و اقبال را در اسبه باستقبال موکب جاه و جلال آن شهسوار عرصه وجود فرستادند - و نوید استعجال قدوم خیل اقبال و طلوع اختر دولت بی زوال آن مظهر موعود زمین و زمان را سرمایه آرام داده از مناسب خوانی مضمون این بیت

* بیت *

کای شهسوار معرکه آخر الزمان آمد بدست معرکه پا در رکاب کن
وام حق مقام ادا نمودند - مجملا روز یکشنبه نوزدهم ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت هجری مطابق ششم آذر ماه سال بیست و دوم جلوس جهانگیری که در عرض بیست روز از موضع بهنبر مانند شاهین تیز پر مقصد پیوسته بود - خبر شنقار شدن حضرت جنت مکانی بمقام دارالخیر جنیر که در آنولا نشیمن جاه و جلال شاهباز چرخ پرواز اوج رفعت یعنی والا حضرت شاه بلند اقبال بود رسانید - و چون از راه رسید نخست بمهابتخان که در آن نزدیکی از فوز سعادت ملازمت آن حضرت استسعاد یافته بود

بسنارت رسانیده اورا بر این معنی آگاهی بخشید - و بوسیله آن خان رفیع
 مکان در حال شرف ملازمت یافته حقیقت واقع را بعرض اقدس رسانید -
 و خانم دستور آصف صفات را از نظر سلیمان روزگار گذرانیده مصداق قول
 خود نمود - آن حضرت از استماع خبر این سانکه غم اندوز اندوهناک
 و عمیق گشته دیده مبارک را اشکبار ساختند - و از کمال بیدایی و بیقراری
 تهیه لوازم این مقام و اقامت مراسم عزاداری و سوگوزایی پرداختند - درین
 حال مهابتخان و سایر دولتمخواهان از روی بیار سرها بر زمین گذاشته بعرض
 عالی رسانیدند - که این قسم وقتی خاصه در ولایت غنیم باوجود قلت اولیا
 و کثرت اعدا اظهار این امر موافق صلاح دولت نیست - چون الحال
 مصلحت ملی سلطنت که نظام کل عالم و انتظام مهم جمله عالمیان بدان
 منوط است - اقتضاء پرداختن دامثال این جزئیات نمیکند - مناسب وقت
 آنست که موبک حاکم و جلال بدولت و سعادت بر سبیل استعجال متوجه
 فرارگاه اورنگ خلافت شود - تا بروی راه فتنه و ساد بر ارباب بغی و عذاب
 مسدود گردد - و رعایا و بردستان از آسیب شورش پرستان در امان باشند -
 از آنجا که همواره منظور نظر آن حضرت امری بود - که رضامندی و خرسندی
 خالق و خوشنودی خلائق در ضمن آن مندرج باشد - درخواست آن
 دولتمخواهان را بمن قبول مقرون گردانیده بیست و سیوم ربیع الاول سنه هزار
 و سی و هفت هجری روز پنجشنبه در ساعتی مسعود ماهچه آفتاب
 شعاع لوای والا ارتفاع یافته از راه صوبه گجرات توجه اردوی جهانپوی
 بصوب دارالخلافه عظمی اتفاق افتاد - و همان وقت امان الله و بایزید را
 که از معتمدان دیرین بزمید پرستاری و خدمت گذاری از اقران امتیاز
 تمام داشتند - برسانیدن فرمان عاطفت نشان متضمن خبر رسیدن بنارسی
 و ابلاغ نوید نهضت و مزده توجه موبک اقبال از راه گجرات نزد

یمین الدوله فرستادند - و جانثار خان از بندهای تربیت یافته جانسپار
 که کمال مزاجدانی و معامله فهمی و طرز شناسی و شناس بود - در میان
 جهانمطاع مشتمل بر انواع عنایات سرشار و برقرار داشتن صاحب صوبگی
 کل دکن و خاندیس و برار دستور سابق نزد خانجهان لودی دستوری یافت -
 و مرکب مسعود مغول بمنزل متوجه مستقر اورنگ اقبال شد - و چون
 جانثار خان به برهانپور رسید - آن نفاق آئین از غلظت و خسوفی که داشت -
 قطعاً نمایمتی که مناسب ابفوق و ملایم این مقام باشد بجا بیارد - و مطلقاً
 پاس مرتبه خود نداشته موافق دستور العمل خرد در برین ادب آئین کار
 نکرد - چون خان مذکور از سخنان او که رایحه بی اخلاصی و نامیاسی
 تمام ازان استنمام می شد - بر مکنون ضمیر و قرار داد خاطر او اطلاع
 و اشراف حاصل نمود - حسب الامر اشرف مراجعت نموده حقیقت
 احوال بعرض اقدس رسانید - و خانجهان با این بی ادبیها اکتفا ننمود -
 و بعد از بر آمدن حان نثار خان با نظام الملک هم عهد شده پیمان را با پیمان
 ناکید داد - و بجمیع نهاده داران و کارگذاران اعمال متعلقه بالاگهات نامها
 نوشت - که ولایت را وا گذاشته به برهانپور آیند - و آن کوه اندیشان او را
 دولتمخواه انگاشته نفوشده او ملک خالی کردند - الا سپه دار خان که از
 سعادت منسی و مقتضای ارادت درست نیت صالح را کار بسته
 مسرب صافی حق شناسی را نالایش سیاسی مکدر ساخت - و جای
 خود را قائم نگهداشته در احمد فکر باسقلال تمام نشست - چون این حرکت
 داملازم ازان حقیقت نا شناس معامله نافهم بوقوع پیوست - و برین سر نام
 ولایت بالاگهات تصرف نظام الملک در آمد - عیال خود را با افغانان
 معتمد خویش سپرده با مردم خود دریای^(۱) شور بخت که قبل از قضیه

(۱) از دریا این جا دریا خان مراد است *

ارتحال حضرت جنت مکانی از خیل سعادت جدائی اختیار نموده در چاندور که داخل محال نظام الملک است اقامت گزیده درینولا بخانجهان پیوسته تحریک سلسله شورش و آشوب می نمود - و همچنین چندی دیگر که با او گوشهٔ اتفاقی بظاهر داشتند - مثل راج گچ سنگه و جی سنگه و غیر اینها بغار آهنگ تصرف تمام ولایت مالوه بمندو شتافت - و در آخر کار پاداش این حرکات ناهنجار که بتحریک شوربختی و تیغ زائی ازو سرزد او را به گروست و سزای کردار خود یامت - چنانچه بر سبیل تفصیل افشاء الله تعالی در ضمن احوال جلوس همایون این نگارین نامه نامی بزبان کلک وفایع نگار خواهد آمد *

بالجمله چون سرحد گجرات سر منزل موکب اقبال و مرکز ریایات جاه و جلال شد - عرضداشت فاجر خان از تعیناتیان آن صوبه که در آخر خطاب شیرخانی یافت معروض رای اقدس کردید - درای جهن آزای بر حقیقت مضمون آن که مستعمل بر نسبت بی اخلاصی سیفخان صوبه دار بود یزید اطلاع اوکند - و بوهمی که آن خان ناعافیت اندیش از انتقام آن حضرت نسبت وقوع امری با ملایم داشت آن خود مزید این معنی بود - و رسیدن عرضداشت او از رشکد ریماری صعب و ضعف مغرط دیز مقوی و مودد شد - بنابراین شیرخان بانواع مباحم و عواطف بادشاهانه که سر همه سرافرازی بصاحب صوبگی گجرات بود مشمول کردید - و مامور شد که ولایت را تصرف خود آورده بمردم معتمد کاردان سپارد - و بی توقف سیفخان را نظربند بموقف حلاوت آرد - چون فرمان قضا جریان باین مضمون عدور یامت نواب مهدعلیا ممتاز الزمائی بنابر آنکه به همسیره مکرمه خرنش که در حباله ازواج سیفخان بود - محبتی از سرحد افراط متجاوز داشتند درخواست بخشایش زلات او نمودند - و حسب السعادت

نواب قدسی القاب رضا بهادر که از غلامان خاصه بود متعاقب آن فرمان پذیر شد - که بر سبیل استعجال باحمدآباد شتابد - و سیف خان را نیز بگذرد تعرض شیرخان حمایت نموده مستظهر و مستمال بملازمت اشرف سرافراز سازد *

چون اردوی جهانپوی که کوچ در کوچ می شتافت بساحل دریای نرند رسیده از گذر بابا پیاره عبور نمود - در مقام قصبه سیفور که بر کنار آن دریا واقع است بسعدت منزل گزیدند - و بتاریخ یازدهم شهر ربیع الثانی مطابق بیست و هشتم آذر ماه جشن وزن مبارک قمری سال همایون فال سی و هفتم از سن اقدس به خجستگی و فرخنده فالی آرایش پذیرفت - و از تقسیم یک عالم نقود که بجهت برآمد کار محتاجان هم وزن آن کوه تمکین و شکوه آمده مقصود آرزومندان گیتی موافق دلخواه صورت بست - درین روز طرب آموز سید دلیرخان بارهه بسعدت زمین بوس رسیده از دریافت شرف کورنش و تسلیم سر رفعت باسماں رسانید - و از سرافرازی تفویض منصب چهار هزاره ذات و سه هزار سوار پایه اعتبارش نوالائی گرائید *

از سوانح ایام عرضداشت شیرخان است از گجرات باین مضمون که از نوشته مهاجنان چنان ظاهر شد - که یمین الدوله آصف خان سپه سالار به نیروی همراهی اقبال بادشاهی شاهزادهای آسمان جاه در سواد شهر لاهور با شهریار تیره رای جنگ صف کرده منصوبه فتح اولیای دولت که منجر بکسر اعدای خلافت شده درست نشین گردید - و آن ناشدنی مقهور مخدول و مکحول در مطموره قلعه لاهور بزدان پاداش اعمال گرفتار آمد - و چون مضمون این عریضه بعرض همایون رسید بمزدگان پی آواز فتح اولیای دولت نوای گورکه سلطنت آویزه گوش منتظران که از دیر باز قرصد ورود برید ظفر و وصول نوید نصرت داشتند گردید - و درین نزدیکی یک بیک از تعیناتیان گجرات از به اندیشی بر یکدیگر پدشی جسته منزل

بمفزل دریافت شرف ملازمت می نمودند - و همدربن و لا خدمت پرستخان که بحمايت سيفخان دستوری یافته بود - در چهار گروهی دارالملک گجرات شیرخان را از ایصال فرمان جهان مطاع و سرور پای خاصه سربلندی بخشیده سيف خان را بدرگاه آورد - نواب ممتاز زمانی ضعف و ناتوانی سيف خان را که عمده نواعث تقصیرات شده بود - بهانه شفاعت ساخته از سطوت قهرمان قهر نجات بخشیدند - شیرخان دوازده گروهی شهر بموضع محمود آباد سعادت ملازمت دریافتند هزار اشرفی بصیغه ندر از نظر اشرف گذرانید - و سایر بندها مثل میرزا عیسی ترخان و میرزا والی نیز از زمین بوس انجمن حضور سعادت جاودانی یافتند *

هفدهم ربیع الثاني پنجم دی ماه سنه هزار و سی و هفت سرزمین کنار قالاب کانگریه که در ظاهر شهر واقع است از پرتو قدوم موکب جابه و جلال تارک رفعت با آسمان رسانید - و هفت روز آن موضع مستقر سریر خلافت بوده معاملات آن صوبه نظم و نسق شایان و احوال کومکیان پرداخت نمایان یافت - شیرخان بمنصب پنج هزاری ذات و سوار و صوبه داری گجرات سعادت اندوز گردید - و میرزا عیسی بخدمت صاحب صوبگی تنه و منصب چهار هزاری ذات دو هزار و پانصد سوار امتیاز یافته بد آن صوب دستوری یافت - و سید دلیرخان بارهه با جمعی از بندها بهمراهی رکاب سعادت سربلند پایه عزت شد - و شیرخان از نواحی شهر بمرحمت خلعت و شمشیر مرصع و اسب و فیل کامیاب مراد گشته رخصت مراجعت یافت - و سیزدهم دیماه موکب سعادت کوچ در کوچ متوجه دارالخلافه شد *

روز یکشنبه بیست و دوم جمادی الاولی سنه هزار و سی و هفت موافق دهم بهمن ماه بعد از رسیدن امان الله و بایزید و برسانیدن بشارت قرب وصول موکب اقبال و قبول که مسبوق ورود فرامین عاطفت آئین

بر سبیل قوا تر و توالی به یمین الدوله و سائر دولنخواهان بود مشتمل بر عفايت تمام خدیو انفس و آفاق نسبت باهل وفا و وفای آن عضد الدوله باتفاق سایر موافقان در جامع دار السلطنت لاهور خطبه را بالقاب مستطاب کامل نصاب نمود - و منبر را برین سرمایه والا کار بالا شد - آنگاه بولاقی نظر بند را که می الحقیقت بر تخت نیز محبوس مطمور سیاه حال تیرگی بخت بود جای دیگر محبوس ساخت - چنانچه در معنی از زاویه زندان بر او دیگر منتقل شده - بیست چهارم جمادی الاولی مذکور خدمت پرستخان مشهور رضا بهادر رسید - و فرمان مشتمل بر اشاره قتل بولاقی و غیره که دست پیچ فساد کوتاه نظران بودند به یمین الدوله رسانید - آن خان والا شان بعد از اطلاع بر مضمون فرمان سلطان داور بخش معروف به بولاقی و شهریار مکحول و ظهیر و هوشنگ پسران سلطان دایال و گرشاسپ برادر بولاقی هر پنج نفر را که بصوابدید وقت نظر بند بل محبوس بودند بدست رضا بهادر داد - و در شب چهارشنبه سیردهم بهمین ماه بیست و پنجم جمادی الاولی سنه هزار و سی و هفت از تنگنای ساحت گیتی خلاص داده به فسحت آباد عدم راهی ساخت *

ورود موکب جاه و جلال شاهجهان بسرحد ملک
رانا و سرافراز می یافتن او از آستانبوس درگاه
والا و احوالی که در طی این ایام رو نمود

چون سایه اقبال همای چتر مرخنده آن همایون فال بسر وقت حدود رانا افتاد - بمجرد اینکه نواحی آن ولایت مرکز اعلام نصوت اعتصام شد - رانا کرن که بر جای پدر متمکن شده بود - از ارادت مفتی و اخلاص

اندیشی باستقبال موكب اقبال شفاعت در مقام كوكبده كه پدرش نیز درین مقام شرف ملازمت دریافته بود بتاریخ چهارم جمادی الاول سنه هزار و سی و هفت پیشانی بخت را از پرتو سجود آستان قدسی مكان فروغ دولت بخشیده پیشکش نمایان کشید - و از عنایت خلعت گرانمایه و كمر خنجر مرصع و شمشیر مرصع و دهكده گئی لعل قطبی بدخشانی نژاد كه سی هزار روپیه قیمت داشت - و فیل خامگی بساز نقره و اسب عراقی مزین بزین طلا استمالت و استظهار یافته و محال جاگیرش بحال و برقرار مانده مرخص گردید *

نهم ماه مذکور مطابق بیست و هفتم دیماه الهی سنه الیه بر كفار قلاب ماندل آذین جشن وزن مبارك شمسی سال سی و هشتم از عمر جاوید پیوند زینت پذیر گشته آرایش بزم بهجت و سرور و پیراستگی انجمن حضور نظاره رویب و دلپسند آمد - و آنحضرت را بطریق معروف بانواع نقود سنجدیده جمیع آنها بر فقرا و ارباب نیاز قسمت پذیر گردید - و از آنجا بمبارکی کوچ نموده هفدهم جمادی الاولی پفجم بهمن ماه سرزمین خطه پاک اجمیر از یمن قدوم مبارك نورانی گشته عمارات دلگشا و منازل نزهت آئین كفار قال رانا ساگر از نزول همایون روکش قصور جفت گردید - و همانروز بغابر پیرویی روش جد بزرگوار پیاده بروضة شریفه حضرت خواجه معین الملة والحق والدین نور الله مرقدۀ توجّه فرموده آداب زیارت و وظایف این مقام كه عبارت است از اعطاء صلاۀ و صدقات و نذر و بجا آوردن - چون نذر نموده بودند كه بعد از فتح رانا مسجدی رفیع اساس درخور این روضۀ متبركه بنا نهند - و درین مدت از عدم مساعدت روزگار فرصت نیافتند - بنابراین دریغوا كه كریاس سپهر اساس دولت جاوید قرین از پرتو اقبال آن حضرت استحکام بنیاد

چرخ برین یافت - حکم به بنای مسجد عالی بنیاد از سنگ مرمر بدرجهٔ
نفاذ رسید - و صوبهٔ اجمیر در جاگیر مهابتخان قرار پذیر گردید - در اثناء
راه جمیع بندها مثل خان عالم و مظفر خان معموری و بهادر خان اوزبک
و راجه جی سنگه و انی رای و راجه بهارت و سید بهوه و غیر آنها در
هر منزل خود را سعادت ملازمت رسانیده کامیاب دولت صورت و معنی
می گشند *

ورود موکب مسعود شاه بلند اقبال قرین دولت و سعادت بظاهر دارالخلافة اکبر آباد . و انداختن پرتو نزول بر باغ دهرة

آنانکه به نیروی سعادت ازل آورد در روزی خانهٔ روز نخست از دولتی
بزرگ بهره مند شده اند - و از یوروی بخت خداداد در دار القسمت ازلی
نصابهای کامل و نصیبهای شامل کامیاب گشته - اگر چند روزی بظایر
مقتضای ارادهٔ قضا و حکم مصلحت تقدیر حجاب تعویق سنگ راه فراد
آمده مانع تاخیر و باعث سد باب ایشان گردد - لیکن باندک روزگاری و کمتر
و صحتی روزی در آید که آن حجاب بسر خویش از پیش برخیزد - و آن
دولت روزی شده بپای خود استقبال بخت آن خداوندان اقبال مادرزاد
نماید - بد آنسان که فتح و کسر بر عسکر آن سرور بحسب اختلاف اوقات
طاری گشته بسی امر ناملایم سد باب مقصد عالی گردید - و از پد هنجاریهای
روزگار قضایای ناشایسته صورت بسته یساقهای شاق و ترودهای دشوار
پیش وقت آمد - اما الحمد لله که آخر کار بی پایمردی سعی و دستگیری
طلب بر وفق مدعا و حسب استدعا شاهد مطلب در کنار و بر آرزو آمده

نقد تمغای دیرینه در جیب و دامن دیاز دست قدرت ریخت - و کار و بار
دین و دولت بوجود گرامی رونق و رواج تازه یافته کارخانه جهان را
زیب و زینت بی اندازه پدید آمد - و ساکنان ربع مسکون با کام دل سایه
نشین 'ظلال عدل و احسان این بلند اقبال گردیده از فرط داد و دهش
گیتی بمراد خاطر رسیدند - امید که تا بقای جهان و جهانیان

* بیت *

درگهش کعبه صفت قبله‌گه عالم باد

کشت امید جهان از کف او خرم باد

مجملاً بتاریخ شب پنجشنبه چهاردهم بهمن ماه مطابق بیست و ششم
جمادی الاولی سنه هزار و سی و هفت ورود مرکب مسعود بساحت
بهشت فسحت باغ دهرة که از پرتو انتساب بحضرت جنت مکانی
نورالدین محمد جهانگیر بادشاه طاب ثراه بغور منزل موسوم است اتفاق
افتاده مزده وصول این عید قدوم مسرت لزوم سامعه افروز عموم مردم آن
مرز و بوم گردید - خورد و بزرگ و اسافل و اعالی از اهلای دارالخلافه علی
و نواحی و حوالی آن بر سبیل مزدگانی ورود اقدس بافرازه دسترس
سرگرم جانفسانی شده استقبال مودب اقبال نمودند - و ماسم خان حارس
قلعه و خزاین علی الثور بر سبیل پذیره آمده از دریافت ملازمت
و شرف زمین بوس درگاه سعادت دو جهانی اندوخت - و بامداد
روز پنجشنبه مذکور - و کب منصور که همواره بامداد آسمانی قرین سعادت
یزدانی است متوجه قرارگاه سریر خلافت ابدی گشت - و بادشاه دین
و دنیا پناه همعنان بخت و همراکب اقبال بآئینی که در خورد والا خداوندان
این دودمان جاوید توامان باشد فیل سوار داخل عرصه دارالخلافه گیتی
مدار شده همه راه سرافرازان در رکاب برکت نصاب پیاده و سران در اطراف

بدین آئین رو براه نهاده - ملأء اعلیٰ بهمدستی کف الخضیب دست
 بدعای دوام عمر و دولت ابد منتها کنشاده - و نظارگیان عالم بالا از مفاظر
 هفت طبقه گردون محو تماشا افتاده حیران آن کوکبه و دبده عزت بودند -
 از باغ نور منزل تا هنگام نزل در دربار دولتخانه سپهر نشانه ایام
 بادشاهزادگی از هر دو سو بحرین کف در بار چون سحاب گهر ریز بر اهل
 کوی و بازار کشوده بسر پنجه زرفشان چون شاخ شکوفه روی زمین را در
 افشان سیم و زر گرفتند - و باین روش نمایان و آئین شایان ظل ظلیل نزل
 فرخنده بر ساحت سعادت منزل مذکور گسترده بغابر آنکه تا ساعت
 مختار مسعود بجهت جلوس همایون بر سریر خلافت ابد مقرون دوازده
 روز درمیان بود در همان دارالبرکت اقامت نمودند *

انعقاد انجمن جلوس همایون خدیو زمین و زمان ثانی صاحبقران حضرت شاه جهان بادشاه غازی در دارالخلافة اکبر آباد سعادت بنیاد

بمقتضای حکمت کامله سنت الهی بر آن رفته و مجاری عادت الله
 برین جاری گشته که در خلال هر صد سال که اساس مبانی دین و دول
 اندراس پذیرفته خلل در نظام امور عظام و انتظام سلسله نظام دارالسلطنت
 آدم در مشیمه مشیت بروجه اتم صورت بنهد - هر آئینه در آنکال زمینیانرا
 در کف حمایت و کف رعایت آسمان تمیکنی جای دهد - که بشایستگی
 تمام لیاقت مرتبه جانشینی نایبان مناب جناب رسالت مرتبت صلی الله
 علیه وسلم و صحبه داشته باشد - و بفضل الطاف عام حضرت باری
 که درباره اهل روزگار خاص گشته سلطان دیندار عدالت شعار بر روی کار

آرد - که روی زمین را بزور عدل و احسان آراسته طرح انصاف پروری نهد و دادداد گستری دهد - آری نسخه پیرائی کذاب عالم که بهین صحیفه صغ الهی است و منشاء دقایق نامتناهی - از یمن همت فرمانروای سرانجام پذیرد - که خط بیفش کارنامه اقبال باشد و جوهر تیغش سر مشق فیروزی - و نقش نکیضش دیباچه اجلال و خطوط دستش نسخه بهروزی - پنجه خورشید نزد شکوه بالا دستش پشت دست بر زمین گذارد - و سپهر برین پیش کوکبه قدرش از هلال انگشت زینهار بر آرد * * بیت *

ازو گردد درین فیروزه گلشن * چراغ طالع فرخنده روشن

چون ذات فرخنده صفات این بادشاه سکندر آئین که سعادت آئینه دار بخت اوست مرآت این اوصاف بود - در مبادی حال دقایق جهانبانی از خط ناصیه او نمایش می پذیرفت - و در آغاز کار آثار کردانی از لوح پیشانی او ظهور می یافت - و از روی او می بارید که این ابر نیسان کرم چمنستان شهر یاری را طراوت خواهد بخشید - و از جبهه او روشن می شد که این اختر اوج اقبال آفتاب سپهر جهاندار می خواهد بود - اختر شناسان کامل نظر از زائچه طالع همایونش که عنوان نامه سعادت است احکام گیتی ستانی فرا می گرفتند - و روشن ضمیران نیکو خیال از آئینه بخت والایش که آئینه رونمای شاهد دولت است صورت امل و امائی مشاهده میکردند - لاجرم فرخنده روزی که روزگار در آرزوی آن شبها بروز می آورد جلوه گر شد - و خجسته صبحی که چشم آفتاب از شوق آن هوس می پخت بردمید - امید می که اختر فرخنده فالی آرزوی آنرا شگون می دانست بر آمد - و مرا می که بخت اقبال فال تمنای آن می زد بحصول پیوست - یعنی طراوند اورنگ اقبال فرازند؛ اکیلل اجلال عزیز کرده حضرت عزت برگزیده عفت آن حضرت سرمایه آرایش جهان و جهانیان باعث امن

و امان زمین و زمایان مظهر فضل عمیم ربانی ظل ظلیل جباب سبحانی
 بادشاه دیندار دین پرور شهنشاه داد ده داد گستر اوج ده کوکب
 نیک اختران شاه جهان ثانی صاحبقران بیست و پنجم بهمن ماه الهی
 مطابق هفتم جمادی الثانی سنه هزار و سی و هفت هجری در روز سعادت
 افروز دوشنبه که از فیض ورود معنی بیت رسالت در غزل هفت بیتوی هفته
 شایسته انتخاب گردیده - و از یمین ظهور خاتم انبیا بهزاران دست سعادت
 انگست نما گشته - بعد از گذشتن سه و نیم گهری که بحساب دقیقه سنجان
 ساعت شناس یکساعت و بیست و چهار دقیقه باشد - بطالع ورخنده فال
 و ساعت سعادت سگال از منزلی ده در ایام شاهزادگی از اقامت آن والا
 اختر اوج شاهنشاهی رشک و رمای منزل فمر بود - بتأیید آسمانی و کوکبه
 صاحبقرانی در کره فلک رفتار سوار گشته و خانه زین را مانند خانه طالع
 سعادت آمود ساخته - بخت کمر پرستاری بر میان بسته در پیش -
 و دولت غاشیه فرمانبرداری بر دوش گرفته در پس - تیغ گذاران صاحب
 جوهر نیغ مانند در یمین - و نامداران والا گوهر خانم کردار در یسار -
 در دولتخانه ارگ دار الخلافه اکبر آباد که چون قلعه بی در سپهر اوج
 گرای گردیده و بروج ثانی بارچ فلک ثوابت رسیده - مانند معنی
 در شاه بیت و خورشید در بیت السرف نزول فرموده - و در فرخنده
 ساعتی که سرمایۀ سعادت روز افزون و پیرایۀ بخت همایون بود *

* بیت *

ساعتی آنچنان همایون فال * که سعادت ازو شگون بر گیرد
 کلاه سروری را که جوهر انجم در ترمیم او بکار رفت، بود همسری بخشیده -
 و قبای خسروی را که اطلس «پهر والا اسنر» او گشته بود - تن بهم آغوشی
 داده کمر لعل طراز را که از منطقه آفتاب گرد می برد بر میان بسته -

تیغ گوهر نگار را که نقد فیروزی در قبضه داشت دستگیری کرده پای
سعادت پیرای بر سریر سپهر نظیر گذاشت - و با طالع تدموری و سخت
بابری بر فراز تخت دولت اکبری بر آمده دامن امید خلاق را از گوهر
مقصود لبریز ساخت - تخت بر مسند کارگاری چرا مربع نه نشیند که
نقش مدعایش درست نشسته - و تاج سر مفاخرت چرا ناوج نرساند که
از فرط سعادت سرآمد گردیده ؟ * مصراع *

تاج گوهر خود نواز و تخت گو بر خود ببال

سپاس جهان خدای را که سرانجام حرف تخت بر کرسی نشست و سخن
اوسر بالا شد - پایه سریر بر آسمان رسید و درجه اکیلی بالا گشت - تاج را
از تفاخر سر بآسمان فرود نمی آمد - و تخت را از شادمانی پا بر زمین
نمی رسید - پایه اوزنگ از کرسی گذشت و کوکبه دیهیم ناکلیل رسید -
چون آن والا پایه بر تخت خسروی آرמיד چتر همایون سایه بر گرد سرش
گودید - چتر زرین خورشید وار از شادی بچرخ آمد و از بلندگی کوکبه سر
باج سپهر سود - تعالی الله فرخنده چتری که از یمن سعادت گرد سر آفتاب
گردیده و هاله ماه را در دایره خجالت کسیده - ریشهای زر نار از وی
چون خطوط شعاعی از جرم خورشید نمودار - و عقدهای گوهرنگار ازو چون
رشتهای باران از گل ابر آشکار - سحابیست که لولو می بارد و سپهریست
که انجم می نگارد - بی نی غلط گفتم فلک تدویر قمر است که حایل
سعادت جاودانی گردیده - یا مردمک چشم اهل نظر است که فروغ انوار
الهی گزیده - چرا از والا گوهران بر سر نیاید که پیوند بیافوت و گوهر کرده -
و چگونه سر بآسمان فساد که سایه داری آفتاب سر کرده - پنداری گود زامه
فیض است که سعادت کم گشته را پیدا ساخته - گوئی گرداب نور است که
بر سر دریای فیض طرح اقامت انداخته *

* منتهی *

سایه حق کرده جا در سایه اش * رآن بود نور سعادت پایه جس
 سر سر شاهنشاه از حسن قبول * چون گل ابراست بر فرق رسول
 بالجمله چون آن خسرو والا منش بر اورنگ کامرانی نشست و بعدا
 فهمی آمال و آمافی پیوست - خانم را فر سلیمانی دست داد و قلم را بار
 نامه در سر افتاد - خطبه بلند آوارگی یافت و سکه نام بردار شهرت گردید -
 تیغ گوهر مقصود در مشت گرفت - کوس از شادی در پوست نکتچید -
 علم نشان بلند بخدی یافت - کمان سرمایه فتح در قبضه آورد - تیر پی بسهم
 السعادت برد - سلطنت را دولت فوی گشت - اقبال را بخت جوان
 گردید - آسمان زمین بوس شکر بجا آورد - و روزگار فال فیک روزی زد -
 فلفه از شرم سرقا پا غرق غرق گردید - بیداد داد شرمساری داد - ارباب تیغ
 و فلم زنان به تهنیت جوهر نگار و گوهر نثار ساختند - و اصحاب دولت
 و حسم در ادای مبارکباد طرح سعادت سکالی و فرخنده فالج انداختند -
 متقارن جلوس همایون اول خطیب فصیح زبان از مراب حمد آهی
 و نعت حضرت رسالت پگاهی صلوات الله و سلامه علیه مدارج منبر را بلند
 پایه گردانید - و بعد آن بادای محامد سلاطین این دودمان والا که شخص
 دولت را بمنزل حواس عشره ادد پرداخته از بهر آرایش نظم اقبال اسم
 سامی صاحبقران اول را مطلع و نام نامی صاحب قران ثانوی را حسن
 مطلع گردانید - و بنابر رسم معهود بهنگام ذکر اسم هر یکی از بزرگان این
 بادشاه بزرگ منش بعلای خلعتی گرانمایه بسرف جاودانی مخصوص
 گشته - چون از فیض القاب همایون و ذکر نام نامی حضرت سلیمان مقامی
 بعنوان شاهجهان بادشاه غازی سلمه الله و ابقاه که مجموع این عبارت
 وافی بشارت را در عهد فطرت محاسبان دیوان قضا و قدر با عدد کریمه

انی جاعل فی الارض خلیفه برابر گرفته اند - دقایق فصاحت را به نهایت درجه بلاغت رسانیده زانرا موج چشمه آبعیات ساخت - بتشریف خلعت فاخره زرنگار که از همه گرانبایه تر و پیرایه روزگار بود والا پایه گردیده - بر سر ذکر نام مبارک آنقدر خوانهای زرین و مالا مال از انواع زر و گوهر نثار شد - که صفحه روی زمین زر افدود و گوهر آمود گسته روکش چرخ برین افتاد - همدرین ساعت مسعود چهره زر از سکه مبارک که متن یک روی آن بکلمتین طیبین و حواشی باسما سامیه چهار یار با صفا نور و ضیا اندوخته و روی دیگر از نام نامی و القاب گرامی آنحضرت زیور یافته رشک افزای مهر افور شد - زر گرد نامش گردید و نقش سکه بر خود بالید - درهم که از گمنامی درهم بود از نام همایونش خود را گرد آورد - و دینار که از سرگردانی دلتنگ شده بود از سکه والایش سرخط دولت یافت - سیم را سفید بختی حاصل آمد - و زر را سرخ روئی دست داد - درست مغربی خورشید از شوق سکه اش بیقواب گردید - و دینار ناص عیار ماه از در نامش شکسته خود را درست ساخت - اگر اهل نظر سیم و زر را از شرف نام همایونش برگس وار بدیده جا دهند محل نظر نیست - و اگر اهل سخن رقم سکه را از فرامین اسم خجسته سوسن کردار بر زبان ففش کنند جای سخن نیست - کفایت آن سرور ابوالمظفر و لقب فرخنده شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی از آن مقرر شده که تیغ جهاد آن بادشاه سلیمان دستگاه دیو فتنه و فساد از روی زمین رانده - و باوجود مشابیهت و مناسبت اوضاع و اطوار پسندیده آن برگزیده بعضرت صاحبقران اعظم بیانات لفظ صاحبقران که سه صد و شصت و پنج است با حروف شاه جهان مساری آمده - جمهور انام از خواص و عوام مراسم مبارکباد و تهنیت و دعای ازدیاد عمر و دولت نجا آوردند - شعرای بلاغت دثار قصاید رنگین و توارین

بدایع آئین بجهت تعیین وقت آن در رشته نظم انتظام داده بعرض رسانیدند - از جمله حکیم رکناى کاشي مسیح تخلص این تاریخ^ع بسمع عالی رسانیده از انواع عنایات صوری^ع خدیو صورت و معنی برخورداري یافت *

بادشاه زمانه شاهجهان خرم و شاد و کامران باشد حکم او بر خلائق عالم همچو حکم^ع [خدا] روان باشد بهر سال جلوس شه گفتم در جهان ناد تا جهان باشد و همچنین سعیدای گیلانی مخاطب به بی بدل خان که در انواع صفای و اصناف هنری بدل روزگار است این تاریخ بدیع یافته * * مصرع *

جلوس شاهجهان داده زیب ملت و دین

و زیفت شرع و خدا حق بحقدار داد نیز باین تاریخ موافق آمده - نوئیضان دولت از نواختن گورکه و تبیره و امتال آن خم روئین و طاس سیمین سپهر را بر طغین ساختند - و رامشگران و سرود سرابان فیز باهنگ ساز عیش نوای عشرت بر وفق مقتضای وقت و حق مقام راست کردند - در آن نوروز بهروزی و عید فیروزی عالمیان بجهت بهجت جلوس اقدس جشنی نو آئین و بزمی نگارین صورت آراستگی یافت - که تا سرور انجم بر سر چهار پایه انجمن چارم نشستند - و ستارگان و ثوابت سپهر هشتم از عقب آن مثنی پنجره تماشایی و سیارگان ازین هفت منظره نظارگی اند - نظیر این بزم بهشت آئین در جلوس هیچ بادشاه عالیجاه خاصه سلاطین این سلسله فلک بارگاه که از همگی طبقات اعیان ملوک ماضیه مانند مردم دیده از سایر حواس بر سر آمده اند بنظر در بیامده - از بسط بساط طرب و نشاط عقد قبض خواطر خورد و بزرگ

و چنین جبین خواص و عوام کشاده گشت - و از ریزه چینی خوان احسان دیده و دست گرسنه چشمان اجریز گوهر و در گردیده - هیچ گسسته امیدی را مقصدی نماند که بحصول نه پیوست *

* مثنوی *
 در آن جنس فرح بخش طرب خیز [همه روی زمین]^ع از عیش لبریز
 نه تنها ساز عشرت شد دوا ساز نه برگ عیش عالم شد خدا ساز
 جهان آنروز داد خرمنی داد ز مادر گوئی آدم خرمنی زاد
 چون انجم خاص و عام بانجام رسید پرتو حضور پر نور بر حرم حرم سرای
 خلافت گسوده شبستان سلطنت را نورستان ساختند - نخست مسند
 آرای خلافت انجم پیرای مسکوی دولت صغیه و فیه صفات سعیده
 حمیده سمات یگانه روزگار برکت لیل و نهار آیه مصحف عز و جلال موجه
 بحر فرو اقبال مهد علیا ارجمند نانو بیکم مخاطب به ممداز محل بیکم
 خوانهای سیم و زر لبالب از لعل و گوهر بدست نیاز بر ورق همایون آن
 سر کرده بادشاهان افسانند - آب گوهر از سر آن بحر افضال گذشت و خط
 پیسانی آن کان لعل اقبال خط یافت گشت - چندان مروارید ابار شد
 که در دریای اخضر فلک کوش ماهی صدف لاکه گشت - چندان لعل
 بالای هم ریخته شد که کمر جزا لعل طراز گردید - بعد آن پیدشکش نمایان
 از نغایس و نوادر عدنی و معدنی و جواهر زواهر عمانی و شرایف هندی
 و ایرانی که دیده روزگار آنچنان ندیده و گوش آسمان نسفیده از نظر انور
 گذرانیدند - آنگاه بادشاهزاده عالم و عالمیان ولیه نعم جهانیان ملکه معظمه
 صاحبه مکرمه یکتا گوهر محیط خلافت کبری قرة العین سلطنت عظمی
 نظر یافده عنایت بادشاهی عربز درده حضرت خلیفه الهی جهان آرا بیکم
 مخاطب به بیکم صاحب که بافرونی رای رهوش نظر بدیکر شاهزادهای

والا نظر که عیون انوار دولت اند بیشتر منظور نظر بادشاه دیده و راند
هم بآئین مادر والا فرمودین نثار گوهر زیب و بهین پدسکش نظر فریب
نظر گیتی خداوند در آوردند - و دیگر بردگیان حریم عصمت
و عصمیان پرده عفت باندازد دسترس زر و سیم نثار نموده بجهت ادای
مراسم و اوازم مبارکباد بیرامون آن روشن جبین چون هاله گرد ماه حلقه
ستند - و بادای دعای مزید دولت جارید بنیاد پرداخته از آن مرکز دایره
دولت نوازشها یافتند - و همدران محفل والا آن گنج بخش بذل آفرین
که خطوط کفش موجهای دریا و عروق دستش رگهای کادست - در لک مهر
و همین قدر روپیه به بانوی حرم گاه سلیمانی و یک لک مهر و یک لک
روپیه به بیگم صاحب و یک لک روپیه بسطان مراد بخش و موازی
این مبلغ بروشن آرا بیگم و مساوی آن به ثریا بانو بیگم عنایت
فرموده - سالیانه مهین بانوی عظمی ممتاز محل ده لک روپیه و سالیانه
بادشاهزاده جهان و جهانیاں بیگم صاحب شش لک روپیه مقرر نموده -
و چهار لک روپیه که برسم انعام شاهزادهای کامگار نامدار سلطان دارا شکوه
و شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب معین شده بود بغواب مهد علیا سپردند - که
چون از دارالسلطنت لاهور رسیده سعادت ملازمت دربابند میان ایشان
قسمت نمایند - و هزار روپیه بشاهزاده دلاں و هفصد و پنجاه روپیه
بشاهزاده محمد شجاع و پانصد روپیه بشاهزاده محمد اورنگ زیب
و دو بیست و پنجاه روپیه بسطان مراد بخش بعنوان یومیه میداده باشند -
امید که جلوس همایون این بادشاه سکندر نشان که باعث آرام زمین
و زمان است بر آن مربع نشین سرور سلطنت ربع مسکون مبارک و میمون
و خجسته مال و فرخنده شکون و دوران این بادشاه کام بخش کامران مانند
انوار چرخ برین به ثبات و قرار مقرون و بدوام مدار فرین گردد *

جلیه مبارک آنحضرت که ید قدرت بخامه صنع
 باحمال دقت آن خلق قویم و پیکر مستقیم
 را بر اجمل صور و احسن تقاویم نقش بسته
 و از آنرو نقش مواد ابداع بوجه احسن
 بر لوحه اختراع درست نشسته

چهره پرداز صور موجودات و نقش طراز صفای کائنات که خامه
 فیروزگ ساز صنعت تقدیرش بمقتضای قدرت کامله و حکمت بالغه گوناگون
 اشکال ندیعه در کارگاه ابداع بر لوحه هستی به بهترین وجهی جلوه داده
 و بر صفحه وجود هر موجود جداگانه نقش مستغنی از ادراک بالغ نظران
 و الانطرت به نیکوترین صورتی نگاشته - مفسور خلقت انسان را بطغرای غرای
 لقد خلقنا الإنسان فی احسن تقویم مزین و مطرز ساخت - و از آنجا که
 تمامی نقاط و دوائر و خطوط وجود از نوک پرکار کن بر سطوح شهود بحکم
 فعلى الحکیم لا یخلو عن الحکمت مبني بر مصلحت است - و هیچ
 لفظ از دایره صلاح خارج و هیچ خط گرد مرکز بدون کار بعبت دایر نیست -
 صورت خط و خال جسمانی و پیکر هیولانی را بر خصایصی که در ذات هر
 فردی از افراد بنی نوع انسان مضموم و مزمین است مشعر گردانید -
 بدانسان که اکابر علما و حکما از چگونگی حالات آثار بر کیفیت احوال
 اعیان کماینیغی استدلال توانند نمود - و از نیروی شمایل و مخایل ظاهری
 پی به خصایل باطنی توانند برد - بتخصیص در نظر دقیق نگر رموز
 خوانان علم قیافه و راز دانان فن تشریح بدایع اسرار طبایع که از خصوصیات
 سیمای انسان چهره نما است - مانند عکس شخص در آب و آئینه ظاهر

تر است - بالجمله درین مقام بیان حلیه مبارک آنحضرت بجهت رفع حرمان نصیبی محرومان هفت کشور است از سعادت ادراک لقای انور آن سرور به بیان کیفیت شمایل مختبر آن فرشته معطر خورشید منظر بمقتضای صدق مصدوقه السباع احدی الرویتین - همانا استماع اوصاف نوعی از معاینه است و وجه اثبات دعوی اتصاف آنحضرت بسایر فضایل نفسانی و کمالات ملکی و انسانی *

چون از حلیه شه سخن سر کنم سخن را حلّی نقد زیور کنم
 دهم زیب و آرایش این نکته را طرازم سخن را از سر قاپا
 نخست ملک معنی نگار از وصف نامت با سعادت آن حضرت که الف
 آفتاب دولت و برجسته مصرعه دیوان مکرمت است - و بخت از بالای او والا
 گشته و دولت از پهلوی او فیض اندوخته - سخن را از معانی والا پایه دو بالا
 می بخشد - معادل بودن آن بر دانش دو بالا اوصاف خجسته دلیل
 است - سر هوش پرور که در والا شکوهی بر سر آمده و جهانی از سایه
 آن سر همایون فر در سایه مرحمت الهی جا کرده در خردی و بزرگی میانه
 است - و آن بر بیدار مغزی و پر خردی و اعتدال اخلاق ستوده دلیل
 است - لوحه پیشانی نورانی که سر لوح کتاب نامداری و پیشانی روزنامه
 فرمان گذاری ست - و از روی سهو و خطا نیز روی چنین ندیده - شایانی
 کار جهانبانی و سزایش شغل گیتی ستانی دارد - و آن بر اندازه سکالی
 . بسط و قاعده دانی اختلاط مشعر است - و بر یسار آن دیباچه مجموعه
 اقبال نزد رستگاه مو خالیست مشکین که آنرا نقطه خط پیشانی توان
 گفت - مانند سوبدای دل جانب چپ جا ساخته - و چون بلال بحفظ
 آیات مصحف رویش پرداخته *

* بیت *

شهنشه که خیل ملک فوج اوست سپهر است و این نقطه ارج اوست

ابروی عنبر بر که در نیکوئی طاق است و بخوبی شهره - آفاق - شاه
 بینی است که بقلم قدرت بر وزن آفتاب نوشته - و زیبا هلالیست از عنبر
 سرشته - بسم الله سورة فتح است و سر لوح کقاب صنع - نی نی محراب
 طاعت ارباب قبول است و پیش طاق منظر سعادت و دور - توسط آن در
 مراخی و کسادگی علامت دولت های فراخ و اقبال فراوان است - چشم
 مردمی گزین که نظریافته ناظر حقیقی است و نظریه ی آنریده نظیر آن
 ندیده - در تذکی و مراخی برابر افتاده - و در سیاهی و سفیدی معادل -
 دلالت میکند بر علم خدا و پاکتی نژاد - و مردم چشم که از مغاخرت
 نظر جز بر نور سیاه نمیکند - فرة العین نور بصر است و نور دیده اهل نظر -
 شعار عباسیان گزیده و آئین خلافت اختیار نموده - پیرایه بخش آرم است
 و سرمایه دار شرم - و آن دلیل است بر افزونی هنگ و بیستی فرهنگ -
 و فروغ اندوژی دانش و نگاه افروزی بیفتش - و بر پشت چشم راست
 خالیست منک سگال در نهایت حسن و جمال - همانا سیاهی است برای
 دفع عین الکمال بر پشت چشم چون مهر نبوت بر پشت نبی صلعم جا کرده -
 بینی از روی راستی بر چهره فیض بار چون الف در دل ماء جا ساخته -
 یا موجی بر چشم آفتاب برخاسته - زهی انفی که آب روی داده است
 استواری آن راستی را - نشان جاویدی کردار و پایندگی کار است - و دلیل
 پیش بینی و خیر اندیسی - پیوسته بدان در بر چشم چپ خالی
 گوشن اتفاق افتاده - بینی ازان خال مسک افشان بطلان هیچ نداشتن
 الف را روشی تر از آفتاب ساخته بر روی روز افکنده - و آن آثار دولت
 ابدی و امارت اقبال جاودانی است - گوش معنی نبوش که صدف
 لجه معانی و محرم سرگوشی فیض جاودانی است - مانند نظر انور
 روی منظر عالم عقول عشره درجه حق جوئی و حقیقت پژوهی

نشوده در خوردی و کلانی بعد اعتدال است - که بقوت حافظه و تیزی فهم
 بر آن استدلال نموده اند - روی دل آرای و عارض و خد آن صورت هیرلانی
 فهم و خرد که انوار فرایزدی ازان فرورانشست - در سایر صفات بسیار متوسط
 و باعتدال گراینده است - و آن بهکم وجوه و دلایل این من علامت خصایل
 حمیده و شمایل پسنیدیده است - لون دسره دور افروز که سر جسمه آبروی
 نوع بسر است اسمر واقعه شده - دانسوزی و هوش پروری ازان رنگ
 میدهد - و همرنگی قایل انا املح نیز ازین رنگ گل میکند - همانا رنگ
 مبارکش مایه مردمی است که معنی آدمیت ازان پدید گسته - و از
 شرم ملاحظش رنگ بر روی صباحت مهر انور شکسته - دهان گوهر افسان
 که سر جسمه فیض جاودانی و درج جواهر اسرار معانی است - در
 جذب طیب تبسم و صدق نکلمش شهرت نفحات عنچه شیرینی بدسم
 و راستی دم صبح دوم حرمی است - افواهی معدلست در تفکی
 و فراخی و آن دلیل نسان مردانگی و فرزانی است - لبهای مبارک که
 از شرم ملاحظت نکلم دهان عنچه را از تبسم بسته - و آبکیات از خجلت
 لفظ روانش تر گسته - در سطبری و باریکی میانه است و ازان دقت فهم
 و لطافت طبع پدیدار میشود - دندان مبارک که گوهر حریف آب دندان
 اوست و اختر از جمهور مهر بسندان - مانند مرسله جوا دور افشان است -
 و چون رشته لالی شاهوار و در آبدار درخشان - رشته اش محلل سودای
 جانها است - و دل عالمی ازین دندان فریفته آن رشک عقد ثریا - در
 خوردی و بزرگی در نهایت اعتدال و چون گهران هم سن در نهایت اتفاق
 و اتصال - این نشان پاک کرداری و راست گفتاریست - آواز معجز ساز
 در هنگام لطف بجان پروری بلند آوازه است - و در وقت عذاب بجگر
 شکافی داستان - گاهی به تکلف مهر سامعه را فیضیاب نسیم حیات میسازد .

و گاهی باقتضای قهر پرده گوش را پرنیان شعله پیچ مینماید - گاه از
 سخط برعد ابر نسبت درست میکند - و گاه از نرمی بزمزمه آب حیوان
 نسب می رساند - کلام سلاست نظام آنحضرت مانند ساک مروارید غلطان
 مسلسل و متنسق الانتظام - و همچنین عبارت تحریر که همانا بمقتضای
 موعودای الخط لسان الید گفتار دست و بیان بفانست - تقریر آنحضرت
 با نهایت بلاغت و سلاست و ایراد صنایع بدایع بری از تکلف و تصنع
 است - چنانچه اگر بمثل در کلام پارسی نیز اعجاز روا بودی توانستی
 گفت که از دست خارق عادت است - آن خطه کسای قلمرو فصاحت
 بیشتر بفارسی تکلم مینماید - و چراغ دل افروز سخن را که فروغ بخش
 شمعستان روح است بآتش فارسی می افروزد - و بعض اوقات بهندی
 نژادان که فهم شان فارس جولانگاه فارسی نتواند شد در اژدای حرف
 بمحاوره هندی تیغ زبان را گوهر آمود میسازد - چون نواب جنت مآب
 خدیجه الزمانی رقیه سلطان بیگم که در هنگام نوخیزی به پرورش آن زیبا
 نهال چمنستان بادشاهی از گلشن سعادت گل میچیدد ترکی زبان بودند -
 و با سایر پرستاران مشکوی والا بزبان ترکی سحر پرداز بیان میگشفتند - بفابریان
 آنحضرت از قوط نیشوایی بسیاری از الفاظ این زبان می فهمند - و بدیده دل
 حسن معانی را در جلباب عبارت این کلام مشاهده می نمایند - و بر
 نمایش صور بعض مطالب در مرآت الفاظ این زبان توانایی گفتار نیز دارند -
 اما از ممر قلت استعمال بلکه از رهگذر عدم ذوق بمحاوره این زبان کمتر
 چاشنی پذیر گفتار می گردند - چه در صغر سن طبع فیض آفرین را که
 زبان دان سخن است بیاد گرفتن این زبان گرایش نبود - و نواب خدیجه
 الزمانی از افزونی مهر باین مهر سپهر اقبال در آموختن این زبان مبالغه
 نمی نمودند - وقتی حضرت جنت مگانی از روی طیبت مشکین نفس

گردیده فرمودند - که اگر خطا اندیشی از من بپرسد - که این ناله کشای استعداد چه آهو دارد - خواهیم گفت همین که ترکی نمیداند - و با آنکه از قرار واقع درک جواهر الفاظ آن لغت مینماید کمتر بآن تکلم می فرمایند - که مبدا از روی قلت ممارست انتظام سلک تسلسل سخن خلل پذیر گردد *

شارب و محاسن آن والا مشرب که پیرایه محاسن صوری و معنوی است - تو گوئی موبوتفا سیر آیات سورة حسن صورت و لطف سیرت است - که قلم قدرت بخط و بکان بر حواشی صفحه مصحف جمال با کمال آنحضرت نگاشته - دقیقه سنجان موشکاف که در باریک بینی سر موی فرو گذاشت نمی کنند - بر سبیل امارت این معنی را مشعر بر اعتدال اخلاق و کمال شعور میدانند - شارب همایون همانا دو مصرعه برجسته است که معانی آن از موباریک تر است - و محاسن اشعاریست که اگر باریک طبعان خواهند یک شعر نمودار آن بیارند زنج زده باشند - و آن در تفکی و انبوهی و نرمی و درشتی میانه است - حضرت بادشاه اسلام پناه چون یکسر مو در پیروی سفت بپوی کوتاهی نمی ورزد - پیوسته شارب را بر سفت صاحب ناموس آلهی قصر میکند - و محاسن را یک قبضه نگاه میدارد - گردن مبارک که ناموس بادشاهی و شغل شاهنشاهی را بگردن گرفته در نهایت فرو کمال و متصف بحسن اعتدال است - مالک رقاب گردن کشان است و سرور سروران زمان - اگر بادشاهان جهان بگردن باجش آرند بجاست - و اگر خسروان گیهان به نودش تاج از سر گذارند سزا است - و این دلیل رسائی رای و روشنی ضمیر است - سینۀ معنی خزینه که صدر ارباب قبول است و گنجینه حقایق و معارف عقول - همانا آئینه صفا است و گنجینه مدعا - صندوق اسرار آلهی است و نهانخانه فیض نامتناهی - در سایر صفات متوسط که دلیل توسط اخلاق است مخلوق شده *

دست بذل پرست که دست نشان ید الله است - و همه چیزش از عالم
 بالا دست رو داده - آثار دولت در مشیت اوست - و امارات سعادت در
 هرانگشت او - بر جمیع ایادی دسترس تمام دارد - و از پنجۀ آفتاب دست
 می برد - در بذل پیرائی ید بیضامی نماید - و در فیض گستری ید طولی
 دارد - جود را از دستی پیش گرفته که ابر نیسان پیش دست او گردید -
 و قیغ را بدستوری در قبضه آورده که زبردستان را پشت دست بر زمین
 گذاشته - هم صاحب قیغ است و هم صاحب قلم - و هم خداوند جود
 است و هم صاحب کرم - در کوتاهی و درازی میانه است و این علامت
 حد وسط است در محامد صفات - و دلالت بر دسکیرئی لطف و دستیارئی
 مهر و داد و سندی که نه از دست دسغان باشد - بحرین کف اشرف که
 حامل بحر و کان به بخشش او کفایت نمی کند - و نقد روزگار را بکفۀ
 همت نمی سنجد - بحر را از رشکش جنون دست داده - و محیط را
 از انفعال او کف بر لب آمده - در کشادگی و نرمی معتدل امقاده - و آن
 برهان افزونی مهر و بلندی خرد است - اصابع و انامل آن خداوند جود
 کامل و فیض شامل که با پنجۀ آفتاب همدستی می کند - و شخص جود
 را بمنزل حواس خمسۀ اند - و دیده امل را شائبۀ پنج کفج - ریاض آمال
 و امافی را رگهای ابرو شاخهای آب است از بحر سخاوت بیرون آمده -
 و جویهای زر ناب است از چشمۀ خورشید روان گردیده - سخاوت را پنج
 آبست و صبح دولت را خطوط شعاعی آفتاب - مخمسی است از دیوان
 سخاوت که هر مصراع برجسته آن کار کشای فروبستگان است - و پنج آیه
 مصحف جود است که تفسیر هر یک آن هادی گم گشتگان حساب -
 بخشش های بی حساب با او عقد بسته - و بحر از رشکش سرانگشت موج
 در دهان گرفته - در درازی و کوتاهی و نرمی و درشتی و تنگی و سطبری

در کمال اعتدال است - و از آن شمار تاجوری و جهانگیری میگیرند - و از غرائب اتفاق بر هر یکی از چهار انگشت سوای ابهام که از آنها دورتر افتاده خال فرخنده فال نمود پذیرفته - و این چهار نمونه دلیل تسخیر چهار رکن عالم می تواند بود - همانا بر هر مصراع رباعی قدرت صاحب دیوان ازل بقلم صنع خویش نقطه انتخاب گذاشته - یا ازین رباعی هر مصراع حکم چهارم مصراع رباعی داشته - هر خالی بختجسته والی انگشت نما گشته - پنداری حساب جهان کشائی بدستور عقد انامل بانگستان گرفته - مانا بر چهار جوی بهشت سخاوت بلال بصور منذوعه متمثل شده - یا بر هر انگشتی سویدای دلهای اهل نظر جا گرفته - نی نی غلطم از صورت هر انگشت و خال الف و صفر جلوه ظهور گرفته - و این میبای بر آن ست که دستگاه این بادشاه بمقتضای دولت روز افزون از یکی ده خواهد شد - یا مشعر است بر آنکه این دست در آئین سخاوت از ممر کمال بذل چار دانگ دنیا را معموره نموده چار و ناچار دامن آمال را گوهر آما خواهد ساخت - و بر کف دست فیض سرشت از قلم صنع خطی افتاده که اگر دستخط ایرد پاکش خوانند بجا است - همانا طغرای منشور سعادت است و بسمله سوره کرامت - یا عقوان نامه اقبال است و سطر کارنامه جلال - تعویذ گردن آرزو است و حرز بازوی مراد - برات عمر جاوید است و نقش بقای ابد .

پای جهان پیمای در نهایت توسط است - و خطوط آن که خط پیشانی اقبال است - و سطر کارنامه اجلال نشان بلند می پایه است - زهی پای فرخنده که از سر سروران پای کم نمی آرد - و پایگاه او پایه ایست که زیاده از آن در خیال نیاید - اگر بلند پایه اش خوانند رواست - و اگر سران سر در پای او نهقد سزااست - دولت در قدم او برادر میرسد -

و سعادت بهای بوس او می شناند - قلم به طریق وصفش عجز می پیماید -
و معنی در اوصافش بهای قلم می افتد - بالجمله سرپای آن خلف
الصدق آبای علوی و امهات سفلی که مظهر اتم قدرت آفریدگار است در
کمال توافق و تناسب اتفاق افتاده - قیاس گرفتن و قرار قدر و مقدار
دادن آن یاری ادب آداب دان و حد خرد مرتبه شناس نیست - لاجرم
خامه خویشتن گامه زبان گزیده نه بیان این نکته و ابراد همین دقیقه یعنی
خواص خال مشکین و مسه غبیرین که فی الحقیقت نقطه پای قم الکتاب
صنع بر کف پای مبارک آنحضرت افتاده واقع است - بر طبق خنامه
مسک ختم سخن نموده سرشته بیان حلیه مقدس بپایان می آرد -
بی مبالغه مشک بوی نسیم خلق او شمیده از ممر پاک اعتقادی به پای
مقدس افتاده و بخال مشکین اشتها یافته - چون بو پای چپ واقع شده
دلالت بر یسار میکند - و روی سرپر سروری البته از پای فرقد سالی صاحب
این خال زوکش رفعت چرخ چنبیری گردد - آنچه ازین نمودارهای
شگرف حیرت افزای والا نظران دقیقه شناس است - و دانشوران سواد
اعظم هند که در فن قیافه بصورتی پی بمعنی برده اند - که هیچ گروهی را
از اصناف ایشان دست نداده - فرا گرفته اند پذیرای نگارش گردد حوصله
نامه کوتاهی کند - چند سال پیش از اورنگ طرازی این خسرو شیر گیر
در نخچیرگاه که مقام عیش و نشاط و محل عشرت و انبساط شیر افغان
بی آهوست - یکی از تجرد مغشای روشن ضمیر که فروغ ایزد شناسی از
ناصیه اش مبتافت - و نور تجلی از جبین بینش می درخشید - بی دست
آویز آشنائی بملازمت این بادشاه بلند اختر رسیده جبهه افروز سعادت
گردید - از آنجا که سواد خوان صحیفه غیب بود و اسرار ازلی را از
بر کرده - از مطالعه خطوط دست و پای بخت پیرای این والا دستگاه

بلند پایه رشک فرمای درس خوانان دبستان ملای علی گردید - و نه نکته‌ای زرف سواد خوانی دست و پای مقدس که چهار کتاب اسوار دولت تواند بود نموده بزبان وحی بیان راند - که در اندک روزگاری و کم مایه فرمندی ازین خطوط دیباچه اقبال و ازین سطور مقدمه اجلال جلوه پیرای ظهور گردد - و در دیدگاه تماشاگران جلوه‌گاه صنع نمود گرداید - و فرمانروایی سواد اعظم هندوستان که قلمروست وسعت آموذ بر چندین اقلیم اشتمال دارد یک قلم بی انبازئی دیگری بذاصیه سایان این آستان والا باز گردد - و از فرآورنگ نشینی آن سرایش گزین تخت روزگار از شادمانی بر خود ببالد *

بیان مصارف اوقات سعید و ساعات عمر شریف

انتظام بخش سلسله نظام روزگار و باعث

قیام قوایم استقامت لیل و نهار

اعنی شاه جهان بادشاه غازی

از اوقات فرخنده آیات این گیتی خدیو لختی به پرستش ایزدی و نیایش الهی که دیباچه کار نامه سعادت جاودانی و بسمله مصحف فیض آسمانیست میگذرد - و برخی باستراحت بدن و نظام امور عالم صغیر که ناگزیر نساء عفتوریست - و غرض کلی از آن نگهداری آلت کسب کمالات معنویست بسر میبرد - و بهری به نخچیر سازی و صید پردازی که در نظر ظاهر بیفتان موجب انتعاش طبیعت و انبساط خاطر است - و فرد اصحاب باطن وسیله صید دلها و ذریعه عبرت نمودارهای شگرف تواند بود بانجام میرسد - و در خواب و خور که شهر نشینان خطه امکان را از آن گزیر نیست - آن سیر چشم خوان دانشوری و بیدار مغر ملک خود وری حد اعتدال را

رعایت میفرماید - روشن است که والا نظری که مشاهده شاهدان جلوه گاه صنع ایزدی تواند نمود چگونه خواب را در چشم خود جا دهد - و اگر بقدر یکسر مزگان با خواب گرایش کند چشم دلش همیشه بیدار است - پس نظر باین معنی خواب بیدار بخت حکم بیداری دارد - و پیداست که دانش گستری که زله بقد نعیم جاودانی تواند گشت چسان اندیشه خورش را با مذاق همت آشنا سازد - و اگر باندازه یکسر دندان بخورش مایل گردد - لب و دهان فطرتش همان ناهار است - پس باعتبار این مقدمه خورش آن چاشنی گیر مایده فیض بی خورشی است - بالجمله اوقات سعادت سمات آن قدسی صفات از آلائش غفلت مفرزه است - و ساعات فرخی آیات از لوث عطلت مبرا - و اوقات شبانروزی بدین نمط پذیرای قسمت گردیده - که آن سرور نیک اختر چون اختر شب زنده دار قریب بدر ساعت پیش از طلوع فجر از خواب بر میخیزد - و در سحر خیزی بر آفتاب روشن ضمیر سبقت می جوید - همدار آن وقت که خلاصه از مغه شبانروزی و منتخب مجموعه ایام و لیالیست و هنگام فیض لا یزالی - وضو را آبی بر روی کار آورده آماده پرستش و عبود حقیقی میگرد - و روی توجه بمسجدی که در خلوت گاه خطه اکبر آباد تعمیر پذیرفته آورده تا رسیدن وقت نماز رو بقبله بر سجاده طاعت می نشیند - و با هزاران گونه نیاز زانوی ادب نزد ایزد فیاض بر زده هنگام نماز نخست بر سنت قدسی نژادان ادای سنت نموده بگزارش فرض که بر ذمه همت طاعتیان واجب است می پردازد - بعد از فراغ قیام جمیع ارکان از اوراد گل می چیند - و بپای مردی نیاز بگلگشت مصلی پرداخته بدسته بندی گلهای ادعیه می نشیند - و از سبزه سر رشته مدعا بدست آورده از سجاده پای در جاده مقصود می نهد - آنگاه آن تقدس نژاد بحرم سرای متوجه شده

آن جلوه گاه قدس را رشک بیت المقدس می سازد - و چون خسرو انجم سر از غرغه خاور بر می آرد - و پیشگاه آفاق از پرتو فروغ صبح فروغ اندرز می گردد - از دریچه معاذی دریچه مشرق مشرف بر آب چون سر بر آورده بر آفتابان معنی دو آفتاب و دو مسروق روشن قر از روز میگرداند - و جهانیان در آن عرصه که چون پیشگاه اقبال پیش آن دریچه منظر دولت واقع است - از استحصالی کورنش شرف جاوید دریافته جبهه سجود بر زمین ادب میگذارند - و ستمدیدگان پریشان احوال بخاطر جمع بی مراحمیت احدی داد خواهی نموده درد دل بعرض می رسانند - و همدربین فضای عریض بوساطت عارضان لشکر ظفر اثر سپاه ستاره شمار انجم سان معروض نظر انور گشته بشمار در می آید - و اکثر فیلان مست عریضه آئین که از بدمستی آنها حذر نموده بصحن خاص و عام حاضر نمی سازند - درین فسحت گاه از نظر اندس میگذرند - و بیستر اوقات جنگ میل که از تفرجهای بدیع و غریب و نمایشای دلپسند خاطر فریب است درین میدانگاه اتفاق می افتد - و درین روز بنابر چندین وجه علامت قیام قیامت آشکار گشته آشوب عرصه محشر و شور رستخیز بوقوع می پیوندد - و بکثرت هجوم مردم و انبوه خلقت چنانچه کسی بحال کسی نمی پردازد - و از فرط غریب و غلغله و نفیر و ولوله همانا نفخ صور بعرضه ظهور می آید - و همدربین محشر عام اکثر اعیان فیلان نامور تقومند را از دنبال اسپان تیز رفتار میدوانند تا در جای که نطع نبرد گسترده اند دستبرد نمایند و خصم را ببازی فیل مات سازند - و در جهروکه درشن آنحضرت اکثر در گهزی و گاهی باقتضای قلت و کثرت مهمات و کمپی و افزونی انبساط طبیعت کمتر یا بیشتر می نشینند - و این طرز بار از مختصرات حضرت عرش آشیانی است - چون این انجم عام بانجام می رسد از مطلع جهروکه

والای خاص و عام طلوع فرموده پرتو حضور پر نور بآن فرخنده انجمن می اندازند - و آن بارگاهی ست در کمال نمود و شکوه و عظمت - از رفعت اساس سر دیوان سپهر کشیده - و بر حسب فرمان آن اوج گیر فرمانروایی پذیرای تعمیر گردیده - تبارک الله از آن انجمن آسمان نشان دلفسین که بهشتی محفلی است در غایت توره و تورک و ادب و اندام و اجال و اعظام - چنانچه از فرط شکوه و هیبت و رفور شان و شوکت که از در دیوار آن پرتو ظهور میدهد بهرام و کیوان دلیر بر زبر آن بلند ایوان گذر نمی توانند کرد - مجعلا آن نشیمن رفعت و انجمن عزت که در اصل احداث کرده این حضرت است مشتمل است بر چهل ستون در کمال رفعت و زینت سقف و جدار منقش و مصور بصور گوناگون و نقوش بوقلمون - و در سه جانب آن محجری که بهندی کهره خوانند از سیم ناب بارتفاع قامت آدم متوسط کشیده - و سه جا راه آمد و شد گذاشته - و بر در هر کدام حاجبان سراپا مهابت ایستاده هیچ احدی را آن حد نیست که بی رخصت تصور گذر در خاطرش گذار یابد - درین بارگاه خاص از امرای عظام گرفته تا درویدی منصب و اهل خدمت دیگر را راه نمی دهند - و در خارج این ایوان ساحتی در کمال فسحت و بر دور آن کهره از سنگ سرخ بطول پنججاه گز و عرض پانزده گز بزرگ پذیرایی رنگ گشته که مشجر رنگین سخنان در برابر آن رنگ ندارد - و بر آن سائبانهای مخمل و زریفت و مظهرهای دیپای زر کار کشیده - و بر سه راه در آمد این نیز دربانان ایستاده سوای جمعی از ارباب منصب که مراتب ایشان کمتر از دو صدی باشد و احدیان ترکش بند و برقندازان و بعض مردم روشناس از تابینان امرا موافق پایگاه خویش قیام می نمایند - و سایر سپاه و پیاده ها و جمیع نوکران امرا در خارج این می ایستند - و درون کهره نقره

امرای عظام در خور تفاوت درجات و مقدار قرب و منزلت پهلوی ستونهای بارگاه که قرارگاه مقرر ایشانست می ایستند - و ارباب تصدی مهمات ملکی و مالی یک بیک مطالب کلی و جزوی بعرض مقدس می رسانند - و آنحضرت شقوق و اطراف سوال را در حال بخاطر مقدس جا داده جوابهای کافی و شافی که خرد وران دانشور و عملداران دقیق النظر را با کمال تدبر و تفکر و تردد و اندیشه ثانوی بخاطر خطور نکند علی البدیهه در آن قسم انجمن بر طبق سوال می فرمایند بنحوی که ارباب مهمات در هیچ باب بعرض ثانوی محتاج نمی شوند - و بسیار این معنی رو میدهد - که در اثنای عرض مطالب مختلفه بحسب اتفاق در معامله ضروری مطالبی بخاطر یکی از بندها می رسد - که از مهم عرض دیگری اهم باشد ناچار بعرض میرساند - و آن حضرت بر طبق مراد و وفق صواب جواب می فرمایند که هر دو را تسفی خاطر حاصل می شود - و مجمل ابواب مطالب که بعرض مقدس می رسد اینست - که از یک طرف بخشیان عظام مراتب ارباب مناصب و مقاصد و مطالب مختلفه ایشان را بعرض می رسانند - و فرخنده پاسخی که پیرویه حکمت می باشد می نیوشند - و در همین موقع جمعی از بندگان سعادت یاب باضافه علم میگردند - و منتی از والا دستگاهان به پذیرائی خدمت از هر دست که باشد بشرف اندی انگشت نما می شوند - و از جانب دیگر میرو سامان هرچه می خواهد بعرض رسانیده سامان می بخشد - و دیوان بیوتات هر مدعی که دارد معروض داشته دیداچه دیوان سعادت حاصل می نماید - و هم چنین بخشیان احدیان و میر آتش و اصحاب اشراف منسوبان خود را از نظر اشرف گذرانیده باضافه مرحوم و مشاهیره بمقتضای مطالب فایز میگردانند - و برین دستور متصدی خدمت عرض مکرر یاد داشت

مناصب و جاگیرها و برأت نقد و سایر مهمات ابواب المال و ابواب التحویل و جمیع احکام مطاعه و امثال اینها را بتکرار عرض اقدس می نماید - و برین قیاس مشرف ابواب وظایف و رواتب حقیقت استحقاق این طبقه را معروض می دارد - و احداث وظایف و روزیانه و افزایش مرتبه و مناصب قرار می یابد - و همدرین اثناء داروغها و مشرفان اصطبل و فیل خانه طوایل اسپان و حلقهای فیلان را برسم معتاد هر روزه طویله طویله و حلقه حلقه بترتیب دفعات در برون کتھر سرخ بنظر انور در می آورند - و آن حضرت بدقت نظر از دور کیفیت فربھی و لاغری آنها را ملاحظه فرموده مطابق ضابطه باز خواستی در میان می آرند - و باز خواست زری که بجهت خوراک دواب از سرکار فیض آثار می شود بر تقدیر زبونی و لاغری این جانداران از مصنوعات حضرت عرش آشیانی ست - و ازین باب متصدیان داغ و تصحیحه اسب و سوار قابیلان امرا که تازه بداغ و تصحیحه رسانیده باشند منظور نظر اشرف می نمایند - و در عرض این احوال عرایض صوبه داران و دیوان و بخشی و سایر اصحاب تصدی مهمات شهر صوبه و سرکار با پیشکشهای ایشان نمعرض عرض در می آید - و بیشتر عرایض اعیان سلطنت را که اهتمام تمام بشان ایشان با ضرورت کلی بحجواب مضامین عرایض مذکور باشد - خود بدولت باوجود انبوهی مردم و کثرت مشاغل بنظر مطالعه در آورده بی توقف بدستخط خاص جواب می نویسند - تا از آن منشور سعادت و نشر اقبال که بدان نیک بختان ارسال می یابد اولاد و احفاد ایشان را تا روز نشور سجل اعتبار و افتخار و بار نامۀ تفاخر و مباحثات در دست باشد - چون مقاصد خواص و عوام درین محفل همایون بانجاح مقرون میگردد - و جلوس اقدس درین محفل به پنجم گهزی میکشد - تشریف اشرف به نسیم خاص که معروف به غسل خانه است میفرمایند -

و سبب اشتهار این محفل والا باین نام آنست که حضرت عرش آشیانی
 اکبر بادشاه در خاوت گاهی نزدیک بحرم حریم خلافت غسلی بر می آوردند -
 و درین نشیمن جز برخی از مقربان حضرت دیگری را بار نبود - و گاه گاهی
 دیوان و بخشی نیز برای عرض مطالب راه می یافتند - و رفته رفته اکثر
 اعیان دولت درین محفل حاضر شدند - و بمجرد این نسبت این خلوتخانه
 از آن وقت باز باین نام نامزد شد اوقات عالی درین مهبط انوار و سعادت
 برین جمله میگردد - که دیویدان عظام خلاصه معاملات اعمال محال خالصه
 و تذخوای طلب جاگیرداران را بعرض اشرف می رسانند - و همگی بحساب
 می رسند - و برخی از معتمدان که خدمت طالع عرایض مقصدیاره
 خدمات و بیجیات و سرکارها بایشان مفوض است - زنده مضامین آنها را
 معروض داشته جوابهای مطالب برسالت سرافرازان پایه والای وزارت
 و کالت حسب الصدور از موقف خلافت بمنشیان بلاغت نشان ابلاغ
 می رود - ایشان بر طبق فرموده فرامین قضا آئین را که متضمن مضامین
 معهوده است انشا نموده از نظر انور می گذرانند - و آن حضرت از روی
 حرم بنظر ملاحظه در آورده اگر از منشی بطریق سهو القلم که لازمه بشریت
 است خطای سرزده باشد - از سر عنایت بی عتاب و خطاب بشرف
 حک و اصلاح می رسانند - آنگاه شاهزاده ولی عهد ضمن آن فرامین را
 بزور توقیع و قیغ خود موشم و مزین می سازد - و صاحب دیوان کل نیز
 نشان معرفت خویش در تحت توقیع و قیغ ایشان ثبت می نماید - آنگاه
 از پرتو نور مهر^(۱) اوزک اشرف غیرت انوار مهر انور می گردد - و همدرین
 نشیمن همایون صدر الصدور سایر نیازمندان و اصحاب حوائج را که در خاص

(۱) در بادشاه نامه نوشته که مهر اوزک حواله نواب ممتاز الزماني بود و در

و عام از نظر ارفع نگذشته باشند دفعه دفعه می گذرانند - و فراخور حال و قدر احتیاج و استحقاق هر یک مدد معاش از وظایف و رواتب نقدی و غلات و ده‌های در بسته عطا می شود - و برخی را دم نقد از خزائن وزن جیب و گذار آز و نیار بنفود آمال مالا مال میگردد و بعد از فراغ اکثر مطالب مهمات دین و دولت گاهی ترطیب خاطر و تصفیة دماغ باستماع نعمات طیبه و تجلیه مرآت الضیاء نظر انور بتماشای نوادر جواهر نفیسه بحر می و کانی می فرمایند - و چون طبع اقدس آن معمار معموره قلوب اصحاب دل و باطنی تعمیر عالم آب و گل بعمارت بسیار مایل است - اکثر اعیان امر بوضع اساس بفیاضهای غریب و اختراع انبیه خیر و ابداع بقاء فیض می نمایند - و در اندک مدتی با زیب و زینت تمام با تمام می رسانند - چنانچه مشاهده شاهد است و معاینه بقعین و تبیین نیازمند نیست - که تا غایت در هیچ قونی از قرون پیشینه این عمارات دلفریب دیده هیچ بیغنده در زیر چرخ برون ندیده - بنابر آنکه این پایه توجه و ابن مایه دست و دل در صرف زربیدریغ از دیگوان کمتر دست می دهد - و خصوص این مرتبه دقت نظر و این درجه تصرف طبیعت در فنون و صنایع عمارات بعد از آن حضرت دیگر بنظر روزگار در نیاید - و ازین گذشته ساعتی رایضان چابک سوار حسب الامر جهانبانی در ساحت این بارگاه سلیمانی بر باد پایان مصررنگ صبا رفتار بر می آید - و آن پریراد چهرگان دیوان نژاد را که با براق برق تگ نسبت خویشی دارند - و بر ابرش برق رفتار ابر و باد پای تیز تگ مصرر هزار پایه سبقت و بیش می جویند - پری وار به پرواز در آورده در نظر انور سلیمان زمان تعلیم جلوه گری می نمایند - بعد از فراغ این مجلس که بچهار پنج گه‌ری میکشد بخلوتکده اقدس شاه برج مقدس که مخصوص شاهجهان آباد و لاهور

و اکبر آباد است تحویل مبارک می فرمایند - و از آنجا که برج جز جای مهر انور با کواکب سعادت اثر نباشد - درین خلوت کده که بغایت تفکرات جز شاهزاده‌های والا اختر دیگری جا ندارد - مگر یک دو از مقربان حضرت که بجهت عرض مهمات کلی بطریق ندرت داخل شده لعمریه بقدر ضرورت درنگ می نمایند - درین اوقات با وزیر اعظم اظهار مضمهر و مکنون ضمیر انور که اعلان آن در محافل منافعی مصلحت دولت است - با آن وزیر عطار قدبیر و مشیر خرد پیر می فرمایند - و آن کامل خرد را بر خفایای خاطر اشرف اطلاع و اشرف می دهند - آنگاه در نزدیکی های دوپهر محل معلی از سعادت حضور اعلی بکلیه نور ظهور معلی میگرد - و بعد از تناول شیلان خاصه و قیلوله بادای سنی و فوایض ظهور پرداخته بوسیله جمیله نواب مهد علیا زنان بی شوی و عجایز بیکس و کوی بانعام نقد و جنس و عطای اراضی مرزومه و قرار وظیفه و روزیانه کامروا میگردند - چنانچه هیچ روزی نیست که دوشیزگان و ارامل که از پریشان روزگاری کسی بخواسنگاری ایشان رغبت نمی کند - خواه از کرام دودمان کرام - خواه از عقایف احاد عوام - بآن وسیله از آق محتاجان بمعرفت سنی الفسا خازم منوسل نشوند - و آن آیه رحمت پروردگار بتجهیز جهیز ایشان بپردازد - و ایشان را از انواع حلای و حلل حتی زیور و زر و گوهر و پیرایه گرانباه باعلی پایه تمنا برساند - چنانچه مبلغ های گرانمند هر روزه باین رهگذر که بهین طریق خیرات و مجاری مبرات است صرف می شود - و اکثر اوقات متصدیان این خدمت ایشانرا بامثال و اقربان ایشان حسب الامر اشرف در سلک ازدواج منتظم میگردانند - بالجمله آنحضرت بعد از نماز عصر باز بغسلخانه تشریف آورده اهل چوکی را تسلیم قور می فرمایند - و در آن خجسته انجمن که بعد از نماز شام مرتبه فوقانی از پرتو افوار

شمعهای مرمع لکن کافوری فروغ بخش طارم چهارم است - و مرتبه تکتانی از اشتعال مناسعل زرین و سیمین روی زمین را چون چهره شب زنده داران دورانی دارد - تا چهار گهزی بعد از انقضای وقت مغرب اوقات اشرف بکار دین و دنیا صرف می نمایند - و در عرض این جلوس فرخنده گاهی از راه تحصیل انبساط طبع افسوس و قرطیب دماغ مقدس باستماع نغمات طیبه مطربان هندی و رامسگران عزیزی طرب اندوز و سامعه افروز گشته حق التذاذ این حاسه شریفه ادا می نمایند - و بنابر خواهش طبع مبارک مفسح باستماع الکان نغمه پردازان و سرود سرایان این کشور که در دافع نشاط افزا تر و بر سامعه لطیف مراجان گوارا تر است بیستور متوجه می شوند - و راستی سخن و حق منام آنست که موسیقایی هوش ربای این طائفه از راه لطافت طرز و نراست روش و وسعت دستگاه نغمه و بر شعبگی طرق داستان و راستی آهنگ و درستی الکان نسبت بموسیقایی یونانیان و ایرانیان که در عهد پاستان صفاهان درین باب مورد غرب متل بود - و درین زمان خراسان بلند آوازه است - از زمین تا آسمان تفاوت دارد - همچنین رامسگران این کشور چه این طبقه در واقع بحسب ریخت ابقاع و اصول و تری نغمه و ترانه با پیچاک و مرغول و ابداع قراکیب خاطر فریب و اندازهای رسای غریب و قصدهای دلپسند و خوشنما و تصرفات زیبا و بجا از ایشان کمال امتیاز دارند - خصوص در فرود آمدن از اوج رفعت صوت و شدت شد که عرب آنرا رفع عقیره خوانند - بعضیض بلاغت و نرمی مد و بدین دستور توافق و تغلب اصوات چندین قوال هم آواز که همان صوت یک نغمه پرداز است - این امر غریب از خصایص جادو فنان هندی نژاد است - و نیز باعتبار معانی خاطر خواه و دلربا و اداهای نازک و رسا که از زبان معشوق عاشق نما در لباس این گونه نغمه

که هزار یک حق توصیفش درین مقام ادا نشده جلوه می دهد - و بادعای ایشان که از اهل آن لغت اند جز ایشان که از باب دقائق خصایض هر لغت اند لطف آنرا دیگری در نمی یابد - هوش ربا تر می شود - و چون ازین انجمن هم فراغ خاطر رو میدهد نماز عشا بجماعت ادا نموده بمحل شریف می برند - و بهنگام آسایش خواة شب خواة روز مجاسیان نصیح بیان خوش تقریر شیرینی زبان در پس پرده خوابگاه داستانهای پیشینیان و احوال گذشتگان از روی کذب سیر و تواریخ معتبر مثل قصص انبیا و مقامات اولیا و اطوار ملوک و وزرا و اخلاق حکما و عاма و امثال این طایفه که دستور العمل کلی و قانون شافی کردار و گفتار از باب خرد است - و باعث عبرت و خبوت اصحاب بصیرت و بصارت میشود - نسمع شریف آن قبلة مقبلان می رسانند - پاکیزگی طبیعت اشرف مرتبه ایست که از غایت لطافت غریزی و لطافت طبیعی مساس شی ممسوسه غیر را مکروه می دارند - و تا ممکن دست همایون بدان نمی رسانند - و اگر احياناً مساس واقع شود اگر همه جواهر که لطیف ترین اشیاء است فی الحال دست می شویند - و میل خاطر همایون بعطریات روح بخش بمنانه ایست که شمه از آن در حیز بیان ننگند - و در مجلس خلد طراز پیوسته انسام عطریات و انواع بخور مهیا و موجود می باشد - و رخت همایون آن خدیو زمان آنچنان عطر آگین است - که اگر احياناً برای اتفاق عبور والا افتد - آن شارع رشک افزای عرصة ختن میگرد - و بمددکاری نسیم مستام جهانی معطر میشود *

نوجه خاطر اشرف در باره استحكام بقیان معدلت بعایدی است - که باوجود فسحت مملکت هندوستان که سه طرف آن بدریای شور پیوسته در کل ممالک محروسه اهدی اراده ظلم بخود مصمم نمیتواند ساخت - و مهمات روایان مویجات بمقتضای مزاجدانی همایون سر مو بخلاف

عدل فتوانند پرداخت - و اگر احياناً بى سعادتى بىكى از امور رديه ارتكاب نمايد - او صاحب نائيدى مرنكب ستمى گردد - بمجود خبر رسيدن حقيقت سزای عمل بكنار خویش مي بيند - و اگر در موبجات بمقتضای عمل ناصواب کسی مستوجب سياست گردد - قابعرض مقدس نرسد احدی از متصديان انجا به سياست آنکس مبادرت نتواند نمود - اين معني از بس خدا شناسي و خدا آگاهي است - نابجرم اندک عقوبت بسيار بحال هيچکس عايد نگردد - و کسی که مستحق سياست نباشد از رهگذر عدم غور بيجرم معذب نشود - اگر احياناً از سفاکي و ناپاکي سلاطين تراکمه و اترک در محفل عدالت سرشت مذکور ميشود - از آنجا که معدلت و انصاف در طيننت مقدس مضر است - طبيعت اشرف از اصغای آن منغص ميگردد - و مکرر بر زبان فيض ترجمان گذشته که بادشاه علی الاطلاق گروه قدسي شکوه سلاطين را بر ساير طبقات انساني از آن برگزيده و عزان اقتدار چهارچو در کف اختيار ايستان سپرده - که جميع خلایق که رديعت کبري خالق اند در مهد امن و امان مرفه الحال باشند - بدون نصفت و معدلت ازيفها بوجود آمدن سزاوار آن مرتبه والا نيست - و پسندیده درگاه ایزد تعالی به - اگر جميع صفات پسندیده و خصايل برگزيده آن خداوند علی الاطلاق و خلاصه انفس و آفاق بقيد تعبير در آيد - سلاطين روزگار و فرماندهان ربع مسکون را در قوانين ملک داري و آئين فرمان گداري مهين دستور العملی باشد - و هدايت طرازان بچار سوی فيض بزداني و عنايت سبباني راه يابند - ليکن خامه را چه يارا که متکفل تسطير صفات همایون و محامد مذاقب معلی تواند شد - لاجرم مجملی از آن به بيان آمد - اميد که قوانين اورنگ خلافت استقامت بنيادش مانند قواعد عدل و قوانين داد محيط ثبات و مرکز درنگ شود - و روزگار دولت باستقرارش بصبح روز نشور پيوند يابد *

طرح اساس و وضع بناء تاريخ سعادت بنياد شاهجهاني که مبتدا از مبداء بی منتهای جلوس همایون صاحبقران ثانی است امید که بقای بنای آن با قرون روزگار مقرون باد

خردوران بالغ نظر بکار مرمائی مطرت ازل آورد و رهنمائی خاطر الهام
پرورد در تسهیل کارها و تحصیل آسانی اعمال که بهمه حساب ناگزیر
جهان مجاز و ضرورت عالم صورت است - بدآنگونه استنباط غریب و ابداع
بدایع نموده اند - که بهیچ طریق بی بروشی و راه بهنجاری نتوان برد که
بی سپر نظر آن پیش قدمان و طی کرده اندیشه آن پیش آهنگان
نشده باشد - از آنجمله وضع بنای تاریخ است که مشخص زمان و مقیاس
تقدیر و تعیین مقدار است - چنانچه غبط مقادیر اعمار و تشخیص وقایع
همه در خصوص اوقات و همچنین سرانجام جزئیات نظام کل خاصه
معاملات و مصالحات و امثال آن بدون این معنی دست نمی دهد -
چون وجه حاجت بدان از آن ظاهرتر است که بروشنکویی نبیین حجت
محتاج باشد لاجرم بآن نمی پردازد - و مجملأ معنی تاریخ بحسب
لغت قرار دادن وقت است - و حد اسم زمانی ست معدود از مبداء
معهود تا بوقت مفروض بجهت تعیین ازمه و آوان مابین سابق و لاحق
آن - چنانچه مبداء آن موقع سنوح امری عظیم الشان مفسر الذکر مثل
ظهور ملتی یا حدوث دولتی یا حربی عظیم و طوفانی عمیم شده باشد -
و طریق وضع آن درمیان اکثر ارباب دول و ملل مختلف اتفاق افتاده -
چنانچه بعضی آغاز آن از قیام صاحبدولتی نموده انجام آنرا فرجام روزگار او
ساخته اند - و علی هدا القیاس از جلوس دیگری تا وفات او - مثل فارسیان

که تا خاتمۀ یزدجرد بن شهریار بدین شیوه عمل می نمودند - و از آنوقت باز تاریخ یزدجردی از هلاک او مسطور است - و نزد اهل کتاب تاریخ یونانیان معتبر است - که بسکندر منسوب است - با آنکه از جلوس اسکندر و فوت او نیز ابتدا نشده - چه بعد از وفات سکندر چار تن از غلامان او مملکت مفتوحهٔ او را قسمت نموده - و در مبادی سال سیزدهم از رحلت سکندر از جمله^۱ انطیاخوس و سولوتس و بطلموس و اریداوس چهار غلام سولوتس بغوان نفرد و تغلب بلاد مشترکه را بدست آورد - و فسحت دستگاه سلطنت او عرض عریضی یافته بر اکثر ملوک عهد غالب آمد - چنانچه به فیخاطور یعنی قاهره یونانی زبان ملقب شده بغابر آنکه استیلای او از امور عظیمه بود ابتدای نفرد او را تاریخ گرفتند - و بتاریخ اسکندری اشتها یافت - و تواریخ دیگر نیز در میان جمعی معمولست - مثل تاریخ آدم و طوفان نوح علیه السلام و غرق فرعون و بغای حضرت سلیمان علیه السلام هیکل اورشلیم یعنی بیت المقدس و تخریب بخت نصر آنرا - و عرب در ایام جاهلیت قدیم از وقایع مشهوره و هروب عظیمه که در میان ایشان واقع شدی ابتدا می نمودند - چون حبسیان در یمین استیلا یافته در سالی که بعام الفیل معروف است فصد کعبهٔ معظمه نمودند بمبداء آن امر عظیم تاریخ شده - و تا هنگام ابداع هجرت آن تاریخ معمول بود - و هفود بغابر قول ابوریحان در کتاب تفهیم تواریخ مختلفه دارند - و مشهورترین تاریخ شک کال است یعنی زمان شک که ظالمی بوده برین کشور مستولی و از مبداء زمان قتل او این تاریخ معتبر را اعتبار نمودند - و اهل بنگاله بتاریخ لچهن سین عمل می نمایند - و گجراتیان و دکنیان بتاریخ سالباهن و در اوجین و دهلی

۱ اریداوس (Arrhidaeus)، سولوتس (Seleucus)، انطیاخوس (Antigonus, or Antiochus I)، بطلموس (Ptolemy).

تاریخ بکرم‌اجیت معتبر است - مطابق از تطویل این مقدمه آنست که چون در عهد اکبر بادشاه بباور آنکه دین کشور تواریخ مختلفه معمول بود - و تاریخ هجرت از مدت امتداد طویل الدیل شده و ضبط آن بر هندو اشکال داشت - لاجرم آنحضرت بجهت آسانی ضبط ایشان خواهش وضع تاریخی نمودند - چون این معنی مغایرتی با تاریخ هجری نداشت - چو آن تاریخ ماند دین تواریخ آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا زمان قیامت پایدار و مستدام خواهد بود - لهذا دانشوران عهد مثل علامه دهر امیر فتح الله شیرازی و علامه شیخ ابو الفضل و دیگر خردوران مبداء جلوس آن حضرت تاریخ گرفته بتاریخ الهی موسوم ساختند - و بنای ادوار آنرا بر روش ترک و ایغور بر می‌نارهای دوازده گذاشته هر سالی را بنام یکی از شهر دوازده‌گانه شمسی که فارسیان بزبان دري نامیده‌اند موسوم نمودند - چنانچه به بسط تمام در اکبر نامه مشروح است - درینوا که جلوس اقدس این پیکر قدسی بر سر پیر عرش و کرسی رو نموده و آب و رنگی تازه بر روی کاره عالم باز آمده سر تا سر فرسوده رسمهای پاستانی از میان بر افزاده - آن مجدد عالم دین و دول که بمقتضای لطافت طبع عالی و نزاکت منقش ارجمند همه چیز را دل‌آویز خاطر پسند می‌خواستند بآن کهن وضع قرانه که پایمال ابتذال و دست مرسوده انتحال است پسند ننموده - چون از راه دینداری نسیمه سنین باسامی مغانه مشهور پارسیان مرضی خاطر عاطر اسلام پرور نبود - لاجرم بتازگی رقم نسخ بر آن آئین کشیده بقاء ادوار این تاریخ را بر وفق عدد کامل عشره که عقد اول است از عقود اعداد نهادند - چه شرامت این عدد بسیار است و اکثر عظام امور عالم امکان را حضرت واجب الوجود موافق این عدد کامل نصاب و عقد شرامت انتساب آفریده - مثل عقول عشره و مقولات عشره و حواس ده گانه انسانی و امثال اینها - و از همه شریف تر عدد

عزیز کردهای الهی و برگزیدههای عواطف نامتناهی یعنی این سلسله دولت و دین که سر حلقه آن صاحبقران نخستین و همین حضرت صاحبقران دومین است - چنانچه بوجود کامل آنحضرت مصداق تلک عشرة کامله و همعدده عشرة مبشرة اصحاب حضرت خیر البشر شده - اول جمادی الثاني سنه هزار و سی و هفت هجری را مبتدای این تاریخ می منهدا اعتبار نمودند - و فرار دادند که هر ده ساله احوال سعادت مآل در اقبالنامه که حسب الحکم اشرف نگاشته قلم سخن سنجان بلند قدر مثل وزیر اعظم سعد الله خان و وحید الدوران شیخ حمید گشته - و خامه تقدیر از نام نامی آن حضرت ببادشاهنامه تعبیر نموده - در دفتری جداگانه ایراد نمایند - چنانچه بدستور مذکور وقایع هر سال که از سوانح سال دیگر جدا شده یکجا سمت ذکر پذیرفته از آغاز جمادی الثانيه آن سال ابتدا یافته باین عنوان مثلاً معفون و معین گردید - که آغاز سال اول از دور اول - آغاز سال دوم از دور اول - و همچنین تا آخر آن دور که سال دهم است - و برین قیاس دور دوم و ادوار دیگر که نهایت آن آخر زمان و مفتیهای عدد باد - چون این ضعیف را نظر بر نگارش حقایق احوال آن ملک الملوک ملک خصال بود - و مقصد اصلی جز به تحریر خصوصیات مآثر و مکارم خصوص کارنامههای آن خدیو کامکار که شیخ حمید و عزیزان دیگر متعهد بیان و متکفل اتیان نموداری از آن شده اند - لاجرم خامه وقایع نگار درین خرد نامه ادب آئین راضی بنگارش ده ده ساله احوال جدا جدا نشده از آغاز جلوس مبارک تا انجام روزگار فیض آثار و خاتمه عهد سعادت مهد آنحضرت یکجا باندازه دسترس پذیرای تحریر ساخت - و بدستور آثار نامهای باستان و تواریخ پیشینیان در معرض بیان خصایص آنحضرت بظهور رسانید *

بیان نخستین امری که از آن قدوهٔ سلاطین اولی الامر صدور یافت و ذکر ارسال فرامین و احکام قضا نفاذ به سایر اعیان دولت و ولات و حکام هر ولایت

سزاوار مرتبهٔ ظل الهی سر افرازی بود که چون بپایهٔ سلطنت رسیده پای بر مدارج رفعت و دولت نامتناهی نهد - هر آئینه پاس حدود و احکام نوامیس الهی کماهی حقها بدارد - و حفظ مراتب اوامر و نواهی شریعت حضرت رسالت پناهی صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه بدانسان که شاید و باید بجا آرد - چنانچه درین طریقه بندگوری از راه ادب و اندام و طریق تعظیم و احترام درآید - که بهیچ وجه امری از امور که مشعر بل موهم دلیری و گستاخ روئی باشد به از سرنزد - و ارتکاب شیوه که شیبه بل مشابه نه بیروشی و بیطریقی باشد بهیچ باب تجویز ننماید - خصوص قوانین ناپسندیده نما که در ظاهر نظر و بالایی رای اشتباه آن باوضاع و اطوار مبتدعه نکوهیده آئین باشد - تا عموم مردم که در سلوک طریق شریعت و طریقت حقیقت مذهب ملوک میدارند - بدستوری که سابقاً مذکور شد - بهمانه پیروی ایشان رفته رفته بپراهنه انحراف پیش نگیرند - چنانچه اکثر انواع بدع در پاستان روزگار باین نوع ابداع شده - المنة لله تعالی و تقدس که اعلی حضرت ظل سبحانی صاحب قران ثانی از مبداء احوال فرخنده فال تا الحال پیوسته برونق احکام کتاب و سنت اطاعت و طاعت پیشه کرده اند - و طریقه متابعت پیروی حضرت رسول صلی الله علیه و علی آله و صحبه و سلم پیش گرفته درین

باب بمثابه اهتمام دارند - که همدیگر روز سعادت افروز که روی سر بر شاهنشاهی از پرتو جلوس فرخنده آنسور زیور فر آهی گرفت - نخستین امری که از موقف خلافت پیرایه صدر پذیرفته حلیه نفاذ یافت - بهی سجده تعظیم است که از عهد حضرت عرش آشیانی مقرر و معهود شده بود - چنانچه هرگاه بندهای درگاه از ادراک سعادت ملازمت امنیاز می یافتند - یا باحراز نوعی از عنایات سرافراز می گشتند - از روی تعظیم براه تکریم در آمده سجده بجا می آوردند - و این دستور تواضع ادر ملل سابقه بمنزل سلام بود و همدست دستبوس - و سجده قدوسیان آدم علیه السلام را و سجده حضرت یعقوب و اولاد امجد بطریق تعظیم و تکریم حضرت یوسف صدیق را ازین دست بوده - چون فروغ ناصیه رسالت جبه افروز ظهور گردید - آیتهای سابق صورت نسخ پذیرفت - درینوقت که حضرت شاهنشاهی سایه اقبال بر سر تخت و تاج انداختند - بنابر آنکه از راه کمال قنوی و پرهیزگاری در اثر امور مباحه نیز نهایت خویشتن داری می فرمایند - چه جای امور مفهیه راضی باین معنی نشده عموم مردم را از آن ممنوع فرمودند - و شبستان هند را از سرنو به پرتو چراغ شریعت محمدی نور آگین ساخته بجای سجده و زمین بوس چهار تسلیم حکم فرمودند - و پاک گوهراں دوده سیادت و منتخبان اهل بیت ناظم دیوان رسالت را در سجد آریان محفل علم و مرحله پیمایان جاده فضل و پیوند گسلان علایق و درپیشان کامل که بنایه حقیقت شفافه اند - از ممر آنکه سزایش تعظیم و شایستگی تکریم دارند ازین دست تواضع که باعث شکسته رنگی شان این طبقه است معاف فرموده مقرر نمودند - که در وقت دریانت ملازمت بسلام نماز ادب را تمام نموده هنگام وداع مصحف اخلاص بر فاتحه ختم نمایند - زهی عنایت ایزدی که ما

مشتی دست خوش حوادث دهر ناپایدار و مفتون آخر الزمان را در عهد چنین جهانبنانی اسلام پرور دیغدار دادگر بادشاهی کامل سخا تمام جود رعیت پرور در عرصه وجود جلوه گر نموده - که ورع و پرهیزگاری آن حضرت درین مرتبه - و سایر مکرم اخلاق در مرتبه که اگر بمثل تا روز شمار بل تا نقطه آخر ابد مراتب کیف و کم آن بشمار درآید - عقود انگشتان از عقد آن بفرساید - و درجات اعداد نامتناهی از فرط تعداد پایان برسد - هنوز هیچ از مراتب آن بحساب در نیامده باشد - فحمداً لله ثم حمداً له - و امر جلیل القدر از موقف خلافت در باب ارسال احکام جهان مطاع باعیان دولت که درینولا در صوبجات ولایات دور دست بوده هنوز سعادت حضور در نیافته بودند عز و رود یافت - و عنوان آنها بطغرای غرای ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی بادشاه غازی موشح و مزین شده بمهر اوزک اشرف مخنوم و مشرف گردیده - و آن خاتمی ست معظم که سجده گذاران دولت و اقبال را مهر نماز است - و سپهر فرخی و فرخندگی را آفتاب مروج پرداز - گرداب دریای حشمت و اجلالت و عینک دیده دولت و اقبال - خاتم سلیمان زیر دست اوست و نگین آفتاب مهر پرست او - هم صاحب دستگه است و هم صاحب یسار - بر ایادی دسترس تمام دارد - امروز دهنیکه او دارد ببالا دسني انگشت نماست و چون خورشید ناموز و نور پیرا - چرا دست از پنجه آفتاب نبرد که نام همایون بادشاهی خط جبین او گشته - و اسم فرخنده شاهنشاهی سر نوشت او گردیده - چشم بد دور که شخصی اقبال را بمثابه چشم است و شاهد منصور را دیده سرمه ناک - همانا نقش آن آبکیات است که در سیاهی جا می کند - یا کعبه که تن بسیاهی در میدهد - یا نور دیده که بسیاهی در می آید - مؤثر ، او با فرخ فالی درست نشسته - و عکس او بر فرمان مرحمت عنوان

هیكل آیات رحمت گشته - تا بنام جنت مكاني و اسامي هشتگانه
اجداد پاك نژاد زینت داشت بنده سپهر در آفاق ارج گرای شهرت بود -
و درین ایام که از نام نامی حضرت سلیمان مقامی که بعنایت الهی از
روی آثار عظیمه وسط حنیقی آن نگیں سعادت قرین شبیه خاتم جم گشته -
بانظام این اسم سامی در سلک اسامی آبای والا گهر مظهر عقول عشره
و معنی زر ده دهی صورت پذیرفت و خطاب عشره مبشره یافت - و در
معنی آفتابی در نه سپهر جلوه گر گردیده که نام املاک که ابای علوی اند
روشن کرده است - و در سلسله مقولات عشره جوهر که مطلب بالذات
اوست پدید آمد - و حکم گردید که بر یک روی رویه و مهر کلمه طیبه که
آرایش حاشیه خاطر کامل عیارانست نگارش نمایند - و در حاشیه نام
نامی خلفای راشدین که اربعه متفلسفه حساب خلافت اند طرازش دهند -
و در روی دیگر اسم سامی و القاب نامی پادشاه نامدار آرایش بخشد -
زهی فرخنده نامی که آسمان بزرش میگیرد و از شادی چون نقش سکه
بر خود می دالد - درست مغربی آفتاب و مهر تمام عیار بدر که سال و ماه
در رشته بروج صرافان قضا و قدر روانست - از رشک یکی قلب و دیگری
غیر سال برآمده - سخن در وصف او درست گفته می آید - و معنی در
ستایش او تمام عیار گفته میشود - اگر سخنور را چون نام همایون خویش
بزر برکشد می سزد - الحمد لله که زر نیز در عهد مبارکش چاریاری گردیده
بکردار قلب سره ارباب قبول بذکر کلمه طیبه و اسامی خلفا می پردازد -
و کیمیا ساز سپهر صنعت اندیش که پیوسته عمل شمسی و قمری در پیش
دارد - از تمام عیاری آن زر و سیم مسکوک در حیرت افتاده هر شام و صبح
زر و سیم ماه و مهر را در کیسه خود پنهان می سازد - اشرفی از نام اشرف
چندین مایه شرف گرد آورد - و رویه از القاب اقدس بهزاران سعادت

رو شغاس گردید - درست مغربی آفتاب چون از شرف سکه محروم است - هر شب مافند زر لیئمان خاک بر سر میکند - و زر تمام عیار ماه چون از فام او مایوس است باوجود تمامی هر ماه گداختن میگیرد *

بالجمله اول فرمان که صدور یافت منشور افتخار ابدی و اعتبار سرمدي یمین الدوله عضد الخلافت آصف خان بود - که از روی عاطفت و عنایت بدستخط خاص که خط آفتاب از رشک آن تافته گردد نگاشته آثار مهربانی را بر روی روز افکندند - و هر سطرى از آن فرخنده منشور که نسخه سوژه نور بود - سرمه سالی چشم اقبال گشنه از بهر پرواز مفاخرت آن همای اوج سعادت شاه بالی گردید *

نقل فرمان مذکور

دانای رموز سلطنت عظمی - واقف اسرار خلافت کبری - سرخیل یکرنگان وفادار - سلالة یکجهت ان حق گذار - کار فرمای سیف و قلم - مدبر امور عالم - زبد خوانین عالیشان - قدوة امرای بلند مکان - عضد الخلافت یمین الدوله - عمومی بجان برابر آصف خان - در امان حضرت ملک مژگان بوده بداند - که در چهارم گمزي روز مبارک دوشنبه بیست و پنجم بهمن ماه موافق هشتم جمادی الثاني سنه هزار و سی و هفت هجری بمبارکی و فیروزی در دار الخلافت اکبر آباد جلوس میمنت مانوس بر تخت سلطنت و سریر خلافت واقع شده - و بدستوری که معروض داشته بودند لقب را شهاب الدین قرار دادیم - چنانچه نام مبارک ملا یعقوب شهاب الدین صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی در خطبه که درین روز بلند آوازه گردانیدند درج نمودند - و سکه هم بهمین نام مبارک زده شد *

* بیت *

لله الحمد که آن نقش که خاطر میخواست

آمد آخر ز پس پرده تقدیر برون

امید داریم که الله تعالی بادشاهی کل هندوستان را که بمحض کرم خود بما عنایت نموده بر بادشاه شما و شما که شریک غالب این دولت اید مبارک گرداند - و روز بروز فتوحات قازة و نصرت‌های بی اندازه نصیب ما شود - و شما هم بمرطبعی رسیده از دولت ما دولت‌های عظیم یابید *

آنگاه از راه دقیقه سنجیهای قدر شناسی و مرتبه دانی القاب هریک از عمده‌های دولت و اعیان حضرت را خود بعبارت خاص مقرر فرمودند که منشیان بلاغت نشان در فرامین مطامع و امثال آن بجفس بنویسند - تا حق مرتبه هریک از بندهای خاص بموقع خود ادا شده باشد - و ارباب انشا القاب زیاده از قدر و کمتر از پایه همکنان ننویسند - از جمله القاب یمین الدولة بهمین عبارت مقرر شد - اعتضاد خلافت و فرمانروائی - اعتماد سلطنت و کشورگشائی - مص خانم ابهت و بختیاری - آب گوهر حقیقت و جان سپاری - طراز آستین ابهت و جلال - گوهر سرور دولت و اقبال - مقدمه الجیش معارک جهانسنائی - مقدمه العیش کام بخشینی و کامرانی - مونس وحدت سرای حضور - معزم خاص النخاص سرایر سرور - ذوی الخصایل الرضیه و الشامیل المرضیه - صاحب الکمالات الصوریه و المعنویه - مستشار دولت خاقانی - موتمن بارگاه سلطانی - انجمن آرای محفل انس - صدر نشین بساط قدس - همدم دلکنشای مجلس خاص - معزم خلوت سرای وفا و اخلاص - دقیقه یاب سرایر بادشاهی - رمز شناس عالم مزاجدانی و آگاهی - مورد الطاف شاهنشاهی - مرجع عواطف ظل الهی - جوهر مرات حقیقت و وفا - فروغ شمع یکرنگی و صفا -

مشعله افروز فطرت اشراقیان - دانش آموز طبیعت مشائیان - قدوة خوانین
بلند مکان - مبارز المات یمین الدوله آصفخان *

و چون آن عضد الدوله در عهد حضرت جنت مکایی هفت هزار
هفت هزار سوار دو اسبه سه اسبه مفصب داشت - غایبانه به هزاره ذات
و هزار سوار دو اسبه سه اسبه اختصاص بخشیدند *

فهرست اسامی جمعی از سعادت مندان ارادت
کیش که بنابر سلسله جنبانی دولت جاودانی
در رکاب ظفر انتساب این برگزیده عنایات
حضرت ذوالجلال از مبادی ایام فترت
تا هنگام جلوس سریر خلافت مصیر
همه جا حاضر بودند

چون این نیک اختران سعادت یار بحکم بهبود جوئی همت والا
نهمت و کار طلبی عقل به اندیش در رکاب سعادت همه جا همراهی گزیده
دقائق جانفشانی و سربازی باقصی درجات امکان رسانیده - خاصه آنانکه
بکار فرمائی طالع ارجمند و رهنمائی بغت بلند از نقطه اول شاهزادگی
تا انجام کار که محیط چرخ دوار بکام اولیای دولت گردید - و از جلوس
ابد پیوند پایدار حق بمركز خود قرار گرفت - پرکار و ار پای از سر ساخته در
هر مقام گام ثبات و استقرار برجا داشتند - چنانچه از گردشهای نا ملایم
روزگار و تقلبات بی پرکار لیل و نهار ملول نگشته کسل و تهاون را سفک راه
نساختند - و از بلندی و پستی مسالک طلب فتور و سستی بخود راه

نداده رخنه در سد روئین رسوخ عزم متین نینداختند - لاجرم امروز بر مطلب خویش فیروز گشته و کار بکام و گردش روزگار بر وفق مرام ایشان شده بمناصب و مراتب والا رسیدند - و صاحب صوبه ولایات گردیده دقایق رتبه قدر و منزلت و درجات رفعت شان و شوکت بعالم بالا رسانیدند - بالجمله اسمای جمعی از اعیان این وفا کیستان بنابر آنکه سرمایه مباهات و افتخار جاودان اولاد ایشان باشد درین فهرست خود نامه آداب ثبت می نماید برین موجب *

سید مظفر خان - اسلام خان - وزیر خان - فلیچ خان - بهادر خان
 روهیله - معتقد خان - صفدر خان - دلار خان بریج - سردار خان - راجه
 بیتهداس کور - یوسف خان تاشکندی - راجه مغروپ کچهواهه - میرزا
 مظفر کرمانی - میر شمس - رضا بهادر - جان نثار خان - یکه تاز خان -
 اخلاص خان - خواجه جهان خوانی - اعتماد خان خواجه سرا احداث خان
 مهمند - زیر دست خان - ترک تاز خان - نویت خان - رشید خان
 خواجه سرا - شرزه خان - یکدل خان خواجه سرا *

• الحق این حکایت شناسان سپاس گذار و پرستاران وفا آئین جانسپار استحقاق اینگونه عنایات گوناگون که در حق ایشان بظهور رسیده دارند - و این مایه مرحمت نمایان و این پایه عاطفت بی پایان که درباره این گروه پا بر جا ثابت قدم که در عرصه جانفشانی و سربازی هیچ جا سرموی پای کم نیارده اند - بسیار بجا و بغایت بموقع واقع شده - و چگونه چنین نباشد که شاهنشاه حق آگاه وفا طلب حقیقت خواه بمقتضای مرتبه ظل الهی مراتب داد و دهش را بجای رسانیده اند - که بخشش آنحضرت را سبب و موجبی درکار نیست - چه جای آنکه درین مقام این گونه بهانه و دست پیچی که عبارت است از ادای حقوق ثابت قدمان عرصه وفا

و حقیقت و حق شناسان نمک و حق عنایت در دست بود - شرکاء نقد
 اخلاص درست مرشد پرستی از خلاص آزمون بیعتش و خالص برآید - مگر از
 پرتو عنایت نمایان چون زر تاب چهره امید بسرخروئی و روشناسی جاوید
 برافروزد بجا - و قدر و مقدار اعتماد و اعتدال وفاداری میوزان امتحان و اختیار
 سنجیده آید - اگر از فیض عاطفت سرشار مانند در شاهوار ارجمند می آید
 و اعتبار سرمد اندوزد سزا *

فهرست برخی از عنایات بادشاه عالم صورت
 و معنی که در هفتاد و جلوس اقدس نسبت
 بامرای حضور بظهور آمده سوای
 صوبه داران و امثال ایشانکه در دربار
 جهان مدار حاضر نبودند

خدایو مالک رقاب اعظم سایه پاید؛ آفریدگار عالم عظم شانه و سلطانه
 که بذات اقتضای عنایت ازلی و لطف جبلی بسایر صفات آراسته خلصه
 بغیض وجود مفیض الوجود - امید که از لطف کامل آن حضرت متصف
 بدوام و خلود نیز گردند - پیوسته بمقتضای ذات کامل صفات در افاضه
 فیوضات نسبت بغنی و غنی و سایل و مستغنی با وسایل و بی وسایل
 بر یک نسبت و یک حال آمده - درین احیان که جلوس اقدس رو داده
 وسایل بخشش و بخشایش مهیا و آماده شد - و دست آویز داد و دهش
 بدست آمد - کف جود مانند درهای خزاین عامره بل ابواب مخازن
 و معادن کشاده مخزونات گان و مکنونات دریا را نیز بعموم عوام و خواص
 عطا فرمودند - از جمله امرای عظام را باحداث مناصب و افزایش درجات

آن و خطاب‌های مناسب و خلعت فاخره و سلاح گرانمایه مثل شمشیر و خنجر مرصع و امثال آن و علم نقاره و تومان و طوغ و اسپ با ساخت زرین و فیل با یاق سیمین و انعام نقد و نظایر اینها بتفاوت مراتب کمیت و کیفیت فراخور حال هر یک نواختند - بظاہر آنکه تفصیل این مراقب چون بآسانی دست نمی‌دهد - و ظرف تقریر و تحریر از قرار واقع متکمل آن نمی‌تواند شد - و مراحم بی پایان که نسبت باحاد سپاه و انتز خدم و احسب و ارداب استعداد و استحقاق از انعام نقد و اضعاف مراتب بظهور رسیده - آن خود امریست بیرون از احتمال احاطه دایره امکان - لاجرم درین مقام غذایاتی که نسبت بامرای نظام تا هزاری منصب واقع شده بقید تحریر در آورده باقی را ناچار از قلم می‌اندازد *

مهابت خان از مرحمت خطاب والای خان خانانی و سپهسالاری و خلعت خاص با چار فب طلا دوزی و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و علم و نقاره و تومان و طوغ و اسپ خاصه مرزین برزین طلا و فیل خامگی با یاق سیمین و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل و چهار لک روپیه نقد و منصب هفت هزار و هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه سواران از صورت و معنی کست - خان عالم بخلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب شش هزار و ذات پنجم هزار سوار رایت اقتضار بر افراشت - و اسم خان بخلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و فیل و منصب پنج هزار و ذات و سوار از آنجمله دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه و تسلیم صوبه داری بنگاله بنازگی اعتبار یافت - لاسکر خان بخلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب پنج هزار و ذات ^۱ [...] نوازش

پذیرفت - وزیر خان بعنایت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب
 و فیل و منصب بنفج هزاری سه هزار سوار و انعام یک لک روپیه مرحمت
 پذیر شد - سید مظفر خان خلعت و خنجر و شمشیر مرصع و نقاره و اسب
 و فیل و منصب چار هزاری ذات و سه هزار سوار و هشتاد هزار روپیه نقد
 مدعا در کنار و بر مدعا یافت - و هر کدام از راجه جی سنگه و میرزا خان
 بن شاه نواز خان ولد خان خانان عبد الرحیم بمقصد چار هزاری ذات و سه
 هزار سوار و خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل بلند پایگی
 اندوختند - و بابو خان برنج بعنایت خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب
 و فیل و منصب چار هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار و پنجاه هزار
 روپیه نقد کامروائی یافت - راجه بهوریکه زمیندار بیکادیر خلعت و خنجر
 مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و منصب چار هزاری دو هزار و پانصد
 سوار - دلیر خان بارهه خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و فیل
 و منصب چهار هزاری ذات و دو هزار و چهارصد سوار بهادر خان
 روهیله خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و منصب
 چهار هزاری ذات و دو هزار سوار و پنجاه هزار روپیه نقد - میرزا مظفر
 ارمائی خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب و فیل و منصب چهار
 هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و سی هزار روپیه نقد - راجه بهارت
 بندیله خلعت و خنجر مرصع و نقاره و منصب سه هزاری ذات و دو هزار
 و پانصد سوار - مصطفی خان ترکمان مخاطب به فرمان خان خلعت
 و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و منصب سه هزاری دو هزار
 سوار - سردار خان خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل
 و منصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و سی هزار روپیه نقد - بهار سنگه
 بندیله خلعت و خنجر مرصع و منصب سه هزاری دو هزار سوار - راجه

بیتله داس ولد راجه گوپال داس کوراز جمله نفدهای معتبر جانسپار
 خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب و فیل و منصب سه هزاری هزار
 و پانصد سوار و سی هزار روپیه نقد - مفدر خان خلعت و خنجر مرصع
 و علم و اسب و فیل و منصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و بیست
 و پنج هزار روپیه نقد - قلیچ خان خلعت و خنجر مرصع و اسب و علم
 و فیل و منصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و بیست و پنج هزار
 روپیه نقد - سید بهوه مخاطب بدیندار خان خلعت و خنجر مرصع و علم
 و اسب و منصب دو هزار و پانصد سوار - احمد بیگ خان خلعت
 و اسب و منصب دو هزاری ذات و هزار پانصد سوار - بابو خان کوانی
 خلعت و خنجر مرصع و منصب دو هزاری هزار و پانصد سوار -
 مخدار خان خلعت و منصب دو هزاری ذات و هزار و دویست سوار -
 رضا بهادر مخاطب بخدمت پرست خان از جمله غلامان خاصه بغایت
 خلعت و خنجر مرصع و اسب و فیل و بیست هزار روپیه نقد و منصب
 دو هزاری ذات و هزار و دویست سوار و خدمت والای میر توزکی
 و مرحمت عصای مرصع انگشت نما گشت - علی قلی درمن بخلعت
 و علم و منصب دو هزار و دویست سوار - یوسف محمد خان
 خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب و فیل و پانزده هزار روپیه نقد
 و منصب دو هزار و سوار - جان نثار خان خلعت و خنجر مرصع و علم
 و اسب و فیل و دوازده هزار روپیه نقد و منصب دو هزار و سوار
 احداد خان مهمند خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب و فیل و ده هزار
 روپیه نقد و منصب دو هزار^۱ [ششصد] سوار - نور الدین قلی خلعت
 و منصب دو هزار^۲ [پانصد] سوار - ملا خواجه خوانی مخاطب

خواجه جهان خلعت واسي و منصب دو هزارى ششصد سوار -
اعتماد خان خواجه سرا خلعت و منصب دو هزارى پانصد سوار -
سيد يعقوب بخارى خلعت و منصب هزار و پانصدى ذات و هزار سوار -
ستر سال كچوايه خلعت و علم و منصب هزار و پانصدى ذات و هزار
سوار - جكمال راتهور خلعت و منصب هزار و پانصدى ذات و هفتصد
سوار - سيد عالم بارهه خلعت و منصب هزار و پانصدى ششصد سوار -
زبردست خان خلعت و منصب هزار و پانصدى ششصد سوار و هشت
هزار روپيه نقد - حيات خان ولد علي خان نرين از بندهاى روشناس
خلعت و منصب هزار و پانصدى ذات و پانصد سوار و شش هزار روپيه
نقد - جهان خان كادر خلعت و منصب هزار و پانصدى ذات و پانصد سوار
و پنج هزار روپيه نقد - نوبت خان خلعت و منصب هزار و پانصدى
چهار صد سوار و پنج هزار روپيه - يكه تاز خان خلعت و منصب هزار
و پانصدى چار صد سوار و پنج هزار روپيه نقد - معزالملك خلعت
و منصب هزار و پانصدى ذات و ششصد سوار - هردى رام كچوايه
خلعت و منصب هزار^۱ [و پانصدى پانصد سوار]؟ ابراهيم حسين مخاطب
بمرحمت خان خلعت و منصب هزار و دو صدى پانصد سوار - ميرزاخان
ولد زين خان كوكه خلعت و منصب هزار و دو صدى ذات و پانصد سوار -
عثمان خان خلعت و منصب هزار و دو صدى ششصد سوار - راجه
دواركا داس كچوايه خلعت و منصب هزارى هشت صد سوار -
بهكوان داس خلعت و منصب هزارى ششصد سوار - راجه رامداس
خلعت و منصب هزارى ذات و پانصد سوار - كرم الله ولد علي مردان
خان بهادر خلعت و منصب هزارى پانصد سوار - مغل خان ولد

زین خان خلعت و منصب هزاری پانصد سوار - اکرام خان ولد
 اسلام خان شیخ زاده خلعت و منصب هزاری ذات و پانصد سوار -
 جیت سنگه خلعت و منصب هزاری ذات و پانصد سوار - سزاوار خان
 ولد لشکر خان خلعت و منصب هزاری پانصد سوار - شادی خان
 اوزبک خلعت و منصب هزاری چهار صد سوار - خنجر خان چور آقاسی
 خلعت و منصب هزاری چهار صد سوار - اهتمام خان خلعت و منصب
 هزاری دو صد و پنجاه سوار و چهار هزار رویه نقد - شیخ مرید خلعت
 و منصب هزاری دو صد و پنجاه سوار - شیرزاد خویش خان عالم خلعت
 و منصب هزاری ذات و چهار صد سوار - نرگداز خان خلعت و منصب
 هزاری دو صد و پنجاه سوار و چهار هزار رویه نقد - رشید خان خواجه سرا
 خلعت و منصب هزاری دو صد سوار و چهار هزار رویه نقد - بالجمله
 عنایات آن حضرت که در روز جلوس مبارک نسبت بامرای صدر و فروع
 یامت بدستم تفصیل مذکور است - و انواع عوطف که بامرای نامور
 و سایر بندهای روشناس بعد ازین تاریخ سمت بروز و ظهور خواهد یافت
 در مقام خود مذکور خواهد شد *

بیان عزل و نصب بعضی از امرای عظام که

هنگام جلوس مبارک به نگهبانی صوبجات

و فوجداری سرکار اشتغال داشتند

و برقرار داشتن باقی ایشان

جهاندار عدل پرور که از تمیز رای عالم آرای و بصیرت ضمیر گیتی
 پیرای میزان پله سنج و معیار عیار شغاس در دست گرفته پایه مقدار هر

گرانقدر و سبک سنگ می‌سبجند - و مرتبه هر سره و ناسره از یکدیگر باز میدانند - هم در مبادی جلوس که در حقیقت خورشید وار پرقوطل آهی بر روی زمین گسردند - بحکم مقتضای وقت و حال بذایر آنکه پایه قدر بعضی ولات از ولایاتی که آن ولا در عهده پاسبانی داشتند والا نر بود - یا آنکه سر کردن آن خدمت کما ینبغي از دست ایشان بر نمی آمد - یا نظر بدیگر جزئیات امور که متصور ارباب نائید که اصحاب عقل کل اند می باشد - و عقول ضعیفه سایر احاد الناس بکنه نکته آن می رسد - رقم عزل بر ضعیفه احوال برخی از صوبه داران کشیده بافی را گذاشتند - همچنان بعضی از حکام و فوجداران را بنازگی بر نگاهبانی سرکارها مامور فرموده مابقی را با جمیع منصوبان خدمات صوبجات مثل دیوان و بخشی و سایر اعمال دیوانی یک فلم بدستور سابق مقرر داشتند - تا آنگاه که فرصت افتضا کند - از حساب همه بهمه حساب شماره بردارند - و بروز نامچه اطوار و اوضاع فرد فرد گذشته استیفای اعمال کلوی و جزوی هر یک نمایند - صوبه بهار از بغیر میرزا رسنم بخان عالم و صوبه بنگاله از تغیر ودائی خان بقاسم خان که درین آوان بحر است اکبر آباد قیام داشت مرحمت شد - و صوبه کابل و بنگش از تغیر ظفر خان که به نیابت خواجه ابو الحسن پدر خود بیاسبانی آن حدود مقرر بود به لسكر خان رجوع یافت - و دارالملک دهلی از تغیر مختار خان به قلیچ خان باز گشت - اما باقی صوبها باین تفصیل بر امرای عظام بطریق معهود قرار گرفت - صوبه پنجاب و ملتان بدستور سابق بر گماشتگان دستور الاعظم یمین الدوله امین الملة آصف خان مقرر گشت - و بذدر لاهری برسم انعام بآن خان عالی مقام مرحمت شد - صوبه دکن بخان جهان لودهی و صوبه مالوه بمظفر خان معموری و صوبه کشمیر باعتماد خان و صوبه اودیسه

بداتر خان و صوبهٔ اله آباد بجهانگیر قلی خان داد خان اعظم برقرار ماند -
 و چون صوبهٔ تده دسهریار تعلق داشت و بعد از سانحهٔ او چنانچه در آخر دفتر
 اول ایام بادشاه زادگی حضرت مذکور گشت میرزا عیسی بر خان را از گجرات
 بآن صوبه رخصت فرموده بودند بهمان قرار برو مقرر شد - و همچنین صوبهٔ
 گجرات که در وقت نوحه از جنیر ددار الخلافه از تغیر سیف خان
 به شیر خان تفویض یافته بود همچنان بحال ماند - اما فوجداری سرکارها
 مرزا خان نبیرهٔ خان خاندان عبد الرحیم بنقدیم فوجداری سرکار قنوج
 اختصاص یافت - دلاور خان بفوجداری سرکار میوات و صغدر خان
 بفوجداری سرکار سردنچ و سید بهوه بسرکار میان دو آب و ممتاز خان به
 مونیگر و جافنار خان بمندسور نامزد شدند - اما تفویض خدمات مالی
 صوبجات همین که خواجه جهان را خدمت دیوانی صوبهٔ احمد آباد
 فرمودند - باقی صوبجات و سرکارها چنانچه مذکور شد بهمان مقابله بر
 منصوبان سابق مقرر گشت - و آنچه بعد ازین درین باب سالم گردد
 بجای خود بروفق توفیق مدیر و مفتشر امور مذکور خواهد شد *

* سرانجام این احوال بیست و هشتم بهمن ماه الهی که چارمین روز جلوس
 ابد قربن شهنشاه دین پناه بود - خان زاد خان مهین خلف مهابت خان
 خان خاندان از دار السلطنت لاهور خود را باستلام رکن و مقام بادشاه اسلام
 که قبلهٔ حاجات انام است رسانیده از همه پیشتر احراز این سعادت عظمی
 نمود - در همین تاریخ بصوبه داری مالوه و منصب پنج هزاره پنج هزار
 مرار و خطاب خان زمانی اعتبار گرفت - و بخلعت خامه و خنجر مرصع
 شمشیر مرصع و انعام یک لک روپیه و مرحمت علم و نقاره سر بلندی
 بلند آوازی یافته روانهٔ آن صوب شد - و پنبجهم اسفندار راجه گج سنگه ولد
 اجه سورج سنگه که به نسبت خالو زادگی این آجروی آبای علوی و امهات

سفلی او و اولادش درمیان راجها و رایان این سر زمین بل روی زمین تا دور دامان قیامت سر بلند خواهد بود - از جود هیور وطن خود رسیده جبین بخت بر زمین سائی عتیقه سدره مرتبه رسانید - و بمذنب پنج هزاره ذات و سوار و عنایت خلعت خاصه و کمر خنجر مرصع با پهلکناره و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل سرمایه مزید کامگاری اذروخت - و همدربین روز ارادت خان از لاهور رسیده بملازمت سعادت اندوز گشت - و بعنایت خلعت گوانمایه و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و تفویض منصب پنج هزاره ذات و خدمت میر بخشیمگری بر کام خاطر فیروز گشت - و همچنین مقرب خان و مسیح الرمان بملازمت استسعاد یافتند - چون مقرب خان مشرف بر انجام عمر بود از عنایات صوری خدیو عالم بمرحمت خلعت مشرف و مخلص و از خدمت معاف گشت - و منصب مسیح الرمان سه هزاره ذات و پانصد سوار قرار یافت - چون ابراهیم عادل خان فرمانروای بیجاپور صورت حسن مآل این مجلوه پیرای شاهد سلطنت را در آئینه پیش بینی معاینه کرده از خط سیمای این پیر تعلیم خرد آیات بهروزی خوانده بود - برهمنوی هدایت این سده والا را که تعبیه سلاطین روزگار اسف مقام ابراهیم دانسته احرام توجه می بست - و همواره به تفسیر سوره اخلاص پرداخته آیات عقیدت مندی را بظهور می آورد - درینولا که بعالم بقا شتامت و خبر آن جهانی شدن او بسامع بلیه در جفیر رسید - لاجرم بذایر ادای حقوق ارادت و اخلاص او و اظهار کمال عنایت نسبت به محمد عادل خان پسرش مفخر سادات عظام میر بعد السلام مخاطب باختصاص خان را به تفقد و دلجوئی او ارسال داشته بودند - عادل خان در برابر این مایه عنایت کبری نهایت تعظیم و تکریم آن رسول عظیم القدر بجا آورده پیشکشی گرانمند از انواع نفایس

جواهر و غیره سامان نموده بپایه سریر آسمان نظیر ارسال داشت - و آن سید جلیل الفسب بر سبیل تعجیل معاودت نموده درین روز از ملازمت سماعت اندوز گشت - و پیشکش مذکور را از نظر اشرف گذرانیده بمنصب چهار هزاره دو هزار سوار و خدمت بخشی گیري دهم و عرض مکرر و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و قلم و دوات مرصع و خطاب اسلام خان از سرنو مفتخر و مامور شد - چون بعرض مقدس رسید که رانا کرن آنجهانی شد - و جکت سنگه پسرش از مدتها در دکن و کشمیر ملازم رکاب ظفر انتساب بود - و فروغ اطاعت و ارادت از ناصیه اخلاص و اعتقادش پرتو ظهور می داد - بنابر آن بعفایت آن حضرت از سرنو جبهه بخشش بدافع عبودیت یعنی تیکه که بهندی زبان عبارت از قشقه راجگی است زینت پذیرفت - و به تجویز اشرف بر بساط جانشینی پدر تمکن یافته بمنصب پنج هزاره پنج هزار سوار و سایر ولایاتی که مدار تصرف پدرش بود برو مسلم گشت - و بمرحمت سروپا و گهپو مرصع و شمشیر مرصع و اسب و فیل که ضمیمه مراحم عیمه شده بود مصحوب راجه بیر نراین ارسال یافته سرافرازی جاوید پذیرفت *

چهاردهم اسفنددار افضل خان که از فضل پروران فضیلت گدای شیراز است - و در هوش گزینی و فنون علوم رسمی از سایر اهل روزگار امتیاز تمام دارد - به دارالسلطنت رسیده بمنصب چهار هزاره ذات و دو هزار سوار و خلعت گرانمایه و خنجر مرصع و اسب و فیل سرافتخار برافراخت - و از پرتو تفویض میر سامانی بر قرار معهود چهره اعتبار بر افروخت - و در همین روز او دودا که از وطن بملازمت شتافته بود بدربار سپهر رسیده چراغ دوده خویش از پرتو نظر عنایت اشرف بتازگی بر افروخت - و بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و علم و منصب هزار و پانصدی ذات

و هزار سوار سر بلند گردید - و حسب التماس نواب ممتاز الزمانی از سرنو
 رقم عفو بر مصیقه جنایت و جریده جرم سیف خان کشیده منصب او که
 چهار هزار بی ذات و سوار بود بر قرار ماند - و بیست و چهار هزار رویه
 سالیانه حکیم رکنای کاشی متخلص به مسیم مقرر گشت *

استسعاد یافتن شاهزادهای جوان بخت بسعدت

ملازمت اشرف و کامگاری پذیرفتن

عضد الخلافت آصف خان باین

موهبت عظمی در رکاب سعادت

آتش سواران عرصه نامداری

ای خوش آنروز که مترصد سالها از محنت انتظار برآمده دیدی
 امید بر روی شاهد مقصود باز کند - و حیددا طالع بلند چشمت بوراهی که
 بعد از روزگار بر تمنای خاطر فیروز گشته بدولت دلخواه رسد - مصداق
 این سیاق انجراح مراد شاهزادهای بلند اختر والا نژاد و کامروائی خان
 آصف صفات آصف خان است - که عمرها نقد گرامی عمر صرف برآمد
 این مطلب اعلی و تحصیل این کام نامی نموده بود - و قرنهای بدعای
 شام و سحر این مراد خدا خواه از خدا درخواست - اتفاقاً در آخر کار
 مدعای خاطرش بر وفق استدعا برآمده سهم السعدت دعوتش بر هدف
 اجابت کارگر آمد - چنانچه همین ولا در دارالسلطنت لاهور آوازه توجه قبله
 سعادت و وجه ارادتش یعنی موکب اقبال حضرت ظل الهی بقرارگاه سریر
 بادشاهی که آریزه گوش ماه تابماهی شده بود - گوش زد و هوش ربای او
 گشت : و از سرنو تارک دولت افراخته و چهره اقبال بر افروخته در ملازمت

بادشاهزاده‌های کامکار بآهنگ دریافت سعادت بساط بوس با سایر سپاه
 نصرت پناه و جمیع خیل و حسن بتاریخ نوزدهم اسفندار مطابق غره شهر
 رجب سنه هزار و سی و هفت هجری از لاهور روان شده - چون کوکبه
 جاه و جلال آن فرخنده کوکب بروج اجال را در نزدیکیهای دار الخلافه
 اتفاق نزل افتاد - و خبر قرب وصال و وصول آن یوسفان کنعان اقبال و قبول
 که در مدت دوری صوری از ملازمت قبله حقیقی و خدای مجازی
 خویشتن حرمان نصیب و بی شکیب بودند بنواحی آن مصر عزت رسید -
 حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی بحکم استیلای شدت اشتیاق که لازمه
 بعد عهد فراق و مقتضای قرب مدت وصال است - به نواب قدسیه القاب
 بیگم صاحب و نور دیده خلافت سلطان مراد بخش و دیگر بیگمان عالی
 مکانت والا مکان حسب اجازه سلیمان زمان بقصد استقبال والدین
 مکرمین و دریافت لقای فرخنده شاهزاده‌های همایون قدم عیسی دم
 منوجه شدند - و از آن سوخان جمشید مکان آصف خان در خدمت
 شاهزاده‌های اقبال مند از سرزمین فردوس آئین بهشت آباد که چون
 قطعه بهشت سر منق ارباب عشرت است - پا در رکاب سعادت آورده در
 اثنای راه در سراپرده که بجهت این مطلب بر یک سمت جاده ایستاده
 نموده بودند - اقراران نجوم سعادت لزوم فلک دولت و اقبال و اجتماع سعود
 آسمان جاه و جلال اتفاق افتاد - چون اسباب موصلت دور افتادگان در آن وقت
 مسعود و ساعت سعادت آمود دست بهم داد - شاهزاده عالمقدار کامکار از
 لقای فرخنده آن ولیه عصر که در حقیقت برکت روزگار بودند سعادت
 اندوز شده از پرتو ملاقات نیر برج عصمت و دره فاخره در ج عظمت یعنی
 همشیره سنیه و سایر بیگمان و شاهزاده مراد بخش خاطر افروز گشتند -
 و آن حمیده سنیه چندی فرشته محضر خصوص ملکه عهد بر مراد خاطر

فیروز شده از ذوق ملاقات اولاد قدسی نژاد و والد والا قدر و والدۀ ماجده تا بوقت شام خوش وقت و شاد کام بوده - چون صدر نشین طارم چارم آهنگ شبستان مغرب نمود - و شاهد زمانه برقع مشک نام ظلم بر رو فروهشت - نواب مهد علیا با سایر حجاب گزینان نقاب عصمت مسند نشین عمارت های زرکار و محفهای گوهر نگار گشتند - و بدولت سرای خلافت معاودت فرموده برقرار معهود بانوی مشکوی دولت و شمع شب افروز شبستان سلطنت شدند *

روز دیگر که عبارت از پنجشنبه بیستم اسفندار موافق دوم رجب است سایر ارکان دولت و اعیان حضرت از وزرای رفیع مکان و امرای عظیم الشان حسب الحکم باستقبال آن شهسواران عرصه دولت شتافته بعد از دریافت سعادت ملازمت در رکاب دولت روانه درگاه گیتی پناه شدند - و شاهزاده های کامکار و سپه سالار نامدار بآئین شایان و تورک نمایان داخل دولنخانه دارالخلافه گشته خواستند که سعادت استلام عتیقه مکرمی مرتبه اندوزند - خدایگان عالم و خدیو روزگار مانند آفتاب جهانتاب بدستور هر روز از مشرق جهروکه عام و خاص والا طلوع فرخنده فرموده بنازگی عالم آرا و جهان افروز گشتند - و نخست نخستین گوهر سحاب خلافت کبری گزین نوابه حقیقه سلطنت عظمی بادشاهزاده نیکو محضر بلند اختر شاهزاده دارا شکوه آداب معهود بجا آورده یک هزار مهر و یک هزار رویه بعنوان نذر و موازی این مبلغ بطریق قصد از نظر انور گذرانیدند - بعد از آن شاهزاده عالی قدر والا مقدار شاه شجاع مراسم کورنش و تسلیم و لوازم تعظیم و تکریم سده خلافت بتقدیم رسانیده هشت صد و پنجاه مهر و هشت صد و پنجاه رویه برسم نذر و مسامی مبلغ مذکور بصیغه تصدق پیش کردند - آنکه شاهزاده والا جاه سراپا خرد بالغ فرهنگ کامل نصاب تام

النصیب سلطان اورنگ زیب از روی کمال ادب اندیشی و سعادت منشی وظایف احترام و اکرام این عالی مقام کما ینبغی بجا آورده هفت صد مهر و هفت صد روپیه بعنوان نذر و موافق این مبلغ باسم تصدق بنظر اقدس درآوردند - چون نظر انور آن منظور انظار عنایت آفریدگار از دیدار شاهزادهای والا مقدار نور افروز گشت - بحکم غلبه افراط محبت و اقتضای استیلاي شدت شوق خویشتن داری را درمیانه راه نداده بیخودانه از جا در آمده یک یک را تذک در آغوش کشیده مدتی مدید از معانقه آن تازه گلهای گلبن امید رایحه مزید حیات جاوید بمشام آرزو میفرسانیدند - بعد از آن دستور اعظم ارسطوی عهد آصف وقت آصف خان مراسم بندگی و لوازم پرستاری زیاده از وظایف معهوده بجا آورده هزار مهر و هزار روپیه بعنوان نذر و موازی این بصیغه تصدق و خوانی مالا مال از اقسام نوادر جواهر برسم نثار از نظر انور گذرانید - شاهنشاه مهربان قدردان از راه جوهر شناسی گوهر کمیاب وفا و جواهر گران قدر حقیقت آن درست ارادت صافی عقیده را ببالای جهر وک والا که معراج ترقی بخت بلدان و اوج رفعت سعادت مبدان است - طلب فرموده بعنایت رخصت قدمبوس اقدس اختصاص دادند - و از روی کمال عنایت و نهایت اعظام و اجال سر آن سپاه سالار را که سرشار نشئه هوا خواهی بود بهر دو دست اقدس بزداشته سر بلندی موری و معنوی بخشیدند - و بمقتضای افراط شفقت و مرحمت قطع نظر از رعایت جانب ظاهر و حفظ مرتبه صورت نموده آن شایسته مراسم بی پایانرا باغوش نوازش و عاطفت درآوردند - و انواع دل جوئی و تفقدی گوناگون بجا آورده در باب آن خان والا شان مراعات جانب بجای رسید که باعث حیرت نظارگیان شد - پس از آن بسرپای خاص اختصاص بخشیده آنگاه چارقب مرصع بقیمت یک لک روپیه و خنجر مرصع

با پهلوانان قیامتی و دو سر اسب عراقی و عربی مزین بزین و لگام
 مرمع و فیل خاصه شاه آسن نام که سر حلقه فیلان ایام شاهزادگی بوده
 با ماده فیل محلی بساز نقره و شمشیر با پردانه مرمع بقیامت یک لک
 روپیه که حضرت جنت مکانی برسم جلدوی فتح دکن به حضرت خلافت
 منزلت مرحمت فرموده بودند ضمیمه مراحم بادشاهانه شد - و تسلیم
 منصب هشت هزاری ذات و هشت هزار سوار دو اسبه سه اسبه فرموده
 صاحب صوبگی پنجاب و ملتان بقرار معهود بر آن نامدار مسلم داشتند -
 و بعنایت علم و فکاره و قومان و طوغ سر افتخارش باوچ عیوق برافراشته
 بپایه وکالت مطلق که بالا ترین مقام است و رفیع ترین مراتب
 سرافراز و ممتاز ساختند - و مهر اوزک که همانا باعتبار نام اکرم و اسم عظم
 حضرت سلیمان مکانی هم عصر خاتم معظم سلیمانی است - و مدار تنفیذ
 مشاور و تمشیت امور کلی و جزوی ملکی و مالی این کشور اکبر بدان
 آصف عهد سپرده بتازگی مرتبه آصفی صوبی و معنویش بخشیدند -
 مجعلا مراتب عنایت بجای رسانیدند که از مبداء آفرینش تا الحال
 از هیچ بادشاهی بنسبت به هیچ دولت خواهی خاصه درین دولت کد
 همایون بمنصه شهود جلوه نمود نموده - و سر جمله آن عواطف بیکران
 اختصاص بخشیدن آن والا جذاب است بخطاب عمو که تاج جمیع اسامی
 و سر همه القاب است - و الحق ازین عنایت خاص نصاب اعظام و اجلال
 آن عضد الخلافت به نهایت مرتبه کمال رسید و بدین مایه سرشار سرمایه
 مباحات ابدی و ماده افتخار سرمدی این سلسله تا روز نشور آماده گردید -
 بعد آن شایسته خان خلف آن خان منبع مکان سعادت بساط بوس پذیرفته
 بمنصب پنج هزاری ذات و چهار هزار سوار و عنایت خلعت و خنجر
 مرمع و شمشیر مرمع و علم راسپ و فیل بلند آوازی یافت - آنگاه

صادق خان بمنصب چهار هزارى ذات و سوار و خلعت و خنجر مرصع و علم اعلام امتیاز بر افراشته بعنایت نقاره نوازش پذیرفت - و خواجه باقی خان مخاطب به شیر خواجه بمنصب چهار هزارى ذات و سه هزار و پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و مرحمت صوبه ننه سعادت پذیرگشت - و میر حسام الدین انجو بمنصب سه هزارى ذات و دو هزار سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم تارک افتخار بچرخ دوار رسانید - و شاه نواز خان ولد میرزا رستم صفری بمنصب سه هزارى هزار و پانصد سوار و عنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و علم گران قدری والا مقدار یافت - میر جمله بمنصب سه هزارى هزار و دوپست سوار و عاطفت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و علم ارجمندی ابد و سر بلندی سرمد اندوخت - معتمد خان بمنصب سه هزارى هشت صد سوار و مرحمت خلعت و اسپ سرافراز شد - موسویخان بمنصب سه هزارى هفتصد و پنجاه سوار و تفویض منصب جلیل القدر صدارت برقرار معهود فرق عزت بفرقدان افراشت - خواصخان بمنصب دو هزارى هزار و پانصد سوار و خلعت و اسپ و فیل اختصاص یافت - مخلص خان بمنصب دو هزارى ذات و سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم امتیاز پذیرفت - الله ویردی خان ترکمان مخاطب به معتقد خان بمنصب دو هزارى ذات و سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل سعادت پذیر شد - چون میر مکی از قدم خدمت و مقامی عقیدت دریغ نداشت بخطاب معتقد خان سرافراز گشته بود لهذا منار الیه خطاب الله ویردی خان یافت - آتش خان حبشی بمنصب دو هزارى ذات و هزار سوار و مرحمت خلعت سر بلندی یافت - حکیم ابو القاسم گیلانی بمنصب دو هزارى ذات و پنجاه سوار و خلعت و خطاب

حکیم الملک و پنج‌هزار روپیه نقد برسم انعام اکرام پذیرفت - بهاریداس
 کچهره به منصب هزار و پانصدی ذات و سوار و مرحمت خلعت و راجه
 روز افزون هزار و پانصدی ذات و شش صد سوار و خلعت و حکیم حوشحال
 ولد حکیم همام به منصب هزار و سه صد سوار و راجه گردو به منصب هزار و
 پانصد سوار و خلعت و میر ظهیر الدین برادر میر میروان هزار و چهار
 صد سوار و خلعت و سه هزار روپیه نقد و میرزا شجاع ولد میرزا شاه رخ
 هزار و چهار صد سوار و خلعت و شریف خان هزار و ذات و دو صد سوار
 و خلعت و فخر الدین احمد هشت صدی سه صد سوار و خلعت و خطاب
 تربیت خان و مروت خان ترکمان هفتصدی ذات و دو صد سوار و خلعت
 و ملتفت خان ولد ارادت خان شش صدی سه صد سوار و خلعت سرافراز و
 یافتند *

ذکر بافی سوانح این ایام جانسپار خان ترکمان از دکن آمده دریافت
 ملازمت اشرف سعادت دوجاهانی اندوخت - و به منصب چهار هزار و
 سه هزار سوار و مرحمت خلعت و کمر خنجر مرصع و اسب و فیل و علم
 و نقاره و صوبه دار و اله باد لوی اقبال افراخت - راو رتن هاده با پسران
 و خویشان از وطن خویش رسیده جبهه اخلاص را بغبار سجده آستان آسمان
 نشان صندل دولت کشیده به منصب عالی پنج‌هزاری ذات و سوار و عاطفت
 خنجر مرصع و اسب و فیل و علم و نقاره آواز عزت و رایت رفعتش
 به بلندی گرائید - و در همین روز ارادتخان میر بخشی سلسله جذبانی
 اقبال آسمانی بدیوانی کل که عبارت از وزارت کل مالک محروسه است
 و عنایت خلعت و قلم و دوات مرصع امتیاز تمام پذیرفت - و صادق
 خان از تغیر مشار الیه بخدمت میر بخشی و مرحمت خلعت مقرر
 گشت *

سراغاز نوروز و سر سال اول جلوس مبارک که تا قیام قیامت به تمکین و استقامت قرین و مقرون و از زوال و تزلزل مکروس و مصون باد

سرمایه ده انوار ذرات کائنات و پیرایه بخش حیات اموات عالم نبات
نه گهری و سی و شش دقیقه از روز دوشنبه سیردهم رجب سنه هزار و سی
و هفت هجری سپری گشته تشریف تحویل اشرف از کاشانه حوت بطرب
خانه حمل مبذول داشته بجهت ادای مراسم شادی و مبارکباد سال
اول جلوس افدس خود بنفس نفیس همت بر اهدام آذین حسن
نوروزی گذاشت - و بام و در هفت سوز را در پرند زیارت نور کرده
آرایش فضلای باغ و بسنان و تزئین صفحه زمین و دامن را به سبزهکاری
قوای فامیه تفویض نمود - حسب الامر مرة العین دیر اعظم جسم و چراغ
دودمان صاحبقران معظم صحن خلص و عام دارالخلافه امیر آباد ار آذین
جشن نوروزی سرمایه آرایش روزگار و پیرایه تزئین لیل و دهار آمد - و بارگاه
دلبدل که همانا نسخه فلک اطلس است - و بسعی و تلاش سه هزار فراش
چابکدست ترمع آن باضم هزار گونه جر ثقیل و نصب صد منصوبه و حیل
دست بهم میدهد بر پای شد - و در سایه آن خرگاههای عالی که مسبکهای
سیم ناب در شبکهای آن بجای چوب بکار رفته بود ایستاده کرده آنرا
به پوششهای مخمل زربفت و زردوری آراستند - و جایجا چترهای مرصع
بجواهر گرانمایه و مزین بسنسلههای لآلی آبدار و علاقههای در شاهوار
بر او آخته روکش قبّه فلک ثوابت و مرسله معجزه خوشهای عقد ثریا

و نثره ساختند - و چندین جا تخت‌های مرصع و سیرهای زرین گذاشته
 زمینی بارگاه فلک اشتباه را به بساطهای مصور و رنگارنگ روپوش نموده
 غیرت نگار خانه چیدن گردانیدند - و در و دیوار انجمن همایون را بانواع اقمشه
 هر دیار پیراسنه نمودار بارگاه بوقلمون بروی کار آوردند - خدیو عالم زرین روز
 سعادت اندوز که عید امید روزگار بود مانند خورشید جهان آرا از مشرق جبروکه
 والا طلوع نموده زبان دحمد و سپاس یگانه دادار و دست بخشش و بغضش
 پر کشودند - اول بخان عظیم الشان اصف خان خلعت گرانمایه و فیل خاصه
 با یراق و ماده و فیل با پوشش مخمل زربفت مرحمت نموده لیسکر خان
 را بصاحب صوبگی کابل و مرحمت خلعت خاصه سرافراز فرمودند -
 و فوجی آراسنه از سادات بارهه و معول و افغان از بقدهای بادشاهی که
 عدویشان تا نعینانیان کابل پیانده هزار سوار میکشید بهمراهی او تعین
 گسندند - و چون از جمله ده لک روپیه که در ایام بادشاهزادگی از حویلی
 خان مدکور بقصرف در آمده صرف مصارف شده ده لک روپیه روز جلوس
 مرحمت گشته بود هسب لک روپیه باقی درین روز عفایت نمودند -
 و همدرین روز بهادر خان روپیه بجایگیداری کاپی و مخلص خان بقلعه داری
 و موجوداری دروز و راجه بهارت ندویه بقوجداري اناوه و مغول خان به
 نگاهبانی کابل (۱) و احمد بیگ خان بجایگیداری سیوهان امتیاز پذیرفتند -
 میر فاعل بمنصب هزاري ششصد سوار و ملا مرشد شیوازي ب خطاب
 مکرمندخان و خدمت دیوانی بیوقات و منصب هزاري دو صد سوار
 اختصاص پذیرفتند - دیوانی سرکار نواب مهد علیا بحکیم جمالا و منصبش
 از اصل و اضافه هستصدی ذات در صد سوار فراز یافت - و از جمله عطای

(۱) در بادشاه نامه ابن مقام بسو کابل نوشته شده - [صفحه ۱۹۶ - حصه

بیکران که درین روز نشاط آورد در محل مقدس بسایر مسند گزینان حرم سرای خلافت از جواهر و مرصع آلات و زیور بظهور آمد سوای آنچه در روز مبارک جلوس مرحمت شده بود بتفصیل مذکور میگردد - موازی پنجاه لک روپیه جواهر به نواب مهد علیا و بیست لک روپیه جواهر و زیور به بیکم صاحب و پنج لک روپیه جواهر بجمیع شاهزادهای والا گهر لطف فرمودند - مجموع آنچه از روز جلوس فرخنده تا روز شرف اشرف عنایت شد از جواهر و مرصع آلات و خلعت و خنجر و شمشیر مرصع و فیل و اسب و نقد از اشرفی و روپیه بیک کرور و شصت لک روپیه کسید - چنانچه ازین جمله سی لک روپیه بامرا و سایر بندا و بامی به نواب مهد علیا و سایر شاهزادها ادا شد *

نوزدهم فروردی ماه که روز شرف آفتاب بود - ارکان دولت و اعیان حضرت و سایر امرا و ارباب مناصب عالی بدرجات متعالی رسیده از انواع احسان و انعام سرافراز گردیدند - از جمله هزارانی هزار سوار دو اسبه سه اسبه بر منصب آصف خان که سابق هست هزارانی هشت هزار سوار دو اسبه سه اسبه بود افزایش پذیرفت - و خواجه والا قدر عبدالرحیم که برسم رسالت از جادب امام قلی خان والی توران بخدمت حضرت جنت مکانی آمده بود و از عظمت مکانت در خدمت آنحضرت بجای رسیده که بسعادت رخصت جلوس در مجلس اقدس امنیاز داشت - از دار السلطنت لاهور آمده بشرف ملازمت اشرف سعادت اندوز گردیده بخلعت و چار قب زردوزی و انعام پنجاه هزار روپیه نقد اختصاص یافت - و انواع انعام و تکریم و اعزاز و تعظیم که درین سلسله علیه نسبت بهیچ یک از اکابر دین بظهور نیامده بود درباره خواجه مذکور که از سلسله خواجگان برزگوار جویدار است - و بسی و دو واسطه به علی بن امام جعفر صادق معروف

به علي عريض مي رسد - و اين جمع ذبي شان كه نسبت عالي و حسب والا دارند - دقايق اعتبار اينشان در ولايت ماوراء النهر بدرجۀ ايسبت كه ساير خواجگان سلسله هاي ديگر به پيشنواقي اينشان اقرار دارند - مجملا درين روز بمقتضاي عفو ذاتي كه لازمه شيمۀ كريمۀ آنحضرت است حسب التماس خواجه مذکور بخشايش جريمۀ عبدالله خان فيروز جنگ كه از دير باز در زندان پاداش كودار پاي بند قيد مكافات اعمال ذميمه بود مورد مرام نادرشاهانه گست - و ياقوت خان حبشي از اعيان نظام الملك كه در پايۀ اعتبار با عنبر كه نظام الملك دست نشان او بود يكدرجه داشته با او دم از نرابري و همسري مي زد - و چندي پيش ازين داخل ننگي درگاه شده بود - بعنايت خلعت و اسب و مرحمت علم و نقاره بدرجۀ والا پاينگي رسيد - و رايسفكۀ واد راجه بهيم مخاطب به مهراج كه بالاترين خطابهاي عمده راجپوتانست از وطن آمده ملازمت نمود - بنا بر سوابق خدمات پدرش از صغر سن او قطع نظر فرموده ب خطاب راجگي و منصب دي هزاره هزار سوار و عنايت خلعت و سر پيچ مرصع و اسب و فيل و پانزده هزار روپيه پايۀ قدرش افزودند *

سي و يكم فروردي ماه به چهاردهم شهر عظمت بهر شعبان كه شبش بليلة البرات معروف است و از شبهاي متبرك سال تكمال عظمت و بركت امنياز دارد مطابق افناد - و بنا بر آنكه مظنه اجابت دعا ست - و بتقدير مهندسان قدر و محاسبان فضا قسمت مقدار عمر و مبلغ رزق ساير خلائق در آنشب تفصيل مي يابد - برد صلحا و اتقيا قدر و منزلت ليلة القدر دارد - و سحر خيزان پرهيزگار و خورشيد سواران شب زنده دار اين شب ميمنت افزوز را بعبادت و احيا بروز مي آورند - مبلغي گرانمند بمستحقان مرحمت فرمودند - و حسب الامر اقدس آن شمع شهبستان

روزگار و چراغ دودمان لیل و نهار صحن خاص و عام و تمام در و بام قلعه دارالخلافه چراغان شد - چندانچه در برابر فروغ آن چراغان گیتی افزو نور ماه انور مانند شمع روز افسرده بود - و در جلب فیلی آن پرتو انوار روشنان چرخ اخضر چون چراغ مغلس دل مرده می نمود - چندانکه از نور روشنی آنسب کجی نور عرینی ماه تابان گل کرده - بلکه از پرتو اشعه آن مسعل های نور افسان بخیه نیره دلپی خیط السعاع مهر جهان امروز بر روی روز افتاد *

چهارم اردی بهست ماه فاسم خان و راجه جی سنکه ناموچی نمایان از بندهای بادشاهی بتادیب زیاده سران مہان و مضامات آن حدود نامرد گسند - و در همین روز راجه جی چهار سنکه بنذیل از وطن آمده بسرف زمین موس آستان آسمان سان فرق رفعت بر افراخت - و هزار مهر و هزار رویه بصیغه نذر و یک زنجیر میل کوه شکوه بر سبیل بیسکشی از نظر انور گذرانیده بمنصب پنجهزاری ذات و چهار هزار سوار و عطای جمده با پهلونکاره مرصع و علم و بقاره اختصاص یافت *

هفتم ماه مدکور مطابق بیست و سیوم شعبان سنه هزار و سی و هفت آفت خران سوء المزاج بطبیعت قدسیه شگفته بهار کلسن جاہ و جلال و گرین تمره بهال اقبال نریابانو بیکم رسیده از قاب قسب عوارض و نف سوم اعراض آن ابله برآورد - و از شدت آن عارضه در سن هفت سالگی به گلگشت ریاض هست بهت خرامید - و از غبار انگیزی اندوه و ملامت که لازمه اینکالت است گرد کلفت و کدورت بر حواشی صفونکده خاطر اقدس نشسته آخر برشم فضائی سحاب فیض نایب ربانی و تمکین آسمانی بر خاست - و بجای کاری طیقل مواعظ و نصایح حکیمانه خدیو زمانه زنگ و حسن و الم این مصیبت از مرات ضمیر انور مہین نانو هفت کشور

زدوده گشت - رشید خان انصاری از جاگیر بسعادت ملازمت رسیده به عنایت خلعت و منصب سه هزاره ^۱ [هزار] سوار و علم رایت اختیار برافراشت *

یازدهم سید هریرخان از باره آمده منصب سه هزاره و پانصد سوار کامیاب مراد آمد - و اسد خان معموری از برهانپور رسیده چهارده زنجیر میل پیشکش گذرانید - و بمنصب در هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار معزز گردید *

سیزدهم مهابتخان خاندانان از نعیرخانجهان لودهی به صاحب صوبه دکن و خاندیس و برار و سرداری اوج منصوبه دومین آن بلاد سراموار گشت - و مقرز شد به خان زمان از مالوه بدانجا رفته تا رسیدن پدر به پرداخت مهام نسق و نظام امور آن صوبه بردارد - و میرزا عیسی نرخان که بصوبه داری فته تعیین گشته چون حسب الافتضای وقت ضبط و ربط آن ولایت به شیرخواجه نفویض یافت - از ده معاودت نموده منصب چهار هزاره سوار سرافرازی یافت - و مخلص خان ولد احمد بیگ خان گامی بخطاب اختیار خان مفتخر گشت - و زین العابدین ولد آصف خان جمفر بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار بلند مرتبه شد *

از سوانح این ایام خواجه عبد الرحیم جوئیاری که سبب طعیان مرضی که از قدیم داشب از جهان گذران در گذشت - حضرت جهانبانی از روی قدردانی و توازش و مهربانی علامی افضل خان را به پرسش و دلجوئی خلف الصدق خواجه مرحوم صدیق خواجه دستوری دادند - و آن دستور اعظم بعد از ادای مراسم تعزیت منار الیه را همراه خود نانجمن اشرف آورد - آنحضرت بزبان مبارک بیز مراسم پرسش و توازن تفقد بجا آوردند *

در آمد شهر برکت بهر رمضان المبارک سال اول جلوس و وضع خیرات بتازگی درین ماه و بیان برخی سوانح دیگر

بادشاه دین^۲ و دنیا پناه که پیوسته با حلق خدا بعدل و احسان معاش
دند - و ابواب داد و دهش بر روی روزگار ایشان کشاده عالمی را از میامین
بخشش کمال آسایش بخشند - المذت لله که سیوه سنده سخا و جود که
ذات کامل لصفات آنوسيله ارزاق کائنات پیوسته در خصوص این ماه ماند
جود حضرت واجب الوجود بالذات اقتضای عموم و شمول عطا میکند - و در
باب احسان از فیض سحاب دست نیسان منال عمان نشان همواره در ایصال
انواع مواهب بالطبع بهانه جو میباشد چنانچه باید آراسته و پیراسته -
بی تکلف قطع نظر از ادای حق اخلاص و ارادت که لازمه خداوند شناسی
و مرشد پرستی است میگویم که - سوای آنچه بعنوان یومیه ضعیفا و عجوه
و ایقام و عجایب و سپاهیان سالخورده روزگار فرسوده مقرر گشته - و زرای آنچه
نقد از خزانه عامره عمرها لله تعالی به نیازمندان هفت کشور که احرام
طواف این قبله اجابت دعوات و محراب استدعای مرادات از ته دل بسته
بمذتهای مطالب فایز میگردند بر سبیل انعام عطا می شود - اگر از روی
تخمین و قیاس گویم عشر ولایت هندوستان که بخراج ایران و توران برابری
میدند بعنوان اقطاع و سیورغالات علما و صلحا و ارباب عمایم و اصحاب
سعادت و ائمه مقرر گشته نزدیک است که هفتوز دور از راه سخن کرده باشم -
مجملا درین ماه مبارک به موسویخان صدر الصدر از سرنو حکم با مبالغه
و تاکید تمام زیور صدور یافت - که همواره فقرا و مساکین و ارباب وجوب رعایت

واستحقاق را از نظر انور بگذراند - که اگر بالغرض پریشان روزگاری بنابر بی طالعی و حومان نصیبی خود از عموم و شمول فیض این دولت جاوید نومید مانده باشد - در خور حال آنکس نقد و روزیانه و سالیانه و قری و مزایع بعنوان مدد معاش تجویز یابد - درین ماه خصوصاً و شهر رمضان هجر سال عموماً شبهای جمعه حاجتمندان پریشان حال را دفعه دفعه بدرگاه والا حاضر ساخته سی هزار رویه بر ایشان بخش کفند - و هم چنین در ایام مولود مسعود دوازده هزار رویه بهمین وتیره و در شب برات شامل البرکات و نیز لیلة المعراج همین قدر مبلغ بر ارباب استحقاق انفاق نمایند - و سال بسال این دستور را مرعی دارند *

روز چهارشنبه پنجم این ماه مبارک مطابق بیستم اردی بهشت جسی عید قدوم سعادت لوزم شاهزاده فرخنده مقدم سلطان دولت افزا بعرضه عالم وجود زینت افزای انجمن شهود گشت - حسب الامر حضرت خلافت مرتبت نجهت افزایش سرمایه عیش و عشرت جشنی عظیم و طوی بررگ بررب و زینت خاطر فریب ترتیب یافت *

انتقال شاهزاده لطف الله ازین دارفانی .

به سرای جاودانی

دیرینه آئین این کهن دیر بی بقاست - و رسم معهود این پیغوله ریج و بلا که لذت هر عافیتی را عافیت الم و مصیبتی در پی می باشد - و انجام هر سوز این غمگده الیته بسوگواری می پیوندد - و ازین راه در عین ایذحال که گزند چشم ند روزگار از روی بخت بیدار فیکخواهان این دولت پایدار دور بود - و آسیب دست برد حوادث گیتی بود اندیشان ایشان مقصور - ناکاه قضیه نا مرضیه شاهزاده جهانیان سلطان لطف الله بتاریخ بیست

و پنجم اردی بهشت مطابق دهم شهر رمضان المبارک از قضا روی نمود -
 اگرچه بحسب ظاهر صرفتکده طاقن انور خدیو هفت کشور از الم مکدر
 گردیده جمیعت حواس شرافت اساس به تشویش گرائید - و لیکن بنابر آنکه
 در قسید مبانئ ثبات و قرار آن سرور به بیروی تائید آسمانی با خویشترن
 داری و تمکین صاحبقرانی یاور افتاده - لاجرم در عین این سانحه ملالت
 افزا تحفظ و تمکین ورزیده با کمال ملال خاطر نه صبر گذرانیدند *

هفتم خرداد میر حسام الدین انجو بخطاب مرتضی خان و عنایت
 خنجر مرصع و فیل و انعام پهنجا هزار رویه نقد سربلندی یافته بمنصب
 چهار هزاره ذات و سه هزار سوار از اصل و اضافه و سربه داری ولایت
 تنه که سابقاً نه شیر خواجه مغض شده بود - و او در اثنای طی راه مرحله
 بهمای وادی رحلت گسته سر افراز گردید *

شب یکشنبه یازدهم خرداد هلال خجسته مال شوال بمبارکی جمال
 نموده بسلیب دوم طرب لزوم عبد سعید رمضان به منتظران رسانید - و از
 روی تحریک طرب و نشاط نکوشه ابروی دلجوی روزه داران و پرهیزکاران
 را بافطار و شاد خواران همگی انتظار را بعیش و عشرت پایدار اشارت نمود -
 بامدادان که جهانی بکشاده روئی جبین مبین صبحدم و شگفتگی پیسانی
 نورانی نیر اعظم روی امید بدرگاه گیتی پناه نهاد - و روزگار چون نار بانگان
 دربار گردون اعتبار و کامروایان دیدار مفیدی الانوار صاحب روزگار داد نساط
 و طرب داد - بلاشاه دنیا و دین پناه بعد از ادای مراسم این روز بهجت
 افروز احیای سنت سنیه حضرت سید المرسلین و متابعت طریقه انیق
 خلفای راشدین و ابد دین متین نموده بقصد ادای نماز عید آهنگ
 عیدگاه فرمودند - و خوانهای مالامال زر در تمام راه بر اهل زمان انشانند -
 چون عیدگاه را حضور پر نور آن امیدگاه عالم و عالمیان آذین قشربست -

درگاه نماز عید ادا نموده معاودت فرمودند - و در باز گشتن نیز از کثرت درهم و دینار که از طرفین بر خلائق نثار میگشت - عالمی سیرچشم فوز قضا شده نقد مراد در جیب و کفاز آرزو کردند - شرف الدین حسین بخطاب همت خانی و شاه بیدگ اوزبک نیز بخطاب خانی سر اورازی یافتند - چون خواجه فاسم بخطاب صفدر خانی اختصاص یافته بود - بفرمان آن صفدر خان رضوی را که لشکری نام داشت و پسر میوزا یوسف خان ست - بخطاب صف شکن خان نامزد فرمودند - دریا خان روهیله که از تربیت یاقوتی ایام شاهزادگی بود - در جنفر از سعادت اندی رو قافله جدائی گزند - و باین بیوفائی کفایت نموده در برهماپور به بسید مبادی خلاف و بفاق با خان جهان لودهی اتفاق نموده - باوجود این مایه بیه رائی و سیاه روئی اعظام بر عفو جرایم شاهنشاہ دین پرور کرده رو بدین درگاه آورد - چون درین روز در مقام معدرت خواهی و عفوطلبی در آمده در میان امرأ اهل عصیان شرمزده و سرافکنده ایستاده بود - لہذا آنحضرت جرمهای جنایات بی اندازه او را بباد بی نیازی از انتقام برداشته کردہای او را باکرده انگاشتند - و بعنایت خلعت و منصب چهار هزار و سه هزار سوار سر اوراز فرمودند - و خواجه ابو الحسن از لاهور آمده ملازمت نمود - و بمنصب پنجہزاری ذات و سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقارہ واسپ و فیل عز افتخار یافت -

وسی و دوم خوردان جہار سفگہ نمدیلہ توہم بیدجا بخود راہ دادہ بہ سلسلہ جہانبانی و اثر و طالعی و تیرہ روزی از سعادت جاودانی یعنی بندگی درگاه روگردان شدہ بی سبب ظاہری سر بہ وادی فرار نہادہ رو بمفر و مقرر خود نہاد - و بتحریرک لچ اندیسی و سفاقت منشی ابواب شقاوت و اذکار بر روی روزگار خود کشادہ یکبارہ رواج درگاه عالم پناہ بر تافت - و ازین

حرکت ناهنجار سرای کردار نابکار خود یافته رسید بد آنچه رسید - چنانچه
در مقام خود عنقریب زبان زن خامه و قلیع پرداز خواهد گشت *

بیان ترک تاز نذر محمد خان والی بلخ بحوالی کابل
و معاودت نمودن به کمال نو میدی و خجالت
و ذکر سر جمله احوال او و برادرش امام
قلی خان والی توران

چون حضرت جنت مکانی ازین جهان گذران در گذشته اورنگ
جهانبانی را بدین صاحبقران سعادت فرین و سر و سرگروه سرداران روی زمین
باز گذاشتند - و در بوفت ادصاب وقت و خدایگان زمان در جنید دکن
تسریف داشتند - و هنوز عالم از جلوس افسس آنحضرت قرار نگرفته بود -
بنابر آن بسیب و نوع هرج و مرج که خاصیت ایام قدرت و لازم ماهیت
امثال این اوقات است - خلل کلی محل و عقد جریات امور خلافت
راه یافت - و رفته رفته از زیاده سری و پیش طلبی غرض پرستان نظم و نسق
معاملات سرردها مختل گشته کار بدان کشید که ربق و فلق مهمات ملکی
و مالی مهمل و معطل شود - در خلال این حال نذر محمد خان والی
بلخ چون گمان آن نداشت که باین رودی جلوس پایدار سرمایه قیام قواعد
سریر خلافت و قوام امور کارخانه سلطنت خواهد گشت - لاجرم با عاقبت
اندیشی که لازمه اطراف شرب مسکرات و تناول مغیرات است اضافه علت شده
از سستی خرد بخاطر آورد - که چندانکه عرصه خالیست فرصت رفت
غنیمت شمرده بر سر دار الملک کابل و مضافات آن ترک تاز آورد - و با وجود
آنکه امام قلی خان والی توران مهین برادر او بمنع کوشیده درین باب مبالغه

و تاکید بجا آورد ممنوع نشده راه ابا و امتناع سپرد - در همان زودی با لشکر خدلان اثر مستملک المادجی و نوکر که عدد ایشان به پانزده هزار سوار می‌کشید راه کابل پیش گرفت - چون در اواخر عهد میمنت حضرت جغت مکانی خدمت صاحب صوبگی کابل بخواجه ابو الحسن دایمزد شده بود - ظفر خان پسر او به نیابت پدر در کار نظم و نسق امور آن صوبه فیام و اقدام می نمود - درینوقت باندک مایه مدتی قبل از آنکه وصیّه ناگهانی رو دهد بحسب انفاق برسر پسر اجداد بدبهاد سر گروه اعدان اسکر ظفر اثر کسیده در درّه خرمانه از اعمال تیراه کار بروننگ ساخته او را در مضیق فبل داشت - و نزدیک بود که یکبارگی مستاصل سازد که ناگاه خیبر شفقار شدن آنحضرت رسید - لاجرم ظفر خان بحکم مقتضای وقت دست از باز داشتن همت بر ناگزیر حال گماشت - و باوجود آنکه از بدبدهای معتمد بادشاهی که در کابل بودند خاطر جمع داشت - از روی عاقبت اندیسی چندی از امرای کار آزموده مثل یعقوب خان و شمسیر خان و سعادت خان بر عبد الرحمن ترنابی و معین خان بخسی و غیر اینها را بفکاهیایی قلعه فرستاده خود به پشاور آمد - و برسم معهود هر ساله که حکام آن ولایت در ایام بهار و زمستان بطریق ییلاق و قسلاق در کابل و پشاور بسر می برد درینوقت اراده کابل نمود - چون افغانان مکرر اردو مالشی بسرا یافته بودند درین صورت بحکم غرور که خاصیت این نوع امور و لازمه امثال این احوال است - و جز بمیامی تأیید حضرت ذوالمنن از غایله آن ایمن نتوان بود کمان آن نداشت که من بعد هوای عصیان و سودای طغیان در دماغ پریشان آن تباہ اندیشان جا کفد - چه جای آنکه حرکتی ناهنجار از ایسان سر تواند زد - ازین راه خاطر جمع ساخته و بواجبی رعایت طریقه احتیاط نموده باندک مایه مردمی از راه گریوه تفک خیبر که لشکر گران سنگ را بهیئت اجتماعی و تورک

شایسته عبور از آنجا میسر نیست بآهنگ کابل راهی شد - چون افغانان واقعه طلب مخصوص آوردین اهو من سرشت که همواره در تنگی کار اظهار اطاعت می نمایند - و بهنگام فرصت بر سر کار خود رفته جوهر بدگوهری خویش ظاهر می سازد - ازین معنی اطلاع یافته فرصت وقت غنیمت دانسته بمقام انتقام در آمده بخاطر آوردند - که در تنگنای آن گذرگاه راه بر مردم بگیرد - اتفاقاً در وقتی که ظفر خان با مردم کار آمدنی از راه کوتل گذشته بود بدنبال لشکر بر خوردند - و خود را بر بار ماندگان و گرانباران از پیادگان سپاه و عمله و فعله اود زده برخی از احوال و ائقال را بذراج بردند - خان مذکور با حال قنای و دشواری نام به پشاور مراجعت نموده تلاقی و ندانک این معنی بر وقت دیگر حواله نمود - خبر این چشم زخم وقتی بمسامع علیه رسید که از استقرار حضرت خدیو روزگار بر سر در سلیمانی عالم فرار یافته بود - و از جلوس افسر آن فایم مقام جانشینان حضرت خیرالانام غبار آشوب و شورش بر حاسه فرو بسته - بذار آن خواجه ابوالحسن^۱ [مهمندی] مخاطب به لاسر خان را که بخدمت خدمتگاری و وفاداری امتیاز تمام داشت بدقدیم این خدمت اختصاص بخشیدند چنانچه پیستر مذکور شد - هفور او بکابل نرسیده بود که درین اثنا خبر آمدن نذر محمد خان ولایت کابل و معاصره نمودن فاعه از عرایض مقهیان آنصوبه گوش زد اشرف گردید - از آنجا ده مراعات حزم و احتیاط و ملاحظه عاقبت بینی رکن اعظم امور جهانبانی است - سپهسالار مهابت خان بهادر خانخانان را بتادیب اوزبکان سست خورد نامزد فرمودند - و چندی از امرای دیگر مثل راؤ رتن و راجه جی سنگه و راؤ سور و سودار خان و شیروی و هیله و سید هزبر خان و سید عالم و نظر بهادر خویشگی و راجه

روز افزون و امثال اینها مشمول عواطف پادشاهی گشته با جمعی نثار
از منصبداران و احدیان که عدد آنها زیاده بر بیست هزار سوار حرار بود
بهمراهی آن سپه سالار اعظم تعیین پذیرفتند - و معتقد خان به بغضگیری
و واقعه نویسی این لشکر ظفر اثر سعادت اندوز گشته بعنایت خلعت
و خنجر مرع و اسب و فیل و نقاره بر کام خاطر فیروز شد - و چون مهابتخان
خانخانان با همراهیان بنواحی سپهرند رسید - و خبر فرار اوزبکان قیره روز
شنید - از همانجا حقیقت بدرگاه آسمان جاه عرضداشت نموده از موقف
خلعت بمعادوت مامور شد - و معتقد خان نثار فرمان جهان مطاع بلاهور
شده است که یکمان و سایر پادگیان حرم سرای خلافت حضرت جنت مکانی
را بدار الخلافه رساند - حقیقت فرار نذر محمد خان بی نیل مقصود برین
نهیج بود که چون آن بامعامله مهم بنابر عدم تدبیر و بامل در عوافب امور
بسرحد ولایت کابل رسید - نخست بنواحی ضحاک و نامیان در آمده نستخیر
قلعه ضحاک که حصارى بدان سختی و دشواری در آن بر سرزمین کمتر
دشان میدهند پیشنهاد خیال محال پرتو ساخت - و عبد العریز خان پسر
خود را با عبد الرحمن بی دیوان یکی و اتالیق او و حاجم توفیای با چندی
از بهادران کار آزموده روزگار فرسوده برای محاصره حصار پیستر راهی ساخت -
و خود نیز از عقب روانه شد - خنجر خان ترکمان قلعه دار ضحاک و قنی
خبر یافت که قشونها و لشکر متفلا خود را بدروازه لول رسانیده بودند -
باوجود عدم تهیه اسباب قلعه داری بر عون و صون الهی و بتائید اقبال
پادشاهی توکل نموده شجاعت ذاتی را کار فرموده و با معدودی چند
از خویشان و برادران خویش بمداغه و مقابله پرداخته داد مقاتله و مجادله
داد - و بضرب (۱) نادلچ و زنفورک وزن هرد امکان روی آن قباله رایان

نگاهداشت - چنانچه در یک نفس بیدارنگ بمحض دمدمه و انحراف
دم گیرای تفنگ خیل ارواح مد تن از بهادران نامی اوزبک طاقی
باغی را از دار الملک بدن باغی نموده باقی را زخمدار و شکسته
بر گردانید *

روز دیگر بدر محمد خان بقوراداد طمع خام ترتیب و توارک افواج
مقهوره داده نیت تسخیر بست - و آهنگ یورش نموده سر پنجه سعی
بدار و گیر کشاد - درین مرتبه نیز اثری بدان مراتب مرتب نگشته از مقابله
عسکر منصور مغلوب و مقهور مراجعت نمود - و چون خود به تهیه اسباب
پیشرفت کارزار و تجهیز عساکر خدلان آثار برخاسته بود خائب و خلسر
برگشته بنابر رفع کمال خجالت و انفعال امرا و بهادران لشکر مذکور
را بسرزنش و ملامت مطعون داشته بکرمی عقاب و نذبی خطاب سرگرم
ساخت - و مقرر نمود که سلطان زاده و عهد الرحمن و حاجم توقیای و فکر
قلی حاکم بندر با جمعی کثیر از بهادران بجانب دروازه متوجه شوند -
و اوراز بی و [محمد قلی]^۱ قلماق از طرف دره آب یورش کنند -
و یلبکتوش بی و قدر بی پروانچی را از طرف بالای حصار فرستاد *

بامداد روز سیم اردی بهست موافق پانزدهم رمضان امرای مذکور با
سایر سران الوسات از میران هزاره گرفته ناصده همگی در پیشرفت کار یکدل
و یکجهت گسته بیکبار از هر چهار جانب آهنگ یورش نمودند -
و سلطان زاده و غیره کرنا کسیده دلیرانه خود را بدروازه^۲ [اول]^۳ رسانیدند -
خنجر خان به پیروی ذاتی و کارگری اخلاص خالص از همگان حسابی
برداشتند و اندک فرصتی چندی از مقهوران را بر خاک هلاک انداخته

(۲) ع [عالی] ل *

(۱) ع [محمد باقی] ل *

باقی را زخمی و مغلوب ساخته از پیش برداشت - و افواج دیگر نیز که از سایر اطراف شتافته بودند از هر سو مالتی سرزایافته چندی از امرای دامنور مثل تفکر قلی خویش نذر محمد خان و برادر عبد الرحمن کشته گشته و در بهادر میر آخور را زخمی از معرکه بیرون بردند - دیگران چون دانستند که کاری از پیش نمی رود هزیمت را غنیمت شمرده با خاطر افسرده و دل مرده باز گشتند - چون بدر محمد خان دانست که این فلعه بآسانی بدست نمی آید بخاطر آورد که تا افواج قاهره نرسیده و عرصه بظاهر خالیست دمی چند را که مغنم است غنیمت شمرده فرصت از دست ندهد و خود بهر کیف بکابل رسیده محاصره قلعه پردازد - چون راه غور بند و چاریکاران را طرفداران آبدجانب مضبوط نموده بودند ناچار از راه سیاه سنگ آهنگ کابل نموده بشتاب تمام روانه شد - و بفواحي پمغان رسید - و سنقر پمغان و لندرد را که عبارت است از سدی که در تنگنای کوهسار بسنگ استوار نموده پناهگاه میسازند بهر طریقی که ممکن بود شکسته بد آنولایت در آمد - و متعرض مال و ناموس ملتجیان مذکور و سایر اهالی آن سرزمین که همگی مسلمانان پاکیزه دینی و صاف اعتقاد اند شده آتش جور و طغیان در خاک پاک اعمال دارالایمان برافروخت - و هرچه از صامت و باطنی یافت به تحت تصرف در آورده خاک آن عرصه را نیز بباد غارت و نهب بر داده امیر بیسمار گرفت - و خود را بدینی مهلکه انداخته در دنیا و عقبی نکال و وبال ابدی و بدنامی سرمدی اندرخت - بعد از فراغ لوازم اسر و ناراج مدوجه کابل شده در پنجگروهی شهر فرود آمد - و از راه نوهامات دور از راه نخست از در مکر و فریب در آمده مکانیب مشتمل بر انواع وعد و وعید و سخنان بیم آور سهمگین به بندهای پادشاهی و اهالی و مولی نوشته همراه نظر خواجه و گل بابا و چندی از چالووسان

چرب زبان راهی ساخت - چون فرستادگان رسیده نامه و پیغام رسانیدند یعقوب خان بدخشی و شمشیر خان و معین خان و عبد الرحمن ترنابی از اولیای دولت و قاضی زاهد و چندی از اعیان مملکت در صفه بیرون دروازه دهلی انجمن ساخته رسولان مخدول را بدان محفل طلب داشتند - و بمقتضای عقیده راسخ و ارادت درست که لازمه حقیقت کیشی و حق اندیشی است متفق الکلمه جواب با صواب آن تزویر نامها بر وفق اراده و ده داده فرستادها را بی نیل مدعا باز فرستادند - و بجمیعت خاطر نام نیکه بر تأیید نامتفاهی الهی و همراهی اقبال کار ساز بادشاهی نموده از قلت جمیعت اولیا و کثرت لشکر تفرقه اثر اعدا نیندیشیدند - و به تهیه اسباب قلعه داری پرداخته یکباره برج و باره را مستحکم ساختند - و چون نذر محمد خان را از همراهی و اتفاق ارباب وفا و وفای پاس کلی دست داد - نخست نیت محاصره قلعه را با خود درست ساخته از پنجکروهي شهر کوچ کرد - روز پنجشنبه نوزدهم خورداد مطابق پنجم شوال سغه هزار و سی و هفت هجری بفولجی شهر و قلعه آمده از جانب پشته نهر فنج و پشته بی بی ماه رو در آمد - و قزولان موکب اقبال بر پشته ده افغانان و مقبره سید مهدی خواجه بر آمده رو بمقابله ایشان آوردند - و دلیرانه بمجاده و مقاتله در آمده تا شب بانواع مواجهه و مدافعه روی آن تباة اندیشان تیره رای را نگاهداشتند - و نماز شام که عسکر منصور نور پشت ثبات و قرار بدار غروب نموده از عالمیان رو تافت - و افواج سپاه سیاه درون ظلام عرصه را خالی دیده داد کم فرصتی و تباة سکالی دادند - درینحال موافقان بمعسکر اقبال و سعادت معاودت نمودند - و مخالفان نفاق آئین در اطراف و اکناف حصار فرود آمده روز دیگر رو به سوی قلعه نهادند - و چهار جانب آنرا محاصره نموده جا بجا مقام گزیدند - چنانچه نذر محمد خان در خانه

عبد الرحمن قرنابی و عبد العزیز پسرش در خانهای معین خان و عبد الرحمن بی در مدرسه خواجه عبدالحق و یلفگتوش بی در مقبره خان دوران و سلطان زاده کاشغری در کلکنه و اوزار بی در خانه قاضی زاهد جای گیر گشته و چند روز به تهیه اسباب احاطه حصار گذرانیده بغرام آوردن آلات کارزار پرداختند - و گاه بیگاه بدستبازی در آمده از دستبرد مدمه بهادران جان نثار سر می باختند - چون تمام ساز یورش باعتقاد ایشان مهیا شد و ملجاریها پیشرفت و جواله دمدمها بسرکوبی درآمد - دایره محاصره را به پرکار احاطه نفک ساخته مرکز دولت یعنی قلعه کابل را نقطه وار درمیان گرفتند - و هر روز یورش نموده ارکشش و کوشش بهادران موکب اقبال سرها به تیغ تنها برخم نمایان داده بی دلیل مدعا و فور مراد مراجعت می نمودند - درین اثنا رزی میر موسی قورچی مشهور به میرگل از قابینان خواجه ابوالحسن که سابقاً از طرف او فوجدار پشاور بود - بانفاق چندی از احدیان آرم جوی ناموس دوست و سپاهیان رزم جوی کار طلب طلبکار پیش برد کار گشته از قلعه برآمد - و روی به ملجاری باقی قلماق و ^(۱) نذرچی و منصور حاجی از بهادران نامدار مخالفان نهاد - و همگنان باسنتظار یاوران یگانه ایند دادگر و اعتقاد همدستی یک دیگر یکدل و یکجهت شده چون شیران یله ازان گله روانی چند پروا و محابا نکردند - و باوجود کثرت آن درویشان دله دخالصیت صدق نیت و حسن عقیدت دلفهاد نصرت گشتند - و بدار و گیر آمده از آنجا که اغلب اوقات قلت عدد علت غلبه میکردند - در آخر امر به مدد و تائید الهی مظفر و منصور شدند - و قریب پنجاه تن از آن مقهوران را بیسر ساخته سرکوبها را بخاک رهگذر برابر ساختند - و سایر اسلحه ایشان را با سرها که بریده بودند بقلعه بردند - و از موافقان جز

میر موسی که با دوازده احدى زخمی گشت هیچکس کشته نشد - بالجمله درین مدت سه ماه که قلعه را محاصره نموده بودند باوجود وفور آن گروه مقهور و قلت امواج قاهره همه روز بعافیت آلهی و اقبال فامتناهی غلبه از جانب اولیای دولت عالیه بود و اعدا همیشه مغلوب گشته مخدول و منکوب باز گستند *

چون در اثناء طی راه خبر آمدن نذر محمد خان و لشکر اوزبک به لشکر خان رسید با عزمی جازم و دلی قوی و همتی راسم تکیه بر میامن اقبال روز افزون نموده بی اندیشه از کثرت اعدا اراده پیش رفتن پیشهاد همت ساخت - و بنا بر مقتضای مصلحت وقت بمقام عجالت و سرعت حرکت در آمده کوچ در کوچ متوجه شد - چون به پشاور رسید سزادار خان پسر خود را با فوجی از بندهای بادشاهی که در آن سرحد بودند پیشتر از خود راهی ساخت - و ظفر خان که حسب الصدور فرمان فضا نشان از موقوف خلافت تا هنگام انصرام این مهم بتوقف مامور بود او نیز از پشاور با فوج خود و پدرش بنابر استصواب لشکر خان بطریق مفصل از عقب سزادار خان روانه شد - و خود منعاف کوچ کرده اران مقام راهی گشت - چون به چار باغ جلال آباد که در یک منزل موضع نیمه و افعتس اتفاق درول افتاد - باوجود آنکه صواب گویان تا رسیدن مهانت خان صلاح در پیش رفتن نمی دیدند - از آنجا که پیشرفت کار موقوف بر اظهار تجلد و جلادت است با اکثر عساکر کابل که باندظار لشکر کومکي دربار ار همراهی ظفر خان تخلف ورزیده در چار باغ توقف گزیده بودند از آنجا روانه شد - و از کلهای صعب المرور عبور نموده در بندمک که یک منزل بالای نیمه است منزل گزید - چون خبر مسارعت لشکر خان به لشکر اوزبک رسید ازین رو کمال وهم و هراس که درین مقام جای آن و بالاتر از آن بود در دلهای ایشان

راه یافته از جا رفتند - و لشکر خان بعد از دو روز که برای سرانجام غله و سایر
 مایحتاج راه در مقام کددمک اقامت نموده بود موکب نصرت را کوچ
 فرموده از راه انچهرك که عبور از آن در نهایت دشواریست راهی شد -
 و هشت گروه از کددمک گذشته فرود آمد - و درین منزل باوجود مبالغه
 امر را در باب توقف و انتظار کومک صلاح وقت ندیده متوجه منزل پیش شد -
 و از روی عجلت بپای سرعت یکسر بارگی ناخته موضع تاریک آب را
 که دوازده گروهی خطه پاک کابل است معسکر گروه سعادت ساخت -
 چون نذر محمد خان ازین معنی آگاهی یافت - و پیشتر خبر تعیین عساکر
 ظفر آثار از دربار سپهر مدار بسوداری سپه سالار اعظم مهابتخان خانخانان
 بدو رسیده بود - لاجرم بخاطر آورد که چون خلیج امواج بحر افواج از دریای
 لشکر بی پایان خدیو بحر و بر منسحب شده پی در پی می‌رسند - و در آن
 صورت که او را در برابر روی ستیز و پلی گریز نماید - و کار از کارگری چاره
 و تدبیر در گذرد - و در عین غرامت ندامت سودی نخواهد داد - بنابراین
 هنوز که عنان اختیار در قبضه اقتدار است - انسب آنست که موافق
 صوابدید خرد عمل نماید - و ازین مهلکه مخوفه سلامت برآید - بالعجله
 چون ازین اندیشه خردمندان دباخته دست از خویشتن داری برداشت -
 و از غایت اضطراب و اضطراب بیخودانه انجمن کنگاش آراسته بعد از رد
 و قبول مصلحت‌ها آخر کار رای همگنان برین معنی قرار گرفت - که چون
 درینصورت بدین طریق باز گشتن را به هیچ وجه راه و روی نمائده صلاح
 وقت آنست که ناچار از راه تهور در آید - و رومقابل لشکر آورده آغاز
 دستیازی نمایند - و بنابراین عزیمت ناصواب که در معنی علت سرانجام
 اسباب عزیمت بود - به کار فرمائی ارباب از دور قلعه برخاسته در موضع
 دگرایی فرود آمدند - و لشکر خان از استماع این خبر دلیرانه با بهادران موکب

اقبال از آن مقام باستقلال تمام کوچ نموده رو به نگرانی نهاده روانه گشت -
 و به سردار خان و مبارز خان و وهیل و ظفر خان و سعید خان و دیگر بهادران
 که همراهِ لشکر بودند بتأکید تمام نوشت که در ساعت متوجه غنیم شوند -
 چون خبر رسیدن افواج قاهره به نذر محمد خان رسید - بنابر دلیر پیش آمدن
 دلاوران که در معنی طلیعه سپاه فخر و نصرت بود - رهن و سستی تمام بحال
 او راه یافت - و مع هدا چون اکثر لشکرش المانجی و یغمائی بودند در مدت
 سه ماه محاصره کابل بقدری پراکنده زیاده از هفت هشت هزار سوار
 باو مانده بود این معنی نیز باعث متور عزم و قزلزل ثبات قدم او گشت -
 لاجرم در تاریخ هفدهم شهریور مطابق بهم محرم سنه هزار و سی و هشت
 هزیمت را بحساب غنیمت شمرده رو بواحد فرار نهاد - و از راه غوری
 در عرض سه روز طول مسافت پانزده روزه طی نموده خود را بنواحی بلخ
 رسانید - و چون این فتح نمایان که باعث کسر سطوت و رفع شوکت عسکر
 مخالف گردید - بتائید ربانی و ضم هجوم فوج رعب که از اعظم جنود
 آسمانی است روی نمود - لاجرم لفظ لشکر فتح که طالبی کلیم به تعلیم الهام
 در هنگام تعیین موکب اقبال همایون فال از روی شگون یافته بود - تا تاریخ آن
 فتح آسمانی موافق آمد - لشکر خان مظفر و منصور روز جمعه بیست
 و چهارم شهریور مطابق شانزدهم محرم الحرام سنه هزار و سی و هشت
 هجری داخل شهر کابل شد - و حقیقت این فتح نمایان و کیفیت احوال
 عجزه و مساین اهل شهر و حوالی کابل را در طی عرصه داشت بهایه سریر
 والا عرضداشت - شاهنشاه دادگر و خاقان معدلت گستر رعیت پرور
 بغایت مؤثر گشته امر فرمودد - که مبلغ یک لک روپیه از خزانه عامه
 آنصوبه حسب الاستصواب قاضی زاهد بر غارت زدگان و ستمدیدگان آن
 ولایت بتفاوت درجات استحقاق قسمت نمایند - و باین طریق جبر کسر آن

خاطر شکستگان نموده مرهم راحت بر ناسور جراحت آن دل خستگان گذارند *

چون خامه بدایع نگار و وقایع پرداز از گذارش جرئیات این سانحه فراع
بال کلی یامت - اکنون برآن سراسر است که در ذیل این عنوان حقیقت بیان
چنانچه سنت سنیة ائمه سخن و آئین گردید ارباب این فن است - که بعنوان
تقریب گذارش گفتگو را آرایش تازه میدهند - از طول سخن نیندیشیده
سر جمله از احوال و انساب این دو برادر که بالفعل ایالت سر ناسر
ماوراءالنهر بایستان باز گشته می پردازد - و همچنین طریقی از خراج آن
ولایت را نیز زبان زد کلک وقایع نگار میسازد - بالجمله ایشان خلف
دین محمد خان مشهور به یتیم سلطان بن جانی سلطان بن یار محمد خان
اند - که عمزاده حاجم خان والی اورکنج دار الملک خوارزم است - منار الیه
از حاجم خان مذکور بسبب سلوک ناهنجار که ملایم طبع و موافق مزاج
او نبود رنجیده از خوارزم برآمد - و چون بولایت ماوراء الفهرز آمد -
سکندر سلطان پدر عبد الله خان نظر بفجابت و فابلت او کرده کریمه
خود را که همسیره حقیقی عبد الله خان بود در سلک ازدواج کشیده -
و ثمره این پیوند ارجمند رود بعالم شهود پیوسته جانی سلطان بعرضه وجود
آمد - و از جانی سلطان چهار پسر و یک دختر بهم رسید - پسر مهین یتیم
سلطان پدر امام قلی خان و نذر محمد خان است - و سه دیگر
باقی محمد خان و ولی محمد و پاینده محمد سلطان اند - و این چهار
برادر مدتها بتفویض عبد الله خان در حکومت تون و قاین و سایر ولایات
قهستان گذرانیدند - و یار محمد جد ایشان چندینی در بلخ با عبد المومن خان
پسر عبد الله خان بسر می برد - بعد از آن عبد المومن خان از غایت
بی آرزومی و لجاجتی که لازمه مرشت آن ناحق بود - با خان مذکور

فیز دستنی و بد سلوکی آغاز نهاده آخر الامر او را از بلخ اخراج کرد -
و مشار الیه نخست بدرگاه عرش آشپایی چندی در ظل رعایت و حمایت
آنحضرت آرمیده آنگاه به نیت زیارت مکه معظمه مرخص گشته از راه
خشتکی متوجه مقصد شد - و چون بقندهار رسید درین اثنا خبر یافت
که عبد المومن خان ناگهان هدف قیر قدر اندازان تقدیر گردید - و از واقعه
آن شیر بر شر انگیز سر تا سر توران زمین فتنه بار و آشوب خیز گشته از هرسو
گرد شورش عظیم برخاست - درین میانه یتیم سلطان عرصه خالی دیده
هوای سروری در دماغ خود سرب جاداد - و تمنای ریاست که از دیرگاه
باز در کانون سینه مکفون داشت - سر بر زده نقد فرصت را غنیمتی
بزرگ شمرد - و در همان گرمی از تون و قاین برآمده هرات را که تختهگاه
خواسان است بدصرف در آورده دم از استقلال زد - دارای دارالملک ایران
شاه عباس که روزگاران در انتظار این معنی بوده فرصت مساعدت وقت
و یاری روزگار از دست نداده لشکر بر سر او کشید - و در ظاهر هرات تلاقی
فروبین روی نمود و کارزاری عظیم از طوین دست داد - یتیم سلطان درین
جنگ کشته گشته کالبدش بیز بایدید شد - چنانچه هیچکس بر آن
پی نبرده و سالی دلفشین ازو ندادند - پاره مردم را درباره او این عقیده است
که بعد از شکست زخمی خود را بیکی از الوسات رسانیده در گذشت -
و دیگران گمان می برند که پس از کسر عسکر زخم دار و از کار رفته به پناه سیاه
خیمه یکی از هزارجات رسید - و صحرا نشینان چون نه شناختند کما ینبغی
بعالش نه پرداختند - و آخر کار از بیم انتقام مرزش نداده کارش
را تمام ساختند - محمدا برادرانش که در عرصه پیکار او جدا افتاده بودند
هریک سو خویش گرفته پی کار خود رفتند - چنانچه باقی خان با
ولی محمد خان به بخارا آمده بر مہمفد حکومت نشست - و در اندک

مدتی بر تمام آنولایت استیلا یافت - و کهین برادر ایشان پاینده خان در آن دار و گیر از لشکر شکسته جدا گشته راه قندهار پیش گرفت - و چون در آنجا رسید خود را آشکارا ساخت - شاه بیگ خان صوددار او را بدست آورده معبوس بخدمت حضرت عرش آشیانی فرستاد - آن حضرت او را مصحوب حسن بیگ شیخ عمری نزد قلیچ خان بلهور فرستادند - و بعد از یکسال در پنجاب خرمی عمرش بباد نفای طبیعی رفت - یار محمد خان در قندهار خبر سلطنت باقی خان را شنیده عزم مکه را پس سر انداخته راه توران پیش گرفت - باقی خان خیر مقدم گویان جد خود را باعزاز و اکرام تلقی نموده در حال باستقبال شتافت - و بافدام ادب گذاری پیش آمده بعد از تقدیم لوازم تعظیم و تکریم او را به شهر در آورد - و پسند خان را بدو گذاشته خطبه و سکه بنامش کرد - چون دو سال بدین ونیره گذشت یار محمد خان با باقی خان دبیر خود بی لطفی آغاز نهاده در مقام قربیت پسران خود عباس سلطان و ترمون سلطان و پیر محمد سلطان که اعمام باقی خان بودند در آمد - و در خفیه بمنام استمالت امرا و ارکان در آمده خواست که ایسان را از خود کفد - درین اثنا باقی خان از مغامله خبر یافته پیش از آنکه زمام اختیار از قبضه اقتدار او بیرون رود دست چد از کار کوتاه ساخته جانی محمد خان پدر خود را بسطفت موسوم نمود - و پس از چندی که یار محمد خان و جانی محمد خان و باقی خان چمکنی آنجهانی شدند معامله بولی خان باز گشته جای جد و پدر و برادر بدو رسید - آی خانم حرم باقی خان که دختر عبد الله خان بود - و سابقاً در سلک ازدواج عبد المومن خان انتظام داشت - و بکمال حسن و جمال در میان اوزبکیه مشهور و در افزای خاص و عام بهین ندوم مذکور بود - بحال نکاح خود در آورد - و حکومت سمرقند را بامام قلی خان و نذر محمد خان

برادر زاده‌های خود داد - و هنوز ایشان تمکن تام نیافته بجست و جوی دولت روزی شده برخاستند - چون اکثر امرای اوزنگ و اعیان بخارا از بد سلوکی‌های ولی محمد خان بجان آمده بودند - در ظاهر باو اظهار و با وفاق نموده در باطن بایشان نفاق بهمرسانیدند - و رفته رفته از در اعلان عصیان و طغیان در آمده بزرگ و کوچک شهر و نواحی نیکبار موسیقار آسادم از ترانه مخالفت ردد - ولی محمد خان از طور بنسبت نقش و طرح و وضع منصوبه چینی روزگار و انحراف سپاهی و رعیت مجال توقف محال دانسته بی اختیار از قرشی باهنگ استمداد و استعانت شاه عباس بر عراق نهاد - و از کم و کسبی‌های وقت و روزگار ناچار آی خادم را با سپر خورد سال در قلعه چارجوی گذاشته خود با دل پر خون چون باد ز آب جیحون گذشت - امام فلی خان بی توقف روی توجه به بخارا نهاد - و سایر اهالی آن ملک و امرای اوزنگ که از ولی محمد خان روگردان شده بودند باستقبال بر آمدند - و او بی مراعیت مانعی بر مسند ریاست توران زمین مسئولی شده بجهت دست آوردن منعلقان ولی محمد خان بقلعه چارجوی رفت - و چون معامله با نامه و پیغام راست نیامد و بوعده و وعید و بیم و امید از پیش نرفت بمکامه پرداخت - قلعه دار بعد از سعی بسیار و بومی‌دی نومک حصار را با منعلقان ولی محمد خان باو سپرد - امام فلی خان نه آی خادم میلان خاطر متجاوز از حد احوال بهم رسانیده بعنایت قاضی حلیله عم خود را در حیات لوبی و فروع طلاق شرعی بحباله ازدواج در آورده ازین رو بدنامی دنیا و ناکامی آخرت اندوخت - چون ولی محمد خان بسرحد ایران رسیده شاه عباس ازین معنی خبر یافت - از آنجا که بزرگداشت بزرگان لازمه بزرگی ست در مقام تعظیم و احترام خان شده استقبال نمایان بجا آورد - و مراعات لوازم مهمانداری و استمال

بجای رسانید که مزیدی بر آن متصور نباشد - بعد از چند روزی که
 ولی محمد خان معزز و مکرم در ایران بسر برد اوزبکانی که ازو برگشته
 بودند مکرر عرایض مشتمل بر اظهار ندامت فرستاده التماس استعجال در توجّه
 نوزاد بدو نمودند - و او چون برعم خود شاه را در مقام امداد خود نیامت -
 لاجرم باندک مایه مردمی از اوزبک و فزلباش بیخویشی رو به توران نهاده
 بعد از ششماه که از ولایت خود مفارقت کزیده بود باز بملازمه الزهر آمد -
 امام قلی خان دانست که باوجود مخالفت ایشان مقابله با ولی محمد خان
 معجال است - بلکه ممکن دیگر معانی نیز صورت پذیرد - ناچار شهر را خالی کرده
 با برادر متوجه سمرقند شد - و ولی محمد خان بی مراجعت غیری در بخارا
 متمکن گشت - و از غایت غرور و دمال استعجال طبع معمول در مقام کینه
 توزی و انتقام کسی برادر رادها شده اصلاً تمکینی نپوزید - و بکار مومانی
 عجلت بزود از جا در آمده از راه با عاقبت اندیشی بی تورک شایان
 و نجهیز لشکر نمایان رو بقاعقب ایسان آورد - و چون مواجهه یوقین
 روی نمود از آنجا که سنت سنیّه روزگار است آن مرحوم محروم
 را در آن کلزار ناکامی بلسیری داده ناشاره امام قلی خان بتتل رسید -
 درین وقت که کار بکام و روزگار بر وفق مرام امام قلی خان گشته او را
 مخالفی و همچشمی که مدعی شرکت ملک باشد نماند - بخاطر جمع
 و مقضی المرام بر مسند ایالت آن ولایت نکیه کرده شروع در تصرف
 سر تا سرتوران زمین و قبض و بسط و عزل و نصب و قسمت ملک نموده
 از جمله حکومت ملک بلخ و بدخسان و مضافات آن به دیابت خود
 به نذر محمد خان داد - و تا حالت تحریر که سنه هزار و پنجاه و هفت
 است همچنان در تصرف ایشان است *

اکنون چون معجلی از احوال حکام آن ولایت نگاشته کلک حقایق

دگر آمد - خامه خود رای هوای ذکر خراج توران زمین در سر جای داد -
 لاجرم حقیقت آنرا از قرار واقع زبان زد ساخته بر سر مطلب اصلی میبرد -
 الحاصل محصول جمیع ولایات بلخ و بدخشان و اعمال آن و سر تا سر ماوراء
 النهر و ترکستان که در تصرف این دو برادرست - از روی نقل دفاتر ایشان
 بهمه جهت خصوص مال وجوهات و سایر جهات نقدی و غله و جمیع
 خراج ارتفاعات و زکوٰۃ قریب یک کرور و بیست لک خانی رایج آن
 ولایت است - که سی لک روپیه هندوسدان باشد - ازین جمله شانزده لک
 روپیه مداخل امام قلی خان و چهارده لک روپیه حاصل نذر محمد خان
 است - و این مبلغ که درآمد هر دو برادر است برابر حاصل
 جاگیر خان دوران بهادر نصرت جنگ صاحب صوبه مالوه است که یکی
 از بندهای درگاه کیتی پناه است - و جمعی کثیر از امرای عظام درین
 دولت کدۀ ابد انجام برابر هر کدام ازین دو برادر بلکه بیشتر درآمد جاگیر
 دارند - چنانچه از جاگیر یمین الدوله آصف خان هر ساله پنجاه لک روپیه
 حاصل می شود که از مداخل هر یک ازین دو برادر بعنوان سه و نیم
 برابر است بلکه زیاده - چون این مبلغ نسبت به جمع اقوام اکبر
 هندوستان که هشتاد و پنج است - که عبارت از هشتاد کرور دام باشد -
 و بیست کرور روپیه حاصل آنست قدر محسوس ندارد - لهذا نسبت دادن
 بیوجه و بیحساب است - امید که مواد تراید جاه و جلال این دولت کدۀ
 بی زوال لمحہ به لمحہ درازد یاد و سر رشته بقای این خلافت ابد مقرون
 به اظنا ب و اوقاد خدام اقبال روز افزون تا انتهای مد مدت عمر روزگار پیوسته
 بامداد وابسته باد *

مجموعه خامه زبان آواز از نگرش این جمله معترضه باز پرداخت -
 و ذمه همت از درود اعتراض خلاف وعده بری ساخته باز بر سر گفتگوی

پیشینه می‌رود - و بقریب سوانح ایام فرخنده فرجام خدیو روزگار دیگر
 باره سر رشته سخن بدست بتان جانو من میدهد - غره تیر ساله
 سادات فرخنده فال سید جلال *^۱ نبیره قدوة الواصلین حضرت شاه عالم
 از احمد آباد و میرزا رستم صفوی با دو پسر خود میرزا مراد و میرزا حسن
 از صوبه بهار رسیده شرف ملازمت اندوختند - میرزا چون بعلت عارضة
 فقرس مزمن بل بسبب کبر سن که در حقیقت ام المرض و راس الاعراض
 است زمن شده بود - و بطرفی از رفتار رفته که کرسی نشین بیای پوستانان
 نقل و تحویل ضروری می نمود - حضرت جهانبانی از روی قدردانی او را
 از ملازمت معاف داشته یک لک و بیست هزار روپیه بوسم مدد خرج
 سالیانه مقرر فرمودند - که در هر جایگاه که دلخواه او باشد اقامت گزیده
 روزگار بفراغ خاطر بگذرانند - و به سید بزرگوار والا مرتبت میر سید جلال
 خلعت و ده هزار روپیه نقد مرحمت شد - ابوالهیم حسین کاشغری بمنصب
 دو هزار و پانصدی ذات و هزار و شش صد سوار مقرر شده ده هزار روپیه نقد
 انعام یافت - چون حسب الالتماس عبدالرحیم خواجه زلال عنایات سوشار
 خدیو روزگار نقش زلات و عنایات عبدالله خان را از صفحه کردار ناشایست
 معفو ساخته بود - درین روز بمنصب پنجهرای ذات و عنایت شمشیر مرمع
 و نقاره و علم و تومان و طوغ و فیل امتیاز یافته انعام مبلغ پنججاه هزار روپیه
 نقد و تولیداری سرکار قنوج ضمیمه عواطف و تمیمه عنایات تامه آمد -
 اعتماد خان خواجه سرا بیست هزار روپیه انعام یافته رخصت مکه معظمه
 گشت - به میر محمد اسفراین که از نزد قطب الملک آمده بود هزار مهر
 مرحمت گشت *

* احوال سید بزرگوار در خانمه کقاب ده شرح و وسط رفم شده *

جای دادن خواص و عوام خصوص ایستادگان پایه سریر سلیمانی در سایه عنایت و ظل مرحمت یعنی اساس نهادن ایوان چهل ستون در صحن خاص و عام

بحمد الله که عنایات خاص بادشاه جهان بعوام و خاص از جمیع وجوه
اقتضای عموم و شمول نموده به منفی از اصناف و شخصی از اشخاص
لنسان اختصاص ندارد - چنانچه ظلال عاطفش که شامل حال عالمی است
مانند جود حضرت واجب الوجود همه را مرور گرفته - و آثار نیکسان احسانش
که بر خشک و تر و بحر و بر بارانست چون فیض باران رحمت همه جا رسیده -
لهدا پیوسته همت والا در ظاهر و باطن بر تحصیل اطمینان قلب و مبالغه
خاطر اهل گیتی بسته اند - چنانچه هیچ لحظه از روزگار سعادت آزار
دمی گذرد که آسایش و آرامش عالمیان منظور نظر نباشد - و عزیمت ملوکانه
بر بسیج سرمایه امن و امان اهل زمین و زمان منصوب نبود - از جمله شواهد
صدق این دعوی احداث بارگاه چهل ستون همایونست که درین ایام
در فضای کرباس خاص و عام اساس یافته - و سبب بفیاد این نسخه سبع
شداد و دیوانده عدل و داد ده روکش بارگاه سلیمان و ایوان نوشیروان بود
ایزیت که چون همه را از همه سو روی امید بدین جناب است - و عالمی
را بقصد عرض مقاصد ~~مرفع~~ مطالب و برآمد حوائج و مآرب بدین مرجع
عالمیان باز گشت است - ازین جهت که هنگام عرض و مجری از زحمت
بارش برسات و آسیب تف تموز حاجابی و پناهگاهی نبود - لاجرم بمقتضای
مرحمت نامتناهی فرمان قضا جریان بدین مضمون توقیع نفاذ یافت - که در

دارالخلافه کبروی و همچنین در اکثر اعظم بلاد ممالک محروسه هر جا که دولت سرای بنیاد یافته باشد - خاصه در دارالسطفت لاهور در پیکشاه جهرکه خاص و عام که محل انجام حاجت جهانیان است - ایوانی مستعمل بر چهل ستون بطول هفتاد ذراع و عرض بیست و دو ذراع طرح افکنده زود باتمام رسانند - تا سایر بندهای درگاه بیزحمت قانش آفتاب و تشویش نارش سحاب فارغ البال بعرض مطالب اشتغال توانند نمود - مجبلا نامر ارفع بدینسان بارگاه رفعت یفاة مستعمل بر چهل ستون به عظمتی اساس یافت - که رفعت آستانش باعث کسر شان ایوان کسری گشته - و ازین دست والا بنیاد مقصوده که از رشک منانیت اساسش قصور در بنای قصر قیصر راه یافته - در عرض چهل روز تا این طول و عرض و وضع غریب و هندسه بدیع خاطر فریب بتمام رسیده باعث حیرت نظرگیان گشت * ابیات *

در روزگار ثانی صاحب قران که دهر
یکرة ندیده است قرینش بصد قرون
عالی اساس بارگهی شد بنا که راست
از کوه بی ستون بود افزون بچهل ستون
از رشک تابش در و دیوارش از شفق
در خون ننسسته تا بکمر چرخ نیلگون

چون این فرخنده بنا بهمه معنی سمت اتمام و صورت انجام پذیرفت - اختر شماران سطرلاب نظر ساعتی بری از نحوس و قرین سعود در قاریع بیست و پنجم ذی حجه سنه هزار و سی و هفت هجری بر گردیدند - شاهنشاه فلک بارگاه بعد از انقضای بیست گمتری روز در ساعت مختار اندیشه رسای دقایق رسان درین محفل بهشت آئین که بانواع زیب و زینت ترکیب داشت - اورنگ نشین سرور اقبال و اکلیل گزین افسر جاه و جلال

گشتند - و جمهور افام را در آن بازگاہ خاص بار عام داده زبان سپاس گذار
 بستایش آفریدگار افس و جان و دست حق پوست به بخشایش و بخشش
 گفہ گاران و محتاجان بر کشادہ - و سایر ثفا گستران و همچنین سرود سرایان
 و نغمہ پردازان را ساز عیش جاویدی آمادہ نمودہ طالبای کلیم را کہ این
 رباعی بوصف آن بازگاہ سلیمانی در سلک نظم کسیدہ بعرض مقدس رسانید
 صلہ شایستہ مرحمت فرمودند *

این قارہ نفا کہ عروش همسایہ اوست

روعت حرفی ز رقبہ پایہ اوست

ناغیست کہ هر ستون سبزش سرویست

کسایش خاص و عام در سایہ اوست

همدرین روز قاسم خان بعفایت خلعت و اسب خاصہ بلند پایکی یافتہ
 نصوبہ داری بنگالہ مرخص گشت - و دریا خان روہیلہ بمرحمت خلعت و جمدھر
 مرصع و فیل و اسب و انعام بیست ہزار روپیہ دتہ کامیاب آمدہ داخل
 تعیناتیان دکن شد - و سید جعفر بارہہ بخطاب شجاعت خان و تفویض
 خدمت موجداری ترہت و نواحی صوبہ بہار و منصب سہ ہزاری ذات
 و دو ہزار سوار و انعام خلعت و اسب و فیل و پانزدہ ہزار روپیہ نقد امتیاز
 بدیوخت - محمد قلی ایلچی شاہ عباس کہ از طرف شاہ عباس بوسم
 رسالت نزد قطب الملک رفتہ بود - بعد از مراجعت بسجدہ آستان آسمان
 نشان رسیدہ سر رفعت بگردون رسانید - و بمرحمت خلعت و پانزدہ ہزار روپیہ
 سرامواری یافتہ بایران مرخص شد - و میر جملہ بانعام بیست ہزار روپیہ
 سرامواری شد - و قلیچ خان از عفایت نقارہ بلند آوازہ گشت - کیملوجی بہونسلہ
 از عمدہ منای دولت نظام الملک بکار مرئیی طالع والا آمدہ خان زمان
 را دید - و بحسب الالتماس خان مذکور بعفایت ورود فرمان عالیشان و خلعت

و جمدهر مرصع و اسب و فیل و نقاره و منصب پنجهازاری ذات و سوار
سر بلند گردید - عرایض محمد عادل خان که در هژده سالگی و قطب
الملك عبد الله در دوازده سالگی جانشین آبابی خود شده بودند - مشتمل
در تهنیت جلوس مبارک با پیشکش نمایان از آنکمله قطعہ نیلمی بود
بابت عادل خان که نظیر آن در آب و قاب بسیار کمیاب بود - سی هزار روپیه
قیمت داشت - از نظر انور گذشت *

درین ایام روز جمعه بیستم امرداد فرخنده عید سعید اضحی اتفاق
افتاده نشأت میمنت و فرخندگی ناولیای دولت جاوید پیوند رسانید -
خدیدو هفت کسور نادر شاه دین پرور بآهنگ احیای سنت حضرت
خیر البسر مانقد خورشید خاور دولتخانه زین زرین را شرف خانه ساخته
فضای عیدگاه را از نور حضور اقدس رشک پیشگاه طارم چهارم و غیرت بارگاه
سپهر اطلس نمودند - و ادای عبادت معبود این روز نموده هنگام مراجعت
بدستور تشریف روی زمین را در افشان و زریز ساختند *

سبب افتتاح ابواب مراسلات بدین آستانه سپهر نشانه از طرف سایر ملوک خصوص امام قلی خان

خاصیت دولت خداداد و سعادت بخت مادرزاد آنست که در
ساحت هر دیار صاحب سعادت که بار کثرت رحل اقامت افکند - عالمی
بآهنگ آن عالی مقام بار رحلت بر بندد - و لایم بخت و مقتضای اقبال
آنست که بهر سو که رو آورد جهانی آن را قبله آمال و امانی دانسته روی
توجه بدان سو کند - چنانچه خصوصیات احوال والا حضرت شاهنشاه خلافت
پناه است - خاصه درین ایام خیر انجام ده سیزدهم از حلسر ، همایون

رشک کرسی هشتمین گردون گردید - امام قلی خان والی توران همواره
 خواهش داشت - که از سر نو سر رشته توثیق وثایق محبت بدست آورده
 تجدید عقد مواخات و تمهید روابط موالات نماید - و بتازگی حلقه اظهار
 دوستی بر در دارالامان ولا و وداد و امن آباد یکانگی و اتحاد زده
 ابواب مکاتبه و مراسله را کنایش دهد - لیکن از رهگذر بیراهی و بی
 روشی که از نذر محمد خان برادرش سرزده بود چنانچه سبق ذکر یافت -
 معجوب مانده این معنی موجب سد این راه و حجاب این باب شد -
 و انتظار معاودت خواجه عبد الرحیم نیز سبب تعویق و تاخیر آن عزیمت
 گشت - و مضمون مراسله که مصحوب او بخدمت حضرت جنت
 مکانی ارسال داشته بود آنکه چون شاه عباس فرمت وقت غنیمت
 شمرده قلعه قندهار و مضافات آنرا بتصرف در آورد - اگر درین ولا فوجی
 از افواج عساکر بحر امواج در رکاب سعادت شاهزاده والا اختر که اهل
 هفت کشور از ضرب شمشیر شعله تاثیر آن سرور در تب و تاب اضطراب اند -
 و از اصابت قدیر آفاق گیر آن والا جناب در حساب به تسخیر قلعه
 قندهار تعیین فرمایند ما دو برادر بیز بمقتضای دولت خواهی
 و خیر اندیشی که لازمه خیرخواهی و به اندیشی است به لشکر ظفر اثر
 پیوسته بعد از کنایش حصار قندهار و قطع و فصل آن دیار متوجه خراسان
 شویم - و عهد و پیمان موکد بایمان بر طبق این مضمون می بندیم - که از بلاد
 مشهوره آن ولایت بعد از فتح هر شهری که اولیای دولت دست تصرف
 از آن باز دارند تعلق بما داشته باشد - چون حضرت جنت مکانی بعد از
 مطالعه مضمون نامه در مقام تجهیز عساکر و صد مدد ایشان گشته هنوز
 ترتیب مقدمات شهود شاهد مقصود از خفا خانه غیب بجلوه گاه نمود
 نیامده بود - قضا را آن سرور بمقتضای احکام قدر معنوم و قضای مقدر

متوجه تسخیر عالم دیگر گشتند - و بعد از جلوس مبارک خواجه عبد الرحیم رسیده در نوروز سال حال بملازمت استسعاد پذیرفت - و همداران نزده یکی از اشتداد مرض دیرینه بعالم بقا شتافت - آنگاه حضرت خلافت پناهی بمقتضای مکافات این خیر اندیشی و نیکوخواهی که از امام قلی خان بظهور رسیده بود خواستند که حجاب مذکور مرتفع سازند - لاجرم در مبادی ایام جلوس خیر انجام بمقام ارسال جواب مراسله در آمده بیست و دوم آبان ماه از نخستین سال جلوس میمنت مانوس حکیم حافظ را نامرد این خدمت نمودند - و موازی یک لک و پفجاء هزار روپیه از انواع نوادر و جواهر و مرمع آلات و نفایس و امتعه هندوستان برسم ارمغان و بیست هزار روپیه بجهت مجاوران و ارباب استحقاق و خدمه روفه منوره حضرت صاحب قران مصحوب او ارسال داشتند - و خواجه محمد صادق خلف خواجه عبد الرحیم را بمرحمت خلعت و کمر خنجر مرمع و انعام سی هزار روپیه نواخته بهمراهی حکیم مذکور مرخص ساختند - و ده هزار روپیه برسم انعام بحسن خواجه برادر کلان خواجه مرحمت نمودند *

نقل نامه نامی و مراسله سامی حضرت صاحب قران ثانی بامام قلی خان والی توران

تا رشحات کلک بدایع نگار و نفعات خامه مشکبار در اظهار روابط دوستی و ولا و بیان مراتب صدق و صفا طراوت بخش چمن خلعت و وداد و عطر افزای محفل صداقت و اتحاد باشد - دیباچه آمال و امانی و حدیقه حشمت و کامرانی سلطنت مآب معدلت قباب نصفت ایاب شوکت انتساب عنوان صحیفه ابهت و کامرانی طغرای مفتور دولت و بختیاری

فارس مضمار نفوت جوهر مرآت صفا و صفوت زیننده اسر خانی شایسته
 سویر کشور ستانی سلاله دودمان اعالی شعبه شجره مغاخر و معالی گوهر
 بحر عدل و احسان مجدد قوانین آباء عالی مکان المود بالتائیدات الازلیه
 من الله المعین المستعان دامت ایام اخوته و سلطنته و زادت اعوام خلته
 و محبته بتوقیع سعادت جاردانی موشم و برشحات سعادت کرامت در جهانی
 مرشم باد - حقیقت کیفیت اتحاد معنوی و مرابطات عواری که بواسطه
 موانع ظاهری چند مدت در حجاب خفا محجوب و مخفی بود - از ارسال
 مراسله سامی و مغاوغه نامی مسکون بجواهر زواهر مصادقت و معنوی
 بدرر غرر موافقت نه بواسطت نقاوه اصفیای کرام عمده نجبای انام ناهج
 مفاهج دین فویم خواجه عبد الرحیم در باب مهام خیریت انتظام این برادر
 نیازمند درگاه الهی و دیگر مقدمات پسندیده باعلی حضرت قدسی مرتبت
 رضوان پناه خلد آرامگاه انار الله برهانه به نسبت قرابت سابق بی تجدید
 جهات لاحق رقم زده خامه عذیرین شمامه شده بود سمت اظهار و اعلان یافته
 محکوک سلسله موالات و مصافات قدیم گردید - و از مطاوی آن رقیمه کریمه
 روایع و شمایم محبت بمشام صداقت انجام رسید - از روی و مور مرابطات
 صمیمی مرکوز خاطر اقدس آن بود - که در اول جلوس میمنت مانوس
 بر اوزنگ سلطنت و فرمانروائی خواجه مشار الیه را با یکی از معتمدان
 درگاه رخصت فرمائیم تا آمده مجددرابطه عواری و معنوی و مذکر مناسبات
 قدیمی و جدیدی گردد - سنوح دو مقدمه سبب توقف و تراخی
 گردید - یکی فوت خواجه عبد الرحیم مرحوم که بعد از دریافت عرمجالست
 میمون بساط حیات عارضی در نوزدید - دوم آمدن نقاوه اصلا ب کرام
 نذر محمد خان از روی بی فکریها و بی تجربگیها که لازمه شباب است
 بکابل - اگر بدلا لت عقل رهنما از بن اندیشه بیعاصل و پندار دور از کار که

باغواى جمعى از كوته اندیشان بيخورد باديى آن شده بود تقاعد نمي ورزید -
 فرستادن جيوش منصوبه از درگاه ضرور بود - بعد از آنكه افواج قاهره
 پى در پى مي رسيد ملاحظه آن بود كه غبار وحشتى درميان بر انكبيخته
 شود - و علاقه دوستي و روابط چنديني ساله بفساد و افساد آن كوته بنیان
 فرومايه خلل پذير گردد - چون شيوه سقوط ارتباط و التيام از قديم الايام
 الى الان فيما بين اين دو دمان رفيع انسان و سلسله عليه خواندين ولايت توران
 منحلقي بوده - و آئين صدق و سداد بين الجانبين صورت انتظام و انعقاد
 داشت - درين ايام سعادت فرجام كه بميامن تائيدات آهي و يمن مواهب
 دامتذاهي دولت روز افزون آنأ فائاً بانواع فتوحات غيبية و اصناف فيوضات
 لاريبية مقرون و مقرونست - و شاهد هر مدعا و مقصود كه بر صفحه خاطر
 خيراندیشان اين سلطنت اند مقرون مرتسم ميگردد - با تم وجوه بر منصفه
 حصول جلو ظهور مي نمايد - منظور نظر حق بين حقيقت گزين آنست -
 كه شيوه فرخنده اتحاد و يگانگي بيستر از پيستر ملحوظ بمابر قدسي
 سراير بوده در انتظام قواعد مودت و اتساع عرصه عداوت كه مستلزم انبساط
 خاطر دوستان و انتظام اوضاع جهان و جهانيان ست زياده تاكيد رود - نا
 وثاقت اخوت كه ابد الاباد در نزديد باد - مشهود همگان گسته دنايجى
 كه بر آن مترتب است عنقریب بر وفق اراده اوليای دولت طرفين بعرضه
 ظهور آيد - بالفعل بجهت تشييد مباني و داد و فداي كه انتظام بخش
 انفس و آفاق است - بسيادت مآب مرتضوي انتساب خواجه محمد
 صديق خلف الصدق خواجه معفور از روى عاطفت رخصت انصراف
 ارزاني داشته حكمت مآب نتيجه الاما جد والاعالي لايق العفايات
 السلطانيه حكيم حائق را كه از خانه ابدان معتمد و معمر راست گفتار
 درست كردار درگاه والا ست - بخدمت آن گوهر الكليل جلالت و فارس

میدان شهادت فرستادیم - که بعد از ادراک سعادت ملازمت با بلاغ مقدماتی که در هر باب بتقریر او تفویض یافته مبادرت نماید - شیمه قویمه مواخات آنکه همیشه بهمین طریق بمراعات نسبت سابقه و قرابت قریبه بارسال مفاوضات منیفه و مراسلات شریفه که احسن مکالم اخلاق ارباب وفاق است بیشتر محرک سلسله خصوصیت و جهت مفیدی گشته همواره بواردات ذات لازم الکرامت و باظهار مرغوبات طبع موالات سرشت که مستلزم رابطه یگانگی و رافع غایله یگانگی است - مسرت پیرای ضمیر عطوفت اشراق گشته خوشوقت میساخته باشند - مسند ابهت و خانی مخلد و سرور سلطنت و کامرانی مشید باد *

توجه موکب نصرت شعار شهنشاه کشورکشا بصیدگاه باری و تعیین پزیرفتن امرای نامدار بر جبهه‌های بندیده

چون نرسیده بود بدر جبهه‌های سنگه بسلسله جنبانی طالع موافق د مبادی ایام بادشاهزادگی حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه بملازمت پیوسته خود را در سلک بندهای درگاه کشید - و همدران و لا مصدر خدمات پسندیده گردیده و خویشتر را سزاوار مراحم بیکران و عواطف بی پایار ساخت - آنحضرت هنگام جلوس همایون بحکم التزام حق گذاری حقیقت کینسان وفا اندیش بحال او پرداختند - و او را از اکثر اقربان و امثال برگزید فرق اعتبارش بفرقدین بر افراختند - چندانکه رفته رفته بمراتب عالی و مناصب بالا رسید - و سرمایه اقتدار و قدرت از جمیعت و ثروت و خیل و همت - اتمام لشکر محکم رسانید - که دقایق درجات و مقدار از پله امثال

و اقربان بل از مرتبه راجه‌های کلان در گذرانید - و در آخر کار و پایان روزگار دولت جهانگیر بادشاه که از فرط اسنیلای امراض مزمنه قطعاً بظلم و نسق معاملات ملکی و مالی نمی پرداختند - لاجرم او درمیانه فرصت غفیمت دانسته از حد خود تجاوز نموده دست تظاول بملک و مال زمینداران اطراف و نواحی سرزمین خود بل طرفداران محل دور دست دراز کرده اموال بسیار بتعدی بیعساب فراهم آورده بدان مثابه که از حیث قیاس قدر و مقدار بیرون رفته از مراتب حساب و شمار در گذشت - و در عوض آن ایام بذات عدم اهتمام اولیای دولت در امثال این امور کسی بحال او نپرداخت - و به هیچ باب باز خواستی نشد - تا آنکه روزگار او بپایان رسید - و اندوخته گران سنگ دیرینه‌اش که گنج در گنج و خزینه در خزینه بود بتخت تصرف این سبکسر در آمد - چون ظرف تنگ آن ناآزمون کار گنجای تصرف این گنج خانه مالامال نداشت - یکباره از جا رفته سرمایه خودسری آماده ساخت - و چون روی سریر خلافت مصیر از جلوس مقدس حضرت صاحبقرانی زینت گرفته کار ملک و ملت و امور دین و دولت بر نهج استقامت جاری گردید - آن نا معامله فهم بفکر روزگار خویش افتاده باستواری حصار و انبوهی جنگلهای دشوار گزار که پدرش آنرا سرمایه استظهار خود پنداشته همت بر حفظ و تربیت اشجار آن گماشته بود - پشت گرم گردیده در سی و دوم خورداد سال جلوس مبارک روگردان شد - و نیم شب از دار الخلافه برآمده رو براه فرار نهاد - چون دولتمخواهان از این معنی آگاهی یافته حقیقت را بعرض بار یافتگان انجمن رسانیدند - که آن اهرمن نژاد وحشی نهاد بمجرد فرار در پی سرانجام مهام بغی و فساد و بر سر اظهار عصیان و عناد است - و همت پست نهمت بر جمع لشکر تفرقه اثر گماشته - و بودی استمالت و دلالای سرکشان آن بوم و بر که با او در مقام

نفاق بودند افتاده بر سر استحکام بارها و بستن گریوها و گذارها پا افشوده
 بلکه در صدد مداخل و متغیر دور دست نیز شده - لاجرم فرمان قضا
 نشان به پروانگی قهرمان قهر خدیو روزگار که مظهر بطش قهار علی الاطلاق
 است بطغرای امضا و توقیع قضا نفاذ رسید - که از حاضران دربار ده هزار
 سوار جوار بسرداری مهابتخان خانخانان سپهسالار با دو هزار بندو قچی
 و پانصد بیلدار از راه گوالیار روانه ولایت او شده سزای کردار ناشایست
 در کنار و بر آن زیاده سر گذارند - و سید مظفر خان بارهه و اسلام خان و
 دلاور خان بریج و سردارخان و راجه رامداس و نظر بهادر خونیشگی و راجه روز
 ایرون و حبیب خان سور و بهکونداس بندیل و دیگر بندهای روشناس درگاه
 عالم پناه به عنایت بادشاهی مقتدر و مباهی گشته بهمراهی آن
 عمدة الملک تعیین یافتند - و در وقت رخصت به سپهسالار خلعت با نادری
 و کلکی مرصع و یک لک روپیه نقد ضمیمه این مراسم ساخته - و خدمت
 بخشی گری به کفایت خان و فیل و بقاره به دلاور خان مرحمت
 فرمودند - و خان جهان صوبه دار مالوه با سایر کومکیان آن معال و صفدرخان
 جاگیر دار سررنج وانی را می سنکدلی و راجد بیقهلداس کور و ستروال
 کچهواهی و نلبهر سنگهاوت و پیر خان میانه و شادیکان اوزبک و راجه
 گردهر و خنجرخان جوره آتاسی و دیگر منصبداران از راه چندیری که
 بجانب جنوب اوندجه واقع است با پانصد بیلدار بمعال متعلقه آن مخدول
 در آید و بخشی گری این فوج و ده هزار بندو قچی به نور الدین قای
 تفویض یافت - و بهارت سنگه بندیل که زمیندارانی آن ملک از
 دیرباز بآبلی او - بود - و حضرت جنت مکانی از جدش انتزاع نموده به
 نرسنگدیو داده بودند - و ازین راه میانه اشیان نزاع بود نیز بهمراهی فوج
 خود از جانب کالپی روانه آن سمت کرد - بهادر خان روهیل و راو

سورج سنگه بهورتیه و بهار سنگه بندیله ورشید خان و شهباز خان افغان و کشن سنگه و شاه بیگ خان و امثال ایشان با هفت هزار سوار کار آزموده و دو هزار بندو قچی و پانصد بیلدار از جانب مشرق روبرو آن سر زمین روی توجه داستیصال آن خدایان مآل آرند - و سوای این بهادران دو هزار سوار از جمله ملازمان یمین الدوله امین الملت آصف جاهلی بسرداری محمد باقر از نوکران عمدۀ آن خان والا مکان بکومک این فوج مقرر شدند - سلطان نظر به بخشی گری و واقعۀ نویسی این فوج سرافرازی اندوخت - آنگاه وزیر خان را به نگاهبانی دار الخلافۀ اکبر آباد باز داشته بعد از انقضای یازده کهرمی از روز دوشنبه آبان ماه سال اول از جلوس متوجه صیدگاه باری شدند - و بدو کوچ از باغ نور منزل معروف بدهره که روز اول منزل آدجا شده بود بفتح پور رسیده محفل وزن قمری سال سی و نهم از عمر ابد پیوند ترقیب دادند - و کیفیت وزن بدین منوال است که چون خوی مقدس پیوسته در پیدا کردن سایل بجست و جوی وسایل است - و طبع فیاض همواره در اقصای حوایج اصحاب مطلب بهانه طلب است - لهذا سالی دو نوبت در انجمن وزن شمسی و قمری مانند خورشید خاوری در کفۀ میزان نیک اختری متمکن میگردد - و هر سال در مرتبه بحساب شمسی و قمری جشنی عظیم و طوی بزرگ حسب الامر آنحضرت مرتب میشود - و هموزن مبارک طلا و نقره بر بی نوایان و نیازمندان روزگار بقدر نصاب و استحقاق و احتیاج قسمت می یابد - اگرچه این نوع تصدق در شریعت وارد نه شده لیکن چون دانشوران این کشور همگی بر این معنی اتفاق دارند - که اینگونه صدقه برای دفع بلیات و عاهات جسمانی کامل ترین اقسام صدقات است - لهذا این طریقه پسندیده را حضرت عرش آشیانی که بغای منش آنحضرت چون آفتاب جهانتاب بر فیض رسانی

محض نهاده بودند اختیار فرموده این قاعده ستوده قرار دادند - که در وزن شمسی دوازده مرتبه اول با طلای خالص و مراتب دیگر با سایر اجزای و در وزن قمری هشت نوبت نخست به سیم ناب و باقی مراتب با سایر اجناس معهود هموزن می آیند - و بدین وسیله فقرا و مساکین کامیاب مقصود می گردند - و فی الحقیقت سنت عقیقه که در طریقت صاحب شریعت صلی الله علیه وسلم و اصحابه امریست مقرر و معهود باین طریق که در روز هفتم از ولادت بوزن موی سترده مولود نقره تصدق نموده و قربانی را چند پاره معدود ساخته بر فقرا قسمت نمایند راه تجویز این معنی کشاده - چنانچه مضمون دعای ماثور که وظیفه امر مسنون مذکور است - که لحمها بلحمه و عظمها بعظمه و دمه بدمه و شعرها بشعره و جلدها بجلده برین معنی دلالت دارد - بالجمله از آنوقت باز این حمیده آئین درین دولت کده عظمی معهود و مستمر گردیده - و بجهت شاهزاده ها همین یک وزن شمسی مقرر شده - لاجرم روز دوشنبه ششم آذر ماه سال اول جلوس موافق ربیع الثانی سنه هزار و سی و هشت هجری قریب به نصف النهار جشن وزن قمری سال سی و نهم عمر ابد قرین حضرت صاحبقران ثانی آراستگی بهشت جاودانی پذیرفت - و سایر لوازم این روز از اقسام آرایش و پیرایش و داد و دهش و بخشش و بخشایش بنحویکه تفصیل آن شرح و بیان بر نتابد - و زبان خامه از عهد تحریر آن بر نیاید بظهور آمد - و بعد از فراغ این کار بیست و ششم آذر ظاهر تصبه باری مضرب خیام دولت شد - پنجروز در آن مکان به نشاط صید و صید نشاط پرداختند - روز جمعه دوم دی ماه از آن سرزمین بآهنگ سیر و شکار حوالی گوالیار و تفرج آن قلعه سپهر مدار کوچ فرموده متوجه گوالیار شدند *

درین ایام خیر انجام اعجوبه چند از غرایب حوادث گیتی و بدایع و عجائب عالم ابداع که از بوالعجبی های تقدیر در صوبه کشمیر اتفاق افتاده بود از مضامین وقایع آن صوبه به عرض والا رسید - نخست آنکه جمعی کثیر از سکنه پرگنه اولر با حسن محمد نامی از اهل همین موضع در حضور اعتقاد خان حاکم آن صوبه باتفاق این کلمه مذکور نمودند - که صبیحه حسن محمد مذکور چون هفت روز از میلاد او منقضی شده بود بزبان در آمده بعد ادای کلمه طیبه گفت که اهل این ولایت باید که امسال خیرات بسیار بظهور آرند - تا از آسیب بلیات محفوظ مانند - دیگر در خانه باقر کشمیری پسر متولد شد که مخرج معتاد فدا داشت - و در منزل میر حسین سه پسر بیک شکم آمد - و از زن شمس کشمیری در پسر و یک دختر متعاقب به یکدیگر بعرضه وجود آمدند - و اهلیه اسمعیل نام نواش کشمیری دو دختر و یک پسر آورد - و از منکوحه ابراهیم کشمیری برزندی تولد یافت که لب زیرین نداشت *

ذکر نزول اجلال در اثنای سیر و شکار به قصبه

گوالیار و تفرج قلعه نمودن و آزاد ساختن

زندانیان و فیصل یافتن مهم ججهار سنگه

بندیله و درآمدن او در شفاعت

بوسیله اظهار اطاعت

اگرچه این حرکت والا که بتحریک کارفرمایان عالم بالا روی نموده بحسب ظاهر در لباس لهو و لعب و صورت نشاط و طرب از صید و امتال آن بجلوه گاه شهر در آمده - لیکن باعتبار معنی مشتمل بر دوست نوازی

و دشمن گدازي بلکه مصلحت عالم در ضمن آن مندرج بود - علت آگاهی و موجب تنبیه چهار سنگه بندیده گشته آن غنوده هوش را از گران خواب نغوت و پندار و از مستی سبکسری و بیخبری هوشیار ساخت - و همچنین اصناف زمینداران آن سر زمین که از دست تطاول و دست اندازی آن زیاده سر بجان آمده بودند - بمحض توحه اشرف از سر دو جانی تازه یافته از جور و تعدی او ایمن گشتند - و کنیز جمعی کثیر از محبوسان قلعه گوالیار از قید گرفتاری زندان که در حقیقت دَفَنی است در حیات نجات یافتند - شرح این مقال آنکه چون بیست و چهارم دیماه سواد گوالیار از گرد موکب همایون خط غبار پیدا کرد - و همین که ظاهر آن قلعه جاوه گاه تجلی رزود آن مظهر انوار لطف جلی حضرت پروردگار گردید - مشاهده خصوصیات آن والا حصار که از دیر بار مکنون ضمیر انور آن سرور بود محرک آمده همان رز تماشای آن باره دیرین بنیاد که بر فراز کوهسار رفعت آثار اساس یافته در سر تا سر این کشور اکبر جصاری بمنازلت رفعت و فسحت ساحت آن حصن منیع الشان نشان نمی دهنند اراده فرمودند - و خورشید وار از افق آن کوهسار طلوع نموده پرتو نظر دقت نگر بر پای تا سر آن سرزمین آسمان نشان گسترده از روی تحقیق و تدقیق در واریسی خصوصیات قلعه و ملاحظه جزئیات آن ذره فرو گذاشت نه نمودند - برارباب صفا روشن است که جفیش بادشاهان پاد روان که چهار باغ دنیا را بمثابة آب اند - و حرکت شاهنشاهان روشن دل که سپهر جهانداري را بمنزله آفتاب خالی از حکمت نیست - و مصداق این معنی سیر خورشید اوج گیتی ستانی است بگوالیار و عروج آن بلند کوکب باوج کوه فلک شکوه - چه بسیاری از مردم که شمار شان چون شمار متگان دشوار است - از روزگار دراز در آن حصار نظم بند بوده مانند تمثال

مردانگی دادند - و پای جرأت بر دم شمشیر نهاده بازار تیغ زنی
نیز و هنگامه نبرد سازی را گرم گردانیدند - خود بر سر رزم آشنایان از باد
له حکم حباب پیدا میکرد - و تیغ بر کف رزم آزمایان از پیچ و تاب جوهر
صیت موج بهم رسانید - خنجر در جوشن به آبی فرو میرفت که ماهی
آب فرو می رود - و تیر در دل بر نطی جا میگرفت که خار در ماهی
می گیرد - گوهر خنجر حلقه در گوش بهادران می انداخت -
ب تیغ از سر رزم آشنایان در میگذشت - خدنگ دلدوز سپر را چنان
شکافت که بدر را انگشت بی - و ناوک جگر شکاف دو تن را چنان
می دوخت که دو پیکر را تیر چرخ - بعضی را بکمان اسیر میساختند
کمان شان کار زه گریبان میکرد - و مستی را بر تیغ خون می ریختند
تیغ شان جای دم حیات میگرفت - چاشنی کمان دلاران شربت
آماده میساخت - و سنان در دست یلان شمع وار از گرمی جنگ
اخت - تیر از نابره غضب خدنگ افکنان فقیله کردار در قندیل
امروخت - و زهر آب پیکان جان شیرین را تلخ میکردانید - پرچم علم
ت ریش خند زندگانی اعدا میکردید - و سوار تیر نصرت پردازان را از
ده دهن باز نمی آمد - تیر از ترکش در پوست پوستی بود و زه از کمان
خانه بدوشی - آب رزم آزمایان از آب تیغ روشن می شد و نبرد آزمایان
خون خویش سرخرو می حاصل می آمد - شاخ کمان را از پیکان تیر برگ
دمید و گل سپر را از ناوک خار دست می داد - بالعمله چون
مهار سنگه برگشته روزگار را از تیزی لشکر تیغ زنان پای گریز بریده شد -
نیروی موکب صف شکن دل از دست داده پای ثبات و استقرارش از
رفت - ناچار برهمنویی خرد پیش بین که آفت اسرار نما است روی
ت باله دولت آورد - خدا، ناهماد را از داد، ده، ساخته نه،

کدورت از مرآت اعتقاد بر زدود - و بدرگاه گیتی پناه توجه نمود - تا از هیچ
 رو سنگ حوادث شیشه ناموس او را نشکند - و صورت مدعایش باحسن
 رجوة جلوه گری نماید - عرضداشت که اگر بآب دجله عفو دامن گناه
 من شست و شو یابد - و بشگفتن گل بخشایش شاهنشاهی خار خار
 هراس از دلم بیرون رود - بدرگاه والا که گلزار جاوید بهار دولت سرمدیست -
 مانند آب روان با دل صاف قطرة زن گردم - و دیگر آبی بر زندگانی کفم که
 از چمن اعتقاد گل نافرمانی نرود - و بهر منصب و جاگیری که هواداران
 چمنستان این دولت والا من خار گشته را نهال سازند - سپاسداری نموده
 از شاخسار امید گل چینم - در اثنای این حال از نوشته واقعه نگار لشکر
 عبد الله خان بعرض همایون رسید - که آن کوکبه آرای ظفر با بهادر خان
 روهیلہ و جمعی دیگر از مهر گزینان این آستان فلک نشان بیست و یکم
 دیماه حصار ایرج را که حصار بیست استوار و هر برجش از کمال ارتفاع
 سر باوج فلک می ساید از تصرف ججہار زحل سیما بر آورد - و آنچنان
 حصار بلند می گرای را که توسی اندیشه در ادراک رفعش سم افکنده در
 سر سواری گرفته غنایم از هر دست سپاه فیروزی دستگاه را دست افتاد -
 تفصیل این مقدمه آنکه عبد الله خان با محمد باقر بخشی آصف خان از
 سوی مشرق و بهادر خان از جانب شمال آهنگ یورش نموده روبه تسخیر
 قلعه نهادند - دروئیان از روی تهور تمام به برج و بارو آنوالا حصار که ججہار
 مقهور آنرا استحکام تمام داده بود بر آمده بمدافعه و مقابله در آمدند -
 خان فیروزمند بعد از تگ و تاز بسیار در عرصه کارزار بقصد جوهر نمائی
 با جمیع هم گوهران خویش از پشت توسن که چون گوهر در رشته در
 راهای باریک قطرة توانند زد فرود آمده پیداده شد - تا آن حصار را که
 مانند مدف قلعه بیدر بود بزور تیغ بشکافت - با آنکه آب تا کمر بود بهادران

از خندق گذشتند - و از آن میان جمعی از رزم آشنایان از ژرفی خندق چون گوهر در آب غرق گشته آب خود را ازین ممر روشن ساختند - و جمعی دیگر در اندک فرصتی باقبال بادشاهی کار پورش پیش برده رفته رفته از خندق گذشتند - و ازین جهت لوالی دیکگامی در عرصه نام آوری بر افراختند - بالجمله در آن جهاد که نمونه جهاد خندق بود - همی که غزا پیسگان بعزم تادیب همدوان کفر پرست از خندق مدوجه پیش گشتند - در تن همدوان چون بید لرزه افتاد - و آن سنگ پرستان باوجود آنکه در حصار سنگین جا داشتند بی سنگ شدند - و مانند زنار پیچ و تاب خورده بگردار ناقوس ناله کشیدند - از طرف دیگر بباور آنکه استحکام تمام داشت بر بهادر خان از غنیم هجوم بسیار اتفاق افتاده دار و گیر بهادرانه از هر دو سو رو داد - آخر کار خان مدکور بافواج خود از عقب فیلی صف شکن مصاف آزموده پیکار فرسوده رو بسوی دروازه نهاده بیارویی آن اهرمن نهاد در آن قلعه را چون میل بقد منصوبه ناشغاسان درهم شکست - و با برادران و تابینان خویش ده همه یک رنگ بودند - مانند گلهای پیاده پیاده گردید - و در آن حصار که مانند غنچه لاله از سیاه دلان پر بود - و از کثرت هجوم باد صبا را در آن راه نه - مانند آب بسرعت تمام قطره زنان آمد - و همدوان سیاه قام را به نیغ سوسنی برنگ داغ لاله در خون نشانیده گلگونه فتح بر روی اقبال کشید - و نزدیک بسه هزار کس از لشکر خصم درین جنگ از زندگانی بی برگ گشتند - بادشاه والا مقدم در جایزه این فتح و شکست مخالفان بهادر خان و پهاژ سنگه بقدیله را بفوازش نقاره بلند آرازه ساخته صفدر خان و^۱ [نثار خان]^۲ را بعنایت علم سر

برافراختند - و بموجب درخواست هواخواهان بنازگی از سر تقصیر
چهار سنه در گذشته معاذیر نا پذیر اورا پذیرفتند *

دهم بهمن ماه آلهی روز دوشنبه سوم جمادی الاولی سنه هزار و سی
و هشت هجری جس و زن مبارک شمسی سال سی و هشتم از عمر ابد
قرین حضرت صاحب قران ثانی به آراستگی تمام ترتیب یافت -
و معفلی ارم آئین که یاد از بهشت برین میداد بوضع غریب و روش
تازه دلفریب زینت و زیب پذیرفت - و در ساعات مسعود برسم معهود
بار دیگر آن روح مجسم و جوهر مجود که برداشت والا مقدار در حوصله
سپهر نهم نگنجد - و مقدار نیم جو وزن تمکینش را کفین مهر و ماه نه
سنجد - برای برآمد کام نیازمندان و حصول آرزوی کام جویان قن بهم سنگی
گوهر شاهوار و لولوی شاداب داده ماند آفتاب جهاناب ترازو نشین
گشت - و بجهت توسیع ارزاق اهل استحقاق و فسحت ساحت معیشت
تنگ عیشان سر بهم سری مهر انور فرود آورده تحویل اشرف به برج
میزان فرمود - و مجموع اجناس و نقود که هموزن آمده بود بر فقرا و مساکین
قسمت یافت - سعید خان ولد احمد بیگ خان از تعیناتیان کابل از اصل
و اضافه بمقصب دو هزار و چهار صد سوار سر بلند گردید - خدمت
پرست خان و خواصخان بسر افرازی عنایت علم سر اختصاص برافراشتند *

بیست و نهم بهمن ماه رایات ظفر آیات قرین سعادت و اقبال
از گوالیار بسمت دار الخلافه سمت ارتفاع یافت - دهم اسفند از باغ
نور منزل که دریغلا مطرح اشعه انوار ماهیچه لوی والا شده بود -
در ساعت مسعود بدولت و سعادت سوار شده همعنان بخت و اقبال
مانند نیر اعظم از افق مشرق جاه و جلال یعنی چار دیوار دار الخلافه
عظمی طلوع فرمودند - مهابت خان خانخانان مظفر و منصور از مهم

بندبيله معاودت نموده . چهار سئكه مقهور را همراه به قرارگاه سرپر خلافت
 مصير آورد . - و نخست خود با سران لشكر ظفر اثر و لازميت نموده آنگاه
 از روی تضرع و زاري بمقام شفاعت در آمده در خواه بخشايش گناه
 آن گسسته اميد نمود . حضرت شاهنشاهي عفو جبلي را كار فرموده بجهت
 مراعات خاطر خانگان آن بنده فراري عفو جوی زينهارى را كه گرانبار
 خجالت و شرمسارى بود در دربار سپهر مدارا دادند . و در حق آن
 باطل كيش كه مستحق سياست و انواع عقوبت بود عفو جبلي را كار
 فرمودند . و بالكليله از تقصيرات او در گذشته و فرو گذاشت جفايات او نموده
 بحضور طلب فرمودند . و بختيان عظام بعنوان گناهگران بخشايش طلب
 ايستاده نموده آنگاه اذن كورنش داده زمين بوس فرمودند . آن زبان ديده
 پاس جاويد بدین شكرانه هزار مهر بصيغه نذر و پانزده لك روپيه نقد بطريق
 چرمانه و چهل فيل برسم پيشكش از نظر اشرف گذرانيد . حكم معلی صادر
 شد كه از جمله محال كه سابقا به قتل در تصرف او و پدرش بود . موافق
 تنخواه منصب چهار هزارى چهار هزار سوار بحال شود . و مابقی در طلب
 خانجهان لودي و عبدالله خان و رشيد خان و سيد مظفر خان و راجه
 پهاز سئكه به بندبيله نمايند . و مامور شد كه معترض زمينداران نگسته با
 ۱ [دو هزار سوار و دو هزار پياده] همواره در يساق دكن حاضر باشد .

سرآغاز دويمين سال همايون فل جلوس فرخنده
 آئين سعادت قرين حضوت ظل سبحاني
 صاحب قران ثاني

دريں روز شادي افروز كه عبارت است از غرة فروردي ماه موافق

سه شنبه بیست و چهارم رجب المرجب سنه هزار و سی و هشت هجری و عنفوان عهد شباب روزگار و آغاز موسم استقامت لیل و نهار است. حسب الامر سلطان السلاطین روی زمین ثانی صاحب قران سعادت قرین بآئین هر ساله در محک خاص و عام دار الخلافه کبری جسنی رنگین بزینت و زیب تمام قرنیب داده رشک بهشت برین ساختند - و تا روز شرف آفتاب که موسم ربیع عمر شیخ و شاب بود عالمیان روز و شب بعینش و طرب گذرانیدند - و خورد و بزرگ و پیر و جوان گرو از عمری گرامی گرفته سرمایه بهجت و شادمانی جاودان افدوخند - از جمله عزل و نصب که درین روز مبارک و فوج یافت این بود - که ارادتخان از تغیر مهابدخان خانخانان که به نیابت او پسرش خان زمان در دکن بود - بصوبه داری دکن و انعام خلعت با چار قب طلا دوزی و شمشیر مرصع و دو اسب و فیل و ماده فیل سرافراز گشته منصبش از اصل و اضافه پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسبه سه اسبه قرار یافت - و خدمت دیوانی کل که بخان مذکور مقوض بود بدانطور خرد پرور دستور اعظم علامی افضل خان که از اوسط ایام شاهزادگی تا آغاز روزگار فتوت سوانجام مهمات دیوانی سرکار والای آنحضرت بدو تفویض یافته بود مرجوع گشت - و خدمت خانسامانی از تغیر افضل خان به میر جمله مرحمت شد - مهابدخان خانخانان بخلعت فاخره و دو اسب از طریقه خاصه سر مبالغات بر افراخته بصاحب صوبگی دهلی سرافراز شده دستوری یافت - معتقد خان از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار سی هزار سوار و بصوبه داری اجمیر سرافراز گشته رخصت یافت - چنگیز ولد غفر حبشی بغابر رهنمونی بخت به اندیش روی نیاز و امید به فبله امیدواران آورده بعنایت خلعت و خنجر مرصع و تفویض منصب دو هزار و پانصدی هزار سوار امتیاز پذیرفت *

بیستم رمضان المبارک سنہ هزار و سی و ہشت ہجری روزگار دل آزار
و سپہر بد روش ناهنجار از روی بیراہہ روی معہود خویش بتازگی طریقہ
جفا پیشگی پیش گرفتہ نہال وجود شاہزادہ عالمیان سلطان دولت امرا را
از پا در آورد - و ازین راہ خزان افسردگی و پژمردگی بہ بہارستان امید
عالمیان نہاد - آنحضرت بذائد آسمانی و تمکین صاحبقرانی تمکن ورزیدہ
شعار صبر و شکیبائی گزیدند - و بہ نصائم ہوش افزا و پندہای دل پسند
در تسلی خاطر اندوہ مند نواب مہد علیا کوشیدند *

غرہ شوال مبارک فال بادشاہ دیندار اسلام پرور کہ روزہ ماہ صیام را بذابر
متابع صاحب شریعت بدستور ہر سالہ از روی کمال طوع و رغبت
گرفتہ بودند - سنت اطوار بعمل آوردہ از مطلع چہرہ رکۃ والا طلوع فرخندہ
فرمودند - و منتظران رویت جمال خورشید کمال در عین روز ہلال ابروی
خجستہ با بدر رخسار مبارک بہم پیوستہ منشاہدہ نمودند - و چون متعطشان
زال دیدار فیض آثار کہ از کمال تشوق و خواہش ملازمت کہ از روزی شدن
حرمان یکروزہ ناشی شدہ بود همانا روزہ وصال بل صوم دہر داشتند - از زلال
لقای ہمایون فال کہ ہم خاصیت آب بقاست روزہ کشودند - حضرت بادشاہ
دین و دنیا پناہ از راہ پیروی سفت سنیۃ حضرت رسالت مرتبت
تشریف قدوم اشرف بہ عیدگاہ ارزانی داشتہ بعد از ادای نماز عید بدولت
و سعادت ارادہ معاودت نمودند - و بذابر عادت معہود کہ عبارت است
از درم ریزی و زر پاشی بر زن و مرد و فقیر و غنی از اہالی کوی و برزن
& حوالی و حواشی راہ گذر امر عالی صادر فرمودند - چنانچہ درین حالت
بیز از بالای فیل فیل بالا زر بر سر زر و درہم بر روی درہم ریختند *

از شوانم دولت خدیو زمانہ کہ غائبانہ در سرحد کابل چہرہ نما گشتہ
ود - و نوید آن ہمینی ولا در ضمن وقایع آن صوبہ بعرض اعلی رسید اینکہ

خنجبر خان ترکمان و شمشیر خان و عوض بیگ قافشال بحکم دولتیخواهی و کار طلبی انداز بدست آوردن قلعه نامیان که میانه بلخ و کابل واقع است نموده بآن سرحد ترکگز نمودند - و اوزبکان از روی عدم ثبات قدم طاقت مقاومت نیاورده راه فرار پیمش گرفتند - و ایشان آن قلعه را که از دیر باز در تحت تصرف اولیای دولت بود و درین نزدیکی اوزبکان بر آن استیلا یافته بودند بخاک رهگذر بدایر کرده قرین ظفر باز گشتند *

رسیدن بحوی بیگ برسم رسالت از جانب شاه عباس و رسانیدن اتحاد نامه مشتمل بر ادای مراسم تهنیت جلوس همایون و بیان مجملی از احوال شاه

بحکم آنکه مراتب الصفاء خاطر آگاه صاحبان و ضمیر منیر مقبلان خاصه رای حقیقت آرای سلاطین مانند آئینه انطباع پذیر صور اسرار نهفته فضا و قدر است - چنانچه این معنی بمقتضای مودای ارباب الدول ملهمون از آن روشن تر است که بجای کاری میقل نفصیل محتاج باشد - لاجرم هرچه بخاطر خطیر این طبقه والا پرتو خطور افکند - خصوص صورتی که از دل بزبان قلم دهند البته بظهور پیوندد - شاهد این معنی است حال شاه عباس والی ایران که از اکثر سلاطین عصر به دبیر عواقب امور و رموز عقل پیش اندیش امتیاز تمام داشت - چه مکرر این معنی را که همانا از عالم بالا برهان صدق بیانش داده بودند مذکور می ساخت - که اساس دولت کده حضرت صاحبقرانی از تائید بنخت و دولت و هوشمندی و کاردانی این بادشاه زاده والا مقدار تشیید جاودانی خواهد یافت - و ازین رو همواره در محافل آثار حمیده و اطوار پسندیده این برگزیده ستوده صفات مدکور می ساخت -

و اکثر اوقات غائبانه محبت تمام نسبت بدین حضرت اظهار می نمود -
و نثار آن مکرر راه مکاتبه و مراسله کشاده داشته ازین طرف نیز ارسال
مفاوضه و رسول دست داده - درینفلا که جلوس همایون بفرخندگی وقوع
یافت - نوید آن در فرح آباد مازندران بسمع شاه رسید - نثار اصابت آن
حکم صایب بتحریر یک فرط اهتزاز و انبساط از جا در آمده می الحال بحری
بیگ نامی از اهل اعتماد خود را برسم رسالت و ادای مراسم مبارکباد
و ایصال تهنیت نامه بدرگاه والا بر سبیل استعجال ارسال داشت - و او را
داین طریق مامور ساخت که مسافت این راه دور و دراز در عرض سه ماه
طی نموده بعد از رسانیدن مراسله بزودی درخواست رخصت کند - و در
همان موازی مدت خود را رسانیده شاه را از دقایق حقایق احوال خیر
مآل آگاه سازد - و قضا را در همان نزدیکی شاه والا جاه رخت ارتحال از
دار نفا بعالم بقا کشید - چنانچه این خبر مقارن ورود بحری بیگ بحدود
ممالک محروسه بدو رسید - و او بر طبق فرموده عمل نموده دهن و سسقی
درمیان سرعت بسر راه نداده و بزودی ایلغار نموده خود را بفراحتی
دارالخلافه رسانید - و بمجرب ایصال خبر وصول او بپایه سرپر اعلی
فی الحال بندگان حضرت خلافت مرتبت معتمد خان را برسم پذیره او
ارسال داشتند - و چون پذیرای این سعادت گشته بدین سرمایه قدر
و مقدارش از موقوفه اقتدار امثال و اقربان خود در گذشت - روز بیست
و پنجم تیر ماه همراه معتمد خان بدرگاه گیتی پناه رسیده از ساط بوس
دراگاه والا سر رفعت بعالم بالا رسانید - و بعد از ادای مراسم اداب معهوده در
ضمن تقدیم کورتنس و تسلیم نخست از روی ادب مفاوضه شاه را گدранید -
آنگاه معروض بار یافتگان بدرگاه شاه سلیمان جاه داشت - که همان وقت که
شاه استماع بشارت جلوس همایون نمودند بغایت خرمفاک و خوشوقت

گشته در دم منشیان بدیع بیان سریع رقم را بانشاء تهنیت نامه نامی نامور ساختند - و بنابر عدم تجویز اهل و تاخیر در ارسال بادای رسوم معهوده نه پرداخته به هیچ امری از امور متوجه شدند - و این دم خریده را بر سبیل تعجیل جریده راهی ساختند - و عنقریب یکی از عمده‌های را با تحف و هدایای لایق ارسال خواهند داشت - مجملأ بحری بیگ در شمیم محفل همایون مورد الطاف گوناگون گشته نجات فخره و جیفه مرصع سرمایه افتخار ابدی اندوخت - و بانعام بیست هزار روپیه نقد فیز نوازش یافته اکرام پذیرفت - اکنون مجملی از خصایص شاه عباس و برخی از خصوصیات احوال شاه صفی والی حال ایران خصوص کیفیت سلوک با عموم خلق خدا نگارش می یابد - بعد آن کمیت خوش خرام یعنی خامه خود کام را به مهمیر سرعت انکیر اشاره بعضی درستان در عرصه کمیت خراج آن اطراف که نسبت بکمیت عرصه این کشور نسبت نقطه ایست بدایره بی سر و پا گرم پویه میسازد - مجملأ ولادت شاه عباس در شب دو شنبه غره رمضان المبارک سنه نه صد و هفتاد و هشت هجری اتفاق افتاده - و در نه صد و هشتاد و نه یازده ساله بر مسند حکومت خراسان متمکن گشته - چون هفت سال در سلطنت آن حدود که بزم محض نامی بود گذرانیده بسی هرده سالگی رسید - در سنه نه صد و نود و شش بر سرور دارائی عراق نیز استیلا یافت - و در سرنا سر بلاد ایران قریب بحیث و دو سال در عین اشتداد و استقلال فرموده بود - و کمال نفاذ امر و روانی فرمان و نهایت امن و امان زمان و ضبط و ربط مهمات دولت و نظم و نسق کارخانه سلطنت و درستی تدبیر و ملاحظه عواقب امور داشت - خصوص در باب سیاست و اجرای عقوبات که همانا مظهر بطش شدید الهی بود - و بنابر آن باوجود این

مراتب مذکوره بعضی اوضاع شاه با سیر مرضیه سلاطین ماضیه موافقت نداشت - چنانچه از فرط غلبه قوت غضبی در وقت خشم مطلقاً بهیچ چیز مقید نه شده سیاست های عظیم بکار فرمائی قهر بظهور می آورد - و با اینکه از کمال بی تکلفی حفظ صورت سلطنت و مرتبه خویشتن داری نمی نمود - از آن رو سطوت و مهابت شاه بمقابله در دلهای خراس و عوام راه یافته بنحوی تمکن پذیرفته بود - که اکثر مقربان درگاه از بیم ترک سر گفته و قرار قتل بخود داده قدم به مجلس می گذاشتند - و چون بر می آمدند این معنی را موزی عظیم دانسته غیمتی بزرگ می شمردند - و از همه عظیم تر آنکه بمقتضای افراط سیاست معظم سلسله های فدیم و خاندانهای دیرین را بمحض اندک جریمه مستاصل ساخت - چنانچه اکثر از بیم جان و عرض دل از خاندان خود بر کفده پراکنده شدند - و ترک وطن مالوفه خود نموده جمعی کثیر به هندوستان که از برکت این دولت کده جاوید مانده خصوص از یمن عهد خدیو زمین و زمان امن آباد امان است پناه آوردند - و دیگران بغیر آنکه التجای ایشان بدین کشور اکبر میسر نشد باطراف اقالیم دیگر رفتند - می الواقع این آئین ناسنوده از خردمندان بغایت بعید است - خصوص این صورت یعنی افراط در عقوبت و تعدی از حد سیاست و اجرای حدود که بضرورت عقلی منافی مقتضای معنی بادشاهی است و لازمه مرتبه ظل الهی - چه مالک الرقاب حقیقی فرمانروائی عالم مجاز به سلاطین عظام تفویض نموده که هر وقت و هر حال فیض عواطف ایشان به سایر عباد و بلاد رسد - و با جمیع خلق خدا خصوص عموم رعایا بعنوان رعایت خاطر دستور العمل حسن سلوک معمول گردانیده بر سایر زیردستان خود نثر مرحمت خاص مبدول دارند - و درباره هر یک دادگری و نیکو کاری بکار برده رقم عفو و صفح بر صحایف

جفایات و جودید؛ جرایم کشند - نه اینکه با همگنان املا رفق و مدارا آشکارا
 نغموده بی قائل بحکم علف و شدت کار کنند - و بی مشورت دبیر تدبیر
 و مشیر خود پدر دست و بازو بخون ریزی کشوده نخل بن و وجود
 نوجوانان رسیده که تاره نهال دست کشت دهقان آفرینش اند از پای در
 آرند - الحمد لله والمدة که درین کشور پهنار که با فسحت آباد عالم
 رحمت دم از برابری می زند - بیمن توجه این بادشاه درویش نهاد بر
 هیچ خاطر باری نیست و در هیچ دلی از هیچ رهگذر غباری نه - رعیت
 و سپاهی در کف حمایت و رعایت والایش آرمیده در کف امن وامان
 اند - و از برکت حسن سلوک و معاش پسندیده آنحضرت هندوستان
 معدن روح و راحت و موطن عدل و احسان است *

بالجملة شاه والا جاه در اواخر سن شصت و یک سالگی صبح روز شنبه
 بیست و چهارم جمادی الاولی سال هزار و سی و هشت در بلده اشرف
 مازندران بامراض مختلفه مثل خفقان و استسقا و اسهال و اعراض آن داعی
 اجل را لبیک اجابت گفت - اعیان آن دولت کده بنابر پیروشی مشهور
 که گماشتهای عبد المومن خان اوزبک در مشهد مقدس در باب نعش
 و قبر شاه طهماسب بظهور آورده بودند ترتیب سه نعش نمودند - و شاه را بعد
 از تجهیز و تکفین خفیه در یکی از آنها گذاشته هریکی را بیکی از مشاهد
 متبرکه مثل نجف اشرف و کربلای معلی و مشهد مقدس ارمال داشته مدفون
 ساختند - و درین سه روضه مفوره سه قبری آشکارا نمودند تا آنکه هیچکس را
 اطلاع نباشد که مدفون حقیقی کدام است - و آن شاه والا جاه را سه پسر رسیده
 بود یکی صفی میرزا دوم سلطان محمد میرزا و سیوم امام قلی میرزا -
 صفی میرزا که از روی خلق بهترین شهرآدهای سلسله صفویه بود - در
 سن بیست و هشت سالگی در بلده گیلان وقتی که از حمام بر آمده

بمفزل خود می رفت - بظاہر فرموده شاه بی سبب ظاہری از دست
 بهبود نام غلام چوکس از پای در آمد - و دو روز هیچکس را از بیم شاه
 یارای التماس تجهیز و تکفین او نبود - چه جای آنکه بی اجازت تجهیز
 قصور او نماید - تا در سوم روز بدستوری شاه مدفون گشت - و سلطان
 محمد و امام قلی دو پسر دیگر را در عتقوان شہاب حسب الامر شاه میل
 در دیده کشیده نابینا ساختند - و از صفی میرزا دو پسر ماند یکی سلیمان
 میرزا از دختر شاه اسمعیل دوم سام میرزا از بطن سویه - بظاہر دستور معمول
 شاه میرزا سلیمان را نیز در سن طفولیت باجارت او نابینا ساختند -
 و چون تقدیر ازلی بامری دیگر تعلق پذیر گشته بود سام میرزا در میانه
 سالم ماند - و بعد از ارتحال شاه والا جاہ چون فرزندی شایسته این امر
 نماند - و فرزند زاده صحیح و سالم همین سام میرزا بود - لاجرم ارباب حل
 و عقد از اعیان دولت مثل زمین خان کہ بعنوان حجابت باینجا آمده
 آخر بمرتبه سپہ سالاری رسیده بود - و عیسی خان تورچی باشی و خلیفہ
 سلطان وزیر و یوسف آقا خواجہ سرا و محمد علی بیگ بصوابد بد زینت بیگم
 عمہ شاه قرار دارائی آن مملکت بر سام میرزا دادند - و درین باب
 عہد نامہ نوشته همکنان خط و مهر خود بر آن گذاشتند - و در حال بدست
 الہ وردی بیگ نامی داده بہ صفاهان ارسال داشتند - متصدیان مهمات
 آن بلدہ بمجرد رسیدن عہدنامہ میرزا را از مغزلی کہ با سایر میرزایان
 بطریق نظر بند در آنجا نگاہ داشته بودند بر آورده در ماہ جمادی الثانی
 سہ ہزار و سی و ہشت بر مسند فرمانروائی ایران جلوس دادند - و تعیر
 نام ایام شہزادگی نموده بشاہ صفی مہموم ساختند - چون از روی استقلال
 بدارائی آن کشور رسید - و ہم در مبادی امر بظاہر آنکہ در طفولیت
 حسب الامر شاه بتناول افیون معتاد شدہ بود بشرب مدام اقدام نمود -

و بعد از ترک امیون بغابر مضرت آن ترک شرب نیز داده روزی چند نائب بود - بعد از چندی بر سر همان کار رفته پیمان توبه شکست - و با دست سب و عهد بیعت درست کرده عقد همدمی جام بغت العنب بست - و باز آغاز پیمانه کشی و قدح نوشی نموده بحکم کار فرمائی بادۀ هوش ربا و راهفمائی حریفان هم بزم جرعه پیمای به خونریزی راغب شد - و از در هدم بنیان الرب یعنی هیکل انسانی را که در معنی طلسمی است که آن حضرت با اسم اعظم خود بسته که دیگر را شکستن آن به هیچ باب رخصت نیست در آمد - و کمال عدم مبالات درین باب بجای رسانید - که در نخستین سال سلطنت خود بوقتی که خسرو پاشا سردار روم با لشکری گران سنگ از راه کردستان متوجه تسخیر ایران شده بود - در عین مقارنۀ فریقین زین خان سپه سالار مذکور را به قتل رسانید - باین گناه که بالیاس پاشا در صحرائی مهربانی مابین همدان و شهر رود بمواجه رو آورده شکست خورد - و شیلی سلطان حاکم شوستر و پنج شش هزار قزلباش در آن جنگ کشته شده بودند - مجملۀ هم در مبادی سلطنت بغابر کار فرمائی قهر و غضب بصدد اندک جریمه و فی العمله توهمی خصوص با ضمیمۀ آتش افروزی عمر و تمیمۀ ساعیان تیغ سیاست را کار فرموده بسیار کس از اعیان دولت و امثال ایشان را به قتل آورد - مثل عیسی خان قورچی باشی را که نسبت دامادی بادشاه عباس داشت با سه پسر او بی سر ساخت - و پسر میررضی صفاهانی صدر را که دختر زاده شاه بود با دو پسر میر محسن و میر رضوی که ایشان نیز نبیره شاه بودند نابینا نمود - و ابو طالب میرزا برادر شاه عباس را که شاه او را نابینا ساخته بود با چندی از شاهزادهای سلسلۀ صفویه او فراز بارۀ قلعه الموت که آنجا محبوس بودند بفرموده اش بزیور انداختند - طالب خان پسر حاتم خان

وزیر شاه که بجای خلیفه سلطان مقرر شده بود - با حسن بیگ یسارول داماد او بی سبب ظاهری به قتل رسانید - و در همین مجلس قاضی محسن پسر قاضی معز را که نسبت مصاحبت با طالب خان داشت - و در آنوقت آنجا حاضر بود کشت - و بجای طالب خان ساروتقی نامی را که از نوکران محمد خان زیاداوغلی که باوجود کمال مهابت خلقت بکمال تنگ خلقي معروف است - و شاه عباس بسبب صدور امری ناشایست او را خصی ساخته بود بر مسند وزارت تمکن داد - و توخته خان پسر شیخ احمد آقا را که در زمان شاه عباس اعتبار تمام داشت بقتل آورد - و چراغخان فورچی ناشی را بی سابقه تقصیر سرار تن جدا ساخت - و یوسف آقا اخته چرکس که در زمان شاه سیدار معزز بود محض حرفی بی ادبانه که ازو نقل کردند امر بقتلش نمود - و بعد از چندی امام قلیخان حاکم فارس ولار و هرمز و بحرین و کوه کیلونه و آن اطراف را که در دولت صفویه ازو عمده نرین نبود - با صفی قلیخان پسر رشید و دو پسر دیگر در قزوین کشت - و چقد پسر و پسر راده او را که در آن ولا در ولایت شیراز بودند میل در چشم کسید *

مجملاً چون مجملی از احوال فرمانروایان ایران مذکور شد حاصل آن ولایت نیز نگارش می یابد - خراج کل ایران بذابر قول جمعی از محاسبان که بر کماهی مداخل و مخارج آن ملک آگاهی داشتند مجموع هفت لک و پنجاه هزار نومان تبریزی که رایج آن ملک است - که قریب به دو کرور و بیست و پنج لک روپیه میشود - و جمع جمیع ممالک محروسه هندوستان که بتصرف اولیای دولت ابد قرین در آمده چنانچه سبق ذکر یافت هشتاد و دو دایم است - که هر اربی صد کرور باشد - و هر کروری صد لک - و حامل هر کرور دایم دو و نیم لک روپیه

می شود - باین اعتبار کل ممالک ایران نهم حصه این اقلیم اعظم میشود - هر چند بحساب جمع و فاضل تفاوت درین مرتبه است - و لیکن بحسب فسحت دستگاه سلطنت و اثاث دولت و شان و شوکت و کثرت خدم و حشم تفاوت بسیار است - سپاس ایزد را که بعضی عنایت بخشیده بی منت و وهاب بی ضنت این مایه نعمت بیکران نصیب این دودمان شده - چنانچه امروز در روی زمین دولتی باین عظمت با هیچ سلسله نیست - چه حاصل ملک ایران نسبت باین کشور بدرجه ایست که مذکور شد تا به قوران چه رسد - اما دولت خوندگاروم چون حقیقت مداخل ولایت او از فرار واقع معلوم نیست ازین رو نسبت دادن وجهی ندارد - آنچه از روی کار و اخبار متددیرین بظهور پیوسته یقین که باین دولت خداداد برابری نمی تواند نمود - امید که تا روز نشور و دم نفع صور روز بروز عظمت مکانت و رفعت مکان این دولت عظیم الشان که اساس بقای آن چون بنیان عدل و احسان پایدار و استوار خواهد بود در تزیید باد بلطفه و فضله *

از عنایات نمایان امروز که عید قربانست بخشش لغزش و حرکت ناهنجار خواجه صابر است - و را نمود این ابهام آنکه خواجه مذکور سابق در سلک بندهای معتبر درگاه گیتی پناه انتظام داشت - و بخطاب نصیری خان مفتخر بود - بظاہر رعایت نسبت خویشی و دامادی عبد الله خان که از راه عدم استقامت طبع در دکن امور ناپسندیده ازو بظهور رسید - مشار الیه نیز قطع نظر از مراحم سرشار آنحضرت نموده شرم این خطاب هم نگاه نداشت - و محرومی از سعادت ملازمت بر خویشترن پسندیده به نظام الملک در پیوست - و چندی در دکن بوده مدتی بیهوده روزگار بپایان آورد - چون روی سریر سروری بل صفحه جبین زمین و زمان

از پرتو جلوس همایون فروغ سپهر چارمین یافت - باعتماد عفو جرم بخش
خطا پوش آنحضرت در ضمن عرضداشت‌های پی در پی ندامت و عذر
خواهی جنایت خویش عرضداشته استعفا از زلات بی پایان نمود -
آنحضرت بمقتضای کرم ذاتی و مروت جبلی معاذیر او را دل‌پذیر انگاشته
بخلعت و منصب سه‌هزاری دو هزار سوار و خطاب سابق سرافراز ساختند *
از بدایع وقایع که درین احیان سعادت بی پایان رو نمود بدست آمدن
فیل سفید است بی‌دستیاری سعی و پیدا شدن این جانور فرخنده منظر که
بغایت میمون و مبارک است و داشتن آن بی‌نهایت شگون دارد - دلالت نام
بر کمال بلندی اقبال میکند - چه فیل سفید بغایت کمیاب و عزیز الوجود
بل نایاب است - و سرمایه مباحثات و افتخار راجه پیگو بر سایر راجه‌های این
دیار همین است که آن حیوان مبارک لقا در فیلخانه او موجود است -
و از زمان پاستان نا الحال هیچ بادشاهی نداشته مگر آنکه در تواریخ ملوک
عجم داشتن فیل سفید را از خصایص کسری و پرویز شمرده اند - حضرت
عرش آشیدانی در مدت پنجاه و دو ساله بادشاهی باوجود آن مرتبه سعی
در فراهم آوردن فیلان نامی چنانچه بعد از رحلت آنحضرت شش هزار
زنچیر فیل در فیلخانه موجود بود - همواره در پی پیدا کردن فیل سفید
بودند دست بهم نداد - و کیفیت این حسن اتفاق آنکه چندی ازین
پیش وکلای خواجه نظام سوداگری نامی بجهت سودای سودمند آن
بلاد به بنادر پیگو و چین و امثال آن تردد میکردند - چاره فیل بغایت
کم سال و لاغر و زبون که هنوز مشخص نبود که چه رنگ پیدا کند - و در
بندر پیگو بمعرض بیع درآمده بود - بکمان آنکه شاید در کلان سالی سفید
لون ظاهر شود آنرا خریداری نموده برای او آوردند - و او بنابر امیدواری
در مقام آن بود که چندی آن چاره را نگاهدارد - اتفاقاً درین اثنا حضرت

جنت مکلنی اورا بجهت خرید یاقوت به پیگو فرستادند - بمقتضای سوابق معرفتی که باسید دلیرخان داشت آن چاره را در جاگیر خان مذکور گذاشت - و بحسب اتفاق خواجه منار الیه بغایر مفع حاکم آنجا از بر آمدن بمنوع شده مدتی نظر بند بود - چاره مذکور درازده سال در آن پرگنه مانده تربیت یافت - و رنگی بغایت سفید در کمال صفا بر آورد - آنگاه خان مذکور از راه قدرت وجود بدربار معلی فرستاد - و درازدهم شهریور از نظر اشرف گذشت - چون مطلوب بود بغایت مستحسن افتاد و به گنج پتی موسوم شد - و طالبای کلیم که از جمله شعرای سر آمد پای تخت است - درین باب این رباعی در سلک نظم کشیده به صلّه گرانمند گرامی گشت - * رباعی *

بر نیل سفیدت که مبیناد گزند شد بخت بلند هر که او دیده نکند
چون شاه جهان برو بر آمد گوئی خورشید شد از سپیده صبح بلند
از سوانح غریبه این ایام غره مهریمین الدوله آصف خان دو برهن ترهتی
که آوازه هنر پروریهای بندگلن حضرت شنیده از روی چشم داشت نظر
عنايت راه دور و دراز آمده بودند از نظر انور گذرانید - و معروض داشت که هنر هر یک ازین دو هنرور آنست که ده بیت شعرای هندی زبان در حضور بدیهه گفته بر ایشان خوانند - چنانچه گمان آن نباشد که پیشتر شنیده باشند - بمجرد یک نوبت خواندن بر وتیره و تربیتی که استماع نموده اند باز می خوانند - و بر بدیهه ده بیت بر همان وزن و قافیه در همان باب جواب میگویند - چون حضرت شاهنشاهی مکرر ایسانرا بمعرض آزمایش در آوردند - و تجربه موافق حقیقت معروض افتاد - هر دو مفظور فوازش شده بخلمت و انعام گرامند سر افزای یافتند - و بمقدمی موضع ترهت که موطن ایشان بود امتیاز یافته کامیاب و مقضی المرام بوطن خود مراجعت نمودند *

روز دوشنبه بهم ماه مذکور بمغزل یمین الدوله آصف خان با سایر
بادشاهزاده‌ها و نواب مهد علیا تشریف فرموده دو روز در آنجا نشاط اندوز
و طرب افروز بودند - پانزدهم ماه چنگیز پسر عنبر حبسی بخطاب منصور
خانی و انعام ده هزار روپیه امتیاز جاودانی یافت *

گزارش داهستان غیرت بخش عبرت آموز که عبارت است از شرح احوال خانجهان لودی از مبدأ تا مال و روتافتن او از قبله اقبال ابدی و شتافتن بوادی ادبار سرمدی از روی نادانی و بیخردی

بر ارباب دانش دورین و صاحب خردان حقیقت آئین حقیقت
این معنی چون روز روشن است - که هر بیراهه رو که گام بروش نه دهد -
و پای بدرستی و راستی نگذارد - آن نقش قدم در حقیقت چاه راه او
گردد - خاصه آنکسی که بترک شکر منعم و فرو گذاشت سپاس محسن
اکثفا نموده احسان را باساعت تلقی نماید - علی الفور مجازات آن تفریط
که در شریعت کفر معنوی و شرک باطنی است - در کنار روزگار خویش
بیفتد - از شواهد صدق این دعوی مشاهده آغاز و انجام روزگار پیر خان
افغان مخاطب به خانجهان لودی است - که از دولت این دولت خانه
جاودانه کارش بکجا کشیده بود - در آخر الامر بدلاست نادانی و جهالت
افغانی از شاه راه هدایت کج گرامی گسته ببلبله پاداش اعمال سئیه گرفتار
گردید - شرح این مقال علی الاجمال آنکه در مبادی امر او منظور نظر
و مقبول عاطفت حضرت جنت مکانی گردیده بمیامن تربیت آنحضرت

از زاویه پس کوچه گمنامی و نوکری عبد الرحیم خانخانان باوج عزت و شهرت رسید - و رفته رفته دقایق کارش بدان درجه بالا گرفت که به منصب والای هفت هزاره ذات و هفت هزار سوار و خطان خانجہانی سرافراز شد - آنکے بعد از ارتحال آن حضرت قبل از جلوس مبارک حضرت صاحب قرآن ثانی چون مواد زیادہ سری یعنی هوای جاہ و سودای ریاست پیوستہ در سر بیهوش او جوش می زد - از روی کافر نعمتی و ناسپاسی بتحریک چندی از افغانان مثل بہلول و سکندر قطع نظر ازین ہمہ مراتب نموده و چشم از سایر این عفایات پوشیدہ حق نمک احسان فراموش کرد - و یکبارگی هنگامہ آرای خروج و طغیان گشتہ بوساطت رسل و رسائل با نظام الملک کارفرمای دکن و ثابق عہد و پیمان بمیان آورده این قرار داد را در متن عقد بیعت بعلاق ایمان غلاظ و شداد موکد گردانید - کہ آن بد عہد سرقا سر ولایت بالا گہات را کہ تا این غایت در تحت و تصرف اولیای دولت قاہرہ بود بہ بی نظام باز گذارد - و او مقام اعانت و امداد آن بد فہاد در آمدہ در ہمہ جا و نا ہمہ جا ہمراہ باشد - درین حال بعد از استماع سانحہ ناگزیر حضرت جنت مکانی حضرت صاحب قرآن ثانی قبل از نہضت والا نسوی مستقر سریر جہانبانی از دار الخیر جزییر جان نثار خان را نا فرمان جہانمطاع کہ از فاتحہ نا خاتمہ بخط خاص بود - بجهت استمالہ او ارسال فرمودند - آن برگستہ اختر مطلقا باقدام اداہ و اندام پیش دیامدہ و بہ لوازم ابن مقام اقدام نہ کردہ تقدیم مراسم معہودہ نمود - و از راہ ستیزہ سعادت اصلا استقبال فرمان فضا نشان و تعظیم و تکریم رسول کریم بجا نیاورده در برابر آن مایہ مہربانی و پیغامہای عنایت آمیز از روی خشنونت طبع سخفان نا ملایم و کلمات غیر مناسب بر زبان راند - و بعد از معاودت جان نثار خان در مقام وفای عہد معہود با نظام الملک در آمدہ

به سایر جاگیرداران و عمال اعمال متعلقه بادشاهی نوشت - که چون دریغوا
 خدیو جهانیان ازین مرحله پر ملال رخت ارتحال بآهنگ ارتقاء عالم بالا
 بر بسته - و ازین راه شیراز جمعیت دفتر روزگار که بی سرور حکم قن بی
 سر دارد از یک دگر گسسته - و هنوز خداوند وقت و خدیو زمانه که جلوس
 اقدسش سرمایه رفع تفرقه گیتی است سابه بسر وقت بغت تاج و تخت
 نیفکنده - و ازین جهت چهار حد این کشور اکبر را که دو ثلث ربع
 مسکون ست - از همه سو غبار شورش و آشوب فرو گرفته - خصوص ملک
 دکن که سر تا سر بلا انگیز و فتنه خیز است - و اهل آنولایت وقت یافته
 در مقام انتقام در می آیند - لاجرم درین وقت با ایشان در آویختن از
 مصلحت دور است - می باید که دست از تصرف ولایات بالا گداز باز
 داشته بحضور آیند - که باتفاق یکدیگر لوازم پرداخت و نگاهبانی شهر
 بعمل آید - چون نوشته آن ناقص اندیش بامرای سرحد رسید - بذابر آنکه
 از آن مواضع بیگمان بودند - سخنان ساده فریب او را که نقش دولتخواهی
 داشت موافق صلاح دولت پنداشته دست از سایر تهنات باز داشته بدو
 پیوستند - و دیگر باره جمیع آنولایت که در آن ولا پنجاه و پنجگرو دهم
 جمع داشت از تسلیم آن سلامت دشمن بدست غنیم در آمد - سوای
 قلعه احمد نگر و مضافات آن که سپه دار خان حاکم آن سرحد بحکم رسوخ اساس
 عقیدت تمکن ورزید - و تمکین حکم او نه کرده چون کوه ثابت قدم جای
 خود را محکم نگاه داشته گاهی به بهای حرف او نداد - و سخن او را
 مقدار جوی وزن نهاد - آنکه آن ناحق شناس از روی کافر نعمتی ولی
 حقیقی به سلسله جفبانی شقارت با ولی نعمت جاوید از راه خلاف
 و نفاق در آمده در انصرام مقتضی فکرهای دور از کار که از روی چهل
 و غرور با خود قرار داده بود پیشفهاد خاطر ساخت - و سکندر درتانی

را در برهانهپور باز داشته خود بانداز تصرف در ولایت مالوه که در آنولا بمظفر خان معمولی مقرر بود آهنگ قلمه ماندو نمود - و چون در عرض این خجسته اوقات موکب جاه و جلال از جنیر بر آمده باحمد آباد و اجمیر نهضت فرموده ورود اقبال و نزول اجلال بمستقر سریر خلافت نمود - از جلوس فرخنده فر آن سرور آب و رنگی نازه بر روی کار سلطنت باز آمده نظم و نسق دیگر در کار خانه دولت پدیدار شد - و بتاثیر سطوت وصولت اولیای دولت آشوب و شورش برخاسته بهر سو فرونشست - آن خود رای زیاده سر دیز دل باخته از بیم جان بدست و پا زدن در آمد - خصوص در وقتی که اکثر مردم کار آمدنی که نا ماندو با او همراهی گزیده بودند - بمجرد استماع خبر جلوس مبارک از اجمیر سر خویش گرفته پی کار خود رفتند - از جمله امرای عمده راجپوت مثل راجه گج سنگه و جی سنگه ارو جدائی گزیده رو به وطنهای خود نهادند - آن تیره روزگار درین حال آثار ادبار در آئینه احوال خویش معاینه دیده ازین راه بغایت بیتاب شده از جا روت - و بمقام تلافی نفریط و تقصیر در آمده از روی عجز و زاری عرضداشتنی مشتمل بر اظهار اطاعت و فرمان برداری بمعاذیر نا دلپذیر نوشته بدرگاه عالم پناه ارسال داشت - خلاصه مدعا اینکه این بنده دیرین و فدوی کمترین که از عمرها گردن اطاعت وقف طوق طاعت و رتبه سرافکندگی رهن رتبه بندگی داشته پیوسته از کمال فرمان پذیری و دولت خواهی مقتضای صلاح دولت ابد پیوند را کار بسته اکنون نیز کمال انقیاد مضمون فرمان همایون را مکفون ضمیر دارد و خواهد داشت - الحال منتظر امر جهان مطاع است بدانچه مامور گردد بر وفق مسطور نفاذ را قریب صدور سازد - چون این مضمون بعرض بار یافتگان دربار سپهر مدار رسید - اگرچه بغتوی خرد مصلحت اندیش تنبیه و تادیب او واجب و لازم بود - معذرا گفتار

او بکردار آشنائی نداشت و عهد او از و ما بیگانه بود - چنانچه به هیچ وجه اعتماد و اعتبار را نمی شایست - و لیکن از آنجا که مقتضای ذات اقدس آن حضرت بخشایش بقصیرات و مرو گذاشت رلات است - و در برابر عفو خطا بخش آنحضرت کوهی گناه قدر گاهی ندارد - لاجرم کرده و گفته او را نکرده و نا گفته انگاشته جرایم بیعساب او را بعسابی بر نداشتند - و عواطف بسیار و مراحم بیسمار در باره او بظهور آورده صاحب صوبگی خاندیس و برابر بحال داشتند - و فرمان عالیستان مستمل بر دلاسا و تسلی خاطر او صادر فرمودند - و او حسب الامر اعلی از ماندو به برهانبور شتافته چندی باهتمام مهمات آنصوبه قیام داشت - و چون نگاهبانی آن حدود بعهده مهلبت خان خاننخان فرار یافت - و صاحب صوبگی مالوه بدو تفویض شد - چندی در آن سرزمین بیز روزگار بپایان برد - تا آنکه ده بالسنکو کومگی آن صوبه بنادیب و گوشمال جبهه سفاک مامور گشت - و بعد از مدتی آن خدمت بملازمت اقدس شتافته از زمین بوس آستان سپهر نشان سر افتخار بآسمان رسانید - چنانچه بتفصیل گزارش پذیرمت - بذابر آنکه مدار نظر یافت های عنایت حضرت پروردگار بر مدارا و اغماض عین است - اصلاً خیره چشمی های او را منظور نظر اعتبار نداشتند - و قطعاً بیراهه رویهای او را بر روی او نیارودند - بلکه چنین عنایت و نوازش فرمودند که باعث تعجب حاضران انجمن حضور گردید - و همگان را گمان آن شد که همانا جنایتهای مذکور از او بظهور نیامده باشد - و باوجود این مرتبه مراحم بی پایان که درین مدت نسبت بدو ظاهر شد - از آنجا که پرهیز و حذر لازمه بخی و غدر است - و خوف و هراس مقتضای خیانت طبع و خساست عقیدت - اصلاً خاطر تفرقه ناکر دل رمیده و هوش از سر پریده او باز بجای نیامد - معهدا از سخنان وحشت افزای پراکنده گویان که از هر گوشه

بکوش او می رسید و همش ریاده می شد - بحسب اتفاق درین اثنا لشکری پسر مخلص خان از روی خورد سالی و بیخردی خواست که پسران او را در راهمه اندازد - بایشان گفت که قبل از آنکه شما را در همین دوسه روز در تنگنای زندان بروزد نشانند اندیشه کار خویش فرا پیش گیرید - آن کوتاه نظران از جا در آمده پدر را آگاه ساختند - او که از بد اندیشی خود پیوسته منوهم و معذور می زیست - بمجرد استماع این سخن بی اصل واهی که از اراجیف افواهی هراس پایه دیماید تر بود - توهم بیجا بخود راه داده بسیار از جا رفت - و در عرض دوسه روز هراسان زیاد سر چه از خویشان و چه از نوکران بر سر خویش جمع آورد - و با خاطر پراکنده و حواس متفرقه در خانه خود بسته حقیقه در سعادت جاوید بر روی خود به بست - حضرت شاهنشاهی از عزلت گزینی او کمال تعجب نموده از حاضران انجمن خصوص آصف جاه اسدکساف فرمودند - و حقیقتی که بعد از تحقیق بعرض رسید - پسند فرموده اسلام خان را نزد او فرستادند - و باعث محرومی از ادراک سعادت ملازمت استفسار فرمودند - او از راه مکر و حيله در آمده بزبان عجز و زاری پیغام داد - که چون انحراف مزاج اقدس بر من از روی کوتاهی های نامتفاهی خویش خاطر نشان و دل نشین گشته - و ازین رو عرض و ناموس دیرین را که پاس آن در مسرب حمیت افعانی اهم واجبات است در معرض قلف می بینم - و بنابر کمال استیلاء و هم و هراس از کار رفته و از پای در افتاده ام - و الا کدام شقاوت نهاد بی سعادت باختیار از ادراک شرف کورنش صاحب دارین خود محرومی اختیار میکند - اکنون از عفايت بی غایت حضرت خلافت پناهی استدعا دارم که مرا از بزم بی ناموسی و بی عظمی ایمن و مطمئن خاطر سازند - و توقیع امان نامه که سرخط آرادی این پیر غلام

از رُق عصیان است متوقعم که بدستخط اقدس مزین فرمایند - و آنگاه که بتازگی جان بخشی نموده از سرنو این بنده زیان کار را بعرض و ناموس زینهار داده باشند در اختیار خدمت و عزلت مختار سازند - چون التماس او از عرض یمین الدوله بل در لباس شفاعت آن عمده الملک معروض افتاد - مالک انفس و آفاق مذاکر مقتضای مکارم اخلاق و کرام عفات و رعایت جانب خان عالی شان ملتسم او را بعز اجابت مقرون ساختند - و او آن زینهار نامه نامی را که مفتور سعادت ابدی و برات نجات سرمدی بود طعمای حیات جاودانی و توقیع رستگاری دوجہانی دانست - و نشره جان و حرز روح و روان ساخته با یمین الدوله بدرگاه گیتی پناه آمد - و بسعادت بساط بوس سر بلندی و ارجمندی یافته چندی بدستور معروف آمد و شد می نمود - با وجود آنکه حضرت ظل سبحانی همواره در صدد دلجوئی او بوده بانواع عواطف و مراحم او را دل می دادند - لیکن بحکم آنکه شقاوت ابدی کار فرما و ضلالت سرمدی راهزما بود - معینا بمقتضای آنکه جزاء عمل و مکافات کردار همدربین دار دنیا حق است - روزگار نخواست که پرده از روی کار بردارد - و پاداش کار نایکار او همدربین نشاء بکنار او نهد - فایده برین مراتب مترتب نشد - و پرده پوشی های آنحضرت سودی بر نداد - لاجرم آن بد اندیش بدست خویش تیسره بر پای خود زد - و بدامن زنی کوشش خود آتش در چرمین خود انداخت - توجیه این ایهام آنکه این قیصر سرانجام آرآن روز باز پیوسته در پی آن بود - که از روی لجاجت بخت با سعادت بستیزد - و در بوادی فرار آورده بپای ادبار ابدی از دولت و اقبال سرمدی بگریزد - و بحکم این قرار داد همواره در پی مایحتاج راه و بر سر سرانجام مقدمات پیش نهاد خاطر می بود - و چون در بایست این کار مهیا و آماده شد - در شب یکشنبه بیست و ' [۱۰م] مهر میعاد فرار قرار داد - چندی

از ملازمان آصف جاهی ازین معنی آگاهی بافته خان والا شان را خبردار ساختند - و بحسب اتفاق چون آن شب نوبت کشیک آن دستور اعظم بود - با مردم خود در پیش خانه بدستور معهود حاضر بود - الله وردیخان را که هم کشیک خان بود در حال بملازمت والا فرستاد - که حقیقت بسمع اعلی رسانیده دستوری حاصل نماید - که با اهل چوکی رفته اطراف خانه او را محاصره نموده او را با سایر متبایانش دستگیر سازد - چون مشار الیه بحضور رسیده پیغام بذروه اعلی رسانید - فرمودند که چون پاس عهد و وفای موعود شیمه کریمه برگزیدگان آنحضرت است - و ملوک مالک رقاب عهد را تعهد این ملکه ملکی بجهت انتظام عالم صورت بیشتر از همه ضرورت باشد - بالتزام این خصلت حمیده و ستوده بر ذمت همت فرض نموده ایم - لذا بر این مادم که مصدر امری نگردد - که فنوای خرد تنبیه و تادیب او را تصویب نماید - ما فیز تجویز این معنی نمی نمائیم - مجعلاً چون کسی متعرض احوال او نشد - فرصت غنیمت دانسته با سایر متعلقان و منسوبان خود هزیمت اختیار نمود - بعد از یک پهر شب یمین الدوله رفته حقیقت از قرار واقع بعرض اشرف رسانید - حضرت خلافت پناهی بی توقف در همان شب موکب نصرت شعار را بسرداری امرای نامدار مثل خواجه ابو الحسن و سید مظفر خان و نصیرپخان و راجه جی سنگه و خان زمان و صفدر خان و الله وردی خان و [معتمد خان]^۲ و سردار خان و راجه بهارت بندیل و خواص خان و ظفر خان و زاو سوره پورپنه و راجه بیتلهلداس و خدمت پرست خان میر آتش و مادهو سنگه و انیرای و مرهتخان بخشی احدیان و پرتمی راج راتهور و احداد خان مهمند و بهیم راتهور و شادپخان اوزبک و جمعی دیگر از امرا و ارباب منصب والا بتعاقب او

نامرد فرمودند - که سرعت هرچه تمام تر از دنبال او شتافته خود را بدو رسانند - و مانند قضای آسمانی با سایر همراهانش احاطه نموده بدست در آرند - چون امرای عظام یازده گهزی شب گذشته به سعادت رخصت تشریف یافتند - چندی از مردان کار و شیران بیسته پیکار که بی اندیشه مانند پلنگان صف شکن بگ تله رو برعه کارزار می آورند - و بی محابا چون نهنگان مرد افکن تنها بر دریای لسنو اعدا می زنند - مثل سید مظفر خان و راجه بیتهداس و خدمت پرست خان و پرتی راج راتهور و خواص خان و غیره پنجاهتن مطلقاً بهیچ چیز مقید نشده بهمراهی لشکر التفات نمودند - و از روی پاس ناموس شجاعت ذاتی اصلا بیم و هراس بخود راه نداده چون باد وزان و برق فروزان شتابان گشته شش گهزی از روز گذشته در نواحی دهلپور خود را بسیاهی آن تیره روزان رسانیدند - چون از خود را در میان آب رودبار چنبل و سیلاب تیغ آتش میغ دلاوران کینه جوی دید - دانست که از میان این همه آب و آتش مفت جان بیرون فتوان برد - ناچار مانند بخت برگشته ناهنگ جنگ پیش آمد - و پامی ثبات و قرار چون روی خود سخت و استوار کرده شکنهای تنگ گذار را پناه خود ساخت - سپاه سایمان زمان باستظهار اسم اعظم حضرت پشت گرم شده رو بآن دیو خویان اهرمن نهاد نهاده دست و بازوی تیغ زن بکمان کشی و تیر اندازی و سر پنجه کمد اوگن بکمین کشائی و عذر بدمی برکشودند - خصوص جمعی از شیران بیسته کارزار که در آن گرمی هنگامه گیر و دار خود را مانند آتش کین برافروزی علم نموده در عرصه پیکار کارنامه رستم و اسفندیار بر روی کار آوردند - از جمله خدمت پرست خان میر آتش که همواره چون شعله سرکش بی حذر خود را بر خشک و تر می زد - و مانند تیغ شعله آمیغ بآب و آتش می رفت - درین میانه چون

شمشیر مرد افکن از سر گذشته خودشتن را یک تنه بر مخالفان زده بدار
 و گهر در آمد - و مانند کمان کین توز چین بر ابرو افکند و سیفه سپهرتیر به
 ساخته سر گرم زد و خورد گشت - و در این اثنا که کارهای دست بسته
 نمایان از سر زده صفحه میدان کارزار را کارستان نموده بود - بزخم تیری که
 بر شقیقه او رسیده کاری افتاد - از پا در آمده نقد جان را نثار راه خدیو
 روزگار نمود - و هم چنین راجه بیتلداس و پرتی راج راتهور با سایر برادران
 رعایت رسم و راه راجپوتان نموده از مرکبها فرود آمده آهنگ جنگ
 پیاده و سوار نمودند - و خرامستان بهتی و مرحمت خان بخششی
 احدیان نیز چفتن را از اسب انداخته خود نیز زخمدار شده در معرکه
 افتادند - و سید مظفر خان با جمیع برادران و خویشان شجاعت ذاتی
 و شهامت هاشمی را کار فرموده صفحه میدان ستیز را از شور کیر و دار روکش
 عرصه رستخیز نمود - و در پیش رفت کار چندان کشش و کوشش بجا آورد -
 که محمد شفیع نبیره اش با نوزده تن جان فدای نام و ناموس نمود -
 و پنجاه تن دیگر در جانبازی دقیقه اعمال روا نداشته محضر جلالت
 و طومار شهامت را بمهر و نشان زخم نمایان رسانیدند - و دو برادر راجه
 بیتلداس و قریب بصد تن از مغلان نامجوی و راجپوتان ناموس دوست
 در آن دستبازی جان باخته گوی ناموری از عرصه نیک بیرون بردند -
 در اثنای زد و خورد خانجهان زخم تیر خورده به پرتی راج راتهور برخورد -
 و بآنکه پرتی راج از اسب پیاده شده بود پای ازو کم نیاروده پیاده رخ
 به پیکار آن یکه سوار معرکه ادبار آورد - و بعد از تلاش نمایان هر دو از دست
 یکدیگر زخم نوزده برداشته بقایمی از هم جدا شدند - و دو پسر رشید او یکی
 حسین و دیگری عظمت با شصت تن از مردم عده او درین واقعه سر
 بیاد داد - و شمس خان دامادش نبیره عالمخان لودی که از کهنه سپاهیان

افغانه بود - و با راجی علیخان در سنبهل کشته شد - نیر با دو برادر
 محمد خان و محمود خان جاک در باخت - چون خانجهان در پسر
 آمدنی با داماد بقتل داد جز فرار چاره ندید - ناچار خود با دو پسر
 و پنج تن از آب گذشته سوای دوزن و چند سرب که پیشتر ایشان را بکشتی
 گذرانیده بود دیگر سایر اهل و عیال از نساء و جوارى و اطفال بسبب
 طغیان آب چنبل درین سو گذاشته روی انداز نوادى فرار نهاد - و باقی
 لشکر زخمیدار و شکسته از زیر تیغ جسده بعضی جانب بالای آب و برخی
 بسمت پائین آب و اطراف دیگر بدر رفتند - و جمیع اهل و عیال و اسباب
 و اموال ایشان از صامت و ناطق بدست ارباب مهب و عارت افتاده مگر
 چندی از زنان که بدست افغانان چنبل کشته شدند - و سید مظفر خان
 بعد از تحقیق فرار او و عدم مشخص سمت مقر چندی را بنفعص اثر
 و تجسس خبر باز داشته خود لمحک در میدان بقصد دمن منتولان
 و مراعات حال زخمیداران درنگ نمود - درین اثنا فدائی خان
 و معتمد خان و انیسرای و راجه جی سفک و خان زمان پی در پی رسیده
 بدو پیوستند - و بانفاق قرار بر استفسار اثر خانجهان داده از پی او راهی
 شدند - چون بکفار آب رسیدند سه پهلوار روز گذشته خواجه ابوالحسن
 نیز بایسان ملحق شد - چون تعدد عبور از آن آب بدون کسی ظهور
 یافت - صلاح وقت در آن دیدند که تا فراهم آوردن کشتیها و آرام گرفتن
 اسبها شب گذرانیده روز دیگر هنگام دو پهلوار از آب گذشته بعائب او
 متوجه شوند - چون اهتمام تمام درباره تجسس اخبار او داشتند - و به
 هیچ وجه وجه فرار او بنحقیق نه پیوست - ناچار خواجه ابوالحسن و سایر
 امرایان از شاهراه گوالیار و انقربی نه [دتیة] ۱۱ شتافته و از آنجا

به چندیری و نهرواسه روانه شدند - آنگاه متوجه سلوایی که برگشته ایست ملک گوندروانه گشته از آنجا حقیقت بدرگاه معروض داشتند - و موجب این حرکات آن بود - که چون او توقف اولیای دولت را که درین شفت بهر رو داده بود - از جمله مساعدتهای روزگار شمرده بشتاب بخت برگشته رو برآه آورد - و خود را بجنگل ملک ججهار سنگه ندیله رسانیده پناه بدو برد - و از آنجا که بمقتضای حمیت راجپوتانست - چنانچه در امداد پناه بسته جان و مال و ناموس دریغ نمی دارند - او را حمایت نموده از بیم سطوت اولیای دولت از راهی غیر مسلوک و جنگل های دشوار گذار از حد خود گذرانیده بملک گوندروانه رسانیدند - و آن بیواشه رو قریب بدو سه ماه در پیغولهای جنگل ها و کسارهای آن ولایت در غایت سراسیمگی سرگشته میگردید - سرانجام کار از ولایت برآز بر آورده بملک نظام الملک درآمد - و جکراج مقهور چون او را پناه داده راه نموده بود - بنابراین با راهبران مواضع گفته بود نه عسکر مفسور را بطریق پی عبط برآه دیگر دلالت نمایند - ازین رو دولت خواهان که از ساختگی این حیل ساز آگاه نبودند - در آن جنگل ها بهر سمت تردد می وجه داشتند *

مجملاً سایر بهادران مودب بصورت بجلدوی و تمجید عذایات بیغایات شده باحسان و تحسین سرافراز گشتند - خصوصاً سید مظفر خان و راجه بیتهداس و خواصخان و پوتھی راج و غیر آنها چون زخم های کاری داشتند - حسب الحکم بدربار سپهر مدار آمده از سعادت زمین بوس سرافراز گشتند - و بدین موجب بعنایت شاهنشاهی امتیاز پذیرفتند - و سید مظفر خان بعنایت خلعت و خنجر مرصع و دو اسب خامه و اضافه هزار سوار سرمایه امتیاز اندوخته منصبش ^۱ [پنجه رازی] ذات و سوار فرار یافت -

و راجه بیتهداس بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و فیل و اسب و نقاره و اضافۀ پانصد سوار اختصاص یافته از اصل و اضافه سه هزار و دو هزار سوار شد - و خواصخان بعنایت خلعت و اسب و فیل و گهپوره مرصع سوار وازی یافته باضافۀ پانصد سوار منصبش دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار مقرر گردید - پرتھی راج بعنایت خلعت و اسب و فیل و اضافۀ پانصدی دو صد سوار دو هزار و هشت صد سوار شد *

از سوانم این ایام رو گردان شدن بهلول میانه و سکندر دوتائی است از سعادت جاودانی و پیوستن بخانجهان - بسط این مقال آنکه چون بهلول مذکور بمقتضای سفاقتی که در نهالش مضموم بود همواره پیش نهاد داشت - نه تذکر یک او سلسلۀ آشوب و شورش بجغیش درآید - و بکی از سرگشتگان نه ادبار را بدست آورده خمیر مایه تخمیر فتنه و فساد سازد - درینولا از پیوستن خانجهان به نظام الملک آگهی یافت - از نالاپور که در جاکیر او بود و قدر عزابت منصب چهار هزار سوار داشت فرصت هزمت را غنیمت شمرده رو بوادی فرار نهاد - و در دولت آباد باو ملحق شد - و همچنین سکندر دوتائی که نسبت خویشی نزدیک بخانجهان داشت - بدصورت دور از کار از جالاپور فرار اختیار نموده ثالث آن دو منکوس شد *

چون به شاه عباس خبر سانحه ناگهانی جنت مکاری با سارت جلوس حضرت صاحبقرانی رسید - و بغابر محبت به غائبانه داشت - بحری بیگ رسولی را بآهنگ ادای مراسم بهذیت جلوس اقدس و آداب پرستش ارسال داشته همدران نزدیکی از جهان گذران در گذشت - و فرمانروائی ایران بساۀ صفی گذاشت - و بحری بیگ از پرتو آستان بوس درگاه فامیۀ بخت را فروغ سعادت داده بحکم رعایت مراسم

باز گشتی که از دیر باز میان این دودمان دیرمان و سلسله صفویه از راه کمال زداد و اتحاد مرعی بود - همدرین ایام سید کریم النسب میرهرکه را که از بندهای فهمیده و آزموده و معتمدان دیرینه روزگار دیده درگاه جهان پناه است بوسم ادای مراسم مبارکباد جلوس شاه صفی و لوازم تعزیت شاه عباس و تحصیل اشراف و اطلاع بر حقایق احوال و استیفای دقایق امور آن ولایت برسالت نامزد فرموده نامور ساختند - و هفتم آبان ۱۰۸۴ عنایت خلعت و خنجر و فیل و انعام پنججاه هزار روپیه سرافراز نموده حکم کردند که بعد از تقدیم وظایف امور مقرر و رسوم معهوده بزودی رخصت معاودت حاصل نموده متوجه دریاست سعادت ملازمت شود - و همدرین روز بحری بیگ را رخصت معاودت داده عنایت خلعت گرانمایه و خنجر مرصع و ماده فیل ضمیمه سوابق عواطف عمیمه ساختند - و چون میرهرکه جویده می رفت یک قبضه شمشیر مرصع بر سبیل استعجال با نامه نامی بانداء علامی افضل خان که هم اکنون بجنس نقل آن رقم زده ترجمان عفل بل زبان خرد یعنی کلک آداب دان میسود مصحوب مسار الیه ارسال یافت *

نقل نامه گرامی حضرت سلیمان مقامی به شاه صفی دارای ایران

حمدی که کبریائی معبود حقیقی را سزد هر زبان حال اوصاف کمال او بیان نمی تواند نمود - و زبان قال بغیر از عجز و تصور راهی دیگر درین وادی نمی تواند پیمود - پس درود نا محدود بر قایل لا احصی ثناء علیک انت کما اثبتت علی نفسک باد که حق حمد آن ذات مقهس تعالی شانه عما یقولون که در حقیقت اعتراف بعجز و قصور است بجا آورده سر

گودانان این وادی را ساهراه مستقیم آن مقصد اصلی راهذمائی فرموده - و بر آل آن سرور که وجود فیاض الجود ایشان حمد یزدانست - و بر اصحاب آن فیض گستر که بساط فیض دین مهین بیاری آن یاران بر بسیط زمین گسترده گشته - و شکری که بازی این عطیه کبری نامنذاهی و سیاسی که در برابر این نعمت عظمی الهی زبید به هیچ زانی و عنوانی ادا نمی تواند نمود - که بعد از غروب آفتاب عمر و دولت و انقضای ایام حیات و سلطنت عم جمجاء خلد آرامگاه جعل الجنة مثواه مثل آن کوکب عالم امروزی از افق دولت طالع و لامع گشته و مانند آن سزوار تاج و تختی کر سربو دولت صفوی نشسته - امید از کرم واهب بی منت آدست به این جلوس میمنت لزوم را بر آن صفوه دودمان صفوی و ثمره شجره مصطفوی و بر دروسنان آن دودمان رفیع السان مبارک گرداناد - چون از قدیم الایام الی الآن بمقصدای معارف ازلی که مستدبع رابط لم بزلی است میانه خواقین این دودمان خلافت دسان و سلاطین آن خادواده عظیم الشان پیوسته رابطه مؤدت مستحکم و همواره علاقه محبت محکم بوده - و بمودای العجب یتوارث از سلف بخلف این عطیه کبری و از سابق بلاحق این موهبت عظمی بارش رسیده - لهذا میانه اعلی حضرت سلیمان حسمت جفت مکانی انار الله برهانه و آن شاه جمجاء رابطه دوسنی بحد برادری مفتهی شده بود - و میان این دیارمند درگاه الهی و آن شاه والا جاه خلد آرامگاه در ایام خجسته فرجام بادشاهزادگی نسبت محبت بمرتبه انجامیده بود که آن جفت بارگاه را بمقرئه عم بزرگوار خود می دانست - و آثار مجتبی و علامات مودتی که رشک علاقه انوت و نفوت تواند شد از طرفین مساهده عالمیان می گشت - و یوماً فیوماً این معنی در تزايد و آناً فآناً این نسبت در قضا عطف بود - بعدی که از نسبت های سابقین بسیار و از رابط سالفین

بی شمار زیاده گردید - و پیوسته در خاطر دوستی گزین مهر آگین این معنی مذکور بود - که هرگاه واهب العطایا نوبت این خلافت ببری و سلطنت عظمی را باین نیازمند درگاه الهی رساند - بآن رضوان دستگاہ دقیقۀ از دقایق دوستی دلموعی نداشتہ آنچنان مجتبی و رزق که خواقین زمان از تصور آن در بحر تأسف مستغرق و سلاطین معاصر از رشک آن در دریای نحیر مستهلک گردد - و چون اعلیٰ حضرت سلیمان حشمت جنت مکانی که بحکم قضای الهی به دستخیز دارالملک بقا نهضت فرمودند - و نوبت این خلافت کبری باین نیازمند درگاه اله رسیده خار و خاشاک که از موج امواج حوادث بر روی این بحر (۱) [سلطنت عظمی] گرد گردیده بود بسعائۀ فیغ آنسبار سوخت - و عرصۀ مرز و بوم هندوستان را از لوث وجود مخالفان آب شمشیر خونفشان پاک ساخت - و تمام ملک موروثی که قبل ازین چندین بادشاهان عظیم الشان داشته اند - و مساحان روی زمین قریب سه ربع ربع مسکون انگاشته اند - بقصر ف اولیای دولت فاعره در آمد - و حمداً لله ثم حمداً لله و شکراً لله ثم شکراً لله - میخواست که مراتب دوستی را که مرکز خاطر مهر آگین بود از قوه بفعل آورده یکی از معتمدان آگاه و منتسبان درگاه آسمان جاه را برسم سفارت و طریق رسالت بخدمت آن عم قدسی مفعول روانه سازد - که درین اثنا خبر واقعه هایل و حادثۀ نازلۀ رحلت آن شاه جمجاء از دار فنا بعالم بقا رسید - و جراحت کلفت قصه پر عصه جنت مکانی را باز ساخت - تا آنکه مزده جلوس میمنت مانوس آن عالی تبار گردون اقتدار بر سریر خلافت آن عم بزرگوار و اسفزار آن شاه والا جاه بر مقرر دولت آن خلد آرامگاه غبار غم و الم را از گرد خاطر مهر آگین دور

گردانیده کلفت به بهجت و شدت بفرح و غم بشادی و الم براحهت مبدل گشت - رجای واثق و امید صادق از کرم کریم علی الاطلاق چنانست که همچنانکه این جلوس میمنت مانوس را برین نیازمند درگاه الهی مبارک گردانیده آن جلوس همایون نیز بر آن کامگار نامدار مبارک گرداند - و در وادی عدالت و انصاف و دوری از جور و اعتساف توفیق رفیق سازد - و در باب احقاق حقوق و ایفاء عهود و عفو زلات و ترک تعصبات و تکثیر خیرات و توفیر مبرات و تفقد حال ضعفا و رفع احتیاج فقرا و اعزاز علما و اکرام صلحا که لشکر دعا و حافظان شریعت غرا اند باحتراز قضایات سابق از سالغین قائید نماید - که درین صورت بهره کامل از سلطنت و حظ وافر از دولت یافده بطول عمر مبشر خواهد بود - و بوسیله دولت جهان دانی دولت دانی آنجهانی را حاصل خواهد نمود - چون شاه جمجاء را اعلی حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بمنزله مرزند و حضرت سکندر شوکت جنت مکایی بجای برادر می دانستند - و این نیازمند درگاه الهی آن رضوان دستگاه را عم بزرگوار میخواند - بمقتضای این نسبتها آن نور حدقه دودمان صفوی را بمنزله فرزند ارجمند دانسته آن مراتب دوستی را که در خاطر دوستی گزین مرکور داشت - که در ابام سلطنت و خلافت نسبت آن عم سلیمان جاه از قوه یفعل آورد - انشاء الله تعالی نسبت آن فرزند کامگار نامدار به فعل خواهد آورد - چون اخلاص شعار بحری بیگ را از روی استعجال عم غفران مال بجهت استخبار اوضاع و اسلعم احوال فرستاده بودند او را بزودی رخصت نموده ما نیز سید صحیم النسب معتمد پسندیده حسب میر برکه را بر سبیل استعجال از برای استفسار احوال خیر مال آن صفوه دودمان صفوی باتفاق او روانه آنصوب فرمودیم - که بعد از ادای مراسم تهنیت و تعزیت و اظهار مراتب محبت و مودت

بتقدیم رساند - و هر گونه امری که باعث مزید اقتدار و هر نوع کاری که موجب زیادتیی استقراز آن شاه والا جاه در امر سلطنت آن دیار باشد - و این نیازمند درگاه الهی را باید نمود - اشاره نمایند که از قوه بفعل آورد - و بر عالمیان نسبت دوستی خود را بآن فرزند ظاهر سازد که در چه درجه است - و چون خاطر بدریافت احوال مرخصه مآل بسیار متعلق است - هر چند آن معتمد را زودتر رخصت نمایند بهتر خواهد بود - و ازینجهت که همیشه گلشن خلعت تازه باشد خواهش اینست که بعد از مراجعت آن سیادت مآب از اعیان دولت معلی شخصی را که بمزید قرب و افزونی اعتماد اختصاص داشته باشد برسم رسالت و طریق سفارت بخدمت آن فرزند والا رتبت روانه نماید - مناسب آنکه شیوه ستوده آبای عظام و سنت سنیة اجداد کرام را در ادای دوستی این دودمان خلافت نشان همواره مرعی داشته بارسال مراسلات و ارجاع مهمات و اعلام مرغوبات که درین بلاد بهم می رسد گلشن محبت و چمن سعادت را نصرت و خضرت بخشند - ایام سلطنت قرین کامرانی و موجب سعادت دو جهانی باد *

از سوانح این احیان سعادت بی پایان ملا فرید منجم که در تحصیل فن ریاضی باوجود مناسب طبیعی و موافقت طالعی بتوفیق الهی ریاضت تمام کتیده بود - چنانچه همانا بفار فوط تتبع و وفور تطبع این فن را سلیقی و طبعی خود ساخته کتب زنج شاهجهانی که از توجه حضرت صاحبقران ثانی در اهتمام دستور اعظم آصف جاهی بهمراهی برادر خود ملا طیب و سایر ریاضی دانان روش هند و یونان باتمام رسانیده بود - از نظر انور شاهنشاه عالم و درم نیز اعظم گذرانید - و حسن سعی او بمصل تحسین و احسان و بتوقیع قبول و استعسان وصول پانت -

و چون اصول و ابواب این کتاب حسابی مقصم فوائد بیشمار و منافع بی حساب بود - و ضوابط و قواعد کلی که باعث سهولت استخراج و آسانی عمل باشد در طری آن اندراج پذیرفته - چنانچه بالفعل اهل این فن از زیچ الغ بیگی مستغنی شده استخراج تقاویم ازین ^۱ [کرامت] نامۀ نامی می نمایند - حسب الامر اقدس بقصد تعمیم نفع آن و سهولت تفهم و تفهیم و تعلم و تعلیم منجمان هندی زبان رصد بندگان اقلیدس کشای و درجه پیمایان دقیقه رس عبارت آنرا بلغت هندی ترجمه نمودند - امید که تا زمین ثابت و آسمان سیار باشد - و امتداد جداول تقویم لیل و نهار چون مدت عمر خدیو روزگار ممتد و برقرار بود - ضوابط استوار و قواعد پایدار این نمودار دانش ^۲ [موجب استخراج و استنباط احکام نجومی باد] *

درین ایام مرتضی خان خلف میر جمال الدین حسین انجو صاحب صوبۀ ننه بجوار عالم رحمت پیوست - و امیر خان صوبۀ دارملتان به پاسبانی صوبۀ مذکور و مقصب سه هزار و دو هزار سوار از اصل و اضافه امتیاز یافت - روز جمعه بیست و ششم آبان ماه مطابق سلح ربیع الاول سنه هزار و سی و نه هجری بآئین هر ساله جشن وزن قمری آذین پذیرفت - و سایر مراسم معهود این روز سعادت اندوز بر طبق دستور مقرر بظهور آمد *

(۱) م [گرامی] ل

(۲) [مبدین مناط استخراج و استنباط احکام نجومی بوده بنیاد قوانین آن دستور العمل جهان تا بقای بنای عهد مستقیم و اساس احکام اصابت آئین صواب قرین حضرت صاحبقران ثانی ممتد و مشید باد] ل

بیان محو آثار و رسوم بدعت که در میان طوایف افغانان کوه نشین سرحد کابل شیوع و وقوع یافته بود از توجه اشرف

چون پیوسته توجه اشرف بادشاه شریعت پناه دیندار و خاقان درم آئین
پرهیزگار بر آن مصروف است - که از آثار احتساب روزگار سلامت نصاب در
چار سوی گیتی ارکان اسلام رواج تمام پذیرد - و بمحض خاصیت نیت بل
بمقتضای حسن عهد مبارک قبح اعمال و سوء افعال خود بخود کناری
گیرد - لاجرم به نیروی بازوی جهد و اجتهاد اعلام معالم ملت زهرا بر افراخته
بجای آن شعار شریعت غرا آشکار ساختند - چنانچه آثار بدعت و ضلال
یکبار برافزاده ارباب بغی و عناد و اصحاب زندقه و الحاد که از زیر تیغ
سیاست جسته اند همگی به پیغولهای خمول در خزیده - و اهل صلاح
و همداد و اسلام و ایمان سالم و ایمن در وسعت آباد فراغ خاطر شاد وطن
گزیده اند - چون از مضمون عرضداشت لشکر خان صاحب صوبه کابل ظاهر
شد - که عموم قبایل افغانان تیره باطن تیراه و نواحی آن خصوص قبیله
غوریه خیل که مریدان بایزید متخذول تلریک نهاد مجبوه اند - که نزد ایشان
به ^۱ [یزدان شناسی] معروف است - و بذابر پیروئی آن گمراه شیطان
منش سامری دش از راه رفته اند - و بدلالت آن غول وادی ضلالت بچاه
جهالت افزاده اصلا عمل باحکام شریعت غرا نمی کنند - و از روی جهل
مدار دینی و دنیوی بر عقاید باطله او که عین الحاد و اباحت و شبیه
باحکام جاهلیت است نهاده اند - از جمله بدون عقد نکاح مباشرت زناترا

مباح می دانند . چنانچه بمجرد اینکه انجمی آراسته و گاری را ذبح کرده جمعی را اطعام کنند - بی آنکه صیغه ایجاب و قبول بمیان آید - ازواج را در کفار تصرف در آرند - و در طلاق بهمین اکتفا کنند که سر سفکریزه گرفته بدست زن دهند - و زن را از جمله ارث متوفی محروم می شمارند - تا بدان غایت که ورثه در انواع تصرف در ایشان مختار اند - خواه خود بزنی نگاهدارند - خواه زری گرفته بدیگری باز گذارند - و درین باب ایشان و اولیای ایشان را قطعاً امتناع نمی رسد - چون فرزندی در خانه یکی از بیدیان تولد یابد - گوش خر را بریده قطره چند خون از آن جراحات بر زبان مولود چکابیده کامش بدان پر دارد - تا در باب خونخواری و دراز گوش منشی هیچ جا پای کم نیارد - و بر هر بیگانه که به جبر دست یابند او را ملک یمین دست و خویشی را مالک رقبه او دانسته خرید و فروخت او را روا دارند - و جمیع متروکات مخصوص اولاد ذکور را کور ساخته دختران را بی بهره مطلق گذارند - و در وقت خونخواری بر هر قبیله از قبایل که دست یابند بی ایستادگی از پا در آرند - و هم چنین اگر کسی از روی سرکشی و زبردستی از ادای حقوق آن بد اندیشان ابا کند - و چون مال دیگری از اهل قبیله بدست ایشان در آید دست از آن برندارند - و آنرا مطلقاً حق و ملک بل عین مال خود شمرده بیوجه حسابی بدست خود در آرند - و از جمله خرافات شیعه ایشان است که بر هر که دست یابند اموال او را منصرف شده او را بقتل در آرند - و آنرا بر خود با این صیغه مباح گیرند که چون مقتول بوسیله ایشان از دریاوت مرتبه شهادت بدرجات والا فایز گشته - در روز جزا با ایشان بهمین دقیقه در حساب دقت نکند و طالب مال نغماید - و باین شبهه سخیفه جز تهی دست کسی از زیر تیغ ایشان نجسته - و بهمین که تن به بندگان نهاده جان مفتی نه برده -

و امثال این شناعات که شرح نتوان داد - چنانچه از غایت کثرت بشمار در نیاید در میان ایشان استمرار دارد - لاجرم بعد از اشراف و اطلاع فزین مضمون بی توقف فرمان گیتی مطاع از موقف خلافت شرف نفاذ پذیرفت - که لسنکرخان و سایر متصدیان مهمات صوبه کابل این ضلالت پیشگان را از ارتکاب این امور باصواب که از طور خرد و طریقه شریعت دور است باز دارند - و بانواع تحریف و تهدید از وخامت عاقبت این اعتقادات واهی که شرعاً و عقلاً مذموم است بترسانند - و اگر ازین پس کسی باین عملهای شنیع جرأت نماید او را تذبیه بلیغ نمایند - و حسب الحکم شریعت غرا تا زیانه و تیغ را برو حکم سازند - مجملاً در عرض اندک مدت بر طبق امر جهانمطاع حضرت خلافت پناهی که اوامر و نواهی آنحضرت مانند فضاء آلهی مبرم است - و رد و دفع آن از امکان بامتناع می گراید - مجموع آن بدعتهای واهی و امور منهیة مرفوع گشته مبتدعان از آن ممنوع شدند - و در اعمال و معاملات به منهج قوم و طریق مستقیم دین محمدی صلی الله علیه و سلم عمل نموده اجرای سایر احکام و حدود بر مجاری معهود ملت احمدی جاری و ساری گردید *

ارتقاء رایات جاه و جلال و نهضت آنحضرت به

نفس نفیس برای گوشمال نظام الملک

و خانجهان بصوب دکن

چون بعنایت آلهی از مبادی ایام خیر انجام شاهزادگی تا هنگام جلوس همایون و از آن روزگار سعادت آثار تا اکنون باوجود تملای مدت قطعاً برق تیغ شعله آمیغ سطوت و صولت اولیای دولت بی سبق اتمام

جعت برق خرمن سوز بخت سیاه هیچ تیره روزی نگشته - و در هیچ وقت کام کیش خواهی را به لذت انتقام و مذاق نشفی را بجاشنی تلافی شیرین نه ساخته - مادام که کار بنامه و پیغام از پدش رود و معاملات به تیغ زبان فیصل یابد - قدم فلم خجسته مقدم را بر دم شمشیر مقدم داشته قطع و فصل مهمات را به زبان تیغ حوالت نمی نمایند - لاجرم فرمان عالی شان مشتمل بر نصایح خبرت بخش عبرت آموز بنام نظام الملک صادر فرمودند - و ازین جهت که مصلحت تقدیر بامری دیگر تعلق پذیر گشته بود - اصلاً آن پندهای سودمند فایده نداد - و از ته دل همچنان بر سر سرانجام قرار داد خاطر می بود - تا آنکه روزگار حریف آزار برین آمد که از آن فرویر اندیشه دغا پیشه انتقام کشیده کام خود از آن خود کام بستاند - و سینه از کینه دیرینه او پرداخته آن تیره روزگار را بر روزگار خود نشاند - لاجرم غائبانه نفون حیل گوناگون بکار برده بساط مکر و فسون فرو چید - و هزار گونه بازیچه نیرنگ آمیز بر روی کار آورده رنگها بر آب زد - تا نقش شکست و منصوبه باخت آن سست رای بهمه وجه درست نشین ساخت - تبیین این ایهام آنکه چون خابجهان از پدش سیاه نصرت دستگاه رو گردان شده به نظام الملک پیوست - و او آن بد فرجام را در ولایت خود راه و بحماییت خود پناه داده در مدد مدد آن نفاق اندیش شد - ازین رو شعله غضب بادشاهی زبانه اشتعال و التهاب کشید - و فرمان قضا توامان به پروانگی قهرمان قهر جهان سوز در باب تهیه سیاه نصرت پناه اصدار یافت - و اوایل ربیع الثانی سنه هزار و سی و نه هجری موافق بیست و پنجم دی ماه آلهی بساعت مسعود و درخور نهضت همایون که سعادت برو مفتون و اقبال بدو مقرون باد ماهیچه مهر شعاع لوای والا بجهت تسخیر دکن بصوب مملکت جنوبی ارتفاع گرفت - و قفویش خدمت حراست

آن مصر عزت به مؤتمن الدوله اسلامخان سمت تخصیص پذیرفته
 منصوبش باضافه هزار سوار چهار هزار و سی هزار قرار یافت - و معتمد خان
 از تغیر خان مذکور بخدمت هختمی گری دوم و میرزا شجاع ولد شاهرخ
 بخطاب نجابتخان و فوجداري کول سرافرار گردید - و بعد از وزن
 مقدس شمسی سال سی و نهم از عمر چارید قوین و بوقوع پیوستن
 مجمع آن روز سعادت اذدوز کوچ در کوچ روانه شده روزی که ساحت
 خطه خاندیس از جوش جیش منصور که یاد از غوغای نفع صور میداد
 روکش عرصه محشر شد - از هول سطوت و ولایت ازیلی دولت سر تا سر
 مملکت جنوبی خاصه سرزمین شورش خیز دکن رستگیز انگیز شده
 در آن عرصه شور روز نشور بظهور پیوست - ارادتخان صوبه دار آنجا با تمام
 کومکین سعادت ملازمت اشرف دریافته یاقوت خان حبشی بانعام هیکل
 مصحف مرصع و دهب خاصه و یازده مرصع و پنجاه هزار روپیه
 نقد و کھیلوجی بانعام پنجاه هزار روپیه راداجی رام بانعام چهل
 هزار روپیه و مالوجی بعطای موازی این مبلغ و میناجی
 بمرحمت سی هزار روپیه و آتش خان بانعام بیست و پنجهزار روپیه
 سر بلندی یافتند - و بنهریک همت والا و رسوخ نیت و عزم جزم و حکم
 قهرمان قهر و سزای نفاذ امر که پیشکاران امور جهانگیری و جهانبنانی
 اند سه فوج عمان موج از دلیران عرصه کارزار و فرسودگان روزگار بسرداری
 سه اسپهد برگزیده مصاف دیده تعیین یافته بسر کردن این امر نامزد گشتند -
 سردار اول ارادت خان - امرای عظام و ارباب مناصب بدین موجب بهمراهی
 این فوج مقرر گشتند - ججهار سنگه بندیله - سید شجاعت خان بارهه -

رضویخان مشهدی - راو دودا - چندراوت - میر عبداللہ - اکرام خان -
 شیلیم زاده نورالدین قلی صفاہانی - احمد خان نیازی - ستر سال
 کچھواہہ - راجہ دولکا داس - کرم سین راتھور - ملنگت خان ولد
 ارادت خان - بلہدر سنگھاوت - مغولخان ولد زین خان - شیام سنگھ
 سیسودیہ - اہتمام خان قدیمی - رامچند ہادہ - ^۱ [اودیسنگھ] راتھور - تلوک
 چند ولد رای منوہر - جگتاہہ راتھور - مکندداس - جادون - و از دکنیان
 یاقوت خان حبشی - کھیلوجی بھونسلہ - میفاجی برادر مالوجی بھونسلہ -
 یسویخان جیریہ - فخر الملک - پرسوجی - بسونت راو - شمار سپاہیان این
 فوج با سایر برقداران و اہدیان بہ بیست ہزار سوار کشید - سردار دوم
 راجہ گچ سنگھ - درین فوج جمعی کثیر از اعظم امراء و منصبداران بدین
 تفصیل تعیین پذیرفتند - نصیری خان - بہادرخان روہیلہ - سردار خان -
 راجہ بہارت بندیلہ - راجہ بیتلہداس کور - راجہ منروپ کچھواہہ - انیرای -
 صفدر خان - یوسف خان - جان نثار خان - پرتھی راج راتھور - احدات
 خان مہمند - راول پونجا - شریف خان قدیمی - جہان خان کانر - راجہ
 بیرنراین - پیرخان میانہ - شادبخان اوزبک - خنجرخان - حبیب خان -
 میر فیض اللہ - رای ہر چند - گوکل داس سیسودیہ - کریم داد قاتشال -
 جیرام - ہرداس جہالہ - محمد شریف قدیمی - محمد شاہ قدیمی -
 حسینی قدیمی - و از دکنیان اوداجیرام و بیلاجی و شرزہ خان - از
 منصبداران و اہدیان و برق اندازان عدد این فوج از قرار ضابطہ معہود
 پانزدہ ہزار سوار مکمل مسلم خوش اسبہ - و سردار سوم شایستہ خان ولد
 آصف جاہی - تفصیل امرای این فوج بدین موجب - سپہدار خان

راجه جی سَنگه و راو سور بهورِ تیه و فدائی خان و بهار سَنگه بنذیلَه و الله
 ویردی خان و بهیم راتهور و مادمو سَنگه ولد راو رتن و راجه رویه افزون
 و مرحمت خان و کشن سَنگه بهدوریه و امام قلی و محمد حسین
 و شیرزاد و جعفر برادر باقر خان نجم ثانی و حیات خان قرینی و جمعی از
 مفسدداران - و از دَکفیان آتش خان حبشی و راوت راو سه هزار سوار
 تابینان یمین الدوله و پانصد سوار مردم رانا جکت سَنگه و شمار سپاهیان ابن
 فوج با احدیان و برقدازان پانصد هزار سوار بقلم در آمد - مجملا این سه
 دریای لشکر که فوج موج آنها از جوش تلاطم و تراکم از موج شور و شر
 بحر ابر پای کم نمی آرد - و کثرت سوادش که ساحت کوه خاک اغیر
 را فرو گرفته بود پهلوی بر عظمت چرخ اطلس میزد - بنابرین شانزدهم اسفندار
 مطابق بیستم شهر رجب سنه هزار و سی و نه هجری از کنار آب
 تپتی به تسخیر دکن رخصت یافته با عون و مون آهی و همراهی
 اقبال بادشاهی بسمت بالا گهاٹ واهی شدند - و ارادت خان بخطاب
 اعظم خانی و سرداری کل سپاه سوافوازی یافت - و مقرّر شد که
 راجه گچ سَنگه و شایسته خان بصلاح دید او کار کرده از اندیشه صواب او
 در نگذرد - و روز دوشنبه بیست و دوم اسفندار در ساعتی سعادت آثار
 که انجم شغسان اختر شمار بجهت دخول برهانپور اختیار نموده بودند -
 شاهنشاه جهان پناه بدولت و اقبال بر فیلی خجسته منظر فرخ فرسوار
 گشته - اقبال در رکاب روان و نصرت در جلو دوان - و سران سرانرا از اطراف
 پیاده رو برآه نهاده - بائین بادشاهانه روانه شدند - و برسم معهود از دو
 سو دست زرباش گهر بار چون سحاب نیسان بدر پاشی در آمد - و مانند
 شاخ شگوفه در موسم بهار سیم افشانی و درم ریوی سر کرد - چنانچه
 سرقا سر دشت و در آب گوهر غلطان رو بسیلان آورد - و تمام آن سرزمین را

سکه نقره خام فرو گرفته روی زمین ملع شد - و آن خطه پاک از وررد مسعود آبروی عالم آب و خاک آمده از یمن قدوم و فیض حضور آنحضرت دارالسرور خطاب یافت - دولتخانه آن دارالسلطنت که در ایام بادشاه رادگی نشیمن های دلفریب دلکش در فضایش اساس یافته بود - از نزول اشرف روش خلد برین گشت - درینولا خواجه ابوالحسن که بتعاقب خانجهان تعیین یافته بود با سایر کومکیان و دریا خان از بکلانه آمده ملازمت نمودند *

سرآغاز سال سوم از جلوس سلطان السلاطین روی زمین و بیان سوانح دیگر

مشت ایزد را که درین نوروز جهان افروز یعنی آغار سال سوم از جلوس فرخنده فرهمایون فال حضرت گیتی ستانی که در حقیقت فصل ربیع روزگار و سن شباب لیل و نهار است - بهار عهد شاهنشاهی از ورش نسیم فضل الهی گلی کرده - و ترشح نیسان احسان آنسرور سر تا سر هفت کشور را سرشار افضال و تفضل نموده - روز پنجشنبه که ششم شهر عظمت بهر شعبان سنه هزار و سی و نه هجری است در آن ساعت که اورنگ افروز طارم چارم اعظم از تابخانه حوت بغرفه شرفخانه حمل تحویل نمود - دارای دارالسلطنت آدم خدیو عرمه عالم نیز از خلوت سرای محل اعظم بمركز حقیقی خلافت یعنی بارگاه خلائق پناه که محیط ماهی نا ماه است بدولت و اقبال انتقال فرمودند - و سحاب دست زرافشان را که همواره در صدد پاشیدن گرد آورده صدف های عدن و عمان است بموج زدن در آورده دیگر بار زمین را گوهر نثار ساختند - و سالیانه نواب مهد علیا از اصل و اضافه نوازده لک روپیه قرار یافت - و هفت هزار سوار منصب دار

و احدی و برقداز بسرداری راو (تن و وزیر خان بجهت تسخیر ملک تلنگ و انداز ترکناز اطراف و نواحی آن تعیین پذیرفتند و امر فرمودند که چندی در بام که سرحد ملک تلنگ پیوسته است اقامت نموده آن قدر قوار گیرند که به هیئت اجتماعی سرقا سر آن مملکت بدست آید - هراولی فوج اعظم خان بعهده اهتمام سید مظفرخان مقرر گشته روانه بالای گهاگ گردید - بعضی از نفایس نوادر و ظرایف تحف از نواب مهد علیا و شاهرادهای کامگار و امرای نامدار به قیمت بیست لک روپیه بعنوان پیشکش از نظر اشرف گذشته پرتو نظر قبول بر آن تامت - و همدین روز قاضی محمد سعید کهرودی وکیل عادلخان که بزیر فضایل نفسانی آراستگی داشت - داخل بغداد درگاه گشته بانعام ده هزار روپیه و سی هزار روپیه سالیانه سرافرازی یافت - دریا خان روهیله از شور بخنی و دیره اختری از سوابق عنایات بادشاهی قطع نظر نموده و از رعایت حقوق مراحم نامتفاهی جسم پوشیده جنسیت و آشنائی خانجهان منظور داشته بدو پیوست - رحیم خان داماد عنبر حبشی و سرور خان از نظام الملک جدا شده بکار فرمائی سعادت روی امید باین دولت خانه آوردند - اولین به منصب پنجزاری ذات و دو هزار سوار و انعام خلعت و اسب و فیل و دویمین بمنصب در هزار سوار و ترکمان خان بعنایت نقاره سر بلند و بلند آوازه گشتند *

چهارم اردی بهشت موافق رمضان المبارک فرخنده اختری زهره پیکر در شبستان خلعت از مطلع مهد والا نواب ممتاز زمانی طلوع نموده به حسن آرا بیکم موسوم گشت - شانزدهم ماه خواجه ابوالحسن باستیلاص ولایت ناسک ترنیک اختصاص یافته با شاهنواز خان و ظفر خان و سید دلیر خان و خواجه فاضل مخدوم زاده و کرم الله ولد علی مردانخان و خواجه عبدالله جمعی دیگر از منصب

داران و [راجپوتان]^ع و بوقت ازان مرخص شد - و حکم والا صادر گشت -
 که چون شیر خان صوبه دار گجرات با کومکيان آنولایت بدو ملحق شود - بعد از
 برسات بهم راهي بهر جي زميندار بکلانه متوجه تسخير ولايت مذکور گردد *
 بيست و سوم عبدالله خان بهادر فيروز جنگ از کالهي رسیده سعادت
 ملازمت افدرخت - چون درميان اعظم خان و شايسته خان نقش اتفاق
 درست نه نشسته بود عبدالله بسرداري آن فوج مقرر گشته حکم طلب
 شايسته خان بحضور صادر شد - بعد منصبدار جلو صد قبضه شمشير
 و جمدهرو سپر و يراق طلا و مطلا و بهمين کيفيت و کميت اسلحه مذکوره بعد
 منصبدار گرز دار از مغولان بهادر کار آزموده که بحسب مقرر همراه دو صد
 اهدي بگريزهای سيمين و زرین در دربار حاضر بوده بوقت سواري از
 ملازمت رکاب سعادت بهره ياب مي باشند عاطفت فرمودند - و بدو صد
 تن از اهديان گرز دار مذکور دويست قبضه شمشير و جمدهرو سپر و يراق نقره
 مرحمت فرمودند - بنام احمد بيگ انکه شاهزاده محمد شجاع خدمت
 ايصال فرمان، قدر نشان و خلعت گرانمايه به محمد علي رسول داراي
 ايران که دريغولا به لاهور رسیده بود رقم زدند از آنجا که اصابت عين
 الکمال فرع نهايت مرتبه کمال است - از شور چشمي های افلاک و تنگ
 نظريهای انجم در پنجم ماه تير جسم زخم بموکب اقبال رسیده وقوع امری
 که متوقع نبود بچنداول فوج اعظم خان رسيد - حقيقت اين واقعه آنکه
 چون درين مدت افواج غنيم مقهور بغاير مکر مالشی بسرا یافته از بیم
 رو بروی اوليای دولت قلعه نه شده در اطراف بهپاه ظفر پناه گاهی از
 دور مانند بخت تيره خویش سياهي ميفمودند - و اگر گاهی بانداز

اظهار تجلد و قه‌ور در مقام دست‌بازی شدند - چون کار بسر‌بازی می‌کشید
 از قرار معهود باز بر سر کار خود رفته راه فرار می‌سپردند - لاجرم انواع
 موبک اقبال بغابر فوط قه‌ور ایشان را داخل هیچ باب نه شمرده ازان
 بدادیشان حسابی نمی‌گرفتند - اتفاقاً در روز مذکور که چن‌داول فوج
 اعظم خان به ملتفت خان پسر او و چندی از راجپوتان مثل راو دودا
 و ستر سال و راجه گرده‌ر و کرم سین و بل‌بدر و جمعی دیگر مقرر بود -
 و قول لختی پیش‌تر رفته دو گروه فاصله راه میان این دو گروه دست داد -
 خان‌جهان و دریا خان و مقرب خان و بهلول که در فوج آن مقهوری چند
 مخدول بودند - جمعی پریشان را پیش‌تر فوس‌دادند - که مگر قابو یابند انتها‌ز
 فرصتی نمایند - و چون آن کوه ادیشان نزدیک آمده بر حقیقت
 حال اطلاع یابند هم‌کنار آگاه ساختند - و ناگاه از اطراف شتافته و غافل
 کمین کشوده بیک‌بار راه بر چن‌داول بستند - اولیای دولت باوجود قات
 از پیش‌تر اعداء که دوازده هزار تن بودند نیزدیشیده با صولت شیر در آمده
 بر ایشان حمله آور شدند - و از طرفین مردان فاموس جو داد مردی
 و مردانگی داده چندی تن از موافقان و مخالفان بے سر گشته و جمعی
 کثیر زخمهای کاری برداشتند - از جمله دلیران مغول امام قلی پسر
 جان سپار خان و رحمت الله پسر شجاعت خان عرب که از خانه زادن
 کار آمدنی بودند احیای مراسم حق‌گذاری نموده بکار آمدند - و از ناپیدان
 ایشان نیز و جمعی از راجپوتان مثل راو ستر سال برادر زاده راجه مان سنگه
 با دو پسر خود در معرکه جان سپاری افتاده رایت نیک‌نامی برافراختند -
 و ازین دست کرم سین و قه‌ور و بل‌بدر و سنگ‌هاوت و راجه گرده‌ر نیزه
 راجه جیمل جوهر مردی آشکارا نموده و چهره بزخم های کاری رنگین
 ساخته در میدان جانشپاری افتادند - چون حقیقت بعرض اشرف

رسید - بادشاه حقایق آگاه رعایت حق سپاهیان جانسپار نموده باز ماندگان ایشان را مشمول عفویت ساختند - و پسران ایشان را بمناصب والا نواخته وطن های راجپوتان را بجایگزیر فرزندان ایشان دادند - و راجه دوارکا داس را که تردهای نمایان بجا آورده زخمهای کاری برداشته در میدان افتاده بود احترام و برداشت تمام فرموده بآبروی زخم که آیت دلیری و نشان مردانگی است رایت امتیازش باضافه پانصدی دو صد سوار بر افراخته بعفایت علم هر امر از ساختند - درین روز ملتفت خان سرگروه فوج چنداول با راو دودا از رعایت مراسم ثبات قدم پهاو تهی کرده توفیق نیافتند که مصدر امری شوند *

از سوانح این ایام ترتیب یافتن عید گلانی است برسم معهود این دولتهائے جاوید - چنانچه هر ساله در روز قیر از ماه تیر که نخستین روز است در موسم برسات هندی جشن فرخنده بآئین بادشاهانه ترتیب می یابد - و آنرا به پارسی عید ترکان می گویند - و ملوک عجم نیز از عهد قدیم باز پیوسته این روز را عید گرفتندی - معجمه بآئین معهود شاهزادهای والا قدر و امرای رفیع مقدار صراحیهای مرصع بذواتر جواهر و سایر بذها صراحیهای میثا کار و زرین و سیمین از گلاب ناب سرشار ساخته گذاریدند - خان زمان و اهراسپ برادرش با سی لک روپیه از اکبر آباد رسیده در فوج خواجه ابوالحسن شرف تعیین اندوختند و چهل دست خلعت بلرانی مصحوب مکرمت خان که بجهت استعمال خصوصیات احوال موکب اقبال خصوص کمیت و کیفیت لشکر ظفر اثر بهلا گهاٹ تعیین شده بود برای امرای عظام مرحمت شده *

از اتفاقات حسنه که درین اوقات روی نموده مقتول شدن جادون رای است بفرموده نظام الملک - از آنجا که تخم بدکاری جز ادبار جاوید ثمره دیگر نیارد - و نهال تبخ اعمال غیر از نکال دارین حاصلی ندارد - چنانچه جادونرای

مقهور مذکور که با پسران و پسر زادگان و خویشان و منقسمان خویش بمنصب بیست و چهار هزاره ذات و پانزده هزار سوار درس دولت جاویده طراز سرافرازی داشته محال انقد بجایگزیر ایشان تفخواه بود - از روی کافر نعمتی پشت بدولت جاوید کرده روی اوید بسوی نظام الملک آورد - لاجرم منتقم حقیقی انتظام او را به نظام الملک حواله نمود - تا بشعله تیغ بیدریغ دمار از روزگار آن بد کردار و فرزندان او بر آورد - تفصیل این واقعه آنکه چون این تیره انجام با اهل و اولاد از موکب اقبال بریده به نظام الملک پیوست - بذابر آنکه بے حقیقتی و کافر نعمتی ازو مکرر بوقوع پیوست - لاجرم نظام الملک باوجود کونه اندیشی از راه دور بیغی خواست که او را بدست آورده چندی در زندان مکافات و بندیخانه مجازات که پند خانه ناخر دمندان است محبوس دارد - بذابری این راز مضمر و سر سر بسته مخمر را با چندی از محصرمان خود در میان نهاده مقرر کرد - که چون او بحضور بیاید همگنان از همه سودست یکی کرده او را دستگیر نمایند - بعد ازین قرار داد کس فرستاده او را طلبیدند - و بذابر آنکه او اصلا از حقیقت معامله آگاهی نداشت غافل با پسران خود بدان انجمن در آمد - آنکه آن گروه از کمین گاهها برآمده دست به بستن ایشان کشادند - و اینها دست به بند داده تیغها از نیام کشیدند - و بمقام رد و خورد در آمده دست بمداغه و ممانعه کشادند - و باوجود کشتش و کوشش تمام بجای رسیده کشتش چاره نرول قضا سودی نداد - چنانچه در آخر کار از هجوم مردم نظام الملک با دو پسر کار آمدنی اجلا و راگهو و بسونت راو نبیره اش که بجانشینی او نامرد گشته بود کشته گشتند - و چون این واقعه شدنی وقوع یافته آن فرومایه دنی که بهمه مذهب کشتنی بود بجزای کردار ناسزای خود رسید - زن او که

۱ [کرجائی] نام داشت و مدار کار بار بود - با جگدیو برادر و تمامی احفاد و خویشان و منتسبان از دولت آباد فرار نموده بقلعه^۲ [سندهرگر]^۳ وطن دیرینه خود که در نواحی جانفا پور واقع است تحصن جستند - و چون نظام الملک بر ایسان دست نداشت در صدد تفقد و داجوئی آن بد اندیشان شده خواست - که عهد و پیمان بمیان آورده ایشان را استمالت دهد - چون عهد آن بد عهد محل اعتماد نبود - بر قول از دل نهاده نشده متوجه درگاه گشتند - از آنجا که مقتضای عفو و صفح آنحضرت است رقم بخشایش بر جراید جرایم و صحایف اعمال نا ملایم همگنان کشیده فرمان مرحمت عنوان بنام اعظم خان صادر فرمودند - خان مذکور تا سر اردو یا قوت خان و اوداجیرام و کپیلوجی و سایر سرداران دکنیان را به پذیرش ایشان فرستاد - جگدیو راو را حسب الحکم معلی تسلیم چهار هزار سی هزار سوار و عنایت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و تلفگ راو نبیره اش را تسلیم سه هزار سی پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسب و فیل عنایت فرموده یک لک و سی هزار روپیه نقد بر سبیل مدد خرچ بهمه داد - و محال متعلقه زمیندارعی جادونرای بر آنها ارزانی داشت *

از سوانح این ایام شکار شیر شاهنشاه شیر شکار است بروش بادر که عبارت از دامی است مخصوص بصید دد و دام در نهایت استحکام که طول آن ده هزار ذراع بادشاهی ست بلرتفاع شش گز - آن سرپرده بستون های استوار بر پا کرده انواع بهایم و سباع را بدان احاطه

(۱) ع [گرجای] منتخب اللباب - حصه اول - صفحه ۴۲۷

(۲) ع [سند که پور] منتخب اللباب - حصه اول - صفحه ۴۲۸

می کنند - و رفته رفته از چار سو بیشتر آورده آنها تنگ می سازند تا بدان حد که مطارب باشد نگاهداشته آنگاه بصید پردازند - چون الله ویدی خان بهرض رسانید - که در شکار گاه تفویض شیری چند آشکارا شده اند - و چند روز است که مراوان از دور آنها را نگاهبانی می نمایند و باحاطه نگاه نظر بند دارند - چنانچه همما آن ددی چند اهرمن منظر در پرده زجاجی چشم مانند دیو در شیشه بند اند - بفاور آنکه طبع مقدس بصید شیر بس مایل بود فی الحال حکم فرمودند - که شیران را بعنوان احاطه دام مذکور بدام احاطه در آرند - و بروفق و مدار آنها را رانده بظاهر باغ زمین آید رسانند - چون فرموده بجا آمد آنحضرت فیل سوار به صیدگاه شریف برده ده قلاده را به بغدوق خامه صید فرموده و چهار بچه شیر را گرداران شیر افش که هریک بباد صدمه گرز البرز شکن صد رخنه در اساس سد سفیدر و هزار شکاف در دل کوه قاف می افکندند - بضرب دست صید کرده زنده بقید در آوردند :

اشتعال یافتن نایره آشوب و شوشن افغانه
 سرحد تیمرا و بنگش بشواره شرارت
 کمال الدین وهیله و انطفاء آن
 برشحه فشانئی تیغ آبدار
 دولت خواهان آن ضوبه

خاصیت ادبار و لازم ماهیت تیرگی روزگار است که بهر برگشته بخت سرگشته اقبال رو آورده غبار هلاک و بوار بر روی روزگار و تارک اعتبار او افشاند - اگر بمنزل مفون چاره در باره اوکار ابرطوفان بار کند - هر آینه گرد تیره بختی

که برو نرسیده از و فرو نه شسته زنگ سیاه گلیمی ازو نزداید - و اگر
 بالفرض اهل روی زمین همدست شده بدست گیري او برخیزند - و فنون
 سعی و تدایر گوناگون را بکدیگر برآمیزند - لامحالہ این معنی در ماد
 بهبود او سودی نداده اصلاً اثری برین مراتب منتبت نگردد - چنانچه
 خانجہان کہ بخت و اقبال ازو رو گردانیده بصل تباہ بخاک سیاهتر
 نشانده بود - چندانکہ دست و پا را کہ آبی بر روی کار خود آورده گرا
 ادبار دور کند - ببشتر بمغاک خاک تیره فرو رفت - درینولا کہ دریای
 لشکر خاقان بحر و بر را از شش جهت محیط خود یافت - چو خس و
 گرداب و خر در خلاب پای نهد و سرگردان مانده از هیچ رو راه بدر شد
 نداشت - لاجرم بخاطر آورد کہ بہر یک نامہ و پیغام افغانستان
 زباده سر آن سرحد را شورانیده از جا در آورد - و اینمعنی
 باعث شغل قلب دلاوران پاکہ علت اگوانی خاطر اولیای
 دولت جاودانی گردد - غافل از آن کہ از غبار انگیزی شورش مشت
 پشه مذش ذرہ نہاد کہ در جذب خیل سلیمان زمان وجود موزی ندارد
 چه مابہ گرد بر دامن کبریا و جلال اولیای دولت ادبی اتصال نسیند
 ہی الہی *

از جا نرود کوه بتکبریک دسیم

در پای ز موج بپش و کم نسود

مجملاً بنابرین اندیشہ بہ کمال الدین واد شیعہ رکن الدین روهیلہ کہ ا
 عہد جغت مکانی بمنصب چہار ہزاری و خطاب شیر خانی سرافراز
 داشت - مکتوبی ابلہ فریب مستمل بر ہزار گونه تلمیح و ترغیب
 نوشت - آن خود سر بغور معاملہ فرسیدہ بمجرد نوشتن او از جا در آمد
 و سایر افغانان را بامداد خود خواندہ در آن سرزمین سربہ فتنہ و فس

برآورد - چون سعید خان که در آنلا در کوه‌ها اقامت داشت - از نوشته شمشیر خان و داؤد کماشندگی لشکر خان بر این مضمون آگاهی یافت : که کمال الدین فافص نهاد که از آشفتنه معزنی پیوسته سودای خود کامی در سر بیهوش او در جوش بود - و همواره ریاست افعان میخواست - از آب انگ گرفته تا نواحی کابل قبايل افعان را بشویش در آورده تا خود معتمر و مقور ساخته که از پیساور مانده سر کند - بفران ذوالقدر خان و علیخان بیدگ بخشی آن نهاده را با شادمان پهلوی وال و خصم کمر و چندی از احدیان و قبايل خود بد نگاهبانی دولت تعیین نموده خود در عرص یک نیم مهر به پیساور رسید - و بصلاح دند دولتخواهان نامه مستعمل بر نصایح هوش امرا فرستاده ابواب مراعات برو کسود - اگر چه بحسب ظاهر نخست از در طاعت و قبول اطاعت درآمده انبیاد گونه آشکارا نمود - لیکن در باطن لباس اظهار در موافقت کار خود ساخته بد سپید اسس مخالفت و تمهید قواعد محاربت پرداخته - زبان آوران چاپلوس را بدعوت سران سایر الوس افعان خصوص عبدالقادر ولد احدات بد نهاد و کریم داد کور پسر جلاله و محمد زمان پسر پیر داد فرستاد - و آنها جمیع لاسر نفرو اثر درون نعره و دوشسار تیراه و بنگتس علیا و سفلی و سایر الوسات خنک و چاچی و بوری را فراهم آورده در یولم گذر هفت گروهی پیساور به کمال الدین پیوستند - و او نیز تا رسیدن اینها افعان نواحی پیساور و اشغر و محمد زئی و ککیانی و خلیل و مهمند و داؤد زئی و یوسف زئی و ترکانی و امثال ایشان از آن طایفه پریسان روزگار را جمع ساخته بود - بانفاق یکدیگر شعله افروز آتش عصیان شده

(۱) ممکن است که بنویسند درون نعره داشته - در ناساها - این

مقام به اسم بنویسند ذکر کرده شد [صفحه ۴۳ - حصه اول - جلد اول]

بدمدت افسون ادبار هنگامه امسوده بغی و طعیان را گرم ساختند - و روز سه شنبه غره امرداد به پیشاور رسیده ظاهر آنرا بسیاهی سپاه چون باطن تازیکیان تیره درون تیره بظلمت کفر و کفران فرو گرفتند - سعید خان و چندی از بندهای درگاه مثل شمشیر خان و شکر الله ولد لشکر خان و جمال و جلال پسران دلاور خان کاکر و سید ماکهن و دیگر دلاوران راضی به تعصن نشده بر سر آن شدند که در بیرون بایستادن و برو شوند - ولیکن چون ملاحظه مصلحت وقت ضرور بود - و یکباره قطع نظر از مراعات لوازم حزم و دور اندیشی نمودن از طور خود دور بود - ناچار از راه حزم و دور اندیشی قرار بدان دادند - که چندی از درون با مخالفان بمقام مدافعه درآمده چون خاطر از شکست و ریخت قلعه جمع کفند - یکباره به هیئت مجموعی برآمده در یکدم دمار از روزگار آن جماعت پریشان حال برآرند - سعید خان جا بجای مردم را بمعاظت تعیین نموده سپاهیان کار آرموده کارزار دیده را بنگاهداشت مداخل و مخارج باز داشت - و خود با پسران و تابینان آرام حرام گرفته می از مراعات شرایط تحفظ و تیقظ و مراسم سعی و تردد نیارمید - و در ایام محاصره هرگاه که مخالفان تبه اندیش از راه نهور در آمده انداز بوزش می نمودند - بهادران جلالت شعار بضرب توپ و نفنگ خاک وجود نابود آن خاکسارانرا بصرصر فدا بر می دادند - و اکثری از مردان کار معاظت مورچله را به بند و تچیان گذاشته از حصار برآمده بسعله تیغ آبدار که هم خاصیت دعاء سیفی است - آتش در خرمن حیات آن منافقان می زدند - و بفگهبنانی اقبال حضرت جهانبانی از آنجا که توجه تأیید یافتی جناب یزدانی کار حزب البحر و حرز یمانی می کند - بر اعدای دولت فایق آمده بی آسیب و گزند مخالفان سالم و غانم معاودت می نمودند - و در عرض این اهام

روزی آن فرقه تفرقه آثار پریشان روزگار به هیئت مجموعی به پناه تختها درآمده بر حصار یورش نمودند - سعید خان با عناد عون و صره آهی و اعتضاد و همراهی نائید بادشاهی مورچلها را باهل توپخانه حوالت نموده با دلوران کار آرموده از حصار بیرون تاخت - و آتش کین دشمنان دین برافروخته مانند برق جهان سوز بر غنیم سیه گلیم تیور روز جلو انداخت - و بمحض امداد آهی باندک کشتش و کوشش برایشان غلبه نموده قتل و کشتن بسیار بظهور آورد - و بقیة السیف آن خیره سران چون بخت خویش مغلوب و منکوب بودایی فرار شناختند - و بنابر آنکه جمعی انبوه از آن گروه برگشته روز در محلات مکال بیرون شهر مانده تا غایت از شکست سران خود خبر نداشتند - و بیم آن بود که بهنگام تعاقب هزیمتیان غنیم آن بد عاقبتان خبردار شده به تسخیر حصار زرآرد - لاجرم دولت خواهان صلاح در تعاقب ندیده نخست بدفع ایشان پرداختند - و جلو ریز بر ایشان تاخته خلقی نامعروف راه نیست و نابود و باقی را پریشان و متفرق ساختند - و جمعی کثیر که از بیم شمشیر بیچار دیوارهای محکم و خانهای استوار پناه برده بودند - آتش در آن خانهها زده بسعلة انتقام دود از وجود و دمار از روزگار ایشان برآوردند - و چون خاطر را از آن جماعت پریشان روزگار جمع ساختند - بر سبیل تعاقب سر در دنبال گریختگان نهاده قریب شش کوه از عقب ایشان رفتند - و سر از تن خلقی بیشمار برداشته مظفر و منصور بشهر مراجعت نموده حقیقت واقعه را از قزاق واقع در عرض فتحنامه عرضداشتند - بادشاه حق شناس سعید خان و غایبانه مشمول انواع عنایت ساختن بمرحمت خلعت فاخره و که شمشیر خاصه و اضافه هزاره ذات و پلصد سوار برنواختند - و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاره دو هزار پانصد سوار پایه اعتبارش افزودند ،

چون بعرض رسید که دیانت خان دست بیاضی قلعه دار احمد نگر
مراحل بادیه رحلت را پیموده آبهانی شد - بنابراین جان نثار خان را
بعفایت خلعت و نقاره و منصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار از
اصل و اضافه و انعام چهل هزار روپیه نقد اکرام بخشیده بتقدیم خدمت
مذکور مختص و مرخص ساختند - سید نظام داد سید مدر جهان بخطاب
مرتضی خانی سعادت نصیب گسند از عفیات اشرف سر رشته نظم
احوالش سمت انظام پذیرفت - بعرض مقدس رسید که^۱ [دانا راوجی]^ع
از عمده های نظام الملک با شیخ صومی و سادات خان و شراره خان از
دکن خان دوران را آمده دیدند - منصب اولین سه هزاری در هزار سوار
و منصب هر کدام از آن سه نفر هزار و پانصدی سوار به نجویز خان مذکور
فراریافته از محال مفتوح بلگانه جاگیر تمخواه گردید - حکیم صادق که از
رسالت توران زمین مراجعت نموده بود به پرتو سجده این آستان عرش
نشان ناصیه بخت را فروغ سعادت بخشید - چون درین ایام
سید مظفر خان سردار فوج هراول اعظم خان را ورمی در حوالی ناونس
به هم رسیده از کار باز داشت - حسب الامر عالی متوجه درگاه والا گشته
راجه جی سنگه بجای او مقرر شد -

از سوانح این اوقات غلبه موکب اقبال است بر عظیم در سرحد داسک -
و صورت این معنی مبهم آنکه چون خواجه ابوالحسن بعد از انتضای موسم
برسات بادفاق خان زمان و غیره بندها روانه مقصد شد - افواج منصوره را
سه بخش نموده خان زمان و شیرو خان و ظفر خان را بسرداری این فسونها
نامزد ساخت - و مقرر نمود که ازین افواج ثلثه هر روز در وقت کوچ

(۱) ع [تاریخ] ل - در نادرنامه نادجی آمده [صفحه ۳۱۵]

بفرست فوجی بهراولی و فوجی به چنداوی تا بآن منزل قیام نماید - چون گماشدهای نظام الماک رعایای آن ولایت را کوچانیده بکوهسار و جفکل‌های دشوار گذار فرستاده بودند - چنانچه در آن نواحی بلکه در اطراف محال دوردست نیز از آبادانی فام و نسل نموده بود - و راهگذر فلت غله و کثرت سپاه و عمله و معالک اردو غلای آذوقه بل قحط خوراک بجای رسید - نه نزدیک بود محال توقف در آن محال دور نه بل محال بنشد - لاجرم باشاره خواجه لشکر ظفر اثر بهر طرف تاخت آورد؛ دست بذاراج و بهب و غارت کساده در هر تاخت آذوقه بی‌شمار بدست آوردند - و گرانی و نایابی آذوقه لکنی کمی پذیرفت - در انقای این حال خبر رسید که نظام الملک گروهی انبوه را از سوار و پیاده بسرداری محالدار خان و عمر افغان و غیره تعیین نموده - که اطراف معسکر اقبال را دور احاطه نموده شبها به بان اندازی و روزها بدستبازی در آید - خان زمار و ظفر خان با موکب نصرت شعار در شب ایلغار نموده متصل صبح چون قضای ناکهان بر سر ایسان نازل شده جمعی کثیر را بقتول ساختند و چندین اسیر و دستگیر نموده اسباب و اموال و احوال ایسان را بالکل منصرف شده قرین ظفر معاودت نمودند *

بیان سبب تفویض سرداری کل بدستور اعظم
عضد الخلفه الکبری آصف خان

و روانه شدن خان عظیم الشان
به بالاگهات در مرتبه اول

چون میان اعظم خان سردار کل و سرداران دیگر که در مراتب و مناصب پایه اعتبار ازو کم نداشتند - نقش موافقت درست ا

نسبت - چه سایر ایشان که در پیکر عسکر بمناء اعضای رئیس بودند -
 کما ینفخی متابعت او نمی نمودند - و در آخر او نیز دایسان معاش
 پسفیدیده که سرلوازم سرداری است بظهور نمی آورد - و ازین رو میان
 او و شایسته خان معنی حسن وفاق به شایستگی تمام صورت نه بست
 چنانچه مذکور شد - و مکرر در عرض این مدت حقیقت واقعه معروض
 پایه سرپر والا گردید - رای صواب آرای حضرت شاهنشاهی بمقتضای
 وقت اقتضای آن نمود - که سرداری تعیین فرماید که کل عسکر را از
 دقایق بیم و امید در درجه اعلیٰ باشد - و سرداران دیگر را با او خیال
 برابری در خاطر نقش نتواند بست - و همکنافوا از متابعت صلاح دید
 و عمل بمقتضای تدابیر او گریزی نبود - لاجرم درینولا سرداری کل سپاه
 نه یمین الدوله امین الملت نامزد فرموده در وقت رخصت خلعت
 فاخرة با چارقب زردرزی و خنجر و شمشیر مرصع و دو اسپ عربی و عرافی
 مرزبن بزیں مرصع و فیل خاصه با سباز نقره مرحمت فرمودند - و شایسته
 خان خلف آنوالا شان جیغه مرصع با خلعت و اسپ و الله و برزی خان
 بخد مت بخشیدگرمی فوج مذکوره خلعت و اسپ یافته رخصت گردیدند *
 چون عبد الله خان بهمان عارضه سید مظفر خان مجتلا شده بود
 حسب الامر انور متوجه حضور گشته بمعالجه حکیم جگجیون محبت یافت -
 بولاجی کوبی از اعیان نظام الملک داخل عسکر منصور گشته بموجب
 التماس نصیربخان بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سرافرازی یافت -
 چهاردهم آبان ماه موافق سه شنبه سلخ ربیع الاول سنه هزار
 و چهل هجری جشن وین قمری سال چهل و یکم از عمر ابد مقرون
 که از حساب افزون و از شمار بیرون باد ترتیب یافت - و انجمنی
 فردوس آئین آذین و تزئین پذیرفت - که نظیر آن در نظایر

این روز بنظر روزگار در آمده باشد - لوازم عیش و نشاط و مراسم طرب و انبساط و آئینی داد و دهش بظهور آمده درهای ضیق معاش و طوق ننگ عیشی بر محتاجان مسدود نمود *

از سوانح دولت اندی انما که درین ایام چهره نما گشت ترکناز فوج ظفر اثر اعظم خان است برخانجهان و فیروزی یافتن اولیای دولت نصرت روزی بر آن برگشته روزگار - چون بعد از انقضای موسم برسات عسکر قیامت اثر از جا در آمده مستعد کار شد - و مقارن آنحال نوشته آصف خان سردار کل به اعظم خان رسید - لاجرم سیلاب امواج بحر امواج که شعبه از دریای لشکر قلزم نلاطم است بطغیان در آمده بآهنگ استیصال و گوشمال مردم بی نظام و خانجهان تیره انجام متوجه شد - از جوش آن جیش شورش انگیز سر قاسم ساحت دکن بل روی زمین آشوب خیز گسته آثار روز محسر و شور رستخیز بعرضه ظهور آمد - بهلول و مقربخان و سایر مردم نظام الملک که در جالنا پور برسات گذرانیده بودند - از آواره نهضت موکب منصور بی پا و بی جا شده بسوی پابهری^۱ فرار شدند - اعظم خان بدر همان گرمی برخانجهان که در نواحی بیر^۲ موسم برسات گذرانیده انتظار اجتماع سرداران داشت جلو ریز کرده تاخت آورد - و بصف شکن خان نوشت که با مردم خود از قلعه برآمده تا رسیدن لشکر او را مسغول سازد - و در هنگامی که خانجهان در موضع راجوری اسباب سوداگرانرا که بدست آورده بود بر افغانان قسمت می نمود - اردوی جهانپوی را در موضع مچھلیگانو که از راجوری بیست چهار کوه است باهتمام یاقوت خان و مالوجی و اکرامخان و میر عبد الله و رعایتخان گذاشت که از دنبال نآهستگی روانه شوند - و خود

(۱) «وضعیت که درمیان دو کله دوزنا و گوداوری واقع است *

(۲) قریب ده چهل کوه در سمت شمال و شرقی احمد نگر واقع است *

باتفاق سپه دار خان و راجه ججهار سنگه و بهادر خان و راو سور و سرافراز خان و خواصخان و جان نقار خان و راجه بیتهداس و راجه پهار سنگه و انوپ سنگه و ارجن برادر انا دن و مرحمت خان و چقدر من بدبيله و اهتمام خان و کبيلو جي و اوداجيرام و جگديو راو و ساير امرای دکني و منصبداران و احديان خوش اسپه یک پهر شب گذشته راهي گشته هنگام صبح اطراف خانجهان را فرو گرفت - چون صف شکن خان بموجب نوشته اعظم خان فوج خود را تونک کرده بر فراز پشته بمقابلۀ یک کروه برابر مقابلۀ که چهار کروه از بيرگدشته در دامن کوهی اقامت داشتند ایستاده - عزيز بسر آن ذليل بمقابلۀ صف شکن خان شتامت - درين اثنا اعظم خان با لشکر ظفر اثر جلو ريز رسيد - عزيز از وصول افواج قاهره پای ثبات از دست داده باضطراب نرد پدر برگشت - و بر کوارد که لشکر نصرت اثر بسرعت هرچه تمام نرسيده - و جمعی که پيستر نمودار شده بودند فوج صف شکن خان بود - آن خیره سر نيوة اخنر را از درست ننستن اين منصوبه که باعث شکست اصلي و استیصال کلي او بود - غرپو از جان برخاست - ناچار به بيقراري سپيد بروی آتش بخانه زمين سمند باد پا برننسنه از راه اضطراب زوبروی چندین هزار شعله سرکش گشت - و بباد جمله ناقص نيران فتال را چون شعله زود ميرخس اشتعال داده هنگامه افسرده خود را نیمکرم ساخت - افواج منصوره متعاقب یکديگر رو بدو نهادند - نخست راجه جی سنگه سردار فوج هراول با راجه بیتهداس و انپرای و ساير راجپوتان حمله آور شد - بعد از آن سپهدار خان سرآمد فوج برانغار با بهادر خان ولد دریا که برعکس پدر خلاف منش هرگز در آيينۀ عقيدت و مرات ارادتش جز صورت صفای اخلاص و نقش وفا و وفای مصور نشده جلو انداخت - آنکه خواصخان

و سردار خان و مرحمت خان بخشی اعدیان و اهتمام خان داروغه توپخانه و سایر برقدهازان از دنبال ایشان سهیل بنگاه و برق خرمی آن سیاه بخت شده سلسله جمیعت ایشانرا چون روزگار ابر برداندیشان پریشان ساختند - چنانچه آن مقاهیر جمیع پرتال و اسباب و اموال خصوص قماشهای تجار را که تاراج کرده به تقسیم آن اشتغال داشتند بجا گذاشته رو بهزیمت و پاکوه نهادند - چون اکثر تابیدگان امرا و اعدیان تاراج غنایم غنیم را فوزی عظیم دانسته دست به یغما برگشوده بودند - توزک موکب اقبال از هم پاشیده برقرار اول نماند - چنانچه با اکثر سرداران مسلمانان و راجپوت اندک مایه مردمی که اغتنام ناموس و نام را غنیمت می شمردند اقدام ثبات افشردند - چون بیم آن بود که تا فراهم آمدن جمیع عسکر غنیم پریشان روزگار در عین مساعدت فرصت وقت غنیمت اندیش گشته از پیش بدر رود - ناچار امرای نامدار باعتماد همراهی اقبال و اعتضاد کارگری دولت ابدی اقبال از دنبال ایشان ببالای کوه روانه شدند - نخست بهادر خان و اهتمام خان و نهر داس جهاله بسرداری عفات آلهی و حمایت اقبال بادشاهی به تیغه کوه برآمده رو بسوی آن تیره رای نهادند - و چون خان جهان دید که چندی از بندهای درگاه خدیو زمین و زمان که مانع نزول قضای آسمانی بلندی و پستی و نشیب و فراز پیش ایشان یکسان است ببالای کوهسار برآمدند - و دیگر دلوران نیز فوج فوج بشتاب سیلاب سر در نشیب رو بفراز کوه آورده اند - ازین رو اضطراب تمام بخود راه داده سر رشته خویشتن داری از کف گذاشت - خصوص از نزدیک رسیدن بهادران مذکور که اگر فی المثل هنگام گرمی هنگامه گیر و دار آفتاب وار با تیغ و سپر روی بکوه ثابت قدم آرند - بی توقف از جای بلکه از پای در آید - چنانچه

مضمون این منظوم همانا حسب حال ایشان است - • بیت •

• نشود تیغ پیش حمله او • گر نپی تیغ بر سر کوهسار

در بنحالی تزلزل در بغای قرار و تحصیل او راه یافته بی دست و پا شد - ناچار از روی اضطراب عمری فیلی را که عیال باقی مانده او بران سوار بود برآه شیوگانوراهی ساخته خود ثبات قدم ورزید و برادرزاده خود را که بهادر نامی بود - و سابق بمقصد چهار هزاره سوار سرافراز بود - و وثوق کلی بر تهور و بهادری او داشت - بانداز مقابله بهادر خان و دیگر دلایران باز داشت - و بهادر خان و همراهان او که اندک مایه مردمی بیش نبودند - ناچار پیاده شده روزی ایشان آماده کار زار گشتند - و باوجود قلت اولیاء جمعی کثیر از اعدای دولت را بدرک اسفل جهنم راهی ساختند - محملا در آن روز دلیران عسکر جاوید فر کارستانی در عرصه کارزار بروی کار آورده روکش کار نامه رستم و اسفندیار ساختند - که روزگاران مضمون آن در ضمن صحایف بادشاه نامه نامی مانند شاهنامه بر صفحه روزگار خواهد ماند - خصوص بهادرخان "روعیله که به نیروی دلیری ذاتی و بهادری جبلی چون کوه پا بر جا قدم ثبات و قرار استوار ساخته بود و خورد در آمد - چندانکه چندین تن را بی سر ساخته جمعی کثیر را زخمدار از پای در انداخت - و خود نیز دو زخم تیر یکی بر رو و دیگری بر پهلو برداشته از پرتو زخم رو همانا روی تاره یافت - و نهر داس جهاله نیز چون تیغ آبدار بکارزار در آمده چندی را از پا در آورد - و با جمعی از راجپوتان آخر بکار آمد - و سپه دار خان و خواصخان و مرحمت خان عرصه کارزار را تنگ دیده دیوار سنگ بستی را که بر یکدست آن کمر واقع بود - سرمایه استظهار ساخته در پناه آن به تیر اندازی درآمدند - و راجه بهار سنگه بندیده که داخل فوج برانگار بود خود را به بهادر خان رسانیده توفدات شایسته

نجا آورد - و راجه جی سنگه و راجه بیتله داس و راجه انوپ سنگه و غیره
 که از سمت دیگر بکوه در آمده بودند - در یفوق بوقت رسیده خود را
 بمدد یاران رسانیدند - اعظم خان ما شتاب بان و سحاب خود را بدامن
 کوه رسانیده ملنگت خان و راد سور بهورینه و چند درمن بنذیل و غیره
 دلاورادرا بمبالعه و تاکید نمام بکوه بر آورده همکنانرا از همه رو دل داده قوت
 و فیرو افزود - مقارن اینحال که داعیان دولت ابد اتصال در عرصه
 دارو گیر داد مردانگی و مرد افکنی داده مانند کمند بازو بعدو بندی
 و کمین کشائی بر کشاده بودند - دلاوران طرف مخالف نیز در معرکه زد
 و خورد چون تیغ نیز و خنجر خونریز دم از ستیزه رده زخم های کاری
 میخورند - و از آنجا که مددگاری توفیق در همه وقت و همه حال قریب
 و رفیق طریق هواخواهان اینحضرت است - از صولت کوبه موب اقبال
 بادشاهی که مانند موج لشکر امواج پی در پی رسیده ماه قالمهی را
 برو گرفتند - خیل رعب و هراس هجوم آورده پای ثبات و قرار بهادر
 مذکور از جا رفته بودی فوار شدامت - چون آن مخدول که خانجهان از
 روی استظهار او پشت گرم و به نبروی اعتضاد او قوی بازو بود روگردان
 شد - افغانان زیاده سرا: راه بی سرداری فراری گردیده سر خود گرفتند -
 و بباد حمله مصرصر اثر بهادران نامدار بی پای شده راه پویه سر کرده
 نمایان کوه راهی شدند - عساکر منصوره قاهره چون فضائی نازل از فراز
 کوه شعله افروز آتش جان سوز کین گشته بدین آئین سر در پی آن
 مقهوران نهادند - و کمانداران قدر انداز آغاز گیر و دار نموده آن اجل
 رسیدگان خدا گیر را در آن سر آشوب بباد شبیه تیر گرفته مرغ چندین
 خون گرفته را از آشیان تن پرواز دادند - بر جیل اتفاق ناگهانی بل از قبل
 لطایف آسمانی که اکثر اوقات بغیر قدر اندازیهای قضا سهام غیبی به

نشانهای دل نشین بجا بر میخورد - در آن گرمی هنگامه رزم که بر قندازان
 از شراره فتیله بدوق آتش فنا در خرمن بد اندیشان می زدند - تیر تفنگی
 به بهادر مذکور رسیده از پا انداخت - و پسر ام نام راجپوتی از مردم
 بهار سنگه مانند قضای میهم بر سر او رسیده خواست که آن نیم بسمل
 تیغ قضای نازل را تمام کش کند - قضا را بهادر از باب حرکت المذبح
 بدست و یا زدن درآمده جمدهری بر ران او انداخت - چون انداز آن
 از کار افتاده زخم کاری کارگریغذاد - پسر ام از سر قدرت و قوت تمام
 جمدهری بر گلوگاه او زده کاش را با تمام رسانید - و سر آن زیاده سر
 بد اختر را جدا کرده با سلاح و اسب و انگستر مهر آن گم گشته اثر بجهت
 علامت تصدیق قتل نزد اعظم خان آورد - خان مذکور آنها را بالتمام به
 پسر ام داده همان خاتم بد خاتمت را بجهت نشانی قتل او بدرگاه
 فرستاده سرسرایا شرش را بدروازه قلعه بیر آویخت - و بهادران موکب
 اقبال تا سه کوه از دنبال آن گروه اِدبار مآل ناخته جمعی انبوه را در
 طی راه مسافر دار البوار ساختند - چون اعظم خان از لوازم تعاقب باز
 پرداخت - بنابر آنکه از یک بهر شب تا آخر آن روز زیاده از سی کوه
 مسافت طی کرده اکثر اوقات تلاش و تردد و چپقلش گذرانیده بود -
 ناچار مصلحت وقت در آن دید - که سعادت مندان میدان و بیکه تازان
 مضمار جد و اجتهاد را چندان زمان توقف دهد - که ستوران فعل انداخته
 و اسپان سم فرسوده کوکبه اقبال که جرم هلال جوهر فعال میزبید - و گوه
 سیاره دل گل میخهای سایه ستاره بجای میخ می ارزند - بزودی آسوده
 شوند - و شاید که در عرض اینحالت دنباله لشکر ظفر اثر نیز برسد -
 چون خانجهان با بقیه السیف هجین قدر توقف لشکر ظفر اثر از مساعدت
 وقت یافت - لاجرم آن را بخود بحساب سعادت بزرگ گرفته اینمای

فرصت را غنیمت عظیمه انگاشت - و بقدر قدرت و قوت به تگاپو درآمده با سرعت مصرع و تندویی تند راه فرار سر کرده تا توان در خود و فیروز در چارپایان ناتوان یافت یکسر شتافته به تگ پا رفته بجان بدر برد - درینحال اعظم خان درویش محمد دنفی را با چندی از مردم جگدیو راو و جمعی دیگر از بندهای بادشاهی بتعاقب او فرستاد - و خود نیز باوجود فروماندگی مراب با حاضران موجب اقبال از عقب شتافت - درین تعاقب سید صدق از افغانان دیوسار اسیر و دستگیر گشته اکثر اهل و عیال ایشان بدست افتاد - بیشتر مردم کارآمدنی آن نابکار سوای آنکه بغیر آزار زخم کاری از کار رفته بودند - با لباسی که در بر و اسپه که در زیران داشتند سر بدر برده باقی اسپان کوتل و اسباب جا بجا گذاشتند - و خانجهان جریده و سبکبار باندک مایه مردمی پریشان حال بیم جانی از میان بکران برد - چنانچه عیال خود را بر اسپان سوار کرده عمارتی را با فیل از روی ناچاری گذاشت - و با کمال خواری و بی اعتباری سپس از آن پایه عزت و آن مایه رفعت و کامگاری که همه را بغاسپاسی و حق ناشناسی در ناخنه بود خود را بدرون کوهستان آن حدود کشید - و آن فیل را با عمارتی درویش محمد نزد اعظم خان فرستاده با سپاه نصرت دستگاه تا شامگاه چون پاداش اعمال سر در پی آن نامه سیاهان نهاد - و در آنوقت که ظلمت بمیان جان آن تیره روزان رسیده بزینهار شب تار در آمدند - افواج لشکر عمان امواج را در ساحل رودی که در آن نزدیکی بود دستوری فرود آمدن داد - چون شب بروز رسید بغیر آنکه آن بدکیش از پیش بدر رفته چندان اثری بر پیروی او مترتب نمی شد - مع‌هذا از جهت یافوت خان و اردو که بمچهلیگانو تغزل داشتند، خاطر اعظم خان متروک بود - لاجرم بحکم مشورت مسیر تدبیر و دستوری دستور خرد پیر از اراده تعاقب خانجهان تقاعد

ورزیده باز گشت بسوی بیر قرار داد اندیشه صواب پیشه نمود - و در همانروز که اعظم خان داخل بیر شد - یاقوت خان نیز باردوی ظفر قرین رسید - و چون حقیقت واقعه از قرار واقع معروض خلاصت گشت - بادشاه حق شناس از روی قدردانی بجلدوی این خدمت شایسته بهریک از سرداران و ارباب مناصب رعائنی مناسب پایه و حال نموده بعفایت خلعت و اسب و فیل و اضافه منصب سرافراز فرمودند - چون خانجهان و دریا از شیوگانوبه بیضا پور^۱ و بهوسله از پرفکات ولایت بی نظام که بوزد افواج در آن اثر آبادی نمانده بود بقصد رفتن دولت آباد رو نهادند - اعظم خان آگاهی یافته از بهر نابیست هزار سوار مصوب شیوگانو دوچ نمود *

از سوانح این ایام چون ساهو جی بهونهامه بعد از کسبه شدن چادون رای پدرزنش از نظام الملک رمیده خاطر گسته دو جاگیر خود پونه و چانه که دست نظام الملک در آدقام باو بمی رسید جا گرفته بضاطر جمع آرمیده بود - همدران ایام^۲ اعظم خان نوشت که چون این کمینه غلام را سعادت رهنا و بخت کار فرما کنسه اراده نقدکی درگاه دارد - اکبر از راه خیرخواهی بدرگاه عرضداشت نموده فرمان عاطفت عنوان که در معنی امن نامه مستعمل بر استمالات باشد درخواست نمایند - هرآینه در آن حالت با کمال جمعیت بدرگاه می شناید - بنابراین اعظم خان حقیقت بدرگاه معلی معروضداشت - و فرمان فضا نشان بر طبق استیجاب التماس او طفرای صدور یافت - لاجرم بانفاق خویشان و مقتضیان با دو هزار سوار آمده باعظم خان پیوست - و حسب الامر اشرف ساهوجی بمنصب

(۱) قریب ده دست و بنیم کروه در عرب اورنگ آباد واقع است *

شش هزاری ذات و سوار و انعام خلعت و خنجر مرصع و شمشیر و علم و نقاره و اسب و میل و دولک رویه نقد سرافرازی و بلند آژرگی یافت - و میفاجی برادر زاده او بمنصب سه هزارگی ذات و هزار و پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسب و [رقی راو ساتیه]^ع بمنصب دو هزارگی ذات و دو هزار سوار و خلعت و خنجر و اسب و ساماجی پسر ساموجی بهمین منصب و خلعت و خنجر و اسب و مالوجی و هیلوجی و هلباجی هر یک بمنصب هزار و پانصدی ذات و هفت صد و پنجاه سوار و انعام مبلغ هشتاد هزار رویه نقد سرافرازی یافتند *

چون درین ایام خبر رسید که خانجهان و دریا خان با یکجهان ادبار بیگ جا پدوسته نخست ساخت شیوگانورا باین نسبت مجمع قران نخستین ساخته بعد از آن متوجه بیضا پور شده میخواستند دولت آباد را نیز لکبت آباد سازند - لهذا اعظم خان با هفده هزار سوار از بیربدان سوارهی شد - بمجرد استماع آوازه نهضت عساکر قاهره بدانصوب نظام الملک نظام آباد را که در نزدیکی قلعه دوات آباد احداث نموده او بود خالی کرده بغایه قلعه برد - و ازین جهت که از بحسبست قدم افغانان در آن سال در آن نواحی قطعاً بارش نشده خشکی بمرتبه رسیده بود - که در سائر آن زمین گیاه از بالاش افتاد - بلکه اصلاً نبات نرست چه جای حبوب و نصج یافتن آن - و باین علت فلت غله و کثرت غله بدرجه رسید - که عبور عسکر چه جای اقامت در آن مکان منعسر و متعذر شد - ناچار اعظم خان استیصال آن بداندیشان را بوقت خود حواله نموده بالفعل تنبیه و تادیب مقرب خان و بهلول را که در آن آوان در ده روز نزول نا مبارک داشتند - پیشن نهاد همت نموده متوجه سمت مذکور گردید - چون موکب اقبالی بپای آن

(۱) ع [رقی راو ساتیه] بادشاهنامه - صفحه ۳۲۸ - حصه اول - جلد اول *

گهاک رسیده اراده بر آمدن نمودند - جمعی از مردم مقهور که از بیم عسکر منصور محافظت سر کریوه بعد از ایشان بوده راه بر سپاه ظفر پناه بستند - اهنمام خان میر آتش با جمعی از برق اندازان که پیشتر از سایر لشکر اراده بر آمدن کوشش نموده بود با ایشان برخورد کرده آن خاک ساران را به یک بندوق گرفته شعله فنا در خرمن بقای شان زد - و در اندک فرصتی جمعی قنبر را از کوچه راه تنگ تفنگ به مساحت آباد ساخت بدس المصیر راهی ساخته راه عبور بر عسکر بادشاهی کشود - و همدران روز تمامی لشکر از ننگلی کریوه با سانی گذار نموده چندی از سرداران غنیم را در عین سنیز و آویز بچنگ آورده در موضع دارمگانو بیست گروهی از احمد نگر قرار نزول دادند - روز دیگر اعظم خان در قصبه جامکپور ۱ از محال ولایت نظام الملک نزول نموده آن پرگنه را در وجه طلب دلار خان تحوارة داد - گماشتهای او از روی استقلال اعمال آن را متصرف شده به ضبط در آوردند - روز دیگر که نواحی قلعه ننگی معسکر اقبال شد - نگاهبانان آن قلعه باستظهار حصاد حصار بافدام تجلد پیش آمده از راه اظهار جلالت بتقدیم پیش دسنی اقدام نمودند - و به برج و ناره برآمده دست به بندوق افگنی و بان اندازی گسودند - اعظم خان نسبت این حرکت ناهنجار که بهموجب از آن زیاده سران سرزد - متعجب رسیدن از راه همت به تادیب مدحضان و تسخیر آن حصن حصین گماشت - و بی نصب مایه و ضم اسباب قلعه گیری برقنداران و کمانداران را بمحض هورش مجبور نمود - همگنان از راه شمال دلاروی طبعی و تهور ذاتی بی مباله راهی شده روی بپای حصار نهادند - با آنکه از درون و بیرون جنگ در پیوسته مدحضان مردانه در مدافعه و مواجهه کوشیده

دست و بازو بسربازي و جانفشانى برکشودند - ليکن بدستيارى عون و صون
 الهى بهادران بمثابۀ باد صرصر که بى محابا خود را بر آب و آتش زند -
 روبروى توپ و تفنگ شده در عرض یک پهرى آنکه معامۀ يورش بطول
 کشد - حصارى بآن استوارى در حوزۀ تصرف در آوردند - و جمعى کثير
 بقتل رسیده بقیة السيف که زياده از پانصد کس بودند - تن نه قيد دادند *
 سوانح اين ايام سعادت انجام نيست و پنجم آذر ماه الهى کسش
 خاطر اقدس بظارۀ نزہت گاه کراره و شکار آن اطراف رو نموده نزول
 همایون بدان فرخنده منزل اتفاق افتاد - و سه روز در آن منبع عيش
 و شادى به نساط صيد و عيد نشاط بيغمى طرب اندوز بوده چهارم روز
 معاودت فرمودند - بحکم آنکه سامعه از شنيدن اوصاف مرغوب آنمايه
 لذت مى يابد که دیده از ديدن - و ازيفجاست که اهل حکمت انبساط
 گوش را که لذیذترين ملايمات طبع و مشتريات نفس است بى بهره
 دادسند اند - لاجرم درين مقام به تعريب ذکر کيفيت آن نزہت کدۀ
 غريب نظارۀ فريب اين حس شريف را حرمان دصيب نه پسندیده
 بتعريف مجملی از خصوصيات آن سامعه افروز مستمعان ميکرد - اين
 کل زمين بدابع آئين که همانا سوادش خال صفحۀ چين بل سر تا سر
 منفرهات روى زمين است باسم کراره (نام دهکده است واقع در سه
 درويى برهانپور که اين جاوه گاه شاهد نظر بر ظاهر آن راعه است)
 اشتهار دارد - قبل از آنکه بالقوة اين نزہت آباد عشرت بفياد از موجه اين بانى
 مباني جهانباني بفعل آيد - يويسينيان بقدى بطول صد ذراع و ارتفاع
 در ذراع بر پيش روى که در نزديکى آن جاريست بسنه بودند و از آن
 احداث آبسارى نموده - چون در ايام شاهزادگي بهضت والا به تسخير دکن
 روى نموده بود - در اثناى سير و شکار که از موکب اقبال بر آن سر زمين

گذراشرف افتاد - و جوهر قابلیت آن آشکار گردید - حسب الامر قضا نفاذ آن نمارت گر معمور هفت کشور به تیز دستی معماران جادوکار در عرض اندک روزگار بندی دیگر بفاصله هشتاد ذراع بیشتر از بند سابق بر آن رود مترتب شد - چنانچه بین السدین دریاچه بطول صد ذراع و عرض هشتاد ذراع بهم رسیده از دو طرف ریزشگاه آب آن در بند خاخر پسند و آبشار دلاویز صورت وجود بست - و بنابر امر ارفع بر اطراف آن سرابستانی نیز با عمارات عالی و نسیم‌های دل نشین بوضع بدیع و هندسه غریب ترتیب بدیرفت - بلطفی و زینتی که مشاهده اطراف آن دریاچه که از روی فسحت منظر و صفای نظر از دل کشمیر و تال صفا پور طرب افزا تر است - و باعتبار فرهت باغ و صفای آب باغ زانان و نهر انجیر هری از یاد برد بلکه از روضه رضوان و جوی شیر بهشت یاد می دهد - خاصه در موسم زمستان که آب رود بافراط و تفریط فصل برشکال و تابستان نیست و در کمال اعتدال می باشد *

* بیت *

چنین نزهت گده اندر جهان نیست

مگر باغ چنان گرچه چنان نیست

ز لطف آسارش فیض در جوش

رود از دیدن آن هوش از هوش

از سوانح اقبال این دولت ابدی انما که در صوبه اودیسه چهره دما گشتت کسر لسكر تفرقه اثر تلنگانه است و فتح قلعه منصور گده - توضیح این ابهام آنکه بر طبق فرمان قضا امضا باقر خان متوجه تسخیر منصور گده که بغام بانپی آن منصور نام غلام قطب الملک اشتهاار دارد - متوجه شده چون نزدیک رسید - شیر محمد خان گماشته قطب الملک بنابر آنکه بسامان قلعه و سرانجام قلعه داری خصوص استحکام برج و باره و سد

مداخل و مخارج آن پرداخته درین باب کما ینبغی سعی بلیغ بجا آورده بود - بمخاطر جمع با جمیعت تفرقه اثر خود که در آنولایت قریب بته سه هزار سوار و [دوارة حرار] ^۴ پیاده جلد و جرار بود - بکار فرمائی ادبار مستعد مواجهه و مقابله و آمادۀ مدافعه و مقاتلۀ موکب اقبال گشت - و انکفاء بنحصن حصار نموده چهاردهم دی ماه بآهنگ جنگ صف در میدانگاه میانۀ سمت شمال و شرقی قلعه تسویه صفوف نموده از روی نهور و تجلد بسلاحسوری در آمد - باقر خان با سایر تابینان و بدهای بادشاهی و جمعی از زمینداران آنحدود بتوزک تمام صف نبرد و یسال قتال آراسنه رو بدفع ایسان آورد - و قبل از آنکه دایران از هر دو سو باهم برآمیخته در یکدگر آویزند - پیادگان سپاه دکن برسم معهود نخست بازو به بان اندازی برکسوده از برج و باره قلعه نیز از رگ ابر شعله بار توپ و تفنگ ژالۀ آسین بر اولیای دولت ابد قرین باران ساختند - درینحال باقر خان بوج هراول را که بسالاری محمد شویف خویش خود مقرر داشته بود - بمدافعۀ هراول مخالفان نامزد ساخته خود رخ بقول آن گروه ادبار پژوه نهاد - و هر دو نه یکبار بارگی بر انگیخته بر قلب ایسان که مستمل بر چهار صف پی در پی از سوار و پیاده جرار بود ناخندند - و آن نیره بختانرا که تاب مدمه اولیای دولت برق صولپ نداشتند در حمله اول از یکدیگر متفرق ساختند - چنانچه جمعی کثیر از ایشان کشته کشته خلقی بیشمار گرفتار شدند - و باقی ایشان پراکنده و پریشان گردیده پناه بجنگل و کھسار بردند - و غنیمت بسیار بدست ارباب نهب و قاراج افتاد - باقر خان از آنجا که راه سرداری است نگذاشت که خاطر

متخصصان قرار گرفته آرام بپذیرد - بنابراین بهمان پا تا پائین دیوار قلعه یک جلوناخت - و دلاوران عسکر فیروز نردبانها که بجهت آن روز ترتیب داده بودند برگردن گرفته بپای حصار رسانیدند - و بمجرد رسیدن قدم بر آنها گذاشته رو به برآمدن برج و باره آوردند - نگاهبانان ناعه که مردم دکن ایشانرا نایکوار می گویند - محض ملاحظه ایفکال از کاررفته یکبارگی دست و پا کم کردند - و چاره کار خود در زینهار طلبی دیده ناچار برسم معهود دکن که در وقت تنگی عرصه کار زار از روی بیچارگی کاه برگی بدندان گرفته درینصورت طلب امان می نمایند - عمل نموده به تسلیم کلید قلعه دارالنجاة سلامت و امن آباد عاقبت بر روی روزگار خود کشودند - باقرخان بعد از فتح قلعه را به میر علی اکبر نام ملازم خود سپرده فرجدار می آن ولایت را به صفی قلی منصبدار باز گذاشت *

نومید شدن خانجهان و دریا خان و رفتن

بسوی مالوه با هزار شورش انگیزی

از آنجا خیانت و خوف و غدر و حذر بر طبق حقیقت قضیه الخائن خائف و الغادر حاضر متلزم یکدیگر اند بمثابه که در یک ماده مطلقاً از هم تخلف ندارند - درینولا بنابر آنکه از شام آن دو شور و بخت بد فرجام که بسر وقت بی نظام افتاده بودند و سلسله نظم احوالش از انتظام رفته بود چنانچه سرقا سرزمین دکن شورش خیز و آشوب انگیز گشته کار بد آن کشید که ملک و مال دیرینه سال آن سلسله یکبارگی بمعرض تلف در آمد - لاجرم آن دو بدنهاد چون بر نظام الملک اعتماد نداشتند از راه دور بینی بمخاطر آوردند - که مبادا خلاص خویش در گرفتاری

ایشان دیده سلامت خود در تسایم آن بداندیشان اندیشد - ناچار صلاح کار فاسد خود را در آن دیدند که از راه مالوه ولایت پنجاب شتافته از افغانان آن سرحد استمداد نمایند - محملاً باین اندیشه ناقص با عدد و ایدل و سایر افغانان از فواحی دولت آباد تا نذیر شتافته از آنجا براه دهرن گانو و جوپره^۱ و انبه و پاتر روانه سمت مالوه گردیدند - چون در علم قدیم تقدیم این امر که عبارت است از استیصال آن گروه خذلان مآل بحسن سعی این دو سردار نامدار یعنی عبد الله خان و سید مظفر خان حوالث رفته بود - لاجرم در باطن اینمعنی علت شده بظاهر آن عارضه که سبق ذکر یافت سبب گشته حسب الحکم اشرف سید مظفر خان از بالا گهاٹ بدرگاه معلی آمده بود - بعد از اطلاع بر کامیابی حقیقت حال خانجهان سید مظفر خان از حضور اقدس و عبد الله خان از پائین گهاٹ بتعقب او معمور گشته حکم معلی شرف نفاذ یافت - که از هر جا که این دو سردار بیکدیگر میبزدند - استیصال آن بد نهاد را پیش نهاد سازند - و به نیروی اتفاق که بالخاصیت موجب موافقت نائید آسمانی ست اصل وجود آن بدگهر را از بیض و بنیاد بر آرند - و آنحضرت از غایت اهتمام درین مهم متوجه تجهیز عسکر ظفر اثر و سرانجام سپاه نصرت پناه شده بی استفسار از اختر شناسان ساعتی مسعود بجهت شروع این مهم خود اختیار نموده روز نهم دیمه چندی از امرای عظام و سایر منصبداران مثل سرافراز خان و دوارکا داس و مادهو سنکه ولد راورتن و یکه تاز خان و شیرزاد و اوگرسین و شیام سنکه و جگناته راتهور و امیر بیگ با صد تن از گرز داران شیر افکن که همافان اسفندیار و دل تهمتن داشتند - درین فوج

(۱) در منتخب الباب این مقام را جوپره و چوپره نوشته - [صفحه ۴۳۷ -

متعین ساختند و مقرر فرمودند که برای بیجاگذاخته متوجه ماندو گردند - و همه جا از مخالفان خبردار بوده بر اثر آن گروه ادبار پژوه روانه شوند - چون سردار مذکور در کمال استعجال مرحله پدما گشته در قصبه تالکانو بعد از الله خان پیوست - فی الحال از آن مقام طبل رحیل بر سبیل استعجال کوفته ستاب باد و سحاب از دنبال شتافته بیست و هفتم دیماه چون بسرونیج رسیدند خبر یافتند - که آن سیاه روزان دو روز قبل از نزول عسکر اقبال در آنجا رسیده اراده تاخت شهر داشته اند - و بحسب اتفاق خواجه عبد الهادی ولد صفدر خان که از جاذب پدر حاکم آن محال بود با خواجه بابا و گروهی دیگر چهار گزنی قبل از وصول آن گسسته امید داخل سرونیج شده توفیق حراست شهر یافته بود - آن مخدول جاوید از دریافت پیشنهاد خاطر نموده شده ناچار با یک جهان حرمیان از آنجا رو تافته در حلقه فیل سرکار خاصه شریفه که مستعمل بر پنجاه و شش زنجیر بود بدست آورده رو بواپی قرار و ادبار نهاد *

روز چهارشنبه بیست و پنجم نی ماه موافق پانزدهم جمادی الثانیه سنه هزار و چهل هجری ساعت همایون که سعود آسمانی انواع انظار سعادت نثار مجلس مقدس نموده بودند - و کف الخضیب دستها بدعای دوات جاوید مقرون بر کسوده بزم قدسی وزن شمسی از سل چهل عمر ابد طراز آنحضرت که تا بقای بقا امتداد و مد مدت آن بر صفحه روزگار و افراد دفاتر لیل و نهار بافی باد زینت و تزیین یافته - خدیو روزگار خورشید وار به برج کفه میزان تحویل نموده و پله برابر را برز و گوهر آمده خویشتن را بنابر انجاء حوایج نیازمندان نوع بشر برسم معهود با سایر اجناس و نفوس دیگر سنجیده بر اهل استحقاق صفت کشور قسمت فرمودند *

کشته شدن دریا خان بدست اولیای دولت

کشد آدمی را در جبهه برز یکی آب ریزی دگر خاک گور
کشایش این دو کشتش که همانا از یکدست است اجل رسیده
و فسمب دریایه را از جا در آورده تا آنجا که میخواست می کشد و در
هیچ مقام قرار و آرام نداده کشتن کشتن تا مقصد می دراند - چنانچه
خانجهان کلمه نعمت و دریا دایم را که جانم خاک و آب کالنجر
و بنذیله دل کشتن زبانه شعله سعیر و جحیم و استغور سرچشمه عدید
و حمیم از راه این دو سرزمین بجانب خود می کشید - همانا بدین وجه
بی خویشتن داری از دولت آباد راهی شده بدون آنکه مقصد مشخص
و سر منزل معینی داشته باشند هلم و سرگردان می گشتند - تا آنکه دریا
شوریده سر که بماند عمرش چند روزی بیشتر از خانجهان پر شده بود
درینولا در سرزمین بندها - و خانجهان یکدو گاه آنسو بر در فواهی
کالنجر گردن از در سر آزاد ساخت - تفصیل بیان و کیفیت قتل دریا
بد سر انجام آنکه چون سنانا بگذار خانجهان بر ملک بنذیله افتاده بود
نکرماجیت بر سر ججهار سنگه انماض عین نموده سر راه برو نگرفت
و از فوج او و بدیش در معرض عذاب و خطرات دوشاهی در آمده همواره
خایب و حزن مبر بستند و پیوسته در عدد آن بودند که از هر وجه که رو
دهد نادمه عذر خواهی پس آمده داریم خدمت راه خود بگ سازند -
درین ولا که خانجهان و دریا قدم ملک ایشان نهاده خواستند که از کالپی
سر بر آرند در ماجیب ابد معنی را که پیوسته از خدا میخواست از امانت
عیبی شمرده به اوج آسایش خویش زنده به نایب در آمده سر راه
بر ایشان گرفت - و بخت بدی که چندان بود در خورده نزد و خورد

در آمد - آن سرمست داده عرو نیز که رسایی این نشاء هوش ربی در کاسه
 سر بهی منوش سرشار افتاده بود بی محابا در موج بکرمالجیت حمله آور
 گردید - و در بختال که او سرگرم جانبازی شده در پی حریف اندازی بود
 فضا! دختی که از بس درینده نام بجا افتاده انرا لطیفه عیبی توان خواند
 بر سر او خورده از با در آمد - چون دریا باک بیمار را سفینه عمر در گرداب فنا
 افتاد و از زیاده سرب ها حباب آسا کاسه سر بباد هوا برداد افواج نقدیله
 به گمان آنکه سردار این موج خنجهان بود از اطراف بر سر او ریختند -
 و خنجهان درین میانه فرجه فرار یافته بر یک کف عرصه زده جان مفت ار
 میان برد - در آن چیلنس و معاف که بعد از ظهور فرار خنجهان رو نمود
 فریب بچهار عد اعدان نایک بسر درید بی سر شده - و دوبست نقدیله
 در عرصه کارزار معاف جانشیناری د آمده مراسم سدس کداری حو و نعمت
 تعبوس ولی نعمت جاوید بخ آردند - چون این ضربه که از اختلافات
 حسنه روزگار بود بکرمالجیت بدرگاه معروض داشه سر درید تا پسرس ارسال
 داشت هفدهم بهمن ماه بدرگاه رسیدد حدسی بر سر راج با افتاده ار یکد کوب
 حوادث باداش بی طوبی و بی زانی می یاب - بکرمالجیت بخطاب
 جگراچ نامور گردیده بمرحمت خلعت و شمشیر مرصع و دیگه ناید آوازگی
 اندر رخ - چون شراوت وجود دلود دریا مردود از شراوت آتش ناروت
 فرو نقشست خنجهان و داج عرو مبار کرده مدحوش وار زمام اخراج خوستان
 داری از دست داده عرو و مسافتی بی ستر میکرد - و موکب اقبال از
 دندل آن ادب آل بر سیل اسعجال مراحل بیموده سیزدهم بهمن بموضع
 بمی از اعمال ناندو ' دتوده کوهی سپهده رسیدند - و نذنهلی

بادشاهی خبر یافتند که مسافت میانه ایشان و آن سرگروه کوه اندلسان زیاده از ده کروزه نه مانده بنابراین بیدرنگ بآهنگ یسار کردن معامله و از روی عجلت تمام رو برای سرعت بردند - چون خابجیان از وقوع پاداش کردار لکدکوف هجوم حوادث روزگار و بیمال دست آورد آلت لیل و نهار شده از ایلغارهای بی در پی نیز کوفته گشته - چنانچه سواران از کار مانده در چهار پایان قوت رفتار نماد معده از زخمی بسیل همراه داشت بدگر آن در آن روز دیر نرداهی شده - ازین راه جمعی از امواج طغیه خود را زود بدر رسانیدند - و از همه بیستر معده جنود فتح و ظفر سپید مظهر خان که همه جا مانند طلوعه بخت بلند پیش موکب می شدند دنبال آن برگشته بخت را دریافت - و چون خمر رسیدن معده لاسکر ظفر اثر بار رسید سراسیمه شده یکباره از جا رفت - و باوجود عدم ثبات قدم با بانصد سوار کار آزموده جانشینار بر سر راه سیاه ظفر بنای ناچار نی فرجا و استوار داشت - و زخمیانرا باندک مایه خورانه که از دست برد نازاج حوادث زمانه باز مانده بود با چندی از افغانان چون اسپه پیش فرستاد - خان فیروز جنگ در آندروز شهابت هاشمی را بکار برده با صدمه سیل و صولت برن خیل لشکر آن حرم سوخته حمله آور گسب - و از آن طرف خابجیان را افغانان حمید سرشت دلموس درست بر سر جان با محکم نهاده سپر صدمه آن فصای مدره شد و دس از جان شسته بی متعابا برد و خورد در آمد - کوتاهی سخن در آنمه که بانه آتش حرب بلندی کرلی گشته معامله بداد و ستد جانها افتاد - و صفدران بهور منس میند نهنگان خشمکین با تندنی شیر و نیزنی شمشیر بر اعدای هم ناخنه آتش کین هنگامه رزم را گرمی دیگر دادند - از هر در صاف رزم جویان تند خو زو بروی هم شده از فرط پردلی چندن خانه زین بی ساختند - و چون بوانه

بی پروا خود را بر آتش رده در دست برد شجاعت دست از رستم
دستهای بردند *

نفای جدل سخت بنیاد شد ن از آهن و دل ز مولاد شد
چوسیل آن دو خیل خرابی پرست بوهرانی هم کسادد دست
دوبدند برهم یلان بیدریغ جو جوهر بدندان گرفتند نیغ
چو برق از رگ ابر بهر مصاب برون جست شمشیر خود از غلاف
چنان گشت دست و بغل کارزار که شد نیغها جفت مقراض راز

در آخر کار بیمن چهره کساننی نوجه آن نظر یافتند نایند خدانی شاهد
فتح در آیینۀ تبخ مجاهدان نصرت انما صورت نما گردید - چنانچه
در اندک مایه مدتی نه نیروی کارگری ابدال خدیو روزگار کار اکثر آن زیاده
سران رزم ساز از دسب بازی بسر بازی کشید - و از جمله نامداران عسکر ظفر
اثر شیرزاد خویش خانعالم مردانه تلاش نمایان بظهور آورده خود نیز
در عرصۀ جلالت نقد جان باخت - و هم چنین راجه دولرا داس نبیره رانی
سترسال در باره کشتن و کوشش بلی کم نیارزده ننی چند از آن زیاده سران
را مشائر ملک عدم ساخت و خود نیز سر بر حق کداری نهاده بکار آمد -
چون خانجهران اکثر مرده خود را فلیل و مجروح دید - خصوص محمود نام
پسر او و صدر روهیله که نیروی بازو و گرمی پست او بدیسان بود بکار آمدند
و خانجهران فاه بسر دیکرش را از دنگل زخمی مفر بر روی ران رسید - و بدو
نیر چند رحم نمایان بسد زجا نداد و ده را خیر داد گفته راه مرار سر کرد -
و مظلوما بهیم جیر معید نه دشته قطع طریق مرار اگرچه می المثل گام واری
باشد عنیمت می شمرند - چنانچه یلان کوه پیکر که همراه داشت
بجساک کلهی برداشته جا بجا گذاشت - بلکه منصوبه خود در آن دانست
که شاید دمی چند دهان غنیمت گیر را بدان مشغول ساخته خود در آن

هر چه فرصت هریمت بیاید - از جمله میلان بیست زنجیر بدست
 دلاوران شیر امکن فیل گیر افتاد - باقی راجه امر سنکه رمیندار بهاندورز گرفته
 بموکب اقبال مرستاد - چون خانچهپان گدیران گسنه اتان و خیران خود را
 بنواحی کالنجور رسانید سید احمد قلعه دار کالنجور سر راه بر آن کمره گرفته
 جمعی کثیر از همراهان او را به تیغ کدازید - و چندی دیگر را با ^۱ [حسین] ^۲
 نام پسر و نومان و طوغ و علم و بیست و دو زنجیر میل بدست آورده بدرگاه
 عالم پناه ارسالدش و بجادوی ابن تلاش مردانه بخطاب جابا خان
 سر او را زد - و خانچهپان بکا، برمنی اعطراب عنان بستاب سپرده تا کفر
 تالاب سیپنده که بیست کوره مسمت در میانه بود هیچ جا عنان یکران
 خدایان متنی نه ساخته یک جاو ناخفت - و عنان اختیار از دست
 مروهشته درین مقام که خاک دامادش گردن گیر کرده بود فرار امامت
 داده از سر کوچ در گذشت - و از نه دل همراهان خود را میل مرافعت
 و مفارقت مختار ساخته اکثر را بجذائی گردن تکلیف داد - در آن میانه
 جمعی را که ملاحظه حمید اعانی بل رعیت حی بمعدانی ملحوظ
 بود ازین رو تا همه جا همراه بودند درینجا نیز همراهی گردند و باقی
 سرخویش گرفته برای خود شتافتند - و ازینجانب دولتخواهان در روز
 دوشنبه چهاردهم بهمن ماه مواقع عرفه رجب پیش نهاد همت ساختند که
 بهر صورت که رو دهد امروز معامله او را یکر سازند - و بحکم این قرار داد
 از عقب او فوج موج از دریای لسكر طودان اثر بسندب موج کرداب پی در پی
 شتافتند - نخست سید مظفر خان با مادهو سنکه و دو صد سوار گرز دار
 و چندی دیگر از بهادران عسکر ظفر اثر بر آن ملک رده برخوردند - و آن
 برکنده بخت با تریز نام پسر که اعز اولاد او بود و ابل و جمعی دیگر

از افغانان از عمده‌های سرداران او که بار پایداری نموده بودند بفرآ آنکه دل بر هلاک نهاده دست از جان شسته بودند میل را پیش رو نهاده بروش راجپوتان همگی از اسب پدیده شدند و رخ بعزمه بیکار نهاده با موج شاهي روبرو گسندند - بیس از همه مادهو سکه با چندی از گرز داران پیسندنی نموده نا ایشان بدار و گیر در آمد و از ثبات جرأت و جلالت در عزمه کارزار چون کمان سینه نه بیر داده مردم هر دو صف چون مژه درهم آویختند *

نهنگان ز دریا دشت آمدند حرامنده شیران بکست آمدند
در آن عزمه شوری بر انکیختند که در چشم محسّر نمک ریختند
ز برد کیهای شمشیر کس نب زخم بر بیخ گفت آفرین
ز هنگام دست برد یلان نجستی کسی جر خدنگ کم
ز مغز دنیاران در آن دشت کین سری بود بر مغز کونی زمین

اگرچه درین رزمگاه افغانان بحکم آنکه پای کویز نداشتند ناگزیر شمشیر تیز کوفته بمبارت در آمده بودند اما داد کشش و کوشش داده با وجود کمی عدد مردانه وار با دمی پر کین و جبینی سراسر چین روبروی بهادران بر دل چنانچه باید گشتند - و آن سرکشته خون گرفته نیر چون گارش بر سر افتاده بود و روز گارش ببابان رسیده در عزمه بیکار ده هدیه وجه من الوجوه های^۱ کم نیارده دست و پای بسیار زده تلاش و بردد بیسمار بر روی کار آورد - و باوجود آنکه چاره گویی سعی سودی نداشت و املا امید دهنودی نمود رضای خدا مبارزت در آمده مست بر نشتر و بهلو بر نوک خنجر می زد تا آنکه از اطراف عزمه مصاف زخم‌های نمایان خورده - خصوص از زخم بهرچه مادهو سکه که پیستر از همه بر زده بیشتر از همه کابی افتاده بود - باوجود انفعال تا تک و توان خویشتان

داري داشت از خود نرفت و از پاي در نيامد - آنگاه اکثر دلبران که چون دشمنه بخونش نشسته بودند با رسيدن سبد مظفر خان امرش داده بزخم‌هاي بيلاهي سيوف خاک وجودش را بصير صافا دادند - در آن ميانه قريب بسي سوار از همراهان او خود با بيگ کفاره زده بتنگ و نا سر بدر برده بي کار خود رفتند - و ديگران قريب صد کس که علاوه بر بخود فرار ندادند با محکم نموده قطعاً به لغردند و بر سر جان نه آورده و پاي نيغ نيز بيز ثقات فدم ورزیدند - منزل عزير و ابل و چندی ديگر که از کسین و مردن ابا و برادران خود را بدريغ تر شعله بيغ آتش آميغ زدند - و از موکب اقبال درين جدال سيد ماکس وند سيد عبد الله بديره سيد مظفر خان با بيست و هفت تن ديگر سر در راه جالبازي داده سر افرازي جاويد خون بها گرفتند - و چندی ديگر محضر دايري را بخط زخم نمايان رسايده رايت مردمي بر افراشتند - در آن وقت که گرز برداران سرهاي آن زياده سران از نين جدا سلخانه بر سر بيره کرده بودند عبد الله خان بهادر فيروز جنگ با سابر سرداران عسکر ظفر اثر از دنبال رسیده نگران اين فيروزي که بتازگي روزي اولياي دولاب اند طراز شده بود از روي نياز شکر کار ساز حقيقي بجا آورد - و سر خانجهان و عزير و ابل را همراه خواجه کامگار برادر زاده خود بدرگاه عالم نفاة فرستاد - و فرید نام پسر خانجهان که زنده گرفتار شده بود با جان جهان که زخم‌دار بده بزن دريا برده بود با جلال برادر خورد بهادر خان معيد نموده نکه باز جان سپرده روانه حضور بر نور ساخت *

کجا اين سرو اعتبار [سنان] مگر از بي عبوت ديگران

سری را که بودی ز عذال بدرد^۱ [سفانتش بیازی بر از کلاه کرد]^۲
سروش آمد آخر اثر روت بن بود عذر آن رفتن این آمدن

بامداد روز دوشنبه بیست و دوم ماه مذکور موافق اواسط رجب که عید الفتح اولیای دولت جارید نصرت بود خواجه کامگار سر آن تیره روزگار را دربار سپهر مدار رسانید - و معتمد خان ازینمعنی خبردار گشته بآهنگ مرده رسانی بیسنر شنافت - و بهنگامی که خدیو روزگار در آب نیمنی گشت - سوار از شکار مرغابی عید خوشوقتی و کامیابی می فرمودند ادای بود فتح و بشارت نصرت نمود - آنحضرت شکر و سپاس بیهیاس و مقتضای بی مفتاه و اهدب متعال بجا آورده از زری شگون برسم معهود امر بنوازش نقله شادبانه فرمودند - و ارکان دولت و اعیان حضرت مراسم نهفیت بجا آوردند - و فتح نامها متضمن به بشارت استیصال آن خسران مآل بجهت بمین الدوله آصف خان و مهلت خان خانخانان و سایر صوبه داران و امرای سرحد ارسال داشتند - و عبد الله خان بهادر و سید مظفر خان را از روی عنایت بر غایت به فرمانهای عاطفت عنوان اختصاص داده مصحوب عبد الله بیگ با خلعت های فاخره مرستادند - و معتمد خان برسم مزدگانی از عنایت خلعت خاص شریف یافته - و خواجه کامگار با مقام منصب و مرحمت خلعت خاص و اسب سرمایه اعتبار اندوخته بخطای عزت خانی نامور گشت - و بکار فرمانی مصلح ملکی برای اعتبار خیره چشمان سرهلی پر شور و شر آن خیره سران آویزه گوش دروازه قلعه برهانپور شد - و چندی راس المال عبوت ارباب خبرت و سرمایه بصارت ارباب شرارت بود - دربنوقت که سر پیر خان مخاطب

۱۱ [زمانش بیازی بر از کلاه و گرد] صفحه ۳۳۳ - حصه دل منتخب اللباب -

در سینه کاپخانه آصفیه حیدرآباد بجای ساش زماش رقم شده *

به خاندان بعد از سر دریا بدرگاه والا رسید شاعر چندو بیان طالب کلبه
این در یتیم در رشته نظم انتظام داده بمرض اعلی رسانید و صلوات سرشار
یافت *

این مؤده فتح از بی هم زیبا بود این کیف دو بالا چه دسات افزا بود
از رفتن دریا سر پیرا هم رفت گویا سر او حباب این دریا بود

چهره نمائی شاهد مراد عسکر منصور که

عبارت است از فتح قلعه دهارور

بنقاب کشائی اقبال، این تائید

پرورد عنایت ذو الجلال

چون سایر مهمات این دولت خدا داد خدا ساز است و از مزید
سعی کار گذاران و میانجی کوشش مددکاران بی نیاز اجراء همه وقت
و همه حال موافقت بوفیق نفس مراد خداوندان نصرت و افعال بروجق
دلخواه درست می نشیند و اسباب پیشرفت کار اصحاب سهم السعادت
خود بخود آماده و مهیا گردد - شاهد صدق این مقدمه فتح قلعه محال
کساد دهارور است که به کمال حصانت و استحکام پرروی بسته مرفوع
اساس یافته بر اکثر اطراف آبکندهای برف و شکستهای سهمگین هولناک
و جبهه های عمیق دارد - و نا حال تصور فتح آن در آئینه خیال بیج کسور
گیری صورت نه بسته بود از سلسله جنبانیهایی اقبال کار ساز فتح آن در لباس
توکنار روی نمود - و حقیقت این واقعه آنکه چون اعظم خانی از راست رودبانی
(۱) این قلعه در جنوب و شرق ببر معامله بیست و هشت میل انگلیسی واقع
است *

اندیشه در سب بخاطر آورد که نخست به مصدق دهلرور و پیفته که بلعت
 دکن عبارت از بازار گاهی است که اهل نواحی آنجا هر هفته یکروز معین
 بجهت خرید و فروخت آنجا فراهم می آیند بنزد - و آنگاه بر سر قرار داد
 معهود آمده تعاقب بهلول و مغرب خان بیسنداد همت سازد - لهذا
 ناصرمام ما می الضمیر بی محابا از فصبه گذشته در چار دیوار نوپ رس
 حصار بی ثبات و قرار مستحکم نموده خبری است که مخالفان چندین
 بنجیر فیل و اسباب و اموال مردم فصبه بخند در آورده و پشت به یزاع
 مله داده رو بمذاعت سپاه نصرت دستگاه نهاده اند - از آنجا که راه سردارها
 است و شرط کار گزاری خود با سایر بندهای دگانه سوار شده بخند خندق
 آمد و اهل قصبه را که از روی حیبه جسمی بچیره دسنی در آمده کرم
 نون اندازی بودند بباد تفنگ کشته از آنجا ضرب زور بیجا ساخت -
 و ارباب دهنر اسباب دهب و نجات هریمت آنها را مفت خود دانسته
 بی محابا بدرون خندق ریخته تمام بسیار و اسباب و اموال بیشتر به نغمه
 بردند - بعد آن بموجب فرموده خان مدکو بیادلهای : اجه ججهل سنگه
 در صد سر بزنی شده بخند در آمدند - و ان بیادهای جلد و جزار که
 هنگام گیر و دار پای کم از سوار نمی آوردند و در معام سرعت سیر بر تگوزان
 باد پیما بیسی می جستند از سر جان گذشته با اجل دست و گردان
 شدند - و به تفنگی عزمه خندق در آمده چندی از تیرو تفنگ آمین
 کسایان بروج قلعه جان باختند - و چندی باوجود زخمهای گری چهار
 زنجیر فیل و بیست و هفت اسب و شتر و گاو بسیار و دیگر اموال و اسباب
 از خندق بر آوردند - از تهور ایشان اکثر دلیران و یغما ئیان لاسر دل یافته
 بخند در آمدند و آنچه از عاصمت و ناطق یافتند منصرف شدند - و درین
 مرتبه نیز بیادهای بقدیله سه زنجیر فیل و بنجازه اسب بدست آوردند -

اعظم خان بجلدوی تجلد سایر غنایم را باریاب نازاج باز گذاشته بجهت سرکار خاصه بر میلان رقم اختصاص کشید - و چون شب در آمد بمفیضای شرط سرداری در خندق پیاده با براده نهاده اطراف چار دیوار حصار بنظر در آورده دیواره جست و جوی مداحل و مخارج قلعه دقیقه از دقایق فکر و تدبیر نا مرعی نگذاشته - و در عین تعمق نظر دریچه بکی و سنگ مسدود نموده دید که ممکن بود که از آن راه درجه یافته نهفته بقلعه د آیند - بنابر آن در حال بیلداران و سایر عمله و معله این کار را طلب فرموده بانعام گرانمند دل داده نیرو افزود - و بدین طریق سرگرم این کار نموده بجد کلي و اهتمام تمام بستاندن آن باز داشت - و در آن سمت ملجوها فرار داده جا بجا نکهبندان برگماشت - و چون متحصنان مثل سیدی سالم حبشی و پدر اعجاز راو و برادران او از فسمت یاتن ملجوها خبردار شده در محافظت حصار مبالغه بیشنرموده سرگرم بل اندازی و بندوب افکنی و توپ کشانی شدند - درین اثنا بنابر آنکه کار اصحاب سهم السعادت خود بخود مهیا و آماده میکردن قضا را از نقاب حجاب عیب شاهد لطیفه شریفه روی نمود که در حقیقت همان موجب فتح اولیه دولتی و همت کسر قلب اعدا شد - چه توپ کلاسی که سرمایه بست گرمی اهل حصار بوده و آنرا بمقد جرنقیل بالا برده بر دیواره قلعه نصب نموده روی سکر را دین نگاه می داشتند از این توپ در انداختن بخسین^۱ از مدغم^۲ آن شکست و توپ غلطان بر روی برج افتاده از کار باز ماند - و اعظم خان در آن میانه بمنابله کار برایشان دشوار ساخته عرصه بر همکنان تنگ گرم که فرصت پرداختن و مجال اشتغال ساختن لایحه و رفع توپ که بآسانی دست بهم نمی داد نیافتند - چنانچه خان مذکور بعد از موع انواعه زهری دروازه منصوبهای فتح موجوده در همان گرمی مرحمت خل و میر نیت

را با جمعی از بندوفچیلان مرستاد که بر کفار خندق فرار گیرند و در پناه چبوتره کوتوالی ملجأ ساخته کار بر اهل حصار تنگ و دشوار سازند - بالجمله با آنکه اکثر یفندهای دولت خواه بادشاهی خصوص امرای دکن مدبر دشواری کار و حصانت حصار صلاح در محاصره ندیده بانفاق می گفتند که صرف وقت درین راه نفد فرصت مخاک و یغتن است و درین معامله با مسردن سر رشته کار خود از دست دادن است - لیکن از آنجا که اعظم خان را بخت کار فرما و اقبال راه نما بود مطلقاً این سخنان را بسمع رضا اصفا ننموده در خاطر راه دداد بلکه همچنان بر سر کار خود بوده مرتبه بر مرتبه مراتب جد و جهد می آورد - در آن چند روز جمعی از پراکنده گویان را که خلل در وسوسه عزلت می انداختند بهر گوشه متفرق ساخته خود با مرده یکدا سرانجام کار وای نعمت جاوید را وجه همت بلند نهمت ساخت - و از صفعات محابف اعمال و جرأید مساعی اهل قلعه که عنوان بهار و نکاسل داشت آبات و هن و ضعف مطالعه نموده یکبارگی در پی کار سازی بپوش شد - و نامداد روز نوشنه هستم ماه بهمن به عون و صون اهزندی مستظهر و معضد کشته رو نسوی قلعه آورد - و سایر دلیران لشکر به هیئت مجموعی از جانب دروازه دیگر که آبکند و جر داشت انداز بپوش نموده متوجه شدند - و از اطراف دلاوران فراز دشمن بیکدیگر پیوسته و زمین ها بر دوشن نهاده تکبیر گویان بای برآه حصار برداشتند - و بمجرد رسیدن نردبانها باطراف برج و باره برافراشته و پا بر مدارج آن گذاشته ببالا برآمدند - و برخی بدست اوپز کمند بر کفگرهلی بروج عروج نموده کار نامه این نوع قلعه کشائی که از آن روز باز در بند ایشان است بر طاق بلند نهادند - و مرحمت خان نیز از جانب دیگر در آمده در پیچ دروازه را از طرف درون کساده و اعظم خان با سایر امرا از آن راه داخل قلعه شد -

تا آنوقت فریب^۱ [دو] ۴ هزار کس از راه برج و باره بغلعه در آمده دست بغلوت و ناراج بر گشادند - و اسباب بسیار و اموال بیشمار از بغایس افسه و امتعه و نوادر جواهر و مرصع آلات و زیور گران مایه و ظروف طلا و نقره و ستور و مواشی و امثال اینها بحوزه تصرف سپاهیان در آمد - و سرنا سرقلعه از باب صامت و فاطق بغلبر دست انداز ارباب بغما بباد نهب و ناراج رفته آنچه نام مال بر آن نوان نهاد کرد از بنیاد آن بر آمده بود و بر دیوار و در حصار بجایوب عارت پاکروب گردید - چنانچه مبلعهای کلی از میان رفته برنده آن معلوم نشد - و مستحفظان حصار از سرداران گرفته تا سایر عمله و علفه قلعه با اهل و عیال دستگیر شدند - سیدی سالم قلعه دار و پدر و برادران و اهل و عیال اعتبار دار و بهل بیت شمن عم ملک بدن و جد و مادر و نژاد نظام الملک بدست در آمدند - اعظم خان چندی از ایشان را که نگاهداشت آن ضرور بود نگاهداشته دیگرانرا بغلبر درمخواه امراد دکنی بصیغه صدقه فرق مرفدسای آزاد ساخت - بعد از آن سر انجام ما یحتاج قلعه پرداخته سامان آذوقه و اسباب توپخانه نمود - و هفت صد نفر کچی و بانداز و توپچیان ماهر حکم انداز با عد سوار و چندی از منصبداران را در قلعه باز داشته نگاهبانی حصار بسر داری میر عبد الله رضوی معرر ساخت - و بعد از فراغ خاطر فتح نامه بدرگاه والا ارسال داشت - چون بعرض اشرف رسید آنخدمت شایان موقع استحضار نمایان یافت و خدمت گذاران محل تحسین و احسان بی پایان گشتند اعظم خان بغایت خلعت خاصه و اضافی هزاره ذات و هزار سوار بمنصب شش هزاره شش هزار سوار و دو اسب از طویل خاصه تا زمین مطلا و راجه ججمال سنگه بندیده بغضاعت و اسب و مرحمت خان از اهل و اضافی بمنصب هزار و پانصدی

ذات و هزار سوار و خلعت نوازش یافتند - افواج نظام الملک که بیست گروهی ملعه دهنروز اقامت داشتند بمجرد استماع این خبر آنجا کوچ نموده بنواحی ملعه دهندها، که در آن آوان مضیق محاصره افواج پادشاهی در آمده مسرت برگیراگیر نستخیر شده بود شتافتند که شاید بانفاق دستبرد می نمایند و باین حرکات نامص باء شغل قلب و برآگندگی خاطر دولت خواهان شوند - خان مذکور بیدرتنگ آهنگ نادیب آن گروه نموده از آنجا کوچ کرد - در اثنای این حال خبر رسیدن زندوله خان سر لشکر عادلخان که در آن نزدیکی از اعظم خان درخواست رخصت ملاقات نموده دستوری یافته بود بدان خان عظم نشان رسید - خان مذکور همان جا ترفن نموده بجهت مرید نفعد و دلجوئی او یافوت خان و اوداجیرام و کیلوجی و جمیع امرای دکنی و حبسی را بهمراهی ملنفت خان خلف خود و چندی از اولیای دولت بر سبیل استیصال فرستاده او را بدین مایه احترام بلند پایه ساخت - و باعث آمدن زندوله خان آن بود که عادل خان به همراه سوار بسردارچی او و پدرش مرهاد خان به عراست محال متعلقه خود که در سمت سرحد نظام الملک واقع است فرستاده بود که آن سرزمین را از آسیب تعرض ایسان محفوظ داشته در باره نستخیر و تصرف فلاح و برکنات متعلقه نظام الملک که شاهنشاه مالک رفاه بجهت نالیف ملک عادلخان بدو مرحمت فرموده بودند کوشش کند - بعد از آمدن باعظم خان نوشاب که چون عادلخان درینولا بنازیگی در سلک دولتمخواهان درگاه والا انتظام یافته این قلیل جمیعت سپاه را که در جنب کثرت مرکب اقبال حضرت سلیمان مکانی قدر و مکانت خیل موری ندارد بخدمت ارسال داشته که بتقدیم خدمتی از خدمات این دولت ابد طراز سرافراز گردد - الحال این بنده درگاه در حواله آندارد که نائن در بیانت حضور امتیاز یافته

در آنچه مفصلی و مب و علاج حال باشد باسنوای رای مواف آید
 کامیاب بعمل آید - چون اعظم خان درین مضمون و مواف با آنکه
 میدانست که او بظاهر اظهار ونا و رفاق می نماید و باطناً از راه نفاق
 با نظام الملک انفاق نماء دارد و باسنیصال کلی او راغبی نیست بذا
 اعماض عین و مدارا که از ستوده ایننهای دل بسند اردب خود ارجمند
 است و سر همه خصایل محمود و سایر شهنشلی ستوده سرداران از مکنون
 ضمیر او قطع نظر کرده و او را معاضلی بحکم حکم علی الظاهر عمل نموده
 به تفریر دلپذیر حکیمانه جواب بر طبق مصلحت باز داد - که چون درینحال
 عزیمت تنبیه غنیم سمت بصمیم یافته مزید توقف که صورت تعاد از
 انصرام فرار داد خاطر دارد موافق مصلحت دولت نیست لاجرم این
 اراده که ازو بغایت خرد بسند افتاده هر چند زود تر بعلیه وقوع و زود
 تعجیل زینت پذیر گردد نظر بمقتضای وقت اولی و مناسب می نماید -
 بالجمله چون ردوله خان از راه استقبال اعیان موک افغان و پذیره وجوه
 خیل دولت پذیرای امتیاز و اختصاص شده بزروری جهانپوی رسید بحکم
 وحشی منشی و ضعف نفس و بیدلی از غلبه وهم و هراس بیقیاس
 که ناشی از کمال شکوه و شان و صولت اولیای دولت شده با پانصد
 سلاحدار به مجلس نظام خان که در آنروز بزمی خوش مرتب ساخته
 و جشنی دلکش مزین نموده بود در آمد - و اعظم خان بظاہر آنکه منع
 همراهان او باعث مزید توحش و نفیر همگان می شد ازین معنی که
 منافی روش آداب بوده اعماض عین نمود - معدا از زوی مهربانی بمقام
 دلا و استمالت او و پدرش آمده سخنان عطفوت آمیز که مناسب وقت
 و مقتضای مقام بود بر زبان آورد چند آنکه وحشت ایشان بانس مبدی
 شد - آنکه از سر نو بر سر دلدهی ایشان رفته نیست دست خلعت فراخور

مدر و حالت بلینسان داد - و چون از شگفته جبینی اعظم خان رو و نیرو بافته یاه سخن و زبان التملس پیدا کردند از روی نضرع بزبان نیاز درخواست کردند که چون خاقان ملک بخش کشورستان عادلخان را بشمول انواع عواطف از سایر دنیا داران دکن امتیاز داده بمراحم نامتفاهی مفدضو مباهی ساخته اند - چنانچه محال متعلقه بدو باز گذاشته از روی مرید مرحمت پنج قلعه از قلاع نظام الملک که از آنجمله قلعه دهارور است بدو عنایت فرموده اند - اکنون که فتح قلعه مدکوره نصیب دولخواهان شده اگر عادلخان را بوفای وعده سرافراز نه سازند اینمعنی باعث نومیدی و حرمان نصیبی او از عنایت بادشاهی خواهد شد - اعظم خان گفت که فرمان عالی شان برینجمله صادر شد که هرگاه عادلخان در باب استیصال کلی نظام الملک با دولخواهان ده از وفا و وفای زده دایشان در قلع نیلای بعی و طفیل آن نفای نهاد اتفاق نماید بجلدوری تعدیم این شایسته خدمت اولیای دولت بمقام امداد او در آیند - و در باب تسخیر قلاع معبوه بکرمک مرید او اعدام نموده بعد از فتح بار باز گذارند - و در عرض این مدت که عساکر نصرت متأثر در وادی تعاقب عنیم نگاپو نموده بر اثر ایشان تاخند و مکبر طول و عرص این کشور را پی سیر ساخته آن گروه بد مرجاه را در یک مقام فرصت قرار و اراه ندادند مطلقاً عادلخان درین ابواب معید عمراهی نشده به هیچ باب از در مواهت در نیامد - معبدا از روی مزید برو امتنان که گزیده شیوه نمدگان این استان است مکبر اعلام رف که درین اثنا که متغالان بخود در مانده اند انسب آنست که بمحاصره قلاع بپردازد مطلقاً اثری برین مراتب مترتب نه شد - اکنون که فتح قلعه دهارور بنصب مد گونه منصوبه اولیای دولت شده و از شما خدمتی پسندیده بتقدیم نرسیده اینمعنی بیوجه

که عبارت است از التماس قلعه مفتوحه درین وقت صورت ندارد - مناسبت آنست که در بنوا چو عساکر منصوره برآید تنبیه بقیه السیف - غنیمت به بانیین گهات متوجه اند شما درین حوالی اقامت نموده و مردم خود را فراهم آورده مترصد باشید که هرگاه آن گروه ادبار اثر از مقابله رو نافته آهنگ بر آمدن بالا گهات نمایند سر راه بر آن بد اندیشان نگیرید - تا افواج فاعره خود را از عیب ایشان برسانند و بانفاق همگان را در میان گرفته از مبانیه برداریم - آنگاه که شما مصدر اینگونه هوا خواهی شده باشید درین باب دولتخواهان بدرگاه والا عرضداشت نموده درخواست قلعه دهارور نمایند - و بنابر آنکه در نظر امور آن جهانبین جهان بخش محیط هفت کشور بل محاط چار دیوار ربع مسکون رفعت نقطه موهوم ندارد تا باین یک کف دست زمین معجزه رسد یعنی که این التماس بموقع قبول خواهد رسید - مجده اعظم خان فوج عادلخان را به نضبه ماندو^۱ مرخص نموده عسکر قیامت اثر را از مقام دهارور کوچ فرموده بر اثر مردم نظام الملک به سمت فندهار^۲ شتافت - و نظام الملک از جا در آمده فاجار صلاح در آن دید که بافواج عادلخان از در مصالحه در آمده قلعه شولا پور را باز بتصرف ایشان داده عهد و پیمان بایمان در میان در آورد که باتفاق یکدیگر بمقتضای مصلحت وقت کار کنند *

بیان مجملی از خصوصیات شدت

قحط و غلا و طاعون و وبا

چون نظام الملک از تیره سرانجامی و بد فرجامی قطعاً رعایت

(۱) این مقام در جنوب و غرب دهارور بمفاصله بیست و پنج میل انگلیسی واقع است *

(۲) این قلعه در جنوب و غرب ناندی بمفاصله بیست و پنج میل انگلیسی واقع

است و از دهارور هشتاد و پنج میل مسافت دارد *

به جانب بندگان بادشاهی بجا' بدو در برخلاف سیر مرفیة ملوک عهد
 ماضی سلوک می نمود - و مجاری اوضاع و اطوار بر منہج مستقیم عدل
 و داد قرار نداده هنجار مرضی حضرت پروردگار نمی بینم - و باین نیز
 کفایت نکرده افغانه را که خمیر ملیح فتنه و فساد بلاد و عباد بودند در
 ولایت خود ینا داده در تنویر آن فتنه باغیہ که اخلاط فلسدہ بل مواد
 مفسدہ کابرد روزگار و علت نامہ سوء المزاج لیل و نهار بودند بقدر امکان
 کوشیدہ ازین چند مادہ خود را مستعد بلا و آمادہ ابتلا ساخت - لاجرم
 حضرت جبار منعم انواع بلایا بروی او و رعایای بلاد او کشاد - چنانچہ
 نخست دایہ سیاه بستان ابر بهاری و سحاب آذاری شیر بولان از اطفال نجات
 باز گرفت - و تا اذقطاع موسم برسات کشت خوان زمین که پیوستہ از انضال
 ابر مطیر زکوۃ گبر بود بر شمع واری نم بل به نیم قطرہ شبم نرسید - بدان سال
 کہ گویی در آن سال بغلها طبع دخان آنشی گرفته بود یا سالی سحاب
 سراب از چشمہ سیراب آب برداشته - و ازین رو رفته رفته گونه رنگاری سبرہ
 کاهی گشته و در صحرا و مرغزار و هامون و کھسار از فرط بی آبی سیملی
 گیاه سیمایی گردید - چنانچہ میران تہی چشمان مایدہ کلام ابوطالب
 کلیم درین باب میگوید :

• مثنوی •

نشان از ابر و بزلان آنچنان رفت کہ گفتی برج آبی ز آسمان رفت
 هوا گر قطعہ ابری جلوة میداد بدی بی آب همچون کاند باد
 اگر یک قطرہ آب آتشین بود چو آب آبلہ پردہ نشین بود
 مجمہ باین علت قلت غلہ و کثرت غلا بجلی کشید کہ غایت الامر
 بہ فحط منجر شد - و آن بلا بمقامی انجامید کہ کار از شمار و تعداد اموات
 در گذشته اسم مویہ و نوحہ و کفن و دفن از میانہ برخواست - بل بنابر
 آنکہ موت عزیزان نیز علت قلت مزنت میشد لوازم تہنیت بجلی

تعزیت بجا می آوردند - و باوجود آنکه فرط وبا فراخنای ساحت عدم را بر مردم تنگ فضا ساخته بود از کوچۀ راه بلریک تیغ نیر که در آنولا این قضای سریع الامضا نیز بر اهل دکن نازل گشته بود هر روز قلعه در فافله مراحل راندی نیستی می شناختند - چنانچه گروهی که از زهر شمسیر می جستند آنرا که قوت رفتار و پای فرار از وبا و غلا بود بعضی از اوطان بغربت و برخی از دنیا بآخرت جلا وطن می بودند - و ازین ورطه کسی کشتی جان بدر برد که از کمال ناتوانی یاری قطع مسافت آنجهانی نیز نداشت *

فلک مانند از بی هنگامه غم بهر گوشه کفی از بضم آدم زبس در کوچۀ فرش مرده افتاد نشان از کوچۀ تابوت میداد بسا شیشه ساعت دو دنیا پر و خالی شد از موتی و احیا بغیر آنکه نزول عذاب جباری غالب اوقات از نوع شمولی خالی نمی باشد سال دیگر از شامت قرب چوار آفت خشکی و غلا و بلائی تحط و وبا در سایر اطراف دکن مثل خاندیس و گجرات و برار سرایت نموده همانا اهل سر تا سر این ولایت بهمان گونه بلا مبتلا شدند - چنانچه مردم این شهر و سایر پرگنات بعد از فقدان آذوقه و انواع خوراک چندی مانند انعام و دواب از خس و خاشاک کامیاب بودند - و چون این خوردنی که در آنولا بود نیز از بیع و بنیاد بر افتاد مدنی مدید عموم عوام از عدم قوت و قوت چون هوام خاک خوار از عدلی خاک آب بر التهاب زبانۀ آتش جوع می زدند - بنحوی که هرآنچه درین مدت زیاده از هفت هزار ساله گردش چرخ درار خاک مردم خوار بآدمی کرده بود بکمتر از هفته آدمی در هفته خوردن خاک تلافی بجا آورد *

ز تنگی گرفتار و گر عفی بود بخوان رزن او عم خوردنی بود

نظرها قرص مه را کرده تاراج بفرمان شب فلک هم گشته محتاج
 پس از آن هم بی مبالغه شاعرانه و اغراق منسپانه کار مردم چون
 سباع مردم خوار آدم خوردن افناد - چنانچه اگر بردستی نهایی بر نتوانی
 دست می یافت از سر او در نمیکدشت - و پدر و مادر نیز فرزندان عزیز
 و جگر گوشگان ناز پرورد خود را زنده از یکدیگر [دیده] خام می خوردند -
 و درین باب از ستوده اطواری که درستی کردار بر راستی گفتارش شهادت صادق
 میداد اسماع راست که در عین گرمی هذگمه قحط زنی در جوار محله
 سر پوشیده از مردم رو نساز روی و مو کشاده بر سر کوی و بر زن داد داد
 خواهی داده بغیاد مویه و شیون نمود - چون حقیقت حال استکشاف رفت
 ظاهر شد که از جور جارات خود و عدم انصاف و مروت ایشان تظلم می نماید
 که تطاول ایشان در حق من این تلایت بعدی تجاوز نموده که جگر
 پاره مرا درست بکار برده مرا بدستی بی بهره مطلق ساختند که استخوان
 ریزه دیر در کار من نکردند - احوال کار سرحدی کسید که چون این میدها
 بدست نمی آید ابد اکثر مردم مانند کرکس جیفه خوار از شکار مردار
 روزگاری سر بردند - و چون روی زمین را از بسترهای جیفه و اموات که تا
 سمک و سماک بر روی هم انداده این روی خاک را روکش آن روی خاک
 برده بود پرداختند کار به نیش قبور و کاوش نور رسید تا آنکه مردم مطلقاً
 دفن موتی مفید نمی شد - و اندر حیاط کسی احوالی مراسم دین و آئین
 شرع متین نموده نهایی مرده را بخاک سپردی سوختگان آتش جوع
 بی بدان برده بر سر قسمت آن یکدیگر را هلاک ساختندی - و اگر از روی
 خطا راه بدو نیافتندی مردهای خشک شده دیرینه را از گور برآورده
 از باب کباب آهو و گور بکار بردندی - و اهل بازار نیز استخوانهای آسودگان

مزار را که از طول انقضای روزگار فرسوده گردیده بود سوده با آرد که نامی از آن بر زبان و نشانی در میان بود برآمیخته می پختند - و اسم پسمانی نان بر آن نهاده بجان گرامی می فروختند - و گوشت حیوانات غیر ماکول اگر بفرض محال بدست می افتاد آنرا بسان بره شیر مست سان سان نموده بسان تحفه گرانمایه نهانی در معرض بیع می آوردند - و مردم شکم پرست که از گرسنه چشمی شوره پیوسته بیک سیر آهنگ نظر تنگ شان از پی گمان گوشت چون تیر پرتابی از کمان میدوید آنرا نادانانه دسترس خرید می نمودند - چون معامله بیاعان آن متاع گرانمایه و فروشندگان این کالای ارجمند والا بر سوانی کشید بعد از تکلیف این حقیقت ایشان را بازخواست شدند سیاست بیاسا رسانید - ملخص سخن از حیص بیص این مخصصه مخونه و دهلکه مهلکه جمعی که فوت حرکت داشتند نه فسحت آباد هندوستان که ارض الله واسعه عبارت از آنست پناه بردند - و اکثر مردم شهر و جمعی کثیر از اهل اعمال خاندیس و هم چنین اهل گجرات و مضافات آن بمحض عنایت و عاطفت شهنشاه که مظهر لطف سرمدی و عنایت ازلی و ابدی حضرت ایزدی است ازین بلیه جلیه عظمی و طامه عامه کبری نجات یافتند - چه حسب الامر آنحضرت در سایر شهرها عموماً و در شهر برهانپور خصوصاً لنگرها و آتش خانه ها برای اطعام فقرا و مساکین مرتب و مقرر شد - و هر روز از سرکار خاصه شریفه انواع خوردنی مهیا ساخته عموم مردم را بارعام می دادند - و سوای این روز دوشنبه که باعتبار جلوس مقدس نوروز روزگار دل عید ابدی هفتهای دهر و ایام عام و شهر است پنج هزار روپیه سوای صدقات و وظایف متدوره بر سایر سکنه شهر برهانپور قسمت می نمودند - و فرمان همایون شد که بجهت رعایت رعیت در حراج تخفیف کلی از باج معزومی داده

پنججاه لک روپيه معاف شناسند - و آنچه حسب الحكم اقدس ساير امرا و ارباب مناصب بصيغه تخفيف بازگداشتند از حيز شمار بيرون است *

دربين ايام آقا حيدر حلام ترك نژاد كه بخطاب خواصخاني و كمال محرميت و اعتبار نزد نظام الملك امينياز داشت از رهنموني بخت بدرگاه فلک جاه رسیده بمنصب دو هزاربي ذات و سوار و عنایت خلعت و اسب سرافرازي ینت *

درینوقت كه مغرب خان و بهلول را از بیم سطوت و صولت اولیای دولت يكبارگی بنی اسرار از جا رفته فرار مصالحت به عادل خانیه دادند - اعظم خان بدردوله خان نوشت كه درینولا مخالفان سر بر آمدن ببالا گهاٹ دارند سبیل دولتخواهي آنست كه حسب الامر دهانه كریوه را نگاهداشته سراة فرار بر سر آن مطرودان نا رسیدن موكب مسعود از دنبال مسدود سازند و بقديم این خدمت شایسته باعث آبروی خود شوند - آن اتفاق آیین در جواب نوشت كه چون درینولا اكثر مرید ما پراكنده شده اند درین باب از عادلخان استمراج نموده باستصواب ایشان عمل می نمایم - مغرب خان فرط اهتمام اعظم خان در باب استیصال نظام الملك ملاحظه نموده نتازگی از در چاره كبری در آمده راه علاج و صلاح بارندوله كشوده بطریق نامه و پیغام در بنس اظهار ملای و چاپلوسی نامه باو اعلام نمود - كه تا دولت این خانواده از بنیاد نیفاده صلاح آنست كه فرصت تدارك از دست نداده تلافی اوقات ملایي در مستقبل احوال به عمل آید - و پیش از آن كه نوبت آسیای حوادث روزگار بسما رسد و بمقتضای ادوار چرخ دوار شما نیز نقطه وار مركز دواير حرب عریض الدیل گردید اگر دولت خواهانه ترك نفاق نموده پیوند اتفاق بر روابط وفا وفاق استحکام یابد و سر رشته عهد و پیمان بنده غلاظ ایمان بوثیق نام بدید در نگاهداشت این

در دلمان مساعی جمیله مبدول افتد - خصوص در پدومف که نظام الملک بنابر درخواست هواخواهان بدین معنی راضی شده که بنای مصالحه و معاوده بر اساس تسلیم قلعه شولا پور ب عادل خان گارد - و الحال چون حقوق نمک تربیت نظام الملک نیز بر ذمه همت شما ثابت است چه در حقیقت بانمی اعتبار شما در مبادی حال ایشانید - بالجمله این نفیر دلپذیر در ردوله تاثیر نموده بتازگی دل بر اتفاق مقرب خان گذاشت - اعظم خان حقیقت این واقعه بموقف عرض اشرف معروضداشت و بی توقف فرمان شد که سعد دلیر خان و سایر احدیان از موج ابوالحسن جدائی گزیده بکومک اعظم خان متوجه شوند - و سردار خان و خواصخان و رشید خان و چندی دیگر از بندهای درگاه ناسه هزار سوار از حضور لامداد عسکر ظفر آئین نعین مرمودند - خان مذکور بمجرد رسیدن خبر آمدن کومک روانه شده بانداز تاخت و تاراج قصبه و بازارگاه پرینده متوجه گشت - و بتاخت و تاراج قصبه و بازارگاه پرداخته سر ناسر آنرا بیای ستور غازیان بی سپر ساخت - آنگاه بر سر قلعه خام که بقلعه پیوسته استسکام تمام داشت و خندقی بعرض سه ذراع اطراف آنرا فرو گرفته بود تاخته بصدمة نیل دیوار آنرا که سه ذراع پهنای و پنج ذراع ارتفاع داشت انداخته داخل قلعه شد - درین حال متحصنان در توپ کلان را که وزن گلوله هریک یک و نیم من بادشاهی باشد آتش دادند - حسب الاقتضای قدر یکی از آن در فضائی نازل بر زمین رسیده از آن زمین سنگ لایح بلوا سنگها بصدمة آن جدا شده و بچندین تن زخم های گری رسانید - از آنجمله سه عوار ناسیب و چهار پیاده بک زخم جان دادند - و مرمود اعظم خان دلاوران متهور در پهلای گرمی دست از جان شسته

دخفدن در آمدند - و هفت زنجیر میل سرمسب با عظیم بیشتر از آن گونه
 رزین بندی که تصور آن عقده دشوار گشا خرد را مات تعبیر داد برآوردند -
 اعظم خان باوجود عین انتظار کومک و خزانه بشرايط محاصره نیز پرداخته
 از سه طرف ملچاها ترتیب داده سیبها پیش برد - و از سنی که باهمام
 راجه جی سنگه و اهتمام خان مقرر بود کوجه سلامت نزدیک نبرده
 آنجا حواله گاه پرداختند - و دمدمه بر فراز آن برافراخته متحصنان را
 بباد نیر و نفنگ گرفتند - و ضرب توپ دیوارهای مقابل خود را بشاک
 برابر ساخته اگرچه کار بر مرددین درون حصار ننگ ساختند - خصوصاً اهل
 داره شیر حاجی از دسب سرکوب اهل جوانه برای سر برآوردن نداشتند
 لیکن از راه بعدان هیزه و گاه و تلخیص درواب ساحات مقابله آنچنان بر بیرویان
 از فضای حومه درونیان ننگ میدان برشده بود که برگ کاهی در نظر
 وقع کوهی داشت - و خوشه از نس که جلی ابداری میکرفت در حومه
 سنوزان جوی همسنگ خرمنی بود - فلانرا آنکه دران نواحی بیغ کیا از
 زیر زمین چون برگ گاه از روی زمین بر افتاد فلچار چارباغان که در آنرا از
 برط نرمد تلخیص چار چشم شده دبداد انتظار در راه جو و گاه سپید کرده بودند
 ظر بر خوشه سنبله و خرمن مایه که از دور سیلخی میکرد دوخند - و بنظر
 اه دان کهکسان که گاهی گاه کهنه بیاد برمی داد ساخته بیاد علف نسلی
 سی اندوختند - یاقوت خان و ملتفت خان که با فوجی جوار از موکب ظفر آذر
 بجهت آوردن گاه و هیمه بمعال دور دست رفته بودند هزار جر ثعلیل بطریق
 زمین کاری و چاه کنی علف دوسه روزه چهل پایان در جمیع جهات و اطراف
 اخذ و جر نمودند - و باوجود آنمایه سعی سودنی نداده اثری بر مراتب
 کوشش مدبب نسد - فی الواقع هستی خس یا پشترا چند کیا بهخوراک
 دروا و چارباغان آن لسكری بابلان چگونه کفایت کند و ابداری یا خرمنی

جوباستوران کوه کوه سپاه فاف شکوه کجا سس آید - ناچار اعظم خان صلاح وقت در آن دید که بالفعل دست از قلعه باز داشته از بلی حصار برخاست و از سر اکراه رو بقلعه دهاور آورده در موضع باتره^۱ منزل گزید *

از سوانح این ایام فرخنده فرجام که در دیار سپهر مدار روی داده مرقوم می گردد - چون درینولا محمد علی بیگ رسول دارای ایران حسب الامر اعلی از دارالخلافه اکبرآباد متوجه درگاه والا شده بود بخاطر مبارک آوردند که مشارالیه را بنوازش بادشاهانه امتیاز داده عجاله^۲ بخلفت فخره سرافراز سازند - بفاپر آن مکرمت خان را بتقدیم این خدمت نامزد فرموده مقرر ساختند که از راه سرعت خود را باورسانیده از تشریف خلعت سعادت اندوز سازد و نا مالوه همراه بوده از آنجا بر سبیل استعجال معاودت نماید - و معتقد خان موه دار آنولایت تا بدرگاه گیتی پناه همراه بیاید *

بسیست و سیوم اسفندار یمین الدوله آصف خان با سایر سرداران از بالاگمات مراجعت نموده چون نزدیک به شهر رسید خدیو روزگار بقصد مزید اعتبار آن خان والا مقدار بادشاهزادهای نامدار را تا بظاهر شهر باستقبال خان مذکور مامور ساختند - و آن ادب اندیشان عقیدتمند فرموده بجا آورده تا آنجا که حکم اشرف صدور یافته بود پیش باز فرمودند - خان حق شغاس بشکر دریافت این عطیه والا بر کام دل فیروز شده سجدهات نیاز بجا آورده بظبر رسم معهود هزار مهر و هزار رویه بصیغه نذر گذرانید و مشمول عنایت بسیار شده مرحمت خلعت خاصه ضمیمه دیگر عواطف عمیمه گردید - آنگاه امرای دیگر

(۱) این موضع در جنوب دهاور فاصله چهارده میل انگلیسی واقع است *

به ترتیب مناصب و مراتب از زمین بوس درگاه مباهی و مفتخر گشتند -
 عبد الله خان و سید مظفر خان که در باب استیصال خان جهان سعی ایشان
 مشهور افتاده بود شرف ملازمت حاصل نموده هر یک پانصد مهر بر سبیل
 نذر گذرانید - نخست عبدالله خان بعنایت خلعت و جمدهر و شمشیر
 مرصع و جیغه مرصع و اسب و فیل خلصگی معزز گردیده بافزایش هزاره
 ذات و سوار و خطاب و بیروز جنگ سرافرازی یافت - بعد آن سید مظفر خان
 که چار هزاره ذات و سوار بود خلعت و غیره و اغافه هزاره سوار
 و خطاب خانجهانی یافته محسود اقران گردید - پس از آن سایر
 منصبداران که مصدر خدمت نمایان شده بودند در خور مراتب باضافه
 مناصب و سایر عنایات صوری و معنوی امتیاز یافتند - در همین ایام
 مکرمات خان بعد از تقدیم خدمت مرجوعه مراجعت نموده سعادت
 ملازمت دریافت *

چهاردهم شعبان شهنشاه دین پرور بغیر آئین مقرر حکم به افروختن
 چراغان فرمودند - پرتو چراغان در دل آن شب که روکش روز شده بود داغ
 رشک بر دل مهر جهان افروز نهاد - و در آن شب قدر ماه بدر که مه‌دار
 نور شمعی و اعتبار فروغ چراغی نداشت از پرتو روشنائی چراغان بدان مثابه
 انکسای انوار نمود که از آن ذخیره باقی روزگار تا بابد اندوخت و وام آفتاب
 تابان نیز از فاضل زلف جاوید ادا نمود *

آغاز چارمین سال فرخ فال از جلوس مبارک حضرت صاحب قران ثانی

کشور خدای فلک چهارم یعنی نیر اعظم بعد از انتضای بیست و سه
 گزری و چهل و هفت دقیقه از شب جمعه هفدهم شعبان المعظم سنه هزار

و چهل هجری بدولت محل حمل تحویل نموده آب و رنگی بر روی کار عالم آب و خاک آورد - مبداء سال چهارم از سنین جلوس ابد قرین خدیو زمان خلیفه روی زمین نوید نوروزی نو بعالمیان رسانیده ضعیف حالان گسسته امید را قوی دلی بخشید - و به برکت حسن عهد آنحضرت که ثمره عدل و احسان بل خاصیت نیت خیر است ابدی زمانه بنازگی منظور نظر مهرپدرانه آبلای علوی گشته بقیة السیف قتل عام مصائب گیتی و توکناز حوادث روزگار از زیر تیغ بیدریغ طاعون و وبا جسته بازماندگان شبیخون طوارق لیل و نهار از مخمصه بلای قحط و غلا رستند - و بیمن عنایت خوان سالار مایده احسان حضرت رزاق یعنی مهر منیر ابواب فتوحات آسمانی بمفاتیح عنایت ربانی بر روی زمین و زمان مفتوح گشته پرمردگان صحرا و چمن چون گرسنه چشمان قحط دکن از عطای بی منتهای آلهی سیرچشم نیل تمنا گشتند - چون گدازش مراتب عطایای عیمه و عنایات عظیمه ایردی نه در درجه ایست که بار تفصیل برتابد ناچار خود را از آن باز داشته بنگارش مجمل واقعات این ایام خیر فرجام می پردازد *

دوم فروردی ماه محمد علی بیگ رسول داری ایران شاه صفی همراه افضل خان و صادق خان که حسب الامر اعلی به پذیرا او شتافته بودند سعادت پذیر آستان بوس درگاه گیتی پناه شده از روی کمال ادب نامه شاه صفی را که عمده مضمون آن تهنیت جلوس همایون بود گذرانید - حضرت شاهنشاهی نامه ازو بر گرفته بدستور اعظم افضل خان سپردند - بعد از آن زبانی دعای شاه را با بیغامهای صداقت آئین که مشتمل بر اظهار محبت بود ابلاغ نمود - آنگاه بوسیله اعیان درگاه در باب تعیین وقت گذرانیدن از مرغان شاه درخواست نمود - حسب الامر اقدس ششم فروردی

ماده قرار یافت - و آن رسول قاعده دان ادب شناس را بعنایت صوری از مرحمت دست خلعت و تاج فزلباشی و جعبه مرصع و خنجر مرصع گرانمایه سرافرازی بخشیده مرحمت دو خولان طلا و یک پاندان مرصع و یک نفوز بیالغ زرین سربوش دار که بیست هزار روبیه قیمت داشت بر از ارگجه خانه که بنابر رسم معهود در ایام جشن ها و عیدها عنایت می فرمایند ضمیمه آن مراسم عمیمه شد - عبد الحق برادر افضل خان مخاطب بامانت خان که بر طبق فرمان همایون بادشاهی بجهت تقدیم خدمت مهمانداری و همراهی محمد علی ایلچی از دارالخلافه تا پانی پت شناخته و از آنجا تا برهانپور بنایستگی تمام بمراسم این امر اقدام نموده غیاقتهای نمایان بجا آورده بود از زمین بوس آسنان آسنان نشان پيسانی بخت را فروغ سعادت جاودانی داد • •

ششم ماده ایلچی مذکور حسب الامر سرعت شاه را که از آنجمله سه تقوز اسب عراقی زاد مرصع تک شعله نهاد و نفایس امتعه ایران و نواذر تحف و بدایع هدایلی آن بلاد بود و بهای آن سه لک روبیه می شد بنظر انور در آورد - و پنچ اسب عراقی و پانزده شتر بختی در و ماده با پنچ استر و اقمشه آن دیار از خود و پنچ اسب از بابت محمد تقی تحویلدار تنسوقات برسم پیشکش گذرانید - چهاردهم ماده پیشکش نمایان از نواذر و جواهر و مرصع آلات و زر نقد و فیلان نفوسند و سایر امتعه نفیسه که قطب الملک مصعوب شیم محیی الدین رسول درگاه و فاختان فامی کس خود ارسال داشته بود از نظر اشرف گذشت - و شیم مذکور یک لک روبیه را جواهر و اجناس از جمله چهار لک روبیه داد قطب الملک برسبیل پیشکش از جانب خود گذرانید •

بیان برخی فتوحات آسمانی که بحسن سعی قلیچ خان در آله آباد روی نمود و شرح مجملی از سوانح عهد دولت

چون سلفاً بمسامع علیّه خدیو هفت کشور رسیده بود که ^۱ [عدل] ۲

نام فساد پیشه کوتاه اندیشه بنابر استظهار حصانت حصارهای استوار که در
وسط جنگل انبوه اتفاق افتاده بود سر نتمرد و خود سری بر آورده و رعایای
متردد آن دیار از دست بطاول او بجان آمده اند - لاجرم بحکم آنکه تنبیه
ارباب فتنه و فساد در شریعت جهاندار بی فرض عین است حکم معلی صادر
شد که قلیچ خان بیدرتنگ استیصال آن اذنیار مآل نماید - خان مذکور
بافواج قلعه بدورک و نیبه نماه راهی شده قلعه اول شرکانو فاه فصبه را که
سه حصن حصین داشت و اکثر مردم کار آمدنی عبدالبا عیال خود آنجا
را مامن ساخته بودند محاصره نمود - و در همان گرمی از دو طرف بنابر
آنکه مبنی بر دو دروازه بود یورش کرده - بهادران منهور از توپ و تفنگ
متحصنان که بر سر جان و ناموس ثبات قدم ورزیده داد مواجهه و مجادله
میدادند بلی کم بیاروده خود را بیابین حصار رسانیدند - و چندانکه مخالفان
بمیانجی شعله توپ و تفنگ و انواع آلات آنسبازی هنگامه مدافعه و ممانعه
گرم ساخته کوشش نمودند که دلاور را از جد و جهد یورش بار دارند فایده
نداد و سرگرمی مجاهدان میدان دین دین ماده زیاده شد - چندی یردلان
کم هراس بفریبانها که همراه داشتند و برخی دیگر بکمند از اطراف برج
و باره بر آمدند و جمعی از متحصنان بلی فرار استوار داشته چندی
بمقابله پرداختند - چون اثری متریب نهند ناچار پناه بحصار دوم بردند -

و قلیچ خان آنرا نیز محاصره کرده در اندک مدتی بدست یاری تأیید آلهی و همواهی اقبال بادشاهی جبراً و قهراً دست بر آن یافت - و مردم غنیم مغلوب و مشهور بحصار سیومین که از همه منبع تر بود فرار نمودند - و اولیای دولت که پیوسته بنائید نصرت ایزدی مظفر و منصور اند نه به نیروی کثرت عدد و وفور عدت در کمتر مدتی آن قلعه را نیز مشرف بر نسخیر ساختند - و بهادران عدو بند کشور کشلی در بلاه یورش مراسم کوشش بوجه انم بجا آورده نگیارکیو مفتوح گردانیدند - درینحال مردم غنیم مخدول دست از جان شسته بر سر ناموس با محکم نمودند و بتحرک عرب حمیت جاهلیت گوهر بد اصلی را بکار فرموده جوهر غیرت بیجا را آشکار کردند - و رسم جوهر که بهندی زبان عبارت است از کشتن عیال و اطفال در امثال این احوال بعمل آوردند - و فریب هزار کس اهل خود را به تیغ بیدریغ گذرانیده رو بعرضه پیکار نهادند - و با هزار تن دیگر از مردان کار کار مردان کرده بدار البوار شتافتند - و ازینجانب نیز جمعی در اقامت وظایف جهاد دقایق جد و اجتهاد بظهور رسانیده درجه شهادت یافتند - و جمیع مفسدان آن سرزمین و متمردان اطراف و فواحي از سطوت و صولت اولیای دولت بیجا و بی پا گشتند - و قلعه های مستحکم را که از اسباب قلعه داری پر بود خالی کردند و از عدم ثبات قدم بولایات دور دست رو نهاده پراگنده شدند - و عبدل مدبر نیز از وطن خود هزیمت اختیار نموده خود را بجنگل های دشوار گذار رسانید - قلیچ خان وطن گاه آن سیاه رو تبااهی را خراب کرده آتش نهب و تاراج در خشک و تر آن سرحد زد - و بتخانهای آن سرزمین که سر بفلک رسانده بود بخاک برابر ساخته بتها را سوخت - و اعلام معالم اسلام در آن معابد اصنام بر افراخته روی زمین آن کفر آباد را که ظلمت شرک فرو گرفته بود بنور ظهور دین بر افروخت - و بجای بتخانها مساجد و معابد

بنیاد نهاده صیحت اسلام و ایمان و صوت اذان که هرگز بکوش کر گشته اهل آن سرزمین نرسیده بود بمثابة بلند آوازه گردید که بمسامع کربویان عالم بالا و صوامع ملاء اعلى رسید - آنگاه همعنان ظفر و نصرت عدنان انصراف را به اله آباد انعطاف داد *

از جمله فتوحات آسمانی که در مقدمه این عنوان اشاره اجمالی بدان رفت فتح حصار استوار تلتم است باین کیفیت که چون سپهدار خان مدتی مدید آن قلعه را محاصره نموده دقایق سعی و تلاش به نهایت درجات امکان رسانید و قطعاً اثری بر آن مراتب مترتب نشده معامله بفسون دم شمشیر و فنون تدبیر از پیش زلفت درینکمال که کار بکار کشائی توفیق افتاد و استخلاص آن حصار در کار گریخت بخت و چاره گری اقبال انحصار داشت قضا را حشم قلعه بجمعی از اعراب که کشاد و بست بعضی از ابواب بدست ایشان بود و در نگاهداشت مداخل و مخارج حصار دخل تمام داشتند نظر بحصول منافع انداخته و بچشمداشت ادراک مراتب و مذاصب دیدۀ طمع بر انعام و احسان بندگان درگاه والا دوخته درین باب باهم همدستان شدند و با مردم سپهدار خان زبان یکی کردند - و آن عمده دولت خواهان که پیوسته در پی دولت خواهی بوده درین گرمی جمعی از بهادران کار طلب را نهانی فرستاد که برهنمونئی ایشان بحصار در آمده کرنای بنوازش در آرند - درینوقت که غریب کرنای بلند شد نگاهبانان قلعه ازین فیه ناگهان آگهی یافته از جا رفته بدست و بازدن در آمدند و لیکن چون حصار بحوزه تصرف و حیز تسخیر دلاوران کشور گیر در آمده بود و کار از چاره گری سعی و تدبیر گذشته ناچار از بیم سرتن باسیری در داده دستگیر شدند *

درینفلا که خبر فوت شیر خان صوبه دار گجرات رسید اسلامخان که حراست اکبر آباد در عهده او بود بمرحمت خلعت و اضافه هزاره سوار

بر منصب املاک که چهار هزار و سه هزار بود سرافرازی یافته بصوبه داری احمدآباد تعیین شد - و حکومت اکبرآباد به صفدر خان و حراست قلعه به مکرمت خان، مقرر گشت - بیست و پنجم اردیبهشت ماه الهی راجه بیتلاداس به نگاهبانی قلعه رنتنبور از تغیر قلعه دار خان سرافرازی یافته رخصت شد - و سبب این امتیاز آن بود که چون در جنگ خانجهان جانفسانیها بکار آورده نازه بیایه راجکی رسیده بود و آئین معهود راجپوتان آنست که هرچند شخصی بمرتبه والا برسد تا قلعه ناصر نداشته باشد بیایه اعتبار نمی رسد - بنابراین شاهنشاه حق گذار ادای حقوق جان سیاری او نموده بحراست قلعه رنتنبور که از قلاع مشهور هندوستان است سرافراز فرمودند *

از جمله فتوحات معهود مذکور که شرح آن موعود شد فتح قلعه ستونده ' است - چگونگی این فزیه آنکه سپهدار خان بعد از فتح قلعه تلم حسب الحکم، افسد همت به تسخیر آن بر کماشنه محیطش را نقطه وار مرکز دایره احاطه نموده و بر اطراف و جوانب ملچارها فرار داده کلبر متحصنان بغایت تنگ ساخت - و چون آثار عجز و انکسار از اوضاع و اطوار قلعه دار بظهور پیوست سپهدار خان باو نوشت که عنقریب این قلعه نیز بمیلن اقبال کتور کشا بکشایش خواهد گرائید - بهتر آنست که پیش از فتح حصار عرض و ناموس خود برباد نداده خود را و اولاد منتسبان و متعلقان خویش را از مناصب و عزت حرمان نصیب نسازی - سیدی جمال قلعه دار استحصال ربع مراتب و سلامت جان و مال در نظر داشته و در مدد به اندیشی و سعادت طلبی خود شده بمقام تسلیم حصار در آمد -

سپهدارخان پیمان نامه موکد بایمان شداد نوشنه نزد او فرستاد - او بمخبر رسیدن عهد نامه با سایر اهل و عیال و منعلان خویش و ملازمان با اسباب و اموال بر آمده قلعه را به مردم بادشاهی سپرد - سپهدار خان مقدمش را مکرم داشنه از سرکار خاصه شریفه بخلعت و فیل و اسب اختصاص داد - و غائبانه تسلیم بمنصب سه هزاره فرمود - و سیدی میوان پسرش را بخلعت و اسب و تجویز منصب هزاره و سیدی سرور دامادش را بخلعت و اسب و تجویز منصب پانصدی سرافرازی بخشید - و روز دیگر داخل قلعه شده مداخل و مخارج آنرا بنظر دقت نگر در آورده خاطر از همه رهگذر جمع ساخت - و سر انجام سامان و هما یتحتاج آن نموده سیصد تن از سپاهیان کار آزموده را بسرداری مرزا محمد خویش خود در قلعه باز داشته خود مظفر و منصور عیان باز گشت معطوف نمود *

چهاردهم اردی بهست ماه به عید رمضان مطابق افتاده هلال فرخنده همایون فال غره شوال از راه کمال سرعت بر ادهم گیتی نورد گردون بر آمده بطریق یام مرده فتوحات بی اندازه که درین ایام تازه رو نموده بود باو پیلی دولت جاوید پیوند رسانید و عالمی را بنوید قدوم این دو عید سعید سوشار خورمی و بیغمی گردانید - و بشارت غلبه موکب ظفر قرین صاحبقران دوم غلغله صدای قهقهه شادی و نوای شادیانه مبارکبادی در گنبد سپهرنم پیچید - در آنروز نشاط آموز خذیو روزگار ظل انوار حضرت آمردگار که منظر فیض انوارش عید عالم و نوروز دویم است مانع خورشید جهان افروز از مشرق جبروکه درشن طلوع فرموده عالمی را از میامن نور حضور که نمونه ظهور تجلی طور است نمودار انوار رادی ایمن ساخت - و مراسم معهوده این فرخنده روز بظهور آورده آنگاه بقصد ادای نماز قرین دولت

و سعادت فیل سوار متوجه عیدگاه شدند - و فروغ انوار طلعت انور ساحت مصلّا را آذین نور بسته روی زمین آن عرصه را بحلیقه جلال و جمال و زیور دوات و اقبال مزین و معلی ساخت - و بعد از فراغ وظیفه مقروّنه این روز مبارک در هنگام مراجعت نیز از دو سو خلائق کوی و بازار بافشاندن دره و دینار تصدق و فخر زر ریز گشتند - درین روز نجابت خان واد شاهرخ میرزا را بخدمت موجوداری ملتان که در آنجا جاگیر یمین الدوله بود از تعمیر احمد بیگ خان مختص و مرخص ساختند *

از سوانح اودیسه که درینجا بعضی اعلی رسید غلبه باقر خان است بر سر لشکر تلنگانه و جرمانه گرفتن به سبب صدور حرکت بی ادبانه ازیشان - چون خان مذکور ولایت کبیرا پاّزه و حصن حصین منصوب کرده را از گماشتگان فطب' الملک مستخلص ساخت چنانچه سابقاً گذارش یافت زمینداران آن، نواحی قریب بیست هزار تن فراهم آورده در مهدی پور نام موضعی بغایت منیع در دوازده گروهی کبیرا پاّزه خیره چشمی بل چیره سنی آغاز کردند - باقر خان دیگر باره از کبیرا پاّزه بلند از گوشمال ایشان آمده رو براه نهاد - و بحسب اتفاق بعد از طی چند گروه جنگلی انبوه پیش آمد که در آن سرزمین باعتبار دشواری و بی پایداری مورد ضرب المثل بود - چنانچه قاصد نسیم بند رو بل سفیر سریع السیر مصر را از کنار آن جنگل محال گذار چه جای میان مجال گذر نبود - و مسرع شعله سرکش ز بونه آن پا کشیده سالک شتابنده سیلاب از سر مضیق نای اشجار سرافراز سر باز زد - بی تکلف فرط نراکم درختان بی پایانش بمثابه بود که برید لا ممکن سیر نظر که در فیم' امحه البصر هفت سپهر اخضر را پی سپر میکند پیوند امید از قطع طریق آن مسلک بیداه بریدی - و مرور تشبک اعصاب

اشجار آن بیسه دور و دراز در پایه که پیک سبک پی تیزنگ یعنئ اندیشه
 نیرنگ پرداز مرد مهندس پیشه که در یک چشم زدن بیدرنگ پرکار احاطه
 گردا گرد مرکز نا محیط چرخ دوار بر می آرد خیال دخول در آن نبستی -
 مجملأ بهادران سراپا تهور از کار گرمی نفوذ عزیمت راسخ که مویذ بنفاد حکم
 همت نافذ شده بود رفته رفته بدان جنگل در آمدند و اکثر بریده و بعضی جا
 سوخته راه در آمد پیدا نمودند - و افواج غنیم نیره گلیم که راه احتمال گدشتن
 از آن محال محال گدار نمی دادند و بآن پشت گرمی پای از سرحد
 اندازه خویش فرا پیش نهادند چون باین طریق تجلیدی از ارباب جلالت
 مشاهده نمودند بیدست و پا شده قطع امید از خود کردند - و از بیم توجه
 موکب اقبال رو گردان شده تا بسدی چوب بست که در مضیق میان دو
 کوه بر آورده بودند و آنرا بخندقی بسیار پهناور عمیق استوار کرده هیچ
 جا ثبات نه ورزیدند و آنرا پیش رو داده در پس آن بجنگ پیش آمدند
 و آتش کین بر افروخته هنگام انداختن بان و توپ و تفنگ را گرم ساختند -
 و از پنجاذ اصحاب نهور یعنئ بهادران بر دل کم هواس که از برابری شعله
 سرکش پای کم نمی آوردند بلکه خود را مانند باد مرصر بر آب و آتش
 می زدند از ژاله آتشین مذدوق و آب بی پایاب آن ژرف خندق باکی نداشت
 خود را بی ابا و محابا بی پای آن دیوار بست چوبی رسانیدند - و بگرمی
 شعله سر افراز که بر فلج خاشاک زند در یکدم سر بر فراز آن سد مذکور
 بر آورده آن آتشی نهادان خاکسار را بباد تیغ شعله آمیغ گرفتند
 چنانچه به کم تر فرصتی مخلص بی پایان از آن کم فرصتان بی سر شد
 بقیه طعمه شمشیر فنا و جمعی کثیر اسیر و گروهی انبوه هزیمت پذیر
 گشتند *

بیان چگونگی کشایش قلعه قندهار دکن بکلید تأیید این برگزیده عنایت ایروزی

چون نصیرخان قبل ازین حسب الامر اعلیٰ با موکب اقبال قلعه قندهار را قبل نموده داد شرایط کشش و کوشش داده بود درینوا بمحض همراهی اقبال بادشاهی یعنی تأییدات الهی در باب فتح قلعه کامیاب و مفی الامام گسته بر کام خاطر فیروز گشت - تفصیل این قضیه آنکه در سال گذشته خان مذکور بیک گروهی قندهار رسیده با فوج عمان موج اراده نسخیر پیش نهاد همت ساخت - اول با سایر سرداران مثل شهباز خان و سردار خان و راجه بهارت و جمیع بندهای درگاه بانداز توکناز قصبه که پیوسته قلعه بود همت کار کسا بر بسته روی توجه بدان سو نهاد و سرافراز خان نامی سرگروه لشکر کومکي آن حدود که در میدان گاه میان قلعه و قصبه در پی بیکار شده آلات آتشبازی پیش روی خود نصب نموده بود بمجرد رسیدن موکب اقبال روبرو گشت - و صادق داماد یاقوت خان که نگاهبانی قلعه بدو تعلق داشت و جمیع بروج علی الخصوص برجهای سمت میدان را به توپ و نفک و سایر ادوات و آلات جنگ آراسته بود او نیز آماده مدافعه و مجادله شد - درینحال بهادران ناموس جو از آن دریای آتش که در پیش صف و از بالای قلعه زبانه کش شده بود ملاحظه نه نموده سمندر وار عوطه درمیان صفوف خوردند - و بباد حمله قلب شکن و صدمه باد پایان مرد افکن صرصر بنیاد بر انداز ریشه کن بر انگیزخته آن تباہ اندیشان را مانند اندیشه ایشان پاشان و پریشان ساختند - و سمندر خان حاکم قصبه و سیدی سرور میر آخور

طریقہ اسپان بلر گیر کہ بجهت سوارچی تغلجیان کومک مقرر بود درین دار و گیر با دیوستان تن بی سر شدند - و قصبه بحوزة تسخیر در آمده قریب شش هزار کس از مرد وزن اسیر و دستگیر شدند - و بانصد اسپ و صد شتر و اموال بیشمار بمعرض تاراج در آمد سولی آنچه سپاهیان یعمانی بقلم عرض نداده از میان بردید - و سرافراز خان با جمعی پویشان حال که از زیر تیغ جسنه بودند به تگبوی تمام شبشب خسنه و دل شکسته بلادی نظام الملک پیوست - و نصیربخان سلیر اسیران را بشکرانہ روزی شدن عطیہ فتح و فیروزی تصدق فرو فرقد سالی خدیو، مان نامیده آزادی بخشید - آنگاه باهتمام تمام همت بر انعام کار بر کماشته سر انجام لوازم قلعه گیری پیش کرت - و ملچارها به بهادران کار آزموده بخشش نموده در پی سینه پیش بردن و نقب زدن شد - چون نہیہ این کارها ساخته و کوچہ سلامت برداختہ گشت و جوالها مرتفع و آماده کرده توبها برہیلہ حیلہ جر ائقال بغراز آنها بر آوردند - و همین کہ در ادبک فرصتی از ملچار نصیربخان کوچہ سلامت بکنار خندق رسید جمعی کہ در بناہ دیوار سبت کنار خندق بودند از واهمه راہ ہزیمت پیش گرفته جای خود را خالی گذاشتند و مردم ملچار مدکور بر آن مقام نایم شدہ قرار گرفتند - چون در فضای آن خندق کہ چہل و ہشت ذراع بہنا دارد گنبد مہبرہ فاضی فواء واقع بود اکثر اوقات چندی از آن فرقہ تفرقہ آئین در بناہ آن در آمدہ بہ گفتگ افکنی و بان اندازی باعث تفرقہ خاطر و شعل قلب دلوزان می شدند - بنابر آن از ملچار نصیربخان تہ آن مہبرہ خالی نموده و آمارا ببلروت ایلیشتہ آتش در دادند و از صدمہ آتش بنیال آن بنا را بضاک وجود صد تن از آن مردم بباد فنا در دادند - و جمعی از سپاہیان در آن موضع ملچار ساخته جا گرفتند - درینوقت رندوان و بہلول و جمیع اہل دفتق و شفق از مردم نظام الملک

و عادل خان با اتفاق یکدیگر خود را بکومک متحصنان رسانیده بر سر ملجأ نصیربخان ریختند - اهل قلعه بیر در مدد ایشان شده بیکبار سایر آلات آشپزایی را کار فرموده از رگ تیره ابرشعله بار نوپ و تفنگ طوفان آتش انگیختند - سردار نامدار با سایر سرداران و بهادران دلاور مردانه پلای ثبات و فرار برجا استوار داشته در آن قسم فیرد مرد آزملی دل از دست نداده سر پنجه قدرت بدشمن مالی و عذر ندی بر کشاد - و بلعنما کار کرمی اقبال و اعتصاد دولت بی زوال بیرو و زور بازو یافته جمعی را جریح و قتل و بافی را معلوب و منکوب ساخت - و عسکر ظفر از ظهور این فتح آسمایی اسنظار دیگر یافته زیاده بر ساق در پی پیسرف کار شدند *

چون شش نقب از جمعه بیست و یک نقب که دیزین مدت سر کرده پیش برده بودند بانام رسید نصیربخان صلاح وقت در آن دید که سه نقب را بباروت انباشته وافی را از زوی احیاط موقوف دارند - اتفاقاً پیش از آنکه فرار داد بوقوع انجماد خبر نزدیک رسیدن اعظم خان که حسب الحکم اشرف بامداد آن شهبان آثار منوجه شده بود رسید - خانمذکور مراسم استقبال بجا آورده اعظم خان را هم از راه بر سر ملجأ آورد - و چون در حضورش هر سه نقب را آتش دادند قضا را آتش بیکی در ده گرفته بدو نقب دیگر کار گرفتاده دیوار شیر حاجی را تا نصف برج کلان انداخت - و جمعی ستاره سوخته تیره روز از آن فرفه نغره اندوز را نف باروت سوخته چندی دیگر را صدمه افتادن دیوار بخاک براب کرده ازین دوراه عدم آباد راهی ساخت - درینحال نصیربخان و همراهان یورش کرده از راه دیوار افتاده اراده در آمدن نمودند - درونیاں بمقام ممانعت و مدافعت در آمده سرزم انداختن بان و تفنگ شده مشکلی بر باروت را آتش زده انداختند - مجمالاً از دو پیر نا هنگام نشستن آفتاب معرکه زد و خورد قایم

بوده هنگامی گیر و دار از طرفین گرم بازار بود - چون آتش حسب المدعا کارگر نیفتاده دیوار را چنانچه باید نینداخته بود و بی مبالغه متحصنان نیز مردانه کوشیده حق ستیز و آویز بجا آوردند - و آخر بسبب درمیان آمدن ظلمت شب عرصه کارزار بغایمی از یکدیگر ریخته مردم طرفین رو بسوی قرارگاه خویش آوردند - و بهادران در همان نزدیکی اقامت نموده بانباشتن دیگر نقب ها در آمدند - متحصنان از روی فیلس چگونگی حال استقبال را در آئینه مشاهده احوال معاننه دیده داشتند که غفیر جبراً و قهراً فلعه بکروزه نصف اولیای دولت در آید و همگی اسیر و دستگیر میشوند - ناچار از روی اضطراب در مصالحه زده ابواب آشتی که جای آن از کمال اصرار بر مجادله و مقابله نگداشته بودند بوسیله راجه بهارت کسوده در خواه پیمان نامه نمودند - نصیرخان حسب المدعی ایشان عهدنامه نوشته همراه معتمدان راجه نزد قلعه دار فرستاد - او با هفت کس باز اعیان آن حصار برآمده بر راجه ملاقات کرد و کلید قلعه تسلیم نموده در فتح بر روی دولتخواهان بل ابواب امن و امان بر روی روزگار خویش گشود - روز دیگر با راجه نصیرخان را دیده ده فیل بیشکش بادشاهی گردانید و از نوید مراسم نامتناهی خلافت بفاهی مستظهر و مستمال گشت - نصیرخان در همان روز داخل قلعه مذکور که بیست و هفتم اردی بهشت بعد از چهار ماه و نوزده روز بکسایش گردانیده بود گردیده خصوصیاتش بنظر دقت نگر در آورد - و جمله اسباب ولعداری یکصد و شانزده توپ خورد و کلان که توپ عنبري کلان و عنبري خورد ' و ملک ضبط و بجلی از جمله آن توپهای نامی است بتصرف در آمد *

(۱) در منتخب اللباب این دو توپ باسماء عنبري کلان و عنبري خود و ۴۵۷
کلان و عنبري خورد نوشته شده - لکن عنبري کلان و عنبري خورد چنانکه درین کتاب
مذکور شد صحیح معلوم می شود - منتخب اللباب - حصه اول - صفحه ۴۵۷ *

از سوانح دولت جاوید انما که درینولا بنابر نیرنگسازیهایی بخت و منصوبه بازیهای اقبال از عالم عیب چهره نما گشته علت انهدام بنیان دولت نظام الملک شد آنکه چون اراده ازلی باستیصال کلی او تعلق پذیر گردیده بود لاجرم بدست خود اسباب عذاب و نکال خود مهیا و آماده ساخته در تحریک بنیاد دولت خویش کوشید - چنانچه وکیل و سپه سالار خود فخر خان پسر کلان ملک غنبر را که جندی ازین پیش بنابر سوء ظن و بدگمانی زندانی ساحه بجای او مقربخان را که از علما و بزرگ و معتبر او بود بسپه سالاری و اخلاص خان حبشی را بوکالت برداشته بود چون از مقربخان و افغان او کاری بر نیامد درینولا از حبس بر آورده بخدمات سابق نصب نمود - بنابر اینمعنی مقرب خان از نظام الملک دومید گشته در مقام بندگی درگاه گیتی پناه شده بوسیله رسل و رسائل از اعظم خان درخواست امان نامه نمود - آن خان والا شان حقیقت را بدرگاه عرض داشت نمود و حسب الاستدعا فرمان استمالت امیر بنام مقربخان عر صدور یافت - بعد از ورود آن فرمان نوازش عنوان اعظم خان تاناجی دوریه را که از معتمدان نظام الملک و پیش دست مقربخان بود و با دوازده کس دیگر از جانب او بقصد مهم سازی آمده بحضور خود طلبیده فرمان جهان مطاع را نمود - مقربخان از تقریر او امیدوار مرحمت خدیو روزگار و دلفیاد بندگی درگاه گیتی پناه گشته و از همه جهت جمعیت خاطر اندوخته روز دیگر با سایر همراهان متوجه اردوی ظفر قرین گردید - اعظم خان بجهت مزید امید و تمهید مقدمات دنجویی و تفقد خاطر او از راه اعزاز و احترام جانبش در آمده ملتفت خان را با چندی از بندهای درگاه والا باستقبال ارسال داشت و خود نیز از روی ازبیدار مواد استمالت تا کنار معسکر اقبال برسم استقبال

شکافت - و او را معزز و مکرم از راه بمنزل خود آورده در تمهید مبایعی احترام و اکرام او کوشیده نفیست او را به تشریف خلعت و خنجر مرصع و مچهل اسپ و دو فیل و یک لک روپیه از سرکار خاصه شریفه امتیاز بخشید - آنگاه به تسلیم منصب شش هزاره شش هزار سوار سرافراز فرموده صد دست خلعت و صد شال و هفتاد اسپ بهمراهان او داد - و دو صد و چهل کس از ایشان را در خور پایه و مقدار بتجویز مناصب و انعام و مدد خرج نوازش فرمود *

درین اثنا رندوله سر لشکر عادلخان بنابر مقتضای وقت ناعظم خان پیغام داد که چون مصلحت بلاد و عباد در ضمن صلح و صلاح مندرج است - اگر لولایی دولت ابد قرین بادشاهی از راه خیرخواهی رعیت و سپاهی در آمده از درگاه والا در خواة عفو زلات و معفو تقصیرات عادلخان نمایند - من بعد من متعهد تطوع و تعبد عادل خان میشوم که بدستور معهود در مقام بندگی و خدمتگاری بوده بقیقه از دقائق فرمانبرداری نامرعی نگدارد - و علامت انقیاد بالقوة او اینکه جائفعل شیخ معین الدین ایلچی را که پیش ازین با پیشکش روانة درگاه نموده ثانیاً در بیدر باز داشته بود روانة نماید - اعظم خان بعد از رسیدن این بعام حسب الصلاح دولتمخواهان بجانب برگزیده ببالکی و چیت کوبه^۱ از توابع بیدر راهی شد که نا رسیدن موسم برشکال آنجا اقامت گزیده بمقتضای وقت عمل نماید - چنانچه اگر مردم عادل خان بر سر عهد خود باشند بدرگاه والا عرضداشت در باب فروگذاشت لغزشهای عادل خان که بنابر عدم اختیار رو داده التماس نماید - و اگر معامله صورت دیگر برگذد و اینمعنی از روی نزویر و فریب باشد جزای آن بد عهدان چنانچه سزاوار آن باشد در کفار روزگار

(۱) در نسخهٔ امپراتور آصفیه ابن مقام باسم چیت کوبه مذکور شده *

ایشان گدارد - و بنابرین عزیمت عائب کوچ کرده در سه گروهی منزل سابق، بر کنار آب و نجره قرار نزول داد - و بموجب قرار داد معهود که در هر منزل سرتاسر افواج اربعه همچنان سوار ایستاده می بودند تا همگی اردو فرود می آمد - و بعد از آن از هر فوجی چند سردار بنوبت یک گروه دور از معسکر رفته می نشستند تا مردم اردو گاه و هیمه بغراغت می آوردند - درین منزل نیز دستور العمل مقرر معمول شد - چون نخست نوبت درین روز به تقدیم امور معهوده بعد از بهادر خان روهیله و شهباز خان و رشید خان انصاری و یوسف خان تاشکندی بود و غنیم درین ایام کمتر خود نمائی می نمود لاجرم ازین راه خاطر جمع داشتند و بنابر آن رعایت حزم و احتیاط بجا نیارزده تمام جمیعت همراه نیارزده بودند - قضا را از آنجا که مقتضای قدر نمائیهای قدرت است قضیه ناگهانی شبیه بقضای اتفاقی رو داد که سرداران ناچار قطع نظر از ناگهانی عملی که می نموده بچاره گری آن توجه نمودند - درین میانه چشم زخمی بایشان رسیده باعث کسر شان خیل افبال گردید - بهیچین اینمغال آنکه فوجی از راجپوتان قبل از نزول موکب افبال دهی را که سه گروهی معسکر افبال رافع بود برآوده تراج و تحصیل ما یحتاج دواب در قبل داشتند - و اهل آن ده باستظهار کثرت عدد و عدت در پناه دیوار بست قصبه بمقام مدافعه و مغایله در آمده دست مجادله و مقاتله بر کشوده بودند - درینحال خبر به بهادر خان رسید که راجپوتان در بلو کشایش آن دیوار بند فرو مانده در یند نام و ننگ افتاده اند و نه راه ایستادن و نه روی برگشتن دارند - ناچار با همراهان بصدد مدد ایشان شتافت و بهمان پابر سر قصبه رفته بزودی دست بر آن یافت - و همگان باستظهار یکدیگر در آن معموره بر برق دلخواه مرام ناخت و تراج بجا آورده اکثر سپاهیان ایشان نیز از آنجا گرانبار روی بسوی اردو نهادند - بنابر این با ایشان

معدودی چند که عدد ایشان بچار صد سوار نمی رسید ماندند - درین اثنا افواج مخالفان که بغافل ده کوه از اردو بوده بانداز ترکناز فوجی از سواران کار آمدنی جدا کرده بیشتر فرستاده بودند - قضا را فرستادگان در نزدیکی ده از حقیقت حال خبردار شده مسرعی بجهت اعلام خبر فرستاده خود به نزدیک ده آمدند - بهادر خان و همراهان که بحسب عدد کمتر از ایشان بودند تکیه بر کارگری اقبال بی زوال کرده خاطر به فلت عدد و عدت که در اکثر اوقات بحکم کریمه کم من فته فلیله غلبت علی فته کثیره جمع ساختند - و بصولت شیر و ببر و سرعت باد و ابر بر ایشان تاخته در حمله اول آن بد اندیشان را از یکدیگر بریشان ساختند - و آنها را فرار پیش گرفته رفته رفته بهادر خان و بهادرانرا بسمت فوج کلان کشیدند - و چون همگی لاسکر غنیم مثل رندوله خان و سرانرا خان و بهلول و سایر سرداران عادلخان و نظام الملک که اطلاع بر حقیقت حال یافته اینمعنی را فوزی بزرگ و غنیمتی عظیم شمرده بودند با پنج شش هزار سوار جرار بطریق عجلت سر راه پیش گرفته راهی شده بودند اتفاقاً درینوقت رسیده اطراف ایشان را احاطه نمودند - و چون دلاوران عرصه ساحت کار بر خود از عرصه کارزار تنگ تر دیدند ناچار از مرکبان فرود آمده کشاده ابرو به پرخاش جوئی و کین کشائی در آمدند - نابار آنکه بسبب تنگی فضا کار از نیزه و تیر پیش نمی رفت دست از کمان کشی کشیده و از سنان گذاری سر پنجه کوتاه ساخته کوتاه سلاح پیکار دشمن پیش گرفتند - و باین روش باعدا آمیخته به شمشیر و خنجر و جمدهر در یکدیگر آویختند - مجمل آن شیر مردان که هر یک یک سوار عرصه مردمی و یک تاز معرکه مرد افگنی بود بمقتضای مقام پیاده در عرصه پیکار رخ کاری بروزگار نمودند که داستان رستم در جنگ یازده رخ و قصه سام سوار از صفحه روزگار محو شد - و آخر کار شهیدان خان و پسر

فقد جان نثار راه خدیو روزگار کرد - و برادران رشید خان و خویشانانش کارزار نمایان کرده عاقبت بکار آمدند - و رشید خان زخمی از عرصه پیکار برآمده بیخویشتری خود را بارورسائید - و بهادر خان و یوسف خان که زخم های مفر برداشته بودند چندان تردد و تلاش بجای آوردند که از هوش رفته در معرکه افتادند - و قریب شصت تن از برادران و خویشان نزدیک بهادر خان و غیره در جان بازی تقصیر نه کرده گوی سعادت جاوید یعنی شهادت از عرصه بیرون بردند - و جمعی کثیر زخمی گشته جراحات های کرای برداشتند - و چون اعظم خان ازین قضیه اتفاقی خبر یافت عیان بشتاب داده متوجه رزمگاه شد - و افواج غنیم بعد از غلبه چون بهادر خان و یوسف خان را زخمی بدست آورده بودند آنرا غنیمتی شمرده از بیم اعظم خان سرخود گرفته بسرعت تمام گریزان شدند - و آن خان عظمت نسلی بعد از فرونشستی آفتاب بنارزدگاه رسیده چون معرکه را از دوست و دشمن خالی دید پس از تگاپوی بسیار اثری از غنیم نیافت - ناچار بمعادوت نموده عیان انصراف به معسکر اقبال برتافت - و روز دیگر از آن مقام کوچ کرده بانداز تاخت و تاراج برگشته بهالکی و چیت کوبه متوجه شد که شاید در اثنای راه خبری از مخالفان یافته تدارک آن جرات نماید - بنابر آنکه در آن اطراف از فوط ویرانی نشانی از آذوقه سپاه و علیق دراب نایاب بود و تا ملحال دور دست غله و کاه بدست نمی آمد بقصد قصبه کلویره که آبادانی تمام داشت راهی شد - معموری آن معموره بمرتبه بود که با آنکه پیشتر از رسیدن لشکر ظفر اثر افواج غنیم در آنجا رسیده بقدر احتیاج غله برداشته از بیم گریزان شده بودند هنوز آنقدر باقی مانده بود که چندگاه لشکری را بسند باشد - چنانچه آنقدر آذوقه که تا رسیدن قندهار کفایت کند برداشته بقایلی آنرا سپاهیان بوالفضول آتش زده

سوخندند - و از آنجا روانه شده در موضع سدهیر که ریگ بوم است
و درخور اقامت موسم برسات کاه و غله فراوان دارد منزل اقامت برشکال
اختیار نمودند *

از جمله عنایات بیغایات حضرت بادشاهی ظل آلهی که درینولا پرتو
به نزدیک و دور انداخته و خبر آن چون اثر خورشید انور به هفت کشور
دویده بخشش و بخشایش سکندر دوتانیست که از کوتاه نظریهای اندیشه
تباه سابقاً خویستی نزدیک خان جهان را مفلور داشته و از سعادت
جاودانی دوری بسته بآن مقهور پیوسته بود چون درینولا کثرت تقصیرات
را که در شریعت کرم و طریقت کرام شفعی از آن وجیه تر نمی باشد
بشفاعت آورد لاجرم حضرت ظل آلهی از آنجا که سایه من جمیع الوجوه
تابع ذات می باشد رقم عفو بر جریده جرمه بی حساب او که جز مغفرت
آلهی محو آن نمی تواند نمود کشیده زلات او را بخشیدند و بتازگی
در سلک بندهای درگاه انتظام دادند *

خرامش نواب قدسی القاب ممتاز زمان و مریم دوران باهنگ گلگشت ریاض رضوان ازین دار ملال

بهشتی است گیتی بسی دلپسند * ولی گلستانیست در خار بند
بجز خار محفت که در دل خلید * گلی عیش زمین بوستان کس نه چید

چون مشیت آلهی بسرائجام مصالح کار خانه عالم و انتظام
دار الخلافه آدم تعلق پذیرفت - حکمت کامله ربانی اقتضای آن نمود

که جمعی در هر روزگاری از نهانخانه عدم به ' [قصر] وجود شناخته تا وقت فرصت دهد و روزگار مساعدت نماید از فیل انواع سعادت و شقاوت به نهایت مراتب کمال و مرام رسیده متوجه عالم بقا شوند - پس از آن زمره دیگر بر روی کار آمده و چندی مانند برکار سرگردان این دانی بوده هرگاه وقت آن رسد بهمان دستور بی توقف ازین عاریت سرا رخت هستی ببرند - پس خردمند سعادت یار آنست که درین پیغوله ناپائدار پای ثبات و قرار نیفتد و فرشته سرشت آنکه این دیو لاج را وطن گاه اصلی نه بدارد - زیرا که سر منزل حسن عاقبت و دار الامان عاقبت مآوی دیگر است و امن آباد روح و راحت جای دیگر - لاجرم نعمتش پایدار نیست و راحتش برقرار نه - درینصورت سایر کائنات از ذره گرفته تا خورشید در معرض سربایت آفت فنا و زوال اند و سرنا سراعیان وجود را آسیب اصابت عین الکمال عدم در دنبال * * مثنوی *

کسی کم بدین دار دارد بیاد * که بیش از دمی بود خندان و شاد
شمار الم بیش و راحت کم است * بلی عمر شانی همین یکدم است
چو بلبیل برین باغ باید گریست * که جز در خور یکدهن خنده نیست
ازینجاست که همه خیر این مکان دلفریب اعتماد را نشاید و نعمت
و راحت این فنا کده بی وفا جادوئی نپاید - لذتش از آن رهین اندوه و الم
است و شور و سرورش از آن آمیخته بهزار گونه محضت و غم - که بهره
علاقه خاطر آدمی زاد بیشتر فنا و زوال بیشتر بدان نعلق پذیرد - و بدانچه
ماده دل بستگی انسان زیاده تربود راه نزول حوادث بآن کشاده تر گردد -
شاهد حال حادثه ملالت زای و واقعه کدورت افزای نواب قدسی القاب
ملکه حمیده صفات رفیعہ وافی برکت مریوم زامن رابعه دوران ممتاز محل بیگم

است در عین اینحال که شاهد دولت و اقبال بسعدت چهره افروخته روزگار
 بگام و مقاصد حسب المرام هوا حواهن شده - و گردش چرخ دوار بر طبق
 آرزوی خاطر و وفق مدعای دل موافقان گسته - چشم بد ایام از روی
 بخت بیدار نیکخواهان این دولت دور بود و آسیب دستبرد حوادث
 گیتی بر بد اندیشان ایشان مقصور - روی نموده عیش مقدس را مکدر
 و منغص ساخت و کوه کوه الم و اندوه به قبله روزگار پیش آمد - و غبار
 کلفت و گرد وحشت از رهگذر انس و الفتی که بدان دلتوی بانوان جهان
 داشتند در آئینه خانه خاطر که نورستان قدس و صفوت کده انس بود راه
 یافت - و کیفیت این معنی غم اندوز که در آخرهای شب چهارشنبه هفدهم
 ذی قعدة سنه هزار و چهل هجری بیست و ششم خورداد اتفاق افتاد آنکه
 چون هنگام وقوع واقعه معهود که ناگزیر مقتضای بشری هست در رسیده
 بود بذکر نزدیک شدن وقت وضع حمل از روز سه شنبه تا نیمه شب
 چهارشنبه عسر ولادت کشیده بمجرد تولد صبیحه حال برآن بانوی خجسته
 سرشت تغییر یافته ضعف بمرتبه کمال استیلا یافت - و رفته رفته آثار رحلت
 بمیان آمده فی الحال بوساطت بادشاهزاده جهان و جهانیان بنام بیگم
 صاحب در خواه تشریف اعلی حضرت نمود - آنحضرت بمجرد استماع این
 خبر ملالت اثر بی اختیار از جا درآمده به کمال اضطراب و بیتابی ببالین
 همدم و همراز دیرینه خود رسیده از دیدار آخرین و ملاقات واپسین ذخیره
 مدت دوری اندوخته - و آن ملکه والا نژاد با دلی درد آگین و خاطر حسرت
 گزین گریان گریان مراسم وصیت و وداع بجا آورده تا دم آخر در خواه مهربانی
 و عنایت در حق شاهزاده و مراعات جانب والدین خود نمود - و سه گهمری
 از شب مذکور باقی مانده دعوت داعی ارجعی بگوش تسلیم و رضا نپوشیده
 برحمت حق پیوست - و در روضه دارالسلام با مقصورات فی الخیام بخرام

آمده در قصور جنات عدن با حور عین آرام گرفت - سایر مسند گزینان حرم سرای خلافت به مراسم عزت قیام نموده زمین و زمان از جا در آوردند - و بنوحه جان گداز و مویه غم پرداز کلفت افزا و ملالت پیدای عالم گشته عسرت کده گیتی را مصیبت کده غم و الم ساختند - و فتور کلی و خلل عظیم به جمیعت خاطر اقدس راه یافته چند روز از پرداخت شغل خطیر خلافت باز داشت - و غبار کدورت و کلفت مزاج مبارک را بنوعی متغیر ساخت که سالهای دراز از لباس رنگین و نغمه و عطریات نو آئین و مجلس آرائی به جشن عیدین و وزن و غیره اصلا محظوظ نبوده بی اختیار اشک از چشم مبارک روان بود - و ازین جهت میان دیده بی دیدار آن غمگسار غبار کدورت بهم رسیده ابواب عیش ظاهر و باطن مسدود شد - مجمعه نعلش آن عصمت قباب در باغ زمین آباد آنروی آب امانت بظاک سپرده آخر روز بنجشنبه آنحضرت بر مرفد منور آن زینت افزای صدر جنت تشریف برده دریا دریا جواهر آبدار اشک بر آن نوبت مقدسه ریختند - و بعد از قرأت فاتحه و ایصال خیرات و دبرات قرین سعادت معاودت فرموده مقرر نمودند که هر شب جمعه بهمین دستور بزیارت حظیره آن خاتون والا مرتبت تشریف می برده باشند *

بی شایسته تکلف از وقوع این واقعه الم اندوز شکیب و آرام از آن سرمایه آرام جهان رفته باین مرتبه بیقراری انداخت که آثار ناسف و تحسر آنحضرت در جهانیان اثر کرده - و بی طاقتی و بی تابیی آن باعث تمکین کون و مکان زمین و زمان را از جا در آورده بعموم قدسیان نیز سرایت نمود - و خرمن صبر و قرار عالمی در وزش گاه صرصر بیطاقتی و بیقراری قدر جوی پاینداری نکرد *

* ابیات *

غم بادشاهان غم کشوریست * بهر تن جداگانه آنرا سربست
 جهان را برنج آورد رنج شاه * بگیتی کند روز روشن سیاه
 یکی کالبد دان جهان سربسر * که دارد درو تاجور حکم سر
 چو از رنج پاتن دگرگون شود * نگه کن که از درد سرچون شود
 بی مبالغه و اغراق که هیچ محب صادق العقیده حقیقت شعار بعد
 از رحلت محبوب ارجمند دل پسند وفادار بلین مرتبه در تقدیم مراسم تعزیت
 و سوگ نکوشیده باشد که از آنحضرت در پاس جمیع آداب ماتم آن حبیب
 عزیزه مراتب سوز و گداز بوقوع آمد - چه از تاریخ رحلت آن بانوی والا
 مقدار دست از تمامی مستلذات نفسانی باز داشته در شبانروز یک نفس
 از حزن و اندوه فارغ نبودند - و هنگام تعزیت روز مذکور علی الخصوص
 در ایام طوی و جشن و عیدها و غیره چون دولت خانه مطلی زینت آرایش
 یافته جای آن نمکسار خالی بنظر مبارک در می آمد بی اختیار دیده
 مدارک اشکبار شده چندین بی تابی و بی طاقتی می نمودند که اهل
 مجلس و حاضران وقت از مشاهده این حال بیکبار از جا رفته نوحه و زاری
 آغاز می نهادند - و بارها می فرمودند که سلطنت دنیا و لدت بادشاهی
 که با وجود او میخواستم اکنون بی او سبب افزایش کلفت و کدورت گشته
 دیدن روی هیچکس خوش نمی آید - و کثرت آلام جدائی در باطن کارگر
 شده از مشاهده مجلس روزگار و اسباب دولت و عشرت جز وحشت
 و کربت نتیجه دیگر مرتب وقت نمی گردد - چنانچه سالهای دراز در همراه
 ذی قعدة مانند صبح لباس کافوری اختیار نموده از اقامت مراسم سوگ
 و عزای چیزی باقی نمی گذاشتند - و از حاضران مجلس نیز کسی را قدرت
 آن نبود که خلاف متابعت آنحضرت نموده تن بلباس دیگر دهد - الحق

جای آن داشت که در ماتم آن عاحده روزگار که در مکارم ذات و صفات بالذات افتضای خیر داشت زیاده ازین مراسم تعزیه بوقع آید - و رابطه انس و الفت که بحسب تعارف و تناسب عهد الست حوادث وثاق آن دست بهم داده درین عالم باعث کشش شده پیوند ارتباط استوار و محکم ساخته با دیگر ازواج مثل عبیه صغیه مظفر حسین میرزا صفوی و کریمه شاهنواز خان خلف خانخانان چنین درمیان نبود که این مایه غم و الم پیرامون خاطر عطر گردد - و قطع نظر از وثیقه دلبستگی و تعلق آن خاوند پاکیزه اطوار همه وقت در صدد دلجوئی و خوشنودی آنحضرت بوده در هر حال کمال خدمتگاری و نهایت پرستاری بجای می آورد - و در شادی و غم و عافیت و الم و مساز و همدم بوده دفیقه از دقایق مرانب رضاجوئی فرو گذاشت نمی کرد - و معهدا از خدیو روزگار چهارده نوبت متکفل حمل با امانت گشته از آنجمله چهار پسر و سه دختر انجمن آرای خلد برین و هم نشین حوز عین آمده - و چهار پسر و سه دختر که هفت اختر سپهر اقبال اند و هر هفت جمال شاهد جاه و جلال تا روز قیامت زینت دیناچه روزگار هفته و ماه و سال خواهند بود - نخستین ثمره پیش رس نهال دولت آب گوهر عصمت و عفت جهان آرا بیکم صاحب - دوم فرخنده اختر سپهر کامرانی شایسته گوهر درج جهانبانی والا فطرت سعادت پژوه شاهزاده محمد دلا شکوه - سوم زیور افسر دولت و اقبال زینت انجمن عز و جلال طغرای منشور ابداع شاه شجاع - چهارم ثمره شجره دولت درج گرانمایه عصمت روشن آرا بیگم - پنجم سیومین رکن دکن خلافت اختر اوج عزت و کرامت منظور نظر سعود گردون صاحب بغت همایون و فر ژیدون بادشاهزاده کامل النصیب تام النصیب سلطان محمد اوزنگ زیب ششم تازه گل گلشن آدم نقش مراد جهان مراد بخش عالم - هفتم

آخرین نتیجه مهد علیا گوهر آرا بیکم - امید که تا جهان برقرار باشد و فلک پایدار مدار زیب و زینت روزگار برین هفت کوكب اوج عزت و اعتبار باد *

در آنوقت که این حادثه عالم سوز وقوع یافت از سن شریف آن غفران مآب سی و هشت سال و دو ماه شمسی و سی و نه سال و چهار ماه و چهار روز قمری سپری گشته بود - ولادت با سعادتش چهاردهم رجب سنه هزار و یک موافق بیست و هشتم فروردین ماه و در سن بیست سالگی بشرف ازدواج این زبور بخشش تاج و تخت تشریف سعادت یافته نوزده سال و هشتماه و نه روز قمری و نوزده سال و یکماه و شش روز شمسی شمسۀ ایوان سلطنت و شمع انجمن خلافت بوده - تاریخ ارتحال آن بانوی روزگار بی بدل خان موافق حق و حساب چنین یافته *

* مصراع *

جای ممتاز محل جنت باد

چون مدت شش ماه ازین قضیه غم اندوز منقضی گشت بادشاهزاده محمد شجاع بجهت رسانیدن نعر اقدس آن ملکه قدسی خصال به دارالخلافه اکبر آباد مقرر شده و وزیر خان دیرین بنده معتمد درگاه والا و زبده نسوان سی خانم که خدمت و کالت و پیشدستی آن امیدۀ خصال داشت بهمراهی محفۀ محفوظۀ مغفرت نامتناهی مباحثات اندوختند - و همه راه باطعام و انعام فقرای پرداخته بعد از رسیدن اکبر آباد در سرزمین بهشت آئین وافع جنوب رویۀ دارالخلافه مشرف بر دریای جون که متعلق بر اجه مان سنگه بود و در عوض حضرت خلافت مرتبت مغزلی عالی بنا تر از منزل مذکور براجۀ جی سنگه نبیره اش برای تحصیل داده بودند بخاک سپردند و بر سر آن مرقد منور نخست از روی تعجیل گنبدی مختصر اساس نهادند که فطر نامحرم بر حرم مرقد آن محتجبۀ جلیباب عصمت نیفتد - آنگاه در آن سرزمین فیض آئین آسمان اساس

روضة عالي بنیان که بمتانت رفعت و علو قدر و عظمت شان آبروی عالم خاک است سراسر از الواج سنگ مرمر طرح انداخته بر دورش باغی دلفشین فردوس نشان ترتیب دادند - و بر یک جانبش مسجدی رفیع بنیاد و جانب دیگر قریفه آن مهمانخانه عالي نضا و اطراش حجرها و ایوانهای دلکشا و پیش دروازه اش چندین چوک نو آئین و سراهای فرح افزا که به فسحت ساحت و ندرت هیئت بروی زمین مثل و قرین ندارد بنیاد پذیرفته - در مدت بیست سال تمام آن عمارت که بنیادش زمین را طبقه ایست هشتمین و کلاهش آسمان را طارم دهمین بصرف پنجاه لک روپیه باتمام رسیده به نهایت بلندی قدر و منزلت و ارجمندی زینت و زینت آبروی کهن طارم چرخ کبود گردید - حضرت ظل سبحانی نمایی متروکات آن مغفوره مرحومه را که از اشرفی و زیور و جواهر و غیره از یک کرور روپیه زیاده بود نصف به بیگم صاحب و نصف به شاهزادهای دیگر مرحمت فرمودند - و چهار لک روپیه نصف نقد و نصف جاگیر بر سالیانه مقرر آن تقدس نقاب که سابق شش لک روپیه بود افزوده سایر مهمات دولت که به مهد علیا مقرر بود باین صاحب زمان مفوض گشته دیوانی و میر سامانی باسحق بیگ یزدنی که متصدی سرکار آن مرحومه بود مرجوع شده خدمت پیش دستی و سرانجام خدمت محل بدستور سابق بستنی خانم مقرر گردید *

مقرب خان دکنی که بسیار کار طلب و جوان تنومند مردانه و در خانه نظام الملک عمده تری ازو نبود از سعادت منشی بندگان درگاه اختیار نموده از دکن متوجه آستانبوس اقدس گشته بود بیست و یکم ماه مذکور رسیده بمراد خاطر فیروز گشت - و پانصد مهر بر سبیل نذر گذرانیده بمرحمت خلعت و جمدهر و شمشیر با پرده مرصع و اسب تبیحا و انعام چهل هزار

روپیه نوازش یافت - و همدین و لا اعظم خان که حسب الحکم جدید از بالا گهاقت متوجه شده بود بملازمت فایز گشته هزار مهر و هزار روپیه برسم نذر گذرانید و خدمات پسندیده او خصوص فتح قلعه دهارور و تاخت بر سر خان جهان و شکست او که سرمایه آوارگی آن تباه رای بود مورد استحسان و موقع تحسین گشت - آنکه مرشد حقیقی که خدای مجازی بندهای درگاه اند برای ارشاد در آمده خان مدکور را از لغزشی چند بی روش که از سر زده بود و از راه تدبیر و طریق کنگاش دور بود آگاه ساختند - از جمله محاصره حصار دشوار کشای پریزده باوجود عدم وجدان آذوقه سپاه و فقدان علف دواب - و هم چنین ترکان سرحد ملک عادلخان با قرب موسم برشکال که در حقیقت عین انحراف بود از شاهراه نمایان تدبیر درست - چه باوجود مقتضای وقت و فصل تا انقضای موسم بارش حال نیز مقتضی اقامت در موضعی بود که دریاست سپاه آنجا فراوان یافته شود - اعظم خان به ناهنجاری حرکت خود اعتراف و اقرار نموده مریدانه عذر بیطرفی خویش بهمه طریق از رهگذر معذرت خواهی خواست *

همدین تاریخ از نتایج اقبال نامتناهی بعون الهی امری که ثمر آن قهر بدخواهان دولت جاودان بود بظهور آمد چنانچه در ضمن عرضداشت سپهدار خان بوضوح پیوست - که چون نظام الملک از روی نادانی و بدکنگشی فتح خان پسر غنبر حبشی را که مدتی محبوس داشت از قید برآورد بنحویکه سبق ذکر یافت آن بدرگ بنابر آنکه میدانست که نظام الملک از راه اضطرار او را نجات داده بعد از رفع ضروریات باز زندانی خواهد ساخت - لاجرم از روی پیشدستی بی نظام را گرفته در مطموره زندان مکافات اعمال ناشایست مقید نگهداشت - و ظهور این لطیفه غیبی بنابر آن بود که حضرت صاحب قران ثانی ناهنجاری و بی روشی او را بروزگار که از

دستیاران این دولت پایدار بل از پیشکاران این کارخانه سلطنت جاودانه است. حوالت فرمودند تا از پاداش دهی و انتقام کشتی اوبه بهترین وجه سزای کردار نابکار خود بیاید - لاجرم باعرای روزگار دشمن دیرینه کینه جوی خویش را بر سر خویش گماشته همانا بدست خود تیغه بر پای خود زد و به نیروی سعی خویش پهلو به نوک خنجر سپرد *

پنجم شهریور مفرل یمین الدوله آصف خان که بعلت عروض عارضه جسمانی صاحب فراش بود از فروغ انوار قدوم آفتاب اوج خلافت غیرت منازل قمر گردید - و خان والا مکان سپاس گزار این عنایت بی اندازه شده از فیض قدوم آن عیسی دم مسیحا نفس شفای کلی یافته سرمایه صحت ابدی بدان اندوخت *

از سوانح این اوقات که در لشکر خواجه ابوالحسن اتفاق افتاده درینوا معروض اقدس گشتم، آنکه چون خواجه مذکور بعد از فتح قندهار پاتر شین مالو برای بسر آمدن موسم برشکال پسندیده در دامی کوهی بر کنار رود خانه بغایت کم آب فرود آمد - قضا را نهم شهریور بارش عظیم واقع شده رفته رفته رو به شدت گذاشت - چنانچه دو پهر و دو گهزی گذشته آب رود طغیان عظیم گرفت و از کوهسار زیر سیلی شور انکیز بغایت تند و نیز فرود آمد و از دروازه آب رود و سیل کوه که نمودار طوفان فوج بود از دو سوی درمیان گرفت - و مرلای مردم اردو که از وحشت ظلمت شب و شدت بارش سحاب نه روی مقرر و نه راه مقرر داشتند مضطرب شده از جا در آمدند و بی پا و بی جا شدند - چنانچه خواجه و اکثر سپاهیان بر اسپهای بی زین سوار شده بیامردی شناوری بادپایان از مهلکه مهلکه آن سیلاب بی پایان جهان مفتی بیرون بردند - و قریب هزار تن از سپاهی و سوداگر رخت حیات به سیلاب فنا دادند - و اموال و اسباب بسیار و چار پایان بی شمار از

اسب و شتر و امثال آن تلف شد - چنانچه از سرکار خواجه هفت هزار اشرفی و ده هزار روپیه و مجموع کارخانجات از توشکخانه و قورخانه و فراشخانه و امثال آنها آب برده تا بمردم دیگر چه رسد - بعد از رفع طغیان چندانکه در سیل آن جوئبار لوازم جست و جو بجا آوردند که شاید از آنجمله چیزی بدست افتد سودی نداد و پیشیزی بچنگ پژوهندگان نیفتاد - اگرچه در برخوردن بدان نفوذ جمعی نهمت زده و بهتان آلود شدند لیکن داندۀ نهان و آشکار و مرسل ریاچ و مغزل باران دانا است که آن گنج رولن آب برده که پای کمی از گنج باد آورد نداشت بدست باد دستی چند افتاد یا خاک امانت دار عالم سایر گنج‌خانهها آنها را نیز در زیر دامن پنهان ساخته تا پیدا شدن صاحبش دیانت بکار برد - و همدین تاریخ مرحمت خان بخشی احدیان که ابراهیم نام داشت و اسد خان معموری در لاهور در لباس تقاضای اجل طبیعی خلعت مستعار نمودند - و راو سور بهور تیه نیز بدین دستور از پاتم سرای دهر فنا گراپی گشته بسوی مصر خویش باز گشت - و همدین تاریخ از وقایع صوبه اودیسه بمعرض عرض در آمد که در همسائگی خانه سید پرورش خان بارهه انباری پر باروت واقع بود و آتشی از غیب بدان رسیده از عالم سایر آفت‌های روزگار که مأخذ الجار بالجار صفات اوست سرایت نه نشیمن آن سید مرحوم نموده او با دوازده تن از هم‌نشینان بآتش همسایگی آن انبار خانه سوخت - هفتم ماه محمد علی بیگ ایلچی را بعنایت خلعت فاخره و یک زنجیر فیل با حوضه سیمین و اعیان شصت هزار روپیه نقد نوازش فرموده معزز و مکرم رخصت دار الخلافه اکبر آباد نمودند - و خلعت و پنج هزار روپیه نقد به محمد تقی تحویلدار اسباب سوغات مرحمت فرموده نور محمد عرب را حکم شد که تا اکبر آباد همراهی گزیند *

بیست و چهارم موافق دوشنبه سلخ ربیع الاول سنه هزار و چهل
 هجری انجمن وزن اقدس قمری سال چهل و دوم از عمر ابد مقرون
 به فرخی و خجستگی آذین سپهر هشتمین و تزئین فردوس برین پذیرفت -
 و سایر مراسم و لوازم این روز که درین بزم مسعود معهود است از وزن
 آنحضرت با سایر اجناس نقود و وظایف مقرر و آئین عیش و عشرت و داد
 و دهش که مانند دولت روز افزون سال بسال در افزایش است به بهترین
 وجه صورت بست - درین ایام افواج بحر مواج مرحمت بادشاهی که
 پیوسته مانند دریای رحمت نامتناهی در جوش است و فیض سرشارش
 که موج طوفان بر اراج می زند چنانچه ذره تا خورشید و ماه تا ماهی را
 فرو گرفته بساحت ساحل امیدواری نصیربخان رسیده ماهی مراتب
 که در دکن نشان کمال عظمت مکانت و رفعت مکانست و والیان ولایت
 مذکور کسی را که شایان رعایت نمایان دانند باین مرتبه می رسانند
 مرحمت شد - درین روز سعید خان بصبیه دایم کلان از تغذ لشکر خان
 سعادت اندوز شده منصبش از اصل و اضافه چهار هزار و ذات و چهار هزار
 سوار قرار یافته - و شمشیر خان بعنایت خلعت و نقاره و منصب سه هزار و
 ذات و سوار سرافراز گشته بجای سعید خان تنانه دار هر دو بنگش شد -
 و لشکر خان مذکور با آنکه پیری او را سخت دریافته لختی به سستی
 عقیده و نسبت رفق متهم بود بنابراین معنی ازین منصب معزول شد -
 و چون خبر آن جهان شدن را ورتن که از بندهای عمده و شایسته درگاه
 گیتی پناه بود بمسامع والا رسید سترسال نبیره اش را جانشین او نموده
 بخطاب را و منصب سه هزار و دو هزار سوار و مرحمت جاگیر در وطن
 که بوندی و پرگنات آن حدود باشد سرافرازی بخشیدند - و مادهو سنگه
 پسر را ورتن را به منصب دو هزار و ذات و هزار و پانصد سوار از اصل

و اضافه سر بلند گردانیدند - درین مقام بنابر تقریب مذکور اسم ستر سال
 بایراد امری چند بدیع که از گویی نایب پدر او باوجود خوردگی جزئه
 و اختصار بنیه سرمی زد سخن را رنگین می سیازد - از جمله آنکه خود
 را در میان دو شاخ درخت که هر کدام به سطرپی ستون شامیانهای باشد
 جامی داد و پشت تر شاخی داده و پایها تر شاخ دیگر نهاده باندک
 زوری از یکدیگر جدا میساخت - و شاخ آهول همدستان را که بغایت
 استوار و ضخیم می باشد چنانچه نیرومندان عظیم هیکل و تاوران سطر
 پنجه موی بازو دشته کله او را در میان دران گرفته بزور تمام می شکستند
 او بر پا ایستاده بدست می شکست - و در چابکی و جلدی و تیزی
 و سبک خیزی بدان مثابه بود که هر دو پا را جفت کرده خود را بر سر
 دیواری که سه ذراع ارتفاع داشته باشد می گرفت *

از سوانح این ایام رسیدن عرضداشت فتح خان پسر عنبر است
 دربار سپهر مدار - و سبب ارسال عرضداشت آنکه چون قبل ازین اوقات
 چند مرتبه آن حبشی نژاد بعد از حبس نظام الملک عرضداشته بود که
 این فدوی غلام بنابر هوا خواهی زندگان حضرت خلافت پناهی می نظام
 تیره ایام را که پیوسته در پی اعلان نامرمانی و عصیان شده همه جا
 در مقام اظهار بعی و طعین بود بدست آورده در زندان پاداش اعمال بد
 به روز خودش نشانده اگر پرتو عنایت زندگان محضرت سلیمان مکان
 بر ساحت رعایت احوال این بنده افتد از سرفرو جبهه بندگی را بتمعی
 داغ عبودیت هلال وار فروغ بخشد - و این کمترین ثیر هلال وار تا زنده
 باشد بنده بوده در مقام اقامت بندگی مراسم اطاعت و انقیاد را التزام
 خواهد نمود و لوازم سر افتندگی بجا آورده از ته دل کمر عبودیت
 بر میان خواهد بست - و دندر دسترس بر پنبه سعی و کوشش

در دولتخواهی و همراهی هوا خواهان بدفع بدسگالان دولت ابد پایان خواهد کشود - و چون از موقوف خلافت فرمان جهان مطاع مشتمل بر استظهار عنایت و استمالت در جواب صادر شد لاجرم قتل آن واجب الدفع را که عقلاً و شرعاً واجب می دانست از مرضی آنحضرت انگاشته همت بر امر آن مبهم گذاشت - و بلا توقف بهانه دست برد اجل طبیعی را دست پیچ ساخته آن گران جان خفیف العقل را خفه ساخت - و پسر ده ساله او را که حسین نام داشت جانشین پدر و دست نشان خود نموده جمیع عمدهای در خانه او را از میان برداشت - مثل خواصخان که نظام الملک جای فتح خان باو داده بود و شیخ عبد الله معلم او که در جزئیات امور ملکی و مالی مدخلی کلی داشت و سید خلیفه قلعه دار سابق دولت آباد و سادات خان و سیدی بلال مضطرب به شمشیر خان و اعتماد راو و دیانت راو که معتمد او بودند - چون این گروه را آنجهانی ساخته خاطر جمع نمود و جمعی دیگر از نزدیکان او را زندانی نموده از سایر مواد جمیعت حواس اندوخت آنگاه حقیقت اینواقع را که از روی بی حقیقتی تمام از آن ناسپاس ناحق شناس سر زده بود بدربار سپهر مدار عرضداشت نمود - و اینمعنی با آنکه چندان مرضی طبع مبارک نبود باوجود کمال اقتدار بر استیصال او از تقصیرش در گذشتند و ملک او که مشرف بر تسخیر شده بود بدو باز گذاشتند - بذکر آنکه بی سعی امر آنحضرت بدسگال دولت ابد اتصال دفع شده با او درین باب عتابی که خلاف مقتضای وقت بوده باشد نه فرمودند - و فرمان قضا نشان متضمن اظهار عنایت بدو نوشته نوادر جواهر و قیلان نامور آن سلسله را که از دیرگاه باز فراهم آمده بیجا در نسبت او بود طلب فرمودند - و بواسطت فرستاده او پیغام دادند که هرگاه اشیای مذکوره با پسر خود بدرگاه والا ارسال

دارد ملتسمات او بر طبق خاطر خواه و وفق توقع بموقع وقوع خواهد پیوست - و فرمان گیتی مطاع مصحوب شکر الله عب و کس فرستاده او با کهدو مرصع و یک راس اسپ عراقی صرصرنگ مرین به زین زر دوز و اسپ راهوار صبارتار از راه سرافرازی او ارسال داشتند *

باعث ارسال یمین الدوله آصف خان

به سرداری عساکر قاهره

به بالاگهات نوبت دوم

چون در وقت تعیین موکب اقبال بجهت تنبیه و تادیب نظام الملک عادلخان باو دم موافقت زده قلعه شولپور ازو گرفته ابواب مصالحه و معاهده بار مفتوح داشت و ازین راه طریقه بیروهی و بیراه روی فرا پیش گرفته همه وقت معاونت او می کرد لاجرم بحکم وجوب گوشمال آن گردن کش سرتاب درینولا چند سزدار معظم با خیل و حشمی عظیم بسرداری سپه سالار جم اقتدار یمین الدوله آصف خان بتاراج و تخریب ولایت بیجاپور و تنبیه و تادیب اهل آن دیار تعیین نمودند - و بفابورسم دیرینه این کشور که در مبادی اختیار سفر اگر مقصد در سمت مشرق باشد بر فیل سوار میشوند و بجهت مغرب براسی و بطرف شمال بر تخت روان و پالکی و بجانب جنوب بر رتبه چنانچه سابق سمت گذارش پذیرفته - چون سفر یمین الدوله جنوب رویه بود لاجرم حضرت جهانبانی از روی کمال مهربانی هفدهم آذر دستور اعظم را بمرحمت خلعت خلمه و چارقب طلا دوزی و شمشیر مرصع و دره امپ دیو زاد بری پیکر و فیل اهرمن نژاد خجسته منظر بایراق نقره و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل

دیگر بتازگی ارجمندی و سر بلندی بخشیده - و مرحمت یک منزل رتبه را ضمیمه آن مراحم عیمه فرموده مرخص آن صوب ساختند - و سرداران عظام از حضور پر نور درین موج عمان بدین موجب سعادت تعیین بدیفرنند - اعظم خان و راجه گچ سنگه و سید خان جهان بارهه و شایسته خان خلف آصف خان و خان زمان ولد مهابت خان و راجه جی سنگه و معتمد خان و سردار خان و الله و بریدی خان و راجه بهار سنگه و میر عبد الهاسی دلاخان و جمعی دیگر از ارباب منصب والا - و از جمله دکنیان یاقوت خان و خداوند خان و اوداجیرام و کیلوجی بهونسله و بهادر جی و امثال ایشان - و هر یک از امرا و سرداران در خور مرتبه قدر و مقدار بانواع عنایات نامتناهی حضرت ظل الهی از خلعت و خنجر و شمشیر و اسب و بیل و انعام نقد که ضیق مقام مقتضی به تفصیل مراتب آن نیست اعزاز و اکرام یافتند و هزار سوار از احدیان تبرانداز با هزار سوار بندونچی و چهار هزار پیاده بندونچی نیز بارابهایی نوپ و میلان با ضرب زنها که آنرا در هندی هفتال خوانند از دربار بهم راهی این موج متعین شدند - و فرمان شد که چون سپه سالار اعظم ببالا گناک رسد خواجه ابوالحسن و راجه ججگار سنگه بندیده و سایر همراهان و هم چنین عبد الله خان بهادر میروز جنگ با کومکیان خودش و نصیربخان و راجه سارت و جمیع لشکر کومکی تلنگانه بیدنگ به موج اعظم پیوندند - و آن سرور هم در حضور انور تورک و ترتیب افواج لشکر منصور بروشی شایان و دستوری نمایان که دستور العمل اعیان سلاطین در جمیع احیان شاید برین موجب مقرر فرمودند - که یاقوت خان با جمیع دکنیان و نصیربخان و راجه بهارت با یکصد و هفتاد و سه سوار از ارباب منصب بطریق منقلا پیوسته عیان بر عیان افواج فتح و ظفر آسمانی که همواره طلیعه لشکر نصرت اثر می باشد پیش پیش راهی

شوند - اگرچه بحسب ظاهر سرداری موج طلیع مدکور نامزد یاقوت خان شده لیکن بحکم آنکه اهل دکن که حریفان دغا پیشه پر من اند به هیچ وجه در خور اعتماد نیستند لاجرم بمقتضای احتیاط و حزم عاقبت بین دو راندیش باطنا امر و نهی این فوج عمده بعده تکفل و تعهد نصیربخان فرار یافت - و قول بوجود تمکین آمود یمین الدوله منافات و شکوه کوه پدیدرفت - و معتمد خان که بخشی گری کل افواج بدر تقویض داشت با جمعی دیگر از منصبداران همراه فوج قول مقرر گردید - و راجه گچ سنگه و راجه بهار سنگه بندیل با گروهی انبوه از راجپوتان و هم چنین اصالت خان با پانصد سوار تغنگچی بهراول مخصوص گشتند - و موج برانغار بسرداری اعظم خان و همراهی راجه انوپ سنگه و راو دودا و کشن سنگه بهدوریه و جمعی کثیر از اصحاب مناصب عالیہ تعیین یافت - و خواجه ابو الحسن با خان زمان و ظفر خان و جمعی دیگر از منصبداران بکار مرمانی فوج جرانغار نامزد گردیده اهتمام این قشون در عهده او شد - و سید خان جهان با گروهی تمام شکوه پر دل کار طلب از سادات بارهه و امروزه در آلمش منعین گردید - عبد الله خان بهادر فیروز جنگ ورشید خان انصاری و راجه روز افزون و دیگر منصبداران و جوقی از سواران تغنگچی طرح دست راست مقرر شدند - و شایسته خان و راجه جی سنگه و جماعتی از منصبداران طرح دست چپ - و راجه ججهار سنگه بندیل با پانصد سوار احذی چنداول - بالجمله افواج بحر امواج بلین توزک خاص عفا آرا گشته در همان روز بهمراهی عون و مون الہی و اقبال روز افزون حضرت ظلد الہی با سرعت سیلاب سر در نشیب ببالا گھاٹ روانی شدند *

چون مهر مهر تاثیر اوزک پیوسته نزد نواب غفران مآب مهد علیا می بود بعد از جلوس همایون که یمین الدوله از لاهور رسیدہ فیض سعادت حضور

دریافت بظایر التماس آن مهین بانو بدست دستور اعظم دادند - و در نوبت اول که بسرداري بالا گهات تعیین یافت آن مهر انور را بمسند آرای حرم خلافت سپرده بعد از معاودت بر طبق دستور سابق باز باو تفویض یافت - دریغوا که آن عمده امرای ذیشان بسرداري بالا گهات متعین می شد یکروز قبل از رخصت آن خاتم اسم اعظم و نکین سعادت جم را بخدمت حضرت سلیمان زمان آورد و بندگان حضرت آنرا بفواب تقدس نقاب بیگم صاحب سپردند - و از آنوقت باز آن مهر معظم که بحسب آثار نمودار نیر اعظم بل رشک فرمای انوار مهر انور است نزد آن صاحب روزگار است و فرامین مطاعه بمعرفت ایشان مهر میشود *

دریغوا خواجه جهان و حکیم مسیح الزمان التماس رخصت طواف حرمین مکرمین زید قدراً و شرفاً نمودند و درخواست ایشان زبور اجابت پذیرفت - چون مشمول فیض و عموم جود آنحضرت بظایر خاصیت مرتبه ظل آلهی مانند آثار عطای جواب حقیقی همه کس یاب و همه جا رس است - لاجرم بعد از جلوس اقدس بطریق ندر شرعی التزام فرموده بودند که مبلغ پنج لک رویه باریاب استحقاق آن متبرک بقعه شریفه رسانند - دریغوا که خواجه جهان از دیرین بندهای معتمد و امین دیانت آئین این دربار سپهر مدار متوجه آن دیار مقدس بود بمتصدیان صوبه گجرات امر عالی زبور صدور یافت که از آنجمله مبلغ دو لک رویه را در احمدآباد و بنابر آنصوبه منابع سایر عرب خریداری نموده تسلیم خواجه مذکور نمایند که اصل را با منافع بمعرفت مسیح الزمان واصل حاجت مندان آن مکان مقدس سازد - چون خدمت عرض مکرر به مسیح الزمان بود تقدیم آن خدمت نازک را که بحسن تقریر و لطف گفتار حکیمانه محتاج است بحکیم [صادق] ع

تفویض فرمودند - و دیوانی پنجاب به حکیم جمالا مخاطب بدیانت خان از تغیر عبد الکریم مرحمت شد *

از سوانح حضور انور در ماه ذی حجه بیست و پنجم ماه مذکور جشن وزن قدسی شمسی از سال چهل و یکم عمر جاوید قرین حضرت صاحب قران ثانی انعتاد پذیرفت - و ستغ و جدار آن فرخنده مجلس بآئین هر ساله بل تزئین هر روزه زینت یافت - چنانچه رشک فرمای زبائی طارم سپهر میفائی و بام گنبد فیروزه فام چرخ زمردین اخضر که به در کوب درمی مکل شده و از یاقوت خور و الماس قمر مرصع گردیده است گردید - و سر تا سر روی زمین آن از فرش دیدای منقش بنقوش بوقلمون و پرنیان مصور بصور گوناگون که مانند عتبه سدره مرتبه این بزم دلنشین از عکس جبین سران روی زمین روکش کار نامه ارزنگ و کار خانه چین شده بود غیرت سپهر و بهشت برین گشت - و سایر رسوم این روز طرب اندوز از وزن و نثار و داد دهی و کام بخشی خواص و عوام بظهور پیوست - و جمیع ارباب حاجت و اهل آرزو این کشور بدریافت مدعا و ادراک مقصود زیاده هر آنچه هر خاطر قرار داده و پیش از آنچه پیشنها خود نموده بودند کامروا گشتند - علامی افضل خان از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری ذات و سه هزار سوار و موسویخان صدر الصدور بمنصب چهار هزار و هفتصد و پنجاه سوار سرازاری یافته پایه افتخار بسپهر دوار رسانیدند - جعفر خان از اصل و اضافه بمنصب ^۱ [دو هزار و شش صد سوار] ع و ملتفت خان نیز بهمین منصب سربلندی یافتند - مقرب خان دکنی از مرحمت ماهی مراتب که نشان عظمت شان دکنیانست معزز گردید - و دیوانی

(۱) ع [دو هزار و پانصدی ذات و هزار و دویست سوار] بادشاه نامه - جلد اول -

و امینی سهرند برای کاشی داس تفویض یافت و بمنصب هشت صدی چهار صد سوار نوازش پذیرفته بدان صوب مرخص شد - و همدین روز فرخنده پیشکش قاسم خان صاحب صوبه بنگاله مشتمل بر سی و سه زنجیر فیل تفومند و بیست و هفت راس اسب کوفت و صد دست سپر و چهل من عود بایسی نواذر و نفایس امتعه آن بلاد از نظر انور گذشت - و مجموع آنها بدو لک روپیه مرقوم شد - درین ایام خبر ارتحال جهانگیر قلی خان ولد خان اعظم فوجدار جونا گده بعرض اعلی رسید - عنایت حضرت بمقتضای خانه زاد نوازی بهرام پسرش را از منصب دو هزار سوار سرافرازی داده جانشینی پدر ضمیمه الطاف عمیمه نمودند *

نگارش خصوصیات احوال موکب اقبال که ببالا گهآت ارسال یافت

چون یمین الدوله از حضرت اودس مرخص شده متوجه مقصد گردید و کوچ در کوچ بحوالی بالا پور رسید خواجه ابوالحسن با راجه ججهار سنگبه بندیده و لشکر کومکي ذو استقبال خیل اقبال نموده باردوی اعظم پیوست - و در مقام باسم عبد الله خان نیز با همراهان ملحق شده - سپه سالار اعظم در روز در مقام مدگور اقامت گزید و سایر سپاه منصور را بگداشتن احوال و اثقال زیاده از قدر ضرورت مامور ساخت - و چون همگان عمل بفرموده نموده سبکبار و جریده شدند از آن مقام کوچ کرده شب درمیان به قندهار شتافت - و بمجرد رسیدن از راه بنا بر مقتضای حزم و احتیاط داخل قلعه مذکور شد - و سر تا سر خصوصیات آنها بنظر دقت فکر در آورده در صد انسداد مداخل و مخارج آن شده بمقام سامان و سر انجام اسباب

و ما یحتاج قلعداری در آمده - بعد از فراغ حسب الامر اشرف رومی خان را استقلال تمام داده به نگهبانی آن حصار باز داشت و خود رو بسوی مقصد آورده کوچ در کوچ متوجه شد - و چون عبور عسکر منصور بر قلعه بهالکی^۱ شد و بنواحی آن حصار رسید یمین الدوله پیشتر قور یساول را ارسال داشت که به نزدیکی قلعه رفته از کیفیات اوضاع و خصوصیات اطوار اهل آن مقام اطاعت و عدم آنرا استعلام نماید - هنوز اردو در عین قطع مسافت بود که مشاء الیه حقیقت آنها نمود که این طبقه خیره چشم از کوتاه نظریها و خود سرپا در حصار بر روی موکب اقبال بسته منتظر جنگ نشسته اند - بنابراین یمین الدوله بمجرد وصول خبر فوج منقلا را درباره احاطه قلعه مامور ساخت - و بخششی الملکی معتمد خان را با چندی از بندهای بادشاهی بامداد آن فوج فرستاد - دلارزان قلعه کشا همت بر فتح آن حصن حصین بسته شروع در پیش بردن ملچار نمودند - و آنروز در کارسازی مقدمات فتح قلعه و کسر اعدا گذرانیده در ظلمت شب قرار بر آن دادند که بهادران کار طلب از پایمردی زینت پایه و دست آویز کمند فراز برج و باره رفته باین روش بر قلعه دست یابند - قضا را متحصنان برین پیشنهاد پیش از وقوع آن اطلاع یافته در چاره کار خود کوشیدند - چنانچه از طرفی که ملچار کمتر پیش رفته بود راه کشوده رو بواحدی هزیمت نهادند و رعایای بیگناه را بچنگال عذاب و نکال سپرده خود جان مفت بیرون بردند - و ارباب شهامت به برج و باره بر آمده قلعه را بی مزاحمت مانعی بدست آوردند - چون قلعه از اسباب و اموال و دواب مالا مال بود غارتیان سپاه و لوث مآلان گرسنه چشم که نه طمع غنائم چشم سیاه کرده طفیلی لشکر

(۱) قور نه بیست و پنج میل از کلوسی در شمال و غرب بدر واقع است *

می باشند دست بتاراج اموال برکشوده از آن خوان یغما زلها بستند و غنیمت بی‌شمار از نقد و جنس و صامت و ناطق بچنگ آورده از میان بیرون بردند *

از غرایب اتفاقات حسنه سلامتی سلاله دودمان سیادت و نجابت امالت خان است بعد از اشراف بر هلاک - و صورت اینمعنی مبهم آنکه مشار الیه بغابر مقتضای شجاعت علوی و شهامت هاشمی پیش از همه خود را بفراز حصار رسانید و قضا را بر بالای تختی چوبینه که لختی باروت و حقه آتشبازی در زیر آن بود ایستاده شد - درین اثنا آتش بدانها رسیده تخت بان سید بخت مند بهوا بلند شد و به نگهبانی حراست جناب ربانی و حمایت توجه حضرت جهانبانی آفتی از آتش فیانت جز آنکه اندکی روی و دستش از تفت داروت متاثر شده بود - و غریب نما تر آنکه در درون قلعه بر روی انبار کاهی افتاده بنابر آن از رهگذر افتادن نیز بدو آسیبی نرسید - و در طی اینحال مسجدی را که آن سست دینان انبار خانه باروت کرده بودند همانا از شعله غضب الهی اشتعال پذیرفته بنابر شمول و عموم نزول عذاب مسجد نیز با جمعی کثیر سوخت - بالجمله چون آن حصار باندک کوششی کشایش پذیر شد حسب الامر اشرف آنرا به گماشتهای فتح خان پسر عنبر که در قلعه اودگیر می بودند از راه قرب جوار سپردند - این معنی بغابر آن بود که چون فتح خان درینولا از راه اظهار بندگی در آمده بود چنانچه مذکور شد لاجرم بر طبق مقتضای استمالت و دلدهی آن حبشی نژاد وحشی نهاد حکم جهانمطاع صادر شده بود که عسکر منصور از جمله محال متعلقه عادلخان بهرجا را که در تحت تصرف دارند بمردم فتح خان باز گذارند - بعد از فراغ اینمعنی موکب اقبال مظفر و منصور کوچ نموده بسوی

قصبه کملاپور^۱ از جمله محال عادل خان که کمال معموری و آبادانی داشته^۲ رو آوردند - درین اثنا رزق الله نام مردی از مردم عادل خان نوشته او و اعیان در خانه آن خان نا عاقبت بین خصوص خواص خان مذکور متضمن کمال اظهار ندامت و نهایت خجالت و انفعال و عذر خواهی انواع تقصیر و کوتاهی ایام گذشته رسانید - و اگرچه او التماس مصالحه و معاهده نموده بود و ارسال پیشکش نیز پذیرفته لیکن چون فرستاده از مردم روشنفلس آن ملک نبود یمین الدوله بمیانجی او و صلحی که بانی و بادی آن ازین دست مردم گمغام و کم قدر باشد راضی نشد و او را بدون مهم سازی رخصت باز گشت داد *

چون از آن مقام کوچ نموده ظاهر قصبه سلطانپور که بشهر گلبرگه پیوسته معسکر سعادت گشت ظاهر شد که متصدیان آن ولایت سایر اعیان و اهل ثروت را در قلعه و جمعی دیگر را باسوال و موارشی در خندق و حوالی و حواشی حصار راه و پناه داده اند و برج و باره قلعه را بآلات و ادوات قلعداری آراسته - و اندک مایه مردم فرومایه در شهر مانده اند و جمعی را به نگهبانی حصار شهر باز داشته - روز دیگر اعظم خان و عبد الله خان و خان زمان و راجه جی سنگه و الله ویردی خان و ظفر خان و معتمد خان حسب الصلاح یمین الدوله روی به قلعه و شهر نهادند - و چون نگهبانان از روی کوتاه نظری و بی بصری این گمان بردند که بچاره گری کشش و کوشش رد حمله و دفع صولت اولیای دولت نامتنهایی که بنابر عون و صون الهی از قضای آسمانی پای کم نمی آرد امکان دارد لاجرم اهل قلعه بممانعه و مدافعه کوشیده بیکبار از برج و باره هر دو موضع تروپ و تفنگ و سایر آلات آتشبازی را در

(۱) در نادر شاه نامه کلانور رقم شده - [جلد اول - حصه اول - صفحه ۱۳]

فرمودند - و باوجود آن مرتبه مقابله و مقاتله مخالفان سایر دلیران عرصه پیکار توپ و تفنگ ایشانرا وجودی نفعاده داد دلوری دادند و بی محابا پای حصار شهر تاخته هم بر سر سوارای آنرا مسخر ساختند - و غنیمتین یغمائی در سایر آن شهر از قتل و اسرو نهب و تاراج چیزی نه گذاشتند - بالجمله چون یمین الدوله بنابر مقتضای وقت و حال صلاح در اشتغال به تسخیر قلعه ندید فی الحال امرای عظام را طلبیده لشکرا دستوری کوچ داد و شباشب راهی شده در کنار رودبار بهیمرآ فرود آمد - روز دیگر شان لشکر دید و سی هزار سوار بشمار رسید - آنگاه از آنجا کوچ کرده بر سر بیجاپور که نشیمن ولایت آنولایت است راهی شد *

از سوانح حضور اقدس ششم بهمن ماه بادشاهزاده والا اختر سلطان شجاع که در بیست و ششم آذر برسانیدن نعش مطهر نواب غفران مآب مهد علیا مزوجه دار الخلافه اکبرآباد شده بود بعد از تقدیم آن امر عظیم باتفاق عمده الملک وزیر خان و معتمد مکرمه سنی خانم معاودت نموده استلام رکن و مقام کعبه جاء و جلال بجا آورد - و بیست و ششم وزیر خان به تنبیه فتح خان حبشی که از عدم استقامت احوال تهران در ارسال وجوه مقرر پیشکش و سرکشی او بظهور پیوسته بود نامزد گردید - و همدرین روز از مرحمت خلعت و اسپ خاصه و فیل نامی نامور شده بسرداری ده هزار سوار جرار آماده پیکار مرخص گشت - و جان نثار خان و راجه بیتلداس و مادهو سنگه و راو کرن و پرتھی راج راتهور و مبارز خان نیز بدین مکرمت والا سعادت پذیر گردیدند - و چون مقرب خان دکنی ماهیت دان آن سرزمین بود و میانه او و فتح خان کینه دیرینه بود ورا نیز درین فوج تعیین نموده بعنایت خلعت و جیفه مرصع و اسپ انعام چهل هزار روپیه نقد نوازش فرمودند *

تتمه سوانح دولت در موکب سعادت چون نواحی بیجاپور مورد
 عسکر ظفر اثر شد و کنار تالاب مشهور واقع میانه نورسپور و شاهپور ضرب
 سادات سرداران آمده حدود اطراف آن مخیم سپاهی گشت سپه سالار اعظم
 بنابر استصواب رای صواب پیرای و صلاح دید امرای عظام بمقام
 سرانجام اسباب محله بیجاپور در آمده بر سر فراراد ملچار و پیش
 بردن آن و سرکردن نقب و ساختن کوچه سلامت و رفع جواله و نصب
 دمدمه و سرکوب و امثال اینها رفت - درین اثنا فوج مقهوره غنیم که در
 آن سوی خندق خود را به پناه حصار کشیده آنجا فرار گرفته بودند گاه گاه از
 خندق عبور نموده در میدان گاه پای قلعه صف آرا و سلاحشور می گشتند
 و بمقام دستیازی در آمده انداز بلن اندازی که شیوه دکنیان است می نمودند -
 و چون قوشونی خلیج آسا از قلزم مراج یعنی دریای لشکر طوفان
 اثر جدا شده بسوی ایشان روانه می شد مانند مشتی خاک که از پیش
 صدمه سیلاب باشتاب تمام راهی شود یکسر تا پای حصار گریزان گشته خود را
 بحماییت توپ و تفنگ اهل قلعه می رسانیدند - و باوجود آنکه بهادران
 جان فشان از سر گذشته نهور شعار از سر تیر و بندوق در می گذاشتند
 و در عرصه کارزار یک تازی و جلو اندازی بجا می آوردند بسرداری
 حمایت حضرت باری و نگاهبانی ثائید ربانی که همواره همراه موکب
 اقبال شاهجهانی است مطلقاً آسیبی بدیشان نمی رسید - مجمله
 اکثر روزها دستیازی از طرفین واقع میشد و از اولیا دستبرد و از اعدا
 سربازی بظهور می رسید - و درین مدت چهار مرتبه جنگ نمایان بوقوع
 آمد و اکثر سرداران رزم طلب پرخاش جو تلاش و تردد شایسته بجا
 می آوردند - و از موکب نصرت شعار نامداری را آسیبی نرسیده از مخالفان
 سکندر علی پسران عم زندوله خان که داخل اعیان بیجاپور بل سرشمشیر

غنیم مقهور بود با چندی دیگر از شاهراه مستقیم تیغ بی دریغ راه سرمزل
عدم پیش گرفتند - سرافراز خان نامی از سرداران نظام الملک که سابقا
التماس عهد نامه نموده و فرمان عاطفت عنوان متضمن استمال او صدور
یافته بود درینولا مستظهر و مستمال داخل مرکب اقبال شد و به منصب
چهار هزاره ذات و سه هزار سوار سرافراز حقیقی شد *

چون درین ایام کمال عسرت باحوال عساکر نصرت متأثر بهمه وجه
خصوص از رهگذر کمی گاه و هیمه راه یافت باوجود آنکه هر روز جمعی
برای تحصیل علیق دواب و هیثم تا محال دور دست می رفتند و یکی
از سرداران بنوبت در باب محافظت و حراست ایشان قیام می نمود
معهدا از کثرت ستور و عظمت اردو کفایت نمی کرد و گاه گاهی غنیم هم
فرصت یافته دستبرد می نمود - چون در عرض این ایام محاصره نهانی
مراسلات محمد الین داماد ملا محمد لاری از عمدهای عادل خان که
خطاب مصطفی خانی داشت به بمین الدوله می رسید مشتمل بر آنکه
عنقریب قلعه را تسلیم اولیای دولت میفمایم - و مکرر وعده کرد که فلان وقت
از راه رخنه و برجی که حراست آن بعده من است بهادرانرا در حصار راه
می دهم - و موید اینمعنی برسالت علی رضا نامی که فرزند خوانده او
بود مکرر پیغام فرستاد و درین باب سوگندهای غلاظ و شداد در نوشتجات یاد
می کرد و هم چنین فرستاده مذکور نیز از زبان او بر طبق صدق وفای وعده
قسم های عظیم میخورد - و با این معانی چون مراعید و عهود معهود برفا
نمی رسید هر کدام را به بهانه و عنبر تمسک می جست تا آنکه در آخر کار
بخیه حیل سازي و دغا بازی او که غرض ازین دفع الوقت و گذرانیدن
روزگار بود بر روی کار افتاد و درین ضمن بظاهر شیخ دبیر که به
محرمیت وراز داری خواص خان اختصاص داشت از مبداء محاصره باز

درمیانہ آمد و شد می نمود و بتکرار نوشته و پیغام آن عدار نابکار در باب التماس صلح می رسانید - چون ازین هم کاری کشوده نشد و عدم صدق وعده مصطفی خان خود پیشتر ظهور یافته بود لاجرم بار دیگر یمین الدوله درباره تنگ گیری محاصره حصار بجحد شده آن عزم صائب را پیروایه جزم داد - از بیم این قرار داد متحصنان قرار دادند که مصطفی خان و خیریت خان حبشی نزد یمین الدوله آمده قواعد معاهده به تمهید مبانی پذیرش احکام مطاعه خصوص ارسال پیشکش مہمد و مشید سازند - و چون اثر قرار داد مذکور از بر آمدن آن دو عہدہ بیجاپور بہ ظهور پیوست بذابر استمالات و اعزاز فرستادگی نصیر پخان را تا ظاهر اردو پیش باز فرستاد - و خان مذکور ایشان را ازین پذیرہ پذیرای اعظام و احترام ساختمہ مستظہر و مستمال بہ مجلس سپہ سالار اعظم در آورد - چون انجمن کنگاش مصالحہ از حضور خواجہ ابوالحسن و اعظم خان و شایستہ خان و چندی دیگر او امرا و اعیان لشکر ظفر اثر آرایش پذیرفت و بعد از گفتگوی بسیار در آخر کار پدر خواہ ایشان یمین الدولہ قبول معاهده برین جملہ نمود - کہ من بعد بدستور عہد پیش ہموارہ فرمان بردار و پیشکش گذار باشند - دوم نقدہ چہل لک روپیہ از نقد و جنس سرانجام نمودہ بدرگاہ والا ارسال دارند ، چون بر طبق پذیرش اینمعنی عہدنامہ نوشتند و این انجمن بانجام رسید بہادر خان و یوسف خان را کہ سابقا در معرکہ زخمی و بیہوش بدست ایشان افتادہ بودند چنانچہ در احوال گذشتہ بہ تفصیل نگاشتہ شدہ معزز و مکرم آوردہ سپردند - و مرخص شدہ شیخ عبد الرحیم خیر آبادی . معتمد یمین الدولہ را با خود بردند کہ عہد نامہ را بہر محمدل خان رسانیدہ مصحوب او ارسال دارند - و بعد از دو روز کہ او را نگاہداشتند سیوم روز پیغام دادہ و داع نمودند کہ عہد نامہ را متعاقب می فرستیم - و روز دیگر کہ فرستادگان ایشان بخدمت

رسیده بعضی متوقعات که داشتند بزبانی استدعا نمودند همه مستدعیات ایشان را بذکر این معنی که بزبور صورت معقولی آراستگی داشت یمین الدوله بتن برداشته پذیرفت - و بهنگام رخصت یکی از همراهان که صاحب سر مصطفی خان بود نوشته بخط خان مدکور پنهانی از رفعا در زیر مسند آن آراينده صدر عظمت گذاشت - و مضمون آن نوشته این بود که چون خواصخان بر عسرت لشکر نصرت اثر و قلت غله آگاهی یافته لاجرم باین پشت گرمی که عذوقیب اردو ازین مقام ناچار کوچ کرده معاودت خواهد نمود بمقام مکرو بزبور در آمده در لباس تعویق و تاخیر روزگار بسر می برد - بنابراین اگر درنگی در قبول معاهده رو نماید ملالت بدین خیر اندیش باز نه گردد *

کوتاهی سخن چون مدت محاصره بطول کشیده در عرض این ایام از هیچ طرف رعایا آفرقه به فروختن نمی آورد - و بیشتر غنیم بمجرد استماع خبر توجه موکب اقبال اطراف شهر را ویران ساخته بود و غلات آن محال را باندازه دسترس نقل محال دور دست نموده باقی را سوخته - و آذوقه که عسکر ظفریناه همراه آورده بود بیش ازین مدت کفایت نمی کرد - ازین راه تنگی دستگاه کار بر مردم بجای کشید که فرخ سیری غله به یک رویه کشید و از آن هم مجرد نامی در میان بود - قطع نظر از احوال سپاهی یکسر چار پایان احاد عسکر اقبال به علت لاعری و زبونی از دست رفتند مگر ستوری که از غایت ناتوانی و مندبوری و کمزوری بر طیی مراحل عدم باوجود آنکه دمی بیش نیست قوت و قدرت نداشت ناچار مانده بود - درین قسم حالی دستور العمل دیوان خلافت یمین الدوله صلاح وقت در آن دید که چون افواج فاعره را قوت، عدوبندی و قلعه کشائی نمانده انساب آنست که بالفعل دست از محاصره باز داشته خود را بسرحد محال

معموره ملک غنیم کشند و چندی آنجا گذرانیده چندان توقف نمایند و احاد سپاهیان مرکبان خود را آسوده ساخته خود نیز بر آسایند و درین ضمن بترکان نواحی و اطراف پرداخته ملک را خراب سازند - و پس از تخریب محال اعدا و مرمت اولیا مطلب پیشین فرایش گرفته بهادران کار طلب را کار فرمایند - تمامی سرداران رای صواب آرای را استصواب نموده از آن مقام کوچ نمودند و بسمت کنار دریا کش گنگا^۱ روان شده ساحل آب را پیش گرفتند خصوص طرف رای باغ و مرج^۲ را که از برگذات معمور آن حدود است تاخته هر جا از آبادانی نشانی می یافتند همگی زمین کشته و ناکشته و خانمان اهل قصبات و قری را پی سپر سم ستور یغما و تاراج ساخته نشانی از آن باقی نمی گذاشتند و آنگاه از آنجا راهی شده همت بر تخریب محال دیگر می گماشتند و مزرعه آنرا نیز تاخته و خراب ساخته بمساکن رعایا می پرداختند - و خانه را ویران و خانگی را روانه خراب آباد می ساختند - مجمل^۳ درین مدت انواع خرابی از اسرو قتل و نهب و غارت و تخریب بمحال متعلقه عادل خان رسانیدند - و چون موسم برشکال نزدیک رسید و تنگی و عسرت سپاه بوسعت و عشرت گرائید و خرابی غنیم که بالفعل مقصد افتاده بود بظهور رسید و بیش از آن مجال توقف در آن محال محال نما بود لاجرم از پای فلعه شولاپور گذشته داخل حدود متعلقه بادشاهی شدند *

سوانح حضور پر نور سید ابو القتیح فرستاده فتح خان پسر غنبر که مکرر غنبر نیز او را بجهت مهم سازی خود بدرگاه والا فرستاده بود سعادت اندوز زمین بوس اقدس گردید - و عرضداشت آن تباہ رای را که متضمن اظهار

(۱) اکفون نام کسندیا نا کوشفا مشهور است

(۲) دکنار عربی آب کسفا و مع است و از شولاپور قریب سی کوه فاعله دارد *

عجز و نیاز بود گذرانیده زبانی معروض داشت که متعاقب پسر فتح خان با فیلان نامی و جواهر و مرصع آلاتی که در سرکار نظام الملک بود بمنزمت ارفع می رسد - بنابر آن تقصیر و کوتاهی آن مصدر افعال ناقصه به عفو جرم بخشش بادشاهی معاف شده وزیر خان ببار گشت مامور گشت - نوزدهم ماه چون خبر نزدیک رسیدن عبد الرسول بسر کلان فتح خان بعرض اشرف رسید از راه مزید استمالت و استظهار پدرش جعفر خان را باستقبال او فرستادند - و چون مستشار الیه بدریافت سعادت آستان بوس درگاه والا سر رفعت از اوج ظلم ابدوس در گذرانید نخست در انجمن حضور پرنور آداب معهوده بتقدیم رسانید آنگاه پیشکش را که مشتمل بر سی زنجیر فیل کوه پیکر و نه راس اسب صبارتار مصر آثار و انواع نواذر و جواهر و مرصع آلات بسیار بود و هشت لک روپیه قیمت داشت بنظر انور در آورده مرقع قبول یافت - و از عنایات آنحضرت عبد الرسول مذکور مشمول انواع عواطف عمیمه شده مرحمت صوری خلعت و اسب و کیهوه مرصع با پهلنگاره و یک زنجیر فیل درباره او ضمیمه مراحم معنوی گشت - و هم درینفلا راو سترسال نبیره راو رس بنارنگی سعادت ملازمت اندوخته فیلان جد خود را که چهل زنجیر بود بر سبیل پیشکش از نظر انور گذرانید - از آنجمله هژده زنجیر فیل که در نوع خود نفاست داشت بدو تک و پنجاه هزار روپیه موهوم شده - آنحضرت از آنجمله هشت زنجیر اختیار فرموده بانی را بدر مرحمت نمودند - و آن شایسته نبیت را بعنایت خلعت و اسب و نقاره و علم سرانرا و سر بلند ساختند *

از واقعه صوبه کابل بعرض اعلی رسید که شمتیر خان تپانه دار بنگش بدار البقا پیوست - از حوادث ایی ایام مقتول شدن نور الدین قلی است و علت واقعی این واقعه آنکه چون چسونت راتنور را سابق مردم نور الدین فلی

گشته بودند درینولا کشن سنگبه پسرش را تهور راجپوتی بر آن داشت که بهر طور که ممکن باشد و از هر راه که رو دهد خرن پدر از بخواهد - بنابراین پیشنهاد در پی یغری وقت بوده انتظار فرصت می نمود - تا آنکه درینولا بحسب اقتضای قضا کابل دار الانشاء پدر نامش را از روز نامچه بقا بزرگ فنا حک نموده بودند از مساعدت روزگار وقت یافته قضا را در شبی که نور الدین قلی باندک مایه مردمی از غسلیخانه بر آمده متوجه منزل خود بود از کین گاه بیرون آمده سر راه برو گرفت و در همان گرمی چند زخم کاری بر زده کارش تمام ساخت - آنگاه زنده یاری شب تار شده خود را بگوشه کشید و در پناه پرده ظلام راه فرار سر کرده تنگ و تا سر بدر برد *

آغاز سال پنجم از جلوس هیمنت

ماتوس صاحب قوران ثانی

درین ایام سعادت انجام یعنی سر آغاز سال پنجم از جلوس ابد مغرون حضرت صاحب قوران ثانی پس از سپری گشتن هشت گهزی از روز شنبه بیست و هشتم شهر شعبان سال هزار و چهل و یک هجری عنقایی قلعه چرخ چارم از آشیانه آبگون طارم دلگیر حوت هوا گرفته بانداز فضای دلکشای دولت سرای حمل پرواز نمود و بظلال بال همایون فال بر قاف نا فاف آفاق سایه گستر گشته در شهرات غره شرف خانه دشیمین ساخت - و از روی مهر پرتو نظر عنایت و فروغ انوار شاهپرانور در کار ذرات کائنات کرده سر تا سر گیتی را از سر نو بانواع بهجت و سرور آمود - مقارن اینحال سعادت اشغال شهد نسیمین خلاصت و همای اوج سعادت اعلی

حضرت ظل سبحانی صاحب فران ثانی سایه دولت بر سریر عظمت و روی تخت رفعت گسترده بانداز بال افشانی همت عرش آهنگ بلند پرواز باز در صدد صید دلهای خاص و عام شده از فوط بخشش و بخشایش تازه خواطر اصحاب قلوب بدست آورد - و در آن روز طرب افروز که بارگاه چهل ستون خاص و عام که بهزار گونه زیب و زینت هوش ربا و دلفریب گشته بود و رسم طرب در آن محفل خاص عام شده قبله نیاز عالم که کامرانی را منحصر در کام بخششی می دانند در مقام برآمد مرادات عالمیان در آمده باشا^۱ سر انگشت خود جهانی از ارباب نیاز را بر مراد خاطر فیروز ساختند - از جمله عواطف این روز فدائی خان بجایگزین داری جونپور از مرحمت خلعت و اسب مختص گشته مرخص شد - و میرزا عیسی ترخان بعنایت خلعت و اسب و جایگزین داری ایلچ پور امتیاز پذیرفت - عبد الرسول ولد فتح خان مشمول نظر اقبال و قبول آمده از عاطفت طره مرصع تارک اعتبارش بطراز سرافرازی رسید - حکیم جمالی کاشی چون دیوانی^۲ [پنجاب] از روی تدبیر تمام بتقدیم رسانیده بود بخطاب دیانت خان سرافراز گردید - بهرجی^۳ زمیندار بکلانه با پسر و برادران از زمین بوس آستانه درگاه سپهر اشتباه سر اعتبار باوج ظلم آفرسی سود - و از غبار آن سرزمین آسمان نشان جبهه افتخار به صندل اعتبار اندود - و پیشکشی مشتمل بر مرصع آلات گران بها و نه راس اسب صبارفتار و سه زنجیر فیل تفومند کشیده منظور نظر اقبال افتاد *

از سوانح پناه آوردن شیرخان ترین زمیندار قوشنج^۴ قندهار است که پدرانش از دیر باز داخل هواخواهان این دولت ابد طراز بودند بدین

(۱) ع [سهند] ۱

(۲) در یادشاه نامه قوشنج^۵ نوشته شده ۷ جلد اول - صفحه ۱۴۹ | »

درگاه گیتی پناه و انتظام یافتن در سلک بندهای آستان سپهر مکنانت کرسی مکن - سبب استسعاد او بدین سعادت عظمی آنکه چون در اواخر عهد دولت حضرت جغت مکانی بحکم تقلبات روزگار و گردشهای لیل و نهار که مقتضای دستبرد قضا و قدر است شاه عباس دارائی ایران برکشاد و بست قلعه قندهار و حکومت مضافات آن دیار دست یافت نگهبانی قلعه قوشنج و ریاست سرتاسر قبایل افغانان آن سرحد را بشیر خان مدکور که در صغر سن با پدرش حسن خان از حاکم قندهار شاه بیگ خان که در عهد حضرت عرش آشیانی بآن خدمت مامور بود رنجیده بعراق رفته بود و در آنجا نشو و نما یافته تفویض نمود - و در اندک زمانی از تمکین بخت و اقبال در آن مکان تمکن و استقلال بسیار یافته سایر الوسات افغانان اهرمن سیر را باسوسن فغور تدبیر نافذ و عزایم عزیمت راسخ مستح ساخت - و چون روزگار شاه بسر آمده مدت سلطنتش بپایان رسید و شاه صفی بدستیارچی بخت پای بر سر تخت دارائی ایران نهاد شیر خان بدست آویز فرستادن هدایا و تحف و از ارسال رسل و رسائل و پایمردی و وسایط و وسایل غائبانه نسبت خویش را در خان قوی ساخت - و چون باستظهار آن نسبت مستظهر گشت و اینمعنی برزبانده سری و خود را ئی که لازمه سرحد پروریست سر بار شد یکباره عنان خود سی و خود را ئی و خویشتن شغسی از دست داد - بذکر آن با علی مردان خان خلف گنج علی خان از یک از عمدهای دولت صفویه که بعد از پدر ایالت قندهار بدستور بر مقرر بود تملق و فروتنی کا وظیفه کومکی با سردار اشت نیکو بجا نیارود و رفته رفته سرکشی آغا نهاده داد ستم و بیداد می داد - چون جرور تعدی او از حد تجاوز نمود علی مردان خان این معنی را دست آویز ساخته مکرر درین باب عرایض

شکایت آمیر بدرگاه ارسالداشت - نا آنکه بعد از چندی درباره
 استیصال او دستوری گونه در لباس تحصیل نموده انتظار رفت و انتظار
 فرصت میداشت - و بحسب اتفاق در همان اثنا شیرخان حشری از
 اهل شور و شریعی افغانان دد نهاد آن سحد فراهم آورده بانداز برکنار
 نواحی سیوی و کیضبه بوجه سمت آن سر زمین پیشنهاد نمود
 و علی مردان خان اطلاع این معنی را از هموائیهای روزگار مساعد و بخت
 موافق شمرده با چهار هزار از نوکران خود و سایر تعینانیان و زمین داران
 آن سرزمین بر سبیل ایلعاز از فندهار راهی شد - و بهنگام طلوع سپیده
 بامداد اطراف حصار فوشنی را بسیاهی سپاه نو گرفت - و بنابر اینکه
 در قلعه اندک مایه مردمی بیش نبودند هم بر سر سوار پی بکشایش
 گرائید - چون قلعه و سایر اندوختههای دیرینه سال و اسباب و اموالش از
 همه باب بدست در آورد اهل و عیال او را اسیر ساخته بفندهار ارسال
 داشت و خود در آنجا توقف نمود - و چون شیرخان از مضمون نوشته
 بعضی هواخواهان بر حقیقت معامله کماهی آگاهی یافت نامه آسا بر
 خویش پیچیده در همان گرمی بشتاب طومار باز گردیده بجای خویش
 بازگشت - درینوقت نیز جمعی انبوه از سوار و پیاده آن گروه را نظمیع نموده
 بر سر خویش جمع آورده - و بمقام انتظار فرصت بر آمده در نواحی فوشنی
 سرگردان و در یک مقام فرار و آرام نگرفته هر روز در موضعی بسر می برد
 و هر شب جای را ملجای خود می ساخت - نا آنکه جاسوسان
 علی مردان خان که پیوسته سرب پی آن ادبل اثر داشتند پی بر سر او برده
 بعد از تحقیق خان را از آن جایگاه آگاه ساختند - و شب هنگام بر سر آن تیره
 سر انجام تاخت برده بامدادان باورسیدند - او نیز فوج خود را توزک
 نموده بی محابا بجنگ صف در آمد - و بالجمله از نخستین حمله افغانان

به هراول قزلباش شکست درست رو داده نزدیک بود که پشت بنمایند درینحال علی مردان خان مردانه اسب انداخته جلو رو بر عرصه ستیز تاخت - قضا را از آنجا که قدر انداز بهای نقدی راست درین اثنا زخم تفنگی بر پاشنه او رسید - لیکن آن شیر بیسته مردی قطعاً از آن جرأت منکر پروا نه کرده پیشتر تاخت - و بمجرد این نچلد و جلادت افغانان جهالت کینش را از پیش برداشته شکست فاحش داد - چنانچه شیر خان تا موضع دوکی یک جلو تاخته هیچ جا عنان توفف را مثنی بساخت - و چندی آنجا اقامت نموده چندانکه کوشید و اندیشها اندشید نمودند نیفتاد - چون چاره کارش در التجلی این درگاه جهان پناه که مغرو مقر جهانیان و ملجا و مرجع عالمیان است انحصار داشت ناچار بقلمه معر که درینولا مردم یلنگتوش اوزبک بر آن استیلا داشتند رفته در ظاهر آن قرار گرفت - و از روی اظهار عبودیت و بندگی عرضداشتی متضمن پر کمال عجز و نیاز نوشته و نامه دیگر مشتمل بر اظهار اراده التجا بخاک آستان سپهر نشان با احمد بیگ خان صوبه دار ملتان بغلم آورده توجع ارسال آن بدربار و استدعای نامه استمالت نمود - و چون آن عرضداشت بدرگاه آستان جاه که جای التجا و ملاد و ملجاء خلایق است رسید از آنجا که راه دادن ملتجیان از شیمه کریمه این آستان ملایک پسبان است التماس او پایه قبول یافته درین باب فرمان عاضف نشان به توجیع صدور رسید - و او مستظهر و مستمال روی امیدواری بسوی این قبله امیدواران آورده چون تازک بختش از زمین بوس عتبه سدره مرتبه بمراتب از رفعت درجات آسمان در گذشت بعنایات بادشاهی مغنضر و مبلهی گشته از عواطف خدیو زمانه اعتیال جار دانه اندوخت - و نه

داس اسب تبعاق بیشکش کرده یرتو قبول برآی یافت - و همدین

مجلس همایون بمحمت خلعت فاخره و انعام سی هزار روپیه نقد و منصب دو هزار و سوار نوازش پذیرفته از انتد محال صوبه پنجاب جاگیر یافت *

نوزدهم ماه که شرف آفتاب بود خورشید روی زمین یعنی سایه آفتاب مرحمت جهان آفرین نشیمن سرپر خلافت مصیر را از پرتو تحویل مبارک روکش شرف محل حمل ساخت - و بذابر رسم معهود مراسم داد و دهش و بخشش و بخشایش کمال ظهور یافته بمقتضای عدل و احسان آن دادگر فیض رسانی بر پرداخت احوال عالمی پرداخت - چنانچه صغیر و کبیر و غنی و فقیر از فرط استغنا نقش بی نیازی جاودان در خاطر بستند - و بکام دل در غایت کده خوشحالی و عیش آباد فارغ بآلی از منت تمنا و آرزوی نیاز نشستند - درین روز شرافت اندوز پیشکش اسلام خان که در آنولا صوبه دار گجرات بود مشتمل بر اقسام جواهر ثمینه و مرصع آلات نفیسه و هشتاد راس اسب و دیگر نفایس و نوادر آن دیار از نظر مهر آثار گذشت - و امیر بیگ فرستاده محمد علی ایلچی ایران بدرگاه والا جاه رسید - و پنجاه اسب مرمر تگ برق رگ عراق زاد عرب نواد و دیگر تحف آن بلاد از نفایس اقمشه و نوادر امتعه که درینولا وکلای او از ایران فرستاده بودند و همگی را بجنس برسبیل پیشکش ارسال داشته بود رسانیده از نظر انور گذرانید - بذابر نهایت رعایت عنایت که نسبت باو سمت وقوع داشت بموقع استعسان وصول یافته پرتو خورشید قبول بر آن تافت - و از سرکمال مرحمت خلعت خاص با هفت سپر مصور و یراق زرین میناکار از جمله مرسولات مومن الدوله اسلام خان همراه فرستاده مذکور برای مشار الیه فرستادند - و مبلغ چهار هزار روپیه بصیغه انعام بدو و همراهان او عنایت فرمودند *

از امور بدیع افتما که صدور امثال آن ازین حضرت قطعاً عرابینی و استبعانی ندارد اگرچه در نظر مردم ظاهر نگر غریب نما است و نظر بضیع عقول این گروه از خوارق عادات معدود میتواند شد آنکه در وقت عرض اسپان مذکور قبل ازین که بمعرض بیع در آید بندگان حضرت بنظر اجمال ملاحظه نموده از راه کمال خبرت و بصارت که در همه باب دارند خصوص در تشخیص گوهر و شرافت جوهر اسپ و تحقیق مبلغ ارزش افراد این نوع اصیل که دلیل کمال فراست و نهایت آگاهی بر کیفیت و کمیت کمالی حقایق اعیان وجود است فرمودند که قیمت این جمیع اسپان همانا که از شصت و پنج هزار روپیه در نکند - چون مقومان قرار بهای هر یک داده جمیع قیمت مجموع نمودند قطعاً از آنچه فرمودند بیش و کمی ظاهر نه شد - و در امثال این صور از معنی مذکور چه شگفت چه عموم این طبقه والا که دست پرورد عفت و تربیت یافت تائیدات عالم بالا هستند فیلس ایسان همانا کار مقیاس می کند و تخمین و تقدیر ایشان از تحقیق میکال و میزان پای کم ندارد - خصوص این جوهر شناس گوهر آدمی و صاحب عیار نقد مردمی که نظر حقایق نگر آن سرور به کحل الجواهر فیض مکتحل است و چگونه چنین نباشد که آن برگزیده حضرت ربانی به نیروی تعلیم یزدایی و الهام آسمانی حل ما لا ینحل سایر راهی نهایی نموده از زایچه جبهه انسانی مستقبل احوال از قرار واقع استنباط و استخراج می نمایند - و به تضای همه بینی و همه دانی از صفای تقرب جبین و ناصیه و جداول خطوط پیشانی سر تا سر رقوم سرنوشت روز نخست خوانده همگی پیشهاد خاطر همگنان می دانند - مجمعه از پیشکش سایر شاهزادهای نامدار و امرای عالی مقداره که از نوروز تا این فرخنده روز بنظر اشرف - گذشت موازی بقی لک روپیه از همه دای مرفع قبول باد - *

معاودت موکب سعادت قرین فتح و نصرت از دکن بصوب دارالخلافت اکبر آباد

از آنجا که انجام مهماننویاسودگي و تن آساي بر ننداد
و پیشرفت معاملات، کشورستانی ناهارن و تانی راست نیاید - آئین
جهاندار کامل افتدار آنست که چون بآهنگ تسخیر کشوری یا تادیب دشمنی
نهضت نماید و به نیروی کار پردازیهای تأیید آن مهم پرداخت بسزا یافته
مدعا حسب الاستدعا بر آید لاجرم لامعانه نیم لمعه تجویز اقامت در آن
مقام نموده بیدرنگ بآهنگ اقامی دیگر مراحل جد و اجتهاد پیماید -
چنانچه شاه شرقی اتساب یعنی آفتاب جهانتاب در روز در یک منزل
نیاید و هر صبحدم از تخت گاه خاور بر آمده آهنگ تسخیر قطری از اقطار
باختر نماید - و نا هنگام شام آن سرزمین را بر زیر تیغ و نگین در آورده شب
هنگام بمقر سعادت خویش معاودت نماید - و بر این دستور باز انداز ناحیتی
دیگر پیشنها ساخته ~~پیشنی~~ از بامداد روی نوجه بد آنصوب آرد - شاهد
حال انعطاف عذرا انصراف موکب اقبال است از کشور دکن بسوی
مستقر سریر جلال و جلال - و سبب صوری این معنی سوای مقتضای قضا
و قدر آنکه چون درین احیان همه گاه هیوا خواهان دولت بی پایان بنائید
دستیاران اقبال جاوید حسب الامرام بر آمد - و غرض اصلی درین نهضت
والا استیصال خان جهان و تنبیه نظام الملک بود که او را در ولایت
و حمایت خود راه و پناه داده - آن خود نه بهترین وجهی بامداد
کار پردازان عالم بالا از قوه به نعل آمد - چنانچه خان جهان مستاصل
مطلق کشته نظام الملک نیز از تحسوست سفاهت کیشی و ناعاقبت اندیشی
زبان زده خندان سرمد و خسروان جاوید گردیده باعث استیصال بنیاد

ملک و دولت دیرینه سال سلسله خویش شده عاقبت سر در سر این کار کرد - و همچنین ولایت آباد عادلخان بشامت موافقت نظام الملک خصوص بیجاپور که دارالملک بلاد مذکور است و در مدت ایالت آن خانواده از دستبرد حوادث زمان در کنف امن و امان بوده هرگز قدم بیگانه در آن سرزمین نه رسیده بود درینوقت پایمال نعل مراکب موکب اقبال شد - و با این معانی بذکر آنکه واقعه ناگهانی نواب ممتاز الزمانی در برهانیور اتفاق افتاده بود زیاده بر آن توقف درین خطه مرضی خاطر عاظم نیامد - لاجرم بتاریخ بیست و یکم فروردی ماه مطابق بیست و چهارم شهر رمضان المبارک سال هزار و چهل و یک هجری روز پنجشنبه بعد از انقضای ده گمزی روز ماهیچ رایست ظفر آیت بسعادت سعد اکبر و طلعت مهر انور از اتفاق دار السور برهانیور طلوع میمنت نموده بسوی مرکز محیط خلافت ارتفاع گرای گردید - درین روز برکت اندوز شاه سوار عالم امکان ثانی حضرت صاحبقران قریب تأیید آسمانی و تمکین صاحب قرانی بر فراز فیل گردون نظیر تمکن پذیر گشته با شاهزاده نامدار ساعات پرتوه محمد دارا شکوه را در عقب تخت فیل جا دادند - و از توده های دینار و درهم که در حوضه فیل بر سرهم ریخته همانا آن کوه توان را معدن سیم و کل زر ساخته بودند بر سبیل معبود از یمین و یسار نثار راه خدیو روزگار می نمودند - کوتاهی سخن باین دستور از دولت خانه برهانیور تا در گروهی شهر که مضرب خیام دولت شده بود از بالای فیل چندان فیل بالا زر افشاندند که خرمن های درهم و دینار بآن پاینده قدر و مقدار بضاک راه گذار برابر گردید - و باقی آنها که از سیر چشمی نثار چندان فاضل آمده بود بمثل پایمال آمد که صفحه روی زمین را ملجع طلا و نقره ساخت - درین روز عبد الرسول پسر فتح خان را مشمول نظر عنایت ساخته و بسرافرازی

مرحمت خلعت و سرپیچ مرصع و اسپ و فیل تلک امتیاز افراخته بمعاودت دولت آباد دستور پی دادند - و فتح خان را غائبانه مشمول عواطف بادشاهانه نموده ارسال خلعت و شمشیر مرصع و فیل خاصه با ماده فیل همراه عبد الرسول ضمیمه آن مراحم عمیمه فرمودند - و صوبه دکن اعظم خان بحال داشته حکیم خوشحال را بمخدمت بخششی گری و واقعه نویسی آنصوبه سراقراز فرمودند - و چون اعظم خان در بالاگهات بود ملتفت خان بمرش را بمخلعت و اسپ فواخته در برهانیور گذاشتند *

نوم اردی بهشت ماه شاهد کمان ابروی هلال شوال طلعت فرخنده فال از پیش طاق طارم مقرنس یعنی سپهر مقوس نمودار ساخته روزه داران پرهیزگار را آشکارا صلی افطار داده باده خواران بیاله کش را بنابر احتساب نهی خدیو روزگار از ایماء گوشه ابرو بعیش و عشرت نهایی و کشیدن رطل گران دوستگامی خواند - درین روز حسب الامر اعظم بادشاه اسلام پرور دیندار امرای عظام در عقب علماء غلام نماز عید ادا نموده دعای ازدیاد دولت جاوید بجای آوردند - هفتم ماه ظاهر کالی بهیت از ورود موکب مسعود ابن قبله مقبول چون باطن زنده دلباهب نور ظهور گردید - بیست و دوم بهادر خان دیوسف خان از مرکز ریات ظفر آیات عساکر بالاگهات بدرگاه والا رسیده پیشانی بخت را سجده رسان سده سینه و فروغ اندوز سعادت جاودانی ساختند - چون در جنگ دکنیان تردد بهادرانه و تلاش رستمانه بظهور آورده بودند و پس از زد و خورد بسیار زخم دار در معرکه افتاده گرفتار شده بودند چنانچه سابقاً بتفصیل زیور نگارش پذیرفت - از آنجا که دیرینه عادت بندگی حضرت بادشاه حقایق آگاه خدمت ارباب ارادت است، کمال عنایت و مرحمت در حق ایشان مبدول نموده بهادر خان را بمنصب چهل هزاری سه هزار و پانصد سوار و خلعت و شمشیر و سپر و اسپ

فیل و بیست و پنجهزار رویه نقد سرافراز فرمودند - و یوسف خان را از صل و اضافه بمنصب سه هزار و شمشیر و سپر و نقاره و اسب فیل و بیست هزار رویه نقد امتیاز بخشیدند - و چون اعظم خان یساق کن و صاحب صوبگی آن کشور را بر وفق مرضیات اشرف کرده بود و این مهم شایان را چنانچه باید بیایان نبرده بود لاجرم بذبح جرم این معنی او را زین خدمت معاف داشته نخست نامزد یمین الدوله نمودند - چون آن مختار الملت عین حرمان ملازمت بر خویشی نه پسندیده همراهی رکاب سعادت که عمرها بدعای شام و سحر از خدا خواسته بود درخواست نمود هذا آن خان والا مکن را معاف داشته ارجاع این خدمت بنام خانخانان مهلبت خان رقم یافت - و در طی فرمان گیتی مطاع مامور شد که مفران رود فرمان قدر توامان از دار الملک دهلی منوجه درگاه جهان پناه گشته بعد از دریافت سعادت حضور روانه برهانپور شود - و بنام یمین الملت از موقف خلافت عظمی فرمان قضا نشان زبور ارسال یافت که خان زمان را با سایر بندهای درگاه که داخل کومکیان بالاگهات اند در برهانپور باز داشته خود با اعظم خان و جمیع کومکیان دیگر روانه درگاه گردد .

نصیربخان بصوبه داری مالوه از تغیر معتقد خان و خان مذکور به فوجداری پرگنات اکبرآباد و وزیر خان بصاحب صوبگی پنجاب سرافراز گردیدند - و باعث ایمنی آن شد که چون انتظام معاملات آن صوبه عظمت نشان از دست عنایت الله پزدی گماشته آصف خان کما یغنی بر نمی آمد خلصه در عمل اعمال خالصه شریفه چنانچه مرضی خاطر عاظر بود بوقوع نرسیده بنابر آن صوبه داری آن حدود را از خان والا مکن تغیر نموده به وزیر خان مرجوع نمودند - هفتم ماه مذکور بعنایت خلعت خاص و مرحمت فیل و تفویض منصب پنجهزاری ذات و سوار از آنجمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه اختصا

بدیترفته بدان صوب مرخص شد - مقرب خان دکنی برحمت خلعت و اسب امتیاز یافته رخصت سفیل یافت *

یازدهم ماه مذکور چون خارج حصار بند گوالیار مرکز اعلام منصور شد خدیو اعظم و شاهنشاه عالم دیگر باره برسم تفرج داخل قلعه شده مانند فیروز اعظم از دروازه بروج آن باره گردون عروج طلوع سعادت فرمودند - و سرتاسر ساحت آنرا پی سپر نظردقت نگر ساخته مسالک و مناهج و مداخل و مخارج آنرا از سر تحقیق و تدقیق بخاطر انور در آوردند - چون خصوصیات عمارات عالیّه که اساس نهادن حضرت عرش آشیانی و جنت مکانی بود منظور نظر سعادت شد بخاطر عطر خطور نمود که آنحضرت نیز درین سرزمین عمارتی خوش و نشیمنی دلکش احداث نمایند - بذکر آن امر ارفع به نسید مبنای بدیع منزلی رفیع بنیان مشتمل بر وضع و طرح غریب و هندسه دل پسنده خاطر فریب صدور یافت - و صاحب فطرتی از بندهای درگاه والا باهتمام آن و مرمت شکست و ریخت تمام چار دیوار حصار مامور شد - و چون امر اعلیٰ علی العموم زیور صدور یافت که در امثال این احوال خصوصیات جرایم و جنایات ارباب عصیان از زندانیان بعرض اعلیٰ رسد لاجرم حقیقت جرم محبوسان این حصار معروض واقفان پایه سرپر سپهر مدار گردید - از آنجمله یازده تن بتصدق سرافرازی و فدیّه نازک مبارک و فرق فرقد سالی آن سایه عنایت خدائی از بند زندان ابد رهایی یافتند - در اثنا اقامت گوالیار سید خانجهان و عبد الله خاں از دکن رسیده از استلاء رکن و مقام درگاه گیتی پناه که قبلاً مقصود و مرام خاص و عام است ابواب دارالسلام سعادت بروی روزگار خویش کشانزد - و هر دو مشمول اقسام مراحم گشته عبد الله خاں از مرحمت صوبه بهار در اواخر خریف فصل چهار گانه عمر

یعنی سن کهولت فیض موسم شهاب که می الحفیفست بهار زندگانی است دریافتنه از میامن آن سرمایه جوانی نو اندوخت - و سیفب خلی صوبه دار بهار بحر است اله آباد از تغیر قلیح خلی و او بصاحب صوبگی ملتان از تغیر نجاتبخان سعادت پذیر گردیدند *

هژدهم ماه چون نواحی دار الخلافه عظمی از پرتو انوار ماهیچه لوائی والا که همانا نیر اعظم روی زمین است سر رفعت به فلک اعلی رسانید محمد علی بیگ ایلچی که حسب الصدور امر جهان مطاع از برهانپور رخصت یافته چندی در دار الخلافه بود از پذیره موکب اقبال پدیرای سعادت دو جهانی گشت - وهم درین روز مهابتخان خان خاندان که از دهلی روانه دیور سپهر مدار شده بود احراز شرف ملازمت نموده هزار اشرفی بصیغه نذر و نه زنجیر فیل پیشکش کشید - از آنجمله دو زنجیر فیل پایه قبول یافته مابقی بدو مرحمت شد - صفدر خان حاکم دار الخلافه و معتمد خان فوجدار پرگنات و پنده بی و مکرمت خان و عبد الحق برادر افضل خان و سلاح خان و بی بدلخان و خان عالم و مقرب خان بسعادت آستانپوری درگاه جهان پناه رسیده بغنائیت شاهنشاهی مباهی گشتند *

بیست و دوم ساعت باغ بهره از پرتو ورود موکب مسعود زیور روی زمین و زینت صفحه دهر گردید - و در آن فرخنده منزل که از برهانپور نا آنجا به پنجاه کوچ و هشت مقام طی مسافت راه شده بود بذایر انتظام در آمد ساعت معقار هشت روز اقامت قرار یافت - درین آوان یمین الدوله آصف خان با خواجه ابوالحسن و شایسته خان و دیگر امر از بالا گمات رسیده هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر گذرانیده از فیض نظ قبول چهره اقبال بر افروخت - و از پایپوس حضرت سلیمان زمانه پایه قد

و مرتبه مقدار فراز مراتب آصفی نهاده بتازگی عظمت مکات و رفعت مکان ابدوخت - آنکه امرای دیگر فراخور قدر و منزلت ندور از نظر اشرف گذرانیدند - و همدین روز قلیچ خان از اله آباد خود را بدریافت سعادت ملازمت رسانیده مرحمت خلعت خاصه و جیفه مرصع اختصاص پذیرفته به تفویض صوبه داری ملتان و عنایت پنجاه هزار روپیه نقد نوازش یافت - و همدین روز مهانتخان خانخانان را خلعت خاصه با چار قب طلا دوزی و جمدهر مرصع با پولکناره و دو اسب و دلیر همت و گرشاسپ و انرا سیاب پسران او را و نبیره اش شکر الله بسر خان زمان را مرحمت خلعت و اسب مبالغی گردانیده همراه او دستوری دادند *

روز^۱ [یکشنبه] ع سب و یکم ماه مذکور غره دی الصبحه سده هزار و چهل و یک هجری که افن شرقی دار الخلافه عظمی از پرتو اشراق ماه رایت والا در آنروز مطلع خورشید گیتی افروز گشته هفت کشور روی زمین را روکش جرخ چارمین ساخت شاهسوار عرصه وجود با طالع فیروز و بخت مسعود بفراز تخت بر میل بر آمده برین سر سریر را سپهر نظیر و فیل را کوه شکوه نمودند - و بدان آئین شایان و توزک نمایان رخ بسوی مرکز محیط خلافت نهادند که از سر آغاز روزگار تا حال هیچ سرافرازی را این پایه جاه و جلال دست نداده باشد - بالجمله نره تا خورشید بر سر راه مرکب اقبال از روی نیاز بر خاک راه گذار افتاده و ماه تا ماهی از سر هوا خواهی در رکاب سعادت پیاده ره برآه نهاده - کیوان بلند ایوان فلک فرود آمده بطریق چاوشان طوقو گو در رکاب ظفر انتساب روان و مبارز انجم از طایر پنجم ملازمت گزین گشته ابلق روزگار را بزیر زمین سیمین هلال

و جلاجل رزق مجرّه کسیده برسم جنیدب کسُن پیش پیش دیوان متوجه
شهر شدند - و بدستور مقرر شاهزاده محمد دارا شکوه در عقب حوغمه میل
با نمکین کوه متمکن گشته از دو سو بحرین کف گوهر باش بریزش
سیم و زر درآورده نثار دهند خدبو بحر و تر مینمودند - و نارسیدن دیار
سیهر مدار بریشان روزگاران را ماده جمیع خاطر آماده گشته دل یک جهان
بی برگ و ساز را که بجوی نیازمند بودند خرمن هلی دره و انبار هلی
دیدار دخیره شد *

از سوانح این روز سعادت اندوز یکه ناخان بمنصب ^۱ [دو هزار و پانصدی
سبصد سوار] ع و مکرمت خان بمنصب هزار و پانصدی سبصد سوار
و عبدالحق بمنصب نه صدی دو صد سوار از اصل و اضافه و خطاب امانت خان
سعادت نصیب و کامل نصاب گستند - و شیر خان نرین نایب بیست
هزار روبیه و محمد علی ایلچی برحمت خلعت فاخره و خنجر مربع
و شصت هزار روبیه زند مفتخر و مبلهی گردیدند - و محمد علی
و محمد نعی از همراهان ایلچی مدکور نایب یازده هزار روبیه اکرام
نافتند - و در همین روز میرصابر که نه دوات آباد رفته بایه منبر و چهره زر
آن بلاد را از القاب گرامی و نام نامی آنحضرت درجه والا و رتبه اعلی داده
معاودت نموده بود بسعادت ملازمت رسید - و اشرفی و روبیه چند که ازین
رو ارجمند شده فتح خان بر سبیل نمودار ارسال داشته بود از نظر امور گذرانید *

از وقایع این آوان انعقاد یافتن مجلسی اطعام عام و انفاق تمام است بجهت
ترویج روح و روان و استزاد سرور و مرحب بانوی بانوان جنان و سرور نسوان
جهان - چون درینولا دار الخلافه والا بالائی فیض مقدم و برکت قدم آن کلیم

دست مسیح دم روکش چرخ چارم دل رشک سپهر اعلی و بالا تر از آن شد
 قضا را مدت یکسال از وقوع قضیه ناگهانی ممتاز الزمانی انقضا یافته وقت
 افادت رسمی معهود که درین کشور بعرض مقهور است شده بود -
 چنانچه در هر سال از وقت رحلت موتی یک شبانروز باحیای مراسم
 معهوده که باعث مزید روح و راحت جاوید گزینان جوار رحمت است
 مثل احیای شب و ذکر و تلاوت و قرأت فاتحه و دعا و استغفار و اطعام فقرا
 و اعطاء مساکین مبکدرانند - لاجرم منابر مقتضای طبع فیاض که همواره در
 باب ایصال نفع و انفاق مال بعموم ارباب فقر و فاقه بهانه جو است خصوص
 درینوقت که وقت و حال مقتضی آن بود کار گذاران دولت و سامان طرازین
 کارخانجات سلطنت را بسرانجام در بایست وقت مامور ساختند - و همگان
 بر حسب فرموده در صحن روشه متبرکه اسپکهای سبهر مثال که هر یک
 نعم البدل دلایل تواند شد بر سر با کردند و بر اطراف و حواشی آن شامیانهایی
 محمل زینت مفقوش که هر کدام در پهنای و رنگینی دم از برابری سید
 صبحده و رنگ آمیزی شفق می تواند زد زدند - و صحن آن انجمن
 فرخنده را بانواع گستردنیهای گوناگون و فرش و قلمون مغروش نموده
 روکش بسیط آسمان و روپوش ساط خاک و صفحه روی زمین ساختند -
 و بر در آن سراچهای و شاد بوانهایی رنگارنگ که مدار هر یک از دایره افق
 بای کم ندارد ایستاده کردند - و مجموع امرای عظام و ارباب مذاهب والا
 و اعیان اکثر اعلی و اعلی دایره الخلافه و سایر اشراف و اعظم و موالی
 اطراف که بمنابر ادای نهیت درجات فتوحات بی پایان و مبارکباد قدوم
 اقدس بالکبر آباد آمده بودند درین انجمن خاص بار یافتند - و جمیع
 علماء و فضلا و ارباب وزع و ترویج احکام عظام خوانده و نا خوانده درین
 محضر تلمه شرف حضور دیدار یافتند - و حضرت خلافت بنده خود بنفس

اقدس در خلوت مقدس عزلت گزین شده آن شب را با حیا و عبادت و طلب آمرزش آن مغفرت مآب گذرانیدند - و صدر محفل مذکور از حضور یمین الدوله و محمد علی بیگ ایاجی و اعیان دولت و ارکان سلطنت آراستگی یافت - و باقی اعظم و اعالی و سایر اهالی مجلس بتفاوت درجات و مراتب جلی گرفتند - آنگاه پیش کلان کار خانه دولت و سالاران خوان نعمت سماط نوال گسترده و اقسام طعام و انواع شربت و الوان نفل و شیرینی و فواکه و خوشبوها و پان بترتیب چیدند و همگان را به تناول نعمت هلی خاص ملای عام در دادند - چنانچه غنی و فقیر ازین خوان احسان بهره ور و زله برکشند - و پنجاه هزار روپیه با صاحب استحقاق بر سبیل خیرات عنایت فرمودند - و چون این انجمن عالی پایه انجام یافت سایه یکمان و مسند آرایان حرم خلافت و بردگیان شهبستان سلطنت بطواف مرقد مقدس آن انسینه حورا سرشت قدسی طینت آمده در آن روضه مذوره محفل آرا شدند - و بهمان وتیره و همان کیفیت و کمیت فردای آن مجلس خاص زنانه منعقد شد و همگی زنان را عموماً و مستحقات را خصوصاً بار عام دادند و پنجاه هزار روپیه دیگر به عقیق و عجاویر انفاق شد - و امر اعلیٰ علی العموم بدین دستور زیر صدور حالت که متصدیان عظام هر ساله روز عرس آن مغفور همین مبلغ صرف مصارف خیرات گردانند - مشروط بدین که دار الخلافه به تشریف نور حضور آنحضرت نمودار ساحت طور باشد و الا نصف مبلغ مذکور بر طبقات خداوندان استحقاق قسمت نمایند *

هشتم تیر که روز عید قربان فیض قدوم عید مبدول داشت بتازگی مؤده قرب فتح هلی جدید و نوید مزید دولت جاوید باولیلی آن رسانید - حضرت خلافت بنامی بنامر الهی - ما اسم سبن حضرت خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه و آله و اصحابه که از سنده

آیینهای این «پهن جانشین حضرت خلفای راشدین است ساخت عیدگاه را از نور حضور اقدس بر روی مطلع مهر و ماه کشیدند - و بعد از ادای نماز بدولت و سعادت بازگشت نموده در معاودت نیز جیب و کنار یک جهان نیازمندان را از زر نثار معهود دره ریز فرمودند *

چهاردهم ماه عین اعیان خلافت شاهزاده مراد بخش در ساعتی مسعود «مختار که انواع سعادت فرین و انظار انجم و اوضاع املاک رهین آن بود حسب الامر اعلی دست نشین ید قدرت گیتی آفرین معاضی اخیای «رسم سنت در باب تحصیل آداب دین و سنن و فرایض شریعت ختم انبیا و مرسلین که فلجر حفظ مرتبه ظاهر و پلس طریقه صورت علق و شریاً ضرور است صدر نسین دستان نعیم گردید - و فاضل دیندار ملا میرک هروی حسب الاخیای خدیو روزگار بخلعت «آخره مخراج و از انعام هزار رویه متمتع گشته آه وزگار شاهزاده والا نثار شد - «عطفد خان بصوبه دارچی اودیسه از تغیر باقر خان و مرحمت بخلعت و خنجر مرصع و اسب و منصب چار هزاره سه هزار سوار سر امرای یافته روانه آن صوب گردید *

نوزدهم ماه مبرکه از رسالت ایران معاودت نموده پذیرای سعادت ملازمت شد - و نه راس اسب عراقی با نواذر امتعه آن کسور بطریق پیشکش گذرانید - بیست و هشتم حنچی و فاضل ملازم نذر محمد خان والی بلخ که او را بعنوان رسالت بدرگاه عظمت و جلالت ارسال داشته بود تا نواحی دارالخلافه رسیده همراه معتمد خان که حسب الحکم اشرف او را استقبال نموده بود خود را با ستانده بدرگاه سلطانی که کعبه آمال و آمانی اقلص و ادانی است و قبله مرادات انسی و جانی رسانیده در نقبیل عتبه درگاه والا آداب معهود این «عالی مقام بجا آورده لوازم کورنش و تسلیم تهدیم نمود - و بعد از اتمام مراسم زمین نوس از روی آداب و اندام نامه

بگذرانیدن نامه در محمد خان اقدام جست - انگاه ارمین آن خان
والا مکن را که مشاعبر اسب و شاترو امتاع بلخ بود و مبلغ بانوזה هزار
روپیه قیمت همای آنها می شد بنظر انور در آورده از مرحمت خلعت
فاخره و کمر خنجر مرمع که چهار هزار روپیه بها داشت دوازش پدیدونت -
و در همان نزدیکی سی و پنج راس اسب و سه زره و ده شتر بخنجر و در ماده
از جانب خود و هژده اسب و پنج شتر بنام محمد و من پسر خود بطریق
بیسکش گذرانید - و مبلغ سی هزار روپیه بار و خلعت و ده هزار روپیه نقد
به بزرش مرحمت فرمودند - صدق خان میفرمختنی که در نوهانپور بنام
عروض بیماری از سعادت همراهی تسکین موصور اختیار حرمان افطاری
نموده بود عنایت جناب الهی اجازت یافته بملازمت رسید و منظور
نظر مرحمت آمده از ترک ابن مکرمات شامل صحت کامل یافت -
درینوقت راجی جی سکه و ترک حسن عبودیت مشغول عواطف سرشار
مالک رقاب آزادگان شد - و از عنایت دو جوده میرواید شاهوار بی عیب
پرآب بسیار قییم کمیاب که برسم معهود هژده آورده گوش میبندار هر نم
در زمرا بندگان در آمده سر حلقه حلقه نگوشان گشت - صوبه دایره کشمیر
از تغیر اعتقاد خان بخواجه ابوالحسن مرحمت شده ظفر خانی بزرش
به نیابت او رخصت یافت - و ملا حیدر خصالی که بنوجود کردانی در من
شعر بد طولی و طبع عالی دارد بخدمت دیوانی صوبه مذکور معزز گردید *

بیان فتح هوگلی بیدر بحسن سعی بهاذر کنبو مدار علیه قاسم خان

امین پسندیده برگزیده که در روز نخست افسر سروری بر ترک مبارکش
گداشته هم در عهد السه و ماه ۴۰۰۰ جمهر الام بدست اختیار و فضة

افتدار او سپرده باشند - آن باشد که علی الدوام نظر حقیقت نگر بر سر انجام مصالح معاش و معاد عباد که منوط به تمهید فواید عدل و داد است معصود دارد - چنانچه نخست زلی صائب و ندبیر درست بر نعمیر دولت آباد دین و تحصیل امن و امان دارالسلام ایمان مصروف داشته همگی همت والا برین معنی که مصرف حقیقی سعی جمیل و جهد بلیغ است بر گمارد - و همواره اوزار جد و اجتهاد در کار فرمانی شمشیر ترا و جهاد نگارنده در باب استبصال ارباب دول جابره و اصحاب ملل خاربه و تسخیر مدن ضاله و تخریب معاند باطله ایشان کما ینبغی حی کوشش مندول دارد - چندانکه هم حاکما و بران ساخته و منماها سوخته بنید آتش کدها بید دهد و بآب بیخ بران اشتعال زبانه دار مغان و نیران [پرسدان] فرو نماند *

لله الحمد و الثمّة که والا حضرت خلافت بنهایی این شیوه سنده و خصلت محموده را از جمله ملکات راسته خویشین نموده اند - و بدانسان که دست جواد را در بدل مال کشاده داشته اند بهمن و نیره نیغ جهاد در باب قطع سواد فتنه و فساد و قلع و قمع خارین زندفه و الحاد کشیده دارند - شاهد این معنی درین صورت استخلاص هوگلی بندر است و انزاع آن سرزمین از استیلای مشرک فرنگ و نصرانیان مسیحا پرست دستیار می نایند حضرت باری و بیان چگونگی خصوصیات این فتح مبین که مستلزم کسر اضماع و سبب نصب اعلام اسلام و دفع استیلای مشرکین و رفع لوائی مومنین و علت و هنر صولت کفر و موجب تقویت دولت دین گردید - هم اکنون علی التفصیل با شرح و بسط نام مسبق در تعریف ماهیت و تبیین خواص و مزایای آن بر سبیل اجمال نگارش می یابد -

نخست خامهٔ تحریر در تصویر نموداری از کیفیت و کمیت و بعین موقع بنا و سبب احداث این بندر که هر خانه از آن فله ایست دشوارکشا بدین صورت معنی طراز میگردد که در بیست گروهی راج محل و یک گروهی بندر سانگانو از کسور بنگاله فرضه از دریای شور که بهندی زبان ناله و بنازی خور نیز خوانند منشاء شده به سمت راج محل کشیده - چنانچه آب رودبار گنگ که در کنار شهر راج محل جاریست به خور مذکور می پیوندد - و بندر هوگلی در یک گروهی سانگانو به ربع کرره از محل اتصال گنگ و آن خور بر ساحل شعبه از آب گنگ اسس یافته - و سبب احداث آن ضلالت آباد که از حوادث عظیمهٔ عالم کون و فساد بود اینست که در هنگام عمل بنکالین چندی از سوداگران فرنگی که پیشتر در بندر سوندیب اقامت داشتند بوسیلهٔ سود و سودا بسانگانو آمد و شد می نمودند - و همواره هوای بغض این مایه سودای خام در سرجا داده بودند که در آن سرزمین ناحیتی پیدا کنند - چنانچه اگر می المثل بقدر کف دستی نشد جلی در خور مفر و مقرب بگنگ آرند - و مشتی مردم صاحب نیروی فوری بازو نا سوداگران بلباس سوداگری در آمده دست در کار داشته باشند - اگر در آن مبانیه شاهد مقصود یعنی تصرف سایر دریای کنار بنگاله در بر آید فهو المطلب - و الا زیانی به تجارت و خساری بسود و سودا ندارد - بنابر این اندیشهٔ فاسد چون کنار خور مذکور را درخور قرارداد ضمیر خویشتن ببندد - انواع لطایف حیل انگیزخته از حکام آن ولایت این اقامت در آن مقام تحصیل نموده - نخسب در آنجا خانه چند مانند اندیشه‌های پراگندهٔ خویشتن سهل و سست اسس نهادند - و رفته رفته فرنگیان سرمایه دار آنها دار القرار جایدم انگاشته - رخت ارتحال بد آنها کشیدند و رحل اقامت افکندهٔ خانه‌ها ساختند - و بتدریج بر گرداگرد

دشمن های خود چه دیوانه های مبدل اندکده ناسحقام تمام ناماه
 رسانیدند - چنانچه هر مغزلی معقلی و هر چهار دیواری داره استواری شده
 برجهای آنها مانند بروج ناری با انواع آلات آتشی از توپ و نفنگ
 و امثال آن آراستند - و اطراف نلکه آن بند را بخندقهای عرض و عمیق
 محاط ساخته روکش مثلثه آبی ملک نمودند - و قطع نظر از تکلف
 سخن سزای طرف رایع نیز که در خور دریای شور بود در استحکام از دیگر
 جهان قطعاً بنی کمی نداشت - و رفته رفته از آمد و شد جهازهای مرگ
 و کسبی های مسلمانان بمرکه بانداز تجارت ندانجا نرد می نمودند
 هنگامه ستانور امسوده شد و بندر هوکلی رواج نماء و رونق کلی یاب - آنگاه
 چندی از اعیان مرگ که در آن بندر فرا نوطی داده بودند قری و پرگفت
 جوار را از حکام و ولات آنولایت بر سبیل اجاره ندسب آورده برطبق
 خاطر خواه عمل می نمودند - و رعایای آن محال و نواحی آنها
 تا جایی که دست نطاول آن بداددیشان می رسید از روی نعدی خواه
 ناخواه تکلیف نرسائی نموده نصرایی می ساختند و برور از راه دریای
 شور روانه برنگال مرگ می نمودند - و در ضمن این رای ناصواب متوقع
 اجر و ثواب بوده جبر بهصان زاعب که علت آن قلت رعایا بود از رایج
 نجات که اضعاغ مصاعف آن می شد می نمودند - ملخص سخن در
 ایام نادشاهزادگی که آنولا لوالی والا ظل و زود بر سرزمین ننگاله
 کسرتده بود رای جهان آرای بر کماهی گمراهی دل نعلیق بیراهی آن
 خلالت پیشگان جهامت اندیش که ندرجه اعلی رسیده بود آگاهی یافت -
 و سخت کوشی آن سست کیسان در باب اغراض و آزار مسلمانان کوش زد
 معای گردید - لاجرم اینمعنی که بکوز خاطر خاطر بود که بهر صورت که
 رو نهد در ناره انسپصال مطلق ایشان ستعد شود - چون بحسب اقتضای

قدر و قضا درین مدت از عدم مساعدت وقت مجال پرداخت قرار داد ضمیر منیر نیافتند چنانچه هم اکنون مذکور شد درین محل که نقش مراد داد و دین از جلوس اقدس دست نشست قلم خان صاحب صوبه بنگاله را در وقت رخصت آنصوب بانصرام این مهم مامور فرمودند - و بر سبیل ارشاد طریق تسخیر آن ضلالت آناد و روش استیصال آن بد نهادان بآن خان اخلاص نشان تلقین فرمودند - چنانچه ابرار تدبیرات مائده که درین باب ظهور یافت خصوص تعیین عسکر ظفر اثر از جانب بحر و بر همگی محض تعلیم آنحضرت بود - بالجمله قاسم خان درین باب از در مقتضای حزم و احتیاط در آمده این راز مضمرا با هیچکس در میان نهاد - و تسخیر آن بندر را هر چند در بند وقت بود چندی در محیز تاخیر داشته چندان صبر نمود که بر جمیع خصومیات آنولایت خلمه کیفیت احوال بندر و کمیت سپاهی و رعیت آنجا تحصیل اطلاع و اشراق نماید - چون استیغای حقایق کلی و دقائق جزئی امور ملکی و مالی اهالی و موالی آن ملک به عمل آورد درین حال عزم جزم نموده در ماه اسفندار سال گذشته حسب الحکم اشرف در مقام تجهیز عساکر و تهیه نواره در آمده و آن عبارت است از جهازات حربی مشتمل بر سپاهی و آلات جنگ و توپ و تفنگ و امثال آنها - از آنجا که داد لرباب خود و آئین است بر طبق منظره .

سکندر که با شرقیان حرف داشت . رخ خیمه کوپند در غرب داشت باین عنوان بر زبانها افکند که غرض از ارسال عسکر منصور استیصال گروه هجلی وال است - و لهذا فوجی از تابینان خود و بندهای بادشاهی بهمراهی عذابت اللہ در پیش و امرا و ارباب مضافه بموالا به تسخیر آن سه مملکت تعد نمود - مملکتی متعصب ساخت که بسمت هجلی وال

روان شده چندی در موضع بردوان که در آن جهت واقع است اقامت گزینند - چندانکه خواجه شیر و معصوم زمیندار کل بنگاله و محمد صالح کذب و همراهان او با نوار از راه بندر [سری پور] روانه شده تا دهان خور هوگلی بندر که بموهانه مشهور است فرارسند - و اینمعنی بنابر آن بود که مبادا مقهوران فرنگ از سهم صولت اولیای دولت قاهره خود را به کشتیها رسانیده از راه دریا طریقه فرار اختیار کنند - آنگاه بهادر برادر ابو محمد کذب را که مدار علیه او بود به بهانه نظم و نسق امور محال خاصه شریفه روانه مخصوص آباد ساخته با او مواعظ نمود که چون فوج عنایت الله بعد از شنیدن خبر لشکر موهانه متوجه هوگلی شود او نیز خود را با صاحب خود بشتاب بان و سحاب باز رساند - چون عنایت الله بعد از وصول خواجه شیر بموهانه رو نموده از مقام بردوان کوچ کرد - در عرض یک شبان روز بر سبیل ایلغار خود را تا قصبه هلدی پور رسانید که در وسط ساتگان و هوگلی واقع است درین اثنا بهادر نیز با پانصد سوار از مخصوص آباد رسیده بدیشان پیوست - و تا رسیدن مردم توقف نه نموده روانه موهانه شد که باتفاق خواجه شیر و سایر دولتمخواهان از کشتی سدی استوار بسته دهانه خور را مسدود سازد - که مبادا مقهوران فرنگ از مضیق محاصره به تنگ آمده خود را از راه خور بدریای شور اندازند - بدانجا پیوسته با دیگر بهادران در اندک فرصتی راه از ناوهای نواره مضبوط ساخته - درم ذی حجه سنه هزار و چهل و یک هنگامی که عنایت الله و سایر افواج منصوره بانداز ترکناز معموره که در بیرون خندق بندر واقع بود توجه نمود ایشان نیز از طرف خور جلوریز تاختند - و در حمله نخستین معموره مذکور را که بدالی معروف بود مسخر ساخته نخست خاطر از قتل نفوس

و غارت اموال اهالی آن پرداختند و آتش یغما در آن عرصه افروخته خشک و تر را در یکدیگر سوختند - آنکه همت بر تخریب عمارات و منازل کفار گماشته نسانی از آبادانی نگذاشتند - و چون از لوازم قتل و اسر باز پرداختند اطراف بندر را احاطه نموده ملجأها ساختند - و باهتمام تمام متوجه پیشرفت کار و پیش برد ملجأ شده بکار فرمائی همت عالی و تصویب رأی صائب عزم راسخ و جد نافذ را پیش کار خود نمودند - و در اثنای این حال صواب اندیشان صلاح وقت در آن دیدند که فوجی جرار از مردم کردان کارگذار در محال اطراف خوز پراگنده سازند - که اگر از راه اتفاق بجمعی از آن بداندیشان که اعمال آنحدود باجاء ایشان بود برخوردی بی توقف به قتل رسانند - و اهل و عیال ملاخان بنگالی نواریه فرنگیان که ایشان را غوایی گویند بقید و اسر در آرند - تا چون این طایفه از روی دلبستگی متعلقان خود را از آن گروه ادبار مآل بریده به معسکر اقبال پیوندند این معنی باعث وهن و ضعف مخالفان گردد - بسبب این تدبیر درست قریب چهار هزار تن این طایفه از کفار جدائی اضطراری گزیده زینهاروی عسکر اسلام گشتند و از این حرکت فتور کلی بحال اهل هوگلی راه یافت - بالجملة تا مدت سه ماه و نیم مقهوران فرنگ در مضیق محاصره روزگار گذرانیدند - و اولیای دولت قاهره بنحوی کار بر ایشان تنگ ساختند که آن بد اندیشان را از آن پیش مجال امکان مقاومت نماند و در آن مقام توقف محال شد - و در عرض این مدت هرگاه باستظهار رسیدن کومک لشکر پرتگال دل گرم می شدند فیران جنگ و جدال افروخته داد مقابله و مقاتله می دادند - و احیاناً که در هجوم افواج یاس غالب مغلوب نومیدی تام می گشتند از در درخواست امان در آمده ابواب مصالحه می گشادند - باوجود آنکه متحصنان قریب شش و هفت هزار نفر فتنگی قدر انداز

که اندازهای درست شان از اصابت فلک قضا پایی کم نداشت داشتند -
از دست بود بهادران موکب اقبال این تائید پرورد حضرت ذوالجلال پایی
براه تملق و فروتنی گذاشته از سر کردن کشتی و زیاده سرب در گذشتند -
و دست توسل به جبل المتین استشفاع در زده حلقه استیملی بر در امن آباد
امن زدن گرفتند - و درین میانه فریب لک رویه بر سبیل حق الامان
ارسال داشته بذاترین گمان آن شفیع روشناس کار گذار را وسیله طلب زهار
ساختمند که شاید میانجی او جان مغنی بیرون برند - چون اولیای دولت
نامتناهی ازینمعنی آگاهی یافتند که متحصنان تیره درون بظاهر اظهار اطاعت
و انقیاد نموده در باطن انتظار رسیدن کومک دارند لاجرم زیاده بر آن اهمال
نستفید حصار و امهال حصارین تجویز ننموده از سر نو تضييق عرصه محاصره
فرا پیش گرفتند - و نخست خندق سمت کلیسار که از دهکدر کمی عرض
و علت فلت عمق نسبت بسایر اطراف کم آب نر بود شکستند - و آب
را بخندق دیگر که برلی این کار پیستر کنده و آماده ساخته بودند سر داده
از آب خالی ساختند - و از ملجأ هلی این سمت که در عهده نگهبانی
بهادر کذب و الله یار خان و سبد حصی کمنه بود نقب ها سر کرده رفته رفته
به نزدیکی مقصد رسانیدند - قضا را درین اثنا فرنگیان که پیوسته بر سر
جست و جوی امثال این امور نگاوی داشتند راه بدو نقب برده هر دو را
بخاک انباشتند - و نقب سوم که از طرف ملجأ بهادر^{خان} کمنو پیش برده
بودند اصل بود آن نبرده پی بآن نیافتند - و چون سر آن نقب بهایی دیوار
منزلی از منازل آن بی دیوان که در حقیقت حصنی حصین و معقلی
متین بود رسید آنرا بباروت انباشتند - و بذاتر آنکه آن بنیان راسخ عمده ترین
معاقل و حصون ایشان بود و اکثر سرداران آن گروه نابکار آنجا انجم
میساختند - مواب اندیشان اصلت کیش از راه پیش بینی ها بخاطر

آوردند که نخست بهادران موکب اقبال و یک تازان عرصه جلادت و جدال برسبیل تهیه یورش از اسبها پیاده شده بهیئت اجتماعی رخ بسوی آن فیل بند دشوار کشا و طلسم پیوند آرند - تا چون سلاهر مردم کار طلب مردانۀ آن نابکاران بمدد سرداران خود و بمدافعه اولیای دولت پایدار آنجا فراهم آیند نقب را آتش داده بدین طریق آن بدکیسان سرکش را از کوچه نار بدارالبوار فرستند - مجملًا از آنجا که همواره سهام تدابیر صائبۀ موافقان بروفق مقتضای تقدیر بهدف اجابت می رسید درین باب نیز نقش انگیزخته رای صواب آرای شان درست نشین افتاد - چنانچه وقتی که آرایش صفوف مجاهدین میدان دین زیور صفحۀ روی زمین مصاف شده بود و از طرف دشمن رزم جویان آرم دوست را حمیت دین ترسائی و پلس ناموس کلیسا و نافوس سرگرم جانبازی ساخته عرصه قتال را باشتعال نیران جنگ و جدال آتش کده مجوسیه نموده بودند در همان گرمی نقب را آتش دادند - و بمجرد موشک دوانی آتش بازان هر دۀ از اجزای آن عالی بنیان کوه شکوه که اساس آنرا چنانچه گذارش یافت خالی ساخته از باروت پر کرده بودند خال خال از هم جدا افتاده ازین رو ادیم زمین معرکه جنگ نمونه نطع پلنگ گشت - و احجار آق سنگین حصار لغت لغت، مانند صخرۀ جنی از آن کورۀ آتش تپورۀ بادۀ هوا گرفته بمرجع اصلی خویش یعنی کوه نار بازگشت نمود - و هر تن از آتشی بهادران اهرمن نژاد فرنگ که از جادوگری تدبیر دیو را در شیشه تسخیر داشتند از دمدۀ افسون زبانه آتش دود افکن پری وار به پرواز آمدند - چنانچه گوئی از سورت آتش و شدت وحدت باروت پناه بکوه اثر برده از آن راه به جوار درکات سعیر و طبقات بدس المصیر شتافتند - و جمله هفیه بهایه تیره روز مخالف که شعله جهانسوز باروت برق خرمن بغت ایشان فتنده بود برخی خود را

به جهازات رسانیده جمعی در آب افتادند - و در میان آب و آتش جان داده از زیاده سرپا تن به شمسیر شعله تاثیر بهادران عدو بند آفاق گیر که آب آن تا بگلو است در ندادند - چون جمعی از جهازات پیشتگن سفاهت کیش فرنگ در یکی از جهازات عمده ایشان که مشتمل بر بغایس اسباب و اموال و اکثر اهل و عیال آن بداندیشان بود مشغول حراست بودند پیش از آنکه بدست مسلمانان افتد در همان گرمی انبار باروت کشتی را آتش زدند - و از شراره شرارت ذاتی آن آتش زندگان بیکدم دود از نهاد جمعی بیگناهان برآمده قریب هزار و پانصد تن که اکثر کودکان و زنان بودند با کشتی و مال و منال در هم سوختند - و اهل چند غراب دیگر نیز پیروی ایشان نموده براهبری غراب تیره اخترب در تیه هلاکت ابد افتادند - و از سفائی جنگی طرز فرنگ شصت و چهار دنگه کلان و پنجاه و شش غراب و یک صد و نود و هشت جلیه داخل غنایم لشکر ظفر اثر خدیو هفت کشور و خدایگان بحر و بر شد - و یک غراب و دو جلیه از فرنگان بدر گوه خود را بسد موهانه رسانیدند - چون از شرارت آتش سفائی مذکوره چند کشتی آن بندر درین اثنا سوخته بود از این راه فرجه بدر رفتن یافته در همان گرمی فرصت فرار فوت نکردند و با شتاب باد و سحاب بر آب و آتش زده بدر رفتند - و درین غزوه قریب ده هزار تن از خورد و بزرگ و نساء و رجال قتیل و غریق و حریق گشتند - و چهار هزار و چهار صد کس از ذکور و اناث فرنگی اصیل و عبید و جواری و سایر اصناف دیگر که طوعاً و کرهاً مذهب تسائی اختیار کرده بودند بقین گرفتاری در آمدند - و قریب ده هزار تن از رعایای پرگنات و نواحی آن که بیگناه به بند فرنگ افتاده بودند از حبس آزاد گشتند - و درین ایام از آغاز تا انجام هزار سعادتمند از اهل اسلام درجه شهادت یافته بوضع دارالسلام خرامیدند *

از سوانح این ایام سید شجاعت خان بارهه که انظار سعادت نجوم طالع مسعود فیض نظر عنایت ازو دریغ داشته بود و بذابر آن در وطن خود شیوهٔ خمول گزیده بگوشهٔ عزلت خزیده بود - دریغولا که تحریریک بخت و تحریرص اقبال محرک و مرغب آمد خود را بدرگاه آسمان جاه رسانید - و بنارگی منظور نظر سعادت سعد اکبر و مهر انور روی زمین شده بوساطت ترقی بمرتبهٔ عالی منصب چهار هزارگی ذات و دو هزار سوار کوب طالعش از وبال کدهٔ خمول بشرف خانهٔ اقبال انتقال گزید - و هم در آن آوان این سانعهٔ بدیعه که از بدایع افعال طبایع بل از ودایع لطایف ابداع در مشیمهٔ مشیت است بذابر اخبار مذهیان صوبهٔ گجرات معروض واقفان موقوف خلافت افتاد - که در موضع بروده از مضافات صوبهٔ مذکور گوسالهٔ بعرضهٔ شهود آمد که سه سر داشت یکی بصورت سر اسب و باقی به هیئت سر گاران بدیع الوجود - همدران ساعت جان داده پیکر بهیمی را از ننگ قبیح منظر کریم خویشتن پرداخت - و نیز از واقعات صوبهٔ احمد نگر بظهور پیوست که درین حدود بزغالهٔ که دو سر چهار دست و دو پا و چهار چشم و چهار گوش داشت بوجود آمده باعث حیات نظارگیان گردید - و در همان دم همراه مادر راه عدم پیش گرفت - درین اوقات منزل یمین الدوله آصف خان فیض قدوم اسعدی یافته صاحب منزل سعادت عیادت استسعاد پذیرفت - و آن آصف زمان بشکرانهٔ ورود مسعود حضرت سلیمان مکان که باعث ظهور نور و صفا و موجب وقوع عنایت و شفاست رسم پا انداز و نثار و پیشکش بتقدیم رسانید - نیز لشکر خان از صوبهٔ کابل که درین اوقات بمقتضای وقت ازو تغیر پذیر گشته سعید خان بتغویض آن سعادت جاوید یافته بود رسید - و خود را از سر نو بدریافت شرف ملازمت اشرف که سرمایهٔ سعادت دوجہانی است رسانید * و ۱۰ [چهار هزار] ۹ اشرفی بصیغهٔ

ندر و یک یک رویه و سی اسب صرصر تک بر سبیل پیشکش گذرانید -
و بخد مت صاحب صوبگی دار الملک دهلی از تغیر خانخانان صوبه دار دکن
مختص شد - و پسرانش سزوار خان و لطف الله خان با او مرخص گشتند *
بیست و سیوم شهریور ماه از پنجمین سال جلوس مبارک روز جمعه
سلیم ربیع الاول^۱ سنه هزار و چهل و سه هجری جشن وزن قمری سال
چهل و سوم عمر جاوید بیوند نفوخی و فیروز^۲ مفیدی بر آئین هر ساله
آذین پذیرفت - و سر تا سر رسوم این روز سعادت اثر از عیش و عشرت
و داد و دهش بر وفق کام محتاجان و حسب مرام نیازمندان بپایان رسیده
وقت بخوشی و انجمن بدل کشتی انجام یافت - و کامرانی حضرت
گیتی ستانی^۳ که اکثر آوان در لباس کام بخشی و داد دهی جلوه گر
میکرد درین روز نیز به بهترین وجهی صورت بست - و در همین روز
شرف اندوز محمد علی بیگ ایلچی ایران را بسعادت رخصت معاودت
و مرحمت خلعت زر دوزی و کمر مرصع و فیل خلصگی با ماده فیل
و حوضه سیمیی نراخته بر مراد خاطر فیروز و شادمان نمودند -
و چهار اشرفی کلان که مجموع وزن همه هزار توله بود چنانچه یکی چهار صد
توله وزن داشت و بانی هزیک بصد توله از دیگران کمتر - و همچنین
چهار رویه برزن و ترتیب مدکور - چون همگی بسکه مبارک مسکوک
بود نابرابر میمنت و برکت عنایت فرمودند - و مجموع الغاماتی که از
آغاز روز سعادت افروز ملازمت اشرف تا هنگام ادراک شرف رخصت
در باره او ظهور یافت سواى انفاس بچهار لک و بیست هزار رویه کشید -
هم درین روز حکیم رکفای کاشی مسیح تخلص از انعام پنج هزار رویه
نوازش پذیرفته حسب التماس بركست زیارت مشهد مقدس کامروا گردید *

(۱) در بادشاهنامه مشتم بر ربیع الثانی و منه شده | جلد اول - حصه اول - صفحه ۱۴۶۰ *

کشایش پذیرفتن قلعه کالنه بکلید تائید

دولت و سوانح دیگر

هر صاحب سعادتى را که تفویض حضرت رزاق علی الاطلاق جلّت
 حضرت از بفتح انگشت مغایع رزق روزی خواران درگاه احدیت در مشیت
 دست او گذارد اگر هذیان فیض رسائی او که کشاد کار عالمی بدان وابسته
 و سر رشته وسایل عطیات حضرت وهاب می غنمت بآن ببسته باشد بمحض
 اشارتی هر ماه هلال سان حصنی حصن کساید شکفت نباشد - و اگر
 روز بروز دست زر افشانش چون پنجه آفتاب کسوری از افالیم شرق و
 غرب مفتوح نماید دور نما نبود - شاهد حال فتح قلعه کالنه است از حصون
 منیع دکن که نوید آن در ضمن عرضداشت خان زمان دوم مائة آبان گوش زد
 کامل نصابان سعادت که شرف یافتگان حضور انجمن بی نور هستند گردید -
 و کیفیت معنی مذکور این صورت دارد که چون سر رشته نظام کار نظام الملک
 از کشاکش فتح خان بسر عنبر بآن مقام کنسید که محمود خان قلعه بان کالنه
 بنابر بد عهدي و بیمل شکفتی فتح خان که علت پنجش و رمیدگی سایر
 امرای دکن شده بود ازو اندیشیده قلعه را نداد - و چون از مواخذة
 او مطمئن نبود و میدانست که اگر از مساعدت روزگار وقت یابد در انتقام کشی
 و کینه توزی او فرصت طلب فوت نمی کند - ملامت بمقام اندیشه کار
 و مآل روزگار خود در آمده در صد آن شد که بمدد ساهوجی بهونسله
 توسل جسته شاید که بدین وسیله خود را از شر نازخواست او نگاهدارد -
 و با خود قرار داد که تسلیم قلعه مذکوره دست آویز ساهش با ساهو ساخته
 درین ضمن کار خود بسازد - چه آن بد انجام درینقلا از شقاوت منسعی
 و تباة اندیشی روی از بندگی درگاه جهان پناه بر تافته بر ممالک ناسک
 و ترنیک و سنگمیر و جنیرو سر تا سر محال کوکن به جبر دست یافته یکی

از منسوبان سلسله نظام الملک را که در قلعه محبوس بود بر آورده دست
 آویزی بچنگ آورده بود و حلقه استبداد و خود رائي در پناه نام این نامزد
 بر در استقلال میزد - خلن زمان که در آن آران به نیابت خلن خانان پدرش
 صوبدار کل دکن و خاندیس و برار بود برینمعنی وقوف یافت - و بی توقف
 به میر قاسم قلندار الفک که در نواحی کالنه واقع است نوشت که از هر راه که
 رو دهد در آمده محمود خان را بشاهراه عبودیت و ارادت که صراط مستقیم و
 جاده راست سر منزل سعادت است راه نمائی نماید - و از پایان کار روزگار و
 سرانجام مهمل عالم ترسیده از انصرام قرار داد خاطر باز دارد - چون میر قاسم
 نخست از در استمزاج اینمعنی در آمد محمود خان این مراد خاطر خواه
 را از خدا خواسته بمقتضای عزم اعتماد بر نامه و پیغام توقع حضور میر
 مدکور بکالنه نمود - او بنابر صلاح وقت در ساعت راهی شده با محمود خان
 ملاقات کرده بعد از گفت و گوی بسیار و ترغیب و نرغیب بيشمل او را از آن
 اراده دور از کار باز داشت - و پس از تحصیل جمیعت خاطر ابلاغ حقیقت
 بضرار زمان نمود - خان مشار الیه نامه استمالتی در کمال ملایمت و
 همواری متضمن هزار گونه نوبد، و امید و مشتمل بر انواع وعد خالی
 از وعید باو نوشته همراه عجم منصبدار راهی ساخت - محمود خان از
 مطالعه آن عهد نامه مستظهر و مستمال گشته فرستادگان ساهورا معزوم
 باز فرستاد - و اول بامیدواری تمام یسران رشید خود را که منصور و مظفر
 نام داشتند با قاضی ابو الفضل وکیل خود در صحبت عجم و معصوم ولد
 میر قاسم روانه خدمت خان زمان نمود و خود قلعه را خالی ساخته
 التماس صدور فرمان عالی شان کرد - از آنجا که مقتضای طبع اقدس
 بندگان حضرت همواره بنده نوازی و ذره بروری ست نشان کف دست

مبارک که همانا نمونهٔ ید بیضاست و پنجهٔ تلب پنجهٔ آفتاب بر عنوان فرمان عاطفت نشان گذاشته با خلعت و شمشیر مرصع و اسپ لژی روی عنایت مصعوب جعفر بیگ بلوچ فرستادند - محصور خان بافدام اطاعت و انقیاد دو کروه پیش آمده از روی کمال ادب مراسم معهوده از زمین بوس و تسلیحات بتقدیم رسانیده فرمان قدر نشان عظیم الشان را از روی تعظیم و تکریم تمام گرفته بر سر نهاد - و از برکت تبرکات خاص که بسرامزاری ارسال آن اختصاص یافته بود فرق تغاخر سرمد از فرقد در گذرانید - و شب یکشنبه بیست و پنجم مهرماه قلعه را با هشت برگنه از مضامین و متعلقات آن که مبلغ شش لک روپیه حال حاصل آن بود و برین تعدیر دو کرور و چهل لک دام جمع مجموع آن ولایت می شد بتحت تصرف دولتمخواهان داد - و همراه میر فاسم و عجم و معصوم خود نیز به برهانپور رسیده از مرحمت خلعت فاخره و تفویض منصب والی چهار هزاری ذات و دو هزار سوار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد تارک ابتکار بدرقه عالم بالا رسانید - و منصور نخستین پسر او بمنصب دو هزار پانصد سوار و خلعت و اسپ و فیل و مظفر دومین پسرش بمنصب هزار پانصد سوار و خلعت و اسپ و انعام ده هزار روپیه مبرهرو و قاضی ابو الفضل بمنصب پانصدی دو صد سوار سریلندی یافته تسلیحات نیاز بجا آوردند *

از وقایع این اوقات آنکه از وقایع صوبه بنگاله بعرض رسید که قاسم خان صوبه دار آنجا بعد از انقضای سه روز از فتح هکلی بندر بنابر مقتضای فصای ماضی و قدر ناند بجوار عالم رحمت و وضوان آنحضرت شتافت - و از کمال سعادت مندی و قابلیت و نهایت اخلاص و ارادت فوت او موقع تاسف و تعسر بندگان حضرت که گوهر ششگل جوهر وفا و إخلاص ارباب حقیقت و اصحاب عقیدت اند گردید - ای خوشا حال بنده که رضامندی

ولي نعمت حقيقي او درين مرتبه باشد - چه في الحقيقت اين مرتبه در هر دو نشأ موجب خوشنودي و خورسندني حضرت خداوندي است - و لهذا در بوقت زبان حق سگال بمناسب خوانني اين بيت حق مقام ادا نمود *

بود رضای تو چون موجب رضای خدا زهی سعادت آنکس کز وشوی راضی
۱- ظم خان از موقف خلافت بتعديم اين امر جليل القدر عظيم الشان يعني ... ۱۰ . دنگاله مامور گشت و بمرحمت خلعت فاخر و دو راس اسب مختص کريده مرخص شد - و در همين ايام شاعر نادر فن جادو کلام حلجي محمد جان فدسي بخلص از اهل مشهد مقدس که به نهايت مرتبه تقدس ذات و تفرقه صفات و غایت ورع و برهيزگاري با کمال تفرد در فن شاعري و سخنوري که اجتماع اين مراتب در یک ذات کمتر دست بهم داده اتصاف دارد از وطن احرام طواف رکن و مقام اين قبله امانی و ايمال محتاجان و کعبه حجاج و جلال انس و جان از ته دل بر ميهان جان بسنجه خود را با ادراک اين سعادت عظمی رسانيد - و قصيده غرا که در ستایش بندگان درگاه جهان پناه بطريق ده آورد انشا کرده بود در حضور پرنور انساد نمود - و از مرحمت خلعت فاخر سرمايه مفاخرت سرمد اندوخته دو هزار روپيه برسم صلح یافت - و از راه تحریک بضت کار فرما که او را بدین قبله ارباب طريقت راهنما شده بود در حلقه ثنا طرازان بارگاه خديو زمين و زمان در آمده به سلک بندهای درگاه والا شرف انظام یافت - و اين چندين بيت از آن فصيده است *

ای قلم بر خود ببال از شادي و بکشا زبان

در ثنائی قبله^۱ { انبال خاتن زمان }^۲

جوهر اول شهاب الدین محمد کز ازل
 از برای خدمتش زد چرخ دامن بر میان
 اختر برج کرامت مظهر مطف اله
 جوهر تیغ شجاعت مصدر امن و امان
 آنکه از آغاز فطرت بسته شهباز ظفر
 چون عتاب تیر بر شاخ کمانش آشیان
 گر مخالف ور موافق از ولایش دم زنفد
 بابد و نیک است چون خورشید گرم و مهریان
 سرمه چشم غزالان سازد از داغ بلبنگ
 سازگاریمای عدلش چو نهد پا در میان
 شهرت آثار عدلش زود بر خواهد گرفت
 تهمت زنجیر عدل از گردن نوشیروان
 خوش نشست از نقش پایش نقش هفت اقلیم را
 ربع مسکون گو دگر بنسین بعیش جاودان
 آفتابی اینچنین طالع مه شد در هیچ قرن
 از زمان حضرت صاحبقران تا این زمان
 جای حیرت کی بود گر کامل آمده باز ازل
 مهر در حد کمال آید پدید از خاوران
 سر غیبی بر ضمیر روشنت پوشیده نیست
 راز خود تقدیر با رایی تو دارد در میان
 جدا دولت که بیند با تو خود را در رکاب
 مریحبا نصرت که باشد با تو و دایم همعان

خواست-گاری صبیۀ حورا سیر سلطان پرویز به بادشاه زاده فرشته محض خورشید منظر دارا شکوه و ارسال رسم معهودۀ ساجق

ارجمند ترین نعمتی از نعماء جزیلہ الہی و شریف ترین عطیہ از عطایاء جلیلہ نامتناہی حکمت کاملہ توالد و تناسل است کہ مناط پایدگی نوع عالی انسان و سرحلقہ ارتباط سلسلہ نظام کار جهان و انتظام روزگار جهانیانست - و پیدا ست کہ تعداد اولاد و تکثیر اسباط و احفاد کہ بالا ترین مواهب و والا ترین مکارم است قیاس بعموم احاد الناس موهبتی دیگر و مکرمتی غیر مکرر است علی الخصوص نسبت بسلاطین عدالت آنین کہ برومندی شجرہ کمال عالم ثمرہ بقای ذریت شریف و نتیجہ کثرت نسل کریم ایشان است - و باروری نہال استکمال بنی آدم فرع وفور نشو و نمو امل دوحہ و جرد این جمع ذی شان - لاجرم برین طبقہ والا کہ مابعد ارباب عالم بالا بمنزلہ آبای مہربان ابتدای زمان اند واجب عینی و لازم عقلی است کہ در استحصا و استعجال اعطای این مکرمت عظمی از عطا کردہ منبداء فیاض مساعی جمیل مبدول دارند - یعنی تجویز اہمال و اہمال در تزویج اولاد سعادت نژاد کہ فی الحقیقت تزویج کسد و اصلاح فاسد عالم کون و فساد است نمودہ ہر بالغ نصیبی کامل نصاب را از اولاد امجد با عقیلہ از قبیلہ کرامت ذات و شرافت صفات در سلک ازدواج انتظام دہند - و از نتایج این مقدمہ حکمت بنیاد خرد نژاد نامزد ساختن دختر والا اختر سلطان پرویز است ببادشاہزادہ جوان بخت سعادت یار سلطان دارا شکوہ و تہیہ سامان طوی و توطیہ مقدمات آن - و سبب صوری اینمعنی آنکہ ہمدہ آنولا کہ ولایت خاندیس از پرتو اشعہ

ماهیچه لولای مهرضیای این قایم مقام نیر اعظم غیرت فلکم برجیس بود
 و هنوز خطه پاک مرکز خاک از نزول مقدس آسیه رقت و مزیم عهد
 اعنی نواب غفران مآب ممتاز الزمانی روکش محیط افلاک نه گشته بود
 از آنجا که شفقت امهات بمقتضای فرط رقت قلب بر عطوفت آبا سمت
 سبق دارد آن قدسی سرشت عرشی طینت بعرض اقدس رسانیدند که چون
 شاهزاده‌های والا نژاد سلطان دارا شکوه و سلطان محمد شجاع بمرتبه تکلیف
 شرعی رسیده اذن و وقت تاهل ایشان شده اگر رای جهان آرای اقتضا فرماید
 کریمه سلطان پرویز که بکلیه جمال صوری و معنوی و حله کمال نسب
 و حسب آراسته و پیراسته است و والد مرحومش گرامی فرزند حضرت
 جنت مکانی و والدۀ ماجده اش نبیره حضرت عرش آشنایی اند بانوی
 حرم محترم مهین شاهزاده اعظم گردد بسیار بجا و بموقع است - حضرت
 خلافت پناهی تصویب این رای صائب نموده آن گرانمایه گوهر محیط
 مکرمت را بجهت انتظام در سلک ازدواج درۀ التاج خلافت عظمی
 نامزد فرمودند - و ثمره شجره سیادت و امامت و نوبادیه حدیقه ولایت و
 کرامت اعنی صبیحه رضیه رستم میرزا که سلاله سلسله صغیه صفویه است
 سزاوار پیوند نونهال بوستان شاهیه فرع اضل دروخته خلافت ظل الہی
 شاه شجاع شمرده درین باب قرار داد خاطر عطر را زبان زد نیز فرمودند -
 و بمقتضای پیشنهاد مذکور در پی تهیه مقدمات کار خیر شده سامان طرازان
 مهمات بادشاهی را بسرانجام مایحتاج این امور مامور ساختند - و بنابران
 بسرکاری متکفلان بیوتات سلطنت عملاً کارخانجات سرکار خاصه دارالخلافت
 اکبر آباد و دار السلطنت لاهور سرگرم کار گشته بسرانجام در بایست این
 امر سامی پرداختند - و در ساختن زیور و مرصع آلات و ظروف زرین و
 سیمین و اثواب مطرز بتار زر و نقره و سایر اسباب و اثاث بیوتات فراخور

مقتضای حال و وقت بدل جهد نمودند - و هزوروان صاحب بصیرت در
 گجرات و بزارس و مالد و سانگلو و سزارکانو و سایر بنادر خصوص سورت بندر
 که منبع نفایس و نوادر بل، همانا مغاص لالی و معدن جواهر است
 حسب الامر عالی در ساختن و پرداختن انواع حلی و حلل اهتمام تمام
 نموده همگی را بانام رسانیدند - ناگاه از آنجا که رسم معهود روزگار است
 مقتضای تقدیر بوقوع قضیه ناگزیر نواب رضوان مآب مهد علیا نعلیق پذیر
 گشته سرانجام این کار خیر جندی در بند تعویض و حیز تاخیر ماند -
 و چون موکب سعادت از خطه برهانپور بمركز معیط خلافت معاودت
 نموده یکسال تمام از هنگام ارتحال آن بانوی فرشته خصال منقضي شد
 و سایر رسوم این روز که درین کشور بعرض مسهور است چنانچه مذکور
 شد ظهور پذیر آمد - و در آن حالت حضرت شاهنشاهی از کمال کلفت
 و ملال این حادثه آندوه زلی نشاط زدای سر و برگ عیش و عسرت و
 دماغ سور و سرور نداشتند - چون یکسال و هشت ماه از ارتحال آن
 محفوفه رضوان الهی بسر آمد و همواره در خاطر آن مسند نسین صدر
 محفل جنان چنان بود که شادی ازدواج شاهزادهای عظام کرام خصوص
 گرامی شاهزاده اعظم 'بائینی' که باید و شاید سرانجام یابد و بنحوی از
 عهده زیب و زینت آن جشن شایان بر آید که تا بفای گیتی سرانجام
 آن مورد ضرب المثل باشد - لاجرم بخاطر اشرف رسید که مکفون ضمیر مغیر
 آن انسیه جوازا نظیر در صورت ظهور روزیو پذیر گردد - بفاخر آن یازده گمزی
 از روز یکشنبه دوازدهم آبان ماه موافق هشتم جمادی الاول از شهر سال
 هزار و چهل و دو هجری سپری گشته ساچق لایق مشتمل بر یک لک
 رویه نقد و موازی این مبلغ جنس از انواع جواهر گرانمایه و نوادر اقمشه
 ثمیمه مصحوب دستور اعظم 'علامی' افضل خان و صادق خان میر بخشین

و میر جملة خانسلمان و موسویخان صدر الصدور و مستدرات حجب عصمت والدۀ ماجدۀ حضرت مهد علیا و همسیرۀ کلان آن مرحومه مغفورۀ و عات ایشان و سنی النسا خانم بآئین شایان و روش نمایان بمنزل سلطان برویز مرحوم ارسال داشتند - و صدر آرای حرم محترم جهان بانو بیگم از روی کمال ادب دانایی و قاعدۀ شناسی سایر رسوم این روز طرب افزوز بر طبق مقتضای مقام بجا آورده - و چندین نفوز بزرگۀ درست از نفیس افسنۀ هر دیار که قطعاً با مقراض طرح همدمی نینداخته و نظر بر آشنائی سوزن بدوخته بود جداگانه نامرد هریک از آن امرای عظام نموده بیرون فرستاد - آنگاه مراعات نهایت مراتب تعظیم و اعظام فرستادگان بجا آورده رخصت فرمود *

از سوانح دیگر اعتماد خان ترکمان که از عادل خان رجیدۀ خود را درگاه گیتی پناه رسانیده بود ناعام بیست هزار زوپید و خطاط قزلباش خان کامیاب گردید - در الهردین فرنگی که از خوردنی باز احراز سعادت ملازمت نموده و در بندگی درگاه بدان معنی کلان شدۀ و بالفعل بنظر آنکه در فن موسیقی روش هفت و بالیف نعمات مهارت تمام داند منظور نظر انور است از بهر این که به فوجداری او متعلق است رسیده سعادت ملازمت دریافت و پنج فیل برسم پیشکش گذرانید - چون بندگان حضرت از کمال دینداری در صد آن اند که سایر متصدیان اشغال و اعمال دیوانی مسلمانان دیانت دار کفایت شعار نداشتند - و حسب المقدور امور ملکی و مالی خاصه مهمات عمده به هاندوان مرجوع نباشد با عموم اهل اسلام خصوص سادات و مشایخ و ارباب و ضل و نقوی را بایشان باز گشتی و رجوعی نبوده متحمل خفت نشوند بایز آن دفترین از رلی مائیداس گرفته به ملا عبد اللطیف لشکر خانی که معامله دانی و پاک

دینی با عملداری و وفوف سیاق بقدر احتیاج جمع نموده بود نفویض فرمودند *

چهارم آذر که «مغفل» ارم آئین بوجود دانشوران هر کشور محفوف بود و هر یک بقدر مبلغ علم خود در سایر ابواب هر فن سخنی می گفت - و بادشاه حکیم مشرب حکمت پژوه که پیوسته در پی تحقیق و تفتیش لواجم حکم و جوامع کلم اند در هر باب مدخل نموده از هر در گفتگو می فرمودند تا سرشته سخن باحوال ملوک حکما و اوضاع حکماء ملوک کشید - درین اثنا یمین الدوله که ارسطوی عهد و آصف سلیمان زمان است مجاله ستایش و ثنای سکندر بدین مبلغ رسانید که درین مدت متمادی هیچ فردی از افراد ذوی العقول بر قول و فعل آن بادشاه راست گفتار درست کردار گرفت نموده بل مبادی راه دخل نه بیموده - حضرت خلانت مرتبت فرمودند که چون نبوت سکندر فلیفوس رومی بدرجه ثبوت نرسیده و بنابر قول محققین اینم تاریخ اسکندر ذوی القرنین دیگر است ما را بدستوری ادب در سخن بر گفتار و کردار اوست - نخست آنکه بجواب رسول دارا در باب طلب بیضهای طلا که پدرش فیلقوس هر ساله برسم خراج می داد چنین گفت -

شد آن سرخ کو خلیفه زرین نهیاد

چنانچه در تواریخ معتبره و کتب اخبار و سیر مذکور است و در افواه والسنه بر سبیل تواتر مشهور - و این سخن نسبت به پدر کمال سوء ادب

(۱) در بادشاه نامه آمده - چون درین راه ای مانی داس را که بخدمت دفتر تن قیام می نمود کمر سن در مانده بود فادر آن خدمت مسطور ملا عبد اللطیف گجراتی نفویض فرمودند جلد اول - حصه اول صفحه ۴۴۶ *

دارد - چه ماکیلان جانوریست بغایت فرومایه و معبدا بیضه نهادن مستلزم انوثیت - دومین ترک طریقه حرم و احتیاط نمودن و در لباس رسالت به مجلس نوشابه رفتن - و این شیوه از طریقه خردمندان دور است چه دانا ارتکاب امری که پشیمانی بار آورده جاره پدیر نباشد هرگز نمی نماید - حاضران مجلس بشکرانه اتفاق پوشیدن خلعت وجود در عهد سعادت مهد این بادشاه زبان بسپاس جهان آفرین کشوده آنگاه فراخور فسحت دستگاه سخن ستایش این سخنان حکمت آمیز در طی دعای ازدیاد دین و دولت بجا آوردند *

سعید خان صوبه دار کابل نانغنه هزار سوار دو اسپه منصب چهار هزاره چهار هزار سوار بالنصف دو اسپه سه اسپه اعتبار یافت - اعتقاد خان صوبه دار کشمیر بعد از نعیر بسعادت ملازمت رسیده هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و پیشکشی مستملک اقسام جواهر و هرع آلات و نفایس و نوادر کشمیر از نظر اشرف گذرانید - از جمله چندین کلکی پر قاز که مشکین پرچم پرخم سلسله مویان و کله کاکل ماه رویان را بیتابی رشکش چون صوی روی آتش سر گره پیچ و تاب دارد - و همچنین انواع پشمینه از شال و جامه وار و کمر بند طرح دار که هانا مهوران را بغلم مو از آن دست نقش و نگار بدان گونه نردهنی دست ندهد - و ازین عالم شال و کرته وار و گوش پیچ پشم کرگ که جانوریست و وحشی ماکول اللحم در ولایت تبت بهم می رسد و نرمی پوست آن در پایه ایست که شکم قائم به پشت گرمی آن مایه ملایمت - حرف درشت دعوی برابری بر روی آن نمی تواند آورد - و ازین دست قالی خوش قماش خوش طرح و جلی نمازهای قالی باف از جنس پشم مذکور که درینولا بیمین و برکت هنر پروری و هنر نوازی و دقت تصورات طبع افدس دقیقه رس

نزاكت آن بچای رسیده که از آن بالا ترموف مراتب نهم خرد والا است - چنانچه از کارخانهای سرکار خالصه شریفه گزی قالی به نود رویه تمام می شود - و از همل جنس پشم حسب الامر اعلی در کارخانجات سرکار عالی دارالسلطنت لاهور نیز قالی می بافند که از کار کشمیر پای کم نمی آرد - بعد از دوازده روز از شکار گاه باری به دارالخلافه معاودت فرمودند و در طی این ایام بیست و پنج بیل گاو و چهارده آهو به ننگ و یک صد و سی و شش دراج و یازده کاروانک و نیره شکار شد - درین وقت بادشاه مهربان قدردان خواجه ابوالحسن را که از نذهای معمر و معتبر درگاه است مشمول عذیبت ساخته منزل او را از نور فده انور رشک باطن صاحبان صاكت نظر فرمودند - و او را از برکت عیادت شفا بخش باوجود عارضه مخوفه مهلکی که داشت امیدوار زندگی جاوید نمودند *

از سوانح نمایان که درین احیان فتوح روزگار سعادت آثار اولیای دولت یابدار آمده فتح حصار بند کاتاکهیری^۱ است از مضافات صوبه مالوه و بسط مقال و شرح کیفیت احوال آن علی الاجمال برین فط است که بهاگیرت نام متمدنی از قبیله بهیل که سرگروه آن جماعت شور انگیز و زمینداران آن سرزمین آشوب خیز بود باستظهار حصانت حصار مذکور سرمایه استیجار اندوخته از فرط پیش با بکرها عاقبت اندیشی را پی سپر ساخته بود و تن به نملق نداده سربه فروتنی در نمی آورد - بلکه هیچ یک از حکام آن حدود را^۲ و تعی ننهاد بنظر در نمی آورد - تا در مبادی جلوس همایون حضرت ظل سبحانی که به نیروی تأیید

(۱) در رشته وسط هند ملثم صاحب ناسم که قهار که پرا مذکور شده - مکار

آ- کالی سده واقع است و ۱- اجین می- گروه ناصبه دارد *

آسمانی گردن کشتن و دراز دستن هر سرزمین سرها به کپریان کشیدند و دست ها در آستین در دیده پایا بدامان پیچیدند - آن ناقص بصیرت چون در آن مدت از هیچ سوبه هیچ رو چشم نمائی ندیده بود و همگی را بیک چشم دیده همچنان بر مخالفت اصرار ورزیده - دینولا که نصیریخان به تفویض سوبه داری مالوه منظور نظر عذایت شد آن خیره چشم رو از اطاعت و انقیاد تافته بهیچ وجه توفیق اظهار موافقت نیافت - لاجرم خان شجاعت نسلن گوشمال آن کوتاه نظر را با خود مخمر ساخته رو بدان سمت آورد - از آنجا که همت عالی عزیمتی است که دیو به شیشه در آورده شیر از بیسه بر آورد - و عزم راسخ امسوی است دیویند که بند عقدهای طلسم پیوند بکساید و قفلهای زنگار بسنه که کاید از ختم ددان امید کفده باشد بنابر تاثیر دمدمه آن بکسایش دراید - بمحض توجه آن سردار شهادت شعار فتح آن حصار دست داده خضاری زینلاری گشت - و سبب صوری اینمعنی آنکه چون آراستگی معوف نمایان و تورک آئین شایان آن سپه دار رزم جو مسموع سایر زمینداران چار سوبی آن سرزمین شده کثرت عدد و عدت و فرط سطوت و شدت آن خان عالی شان بدیشان رسید باینمعنی از آوازه تردد نمایان خان که پیشتر گوش زد همگنان شده هوش از دلهای ارباب طغیان و اصحاب نمرد روده بود - پای ثبات و تمکن آن مخدول از جا رفته اساس قرارش را آن پایه استحكام و آتمایه استقرار نمائد - لاجرم از راه عجز و نیاز در آمده ابواب مصالحه و معاهده کشود و میانجی سنگرام زمیندار کفر پیغام داده دم نند تعهد ادای پیشکش نمود - و تقبل اینمعنی کرده که مجموع جمیعت خود را با یکی از خویشان خود بفرستد که در همه جا همواره بوده همیشه یساق کش باشد و جز اطاعت کاری نداشته سلوک بیراهه بغی و فساد پیش نهاد نسازد

مشروط بآنکه در باب تکلیف ملازمت بزرگ مکلف نبود و در باب تسلیم قلعه مذکور که مفرو و مقر دیرینه اوست مجبور نباشد - و چون نصیربخان را بر عهد و موافق آن بد نهاد چندان اعتماد نبود و خوشنودی و خورسندی بندگان حضرت استیصال اهل بغی و طغیان می دانست لاجرم قبول این معنی نپذیرفت. سردارانه باصحاب خود مشتتاب باد و صاحب بادیه گرد و مرحله نورد شده چهار گروهی قلعه را معسکر ساخت - و آن سرگروه اهل تمر از نهر و تجدد ارباب شهامت دل باخته از سرقتال و جدال یکبارگی در گذشت و از در طلب امان در آمده طاعت و بندگی بادشاه اسلام و تسلیم کلید قلعه را مفتاح ابواب دارالنجاة سلامت و عافیت شمرند - سردار مزوت شعار این بار درخواستش را پذیرفته اورا بجان و ناموس امان داد - چهاردهم ماه خلخ مذکور داخل حصار شده در آن ضلالت کده باعلاء کلمه اسلام و اعلان اذان اقامت مراسم مسلمانی نمود - و در آن مقام که هرگز نام معالم دین زبانزد کسی نه شده بود با سایر اهل مواکب و کتابب عساکر قاهره صلوات مکتوبه برونق طریقه اهل سنت و جماعت بجا آورد .

* از وقایع این ایام دست یافتن بهادر خان روهیله است بر گوشمال گردن کشتن ملکوسه که گروهی از باغیان این کشور اند که در فرط شدت و کثرت عدد و عدت از سایر سرکشان این ملک بیش در بیش اند - این طایفه از رعیت گرفته تا سپاهی در هیچ حالی وقتی بی سلاح نمی باشند - چنانچه کشت و زان این طایفه بهنگام شیار کردن تفنگ پر کرده روشن فتیله بر قلبه بسته بشغل خویش می پردازند - و ازین رو فراغبال و ثبات قلب اندوخته رعایت لوازم رعیتی را بی سر می اندازند - درینولا که جایگزیناری کاپی و قنوج و مضامین آن محال به بهادر خان

مذکور تفویض یافت قریب بیست هزار تن از آن گروه نابکار کچ اندیش که اکثر تغنگچیان درست انداز بودند - در مقام سرگانوا از محکم جاهای آن حدود به یکجا شده بنابر غایت زیاده سری ابواب شهرش انگیزی و فتنه گری کشوده در عاقبت بر روی روزگار خود مواز کردند - و در ادای بالواجب و حقوق دیوانی تعلل ورزیده یکبارگی از رعیتی سرباز زدند - لاجرم خان مذکور بحکم وجوب تنبیه اهل فتنه و فساد و لزوم حفظ صورت شکوه دولت و مهابت سلطنت با فوجی آراسته بهراولی اقبال بادشاهی و چنداولی حفظ و حمایت الهی انداز فرو نماندن غبار شورش و آشوب اهل کفر و کفران نمود - و بآهنگ اطفاء شعله بغی و طغیان برخاسته بر سر آن بد اندیشان راه ترکناز پیمود - و آن یاجوج منشان وقتی خبردار شدند که احاطه بهادران سخت کوش پولاد جوش آهن پوش چار دیواری صد باره استوار تر و محکم تر از هفتخوان رستم و سد رزئین مکندر بر چار سوی ایشان کشیده شد - و چون راه فرار خویشتن از همه جهت مسدود دیدند ناچار بنابر کار فرمائی اضطراب بدشت و پازدن بر آمده تیر و تفنگ و سایر آلات جنگ را کار فرمودند - و باوجود جد و جهد مجاهدان دین در کار جهاد و پیکار اهل بغی سرشته غنا از دست نداده دست از کار باز نداشتند - و باستظهار حصانت حصار و اعتضاد تغنگچیان قدر انداز از سرنو نیرو و زور بازو یافته کوشش مردانه می نمودند - و از طرف عسکر اسلام دلاوران کار طلب آهنین سلب سپر حفظ ایزدی بر سر کشیده پیکه روی یورش بسوی حصار آوردند - مجملآ متهوران آن گروه زیاده سر از حمله های متواتر آن سردار شهامت شعار و صدمهای بی دریغ دایران نامدار دایرانده پای کم نیارده تا در پھر داد مجادله و مقابله دادند - و در برابر بهادران

بهرام صولت کیوان شکوه با نبات قدم کوه قدم ثبات افشردند - باوجود آنکه دیوار باره از خنجر و کناره هزیران پولاد پنجه عسکر منصور که مانند زبانه آتش جای در سنگ خاره می کند هزار باره از خانه زنبور رخنه دار تر شده بود - و در هر سواریاب نهوز و تجلد از روی جلالت سعادت طلب و شهادت جوی آمده مانند فروغ آفتاب تابان که از روزن بکاشانه می افتد تند و بیر خود را از راه رخنهای دیوار به حصار انگذده بودند - آن مقهوران مانند زنبوران خشم آگین خاک آلود جای خود را از دست نداده و مردانه بیس آمده بک گام وار قدم باز پس نگذاشتند - چندانکه عاقبت کار دست و گردبان شده بهم در آویختند - و در آن گونه وقت تنگی دلاوران کساده دست از هر دو سو دم آب دشنه و خنجر از گلولی تسنه یکدیگر دریغ نداشتند - و درین دلاورگیر چندی از دلیوران دیندار دم نقد نیکنامی دارین از میان بردند و برای ذخیره عقبی از گنج خانه سعادت سرمایه سعادت سرمد بدست آوردند - و از آن مخفولان جمعی کثیر بدست برد دلاوری بهادران سر باختند - و بقیه السیف چون دیدند که کار بجای نمی رسد و جز یکجا کشته گشتن همه مردم کار آمدنی نمره دیگر ندارد باوجود کمال سفاکت عاقبت امر در پرده ظلمت شب جان بدر برده راه فرار پیش گرفتند - روز دیگر بهادر خان به تخریب آن باره استوار پرداخته همعنان فتح و ظفر بنفر خنجر باز گشت نمود - چون بمحض همراهی اقبال حضرت ظل سبحانی و سلسله چنبنانی عواطف ربانی که در حقیقت خلصیت خلوص اخلاص و صفای ارادت نسبت بولی نعمت حقیقی است این گونه فتح آسمانی که در آن سر زمین نصیب هیچکس از اولیای دولت ابد فروین نه شده بود روزی او گشت از قرار واقع در اعمال آن ولایت عمل نموده نقش گلش بر وفق دلخواه درست نشین گردید -

چنانچه جز عبد الله خان بهادر فیروز جنگ دیگری در آن سرزمین این رنگ فیروزی نیافته بدان گونه عمل نکرده *

بیست و پنجم دی ماه مطابق سوم شهر رجب سال هزار و چهل و دو هجری قدسی وزن شمسی اثنین و اربعین از سنین عمر بی شمار خدیو روزگار مبارکی و آراستگی تمام زیور انعقاد پذیرفت - و سایر رسوم معهوده این روز از داد و دهش و افزایش مناصب و وظایف ارباب رواتب بظهور آمده خاص و عام بر کام دل و مراد خاطر فیروز گشتند - از جمله سید خان جهان از اصل و اضافه بمنصب پنجهازای پنجهازار سوار سه هزار دو اسبه سه اسبه و جعفر خان بمنصب سه هزارای ذات و هزار و پانصد سوار و خلیل الله خان^۱ [بمنصب هزار و] * پانصدی پانصد سوار و معصوم کلبلی بخطاب اسد خان و عنایت علم و منصب هزار و پانصدی هزار سوار سرافرازی یافته از اصل و اضافه بلندتی قدر شان نصاب کمال یافت - عوض خان قاقسال بمنصب هزارای هشتصد سوار از اصل و اضافه بلند پایه گشته نعم البدل و بهین عوض عمر گرانمایه یافت - و قاص حاجی ایلچی بلغه بعنایت خلعت و انعام بیست هزار روبیه مرحمت پذیر شده اعطاء خلعت و پنجهازار روبیه نقد بمومن پسرش ضمیمه این عاطفت عمیمه گردید - عطای این روز برکت اندوز سواهی منصب هشتاد هزار روبیه بشمار در آمد - و همدین روز باقر خان^۲ صوبه دار معزول اودنسه بسعادت ملازمت رسیده پیشکش نمایان از جواهر و مرصع آلات و ظروف زرین و سیمین که قیمت آن دو لک روبیه بود از نظر اشرف گذرانید *

در همین اوقات در طبع و قلیع صوبه اله آباد بعرض اشرف رسید که
حسب الامر جهان مطاع در بلده بنارس اساس هفتاد و شش بُتخانه
از اعظم صنمکدهای آن مگره آنشی نهاد بآب رسیده گرد از بنیاد آنها
برخاسته خاکشان بباد فدا رفت - و اینمعنی بر آن بود که چندی قبل
ازین فرمان قضا فشان حسب الفتوی علماء اسلام زینب صدور یافته بود که
حکام و متصدیان مهمات شرعی و عرفی در سایر ممالک محروسه حرسها الله
تعالی عن حوادث الزمان و طوارق العدائن شرایط نهیت تفحص
و تجسس بجا آورده در هر جا که تازه صنم خانگ اساس یافته باشد آنرا بشاک
رهگذر برابر ساخته از مصالح عمارت آن ضلالت کدها که ماندن آنها
سرمایه مفاسد است مساجد و معابد بجهت نشیید مبانی مصلحت
دین بنا نهند و اصلا متعرض بیوت الاصنام که سابق برین عهد بنیاد یافته باشد
نگردند *

انتظام یافتن گرامی گوهر شاهوار محیط شرافت
و کرامت اعنی کزیمه بادشاهزاده پرویز
در عقد پیوند و سلک ازدواج درق التاج
خلافت کنبروی مرسله الصدر سلطنت
عظمی محمد داراشکوه

بحکم نتیجه مقدمه سابقه یعنی وجوب بدل مساعی جمیله عمو
سلاطین دادگر در تکثیر نسل و تفریح اصل خویش و خصوص
سعی مشکور اعیان این دولت کده و آن که اخیار اولاد ابوالبه

اند درباره تزیین اولاد اخیار خود که تا قیام قیامت منتظر مقدمات قوام احوال و اوضاع بنی آدم و باعث استقامت قوایم ارکان نظام عالم خواهد بود -

حسب الامر اعلیٰ پیشکاران سامان پرداز کارخانجات این دولت ابد طراز که از کمال فسحت دستگاه حشمت و جاه هیچ چیزش در نمی یابد از آغاز فرخنده روز خواستگاری مذکور باز تا الحال بتهیه در بایست وقت و ناگزیر حال برداختند - و کارکنان کارخانه کن و عمل بیوات سرکار ابداع که از مبداء روز نخست تا این غایت در عالم بالا بمقام سرانجام مصالح و مایحتاج این فرخنده ازدواج همایون در آمده بودند بتازگی در صدد انتظام و انصراف سر تا سر آن مهام شدند - و چون لوازم این کار خیر بخیاریت و خوبی ساخته و پرداخته گشت و فروغ فراغ همگان بر پیسگاه ضمیر آنها تافت و از هیچ راه بهیچ رو حالت منتظره باقی نمانده همه کامها حسب المرام سرانجام یافت - چندانکه وقوع این امر مسعود و کار عاقبت محمود از رهین تاخیر رفت برآمده معهدا اوضاع افلاک و انظار انجم که بسی قرن و ادوار انتظار درآمد این وقت موعود و عهد معهود داشتند بر طبق مرام و مراد گشته بحکایت موافقه و درورات مناسبه ناظر بسوی انواع استسعاد در آمده بودند اقتران این دو فرخنده کوکب سعید در برج مقارنت جاوید بساعتی مختلر در کمال نیک اختر ی که از سایر نکوس و نقایص و بری و سعود کواکب مسعودش بجان مشتری بود سمت وقوع یافت - و بسط مقال در تفصیل اجمال این سائعه سعادت اشتهال آنکه چون صبیغه مکرمه سلطان پرویز مرحوم بخطبه مهین بادشاهزاده سامی نامی سلطان دارا شکوه کامگار نامدار گرامی گشت و مبلغ دو لک روپیه از نقد و جنس برسم ساچق چنانچه در سوانح سابق گذارش پذیرفته ارسال یافت -

دریغولا که وقت زفاف نزدیک شده بود مبلغ شانزده لک روپيه بموجب تفصيل ذیل در مصارف سرانجام ، سامان کدخدائي بادشاهزاده زمین و زمان صرف شد - و از جمله این اسباب و اثاث که تصور مراتب آن بچندین مرتبه بالا تر از مراتب خرد است بعضی بکار فرمائي مهین بانوی آداب دان مشکوی خلافت نواب غفران مآب مهد علیا شده - و باقی بعد از آن که صدور قصور رضوان به محفل پيرائي آن همدشین حور عین آرایش پذیرگشت بذابر فرمایش بادشاهزاده عالم و عالمیان بیگم صاحب که اکنون مسند آرائي محفل همایون خلافت بوجود مسعود ایسانست زینت تمام پذیرفته بود - مجملی از تفصيل جهاز مذکور برین دستور است - و زیور و اقسام نوادر جواهر گرانمایه و آلات مرصع نفیس مروارید هفت لک و پنجاه هزار روپيه - اسباب پیشکش بندگان آنحضرت اعلیٰ یک لک و پنجاه هزار روپيه - از آنجمله حوضه فیل از طلائی ناب با چتری مسلسل مروارید که مبلغ هفتاد و هفت هزار روپيه صرف ترتیب آن شده بود - و سوای مبلغ ده هزار روپيه که برای نثار قرار یافته یک لک روپيه نقد - و باقی که شش لک و چهل هزار روپيه باشد آلات و ادوات زرین میناکار ساده و ظروف و ادوات سیمین با چهارکته و پلنگ های طلا و پیش گیرهای زردوزی که گلهای مرصع نیز بر آن دوخته بودند با سایر امیاب و پیرایه حجله در نهایت زیبائي و نفاست و هم چنین بساطهای ملون و شامیانهای مخمل زربفت و زردوز و سایر اثاث اناث و آلات کاخانجات شاهانه خصوص انواع نفیس اقمشه و امتعه هفت کشور و فیل خلصگی با یراق سیمین و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل و چغندین سراسب عربی و عراقی و ترکی و کچهي مرزین بزرین زرین و سیمین و اقسام بهل و رتبه - و یکصد

دوره بجبهت شاهزاده‌های والا نژاد نامدار و سایر بیگمان و خواتین عصمت آئین و نوئین اعظم یمین الدوله از نه طاق پارچه غیر مقطوع تا هفت طاق - و اکثر توره‌های مذکور مشتمل بر بعضی از مرمع آلات نیز بود *

بالجمله بتاریخ روز مهر شانزدهم موافق روز جمعه بیست و چهارم رجب سال هزار و چهل و دو هجری مجموع بدایع اسباب مذکوره که به کمال خاطر پسندی و نظر فربهی با نهایت تکلف و تصنع و تزین و تغن سرانجام یافته بود بتوزک و توره و ترتیب تمام در صحن ایوان چهل ستون خاص و عام که در آنروز زینت افروز حسب الحکم اعلی خلوت زنانه شده بود باشاره مهین بانوی زمین و زمان بهین ملکه کون و مکان بیگم صاحب و کار فرمائی سنی خانم دعه دفعه از طلوع فجر تا هنگام عصر مرتب گردید - بی تکلف بدیع بساطی غریب در غایت تکلف و زینت فروچیده شد که کار نامه از رنگ و نگارخانه چین و فرنگ بل کارگاه رنگا رنگ سپهر بوقلمون میثا رنگ در برابر رنگ آمیزیهای آن بزم رنگین و سواد اصل کارخانه صنع صنعت آفرین جز رنگ ریزی خجالت نقش بر روی کار نیاورد - خاصه درین وقت که پرتو نور حضور قایم مقام نیر اعظم شهنشاه عالم که حسب الالتماس ملکه عظمی برکت قدوم و فیض مقدم بدین فرخنده انجمن مزین ارزانی داشته بودند زیور دیگر پذیرفته تزئین از سر گرفت - و چون بندگان حضرت بدرلالت از تماشای آن باز پرداخته اهل مجلس مقدس را مرخص ساختند سایر شاهزاده‌های کرام و امرای عظام و باقی بندهای روی شناس را درین بزم خاص به بارعام نواختند - و از دستوری تفرج آن ابواب تفشیط و تفریح بر روی روزگار ایستاد کشودند - و استسعاد یافتگان سعادت حضور وعده بهشت فردا را آن روز دریافته بتصور

دقایق آن در تصدیق وجود جنت موعود از مرتبه علم الیقین باعلی درجات عین الیقین ترقی نمودند - خصوص و قاص حلجی ایلچی نذر محمد خان که او نیز باین عنایت خاص اختصاص پذیرفته آنچه فرود آن بهزاران هزار مرتبه فوق مراتب تصور او بود برای العین دید - بالجمله کیفیت مجمل این سرور سرور بنیاد بهجت اساس را آنانکه سعادت حضور نیانده از تفرج آن مسرور نگشته اند از مقیاس کمیت خرج بیش از قیاس که از اندازه تدبیر و تضمین امروز است استنباط و استخراج می توانند نمود چه در وجوه مخارج و مصلوف آذین و تزئین این انجمن فردوس آیین از آغاز تا انجام همه وجه سی و دو لک روبیه که صد هزار تومان ایرانی و یک کروڑ و بیست لک خانگی تورانی باشد برین موجب خرج شد - از سرکار خاصه شریفه چهار لک روبیه - از سرکار بادشاهزاده و حرم سلطان پرویز ده لک روبیه - و شانزده لک باقی از سرکار نواب قدسی القاب بیکم صاحب - و در همان روز آن ملکه ملک صفات و انسیه قدسی سمات که آداب حمیده و مملکت پسندیده از والدۀ ملجده خویشتن اکتساب نموده و از آن کریمۀ دودمان مکارم و مفاخر و حکیمۀ نساء اوایل و اواخر قوانین حکمت منزلی بگزیده، نوین، روشی و شایسته تر آئینی دیده و شنیده بودند مراسم معهوده حسب الارشاد و الا بر طبق فرمودۀ حضرت اعلی بطریقی ستوده مراعات نموده نهضت به یمین الدوله نه دست خلعت فاخره با چارقب زر دوز و خنجر مرصع مرحمت فرمودند - و بسایر اعیان حضرت و ارکان دولت خلعت با چارقب زر دوز و خنجر مرصع و باصرای عظام خلعت با فرجی لطف کردند - و جمیع بندهای روشناس درگاه والا و اصحاب استعداد و ارباب رود و سرود فراخور حال و قدر و مقدار تشریف خلاع فاخره سعادت اندوز گردیدند *

روز دیگر مجموع خوانهای مالا مال از نفایس مال و منال و سایر جزئیات کلیه جهاز و اثاث مذکوره که بآنمیه آراستگی و پیواستگی و طرز بدیع و روش غریب طراز تهیه و ترتیب یافته بود بآئین شایسته با چندی از کدبانوان مشکوی سلطنت بمنزل شاهزاده فرخنده طالع ارسال یافت - و چون نقاب گزین حجاب عصمت جهان بانو بیگم حرم شاهزاده مرحوم سلطان پرویز از بندگان حضرت خواهش آن نمود که جهازی که بجهت صبیغه مرضیه سیر خود تجهیز نموده بدستور مذکور در صحن خاص و عام چیده آنها از پرتو نظر فیض اثر آن سرور زینت پدیر میمنت و برکت سازد - بظاہر رعایت جانب آن مخدرة دستوری عنایت شد - و همگی آن اسباب را که مستوره مذکور بمدت مدید در منزل سلطان پرویز اندوخته و دیگر نفایس که بعد از او آماده نموده بود با جهاز خودش که بندگان حضرت همگی را بدو مرحمت نموده بودند در همان محفل با ترتیب خاص چید - و چون انجمن زنانه بانجام رسید حضرت خلافت مرتبت آخر آنروز بعضی از بندگان درگاه گیگی پناه را که از تفرج مجلس گذشته فرح اندوز نگشته بودند احضار فرمودند و بتماشای آن بساط نظر افروز برکام خاطر فیروز ساختند *

شب پنجشنبه غره شعبان سال حال مراعات مراسم معهوده نموده از جانب مردم عروس خوانهای حنا برمن و آئین مقرر آوردند - چون در آن شب حضرت ظل سبحانی عزلت گزین خلوت صفا و صفوت شده شمع انجمن افروز شبستان قدسیان بودند و محفل مقدس غسل خانه از نور حضور آنحضرت بهره‌ور نبود - حسب الحکم اشرف آن خدیو اعظم فضای حریم آن حرم مکرم بانعقاد آن بزم خلص اختلاص پذیرفت - و چون بخشیان عظام سایر مقربان بارگاه قرب مقزلت و بندهای (روشناس)

درگاه آسمان چاه را جابجا در خور قدر و مقدار هریک جا دادند -
و همگنان مرتبه بمرتبه باندازه مراتب که مناسب مناصب ایشان بود
جا گرفتند و روی مجلس از نور حضور گلرخان زیور پذیر گشت - از هر سو
صدای نغمه زیر که از مبداء وقوع واقعه ناگزیر نواب مهد علیا نا آن
غایت بغاله زار مبدل گشته بود بلند شده از صوت هزارستان بصد
داستان دست برد - و شاهدان نواهایی مطرب که از بیم احتساب نهي
تفخيز بخش اوامرو نواهي جناب آلهي در حجاب و حجاز پرده ساز
صد چادر مستور بودند بمقام پرده دري در آمده در لباس دلبري آغاز
جلوه گري کردند - ملخص سخن چون انجمن حفايندان بدلكسائي
تمام منعقد گشت و اهل رود و سرود حسب الصدور امر اعلى مصدر
انواع اسباب بهجت و سرور آمدند و عود مجمر سوخته و عود رامشگر
ساخته شد - زهره خنياگر از پس پنجره دوم منظرة سپهر تماشاگر گشت -
و بهرام و كيوان چور، خدامان تركي و هندي آن والا ايوان عطر مثلث
ماء بر آتش مهر نهاده از منقل مثنى گردون هشتم مجمره گردان گردیدند -
كدبانوان آداب شناس بدستور مقرر اين کشور رسم حفايندان بظهور
رسانيدند عقد انگستنان همگنان خصوص بنان سيمين تان و نوجوانان
انجمن را هم رنگ عذاب و لعل خندان پسته دهقان ساختند - و رومالهای
زر کش که همانا روکش اشعه انوار مهر است بر آن بسته برين سر
دستبرد نمايان به پنجه آفتاب تابان نمودند - و بعد از فراغ حفايندي
چون رسم قسمت كمر بندهای زرگاري که بر سبيل شگون و فال تحصيل
فتح و كشایش كل قرار گرفته بظهور پیوست - نخست خوانهای
لبالب از پاپ و گل که مدار رنگ و بوی لب و دهان غنچه لبان
و برو دوش سمن بران موی میانست در آن بزم ماء پیکران بمیان آمده -

بعد از رفع آن به بسط ساط انواع شیرینی با ضم انواع خوشبوی پرداختند - و بجهت شگون لذت عمر بردارم و فال طیب عیش مدام درین ضمن سرمایه تطیب دماغ و تطیب متام خواص و عوام آماده ساختند و عامه مردم از آن نعم خالص بکام دل رسیده بهره ور و زله برگشتند - و باقی آن لیلۃ القدر و تمام روز آنشب بهروزی اندوز را بطرب و عشرت گذرانیده برمراد خاطر فیروز گشتند •

شب دوم که شب جمعه مبارکه بود حسب الحکم همایون خدیو عالم و مالک رقاب عالمیان بادشاهزاده جهان و جهانیان سلطان شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب و سلطان مراد بخش با سایر اعیان دیار سپهر مدار در عین خوشوقتی و شادکامی به فرخنده منزل سپهر مغریت شاه داماد نو عروس دولت شتافتند - و امرای عظام برسم تهنیت آن کار خیر بیدشکوهی عظیم کشیده به نیت خیریت زبانی به مبارکباد کشادند - آنگاه برگ عیش و نشاط ساخته به بسط بساط الیسط پرداختند - و در پایان آن فرخنده روز طرب اندوز اکثر سرافرازان پائی تخت خجسته بخت در رکاب سعادت نصاب شاه سواو عرصه سرافرازی پیاده رو برای نهاده بتوزک شایسته و آئین شاهانه که شاید در نظایر این روز طرب افروز نیز نظیر آن در نظر زمانه در نیامده باشد تا در دولتخانه والا شتافتند - چون شاهزاده جوان بخت بلند اقبال مصفوف جاه و جلال بگلزاره خاص و عام در آمده از فوز شرف ملازمت اختصاص یافتند نخست خدیو هفت کشور بر سبیل اظهار عنایت تمام عقدی تام انتظام مشتمل بر قالی شاهوار که به تسبیح اشتهار دارد و منتظم از چندین قطعه لعل درخشان بدخشان نژاد که چهل هزار روپیه ارزش داشت بدست مبارک زبور گردن آن سرافراز نموده برین سر آن دره التاج تارک سرور را بلند قدر ساختند - و هم

بدست اقدس سهراب مروارید گرانمایه بر سرفرخنده فرآن فروغ گوهر اکیل
والا گوهری بستند - آنگاه شمشیر مرصع با پردازش قیمتی و فیل خاصگی به
یراق سیمین و پوشش محمل زینت و ماده فیل و دوسر اسب مصرر تگ
بادپای که زین و لگام یکی مرصع و دیگری زرین بود مرحمت فرمودند -
چون شاهزاده والا گهر از ادای آداب معهود باز پرداختند نخست بندگان
حضرت یمین الدوله را به تشریف خلعت خاص با چارقب زرین و زرین
مشرف ساختند - بعد از آن سایر ارکان دولت و امرای عظام و اکثر بندهای
روشناس بارگاه سپهر اسلح با خلعت‌های فاخره افتخار اندوزی نمودند -
و از ایشان گذشته سایر اهل نشاط بمرحمت سروپای قیمتی بر کام خاطر
فیروزی یافتند - بالجمله در آن فوخنده شب که زمین و زمان را بسبب
فرط فرح و طرب دو لب از خنده فراهم نمی آمد - و عموم رسوم خرمی
و شادکامی و وفور انبساط قلب و انشراح صدر بجای رسیده بود که بساط
شگفتگی و سرور تا صبح روز نشور احتمال طی شدن نداشت - اسباب
عیش و سامان نشاط بحسب فرمان همایون از سرحد حساب بیرون و از
قیاس شمار افزون مهیا و آماده گشت - و از فروغ شمع و چراغ و فانوس
و مشعل زرین و سیمین در و بام دولت خانه والا بل روی زمین بنحوی
روشن گشته روکش پرتره کواکب و رشک فرمای انوار مهر انور شده بود که
زمین و زمان را گمان آن می شد که در آن روز بازار عیش و عشرت اندوز و انجمن
سور و سرور آموز همانا رونق چراغان نوروز گیتی افروز است - و همدرین
هنگام از یک سو مقتضای وقت صلاهی خوشوقتی و شادکامی در داده
صدای شادبانه شادی و نوای گورگه مبارکبادی شش جهت و هفت
کشور را فرو گرفته بود - و بزرگ و کوچک بنمده طرب پردازي در آمده
از نشاط اندوزي آهنگ طرح تفریح اندازی داشتند - و در این بزم زینت

طراز زیور پیرا که زمین و آسمان را فرط انبساط و اهتزاز از جا در آورده
 و سرگرمی تماشای آن هوش از نظر گیان برده بود از دیگر سو بهنگام
 مسرت و ابتهاج از کثرت آلات آتشیازی مثل تپیر هوایی و گل افشان
 و ماهتابی و امثال آن گرمی پذیرفت^۱ و از بساط بسیط آب و خاک
 گرفته تا فضای محیط افلاک همه جا را همانا بتاب خود فرو گرفت -
 چنانچه سر تا سر روی مهوا از سر الوان شعلهای رنگ آمیز پر قوس قزح
 و شهب ذو ذوآبه و ذو ذنب می نمود بلکه از فرط دود و شراره آسمانی
 دیگر پرستاره بنظر ارباب نظاره در می آمد - ملخص سخن در آن فرخنده
 طوی بدیع آنین که آذین محفل خاص بگزیده ترین صورتی با پیرایه
 زیب روی نمود و به بهین روشی غریب و زیغتی بی نظیر نظر فریب پذیرای
 تزئین و ترتیب گشت - و صفحۀ روی زمین و نذر و دیوار و سقف و جدارش
 از شش جهت چون بیاض عارض گلرخان هر هفت کرده بزبور پیرایهای
 ملون مزین شد - و فضای روی زمینش که به بسط بساطهای با صفا همانا
 روکش آئینه مصفا شده بود از عکس مسلسل مروارید و شامیانهای مکمل
 بگلهای مرصع معائنه چون صحن خلوت خانه صدف همه جا بفرش گوهر
 مفروش گردید - چنانچه مردم دیده تفرجیان در موج خیز جواهر آبدار
 و طوفان آب لآبی شاهوارش بعینه مانند آدم آبی به شغاری تماشگری
 می نمودند - گلرخان لاله عدار بنفشه موی پر سمن بران سرو قد نسوین
 بناگوش که همانا گلشن صنف آفریدگار و بستان قدرت آنحضرت اند
 مانند سرو بوستان ناز برغم سروستان باغ و بوستان بخرامش در آمده -
 و چون صد هزار باغ و بهار برخلاف معهود باغ و بهار سرگرم گلگشت
 گشته دسته دسته سفید پرتاب مشکبوی از طرا دلآویز با هزاران سرکشی در
 پاکشان و سر بسر در رد و بدل دل بیدلان بحد دست آویز پامال کنان

• ابیات •

مسلسل موی خولان ختائی ازیشان عقل در زنجیر ختائی
 هزاران جعد سنبل تاب داده متاع هوش با سیلاب داده
 نگه خواب اجل تعبیر کرده دهان سر مگو تفسیر کرده
 چون هنگام رونق هنگامه شادمانی بعموم رسم کاهرانی درآمد مطربان
 هفت کشور یکجا ساز راهزنی هوش و خرد کوک کرده آهنگ یغما صبر
 و ناراج شکیب نمودند - و نه تیز دستی مضاربای سیراب آب کر نغمه
 طراز قلاب برده بزور ملاحه ادا و شیرینی طرز شور انگیز دست زبردستی
 باید رامشگر پرویز را چون پرده ساز از دهنه طنبور بر چوب بستند - و سایر
 سرود سرایان هندی نژاد بنواهی، مخالف عراق در پرده اصوات موافق پرده
 طاقت بر مست و مستور دیدند •

چون سامان عیش و عسرت این کار خیر بسرانجام دلپذیر ساخته
 و پرداخته شد و ناگزیر وقت همین انتظار درآمد ساعت مضار
 انجم هفتاسان فرس و قرار داد اختر شمالان هند آن بود که بعد از گذشتن
 در پهر و شش گهری زمان مسعودش بر طبق مقصود در آمد - نیر اعظم
 اوچ خلافت که آنزمان در شرفضانه شاه برج تشریف اشرف داشتند
 قاضی القضاة قاضی محمد اسلم را، بحضور پرنور طلب فرمودند - و
 بروفق آیین شرع مطهر در همین ساعت سعادت اثر عقد نکاح شاهزاده
 سلیمان زمان به مریم بلقیس مکن بسته شد - و سلسله ازدواج ابدی
 و پیوند سرمدی این برجیس خصایل بآن زهره شمایل بهم پیوسته
 گشت - در آن حالت ذره تا خورشید ادای مراسم تهفیت بصدق نیت
 نمودند - و ماه تا ماهی با زبان بی زبانی و لسان حل از روی حسن
 فال زبان به مبارکبادی گشودند - نویسنده دولت گورکه شادی را سوا

چ نوبت مقرر بوسه شادیدانه مبارکبادی مکرر فوازش دادند - و آواز
بدیه رفعت بلند ساخته بچهار حد ربع مسکون رسانیدند - مجمله از روز
بعده برکت اندوز تا قریب دو هفته روز بروز مراتب ظهور و بروز عیش
عشرت این جشن فرخنده و طوی همایون چون حسن روز افزون ماه
منیر افزایش پذیر بود - در عرض این ایام خدیو عالم بر سرکام بخشی
المی در عین کامرانی بده جهانی مقضی المرام شده و آرزوهای شاخ
بر شاخ و املهای فراخ ارباب طول امانی و آمال بروج احسن بانجاح
مقرون گردید - و معنی سنجان سفور در باب تهنیت قصید غرا بسلك
ظم انتظام دادند - و از وفور صلحی گرانمند پراگندگی سلسله نظام
احوال شان بجمیعت جاوید گرائید - از جمله سخن پردازان طالبی کلیم
نارنج این زفاف در ضمن این ابیات یافته بجایزه کلی فیض گردید *

• ابیات •

ازین دلکشا جشن وافر سرور همه عید شد سرسرمه و سال
زمانرا گرفت امتداد فرح چو تازی که پنهان شود در لال
دو سعد اختر برج شاهنشهی به برج شرف یافتند انصال
ز آمیزش زهره و مشنری سعادت گزتهست اوج کمال
خرد بهر تاریخ این سورگفت قران کرده سعدین برج جلال
امید که این اقتران خاص که در حقیقت آثار آن باعث قوام احوال
و اوضاع خواص و عوام بل سبب استقامت مزاج عالم مجاز و استحکام
قواعد بنیان طبایع و ارکان کون و مکانست تا قوام قیامت قرین استقامت
و مقرون باستدامت باد *

بیست و نهم بهمن پرتو توجه والی مہبط انوار الہی اعنی
 حضرت خلافت پناہی حسب التماس بلند اختر اوج اقبال مہدین
 شاہزادہ والا گہر و وصول آن ملتئم بدروہ قبول حضرت اقدس بر سمت
 فرخندہ منزل شاہزادہ بخش مند مبدول افتاد - و سایر سرداران
 پامی تخت از شاہزادہای عظام کامگار تا بفرہادی روشناس در کلب برکت
 انتساب پیادہ رو براہ نہادہ درین ضمن از اکتساب انواع سعادت نامہ
 بہ بہرہ فیض شامل و نصیبہ نصاب کامل رسیدند - آن قاعدہ دارن
 آداب شناس از راہ سپاس این مکرمات والا از ساحت کریم سہر اسس
 دولت خانہ معلیٰ نا سعادت سرای خویش کہ بذابر قرب جوار مساحت
 آن مسافت ہفدہ جریب بیش نبود بطریق پالنداز نفیس امتعہ
 از دست زربفت و مضمحل سادہ فرش ساختند - و چون سرزمین آن
 منزل میض حائل از نور برکت قدوم سعادت لزوم و ادراک میامی
 مقدم مہکم خدیو اعظم ترک رفعت بدروہ افلاک رسانید - شاہزادہ عالم
 نخسیت بتقدیم رسم نثار برداختہ آنگاہ بکشدن پیشکش لایق از اقسام نواہر
 ہر دیو کہ از آنجملہ یکراسپ مصر نژاد عراقی زاد نامور بہ سرافراز
 بود با ساز مرصع کہ مدتها با سرکاری و توجہ تمام در کارخانہ خاصہ خود
 بقصد پیشکش آنحضرت سمت اتمام دادہ بودند اتمام نمودند - و ہمدین
 انجمن والا سایر امرائے سربکار بادشاہزادہ بذابر اشارہ علیہ حضرت خلافت
 مرتبت بتفاوت درجات مراتب بدین موجب از تشریف خلعت شرف
 استسعاد خلص پذیرفتند - نخسبت یمین الدولہ آصف خان بمرحمت
 دو تقوز پارچہ درسات و شمشیر مرصع آنگاہ علامی افضل خان با سہ تن
 از عمدہای دولت بعنایت سروپای فاخرہ با چارقب زر دوزی و چندی
 دیگر از امرای نامدار بمرحمت خلعت با فرجی سرافراز گشتند - و باقی

بندهای روشناس خلعت یافتند - و همگان نخست در خدمت اشرف ادلی آداب معهوده نموده بعد از آن تسلیم عنایت بشاهزاده والا مقام بجا آوردند *

ارسال نامه و رسول از درگاه گیتی پناه نزد
 نذر محمد خان والی بلخ در جواب
 معذرت نامه که مصحوب وقاص حاجی
 ایلچی خود فرستاده و مجملی از.
 سوانح دولت ابد قرین

ایزد تعالی عنان اختیار سلطنت کبری و خلافت عظمی را به سروری ادب پرورد خردور حواله نماید که در جمیع اوقات و احوالی خلعه هنگام سلطان قوه قلعه غضبی مالک نفس خود تواند گشت - و مرفه و غلبه مقتضیات طبع انسانی و ملایمات فوی نفسانی سیما در وقت نغاب و تسلط نفس اماره قادر تواند شد - خصوص در حالتی که باز داشت نفس در مقام فروگذاشت انتقام از ملوک عظام اتفاق افتد که درینصورت مفسده پیکه گذاری بیشتر روی نماید لا اله الا الله الحمد که حضرت جهانبانی بنحوی در سایر این ارباب مخله در باب بخشش جرایم ارباب جنایات صاحب ملکه راسخه اند که تلخیص فروگذاشت با آنمایه مراتب در کام عفو آنحضرت از چاشنی شهد انتقام دید تر می نماید - و شاهد حال درین مقام اغماض عین بندگان حضرت سلیمان مکانست از مراتب خیره نظری و چیره دستی نذر محمد خان والی بلخ درباره محاصره حصار

کابل و ترکناز، اوزبک، تنگ چشم یغماگر در حوالی آن و قبول معاذیر دلدیز، ندر محمد خان - چه آنحضرت همواره در فروگداشت سایر زلات بهانه جوی بوده برای توسل عفو و صفح و سیله طلب می کردند و باوجود کمال قدرت بمقام انتقام درنیامده همواره گناهکاران را طرز عذرخواهی تلقین می فرمایند - چون ندر محمد خان و قلص حلجی نام رسولی را با نامه عذر آمیز بدرگاه والا ارسال داشته بود لاجرم درین صورت جرم او را بضرورت تر رو نیاروده درینوقت که رخصت انصراف بار می دادند از روی کمال عنایت بجهت آرمیدن خاطر او تربیت خان را که از خانه زادن دیوین بودمان دولت جاوید قریب است بجهت تقدیم این امر برگزیدند و از افضل و اضافه بمنصب هزاره هشتصد سوار اعتبارش افزوده سرمایه افتخار ابدی بدستش دادند - و عنایت خلعت فاخره و اسب و فیل ضمیمه این عاطفت عیمه گردیده و قلص حلجی را نیز باو رخصت دادند و مراسله و الا نه از انشاء علامی افضل خان بود مشتمل بر فتوحات بی اندازه و تنبیه و تادیب نظام الملک و عادلخان و استیصال خانجهان بایلچی مذکور حواله فرمودند *

باجر خان بعد از تغییر صوبه اردبیه بصاحب صوبگی ولایت گجرات از تغییر اسلام خان کامروا شد - و بعنایت خلعت و اسب و فیل بمنصب چهار هزاره ذات و سوار نصف دو اسپه سه اسپه سربلندی یافته روانه گردید - و خدمت میرتوزکی که کمال معامله فهمی و کاردانی درکار دارد و در انصرام آن مرتبه سنجی و پایه شناسی ناچار است - و خلیل الله خان بنابر فرط شدت و حدت طبع که وجود آن علت عدم مرضیات همگنانست موافق مرضی خاطر اشرف سر نه کرده بود - از تغییر او بمروتنخان ترکمان مرحمت فرموده بخطاب مرشد قلی خان سرافراز فرمودند *

قران فرخنده کوکب سعادت قرین برج
 صاحبقران اعنی شاهزاده محمد شجاع
 با نبیره شرف خاتمه کرامت جاودانی
 یعنی کریمه سلسله صفیه صفویه
 و انعقاد انجمن عقد ازدواج
 شرعی میانه این دو یگانه
 گوهر عقد یکتائی

اسباب بذل جهد طبقه ملوک در باب سلوک طریقه تکثیر و توفیر
 اولاد امجاد و احفاد والا نژاد و دواعی صرف مساعی جمیله ایشان در
 باب انتاج نسل جلیل و نشو و نما و فروع اصل اصیل درجه وجود خود از آن
 نمایان تر است که به بیان نیازمند باشد - و چون تحریض عقل و شرع
 در باره تزویج احاد ناس بمرتبه کمال باشد در باب توالد و تناسل ملوک
 و سلاطین خود بوجه اولی - چه معنی آن باعث انعقاد فرد فرد اشخاص
 و احاد ناس و این موجب استقامت مزاج و هاج زبده طبایع و ارکان
 بل علت بقای این نوع عالی مکان یعنی حضوت انسان که فی الحقیقت
 واسطه تکوین تمامی کائنات و ظل ظلیل خورشید ذات حضرت رب الارض
 و السموات است - بنابراین این مقدمه مسلمه حکمت آئین خدیو زمان
 و زمین که پیوسته خیر و صلاح دنیا و دین و امن و امان بلاد در پیش
 دارند بخاطر مبارک آوردند که شاهزاده جوان بخت شاه شجاع
 را با حجله آرای طوی زفاف و مسند پیرای شبستان عصمت و عفاف

حرم محترم آن والا نژاد که سابقاً نام برده و زیل زد شده بود درین
زودی داماد سازند - و چون میعاد قدوم برکت لزوم موکب سعادت ماه
مبارک رمضان سمت قرب مدت داشت و نکاح و زفاف بحسب تعارف
بین العیدین ممنوع است - لاجرم بندگان حضرت بنابر آنکه وقوع این
کار خیر بعیز تعویق و تاخیر نیفتد اخترشماران سطرلاب نظر بطیلموس نظیر
را در اختیار ساعت مختار قبل از ورود مسعود عید فطر سعید باشاره
والا سعادت پذیر ساختند - ایشان بعرض اعلی رسانیدند که در عرض این
مدت تا هنگام استهلال هلال شوال بل تا سال دیگر ساعتی بفرخ فالی
و سعادت ساعات شب جمعه بیست و سیوم شهر عظمت بهر شعبان سنه
هزار و چهل و نو هجری موافق چهاردهم اسفندار که آن نیز میانه است
بنظر نمی آید - بنابر آنکه تعویق این معنی منظور نظر و مرضی خاطر
عاطر نبود توسط ساعت مذکور را منظور نظر مبارک نداشته باوجود عدم
انطباق ساعت معهود بر طریق مقصود بکارگیری اقبال صاحبقرانی که
از نیروی تأیید ربانی دفع گرانیهای قران اختران میکند اعتماد نمودند -
سامان پردازان کارخانجات دولت ابد طراز را در ساعت بسرانجام
نر بایست وقت مامور فرمودند - با آنکه میان این دو فرخنده طوی
زیاده از بیست و دو روز میانه نبود فرمان پردازان بر طبق امر گیتی
مطاع خدیو زمانه عمل نموده در اندک فرصتی از پرداخت مایحتاج
این خجسته ازدواج باز پرداختند - و ازینمعنی ماده حیرت اهل خبرت
و تبصره ارباب بصیرت آماده گشته سرمایه آگهی آنانکه از کماهی حقیقت
و فسحت دستگاه این دولت بی پایان اطلاع ندارند اندوخته آمد - و
مزیت کیفیت و کمیت قدر و مقدار خاه و حشمت این سعادت کده
دولت خدا داد نسبت بهول صاحب دولتان سایر هفت کشور که مافند

خانه خدای شطرنج از شاهي جز نامی ندارند به تعمیق اندیشه غور پیشه رفته رفته مانند تضاعیف بیوت آن عرصه سمت تضاعف پذیرفت - بالجمله روز نهم شعبان مذکور موازی یک لک و پنجاه هزار رویه از زر نقد و نوادر و جواهر و نفایس اجناس دیگر برسم ساچق با توره و آئینی که در طوی سابق سمت نگارش یافت مصعوب صادق خان میر بخشی و میر جملة میر سامان و موسویخان صدر الصدور بمنزل خلف الصدق خانواده مرتضوی رستم میرزا صفوی مرسل گشت - و چون هنگام انعقاد محفل زفاف فرخنده نزدیک رسید شب پنجشنبه بیست و دوم ماه عظمت پناه شعبان که بنابر رسم معهود شب حنا بندان بود از منزل میرزا مشار الیه خوانهای حنا با ساز و برگ آن بآئینی که سزاوار این دودمان خلافت و جلالت و در خور آن خاندان نجابت و اصالت باشد مشمول کوبه عزت و مصعوب دبدبه رفعت آوردند - و باقی رسوم متعارفه مثل چراغان و آتشبازی و امثال اینها از جاذب ایشان بظهور آمد - و سباحه و غسلخانه مقدس که حسب الامر اقدس بجهت انعقاد انجمن حنا بندی مقرر گشته بود بحضور یمین الدوله و سایر امراء نامدار زینت آمود شد - و بدستور محفل پر نور طوی مذکور رعایت همگی رسوم مقرر از بستن حنا و تقسیم فوطهای زرباف و وضع خوانهای گل و پان و شیرینی و خوشبوی بشایستگی تمام وقوع یافت - و ساز انواع نشاط و طرب از رود و سرود و سماع نازنین شاهدان هندی نواز که لازمه انجمن سرور و سرور است بعالم شهود روی نموده نظاره آن رنگ اندوده دیرینه از آئینه خاطر تفرجیان زدود - چون سر انجام این مراتب که سرمایه تفریح و تشیط قلوب و ماده ترتیب اسباب فراغ خاطر و تطییب دماغ است بظهور پیوست - عالمی بدین دست آویز از بند غم و غده عالم بییوند گرفتاری گسسته بامید

خوشحالیی سپرد و فارغ بالی ابد عقد بیعت جاوید بستند - و روز دیگر بکار فرمائی نواب خورشید احتجاب ملکه جهان بیگم صاحب جهاز و اسباب دامادی برادر فرشته محضر فرخنده سیر که از همه جهات موازی ده لک روپیه می شد و اکثر وجوه مصارف آنرا از سرکار خادم خود آماده ساخته بودند مگر قلیلی از آن که بسرکار نواب غفران مآب مهد علیا مهیا شده بود در صحن بارگاه چهل ستون خاص و عام بعد از تحضیل دستوری خلوت آن موطن صفا و صفوت بر طبق دستوری طوی سابق به ترتیب خاص مرتب گشت - بندگان حضرت خلافت مکان بذابر اجابت ملتس فروغ اختر عفت بر تو چراغ عصمت سایه حضور پر نور بر ساحت این مجلس مقدس گسترده آن گوهرین بساط منور بل آسمان پر اختر را از برکت قدوم اقدس و میامن انوار نظر انور زبور صفا و ضیای دیگر بخشیدند - هر چند این جهاز بحسب کمیت از اسباب و اثاث طوی سابق کمتر بود لیکن قطع نظر از تکلف سخن سازی بذابر کیفیت و حسن وضع و ترتیب بسط از فیض نظر توجه آنحضرت و لطف اشاره قره العین اعیان خلافت جاودان بیش در بیش بود - چنانچه درباره این توان گفت *

نقاش نقشن ثانی بهتر کشد ز اول

بی تکلف نگار خانه بی نظیر تصویر پذیر شده بود که بلا تشبیه حقایق صور معانی نگار در و دیوارش از آراستگی بدایع محسنات چون معانی سوز و آیات کلام صورت نگار حقیقی که بالذات بمحسنات چون معانی صور بدیعه آرایش پذیرفته از آرایش نقایص و شوائب عیوب مبرا بود - و فی الواقعه نگارین انجمنی زینت آرا گشت که از صدر گرفته تا صف نعل باوجود کمال تکلف و تصنع در ترین آن بنهجی بی تکلف آمده بود که بعینه مانند ارکان و صدور ایات آمدن که صنایع بدایع آن و رای تصنعات بدیعه

است - و از حسن مستعار استعارات و تشبیهات استغنا دارد و از تعریف و توصیف مستغنی بود - مجمل بعد از استیفاى حظ تفرج تام که ادای حق مقام بجا آورد نخست پرستاران محل معلی رخصت یافته آنگاه امر اعلی باحضر خواص بندهای درگاه والا زبور اصدار بذیرفت - و چون همگان بفیض سعادت حضور پرنور فایز شدند حسب الاستصواب بندگان حضرت سایر بندهای والا از ارکان دولت و اعیان حضرت تا خدمت خدمت حضور از سرکار نواب فدسی الفاب مهین بانوی روزگار نیکم صاحب به تفاوت درجات مراتب خلعت های فاخره یافته از دریافت کام خاطر کامگار و مسرور گشتند - و نظارگیان بعد از ملاحظه آن بساط قطع نظر از اغراق و اطراق در توصیف و تعریف آن از روی استبعاد به تهیه برگ و ساز این دو طوطی عظیم در پایه کم و کیف عدد و عدت درینمایه کمی فرصت و نزدیکی مدت انگشت اعجاب و اغراب را وقف دندان تحیر و تعجب ساختند - چون انجمن تماشا انجام یافت تمامی آن اسباب و اثاث ملوکانه بفرخنده منزل بادشاهزاده عالمیان که در آن احیان فیض نزل خجسته بر منازل ایام بادشاهزادگی خدیو روزگار که برکنار رودبار چون واقع است مبدول داشتند بآئین شایسته مرسول گشت . و پایان آنروز طرب افروز همایون محفل خاص و عام بنور حضور خدیو روزگار منور شد و خواص و عوام در آن بزم خاص بار یافتند - و اهل روپ و شرو برآست کردن ساز و برگ عیش و عشرت پرداخته سامان نشاط و انبساط بر طبق مقتضای مقام مهیا ساختند - و هنگام نماز شام که مشرق شرف خانه شاه برج جاه و جلال از نور حضور نیز اعظم ارج عظمت و اقبال شک فرمای آشیانه عنقای مغرب قاف اشراق گشت - مصعب الامر اعلی شاهزادهای والا قدر سلطان اورنگ زیب و سلطان مراد بخشش با یمین الدوله و سایر امرای

نامور بمنزل آن شاهزاده بلند اختر شتافته همراه آن شاه داماد عروس
 بخت، و اقبال از راه کنار دریا سعادت اندوز ملازمت والا شدند - و آن
 شب نور افروز همه جا هر عرض راه و سرتا سر عرصه ساحل جبر و سلحت
 پای درشن مراسم چراغان و آتشبازی که عمده مواد بهجت و سرور جشن
 و سور است بجا آمده بود - چنانچه از برتو انواع آلات روشنائی مثل
 چراغ و شمع و مشعله و فانوس نمودار انوار اختر و نور ماله انور مانند
 شعله کرمک شب تاب فروغ بدروغ داشت - و آلات آتشبازی که بجهت
 شگون فتح مهمات جا بجا نصب شده خصوص تیر هوایی که کشاد یافته
 از رف آن روی هوا تا چرخ اطلس همه جا پرستاره می شد - و پرواز
 بلندش وجود نار کوثر اثر در جنب نموده نور آن مانند شراره و شعله
 خس بی بود می نمود - چون وقت ساعت مختار در رسید اصحاب
 شرع شریف در خلوت شاه برج مقدس بحضور اشرف پیوند عقد دائمی
 میان فرخنده کوکب عالم آرای اوج خلافت و جلالت و زهره زهرای
 فلک شرافت و اصابت بر وفق شریعت غرا بستند - و عالمی زبان
 بمبارکباد کشاده بقامت مراسم معبوده و آداب مقرر این مقام داد ادای
 متعارفات دادند - و خواص و عوام از وظایف خاص نثار و انعام عام خدیو
 روزگار کام خواطر گرفتند - خاصه ارباب سخن و استعداد قصاید غرا که در باب
 تهفیت این فرخنده سور انشا نموده بودند در حضور پر نور انشا نمودند -
 و اصحاب رود و سرود نوا سنج و غزل سرا شده آواز حسن آواز و لطف
 نغمه ساز آویزه گوش نزدیک و دور ساختند - و همگی بهمه مرادات
 خاطر رسیده سینه از آرزوهای دیرینه پرداختند - و ثنا طراز بارگاه والای
 سلیمانی طالبای کلیم همدانی تاریم این طوی همایون را بدین گونه
 یفته *

* ابیات *

ای دل از گلشن امید گل عیش بچین
 روزگار طرب و عشق را جاوید آمد
 جشن دامادی سلطان جهان شاه شجاع
 عالم افروز تر از کوکبه عید آمد
 بهر تاریخ قران کرد رقم کلک کلیم
 مهد بلقیس بسر منزل جمشید آمد

۱۰۴۳

بیان جمیع احوال پایان این سال فرخنده فال خصوص رفع بدعتی چند که در کشمیر وقوع پذیرفته بود . . .

دادار گیتی آفرین که بنای عمارات خراب آباد عالم کون و فساد
 بر اساس عدل و بنیاد داد سلاطین نصفت آئین نهاده و رفع خرابی
 معموره خاک را بنهیه مصالح لطیف و قهر ایشان مغوط داشته از طبقه
 والی سلاطین جهانبنانی را برگزیده بانای و بلای تشدید مبنای آبادانی
 بلاد سازد - که پیوسته در پی معموری عالم بوده معماری عدالت را
 در هر حالت بر سر کار دارد - و در هر صورت که رود دهد بر شعله فشانوی
 سحاب تغد و تلطف سرشار گرد کدورتی که از غبار انگیزی ظلم و بدعت
 جور پیشگان بر صغرنکده صدور مظلومان گشته باشد مرتفع سازد - شاهد حال
 رفع شایع بدعت های شایعه است از یمن توجه حضرت صاحب قران ثانی

که از جور اندیشهای حکام حرفی در دار الملک کشمیر و مضافات آن
پیش رفته بود رفته رفته بمبلغهای کلی رسید - چون درینولا حقیقت
آنها از انهای منبیاں بموجب مدکور و عرضداشت ظفر خان صوبه دار
آن دیار بعرض مقدس رسید بی توقف فرمان قضا نشان درین
باب بقام خان مدکور زیور صدور یافت - که سایر آن ابواب که ثبت
دیوان مظالم ظلمه شده از روی دفتر بلکه از صفحه روزگار محو نمایند -
و من بعد باین علت سولی آنچه در عهد قدیم مقرر بود هیچ چیز از رعایا
نگیرند - تفصیل آن فصول و تشریح آن ابواب مشتمل برین موجب
و معنوی بدین عنوان است که متصدیان مهمات سرکار عموم اهل شهر
خصوص عجزه و مساکین و عجزان سال خورد و خورد سالی بیوه پرورد
را بجهت چیدن گل زعفران کار بل بیکار می فرمایند - حکم اقدس
صادر شد که دیگر بتکلیف متعرض این جماعت نشده کارگران این شغل
ضروری را از سرکار خاصه شریفه مزدوری بدهند - دیگر از عهد پاستان باز
معهود بود که بر سر هر خوارشالی دو نیم دام که فلسی است بوزن
خاص می گرفتند و درین ایام چهار دام قرار یافته - مقرر شد که چون در عهد
دولت ابد پایان بعنوان زکوٰۃ و سبیل راهداری که مبلغ های کلی میشود
در سایر ممالک محروسه راه گرفت دیگر مسدود شده بجهت فروعات
جزوی که در جنب آن اموال نمودی ندارد مزاحم کسی نشده در اصل
چیزی ازین باب بوصول نرسانند - دیگر از هر موضعی بر سر هر چار صد
خوارشالی حال حاصل دو سر گوسفند حسب المقرر زمان ماضی
میگرفتند - و الحال از تعدی صوبه داران سابق در آراء قیمت هر گوسفندی
شصت و شش دام که موازی "بهی" سه گوسفند ست نقدی از رعایا
باز یافت می نمایند - حکم شد که حسب الصدور امر نفاذ قرین دستور

سابق معمول بوده درین باب دست تطاول من جمیع الوجوه کشیده دارند - دیگر در هر قریه چندین قانون گوی که بهم رسیده اند هر ساله مبلغی کلی بصیغه قانونگویی از رعایا میگیرند و ازین راه زیان بسیار بر رعایا و جاگیر داران می رسد - امر عالی بصدر پیوست که اکتفا بیگی نموده دیگران را دخل ندهند - دیگر از پیر و جوان و خورد و کلان کشتی بانان بعنوان سر شمار هفتاد و پنج دهم صیغه میربحری نام نهاده میگیرند - فرمان شد که ازین پس قانون قدیم را دستور العمل ساخته درین باب نیز ابواب بدعت مسدود سازند - و از پیران دوازده دهم و از جوانان شصت دهم و از خورد سالن سی و شش دهم زیاده نه طلبند - و ظفر خان صوبه دار ضعفا و مساکین را از بند تکالیف شاقه دوام مطالبات بیعصاب آزاد ساخته سواد فرمان قضا نشان بر لوحی از سنگ نقش نموده در مسجد جامع نصب سازد - امید که بنای بقای آن حضرت چون پایه بنیان عدل و احسان پایدار بوده اساس قواعد و قوانین معدلیت آئین آن ثانی صاحبقران سعادت قرین تا دوام دوران چرخ برین مانند بنیاد دین و داد استوار و برقرار باشد *

درینوقت لشکر خان صوبه دار دهلی که هجوم افواج عساکر شیعی دار الملک بدن او را فرو گرفته فخایر و بنگاه حواسش بیغما رفته بود - چنانچه اشتغال ضروری بدن از دست عملاً قوی و کارکنان جوارح و اعضای او کماینی بر نمی آید - چه جای آن که خود بخود نگهبانی کشوری یا سرداری لشکر را مرضی خاطر عطر خدیو هفت کشور تواند کرد - لاجرم حضرت بادشاه حقایق آگاه که گذارش حقوق وفاداران جانسپار خاصه ارباب سوابق خدمات دیرین آیتی ست در شان آن حضرت بحکم آنکه تصدی امثال این خوملت که ترددات شاقه و حرکات

عقیقه را لازم دارد و در باره آن دیرینه بنده صادق عقیده مستلزم ارتکاب
 صعوبت بسیار می شد لاجرم مشار الیه را از تعهد شغل و عمل
 نزدیک و دور بلکه از تکلیف خدمت حضور پرنور نیز معاف داشته
 از جمله سرداران لشکر دعا ساختند - و تقدیم خدمت صوبه دهلی را
 از تغییر لشکر خان نامزد اعتقاد خان ولد اعتماد الدوله فرمودند *

بیست و یکم اسفندار منزل سعادت محمل شاهزاده شاه شجاع
 از قدوم بادشاه هفت کشور رشک فرمای شرف خانم مهرانور شد -
 و شاهزاده ادب پرورد خردور امتعه هر دیار در سرتاسر رهگذر بر سبیل
 پای انداز گسترده رسم نثار بظهور آورد - و حسب الامر والا در تقوز
 پارچه اعلی و شمشیر مرصع به یمین الدوله و خلعت با چارقب بعلا می
 افضل خان و سه تن دیگر از ارکان دولت دادند - و بچندین از اعظم
 امرا خلعت با فرجی و بسایر بندها خلعت تنها مرحمت فرمودند -
 و حضرت خدیو روزگار بحکم نهایت معنایت نسبت به شاهزاده در آن
 منزل تا آخر روز بعیش و عشرت گذرانیده نعمت خاصه همانجا
 تناول فرمودند *

سرآغاز سال فرخنده ششم از سنین سعادت قرین صاحبقران ثانی

بتاریخ روز یکشنبه نهم شهر برکت بهر رمضان المبارک سال هزار
 و چهل و درهجری یعنی مبداء سال ششم از جلوس همایون حضرت
 صاحبقران دوم که انجمن جشن نوروزی بفرخی و فیروزی بر آئین
 هر سال بل هرروزه آذین پذیرفته صفحه عارض دیوار و در چهل ستون
 بارگاه گیتی پناه از نفایس و نوادر بحری و کانی زیور زینت گرفت -

خدیدو زمان یعنی نیر اعظم روی زمین صاحبقران سعادت قرین مقرون دولت و سعادت تحویل نیک اختری به برج سریر سروری نموده روی آن نمونه سپهر هشتم را از پرتو قدوم انور روکش چهارمین طایم چرخ اخضر ساختند - و سایر شاهزادهای بلند اختر و امرئی نامور از ادای کورنش و تسلیم مراسم آداب معهوده بتقدیم رسانیده هریک در مقر مقرر خود مقام گرفتند - و چون خیل کواکب ثواب بر اطراف اورنگ گردون نظیر جا گرفته صفی مانند جرگه مجره بستند - درین فرخنده روز پیشکش عبد الله خان بهادر فیروز جنگ صوبه دار بهار مشتملبر اقسام نوادر جواهر و نفایس مرصع آلات و شش زنجیر فیل و چند راس اسب کونت و پنجاه هزار روپیه نقد بابت پیشکش الله ویردیخان از نظر انور گذشت •

یازدهم ماه موافق نوزدهم رمضان خواجه ابو الحسن تربتی که سابق به دیوانی کل سرافراز بوده و درین مدت از لذت طول عمر بله عرض آن استیفاء حظ اوفر زندگی نموده درین احیان بر پایایی عمر اشراف داشت بنابر علل متعدده که عمده آنها کبر سن بود بعالم بقا رحلت نمود - چون خواجه مذکور سر حلقه فدویان دبیرین این دودمان بود چنانچه در عهد عرش آشیانی بخدمت دیوانی دکن و وزارت شاهزاده دانیال امتیاز داشت - و در اوایل زمان جنت مکانی معیر بخشی با استقلال بود بعد آن تکفل امور دیوانی در عهده تعهد او شد - لاجرم خدیو روزگار بروفات چنان معتمدی وفادار تاسف و تعسر فرموده ظفر خان خلفش را بمنصب سه هزار سوار و عنایت علم و نقاره و صوبه داری کشمیر که بنابر نیابت خواجه بار تفویض یافته بود من حیث الاصلت بدو حواله شده سرافراز و بلند آوازه ساختند - خلیل الله خان بخدمت

داروغگی توپخانه و محمد حسین بخدمت دیوانی برهانپور و میر عبد الکرم بخدمت داروغگی عمارت دار الخلافه سر بلندی یافتند - خواصخان بهتی بعنایت منصب سه هزارى دو هزار سوار از اصل و اضافه بر کام خاطر فیروز گردید - و قاضی محمد سعید کره‌روى که سابقاً سی هزار روپیه سالیانه داشت درینولا بمنصب هزارى صد سوار بلند مرتبگی یافت - از نفایسی که در فرخنده محفل نوروزی بر سبیل پیشکش گذشت مبلغ چهارده لک روپیه را بنظر قبول در آمد *

درینولا واقعه غریبه که از بدایع وقایع عالم کون و فساد در بدر سورت رو داده بود بذکر انهای مذهبان آنصوب معروض افتاد - که در خانه نائی چهار دختر از یک بطن بعرضه ظهور آمد - پس از لمحه هر چهار در مهد عالم عدم آمیدند - در این اوقات همشیره یلنگتوش بی انالیق پدر محمد خان والی بلخ باهنگ زیارت حرمین مکرمین بارض مقدس دار الخلافه اکبرآباد رسیده طواف بیت المعمور دولتخانه عظمی نمود - و صد اسب ترکی و هفتاد و پنج نفر شتر نر و ماده بختی و نه غلام قلماق که برادرش بر سبیل پیشکش همراه داده بود با هژده اسب دیگر از جانب خود بنظر اشرف در آورد - آنگاه مولانا حسن قبادیانی از اعیان دانشوران ماوراءالنهر که از روی کمال ورع و تقوی جمال علم و فضلش خال حسن عمل داشت و بهمان نیت بهماهی ایشان از آنولایت راهی شده بوده سعادت حضور انجمن والا ادراک نموده بیست و هفت راس اسب که بطریق ره آورد همراه آورده بر سبیل پیشکش کشید - مکرمت حضرت همگنان را منظور نظر عنایت و مرحمت ساخته همه را بخلمت های فاخره و عنایات مواتره نوازش فرمودند - و در خاطر انور قرار یافته بود که همگنان را هنگام رخصت کامروا نموده روانه مقصد سازند -

و لیکن بحکم آنکه مضره مذکوره بآئینیه نیت درست در قسمت کدهٔ عهد نخست از دریافت سعادت طواف اماکن شریفه بهره‌ور نشده بود هم در دار الخلافه آنجهانی گشته باوجود حرمان نصیبی از طواف حرم خدا و دریافت مکرمات خداوند بجوار رحمت ایزدی و ثواب ترحم سایهٔ مرحمت ابدی آن حضرت رسید *

بیست و دوم ماه که عید سعید رمضان مژدهٔ قدوم فتوحات ابد و نوید سعادت سرمد باولیای دولت جاوید رسانید - حضرت شاهنشاهی احمادی مراسم سنت حضرت سید المرسلین و پیروی طریقت پیشروان طریق دین نموده از پرنو حضور پرنور ساحت عیدگاه را نمونهٔ جلوهٔ گاه انوار تجلی طور ساختند - و بعد ادا نماز عید هنگام معاودت نیز بدوات و سعادت فیل سوار آهنگ دولتخانهٔ مبارک نمودند - و از طرفین آن قدر درم و دینار توده توده نثار دهگدار خدیو روزگار می شد که سایر نیازمندان را کنار و بر انبار زر گرفت و در جیب و دامن نقد مراد خرمن گردید *

درین ایام لشکر خان از دهلی آمده ملازمت نمود و چون از خدمت معاف شده بود سزاوار خان پسر مهینش از دریافت پایهٔ منصب در هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار نوازش یافت - و علم و وفای که پدرش داشت ضمیمهٔ مراحم همیمه شده فوجداری لکهی جنگل از تغیر جان نثار خان بدو سمت تفویض پذیرفت * و لطف الله پسر وسطش پایهٔ منصب هزاری چهار صد سوار سرافراز گردید - از واقعهٔ کابل بوضوح پیوست که یادگار حسین خان از کومکین صوبهٔ مذکور بموجب تجویز بخشیان دیوانکدهٔ قسمت ارزاق و اعمار داخل تعیناتیان صوبهٔ دار البقاعی جاوید گشت - و خواجه بابا از تعیناتیان لاهور بنابر سزاولی متقاضیان اجل موعود نیز بدان صوبه شتافت *

مرسول شدن خواجه قاسم مخاطب به صفدرخان بعنوان رسالت بجانب ایران

چون شاه عباس دارای ایران که کمال بصیرت و خیرت در حکمت
عملی داشت بنابر عاقبت بینی و به اندیشی ملک و دولت و رعایت
جانب سپاهی و رعیت تحریک سلسله صداقت و اخوت نسبت بحضرت
جنت مکانی می نمود و همواره هنجار مکاتبه سپرده ازین راه ابواب
یگانه و یک جهتی می کشود - و بعد از رحلت آنحضرت و جلوس
شاهباز اوج سعادت برنشیمین اورنگ خلافت همان سر رشته را نگاهداشته
برسیل استعجال بحری بیگ نام رسولی را بشتاب پرواز شاهین تیز پر
مرسول داشت - که بعد ادای تهنیت جلوس همایون بزودی معاودت
نماید تا آنگاه ایلچی معتبری که شایان ادای مراسم رسالت باشد با تحف
و هدایای نمایان بدرگاه والا ارسال یابد چنانچه سابقا سمت گذارش یافته -
چون قضیه ارتحال شاه پیش از رسیدن بحری بیگ سمت وقوع یافت
و قرار داد خاطرش بظهور نرسید قائم مقام شاه سپهر احتشام شاه صفی
اقامت مراسم معهود حید خود نموده روش پیروی ستوده پیشروان
طبقه اسلاف خویش فرایش گرفت - و همان اراده شاه بعمل آورده
محمد علی بیگ نام از عمدهای دولتخواه خود را که محل اعتماد شاه
بود برای ادای مراسم مبارکباد جلوس ابد پیوند و ارمغانی گرانمند
از اسب و شتر و سایر امتعه نفیسه ایران که سه لک روپیه قیمت داشت
ارسال داشت - لاجرم حضرت ظل سبحانی بنابر تشیید مبانی عطوفت

و تمهید قواعد مهریانی صفدر خان را که از سعادت یافتهای تربیت عهد بادشاهزادگی و بکمال متانت و سنجیدگی و شرافت ذات و صفات متصف است بجهت ادای مراسم رسالت و ایصال مراسله سامی مشتمل بر تهفیت جلوس مبارک و معدرت واقعه ناگزیر شاه و فتوحاتی که درین مدت رو داده از سایر اقران و امثال برگزیدند - و باوجود آنکه مشارالیه از بندهای معتبر مزاج دان آنحضرت بود از روی مزید اعتبار اهتمام سایر آداب گفت و گو و نشست و برخاست و اطوار کل سلوک در وقت رخصت که پانزدهم اردی بهشت اتفاق افتاد باو اشاره فرمودند - و در همان وقت رخصت بغزایت خلعت با جیغه مرصع و اسپ و فیل راس المال سرافرازی ابدیش بخشیدند - و پیشتر مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه بر سبیل مدد خرج راه بدو مرحمت فرموده بودند - با آنکه از دولت این دولتکده ابدی اتصال کمال ثروت و مالداری داشت چنانچه در رفتن و بازگشتن در نهایت تحمل زینت و زینت و سامان شایان و داد و دهش نمایان بسر برده این خدمت را نحوی که شاید و باید پایه انصراف داد - مبلغ چهار لک روپیه و کسری خرید این کشور از انواع نفایس و نوادر هندوستان برسم ارمغان شاه همراه او ارسالداشتند •

سوانح حضور پرنور هفدهم ذی قعدة محفل ختم سالیانه نواب غفران مآب که درین کشور به عرس مشهور اسپت در روضه مغروره مزین شد - و بر روی تختگاهی که کرسی اصل عمارات آن عظیمه مقدسه است اسپکهایی کلان ایستاده کرده بر حواشیع آن شامیانیهای پهناور کشیدند - و در سر تا سر آن چبوتره فرشهای ملون مصور گسترده انجمنی بهشت

آئین که جای گنجای هزار محفل نشین داشت بزیب و زینت تمام آراستند - و چون بی بدلخان داورغ زرگر خانه درین اثنا محجر زرینی که چهل هزار تواجه طلا صرف آن شده بود سر تا سر کتابه و اکثر گلهای آن بروش بدیع مینا کاری باتمام رسید با کوکبا و قندیل های طلا مینا کار بنظر انور آن سرور درآورد - و بنابر امر والا آن محجر را بر اطراف مرقد منور نصب نموده قندیلها و کوکبا را در محاذی آن آویختند - و بهنگام شام آن حظیره خطیره که در حقیقت محیط انور مغفرت است از پرتو حضور پرنور شمع شبستان خلافت عظمی مهین بانوبی حرم سلطنت کبری بادشاهزاده عالمیان بیگم صاحب نمودار فضای طور شده : و سایر بیگمان ر مخدرات سراق عظمت نیز بطواف مرقد ملایک مطاف آمده تمام شب در آنجا احیا داشتند - و بامدادان حضرت خلافت پناهتی از فیض ورود اقدس هرکت افزای آن روضه متبرکه شده تا دوپهر بآی امور نژادان در آن مکان دل نشین گذرانیدند - آنگاه بدولت خانه مراجعت نموده در آخر آفریز باز بدولت و سعادت میمنت حضور اسعد بر آن مرقد پرنور مبدول داشته تا یک پهر و یک گهری شب بدغای وفاتکه مغفرت طلب بودند - و مبلغ بیست و پنج هزار روپیه باریاب استحقاق و بیست و پنج هزار روپیه دیگر بعبایز و ارامل قسمت نموده خلعت بسیار از فرجی و شال و زر نقد بغضلا و صلحا و حفاظ و قراء که از اطراف فراهم آمده در ضمن چندین ختم قرآن مجید سبب مزید مغفرت و طلب رحمت آماده نموده بودند مرحمت فرمودند - و در آن یک شبانه روز انواع اطعمه و اشربه و شیرینی و پان و خوشبوی چند آنکه در حوصله از اهل نیاز گنجد و قیاس قدر و سنجیدن مقدار آنرا مقیاس تخمین بر نرفته میون امتحان بر نسنجد صرف شد -

چنانچه طفیلیان زله بند و فخریه بران آرمند چندان سرمایه سیرچشمی اندوختند که از دندان نمایی دندانۀ سین استغنا دهان عین طمع و دیده های شره بر دوختند *

در عرض این اوقات از بدایع اعجوبه های عالم ابداع که در ضمن مضامین وقایع صوبه کابل معروض افتاد اینکه در منزل سلیمان نام مردی از اهل آنولایت دختری تولد یافت که دوسر داشت - چنانچه یکی بر بالای ناف واقع بود که آن نیز در کمال استواری خلقت بوده همه چیز بجای خود داشت - و آن ماده فلسفه کون و مکان که همانا وجود بدشگونش چشم زخم عالم تکوینی و ایجاد بود زیاده از یکدم درد سربقا نداده هماندم درگذشت - و از عجلت خیرباد گیتی فرو گذاشت نموده زودی شر وجود خویش از عالم شهود باز دانست - در اثنای این آوان چون از افساد هوا و فساد امرجه وقوع علت و بای مفرط و طاعون عام البلوی در اکبر آباد شیوع کلی یافته بجای رسید که علامت آن در بعضی پرستاران شیستان خلافت نیز ظهور و بروز نمود - لاجرم نقل مکان موافق رای صواب آرای خدیو زمین و زمان آمده ساخت منزل ایام بادشاهزادگی آنحضرت که بیرون قلعه بر ساحل دریای جرون واقع است بنابر کشادگی و نزدیکی آب و صفای هوا از نزول انور آنسرور منور گشت - و درین ایام وبا بخاطر دقیقه یاب رسیده که چون علت شیوع طاعون چنانچه هم اکنون سمت ذکر یافت فساد هوا شدت که غالباً بدرجه سمیت می رسد و زهر مهرة رفع غایله سموم می کند آنرا درباره دفع مواد عوارض این بلیه جلیه تجربه فرمایند - اتفاقاً اگدیشیده ضمیر مغیره بعد الامتحان از میزبان آزمون درست بی آمد *

مله آوردن ژنده پیل بر بادشاهزاده هوشیار مغز
 بیدار بخت فروزنده تاج و تخت سلطان
 اورنگزیب و ثبات قدم ورزیدن آن
 سرافراز در یوا بر و برچه زدن
 در پیشانی آن پرخاش گر
 و بیان برخی
 از سوانح دیگر

سعدمدی را که حرز یمانی حفظ آسمانی باعث نگاهبانی شود
 همه اهل روی زمین بکنین او برخیزند هر آینه به هیچ طریق آفتی
 من او نگشته از هیچ ممر گردی برداشتنش ننشیند - و فرخنده بختی
 که دستیار چمایت ایزدی منصوب سپرداری گردد اگر بالفرض
 هر موی سرتیغ بر روی او کشند لا محاله سر موی آزار و اضرار
 آری منظور نظر عنایت آسمانی از گزند چشم بد اختراضرر
 یند و محفوظ ضمان حمایت خیر الحافظین از حوادث زمان در کنف
 و کف امان باشد * .

• بیت •

کسی را که ایزد نگهبان بود ، برو جمله دشوار آسان بود
 کس از نیکخواهی بخت بلند نه بیند گزند و ببیند پسند

اخترا صدق این قضیه واقع از مطلع وقوع سانحه غریبه از سوانح
 ابداع که درین نزدیکی بتازگی روی نمود ظهور می نماید - و صورت
 معنی برین وجه است که چون در تاریخ روز سه شنبه هژدهم خرداد

بنابر فرط رغبت خاطر انور خدیو هفت کشور بتمشاهی مرغوب جنگ
 فیل که در اکثر ایام هفته اتفاق می افتد - سوازی روز مبارک دو شنبه عید
 جلوس فرخنده که به ترتیب جشن عسرت خاص اختصاص دارد -
 و روز چهارشنبه که انواع نساط و انبساط بذل و اقتضای وقوع قضیه نامرضیه
 نواب مهد علیا درین روز ناممنوع است - صدور امر مطاع ثانی صاحب قران
 قرین انفاذ و اذعان آمده سرزمین ساخت پای جبروکه مبارکه منازل
 ایام بادشهرادگی محل مجادله و مصلامت دو زنده فیل بد مست
 عربده آیین گشت که هر دو از فیلهخانه سرکار خاصه شریفه بودند - یکی
 از دها دولتی دندان دار موسوم بسدهکر و دیگر اهرمن منظری بیدندان
 که بصورت سفید نامور بود - چون آن دو کوه پیکر که باد خرطوم شان
 از صور اسرافیل یاد میداد شور بامداد نشور و غوغای عرصه محشر برانگیختند
 چنانچه گوئی اکثر علامات روز رستخیز ظهور آمد - چه از حرکت آن
 دو کوه شکوه که بمثل دو بیستون بقوایم چارگانه در سیر بودند بر وفق یوم
 تسیر الجبال همانا قیامت قائم شده - و از بان صدمه خرطومها که مانند
 دو اژدهای دمان درهم پیچیده بیک نفس عالمی را بدم در می کشید
 گویا صفحه زمین و طبقات آسمان را بر طبق یوم فطوی السماء قطب السجل
 الکتب بسرعت طومار باز کرده بگردگر نوریدند - کوتاهی سخن چون
 باهم جنگ و جدال آن دو فتنه پرداز بدور و دراز کشید رفته رفته از میدان
 بر آمده تلاش کنان تا فضایی پای درشن دولخانه والا رفتند - و هیچ یک
 از آن دو زیاده سر سر از یکدیگر برنداشته از هم پای هم نیاروندند - و فیلبانان
 و سایر عمله و قلعه این شغل تدبیرات مقرره بسرحد فعل رسانیدند و فنون
 اعمال معهوده از آتشبازی و آب پاشی بعمل آوردند - چنانچه دهمدم
 آتش بازان و سقایان در میان میانجی شده چندانکه خواستند که بدمدمه

افسون چرخي آتش فشان و ملاطفت آب شعله نشان هنگام صلح فيما بين
آن دو جنگجو تند خو گرم ساخته شعله خشم آن دو آتش دش سرکش را
فرور نشانند اثری بر این مراتب مترتب نگشته بیشتر گرم کارزار شدند -
چنانچه همانا گردش چرخي دامن بر آتش ایشان میزد و مشک آب
دم بر آن میدمید - و هر چند فیلبانان کجک بر کاسه سر آن دو دیو سار
هرمن سیر زده بر سر تلاش فود آورده دل ایشان از پرخاش سودای
خام پختن گرفتند قطعاً سودی نداده بلکه همان برای سرگرمی کنش
آن دو شعله سرکش هلال کجک نعل در آتش کین می نهاد - و تنه
زبان شعله فشانش گویا زبانه آتش ستیز آن دو پرخاش گستر را تیز تر
می کرد - چون این دو خیره شد در عین جنگ و جدال بجانبی شتافته
از نظر داور دورتر افتادند بندگان حضرت اراده اسنیفا حظ نامشلی مستوفی
فرموده با سایر شاهزادهای کامگار بدولت بر اسب سوار شده رخ بر عرصه
کارزار فیلان نهاده در آن نزدیکی عین کسان ایستادند - و بادشاهزادهای
بلند اقبال بسکه بتفرج شایق بودند مطلقاً در مقام احتراز ننشده بحکم
اهتزاز متضلی سن از جای خود پیشتر شتافتند - چنانچه مهین بادشاهزاده
سلطان دارا شکوه در جانب دست راست سدهگر قرار گرفته و قوه العین
خلافت کبری شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب در سمت چپ همان
فیل توقف گزیدند - قضا در این حالت از آنجا که سلسله جنبانیهایی
قدرت قدیر است نظر بررسی مصالح کلیه و اغراض متعدده که از آنجمله
اظهار مراتب قبلیت و شایستگی شاهزاده والا گهر بلند اختر سلطان
اورنگ زیب است صورتی غریب در عرصه ظهور روی نمود - چنانچه
نزدیک بود که آسیب عین الکمال بر آن منظور نظر اقبال و قبول بر خورد -
که ناگاه در عین این وقت به فرکلبانی حمایت ربانی محفوظ و محروس

ماندند - و کیفیت این سانکه آنکه درین اثنا بفایز عادت معهود میلان -
 که در عین جدال از یکدیگر جدا شده چشم بر چشم در برابر هم می ایستند
 و از ماندگی و کلال باز مانده دیگر باز آمادگی کار را میسوند هر کدام
 بفلسفه یکدیگر باز پس آمده بودند - سدهگر چون حریف خود را دورتر دید
 از وفور بدمستی بمقام خیره چشمی و خیره دستی در آمده بر عین
 اعیان سلطنت عظمیٰ بادشاهزاده معظم سلطان اورنگ زیب که از همه بدو
 نزدیک تر بود حمله آور شد - در خلال اینحال که از فرط دهشت و غلبه
 وحشت عالمی مغلوب تحیر و مدهوش توهم شده بود - چنانچه
 نزدیک بود که بتصور اینمعنی دور از کار خلل در اسلحس تمکن کون و مکان
 راه یابد و تزلزل در بنای ثبات طبایع و ارکان افتاده زمین از جا و آسمان
 از پا در آید - چه جلی که هوش و خرد نظر گریان و صبر و شکیب حاضران
 بر جا ماند - آن کوه تمکین که تمکن جبللی صاحبقرانی بنائید از لای آسمانی
 بهم قرین داشت باوجود صغریں کمر همت و عظم عزیمت را کار
 فرموده اصلا از جا در نیامد مگر بجانب آن پرخاش گر - و مطلقا مقید
 بجای دیگر نشد جز بسوی آن عربده جو - و همدران گرمی برجه
 که در دست داشت از سر قدرت و ثبات قلب بر پیشانی آن سخت روزه که
 سفان برق نشانش زباده از چهار انگشت در کاسه سر آن اهرمن پیکر جا کرد -
 درینحال که سرتا سر تماشاگران را قرار از دل رمپده و هوش از دل پریده
 دعا بر زبان و آمین بر لبان و نظر بقبله اجابت و چشم برای اثر داشتند -
 و توجه بر حراست آن والا گهر گماشته همت بر سلامت آن نیکو محضر
 بسته بودند - چون ازین دست کاری دست بسته از آن دست پرورده
 عاطفت ید آلهی و منظور نظر عنایه نامه قنای ملاحظه نمودند همگنان
 سرانگشت اعجاب بدنشان تعجب در گرفته بلباس دعا و آمین داد

تتعیین و آفرین دادند - چون سنان برجبه در سر پر شور و شر آن بدمست
 عربده گرجا گرفت و معهذا آن زخم منکر بجای رسیده بود که درین کشور
 آنرا مستی میخوانند - لاجرم بنابر شورش مستی از سرفو بر سر خشم
 و غضب رفته باز به عربده گوی در آمد - و اسب شاهزاده عالمیان
 از وحشت نهیب آن هولناک منظر مهیب رمیده روگردان گردید -
 و دندان فیل بر کفل آن یکران آشنا شده بمجرد اندک صدمه در یکدگر
 غلطید - و آن قرّة العین آبی علوی که در حقیقت بدر بلند قدر فلک
 رفعت و اقتدار و عظمت و مقدار بود هاله زین و هلال رکاب را خالی
 ساخته چون نور نظر و فروغ مهر انور خویشنی را سبک بر زمین بر گرفت -
 و در همان گرمی مانند آفتاب جهان تاب تیغ کشیده و جبین کشاده بر سر
 آن کوه پیکر حمله آور گشت - و از طرف دیگر شاهزاده نامدار آفتاب شعاع
 شاه شجاع که درین وقت با فرخندگی کوکب بخت والا از بیت الشرف
 دولت خانه زین طلوع سعادت داشت از روی مهر برادری در مقام امداد
 برادر نیک اختر شده از جا در آمد - و از سر خشم همه تن مانند خورشید
 خاوری موی بر بدن تیغ شده مرکب برانگیخت - و با برجبه لامع
 مانند نیزه خطی خطوط شعاع آفتاب ساطع حمله بر آن اهرمن دیوانه
 نمود - چون درین حال از وفور ازدهام و شور و غوغای مردم که بتازگی
 نمونه نفخ صور و صیح نشو و ظهور نموده معاینه مانند روز رستخیز علامت
 یوم یفر المرء من اخیه نیز آشکار شده بود - چنانچه هیچکس بیکدگر
 بل برادر به برادر نمی پرداخت - و با اینمعنی از کثرت آلات آتشبازی
 مثل چرخ و بان و امثال آن که از فضای خاک اغبر تا سطح چرخ کبود
 را تیرگی غبار و سیاهی دود فرو گرفته بود چندانکه نور نظر کارگر نمی گشت
 که آتشبازی ملاحظه توانند نموده - قضا را چرخ بر پیشانی اسب آن

یکه تاز عرصه سرافرازی بر خورده - یکران مصر رنگ ابر سیر از دمدمه چرخي*
 برق اثر چراغ پا شده نزدیک بود که آن پرتو شمع دولت را بر زمین افکند -
 که درین گرمی آن فروغ چراغ دودمان صاحبقرانی و گل سرستان
 کشورستانی بسبک خیزی نسیم سحری و تغذی و تیزی شمیم گلبرگ
 طری از گلشن خانه زمین هوا گرفته بر روی زمین آشنا شدند - و از فرط
 هجوم مردم راه نیافتند که باز دیگر خود را بدان در رسانند - در همانوقت
 که آن عربده آئین حمله آور شد چون راجه جی سنگه ولد مها سنگه بیری
 راجه مان سنگه که از خانه زادن دیرین دولت کده ابد قرین به سعادت
 وفور اخلاص خالص و ارادت صفی کمال امتیاز و اختصاص دارد در میان
 عرصه سواره ایستاده بود از فرط تهور و جردلی خواست که پیاده آماده
 کار زار آن در گردد - و لیکن بظاہر تنگی وقت و عدم فسحت مجال نیافت
 که پا از رکاب خالی کرده خود را بر زمین گیرد - با آنکه مرکبش از فیل رم
 میکرد بهمان روش اسپ بر فیل انداخت و بر چپه مابند ریح خطی
 مد شهاب بر آن دیو سیر که از شدت سرعت سیر چون شعله جواله در گردش
 بود حواله نمود - چون حضرت ظل سبحانی از دور بر حقیقت معامله
 آگاهی یافتند با وجود تمکین آسمانی و تمکن و ثبات صاحب قرانی
 از جا در آمده بی اختیار شتافتند - و عالمی در جلو آن شاه سوار عرصه
 امکان پیاده رو بدان فیل نهاده درینوقت بوقت رسیدند - و از توجه
 صوری بادشاه صورت و معنی و همت باطنی آن والی ولایت ظاهر
 و باطن بدیع صورتی رو نمود که بی آنکه با آن پر خاش جو روبرو شوند
 او پشت داده بطرفی دیگر رفت - و تصویر علت صوری اینمعنی آنکه
 درین حال صورت سندر خضم او هریف خود را در عرصه نبرد از خود
 غافل دید - و فرصت فوت نه کرده از سه قوت و قدرت تمام رو بسوی هم نبد

خود آورد - و سدهگر دیگر وقت نیافت که متوجه شاهزاده تهور نهاد گردد -
 بنابراین با خصم خود مولجه گردیده هر دو رفته رفته بطرف دیگر شتافتند -
 و آن در منظور نظر نگاهبانی ایزدی و منصور نصرت سرمدی چون
 از توجه صوری حضرت ظل الهی آگاهی یافتند معاودت نموده مصحوب
 عون و صون عالم بالا بخدمت والد والا قدر رسیدند - و بعد از تقدیم سپاس
 عنایت الهی و عاطفت نامتناهی آنحضرت بآداب معهوده ادای شکر
 همراهی همت کارگر و توجه کار ساز بادشاهی نموده زمین بوس شکرانه
 بجا آوردند - چون آنحضرت از پرتو انوار دیدار فرخنده آثار آن در والا گهر
 سبحان خلافت که در عین الکمال از آفت گزند چشم بد اختر محفوظ
 مانده بودند طبقات سبعه بصربیت را به کحل الجواهر بینش افزای
 عبرت و خبرت آمده کمال قدرت حضرت آفریدگار عالم را مجسم و مصور
 بنظر حقیقت نگر درآوردند* و نخست سجدهات شکرانه در اقرار این مایه
 عنایت بیکرانه بظهور رسانیدند آنگاه زبان بتحسین و آفرین و آغوش
 عاطفت از سر مرحمت بنوازش شاهزادگان کشوده زمانی نیک هر دورا
 در آغوش عنایت داشتند - خصوص گرامی شاهزاده کامل نصیب سلطان
 اورنگ زیب که باوجود این مرتبه صغیر سن مصدر این مرتبه دلیری شده
 بودند که اگر رستم دستان بجای آن دست پرورد قدرت بودی هر آینه
 از جا رفته بیدست و پا شدی و این مایه تمکین و این پایه ثبات قدم نورزدی
 بیشتر مشمول مراتب مراحم و عواطف گشتند - و در همان روز بخلعت
 خاص و خطاب بهادری اختصاص پذیرفتند - حضرت شاهنشاهی و سایر
 ارباب مناصب والا و بندهای روشناس درگاه معلی از در ادای شکرانه
 در آمده ابواب تصدقات بر روی ابواب نیاز کشودند - و انواع خیرات
 و مبرات بظهور آورده اموال بپیشمار بر اصحاب استحقاق قسمت کردند

و برفاء اقسام ندر و عهود که در آن حال تمهید داده بودند این وقت قیا نمودند - و در جشن وزن قمری آن فرخنده اختر برج اقبال که روز بیست و یکم خوداد مطابق روز جمعه دوم نپی حجه سال هزار و چهل و دو هجری رو داد حضرت ظل سبحانی سایه رحمت بر ساحت قابلیت و استعداد آن گرانمایه در درج اقبال و قبول گسوده نخست در محفل خاص و عام آن شاهزاده والا گهر عالی مقدار را با طلای نل وزن فرمودند و مبلغ پنجهزار اشرفی که هموزن آن گرانمایه گوهر صدف خلافت و شرافت آمده تسلیم ده تن از معتمدان نمودند که بر ارباب استحقاق تقسیم نمایند - آنگاه شمشیر مرصع و خنجر مرصع با بمولکتره و سپر با یراق مرصع و برجینه مرصع و عقدی گرانمایه منتظم از مروارید و لعل و زمرد در کمال نفاست و گرانمایگی و یاراد مرصع و ناز و بند مرصع بالماس و جیفه مرصع و چند انگشتری فیمنی و دو اسب متبحر که یکی از آنها سرافراز ناموز مرین بزین مرصع و دیگر مطلق بزین طلا و [سوره سند] نام فیل خاصگی با ماده فیل که قیمت مجموع پیرلک رویه کشید مرحمت نموده ان شایسته اقسام عواطف بادشاهی را با انواع مراسم دیگر نوازش فرمودند - و از همه این مراتب نمایان تفویض پاینده والا و مرقبه عظمی ثبت نمودن نشان رسالت خود بر ظهر فرمانهای عظیم الشان و ختم آن بخاتم فرخنده رقم خویش بود که در همین انجمن خیر انجام ضمیمه این مرتبه عواطف عمیمه شد - و دومین خجسته روز عشرت آموز که بز خاص انعقاد یافته رسم طرب عام شده بود سایر معنی طرازان پارسی زبان از نثار و نظام و همچنین جمیع سخنوران این کشور قلاید تصاید

عرا و مثنویات و عقود داستانهای منظومه و مرسلات رسایل منظومه در سلک نظم کشیده تا روز نشور زینت اعناق و صدوز ابنای روزگار ساختند - و همگی از عطایلی بادشاهانه بکام خاطر رسیده سرمایه بی نیازی جاوید اندوختند - از جمله شعرا سعیدای گیلانی مخاطب به بی بدل خان که در فنون استعداد خاصه در فن شاعری از کل اهل روزگار امتیاز کلی دارد - چنانچه حقیقتاً درین مراتب بی بدل عهد خود ست - داستانی رنگین در رشته نظم انظام داده بعضی عالی رسانید - و از تحسین طبع همایون محسن آمده خود بزر موزون و کلام گوهر نظامش را عقد لایق منضود مقرون گردید - و مبلغ پنجهزار روپیه که در کف نرازو وزن موازی او شده بود با هزار روپیه دیگر که گنجور از روی دور بینی بحضور آورده بود بدو مرحمت شد - و سخن سنج نکته پرداز بعنی ترانه طراز گلشن راز طابابی کلیم نیز شاهد این دامتان بدیع را در صورت نظم بحلیه معانی رنگین و حله الفاظ گوهر آگین آراسته در نظر اهل شهر جلوه نمود داد - چون بمسامع ایستادگان حضور والا که رافغان حقایق سخن و مشرفان دقایق این فن اند رسانیدند منظور نظر افدس و مطبوع طبع دقیقه رس شده اسنحسان و آفرین بسیار و احسان و تحسین بی شمار درباره او قرین یکدگر افتاد *

بیان چگونگی فتح حصار رفیع مقدار دولت آباد
 بکلید سعی مهلبت خان و دیگر اولیای
 دولت ابد پیوند

هر صاحب سعادت که از بهر عهد فطرت و روز الست فیروزی
 نصیب و نصرت روزی مخلوق گرفته باشد - و نصرت آسمانی بهمراهی

موركب مسعودش پيمان بيعت بسته - هر آئينه ابواب نيك بخني
 و روز بهي بدستيلري تايد روز بروز بر روی روزگار هواخواهان آن گامگار
 كشيد - و فتوحات تازه و فيوضات بي اندازه ساعت بساعت از عالم بالا
 رو نموده چون دولت پادار آن بيدار بخت پاي خود قرين دولت
 و سعادت بر در آيد - چنانچه به سلسله جنباني اقبال حضرت صاحبقراني
 درينوا فتح آسماني از قهر اعدا و كشيش قلاع حصينه نصيب اوليای
 دولت جاويد قرين گرديد - منزل قلاع نامي آن ديوار بتخصيص قلعه
 دولت آباد که از حصون^۱ [معتبر]^۲ سرزمين دکن است - که در آن ملک
 بصصارت و محکمي ضرب المثل و کشاد آن از مبداء بنلي اين دير
 کهن بنياد تا اين روزگار سلاطين کشورگير^۳ا بروز بازو ميسر نيامده - چه آن
 حصن سپهر نظير بر قلعه کوهی البرز شکوه از اوج نا حضيض و کفکوه
 نا خاک ريز از سنگ سياه اساس يافته - و دور^۴ ديوارش که گرده نه سپهر
 است بنداري دست قدرت رباني سپهری ديگر بر زمين نمودار ساخته -
 خارا نراشان فرهاد پيشه بمثبته او را طاف و املس نموده اند که نظر از سر تا
 پا هيچ جا بند نمي شود - و آرزوی فتح آن که جز بتايد آسماني
 در حيز امکن وقوع پذير نتواند شد محاط کمند تصور سلاطين افلق کشا
 نمي گردد - چه قلعه مذکور مشتمل است بر هشت حصار از آنجمله چهار
 باره که علو درجه هريک با پايه رفعت همت بلند و بخت ارجمند
 دوش بدوش است بر فراز کوه واقع شده - و چهار ديگر که سنگيني بنياد
 آن با متانت اساس فکر دانا و رای خردمند هم آغوش است در دامان
 کوه چون درواير آسمان بر دور يکديگر در آمده - باره اولين که نامور بعنبر کوت
 است اساس نهاد^۵ عنبر حبشي است - دومين بمها کوت و سومين

بکالا کوت ازین عالم هریک بنامی مشهور است - و دروا آن کوه فلک
 شکوه پنجهزار ذراع شرعی است بارتفاع یکصد و چهل ذراع در نهایت
 عانی و شغابی - و بر اطراف آن خندقی بعرض چهل ذراع و عمق
 سی ذراع در سنگ فرو برده اند که ملاحظه بسط ساختش دیده نظر گیان را
 حیرت آرد - و از دامان کوه راهی مستعمل برزین پایی بی پایان
 در غایت نفکی و تاریکی مانند راه کوچه زلف بتان پیچ در پیچ همه چ
 از درون کوه بالا رفته در دوری و درازی برنگ طول امل از باب طمع بی حساب
 تا آخر نمی رسد - و از همه بدیع تر آنکه طبقه بالا که جز این راه ندارد
 بی روشنائی مشعل و چراغ راه آن نتوان یافت - و از سمت پائین
 بدروازه آهنی بند شده از بالا بنا به پائین بر دهن آن راه آهن انداخته
 اند - یعنی اگر بمقتضای قضایای روزگار دست از همه سو کوتاه گشته
 بجای نرسد و معامله بجنک پیش برود افکشت و آتش بسیلری
 بزیور آن اهریخته به نهجی آفریده و تابناک سازند که از جوش حرارت
 و شراره شرارت سرا بر آن دهکدر مانند دهلیز سر بخار انگیز گشته سمند
 را مجال گذار از آن محال نماید - اگرچه از مبداء بنای آن جز بانی
 کهن دیر دنیا دیگری اطلاع ندارد اما به گمان هفود هزار قرن پیش ازین
 بنا نهاده دیوان است - الحق عقل گواهی می دهد که شاید پیش از
 آفرینش ابو البشر استن نهاده دیوان باشد - چه بعد از ملاحظه نظر هیچ
 خردمندی را باور نمی آید که اینگونه بنیانی غریب ساخته و پرداخته
 بشر تواند بود - از قدیم الدهر تا عهد سلطان تعلق که پس از محاصره
 مدت مدید دیار بی تو فیق آسمانی و تائید عالم بالا دست بر آن یافته
 دیگری بچیرگی بر آن مسئولی نشده - مگر اولیای دولت حضرت
 صاحبزادان ثانی که به نیروی آیات اقبال بلند و بزرایم عظیمه که تاثیر اسمی

آلهی دارند طلسم قدیم این کهن دژ را درهم شکستند - کیفیت این واقعه واقعی و علت صوری این معنی تقدیری آنکه چون فتح خان بسر عذر حبشی چندی پیش ازین بمقتضای پیش بینی و به اندیشی و چه بحکم بیچارگی و اضطرار بندگی درگاه جهان پناه اختیار نموده ولی نعمت سابق خود نظام الملک را راهی دارالملک فنا گردانید - و بقصد اظهار ارادت و اخلاص عبدالرسول بسر خود را تا پیشکش گرانمزد بدرگاه عالم پناه فرستاده این معنی را وسیله شفاعت و میانجی استعفا ساخت - حضرت خلافت مرتبت معدت او را در پذیرفته بعضی از محال متعلقه اش که بساهو بهونسله مرحمت نموده بودند بظاہر انباج درخواه او بدو مرحمت نمودند - و این معنی که موجب بی اعتباری و سبب سبکی ساهو تباہی رای بود بر آن رو سیاه گرلن آمده از فرط سبکسری و نهی مغزی پیوند امید از سر رشته دولت جاوید که بدشت آورده بود گسست و از راه ناسپاسی رو گردان شده به عادل خان پیوست - و خلی ساده دل سلیم الصدر آن مصدر افعال ذمیمه را بولایت خود راه و در حمایت خود پناه داده بسخنان ساده فریب دور از راه او از جا رفته از راه ناعاقبت اندیشی تسخیر دولت آباد و کسر صولت فتح خان را نصب العین ساخت - و جمعی از سرکردهای لشکر نقره اثر خود را نامزد انوارام این مهم نموده باه کوهی بی سرو پا همراه او فرستاد - چون عمدهای نظام الملک از فتح خان بسبب بیمان شکنی و سست عهدی او رمیده خاطر شده بودند او نیز از بدگمانیها و تباہ اندیشیها که لازمه غدارانست خاطر از ایشان جمع نداشت - بظاہر آن به مهابت خان خاننخانان نوشت که چون درینخواه مردم عادلخان بتحریک ساهم سیاهرو مصدر حاکم ناہنجار شده بمقام دستخلاف دولت آباد درآمد؛

اند - چنانچه بالفعل از روی استقلال تام و نیروی قوت و قدرت تمام سرتا سر آنحصار را در حیطه محاصره دارند - و از قلت غله و کثرت قحط و غلا کار بدان حد کشیده که بر قلعه استیلا یابند - درین صورت خلاص این اخلاص آئین ارادت سرشت که بظاہر مفتضلی سرنوشت نیک جبّه عبودیت دیرین را از سرفو بدافع بندگی زینت داده بردمت همت اولیای دولت ابد فرین لازم است - یغین که مسارع در الترام طریقه نومک و مساعدت که عین دولتخواهی است منظور خواهند داشت - چون خانقاران برین اتفاق حسن که نتیجه اوضاع متوافق و انظار متناسب افلاک و انجم بود اشراف و اطلاع یافت بکارفرمائی همت عالی و کار طلبی اخلاص نخست خانزمن خلف الصدق خود را با فوجی جرار از اولیای دولت ابد طراز بر سر مخالفان بر سبیل منفعه راهی ساخت - و خود نیز بتاریخ بیست و دوم دی ماه با بیت صدق و رای صائب و اندیشه درست و عزم نافذ از دنبال بطریق اسعجال روانه شد - چون خان زمان با اعتماد عون و صون الهی و اعتضاد اقبال بادشاهی بآراستگی موج و پیروانگی صفوف روانه شده بود همین که طلیعه هراول از کپوه پهلومری گذاره شد ساهو و ندوله و انکس خان و غیره سرداران با هست هراو سوار جرار به بلندی برآمده صف آرا گشتند - و باوجود کمال عدم ثبات قدم پایمردی برکاب پایداری نموده باندازه دستبازی سرگرم بان اندازی شدند - درین حال دلیر همت و لهراسپ برادران خانزمن با سایر همراهان بادپایان شعله شتاب را با آتش افروزی خلر مهمیر سرعت انگیز کرم عنان ساخته جلوریز بعرمه ستیز آوردند - و هزیران بیسته ستیز همدست یکدیگر شده جنگ به خون ریزی آن روایه موشان دغا پیشه نیز نمودند - در عین این حال که جنگ از هر دو سو ترازو گشته عالمی متعقب یکدیگر بعالم دیگر

روانه می شد - و معامله به نیروی سر پنجه و زور بازو افتاده دلاران مخالف و موافق بر سر آن پله ملایه قدر و مقدار دلییری یکدگر می سنجیدند - و هر کرا کفه پردلی گرانبار تر بود جلی خویشتر را نگاهداشته - سبکسران خسک مفر از ادای حق برابر می سر باز می زدند - بیک ناگاه نصرت آسمانی موافقت موافقان بجا آورده عزیز را پای ثبات از جا رفت - و از هجوم جنود رعب طریقه فرار که همواره آن هنجار ناهمواری سپر این گروه نابکار است پیموده تا نالاب کهری بهمان پا تاختند - و موکب سعادت تا آن موضع همه جا مراسم نعاغب بجا آورده در اثنای تعاقب تیر جمعی کتیرا بی سرو پی سپر ساختند - و بعد ازین فتح نمایان سرداران عادل خان را پای تمکن برجا نمائده ثبات قدم را خیر باد گفتند - و بما فتح خان ابواب موافقت مفتوح داشته پیغام دادند که چون اصل پیسنهاد افواج بادشاهی اسنیصال بنیاد دولت نظام الملک و استیخلاص حصار دولت آباد است که نستخیر ولایات دکن منفرع به آن میگرد - و این معنی که عنقریب بچهره کشائی اقبال صورت بشنه چون بالآخر منجز به نزلزل بنیان خانواده عادل خان می شود بهیچ وجه مرضی ما نیست - و صلاح طرفین در فواعد عهد و میثاق ما که اولیای دولت این دو سلسله ایم انحصار دارد - انسب انسب که به نسید مبانی صلح برداخته از مصالح اتحاد و اتفاق اساس دولت این دو خانواده را استوار می نمیم - و بنابراین برای بنای اساس آشنی از هر دو سو طرح اظهار یک جهتی انداخته بهمه جهت رنگ شعار یگرنکی ریختند - و بمیانجی رسل و رسائل عقد بیعت بمیان آورده وثایق پیمان را بایمان موکد گردانیدند - که ازین پس طریقه وفا و وفای پیشی گرفته در رسانیدن رسا آذوقه و ادای مراسم مدد دقایق همراهی بدرجه کمال رسانند - و دم نقد از تعهد تسلیم سه لک هون

فتح الباب سایر ابواب امداد و اعانت بجا آرند - فتح خان که از قلعه روزگار باز مدار بر بد عهدي و پيمان شکنی نهاده بيعتی را داشکسته نگذاشته بود مگر میثاقی که در عهد قطب نصرت بانگاهداشت سر رشته خلاف و نفای بسته همان را درست نگاهداشته بود مغرب و دستل ايشان بازي خورده بآن بد اندیشان که در حقیقت ناراستان بودند همدست و همدستان شده از سر پلاس گفته و پذیرفته خویش در گذشته سر رشته بهبود وقت را از دست داده - و بنجود آنکه وفدان آذوقه قلعه در پایت بود که چار پیلان ايشان یکسر از دست رفته بودند از نهدات مردم عادل خان درباره نگاهداشت حصار بر سر ثبات قدمی که مقدم سر منزل عدم بود پا محکم نموده و بیجا پوریان بد عهد خاطر جمع نموده از سرفرو در صدد آوردن رسد غله و کسپیدن آذوقه بقلعه شدند - چون خبر نفیض عهد فتح خان در ظرفرنگر به خانفغان رسید بنابر تحریک عیرت و تحریص حمیت یکباره در پی جلوة گری این کار شده همت کار گرا در باره تنبیه ان سبک سر بل گوشمال سرتا سر آن بهی معزان غنوده خرد کار فرموده نصرت بغان زمان نوشت " که قبل از رسیدن سایر موکب اقبال ان حصار را از روی کمال اقتدار و استقلال قبل نماید - و از سر و دل بر کار سازی بیت خالص و عزم راسخ و همت نافذ و رای صائب بسته عدو بندگی و قلعه کسان پیس نهاد سازد - و چون از فسحت دستگاه فحط و علا سباحث کار بر اهل حصار تنگ گشته بنابر آن ردوله و ساهو معهور بنظام پور آمده در پی سامان و سر انجام قلعه اند - اول بر سر ايشان ترکناز آورده ان بد اندیشان را ازینجا بیجا کند و خود در جای ايشان اقامت نموده باشد طریق تنگ گبری و تضییق محاصره در صدد انسداد مختار ج و مدا خان قلعه باشد - که مبدا مخالفان ناگهان آذوقه ازین ممر به متحصنان رسانند - و شاید که ازین راه گروه مضدول ابواب

طلب امان مفتوح دارند - اگر تا رسیدن اینجانب سیملی مه‌صود در آئینه
 وقوع چهره نما گشته همگنان از در اسیمان در آیفند درین صورت زمینها از
 ایشان دریغ ندارد - و الا فرمانروای ذیغ بی زمینها را بر ایسان حکم سازد -
 چون نوشته بخان زمان رسید بسرعت تمام به نظام پور آمده قنده پڑوهان
 را از حوالی دولت آباد برآورد - و خلی از شنیدن این خبر و فقدان
 قوت و قوت هلاک و نوار خویش در آئینه روزگار معائنه دیده به
 کارفرمایی ادبار و راهنمایی اندیشه دور از کار دل نهاد مرگ شده دیگر باره
 بمقام استحکام برج و باره در آمد - و خیریت خان عم رندوله خان را که
 سپه سالار عادلخان بود ناسیصد سوار بدرون قلعه طلبید - درین ایام
 خانگهان نیز بتاریخ بیست و یکم اسفند در دولت آباد پیوسته روز دیگر
 دور دایره حصار را پی سپر باره باد رفتار ساخت - و همگی اطراف و اکناف
 آنرا باحاطه پرکار نظردقت نگر در آورده کیفیت حقایق آنرا از قرار واقع
 تصور نموده - آنگاه جگراچ را در خانه فتنه خلی بدخواره بناکچهری جلی
 داده دروازه نظام پور را بخان زمان و دروازه پتن را به بصیری خان سپرد -
 و کاغذی واره نزدیک بحوض قتلوه که کاغذ دولت آبادی مشهور را کاغذگران
 آن قریه می سازند باهتمام دلیر همت و جمعی از مردم کار طلب مهر
 ساخت - و خود در خانه نظام الملک که متصل بقلعه در نظام پور واقع است
 اقامت گزید - و دیگر چلی نیز ملجها بجای استوار ساخته قلعه را از
 روی ظاهر باحاطه دلیران بلند همت باطناً باحاطه همت دلیرانه محاصر
 نموده - و از سر نو کمر بعد بندگی و قلعه کشائی بسته نهی مایحتاج
 و در بایست وقت از ساختن سرکوب و جواله و زینه و امثال اینم
 پیش نهاد نمود - و خان زمان را با پنج هزار سوار جرار جنگجوی نبرد آزه
 معد نمود که بیوسته مستعد کار و آماده بیگاز بود - و هر ملجاری را :

مدد کار درکار داشته باشد با در رکیب در آورده بستانب سیلاب سر در نشیب روی بدان سو آرد - چون سرکوب آن حصار در کوهی که پیش روی کاندی واره واقع است انحصار داشت - بصوابدید سپه سالار شهامت شعار توپهای راست آهنگ درست انداز دوزرس ازدها نفس که بدمی عالمی برهم زده جبال البرز مثال از بیخ و بن میکنند - و بیکففس بارهای سبعة سپهر چنبري افکنده بروج دوازده گانه چرخ اطلس را در بکدر می شکفند - کار گذاران حيله پروز و منصوبه ساز ناستعمال فنون نیرنگ و فسون باضم انواع حیل ریاضیه و جر ائقال چندین کوه آهنین و زرین را بفراز آن کوه خارا بر آورده نصب نمودند - و چون سپه سالار توپها را حسب المدعا جابجا قرار داده خاطر آزرین ممر جمع نمود جمعی را به نگهبانی ایشان برگماشته لهراسیب را باهتمام ایشان و کارفرمائی عملی توپخانه بازداشت - و از آن جانب نیز فتح خان بسرائجام مصالح قلعه داری و استحکام دادن باره و مسدود ساختن مختار ج ز مدخل پرداخته نظام الملک را در کالا کوت باز داشت - و خود در مهاکوت جای اقامت گزیده همگی مردم را درون حصار عنبر کوت اساس نهاده عنبر که محیط بیرون شهر است گذاشت - چون قلعه اصل دولت آباد که مانند سبکش کاف کوه بر قلعه کوهی قاف شکوه سمت وقوع یافته بنابر آن از حراست و نگهبانی بی نیاز است چنانچه چندی از تفنگچیان همواره آنجا می باشند درین وقت نیز برفق دستور معهود بهمان اکتفا نمود - - مجمل درین ایام که روز بازار محاصره رونق تمام داشت و پیوسته هنگامه مقاتله و مجادله و مواجهه و مقابله از بیرون و درون گرم بوده طرفین داد داز و گیر و زد و خورد می دادند - باوجود آنکه در برج رباره قلعه انواع آلات آتشبازی از توپ و تفنگ و بادلیج و ضربزن و امثال اینها بسرکاری عملی این امر که پیوسته بر سر کار خود جد و

جهت داشتند در کار خود سراسر است بود - بهادران عظیم بنجوری گرم نگار
 بودند که نفس کشیدن در ضمن دم زدن و آرمیدن در عین طپیدن بعمل
 می آوردند - چنانچه هر چند دود از نهاد و دم از جان و شعله از دهان
 ایشان بر می آمد بیشتر سرگرم شغل خویش می شدند - درین حال
 قطعاً بهادران جان سپار و اولیلی دولت پادار در برابر ثبات قدم از دست
 نمی دادند و به پیشرفت کار مقید شده مطلقاً در جان فشانی پای کم
 نمی آوردند *

از سوانح این ایام روگردانی یافتن خان نابخورد و قوت است از
 سعادت دوجاهانی - و کیفیت معنی مذکور این صورت داشت که چون
 قلعه دولت آباد مشرف بر استیلا شد آن تیره درون از راه اخلاص
 باطنی که به سلسله نظام الملک داشت و میدانست که این مقدمه باعث
 تخریب مطلق و استیصال بر اهل آن دودمان میشود بخاطر ناقص آورد که
 از هر راه که رودد زیاد بر امکان کوشیده نگذارند که این مهملی صورت
 بزد و این امر واقعی که تقدیر بر آن رفته بوقوع پیوندد - و چون کاری که
 بالفعل در قوت افندار او بود در رسانیدن آذوقه بدان حصار و امداد اهل
 آن که به تفنگچی انحصار داشت - لاجرم مکر این اندام دور از کار نمود
 و غایت مقدور خود را بفعل آورد و لیکن اراده نارس او از فط ضبط و ربط
 خانخانان صورت نه بسته بر وفق مدعا بظهور فرسید - و آنانکه چندین مرتبه
 از اردو بازار آن نلکار حسب الاستیلاب او غله می بردند گرفتار گشتند -
 از آنجا که مدار سالاری سپاه بر مدارا و انعام عین است خانخانان بحکم
 اقتضای وقت این معنی را بر روی او نیاروده مقرر ساخت که حمله آن
 بار و عمل این کار هر بار که گرفتار آیند همچنان بقتل رسانند - با آنکه مکر
 خون گرفته چند دستگیر شده یاسا رسیدند و خبر بآن آشفته معر و خفته

خرد رسید بدین مایه تنبیهات اصلاً متنبه نگشت - و بحکم ناپخته کارهای افدیشه، خام همان سر رشته را از دست نداده بر سر پیش نهاد پیشینه می بود - تا آنکه از خار خار داعیه مدکوره که باعث خلط خاطر آن نابکار شده بود کار بجای رسید که کچه این نفاق مخفی نحوی گل کرد و بخیه این راز نهفته آن گونه بر روی روز افتاد - که خانخانان را باوجود این مرتبه اغماص عین سر رشته اختیار پوشیده گذاشتن و در لباس نگاهداشتن آن سر مستور از دست رفت - و رفته رفته شهرت کرده گفته گفته باو رسید - و باوجود آنکه از جانب خانخانان هنوز این معنی بروز نکرده بود بظاہر لازم خیانت و خوف و حذر ندر یکبارگی ناسپاسی و حرام نمکی بر خود روا داشته از سر اضطراب قرار اختیار کرد - و از همراهی موکب اقبال بریده با همگی مردم و بنگاه خود بخیل عادل خان پیوست - و چون بسبب عدم آذوقه کار بر فتح خان به تنگی کشید بیجاپوریان بخاطر آوردند که بهر وجه که رو دهد علم باو رسانند - بظاہرین قرار داد هنگام شام با قریب چهار صد گاو غله بار بفواحي معسکر اقبال آمده آهنگ دخول قلعه نمودند - و هنگام نصف شب در وفی که خان زمان باهتمام ملچار شتافته بود بیخبر بر سر منزل او ریدوله و فرهاد و بهلول و ساهو با قریب چهار هزار سوار ریختند - راو ستر سال که خان مدکور دهبانی بنگاه ملچار خود را بدو اندک ملحه مردم از سپاهان خود باز گذاشته بود با راجپوتان خویش و مردم خان زمان رو بمقابلت ایشان آورده مردانه کوشید - و بضرب تیر و نفنگ دمار از روزگار ایشان پر آورده کارستانی غریب بر روی کار آورد - چنانچه باوجود قلت عدد اولیای دولت و کثرت اعدا جمعی کثیر مثل برادرزاده بهلول و چند نامدار دیگر او آن بادسلان آتشی بر خاک هلاک افتادند - و بافی مخدول و منکوب رو براو فرار آورده هزیمت را

نوعی از غنیمت شمردند - و درین دستبازی مالتی بسزا یافته دوسه روز
 سر بگریبان فرو برده پای بدامان کشیدند - گریختگان بی آرم هفکام نصف
 شب بعد از سه روز باز نزدیک عسکر پیروزی نمودار گشتند - خانخانان
 تاکید نمود که زمین پراز کربوه و مفاک است افواج فلهه یسال بسته
 بر جای خود بایستند تا مخازیل شوخی کرده از جای خود پیش نیایند
 و جلو نیندازند - دلبران معرکه هیجا بموجب قرار داد آملده کارزار گشتند -
 و ده نوردان وادی فنا عیان یافته نزد یاقوت و رندوله که متصل نظام پور
 متردد نشسته بودند رفتند - و همانوقت مجلس کنگاش آراسته از سرزنش
 یاقوت مردود و سپاه بیجاپور از آمد و شد باتمام و سواری هر روزه
 و خودنمایی از دور مانده باز در عین گرمگاه روز که سرداران عسکر فیروز از همه
 رهگذار آسوده خاطر در منازل خویش آرمیده بودند باتفاق یکدیگر دلیوانه
 بر سر خیمه و خرگاه دلیر همت ریختند - و از خاطر بعون و صون آلهی
 و همراهی اقبال بادشاهی جمع نموده با جمیعست قلیل سرگرم مقبله
 و مواجهه شد - اتفاقاً نخست از صف اهل نفاق و خلایب خوره گرفته
 که پیمان زندگانی او از درد محنت لبریز و کاسه سس از باده غرور و پندار
 سرشار بود باد جبروت در بروت انداخته بمرصه مصاف ناخت و ببانگ
 بلند درخواست مبارزت به پرتی راج رانهور نمود - و او را تهور راجپوتی
 عمده دواعی اجابت ملتمس آن مدعی گفته بار و برپو شد - چون
 پرتی راج را روز سرپنجه و نیروی بازو از همراهی اقبال کارساز حضرت
 ظل آلهی بود در اندک فرصتی برو غالب آمد - و با دوتن دیگر
 که به امداد آن اجل رسیده شتافتند و قار رسیدن ایسان آن نابکار بجهنم
 رسیده بود فاجله بار هم نبرد شدند - نهار در آویخته همان اعتضاد سر هر دو
 از تن برداشت - درین اثنا مرزا لهر ادیب با فوج خود آمده بدلیز همت

پیوست - و طرفین از مرط کشش و کوشش پیوند تن از جان یکدیگر گسسته شعلهای آتش بیخ کین با بارچ فلک رسانیدند - و از روی کمال استقلال و اقتدار باهم در آریخته از غایت زد و خورد در معرکه جانفشانی و سر بازی سرگرمی دیگر اندوختند - چنانچه در یکدم از اثر فسون همروانی و خاصیت افسانه خوانی سنان تیز زبان بسی خون گرفته را خواب مرگ فرو گرفته تا بامداد روز نشو و خفتند - و در نیم نفس بسی سرکشان که مانند پست همتان فنگ قرار با خود قرار نداده خود را باتش تیغ شعله بار دلاوران نهور شعار زده بودند باتش حمیت جاهلیت سوختند - بالاخر از مهیب عنایت ربانی نسیم نصرت بر گلشن اقبال حضرت شاهنشاهی وزیدن گرفت - و افواج غنیم خدایان شعار که درحقیقت خار راه کشایش کار بودند گل عار قرار بر سر زده رو بواندی هزیمت نهادند - و بهادران بوسیل تعاقب چند گروه از عقب ایشان شتافته گروهی انبیره را در عین هزیمت به دار البوار راهی ساختند - در اثنای این حال چون خابخبران اطلاع یافت که بیست هزار گاو غله با سیصد و پنجاه سوار از بندهای درگاه در ظفر نکر رسیده از ملاحظه دستبرد غنیم که مانند اندیشه خود در آن سر زمین پراکنده شده اند یاری رسیدن خود به لشکر ظفر اثر ندارند - سپه سالار مبارز خان و نظر بهادر و راو دودا را بجهت آوردن آن فرستادند و بنابر احتیاط خانزمان بهادر را نیز از عقب راهی ساخت - بهلول و ساهو و عبده مغدولان با فوجی گران سنگ بآهنگ قطع طریق بهادران راهی گشته با خان زمان روبرو گشتند - و جنگی عظیم در پیوسته دلیران کوه و قار بباد حمله مصرع اثر گرد از بنیاد وجود نابود آن خیل سبکتر بادسلار بو انکیخته بهر طرف که یومی آوردند جمعی کثیر را عرضه تیغ بیدریغ می ساختند و از صدمهای سخت

سنگ تفرقه در میان ارواح و اجسام آن خاکساران آسی سرشت انداخته از دست بردهای پی در پی کار بجای رسانیدند که هیچ خون گرفته را از روی پیش آمدن در عرصه گاه خاطر جلوه نمی نمود چه جلی آنکه پای جرات و جلالت از خانه رکاب فرا پیش گدازد - و هیچ سر گذشته را از فرط افسردگی دست گیر امل بلکام گیری نمی گرانید تا بگرم ساختن عنان مرکبان چه رسد - مجمل از سه بهر روز تا دو گهری شب هنگام جنگ تیر و تفنگ و نیزه و شمشیر گرم بوده جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند و اکثر زخمهای منکر برداشتنند - و از موافقان چندنی که یکه تاز عرصه تیز جلویی و پیش روی بودند به برداشتن جراحت های کاری که همانا التمغای اقطاع ابدی نیکنامی و کامریمت فرمان یافتند - و در پایان امر چون سرداران غنیم دیدند که در عرصه کارزار از پیکار بهادران جز خوردن زخمهای کاری بری بر نمیدارند و سوای بغل زدن مردم کاری نمی سازند - ناچار بتگ و تاجان بیرون برده خود به پناه کوه انداختند - بهلول معذول که سو کچ اندیشان و ناراستان بود و مکر دوستان او در داستانها ضرب المثل این خیال خام بخت که بدولت آباد شتافته به خانخانان که در آنولا اکثر مردم کار آمدنی را برای آوردن رسد از خود جدا ساخته خود باندک سپاهی در اردو مانده بود دستبردنی نمایان نماید - بنابراین رای ناصواب دست از جنگ کوتاه ساخته مشقت دولت آباد پیش گرفت - خان منصوبه بین بیدش اندیش از فرط پردلی بواهی تدبیر که در امثال این احوال عین نیکو محضر است ره برده یقین دانست که خویشتن داری و پهلوی تهی کردن آن دغا بیست حریف پر فن از پرخاش جوئی خالی از عذر سکالی نیست - و بنابراین آنکه از کمی مدد سپه سالار و مکاری آن غدار پر کار آگاهی داشت بمجرد اندک جولان اسب

اندیشه راه به پیشتفهاد آن سرگروه اهل عذاک برده در صدد مدد خانخانان شد - و خواست که بمنصوبه بازی غائبانه فرزند بند آن مدبر مدبر را که به لجلج شطرنج روزگار در رخ طرح می دهد برهم زند - در دم دلیر همت را با فوجی آراسته نزد خانخانان فرستاد - چون بهلول و سایر بداندیشان تیره رای در عین ظلمت شب به معسکر خانخانان رسیدند - از آنجا که خواست الهی به وهن و ضعف هواخواهان دولت تعلق پذیر نه گشته مقتضای مصلحت قضا و قدر امری دیگر بود - همگنان باتفاق کلمه بنابر وفق مقتضای حال "انوقت صلاح در شبخون ندانسته هنگام طلوع طلیعه بامداد را میعاد جنگ قرار دادند - قضا را آخر آن شب دلیر همت به خانخانان پیوسته مخالفان پیوند امید بسته گسستند - و آن مخدولان بی اختیار نسیم عزیمت نموده سلوک طریق هزیمت را غنیمت دانستند *

از سوانح این ایام آنچه شایسته شدن اوداجیرام است - آن بنده درست اخلاص که از سلسله برهمنان دکن بود و سابقا نزد عبور اعتبار داشت - و بعد آن داخل بندهای دیگاه گشته بمنصب پنجهزایی ذات و سوار سرافرازی یافته - بنابر اشدات عوارض عارضه که از دیگاه باز بر مزاجش طاری گشته این وقت طغیان نموده بود در گذشت - چون مردم کار آمدنی داشت خانخانان نظر بمقتضای وقت و حال انداخته منصب سه هزاره ذات و دو هزار سوار بنام پیور خورد از تجویز نمود - و بیست و ششم سردار والا مقدار صلاح وقت در آن دید که فوجی جرار بسرداری خان زمان بر سر بنگاه مخالفان که در آن نزدیکی اتفاق وقوع داشت ارسال دارد - بنابر آن نصیر یخان و شیر اعیان عسکر اقبال را همراه آن خان نصرت نشان بتقدیم این خدمت نامزد فرمود - خان مذکور

دلیلی همت را با تالیفان خانخانان و راجپوتان کم منصب بهرلولی منصوب ساخت - و برانگار را باهتمام مبارز خان و سایر افغانان و جرانگاران به نصیریضان و مردم او باز داشت - و خود با دلاور سترسال و راور کری و غیره در قول قرار گرفت - و بعد از طی چهار کروز مسافت افواج مخالفان تیره باطن نمودار گشته بمواجهه و مقابله پرداختند - و درین سر دیگر باره اصحاب وفا و وفای و ایباب خلاف و فغان روی هم شده ایباب نور و ظلمت و حق و باطل بیکدیگر در آمیختند - و عموم آن باطل ستیزان ظلم و جهول خصوص بهلول حق نعمت ناشناس ناسپاس با اهل حق و حقیقت در آویخته بجای دستبرد سر می ناخندند - و در این مرتبه نیز مراتب شدت کر و مر بمراتب شتی از کزهای دیگر در گذشت - و بهادران پر دل کم هراس مانند شیر زیان و بهربیان خود را بمیان آن ربه منشان و حیل گران زبون گیر انداختند - و ساحت سینه را از کینه دیرینه آن بد اندیشان پرداخته عرصه جنگ را از ننگ وجود ایسانی خالی ساختند - چنانچه در یک لمحّه مجموع درآب و اسباب ایباب خلاف از اسب و شتر و گاو و خیمه با سایر احوال و اثقال و علّه بسیار بتصرف در آوردند - و تا قریب دوپهر بآهنگ فراهم آوردن تاراجیان و تفقد احوال و اموال گرانباران درنگ نموده و همگنان را از نزدیک و دور یکجا کرده بهیئت اجتماعی کامران و مقضی المرام معاودت نمودند - و دینولا فتح خان را اظهار جرأتی بخاطر رسیده از سر تجمّد فوج آرا شده دوسه زنجیر نیل جنگی که در قلعه ماده بود پیش انداخت - و خود از دنبال روانه شده بدروازه بتن و کهرگی آمد - و چندی از دلیران برگزیده را مقرر نمود که از راه درپچه که روی نقب واقع بود بیرون رفته مهیای کار و مترصد بیکار باشند - تا آنگاه که خود نیز از معقب ایشان برآمده بهیئت

اجتماعی روانه شوند - شاید که بر نگاهبانان ملجاری که نقب از آنجا سر شده بود زده دستبردنی نمایند - و مردم بادشاهی از این معنی آگاهی یافته جمعی از سپاهیان کاری روزی ایشان شده کار از مولجه و مقابله بمجاده و مغالطه رسانیدند - و چندین تن از آن زیاده سران را بضرب تیر و تفنگ از پا در آورده دیگران را سر راست برآه فرار فراری ساختند - چون درین چندگاه بهادران موکب اقبال از فرط اشتغال به شغل جدال و قتل متوجه به کبی که عداوت است از آوردن گاه و هیمة نشده بودند لاجرم این دو متاع کم بهت در همه اردوی معلی بذهایت مرتبه کمی گزاشیده بود - چنانچه گاه جای اکسیر اکبر یافته هیمة قدر کبریت احمر گرفته بود - بنابر آن حسب الاستصواب خانخانان خان زمان و نصیربخان برای محافظت عمل این کار و حمله این برنامزد شدند - و خانخانان فرار داد که خان زمان برای آوژن کبی بستند و نصیربخان نزدیک اردو بایستد - تا بآن مردم که در رفتن و آمدن پهل و پیش باشند گردنی نرسد - چون مردم اردو که کبی شتافته بودند بنابر عدم آگاهی از کید اعداء دولت نامتفاهی بگاه معاودت شتران و فیلان گرانبار هیمة و گاه را بیش انداخته راهی شدند - رندوله و چندی از سرداران بگمان خالی بودن بیش از شیراز، شیرک شده همگنان را قتل نمودند - اتفاق نصیربخان که تا معاودت خان زمان در نزدیکیهای اردو توقف نموده بود بر مواضع اهل نفاق مطلع شده فوجی از تایلینان خود فرستاد - رندوله که درین صورت نقش مرادش بر وجه احسن درست نشین شده بود ازین معنی آگاهی یافته دانست که سهم اندیشه آن خطا پیغم به هدف اصابت برخورده و دام مکیدت آن فاسد عقیدت طید منصوص بر وفق کلام و طبق مرام بقید احاطه در آورده - با سایر همراهان که قریب سه هزار سوار بودند جلو ریز

بر سر ایشان تاخت - نصیریخان ازین معنی خبر یافته با آنکه اکثر همراهان و تابینان خود را برای محافظت سر راهها جابجا متفرق ساخته زیاده از پانصد سوار با او نموده بودند از قلت جمیعت اندیشه مند نگشته مانند شیر زین که همواره بی مددگار یک ناله در بعره کارزار می آرد بنابر انداز گوشمال آن شوخ چشمان به فلک سپاه ایشان ترکناز نمود - و در اثنای راه جمعی از تفنگچیان بر آبکندی سر راه مخالفان کمین نهادند - چون درین حال که رندوله و همراهانش مانند نخچیر رم خورده بی محابا شتافتند بر سر یو کمین کشایان رسیدند - قدر اندازان ایشان را بباد تفنگ گرفته بیکدم اسیر و آدم بسیار آن تپا ادریسان بخاک هلاک افداختند - باوجود اینگونه تنبیهی بلیغ اصلا متنبه نگشته بنابر بنداری که لازمه غنوده خودی ست بمقتضای نفس اماره و طبع زیانکار کار کردند - و دیگر باره خیال محال کمین کشائی بر محترسان حمایت خدائی بسته سمت فوج دلیر همت و میروا لهرامپ پیش گرفتند - نصیریخان درینوقت نیز رو بدفع آن تیره رویان نهاده در حمله اولی سلک جمیعت ایشان را از هم گسست - چون آن کوتاه نظران از همه سو حوادث آسمانی را محیط خود دیده داشتند که ازین میانه جان هفت بیرون نمیتوان بود - خود را بر کفاره عرصه مصاف زده راه هزیمت پیش گرفتند - و خان زمان در آخر آن روز بسلامت معاودت نموده همگی احوال و ائقال و واصل و عمل آن امر مهم را قرین سلامت بمعسر سعادت رسانید *

از سوانح دولت روز افزون که در روزهای سوم فروردی ماه بمحض کار کشائی اقبال این تائید پرورد حضرت ذوالجلال چهره نما گشت کشایش حصار عنبر کوه ست - و تبیین کیفیت این فتح مبین مرین نهج است که چون روز گذشته یعنی روز میمنعت افزوز دوشنبه نبی که از ملجاء

خان زمان سرشده بیای حصار مذکور رسیده و برخی از باره و برجی از
 بروج آنرا خالی ساخته بهفتاد من باروت انباشته شد همت بر آتش
 دادن آن گماشته بمقتضای زامی صواب آرای سپه سالار کلمگار قرار یافت
 که سایر سرداران والا مقدار و بهادران نامدار مثل راجه بهار سنگه و نظر بهادر
 خویسکی و راجه سارنگ دیو و سید علول و پسران دهر خان و نظر بیگ
 ویولم بهادر و کتن سنگه و مدن سنگه بهدوریه و سفیرام رمیندار جمون
 در پی پیکار بل بر سر کار بوده مسلح و مکمل سه گهری از شب مانده
 در ملجای خانزمان فراهم آیند - تا بامدادان در حضور سپه سالار نقب را
 آتش داده راه در آمد حصار کسوده شود و به امداد تانید ایردی یورش
 نمایند - قضا را در وقتی که یک گهری بطلوع طلوع صبح مانده بود و
 هنوز خانخانان و سرداران بر سر وعده گاه پیامده بودند که صاحب اتمام
 مهمات نقب آتش بباروت رسانیده - و بیست و هشت دراع از دیوار
 قلعه و دوازده گز از برج بکام هواخواهان، هوا گرفت و راهی خاطر خواه
 در کمال کشادگی و فسحت وا شد - چون متکفلان عهده یورش هنوز
 بوعده گاه پیامده بودند و خانزمان و نصیربخان و دلیر همت و میرزا
 لهراسپ بحکم دوربینهایی خانخانان اطراف لشکرگاه را از آسیب تعرض
 مخالفان کم فرصت نگاه میداشتند که مبدا در عین سرگرمی بهادران
 بشغل یورش آن کوتاه نظران مساعدت وقت را از دست ندهند -
 و فرصت فوت نکرده بانداز نمایش پستبرد چشم زخم باریلی دولت
 بی زوال که لایزال از گزند انظار ناموافق انجم محروس بوده آفت
 عین الکمال بدیشان برنسانند - لاجرم باوجود حصول مقصد و عدم مانع
 آنگونه جاده عریض ساحت مفتوح نموده بود کسی داخل قلعه نه شد -
 ازین راه خل خانان گرفته خاطر و در تاب شده غائبانه با همکنان گرم

تاب گردید - و بعد از طلوع بامداد خانزمان و نصیربخان را با همراهان دیگر طلب نمود - چون آگاهی یافت که مخالفان از اطراف و نواحی شکرگاه خود نمائی و شوخ چشمی می کنند - بنابر آن خانزمان را مدافعه ایشان باز داشته دیگر سرداران را بنابر مصلحت بورش ببارگشت شاره نمود - درین وقت که متحصنان بهیئت اجتماعی بر سر آن رخنه گاه جمیعت نموده آغاز آتشباری و بان اندازی کرده اراده داشتند که آنرا ه تختها و چوبهای کلان و امثال آن بل به تیر و نیغ و توپ و تفنگ بان مسدود سازند - بهادران رزم جوی که حسب الموعود بورش پذیرفته فها زده بودند از دشواری کار و سختی جا در پس دیوارها ایستاده قدم بش نمی گذاشتند - درین وقت سپه سالار کار طلبا بس که طلبکار بش برود مطالب بود از اسب پیاده شده اراده نمود که خود درین صورت ب ملاحظه بد آن فیل بند طلسم پیوند که مخانه مات شاهسواران عرصه صاف است رخ گذاشته نگارد که بتازگی منصوبه سد رخنه فروچیده ن راه را مسدود سازند - چون این معنی خلاف روش سرداری بود نصیربخان بورش سردار مناسب ندانسته آن کامکار نامجوی را ازین بشنهاد مانع آمد - و هرچند خانخانان در مقام امتناع در آمده آنچه بر قوت امکان جد و جهد بود بفعل آورد - و هم چنان نصیربخان بر سر ممانعت بای افسرده سرکردن مهم بر ذمه همیت گرفت - سردار شهامت عار چون دید که این معنی از پیش نمی رود و نصیربخان چنانچه باید شاید از عهده پذیرفته بر می آید - درین صورت که از تعهد آن سردار نامدار جمیعت خاطر اندوخته بود نقش پیشنهاد پیشینه از صفحه خاطر محو موده طرح بورش بزرگ دیگر انداخت - و ماده سرگرمی و قوی دلی سردار تا احاد سپاه مهیا ساخته همگنانرا هم نرهیب و نرهیب بیمناک

و امیدوار ساخت - آنگاه بتوزک و ترتیب اهل یورش پرداخته مهیتش داس را نیز با جمعی از تابینان کار آمدنی خود همراه داد - چون نصیربخان با سایر مردم و نظر بهادر خویشتگی جمعی را که تعهد در آمدن رخنه حصار نموده بودند پیش انداخته از دنبال ایشان روانه شد - و از عون عفتیت ربانی و صون حمایت آسمانی که حرزست حریر و حصنی است حصین سپر رو بل نیروی دل و زور بازو ساخته بانصرام پیش نهاد خاطر برداخت - مجمله همگان بهیئت اجتماعی خود را بر آن دریای آنش که موج شر و شور بر چرخ اخضر میزد زدند - متحصنان از سر جان گذشته در دهانه رخنه بل بر سر مال و عرض خانمان بای محکم نمودند - و از طرفین هنگامه جدل و رد و بدلی بنوعی گرم گردید که در برابر آن تفنگچی آفتاب عرصه محشر افسرده می نمود - و روز بازار داد و ستد دلاوران بنحوی رونق پذیر شد که در جذب آن دار و گیر روز حساب بشمار در نمی آید - چون درین گونه وقتی هواخواهان دولت سرمدی که همواره خواهان این روز بوده سودای سربازی و هوای جانفشانی را در دماغ جا می دادند - تجرم در زد و خورد بای کم نیاروده غرامت سر در برد، و زبان جان بیرون آوردن بر خویشتن روا نداشتند - و بانداز دریافت نیکنامی کونین لوی جد و جهد افراشته همت بر برآورد آرزوی دیرینه گماشتند - تا آنکه خلقی بی شمار از مردم سپه سالار و تابینان نصیربخان که فدربانه می کوشیدند زخم دار شده چندی نصیری وار جان نثار گشتند - کوتاهی مقال در عرض اینحال که کار رزم و پیکار در عرصه نبرد مردان بطول و معامله جدل و قتل ثابت قدمان سرباز به دور و دراز کشید - چنانچه نزدیک بود که از نفس کشیدن ازدهای دمان ضررین و نیش درانی زنبورک و بادلیج بل بمدمه افسون دم گیرای توپ و تفنگ

متنفسی در میدان جنگ نماند - قوی نفسان رزم آزمای که در راه خدیو ممالک آفاق و مالک رقاب انفس هیچ چیز حتی جان عزیز دریغ نمی داشتند - و به بذل مال و نفس همت بر ابراء ذمه از حقوق مرحمت آنحضرت می گماشتند - باوجود آنکه زخمی و کشته توده توده و پشته پشته بر روی هم افتاده بودند از هر طرف بی ابا و محابا پای بر سر قتیل و روی جریح نهاده بیشتر پیشتر می دویدند - اعدا بمقام مدافعه و ممانعه در آمده ضرب توپ و تفنگ و سورت آتش قهقاهی باروت علت رفع سطوت و کسر صولت بهادران می گشتند و بدین طریق سد رخنه نموده سنگ راه فتح می شدند - و دیگر باره تأیید یافتگان نصرت ربانی بهزاران جر ثقیل خود را بدهنه رخنه رسانیده سایر منصوبهای انسداد را که مخالفان بضم انواع حیل با فنون چاره و تدبیر نصب نموده بودند برهم می زدند - بعد از تکرار این صوت در آخر کار یکنباره همگان دل بر شهادت نهاده از ته دل بسربازی و جان فشانی پرداختند و بطیپ خاطر کلمین طیبین بر زبان آورده تکبیر گوین سورت انداختند - و از آن جانب راست نصیربخان و نظر بهادر و سایر مردم سپه سالار از سر تجلد و روی تهور چشم از جان پوشیده نظر بر امداد تانید آسمانی دوختند - و از طرف دیگر راجه بهار سنگه و راجه سارنگ دیو و سید علاول و کشن سنگه و مدن سنگه بهدوریه و سنگرام زمیندار جمون بیاورچی توفیق به آن موافقان وفا آئین وفای سرشت اتفاق نموده یکدفعه بدرون ریزیدند - چندانکه متحصنان کشش و کوشش آنچه در توان امکان منع و دفع گنجایش داشته باشد بجا آوردند سودی نداد - و درین صورت عموم درونیان خصوص خیریت خان بیجاپوری دلامدار و گیر داده آنچه از سرحد احتمال و قوت تصور بیرون بود در درون حصار به فعل در آوردند - چنانچه کار از نیر و تفنگ گذشته

بجمدهر و خنجر رسانیده از فرط سرگرمی ستیز دست و گریبان شدند -
و معذرت بجای نرسیده نقد عمر عزیز و گوهر وقت گرانبایه بیجا و بی
مصرف تلف و ناچیر ساختند - درین نوبت نیز گروهی انبوه به قتل
رسیده جمعی کثیر زخمی گشتند - خصوص سرنوبت رندوله که همراه
خیریت خان شریر بود از پای در آمده به بنس المصیر رفت - ناچار
بعد ازین مراتب بقیه السیف تا خندق قلعه دوم که بمهاکوت اشتهار دارد
فرار اختیار نموده در بنای آن فرار گرفتند - درینوقت خانخانان بوقت
رسیده خود را به بهادران جان سپار رسانید - و چون ازین دست حصارى
حصانت آثار که ارتفاع اسلستش با شرفات چهارده گز و عرض پنج گز است
بنا بر تأیید ایزدی بقبضه قبض و بصرف اولیای دولت ابدی در آمد -
سپهسالار زبان نیایش گدار بسپاس و ستایش حضرت آفریدگار گشوده
همگنانرا موفع بحسین بسپار و مورد آفرین و شایش بیسمار نمود -
و سایر عظام و اموال یلعه که بدست یغما یل عسکر نصرت اثر افتاده بود
ازیشان باز یافت نمود - مخصوص یک زنجیر فیل که بنصرف مردم
بهار سگه بندیده در آمده بود آنرا نیز بر سر مسلم داشت - و چون خانزمان
بعد از گوشتن حصار بر انواع مخالفان که در برابر او صف آرا شده بودند
تاخته بود - و ایشان بنظر شکستگی دل و گونگی خاطر با دل پژمرده
و دست انسرده از کار رفته علن انصراف برنگشته بهنگاه خود شتافته
بودند درین اثنا خود را بخانخانان رسانید - سپه سالار اعظم با سایر امرای
عظام بهمان پاس ناسر درون حصار را پی سپر ساخته آنگاه تابینان
نصیر یغان را با بهار سگه و پسران ناهر خان و سکنرام و چندی دیگر از
ارباب منصب والا بمعاصره مهاکوت باز داشته خود ملوا بازگشت
نمود - و روز دیگر از منزل نظام الملک که درین مدت در آنجا اقامت

داشت بخانه یاقوت بد عهد که داخل عنبرکوت قریب دروازه مهاکوت واقع بود انتقال نموده مالوجی و جنگجویان و چند منصبدار دیگر را بمعانظت ملجأ که بخودش منسوب بود منصوب ساخت - و در مقام سرانجام اسباب فتح حصار مهاکوت و مدد اهتمام سائر مایحتاج این امر مهم شده نخست نوابان خارا شکن فرهاد فن را که بنوک متین آهنین و سرنیسه فولاد صد رخنه در سد سکندر و هزار شگاف در دل کوه قاف می افکندند سرگرم سرکردن فذب و بیش بودن آن کار صعب ساخت - در عین این حال که سپهسالار تنهیه ناگزیر و رفت اشتعل داشت خبر دادند که چون مخالفان را دست و دل از فتح عنبرکوت که تسخیر حصار اعلی همانا فرع است بانسردگی گرانیده - چنانچه از حصون دیگر نومید مطلق شده بنابر کارفرمایی اضطراب بدست و بازدن در آمده اند - لاجرم یاقوت و فرهاد و بهلول و کهیلوجی بجانب برابر شتافته اند تا با شوی انگیزی و ترکه زنی در آمده سر راه بر رسانندگان آذوقه ر خزانه گرفته دستبرد می نمایند - بنابر آن خانقاهان از روی حزم و احتیاط که چهار دانگ از کار، اربعه سردایست چهارم از دی بهشت خانزمان و راوستن سال و راوگون و امثال ایشان را با فوجی آراسته ارسال داشت که همه جا از دنبال آن تپاه سگالان تاخته همگنانرا بنحوی گرومال دهند که من بعد آن گروه شهر اندیش را امثال این خیالهای محال پیرامون خاطر و تر نه گردیده

چون در عرض این اوقت از طول ایام محاصره و تضییق اهتمام محاصران مسلک ضیق معاش بر متحصنان بطریق نفک شده بود که کار همگنان بجان بل فی المثل گردد باستخوان رسیده بود - چنانچه اکثر مردم پیشتر اوقات از در سب خشک و استخوان پوسیده جانوران مرده اگر بدست می افتاد آنرا نعمتی عظیم و لقمه چرب شمرده روز می گذرانیدند - بنابر

آن زندوله و ساهو بر آن شدند که آذوقه سربار کرده در خندق برابر دریچه شیر حاجی بیندازند شاید که بدین طریق قوت چند روزه بدست متحصنان افتاده فی الجمله قوتی بیابند - قصارا خانخانان ازین قضیه آگاهی یافته نصیریخان و راو دودا و غیره را بمحافظت طرف بیرون و مهیش داس راتهور را با جمعی از راجپوتان به نگهبانی درون مقبر ساخت - که شب و روز بر سر کار بوده از غنیمت خبردار باشند که مبادا نهانی غله باهل قلعه رسانند - اتفاق در پایان شب ۱ [چهاردهم] ۹ اردی بهشت ماه زندوله و ساهو غافل از باز داشت کمین کشایان و بستن مداخل و مخارج با سه هزار سوار هزار سرباری آذوقه بنزدیکی معسکر اقبال رسانیدند - و خود همان جا توقف نموده فوجی از سوار و پیاده تیر انداز و نیزه دار و تفنگچی گرفتار که در سرعت و چابکی تگ سبقت از باد پای ابرو گلگون برق می برند و در هیچ بایه پای کم از سوار نمی آرند بلکه در هر پله هر همگنان چو پدیده بازو بستنیاری یک تازان می کشایند و رهگذار بر فیل سواران عرصه پیکار می بندند - همراه متحملان آن بار فرستادند که غله را نزدیک قلعه انداخته خود بآهستگی باز گردند - چون آنجماعت فریب بخندق رسیدند کمین کشایان ناگاه از مکامن و اماکن خویش بیرون جسته سر راه بر ایشان بستند - چون مخالفان مکرر پیکار بهادران بهور شعار آزموده سخت کوشی داوران جلالت کیش دیده بودند - و میدانستند که باوجود ممانعت ایشان درونیان را امکان بیرون بردن حبه از میان نیست - لاجرم باره بی ستیز و آویز انداخته راه فرار پیش گرفتند - و همگی آنها بتصرف مردم نصیریخان و مهیش داس درآمده متحصنان حرمان نصیب جز عین قتلش حسرت بهره از آن نه بردند -

بن فتح خان از رسانیدن آذوقه نومید مطلق شد مع هذا از رسیدن سر نقب
ی دیوار حصار مهاکوت سر حساب رفته بتازگی شماری از کار روزگار تیره رو
ویش برگرفت - و از صفحه روی کار ظاهر بود که دما دم آن نیز بکوزه
سرف و حیر تسخیر بهادران عدو بند قلعه گیر در می آید - لاجرم
هجوم افواج خوف و هراس که پی در پی بر شهر بند باطن آن تیره
رون سیاه بیرون ریخته سر تا سر آنرا فرو گرفته بود - اهل و عیال و اسباب
اموال خود را بکالا کوت مرستاده با خیریت خان و سایر متحصنان
بریده در مهاکوت توقف گزیده بکنج خدلان خزید - چون خیریت خان
دوتو ناگهاتمه و تاناجی دوریه و باقی مردم عادل خان از شدت
بیق احوال در مضیق محاصره خصوص از ممر قلت آذوقه بنگ آمد
دوند - مع هذا خاتمه کار معلوم نه و امید رستگاری از بلای قحط و غلا
یاری تیغ بیدریغ دانستند - لاجرم بمقام چاره جویی در آمده در مال
کار خود کنکاش نمودند - و بغیر انحصار مالی صواب در ضمن امان طلبی
و شفیع انگیزی بمیانجی استشفاع مالوجی استفتاح ابواب امان مال
و جان و استدعای عدم مزاحمت در باب معاونت خان و مان نمودند -
چون خانخانان درین ماده ایستادگی نمود و خاطر ایشان از همه رهگذر
بجمیعت گرائید - چهار گهری از شب هژدهم اودی بهشت سپری گشتند
سرداران بیجا پوری بهمراهی دود سپاهی از اطراف ملچار نظر بهاد
بدست آویز کمند فرود آمدند - خانخانان از روی طرز دانی و کار آگاهی
در مقام دلجوئی و دلدهی سرداران مذکور شده پیرداخت احوال و مرمت
ظاهر و باطن ایشان پرداخت - و دلیر همت را مهماندار خیریت خان نمود
ضیافت سرداران هژده مالوجی مرجوع داشت - و روز دیگر ایشان

در باره هر یک بظهور رسانید - چندانکه کلفت باطن و وحشت خاطر شان
 بیکبارگی بانس و الفت مبدل شده قلوب رمیده همگنان به آرام گرایید -
 و بتقریب سخن خانناین گوش زد سایر مستمعان گردانید که چون
 عفتربیب موکب اقبال حضرت صاحبقرانی قرین سعادت جوادانی
 می رسد بیسفهاد خطر آنست که زود تر به تسخیر این حصار پردازم -
 و پس از برداخت این مهم پیش از وصول رایات برکت آیات نهایت
 مساعی جمیله در تهیه اسباب فتح بقیه حصون و قلاع و تسخیر تتمه بقاع
 و اصفاع دکن مبذول داشته گوشمال اهرمن نهادی چند شیطان نژاد
 وجه عزیمت عزایم خاصیت سازم - خصوص استخلاص بیجاپور
 و استیصال مغذولان مقهور که از سعادت بندگی رو تافته و بدان حدود
 شتافته عادل خان سلیم الصدر ساده دل را برهنموننی طریق عصیان
 بر سلوک بپراهنه طغیان داشته اند - و بتازگی همت کارگر و جهد کار ساز را
 به پیش رفت این کار گمپاشته از عهد حق کوشش و کشتش بر آیم - و لیکن
 بحکم آنکه ثنبد و نذیب این خورد سال غفوده هوش کم خرد که مستلزم
 تعذیب بلاد و تعذیب عباد است بالذات مقصد نیفتاده - و غرض اصلی
 استقامت آن کودک منش بی خورد و ش که به بدآموزی مشتی تباہ
 گرای خوب سیر نمی کند بر طریق مستقیم انقیاد و اطاعت است -
 چندی قریه الی الخالق و طلباً بصلاح الخلق بتقریب گذرانیدن موسم
 برسات و گذاشتن بهادران کار طلب در رتبه جات سر زمین احمد نگر را
 سر منزل اقامت می نمایم - که مگر درین میانه آن کناره گزین طریق
 نجات بمیانجی عقل علاج اندیش بر سر راه آمده بهبود حال و مال
 خویش فرا پیش گیرد - و شیوه استود والد مرحوم خود را از دست نداده
 سنت سنیه اسلاف خویش را دستور العمل سازد - تا در آن صورت این

خیرخواه عباد الله باظهار عبودیت و اطاعت او قضاوت نموده باین دست آویز از در شفاعت در آید - و بوسیله عرایض متواتره فرو گذاشت خود سربها و نفرمان برپا که در عرض این مدت از سر زده از درگاه والا استدعا نماید - و اگر بنابر عدم خواست اینزدی خیریت غنبت و حسن عافیت خویش نخواهد و بخواهش خود در استیصال دولت دیرینه سال سلسله خویشنی کوشش نماید - و بر وفق همان دستور بدستان فتنه پرستان بازی خورده گردن کسی از سر نفهد - عنقریب خان زمان را در قندهار و دلیر همت را در بونه و چاکنه و مرزا لهراسپ را در دهلوز گذاشته و خاطر از تمانجات بجمع رجوع نموده ساحت پای حصار بیجاپور را مجمع عسکر منصوبه خواهد ساخت - و چون مقصود در طای ابن ابواب حکیمانه ادا شد همگنان بخصت یافته روانه مقصد گشتند *

درین اوقات چون خانخانان اطلاع یافت که ننگهای ساحت حومه و مضیق عرصه کار بر متحصنان از آن نازک تر گسند که دیگر پدیرای تنگی توانند شد و بذلبرین فلعه امروز فردا مسرف بر فتح است لاجرم درین باب اهتمام بیشتر نمود و هر روز بملچار دلیر همت که حصار کالاکوت از آنجا توپ رس بود می شناسفت و از صبح تا شام هر توپ را بحضور خود چندین مرتبه آتش می داد و می فرمود که بن نیز بیندازند - درین اثنا چون زندوله و سلهو دانستند که کار از چاره گزینی چاره گران گذشته و معامله بدان رسیده که سعی عبث بلکه مغل باشد - نخست بر آن شدند که سر خویش گرفته سلوک راه بازگشت فرا پیش نهند - لیکن بذلبر تلام حرکت و برکت و عدم شکون سکون مهدی صدر حرکت المدبوح شده از هر نو بدست بازگن در آمدند - و در دل شب گاه بیگاه هروقت که قابو می یافتند فرصت فوت نموده آنچه از دست بر می آمد حق مقام

بجا آوردند - چنانچه در اطراف عسکر اقبال بخود نمائی و بان اندازی
اشتغال بسته علت تشویش خاطر و تدبیر مغای وقت می شدند •

روز دیگر که اهل کهنی به سمت کهرکی می شتافتند و آن روز
نوبت همراهی جگراج بندیده بود و ندوله حیلہ روز و امثال آن بد گوهر که
مصدر ابواب بی طریقی و مظهر انواع بیراهی می شدند از دنبال راهی
گشتند - و با فوجی آراسته در پایان روز خود را نمایان ساخته چون سوار
و پیاده طرفین از قبیلہ بندیده و تیره درونان خیره نظر گروه دکن مانند سپید
و سیاه عرصه مصاف شطرنج در عرصه کارزار برابر یکدیگر یسال بستند - و انداز
آن داشتند که باهم بر آمیخته درهم آویزند و بباد حملہ مرد افکن گرد از
بنیاد وجود و دمار از نهاد یکدیگر برانگیخته بدم تیغ شعله افروز و نوک
فارک دلدوز خون هم بخاک هلاک ریزند - نخست - یکہ تازان محرکه
جلادت از هر دوسو در مقام کنش و کوشش داد دار و گیر داده شرط قتال
و جدال و حق حرب و ضرب بجا آوردند ! درین حال جگراج قطعاً کثرت
آن فرقه نفرتہ اثر مبالغہ نموده باوجود این معنی از قلت عدد اغلب
اوقات علت مدد جنود غیبی است مظنہ غلبہ را بسرحد ظن غالب بل
یقین کامل رسانید - و ازین راه سرمایہ نیروی دل و زور بازو فرا دست
آورده از عقب فیلی که ہمراہ داشت با همراهان خود بی اندیشه اسب
بسموی آن حریفان دعا پیشہ انداخت - آنگاه ہمگی افراج بیکبار بارگیها
انگیخته از مواجہہ و مقابلہ بمجادلہ و تنقالتہ پرداختند - فریقین بر یکدیگر
ریخته در هر گوشہ از مرد و مرکب پشته پشته خسته و کشته بر روی یکدیگر
انداختند - درین دفعہ جمع کثیر سر باخته مابقی جان مفت بدر بردند -
راچپوتان بندیده به ہزیمت غنیم کہ در حقیقت غنیمتی بزرگ بہد اکتفا
نمودہ شرایط تعاقب نیز بجا آوردند - و در طی اینحال چندین سراسپ

و چند نشان نیز از ایشان گرفته و جمعی کثیر را جریح و قتل و اسیر و دستگیر ساخته مظفر و منصور معاودت نمودند - و با اهل کبی سالم و غانم بموکب اقبال پیوسته جمیع اسبها و نسانها با سرهای سرداران بجهت علامت آن فتح نمایان از نظر سیه سالار گذرانیدند *

از سوانح نمایان دولت ابد پایان که درین اوقات سعادت سمات چهره گشتا گشت فتح خان بالا مکان خانزمان است - و رسیدن او و رسانیدن رسد آذوقه و خزانه و باروت در ضامن امن و امان به معسکر اقبال - و توضیح این ایهام آنکه چون خان مشار الیه بسببی که همدین نزدیکی گدارش پذیرفت متوجه سمت برار گشته به ظفرنکر رسید و برای تجسس اخبار غنیم همانجا رحل اقامت افکنده توقف گزید - درین حال خبر یافت که رسانندگان خزانه و غله که از برهانپور ارسال یافته بروهن کهنه رسیده اند و بدخواهان دولت خبر یافته بدان جانب شتافته اند - لاجرم راجه بهار سنگه و احمد خان نیازی را در ظفرنکر گذاشته بیدریک آهنگ آنجانب نمود - غنیم لثیم انداز ترکناز و دستبازی با بهار سنگه و احمد خان نموده بدان صوب شتافت - دلاوران مذکور با وجود کمی جمعیت پای کم از آن زیاده سران نیاروده رو بمواجهه آن تیره رایان نهاده بازو بمقابله و مجادله کشادند - و عافیت به نیروی تأیید ربانی و تقویت توفیق آسمانی فرصت نصرت یافته جمعی کثیر را از پا درآورده بسقر مفر دادند - و باقی ناگزیر راه گریز سپرده تا دار البوار هیچ جا قرار نه پذیرفتند - چون خانزمان با خزانه و غله مقضی المرام به ظفرنکر رسیده از آنجا متوجه دولت آباد شد و این خبر به غنیم رسید - بنابر آنکه درین مدت سایر سعادتمندی نامشکوره آن گروه مظهر برنادر شده بود و دستباف خیال آن مشنی محال کوشش باطل کیش بنابر فرط وهن و ضعف از بیوت

سمیعوت اعصاف و روسن سسته - خصوص تدبیری که درباره تجهیز فوج
 یافوت و رفقای دیگر بجهت شور انگیزی سمت برار زاده طبع کج گرای
 آشوب زای و اندیشه خطا پهنه نافر تدبیر آن گروه حق سنیز شده بود
 آن نیز ضایع و ناچیز گردید - ناچار رزدرنه و ساهو صلاح کار فساد بنیاد درین
 معنی دیده قرار بر آن دادند که با یافوت و سایر همراهان او پیوسته بهمراهی
 ایشان سر راه بر خانرمان بگیرند - و بنابراین فکر دور و دراز از دولت آباد
 برآمده راهی راه همراهی شدند - و بعد از الحاق پیاران خود از سر نو
 تصمیم آن عزیمت نافر نموده بانفاق روانه مقصد گشتند - چون خانخانان
 نیز از اندیشه بد اندیشان آگاهی یافت نصیربخان و جگر اچ را نامزد
 مدد خانرمان نموده بستانب تمام فرستاد - غنیم مخدول پیش از وصول
 فوج کومک بخانرمان رسیده گاهی که باهنگ دستبازی پانی چند از دور
 می انداختند بنابر بعد پله بل بخاصیت تیره بختی ازین حرکات تباه
 و اندازهای هتوز و دراز و جز خار و امن و برق خرمن حاصلی دیگر بر
 نمی داشتند - و احوالاً در ضمن آن سلحشوری در دور دست لشکر
 از دست گدازی بر واپس ماندگان اردو بدستور معهود دیرینه کفی چند کاه
 کهنه بباد داده پس از غلبه یل لاجار مغلوب و منکوب سمت فرار
 فرا پیش می گرفتند - و هواخواهان دولت ارجمند کاه برگی به بهای
 دستبازیهای آن مثنی شکوه نداده دست بردهای ندیده آن گروه
 گرانجان سوخته خرمن را قدر جوی وین نمی نهادند - مجمل چون
 نصیربخان و جگر اچ باوایی دولت ابد پیوند پیوستند خانرمان در همان
 مکان به ترتیب صفوف پرداخته فوج هراول را بسرداری نصیربخان
 و راجه بهار سنگه و ارجن غموی زانا بدراست - و مبارز خالص جگر اچ
 و بهادر جی پسر جادرای با چندی دیگر چندلول مقرر ساخته خود

با جمعی در فوج قول یسال آرا شد - و خزانه و آذوقه را احاطه نموده
 باین و توزک شایسته مرحله نورد گشت - چون آن مخدولان فضول مکرر
 خویشتن آزمائی کرده بودند زیاده بر آن خود نمائی را بادبیمائی
 شمرده دیگر نمایان نه شدند - نا آنکه در روز دخول به کهرگی دیگر دانه
 حیلۀ پردازان اهل نفاق این تدبیر باطل و ترور نافص را بحیلۀ اتفاق کلمه
 آراستند - که چون اکثر دلیران کلر آزموده در فوج چنداول و هراول معین
 اند و اغلب اوقات نزدیک دو گروه از قول دور بوده فی الحال کومک
 هیچ یک ازین دو گروه بآنها نمی نواند رسید صلاح وقت آنست که
 نخست راه به موج فول بسته برایشان کمین کشا کردند - لاجرم باین
 قرار داد نه هزار سوار چیده برگزیده در خارج کهرگی ترتیب صفوف نموده
 خود را بر صف پر هیبت خان زمین زدند - آن شیر بیسته دلیری و دلاوری
 که دستظهر خدیو روزگار دل رستم داشت همت بر عدو بندق گماشته سایر
 همراهان را از برکت اثر فلت اعوان و انصار بظاہر صدق اخبار آبی چنانچه
 مکرر سمت ذکر یافته که اغلب اوقات از روی یقین مظنه غلبه است امیدوار ساخته
 دلی دیگر داد - و از سر ثبات قدم و روی فوی دلی تمام در ساحت معرکه
 جنگ بآهنگ خون ریز اهل ستیز رنگ فرار و درنگ ریخته طرح
 دار و گیر انداخت - و بنیاد بیگار بر اساس رسوخ عزیمت پایدار نهاده بفاو
 شکست همکنان و کسر سورت و شدت آن پیمان شکنان ازین دست
 استوار ساخت - چون بتقریب این قرار داد در ضمن این پیش نهاد تخریب
 خراب آباد وجود آن مستی بی حاصل بد نهاد بر پایه حملهای پی در پی
 نهاده قرار قلع و قمع بر اصل آن جمع پریشان حال با خود داد - بی اختیار
 خود را بر قلب آن بیدلان خدلان زده زده هم در حمله نخستین از کشاکش
 کشتن و کوشش شیرازۀ مقوف آن نرقه نرقه پیوند را از یکدیگر گسسته

جمله را از هم بریشان ساخت - و چون در عین گرمی هنگامه مصاف
علامت اهل خلاف بنظر بهادر جی که بیشتر از مبارز خان می شنافت
در آمد نظر بر کارگری اقبال انداخته از قوی اثری دولت بی زوال نیروی
نازو و قوت نال اندوخت - و از سر تهور و روی تجلد قدم به عرصه مصاف
فباده داد زد و خورد داده و کمر مردمی به مرد انگلی سته نازوی بهادری
به شیر اوزنی برکساد - و از جانب دیگر مبارز خان چشم امید بر نصر
آسمانی و تأیید دولت جاودانی درخته از مفراض بران تیغ دو دم و معراض
ببگن دو سر جامه سرخ زخم رسا برین اکثر آنجمله بل سر تا سر آن گرو
کم فرصت زیاده سر نبردید - و بیلوری همراهی اقبال این تأیید برورا
حضرت ذوالجلال خون آن خاکسار باد پیم را که دست قضا گرا
نکوست و ادبار بر سر پای ایسان بیخته بود نا خاک عرصه مصاف
بر آمیخت - بالجمله درین کورت نیز پس از کر و فر بسیار به فرخندگی
اختر سعادت خدبو روزگار ظفر و فیروزی روزی اولیای دولت و بهروزی
بهره شده غنیمت اندرز دمع و طرد غنیم تیره روز گشتند - و شکست
فاحش بصف تب اعداء هزیمت نصیب بر خورده از ضرب تیغ شعل
آمیغ سیماب وار با هزاران تش و تک و کمال اضطراب و اضطراب پناه بوادی
فرار بردند - و خانزمان مغافر و منصور ۱۰ همراهان همراهی عون و صور
آسمانی لوی والا را ارتفاع داده راهی سمت مقصد گردید - چهارم خوردار
با سایر اولیای دولت ابد قرین مغرون بیا نصرت آسمانی و مصون از فتنه
آخر زمانی در دولت آباد به معسکر اقبال جاودانی رسید - و شش لک
روپیه خزانه با صد من باروت و بیست هزار گاو غله رسانید *

مجملا نفی که درینولا بسرگرمی حکیم حیدر علی مغزخ خانخانار
نعلق داشت بپای شیر حاجی به فلعه مهاکوت رسیده موقوف انباشت

آن ببلروت بود مشر الیه حقیقت را مشهود سپه سالار نمود - آن سردار هواخواه کار طلب که همواره طلبگار پیش رفت کار ولی نعمت حقیقی خود بود بر سر انصرام مهم آمده دستوری بپایان رسانیدن آن اراده داده بود - که بحسب اتفاق بنابر اینکه تسخیر آن حصار هنوز در رهن تأخیر وقت بود در عین آنحال مراری پندت از بیجاپور آمده در الوره به مخالفان پیوست - و رسیدن او که علت شغل خاطر اولیای دولت بجنگ و جدال و دیگر اشتغال بود موجب تعویق پیشهاد مذکور گردید - و این مراری پندت از پندتان یعنی دافایان دکن که بنابر کمال شرارت ذات و شیطننت صفات در همه فن ابلیس را درس نزویر و نلبیس و پند بدکاری و مردم آزاری می داد - و از فرط چپ زبانی و دوالک بازی شیطان صفت بمجاری عروق و نجاریف فلوب مردم در آمده بابرار و الصاح و خوشامد گوئی و رشوت پذیری که از آن راهها گ خواب مردم گرفته نبض مزاجدانی همگان بدست آورده بود تا کار خود نمی ساخت دست بر نمی داشت - چون ازین راه در دلها راه و در همه جا جای یافته بود نزد خواص و عوام قبول خاص پذیرفت - رفته رفته کارش بجای رسید که در امور دیوانی آن ملک مدخل گردیده در خلا و ملا نزد عادل خان راه یافت - چندانکه عاقبت الامر بمرتبه املرت و وزارت ترقی کرده مدار کار و بلر سیف و قلم و رتق و فتق امور ملتی و مالی آن درخانه برو قرار گرفت - ملخص سخن مراری پندت تازه زور که مرارت طعم ضرب دست عسکر منصور نچشیده بود و نیروی سر پنجه آن بهادران شیرافکن قوی بازو ندیده - از فرط نادانی و بیخردی فتح و ظفر عرصه کر و مر فروغ هجومه جلود و جیوش و بیستی و کمی عساکر را باعث پیش رفت کار و عدم آن پنداشته همت پست همت بر طلب دولت و سعادت روزی ناشده

گماشت - نخست زندوله و سله‌ورا با سه هزار سوار روبروی فوج خانزمان باز داشته خود با یاقوت و همراهی نه هزار سوار رو بمواجهه فوج کلان بادشاهی آورد - سپهسالار نصرت شعار چندی را به ضبط ملجای درون غنبرکوت باز داشته جگراچ و راو دودا را با پردی راج مقر ساخت که در خارج ملجای خود روبروی غنیم صف کشیده آماده کار و مهیلی پیکار باشند - باوجود آنکه این معنی خلاف سردای و کردانی بود بنابر فرط فکرائی خاطر خود نیر با تنی چند معدود از بهادران قوی دل تفرمزد از قلعه برآمده با آنکه آخر روز شده بود بیدرنگ با جگراچ و فلیلی که همراه داشت با غنیم روبرو گردیده بی آنکه کار بطول کشد بهاد حمله دلیرانه که در حقیقت صباغی غنچه کشانی گدار فتح است بیک حمله آن خسیس طینتان را که خار کشایش کار شده بودند از پیس برداشته راهی بیراهه فرار ساخت - درین حال راو دودا طلب دستوری برداشتن لاشهای افتاده افریاء خویش که درین نزدیکی افتاده بودند نمود - خانخانان بنابر آنکه هنوز کاریکو نشده بود و از دو سو افواج غنیم در ناکپو بودند صلاح وقت درین معنی ندیده رخصت داد - راو دودا بنابر دلیری طبیعی و دل سوزی خویش بل بتهیه اسباب اجل خویش مصلحت اندیشی وقت و روزگاری را بوقت دیگر انداخته بالفعل آن مهم را اهم ساخت - و پس از تاختن سپهسالار بانصرام پیشنهاد خاطر خود پرداخته او نیز بسوی مقصد خویش تاخت - و مالوجی برفاقت او از همراهی سردار باز ماند - چون اهل خلاف که در اطراف عرصه مصاف بجست و جوی قبری وقت و انتهاز فرصت کم فرصتی بودند این مایه مردم قلل را بکام خود دیدند - ازین عالم نامردمی بل نامردی برخویش پسندیده بتافان یکدیگر از همه جانب برایشان حمله آور گشتند -

و چون ایشان دیدند که معامله بدینجا کشید دانستند که عتق‌ریف
 بتقویسان خود می پیوندند دل بر مرگ نهاده کشاده پیشانی کمز همت
 بستند - و از اسبان فرود آمده دست و بازو به کشش و کوشش برکشودند -
 و بسی مرد و مرکب از آن نامردان مردود بر خاک هلاک انداخته
 لولی بلند نامی افراختند - و بعد از ادای حق مردمی و مردانگی
 از همراهان همگی چنان در راه حلال نمکی داده نیکنامی جاوید عوض
 گرفتند - چون خاندانان باوجود فدا - اولیای موی صولت از دار و گیر
 اعدای نوات گریزی نداشت بسویت برادرزاده رانا را با مردم او بمواجهه
 یاقوت نامزد ساخت - و خود دل بر فتح آسمانی بسنه بازو به عذر بندی
 برکشاد - و مسرعی نزد جگراج فرستاد که باشتاب باد و سحاب خود را
 از دنیال بامداد بپااند - فضا را درین اثنا جگراج را قضیه هایلہ پیش آمده
 مغاک شکسته بغایت هولناک و پهنار حایل راه شده بود که گذشتن
 از آن امکان نداشت - درین صورت سپهسالار راجپوتانی را به سخنان عاطفت
 آمیز و کلمات عبرت انگیز سرگرم سنیز و آویر ساختند دیرانه بر قلب لشکر
 مخالف زد - و از صدمه باد حمله شیران شرزه لرزه و ترلرل در ارکان ثبات
 قدم مخالفان افتاده دیگر امکان نوبف و مجال استقرا در آن مکان آنها را
 نماند - مگر چندی که سر به ندانمی قرار فرود نیاروده بزبان دهی سنان
 برجہ راجپوتان از دهن زخم خیز باد چله گفتند - قضایا درین اثنا
 از آنجا که کارگرپهای بخت موافق و یارپهای اقبال مساعد است که بنابر
 حسب ظاهر بحسن اتفاق زبان زد مبرکاد - آبکنی عمیق تنگ گذار
 بر سر لشکر شکسته آمد و ازین راه توزک افواج ایشان برهم خورد -
 درین حال دیران فرصت رفت یافته قوت یاقوت بدهخت را درمیان
 گرفتند - و حبشیان سیاه کار ذیرہ روزگار را رعایت حق نمک آن نمکصوام

کافر نعمت دامنگیر شده در حمایت و نگاهداشت او قطعاً فرو گذاشت
 نمودند - کپیلوجی و عبیر و عادلخان نیز داد کوشش داده با محمد علی
 و برادرزاده‌های او زخمهای کاری و جراحت‌های منکر برداشتند و در آخر کار
 رو به هزیمت آورده سر خود گرفتند - و یافوت فرتوت اجل رسیده
 خداگیر که همگنان او را در میان گرفته بودند آخر کار سر در کفران نعمت
 گم کرده با بیست و هفت زخم نیزه و شمشیر از پا در آمد - و دیگر باره
 عموم حبشیان بر سر بیرون بردن لاش او هجوم نموده ثبات قدم ورزیدند
 و دگنیان نیز در صدد مدد ایشان شده بانفاق حمله آور گشتند - راجپوتان
 حمیت شعار حمایت یکدیگر کرده بمقام ممانعت و مدافعت مخالفان
 در آمدند و بر سر این معنی نهیست یا انسر دگی نمودند - و بار دیگر
 کارزاری صعب بمیان آمده مصافی عظیم روی داد - و در آخر الامر با
 عنایت آلهی غالب و فایز آمده معهوران را شکست فاحش دادند -
 چون آن نیزه درون کارون نساخته نومید از معرکه بیرون تاخاند یک تازان
 راجپوت تا نیم کوه رسم تعاقب بجا آورده گروهی انبوه را روانه دار البوا
 ساختند - چون اولیای دولت قاهره را باوجود کمی ایشان و کثرت آن
 تباة اندیشین ازین دست نترسند دست داد - خصوص سزا یافتن یاقوت
 کافر نعمت که بتازگی سمره چشم کوتاه نظران حق ناشناس و سرمایه بصارت
 و بصیرت بی بصران ناشناس گردید - سپه سالار با سپهر سران شکر کنان
 و سپاس گذاران برگشته همعنان فتح نصرت آسمانی دو گه‌تی از شب
 گذشته به مسکر اقبال جاودانی منزل نمود *

روز دیگر همیر را و عبد الله شوانی و خداوند خان و سیدی سالم به
 رهنمائی اختر بهشت کار فرما کار کرده خود را با دراک سعادت عظمی بندگان
 درگاه والا نزدیک ساختند - و حلقه بر سر دارالفتح میودیت که فی الحقیقت

مفتاح ابواب سعادت است زده ۱۰۰ این مقصد اقصی که در معنی
شاهراه نجات دارین است کشوده بموکب اقبال پیوستند - در همین
تاریخ یک بهر از روز سیري گشته خانخانان بملچار سید علاول شتافته
اراده نمود که نقب شیر حاجی باره مهاکوت را که چندی پیش ازین خالی
ساخته بباروت انباشته بودند آتش دهد - قضا را متع خان ازین قضیه آگاهی
یافته آتش در جان او افتاد و دود از نهادش برآمد - و بی توقف ترکوفندت
وکیل خود را نزد سپه سالار ارسال داشته از روی تصرّح و نیاز پیغام داد -
که چون پیش نهاد خاطر و قرار داد اندیشه این عهده کیش ارادت پیشه
آنست که به تسلیم کلید قاعه ابواب امن آرد نجات و دارالسلام سلامت
بر روی روزگار خود و اهل حصار کتایند آنست که آتش زدن نقب
را امروز موقوف دارند - و سبب تعویق و تاخیر یکروزه قرار داد مذکور
آنست که این آشفته روزگار از روی بیچارگی و اضطراب با سرداران عادل خان
عقد وثیقه عهد و پیمان را بروابط ایمن علاظ و شداده ترین جمله ترضیق داده که
بی استصواب ایسان در سایر ابواب خاصه در باب مصالحه و معااهده مدخل
نمایند - بنابر آن امروز وکیل خود را نزد ایشان می فرستد و حقیقت تذکری
کار متحصنان بسبب شدت ذیق طریق تعیش که از طول مدت محاصره
و فلت غله و کثرت عسرت و وقوع بلائی قحط و غلا ناشی شده بی مبالغه
و تحاشی ابلاغ نموده اظهار سایر اسرار مهمه و افکار محضره به عمل
می آرد - اگر آن باطل ستیزان نیز بر سر راه صلح در آمده ازین در آیند
بتر - و الا بهانه عدم ایصال رسد و آذوقه کافی و رسانیدن مدد نافع که از شرایط
محافظت عهد معهود بل عمده ارکان بیعت معفود بود سبب تجویز نقض
عهد و نکسه عقد می سازد - و خود بمبانی صلح و صلاح را تسبیح داده
مغانیم بست و کشاد فلاح می سپارد - خانخانان بنابر آنکه روایه راستی

گفتار از پیغام او استنماد نموده خاطر نسان و دل نشین خود ساخت که مدعی او از استدعی مهلت یک روزه دنع وقت و توقع فوت فرصت بل ترصد وقوع آفات نابعه تعویق و تاخیر که مستلزم درست نسستی نقش مراد بر تخلف مکر و تزویر است - لاجرم ابواب اختیار و امنجان مفتوح داشته جواب باز داد که اگرچه از تاخیر اراده مصلحه که موقوف بصلاح و صوابدید مراری شراندهش بشود بوی خیر نمی آید ؛ لیکن از باب اتمام حجت ترک برخاش و سببر نموده یک امروز دیگر نیز به صدر و شکیب میگردایم - وقتی خلن اگر در مهاف نصب منصوبه دغا و فریب و ترتیب مہدمات رنگ و نبرنگ دیست می باید که از سر حیلہ وزی و افسونگری در گذشته پسر خود را به معسکر اقبال ارسال دارد - و اظهار صدق گفتار خویش نموده مافی الضمیر خود را درین ضمن به ظهور آورد - و چون پیغام بدو رسید و از فرستادن بسرائر ظاهر نه شد باشا سیه سالار آتش در نغز زدند - و تمام یک برج با پانزده گز باره یکبار دہوا برده گذارگاهی در نہایت کسادگی و بہنارویی کشاده شد - و عمدہ ارادہ ہواخواہان بر طبق دلخواہ از فوہ بہ فعل آمدہ اصل مادہ پوزش آمادہ گشت - دلبران شیر دل درین یلہ نیز از قضا حذر و از بلا پرهیز نمودہ ہی ابا و محلبا سمندر وار در آن بحر زخار آتش ہی بہنار غوطہ خوردند - و مطابق بقلولہ توپ و تفنگ و بادلیہ و ضرب زن و حقہ باروت و امثال آن کہ متواتر مانند زلزلہ اربہاران در بلران بود مقید نکشتہ خود را بدین انداختند - چون آن حصن حصین نیز بمفتاح اقبال کار کشای و طالع ارجحند خدیو آفاق گیر عدو نند مفتوح شد و خاطر همکفان من جمیع الوجوہ جمع گشت وقت محاصرہ دیگر بارہا شدہ ہنگام اہتمام مہدمات فتم بافی حصون در رسید - سید علاول و سنگرام و یولم بہادر کہ بیرون شیر حاجی بر کنار خندق ملجہ داشتند باستصواب رای

واب آرای سپه سالار در درون قلعه به پرداخت ملچار پرداختند - و در پایان
 همین روز بهروزی اندوز سایر مقهوران از سمت چمار تیکری بلواده مقابلۀ بهادران
 سکر فیروزی اثر نمایان گشتند - و از کمال کوتند نظری بر پلنگان شیر آوزن
 هزاران مردانگی که بی ناخن زنی هلال پیوسته با چرخ در جنگ
 می زفند و بدون گزافه از سمت راس ایشان دمدم دامه و سیاره بر سر پرخاش
 می روند چشمک تحریک جنگ زدن گرفتند - چون ازین کار کویبجا که
 شیوه اجل رسیدگافست سپهر کین توز بی مهر را به قهر خود چون پیمان
 زندگی خویش پر کردند - و بانگیز کوشش خویش که شیوه خون گرفتگان
 است چنگ و دندان گرگ اجل را که همه تن خار خار خون ریز است
 بستیز خویش تیز ساختند - درین حال خانزادان و نصیری خان و چندی
 دیگر از امثال آن بسبیل مقاتله و مجادله بنابر صواب دیدد خانخانان
 رومی آن دو رویان ده دله خالص مراری و رندوله شدند - چون روز عمر آن
 تباۀ کاران سیاه روزگار را هنگام شام آمده بود و کواکب اجل آن ستاره
 سوختگان قریب به غروب مرگ و مشرف بر وبال هلاک شده بود چهار
 گهزی از روز مانده بهادران فیروزی نشان عنان ریز جلو انداخته بیک دفعه
 بر ایشان اسپ ناخندند - و بباد حمله صرصر اثر دلیران که پیوسته در پی
 شگفانیدن گل فتح است آن مشتی فرقه تفرقه اثر که از بیم غنچه شد
 همانا نقطه خال صفحۀ روی میدان بودند همگی مانند پرچم پر خ
 سلسله مویان تار تار گشته برنگ خال از یک دیگر دور افتادند - دریم
 پراگندگی چندین آدم و اسپ ایشان بنست یغمائیان سپاه ظفر پناه در آمد
 و یکه تازان سوکب سعادت را شب هنگام بمضرب خیام نصرت سالم و غا
 معاودت روی داد *

از سوانح نمایان دولت پایدار ابد پایان که درین احیان اتفاق افتاده رفتن مال و مزال و عرض و فاموس و بنگاه و عیال ساهو مخدول و رندوله مقهور است - و سبب ظاهری و علت صوری این معنی سواى کارگری اقبال این بود که چون پسر مجددار خان نظام الملکی که او نیز در آن خانه خطاب پدر یافته بود و اختیار کشاد و بست قلعه نباتی از قلاع حصینه دکن که در نواح کالنه واقع است بدست او بود - از روی به اندیشی و راه بهبود خواهی خویش خواهان ادراک سعادت عبودیت مالک رقاب ملوک عالم گردید - و آرزوی بندگی درگاه سپهر اشتباه حضرت بادشاهی در خاطر راه داده این معنی را بخاندانان آنها نمود - خان کامگار غائبانه او را بمراحم و عواطف بادشاهانه انتظار بخشیده سرگرم انصرام پیش نهاد این اندیشه نمود - او باین امیدواری از حصار مذکور به قلعه کالنه آمده پیغام گذاری زبان آور نزد خاندانان فستاد که این به اندیش امیدوار بذابر گفته و پذیرفته سپه سالارانمدار از قلعه نباتی تا به کالنه آمده مترصد است که بذابر تصدیق قول خود کلید حصار مذکور را بهره اشاره نمایند تسلیم نماید - بعد از آنکه فروغ صدق قول این دولتخواه بر ضمیر منیر دولتخواهان پرتو افکن گردد بموجب سعادت گزاید : خاندانان بذابر مفتضای خیرخواهی اولیای دولت بادشاهی مزید مهربانی نسبت بدو منظور داشته جواب داد که چون درینولا بیضاپور بنگاه رندوله و ساهو شده اگر از راه اظهار جانشیناری و سرپازی بدانجا ترکنازی نموده دستبردنی نمایان نماید درین صورت دست آویزی شایان برای ادعای دولت خواهی خود و وسیله متین بجهت درخواه بندهلی درگاه در باب او بهم رسانیده خواهد بود و این معنی باعث امیدواری کلی او خواهد شد - مجددار خان این معنی مقدر را که از روز نخست از خدا خواسته بر سر موضع مذکور تاخت

آورد - و از آنجا که حسن اتفاق بآسانی باعث نشست نقش مرادی چند می گردد که از آن دست نقشهای درست بزور دست و نیروی بازو نه نشینند - درین نزدیکی زن و دختر ساهو را با خزانه و نفایس او از جلیفر به بیضاپور آورده همانجا مکفون و مخزون ساخته بودند - مجملاً جمله اینها بدین ممانعت و مدافعت احدی از اعاد چنانچه بآنگونه خصوصیات خصوص درین مرتبه آسانی قرار داد خاطر او نبود بالتام بدست محکدار خان و همراهان او در آمد - و مبلغ یک لک و پنجاه هزار هون نقد باجناس گرانمایه و چهار صد سراسپ از ساهو و دوازده هزار هون از اسباب رندوله سوای آنچه خان مذکور به قبضه قبض و ضبط در آورده بود بدست ناراجیان یغما پرست افتاد - و بشامت نکوست و بدسگالی ازین دست خرابی عرضی و مالی بدیشان رسیده خدای زده جانی و مالی گشتند - چون حقیقت کار به سپه سالار رسید آفرین نامه متضمن بانواع تحسین و استحسان بخان مذکور نوشته ارسال داشت - و او حسب الاستصواب خانخانان عیال ساهو را به جعفر بیگ فتنه دار کالنه سپرده خود روانه دولت آباد شد *

• از سوانح عسکراقبال چون بنابر سعی جمیل و جهد مشکور نصیری خان نقب حصار کالا کوت که اهتمام تمام آن بعهده تعهد او بود در عرض سه روز تمام شد سپه الاز نامدار از راه عاقبت نگری و خاتمه اندیشی بخاطر آورد که زینکه چند ترتیب دهد - که اگر بالفرض بحکم اقتضای قضا چنانچه بعضی از اوقات رو می دهد آتش بباروت در نگیرد یا حسب المدعا کارگر نیفتاده رخنه دیوار بر وفق دلخواه بکشایش نگراید هنگام یورش از آن نردبانها بدیوار حصار بر آیند - بظاهر آن آتش دادن نقب در تاخیر افتاده روز سی و یکم خنوداد قرار یافت بدین عرض زینکه پایها مهیا شود -

چون درین حال فتح خان از قرار داد مذکور بمیعاد مقرر خبر یافت - و قطع نظر ازین معنی کرده می دانست که آن حصار نیز عنقوب مفتوح شده مال و جان و ناموس او و نظام الملک عرضۀ فنا و زوالست - ناچار عبد الرسول پسر خود را نزد خانخانان فرستاده زینهار خواہ و امان طلب آمد - و از روی جزع و ضراعت چنانچه مقتضای حال و لازمۀ رفت شفیع انگیزان شفاعت طلب است پیغامهای عجز آمیز و رقت آمود در باب خود و بی نظام داده بهمه ابواب اظهار خجالت و ندامت تمام نمود - و از خسارت و غرامت کردهای ناکردنی خویش خصوص جرات و جسارت نسبت باولیای دولت روز افزون که همگی نتیجۀ افسانہ و افسون و مکر و دستان کج اندیشان و ناراستان و ثمرۀ فریب و دمدمدۀ غرض پرستان و فتنہ اندوزان بود شکایت تمام بظہور آورده التماس اغماص عیو از کوتاه نظرهای خود و اہان مال و جان و عرض و ناموس و خان و مان بدست آویز تسلیم مہالید بافی فلاح نموده دم نقد مہلت ہفت روز برای نفل و تکوید اہل و عیال خود و باز ماندگان عنبر پدرش و مردم نظام الملک از سپہ سالار درخواست - و عبد الرسول اعز و ارشد اولاد خود را کہ بجهت اطمینان خاطر اولیای دولت رتویق گفته و پذیرفتہ خود در باب پاس عہد و وفای وعدہ ارسالداشتہ بود توقف او را بطریق وثیقہ مقرر نمود - مجملاً بحکم آنکہ سپہ سالار می دانست کہ محرومی حاجت خواہ مقرون برضای جذاب الہی نیست - و یس ارباب امیدواری خصوص امان طلبان زینہار می مرضی خاطر اشرف نہ - تجرم بجهت تحصیل رضامندی حضرت خداوندی و خوشنودی و خورسندی ولی نعمت حقیقی و خدای مجازی خویش کہ ذات اقدس آن حضرت بالذات مفتضی اعفاء ارباب استشفاع و اعطاء امان باصحاب استیمن است خصوص در باب زینہار جوی اہل

اسلام و ایمان - لاجرم بر بیچارگی و انکسار و اضطراب و اضطراب او رحم نموده نخست او و سایر متعصنان را بمال و جان و عرض و ناموس امان داده خانمان بر همگان مسلم داشت - آنکه بنابر پیروی طریقه سلوک آن پیشوای سلاطین حال و استقبال که کامروائی نیازمندان و قضای حوائج محتاجان و بخشش مال و بخشایش جان مقتضای طبع فیاض آن حضرت است درباره او به جان بخشی نهبها بسند نه نموده و اکتفا بمجرد عفو نکرده بمحض دادن امان از خود خورسند نکشت - و چنانچه دستور مقرر و آداب معهود آن قدریان ارباب کرم و قبله کرام است ابواب بخشش و بخشایش در هر باب بروی او مفتوح داشت - و سایر مدعیات او خصوص باز بردار و مراکب و مدد خرج سرانجام نموده مجموع فیلان و شتران خود را د' چند پالکی و در نیم لک روپیه بار بر همان فیلان و شتران کرده بجهت او فرستاده و داد در مانده بخشی و عاجز نوازی داده داد و دهش را آنیزی دیگر نهاد - فی الواقع کدامین کرم پیشه جز اولیای دولت پایدار مراتب نوازش دشمن را بدین پایه رسانیده که بعد از بخشایش جان بدشمنان جانی و اعدای دولت جاودانی بخشش را این مایه رسائی دهد که پیل بالا درهم و دینار بر بالی پیل بار کرده بدیشان بخشد *

ملخص سخن چون فتح خان ازین دست قلعه کشائیهی کرمانه بعد از آن مایه عذر بندیهی رستمانه مشاهده کرد در حال مفتاح سایر قلاع و حصون را نزد سپه سالار فرستاده بزودی شروع در نقل و تحویل احمال و اثقال و اهل و عیال خویش و نظام الملک و سایر متعصنان نمود - و بست و کشاد همگی دروازه را بدست معتمدان سپه سالار داده خود با نظام الملک و جمیع مندوبان و همگی درونیل در روز دوشنبه ششم تیر ماه آهی از قلعه بیرون آمد و یکبار جمیع حصون و بارها با قریب یک هزار توپ خورد و کلان

و سایر اسباب مایحتاج قلعه داری بتصرف اولیای دولت و تحویلداران سرکار خُصّه شریفه در آمد - و سپه سالار نامدار و مجموع اولیای دولت پایدار داخل قلعه شده نخست در مسجد جامع دولت آباد که از کثرت اجتماع عساکر جهانگیر در آنجا مصر جامع شده بود دعای ازدیاد دولت ابد بنیاد بجا آوردند و خطبه عروس ملک هفت کشور بتازگی بر فراز منبر سدره پایه برخواندند - و ملایک هفت آسمان در نهم درجه منبر نه پایه سپهر برآمده خلود جاه و جلال صاحبقران دوم در طی دعا استدعا نمودند - در آن میانه جبرئیل امین آمین گوی و دعا طلب آمده مزید جاوید دولت و اقبال این دولت کده عظمی که مطلب عمده اهل آسمان و زمین است از درگاه بخشنده بی منت درخواست نمود - امید که دولت ابد قرین این صاحبقران کشورستان چنانچه بحسب طول از هند، کوه بدخشان تا جبال کامرو، دوج و آسام که در جوار ختا واقع است فرو گرفته - و بحساب عرض از قندهار و غزنین تا قندهار دکن را بحوزه اقتدار در آورده - عفریپ قاف تا قاف آفاق یعنی قیروان تا قیروان را مانند مهر انور که از کشور خاور تا اقلیم باختر را بزیر تیغ و نگین دارد به تحت تصرف در آورد *

این دعائیست که بر اوج فلک نرفته

کندش لطف الهی بقبول استعجال

مجملاً عرضداشت سپه سالار متضمن بشارت فتح و فیروزی اولیای دولت نصرت روزی و مزد کسایش حصاربند دولت آباد روز تیر از ماه تیر که بذابرمس معهود هر سال انجمن حضور پر نور بآیین جشن عید گلابی زینت پذیر بود - و بنندگان حضرت در عین کام بخشی و کامیابی سعادت افزای بیت الشرف سریر خلافت بودند رسید - و هواخواهان دولت کده جاوید مصیر رسوم مبارکبادی دو عید بعید یکجا بجا آورده اهل سوز و سرو

نواب شادی بدروه چرخ رسانیدند - حسب الامر عالی گورگه دولت والا را
 بفایر رسم شادیانه بنوازش بادشاهانه فواخندند - و همدین انجمن فردوس
 آئین بادشاه دنیا و دین بتازگی بر سرحق گدایمی بندهلی وفادار و بهادران
 جان سپار آمده نخست سپه سالار را بعزایت خلعت خاصه با نادریم تکه لعل
 و مروارید و شمشیر مرموع و دو اسپ خاصگی محلی بزین زرین
 با سارودل نام فیلی مزین به یراق نفره و پوشش مخمل زربفت و ماده
 فیلی دیگر سرافراز ساختند - و خان زمان و نصیری خان را نیز از مرحمت
 خلعت و اسپ و فیل برنواخته همگی را بدست سید لطف علی
 بخاری ارسال داشتند - و نصیری خان را بخطاب مستطاب خان دوزانی
 کامل نصاب بلند نامی و کامیاب شاد کامی ساخته مرتبه منصبش را
 بیایه پنجهازاری ذات و سوار از اصل و اضافه رسانیدند - و مساعی جمبله سایر
 بندهای درگاه که هریک درین یساق توفیق تردید یافته مصدر امور نمایان
 شده بودند مستکور افتاده همگی منظر نظر عزایت گردیدند - و هریک
 سزاوار حال و قدر سافرا شده نتیجه نیکو بفرزندی یافتند *

چون درینولا که این مهم اهم بانصرام رسیده پیش نهاد خاطر بر وجه
 احسن پایان رسیده بود و کار بمدها و روزگار یکام اریلی دولت ابد فرجام گشته
 همگی کامیاب و مقضی المرام شده بودند - و اعداء این دولت کده جاوید
 بنیاد لله الحمد بالتام مقهور و مغلوب و مخدول و مذدوب گشته - چنانچه
 بالفعل در سرحد ممالک جنوبی کاری نموده بود که بخیریت و خوبی
 سرانجام نیافته در حیز قوه مانده باشند - با این معانی بهادران جان سپار
 اخلاص شعار در مدت محاصره قلعه دولت آباد که از آغاز تا انجام چهار
 ماه کشید انواع تعب و مشقت و مضرت و اضرار کشیده بودند - خصوص

به علت عسرت و تنگی معاش که از رهگذر قلت آذوقه ناشی شده بود -
 معهدا مدت مدکور را پیوسته در معرک بمقابلہ و مقاتلہ غنیم که بنابر
 حساب عدد و حسب عدت بمراتب متعدده از اهل وفاق بیش در بیش
 بودند گذرانیده همه جا بمحض نقش و کوشش نایق آمده بودند - و با این
 معانی اغلب اوقات به نوبت همراهی عملہ کپی گزیده مکرر برای رسانیدن
 رسد از دولت آباد به برهانپور که نزدیک بصد کروه رسمی است آمد و شد
 می نمودند - چنانچه بی ارتکاب تکلف می توان گفت که یای راکب
 درین مراتب از خانہ زین بر روی زمین نرسیده باشد - و پشت مراکب
 زیندار در کل روی جل ندیده - بنابر آن رای صواب آرای سپہ سالار برین
 جملہ قرار گرفت کہ نگاهیانی حصار دولت آباد و مضامات آنرا بیکی
 از سرداران کارگذار جانی سپار سپرده خمود با باقی بندگان که از کفایت
 پاسبانی قلعه فاضل اند، و فتح خان و نظام الملک را همراه گرفته منوجہ
 برهانپور شود - و چندمی در آن مقام امن و سرور آرمیده فارغ بال
 و خوشحال قرار گیرد تا سپاہیان نفسی چند بآسودگی بر آورده ستوران را
 آسایش دهند - و بر طبق این دستور صواب اساس که موافق قانون
 خرد آئین سلاطین آفاق گیر کشور کشای است کار بسته از سرنو بعدو بندی
 و اقلیم کشائی در آیند - بالجمله چون ارباب وفا و وفاق در آن مهم دشوار
 و یساق شاق سختی بسیار ر مسقت بیسمار کشیده بودند و معهدا در قلعه
 آذوقه نبود که آنرا سرمایہ قلعداری توان نمود - لجرم کسی از دلیران
 بی گرا جبین به قبول این امر صواب مبادرت نمی نمود و متصدی تعهد
 و تکفل این کار دشوار نمی شد - درین حال خان دوزان که ارادت صادقش
 از اکثر فدویان دیرین و نصیریان اخلاص آئین بیش و از رهگذر قدم خدمت
 و صدق عقیدت هزار قدم در پیش بود - بکفاده پیشنهادی تقدیم این خدمت

بر خویش گرفته از روی صدق ارادت گام همت فرا پیش نهاد - و چرن
خانخانان خان مشر الیه را سزاوار این امر دشوار سخت هنجار دیده
دانست که اقدام بلین مهم کما یفغنی از دست خان مذکور می آید -
و معهدا جمیعت نمایانی که شایان سرکردن این کار باشد نیز دارد -
چنانچه باوجود این مراتب در آن یساق دو هزار سوار جرار کار طلب کار گذار
موجود همیشه همراه داشت - ازین رو دیده و دانسته این خدمت را بدو
گذاشته سید مرتضی خان و چندی دیگر از ارباب منصب والا را بهم راهی
او باز داشت - و خود با خان زمان و دیگر سرداران فتح خان و
نظام الملک را همراه گرفته متوجه مقصد شد - و در عرض راه فرقه نفره اثر
بیجاپوری همه جا از دور خود نمائی نموده مراسم شوخ چشمی بجا
می آوردند - چون نفی چند از بهادران موکب اقبال باهنگ گوشمال
ایشان جلو می انداختند جای خود را گذاشته پایی ادبار بودایی فرار
می تاختند - و در طوق بعضی ترکان کار شان از دستبازی بسربازی نیز
می کشید - چنانچه تاناجی دو رویه از جمله سرداران عمده عادلخان درین
میان به قتل رسید - چون نواحی ظفرنکر سرمقرل سپاه ظفر دستگاہ گردید
بنابر آنکه ذخیره بسیار در آنجا انبار شده بود و خیل هنجار بیشمار بموجب
طلب خانخانان و سزاولی متصلیان برهانپور از نزدیک و دور در آنجا جمع
شده اراده داشتند که بهمراهی لشکر بادشاهی به برهانپور بروند و چون خبر
رسیدن ایشان بیشتر رسیده بود ازین رو نرخ غله رو بارزانی آورده بود -
لجزم سپه سالار رفاهیت عسکر منصور منظور نظر داشته چندی مرار توقف
در آن جا داد - درین حال مراری و بنفای مخدولان انجمن کنگاش آراسته
رای فساد بنیاد شان بر آن قرار یافت که از سر ستیز و آویز درگذشته
بدست آویز عجز و نیاز بر دامن طنب طلع و صلاح آویزند - و شاید که

ازین راه پی به سرمنزول عافیت و سلامت برده ازین در ابواب امن و امان
 بروی روزگار خویش کشایند - بنابراین فرهاد پدر زندوله را برای درخواه
 این استدعا ده لشکرگاه بفرماید درگاه فرستادند - و بحکم آنکه خردمندان
 گفته اند که گفته و پذیرفته گذاران وثوق و اعتماد را نشاید و پیمان مردم
 بی دیانت و عهد مکاران نا استوار زینهار خواه که از عدم دین و ایمان
 ناشی می شود اگرچه مرگد بایمان باشد مانند نفع گل و نشاء مل
 دمی بیش نیاید - آن نویین حکمت مفش خرد آئین مطلقاً عهد آن
 کم موصنان بد عهد را محل اعتماد و اعتبار نشمرده اصلاً قبول معاهد ننمود -
 و پی بمقصود آن مطرود چند برده فرهاد را که مدار کار بر بنیاد فریب
 و دستان نهاده داستان مکر و فریب می سرائید - و افسانه افسون و خدعه
 می خواند - نیل حرمان بر رخسار کنیده علی الفور بی نیل مقصد باز
 گردانید - آن کوناه نظری چند باندیستند دور و دراز تا دولت آباد یکسر
 شتافته بخاطر جمع در همان ملجأها که بهادران عسکر ظفر آثار ساخته فرصت
 بهم آن نیافته بودند جای گرفتند - و خاندوران درین آوان که آن
 کوناه فطرتاً دراز اصل بد عمل به فکرهای دور از کار دور دایره قلعه را چنبروار
 درمیان گرفتند آن آهنگ خارج داشتند که این حصار خیر آثار را بزور
 دست و ضرب بازو فتح نمایند - مکرر از حصار بند بر آمده بضرب تیغ بیدریغ
 آن مخدولان را تنبیه دادند - بلیع نمود - و بنابر آنکه رعایای پرگذاشت
 درات آباد و فواحی آن بعزت درست عهدی و حسن سلوک همگنان
 از سردار و احاد سپاه ظفر پناه آرمیده دل و مطمئن خاطر شده می دانستند
 که بعد هرکار باوایی دولت پایدار دارند غلغ بسیار به فروختن آورده
 بودند - متحصنان در مضیق محاصره از رهگذر کمی آذوقه تنگی کمتر
 کشیده حال شان بعسرت نکشید - و چون خانخانان از دلیری غنیم خبر

یافت مصلحت در چشم نمائی بدان خیره نظران دیده اواخر ماه نیر
 با لشکر بسیار و حشم بی‌شمار با آذوقه بیدرنگ از ظفر نگر متوجه دوت آباد
 شد - و دکنیان ازین معنی آگاهی یافته از فتح قلعه نومید گشته بیشتر
 عزیمت هزیمت در لبلس معاودت نموده بودند - لاجرم دیگر مقید به شیخ
 چیز نه شده با شتاب تمام متوجه بیجا پور شدند - چون خانخانان که درین
 ایلغار از برید سریع السیر صرصر و پیک تیزنگ نظر قصب السبق سرعت
 و عجلت در روده بود به قصبه ترمی گانو رسید - همانجا قضیه ناگزیر اهل
 نفاق را شنیده بمقتضای وقت هزیمت غنیم را غنیمت عظیم شمرده
 تصویب رای به معاودت برهانپور نموده ده هزار گاو غله بار را با خان زمان روانه
 دولت آباد نموده تاکید کرد که بعد از رسانیدن غله زود بر گردد - مچمه
 سپه سالار بعد از ورود برهانپور ببلور غور اندیشه خوض پیشه کم خردی
 فتح خان و خرد سالی نظام الملک را پیش نظر اعتبت نگر داشته از روی
 احتیاط هر دو را نظربند نگاهداشت - و جمعی را به نگاهبانی بر گماشته
 بمقتضای پیمانی که در باب عدم تصرف در اموال او بسته بود عمل نموده
 همگی اینها را بارباب امانت و اصحاب دیانت سپرد - چون درینولا امر
 عائلی از روی عنایت تمام در بار خان دوران برین جمله زیور مدور ینت
 که سید مرتضی خان خلف صدر جهان را که از خانه زادان معتمد درگاه
 است در قلعه گذاشته خود بر جناح استعجال بصوب صوبه مالوه که ضبط
 آن بعهده او قرار یافته برگردد - لاجرم حسب الحکم پنجاه هزار روپیه برسم
 مدد خرچ تسلیم خان مذکور نموده رتله را بدر سپرده در عرض دو ماه
 داخل برهانپور شد *

از سوانح نمایان دولت ابد پایان که درین احیان از عارضداشت
 راجه بهارت مرزبان ولایت نلفگانه بمسامع اولیای دولت رسید فتح قلعه دیگلور

است که روزی عسکر منصور شد - بعد از آنکه بولا و سیدی مفتاح حارسل
قلعه مدکور مکرر مالشی بسزا یافته بودایی فرار شتافتند - و خود جان
بدر برده مادر و دختر و زن نکاحی بولا را بایک زنجیر فیل به قید بهادران
دادند - همه جهت فتح روزی روزگار هواخواهان شده ازین عالم حصاری
بدست آمد - پیست و هفتم تیر عنایت الله ولد فاسم خان و بهادر^{خان} کذبو
از بنگاله رسیده سعادت زمین بوس یرگه حاصل کردند - و سه زنجیر فیل
از عنایت الله و دو زنجیر فیل از بهادر^{خان} داخل فیل خانه شد *

هم درین روز سایر اسیران فرنگی هوگلی بندر که همگی از خورد و کلان
اناث و ذکور چهار صد تن بودند از نظر انور کدشتند - و قاضی و میر عدل
حسب الامر بادشاه اسلام پرور ایشان را کلتین طیبین تلفین نمودند - هر که
به طیب خاطر و صدق نیت اسلام آورد انواع عواطف در بلاه او مبدول افتاده
براتبه مقرر رسید - و از آنانکه بنابر مرط قسارت تلب و شفاوت جبلی ازلی
ازین سعادت عظمی اختیار حرمان نصیبی نمودند نیز چند تن یکی از
امرای عظام^۱ سپردند - که همگنانرا در مضیق مطموره زندان محبوس داشته
به تهدید قتل و ننگی حبس در باب قبول اسلام مکلف و مجبور سازند -
اگر کسی را این سعادت روزی شود حقیقت بعرض رسانیده روزیانه برای
او بگیرند - باوجود این پایه اهتمام بادشاه اسلام اثری برین مراتب منرتب
نشد و اکثری از تنگنای حبس به بئس^۲ المصیر سعیر شتافتند - و غلیلی
این درجه والا و پایه جلیل دریافتند - و چون سایر اصنام و اوثان آن گروه
نابکار که کار فرنگ بل رشک کارنامه مانی و نگر خانه از رنگ بود بنظر
انور در آمد - از آنجمله آنچه صور انبیا غنی نبینا و علیم السلام بود
حسب الامر اشرف در آب چون غرق کردند و بافی نیکنسته و غریق گردید *

بیست و پنجم امرداد مزاج وهاج آن فرازنده تخت و افروزنده تاج
 از تاب عارفه تپ و گرانی سر که از رهگذر اختلاف هوای برشکال رو نموده
 بود افروخته شد - و ازین رو عالمی سراسیمه گشته سر بسته قرار و آرام
 از دست دادند - و سوء المزاج شریف آن جان جهان کالبد جهانیان را
 با جان سرگران ساخت و نزدیک بود که همگنان از فرط غم و فوور الم قالب
 تهی کنند - و این مایه تلخ کاسی میان طبایع و عاقبت و دلها و آرام
 شکر آب ناسازی انگیزخته کار بدان کشید که دیگر بیکدیگر ناسازند - مچمل
 درین حال خورد و بزرگ و صالح و طالح دست از کارزار کوتاه کرده جم
 دعای جاندرانی بنندگان حضرت بادشاهی بدرگاه جناب الهی برداشتند -
 بکرم الهی بعد از سه روز عافیت عاجل و شفای کامل حاصل گشته
 اطمینانی پای تخت به خلعت هفتی گرانمایه و انعام چهارده هزار روپیه نقد
 سرفراز گردیدند - و مبلغ یک لک روپیه که ششزادهای والا گهر و امرای
 نامور برسم تصدق آورده بودند حسب الامر عالی بر نیازمندان گیتی قسمت
 ۱ در نسخه (ال) این مرسوم زید رقم شده - و شفای عاجل و صحت کامل آنحضرت
 از شفاکده عافیت الهی طلب نموده در باب مزید هم دولت جاوید آنحضرت مراسم
 اسندما دعا آوردند - و مقارن دعای دفع این بلا که کرب کوپیون عالم بالالب دآمین
 کشوده ساکنان ملاء اعلی برای برآمدن برآمدن این مطلب اجابت طلب آمدند -
 و عالمی دردعای گهر که خیر عالمی را لازم دود داد دنیا گوئی و ناندخ خوانی و انعام
 خدمات قرآنی دولا از در اقسام خیرات و تصدقات و انواع انفاق و انبار در آمدند -
 و ازین راه نیز اسشفای نموده حلقه استجاب بر در اجابت و باق قبول زنده - و عاقبت
 دعا مقرر و انجاح شده از دفع سوء المزاج حضرت صاحبقرین نانی که اصلاح گیتی در
 صحن آن مدرج است ارجاء عالم امکان باز و از حالت فساد قرین صلاح و سعادت
 گردید - قرآیم طبایع و قواعد و کائنات که و هن و نفور مدین و عافیت بود دیگر نبات
 و قر و گرفت - چنانچه بعد از سه روز الهی *

یامت . و مبلغ پنجاه هزار روپیه که بیکم صاحب و سایر پرستاران معمل سلطنت و مخدرات امرای عظام بر سبیل صدقه در درون شبستان خلافت فراهم آورده بودند بزنل بیوا بی روزگار مرحمت شده . و هم کافور درهم موجب راحت ناسور جرحلت فقر و فاقه گشت . و قرص کهرلی زر در مراجع دل خستگان حزین مرض ، احتیاج خلصیت شربت دینار بهم رسانیده باعث رفع خفقان قلق و اضطراب نیاز و ضربات پریشانی روزگار گردید . دوم شهرویر سیف خان صاحب صوبه اله آباد شرف ملازمت دریافته هزار مهر و هزار روپیه بطریق ندر گذرانید .

توجه والای بادشاهزاده نامدار شاه شجاع حسب الامر اقدس ارفع اعلی بممت جنوبی بآهنگ تسخیر بلاد دکن

چون اکثر ملوک دکن به تحت تصرف و تسلک این مالک رقاب سلاطین روی زمین مانند اقطار اقالیم خاور و باختر بزیغ و نکین مهر انور در آید . و از فتح دولت آباد که دارالملک و کرسی آن بقعه و شاه نشین آن رتبه است و هن و فتور ، سستی و تصور در ارکان قرار و استقرار دکن افتاده نزل در بنیاد تمکن و بنیان تمکین دکنیان راه یافته بود . بنابر آن فدوی دولت خواهان مهابت خان در باد تسخیر بقیه ملک نظام الملک و بیجا پور مکرر در عرض عرایض بدرگاه والا رقم نموده از راه خیر اندیشی معروض داشت . که چون از لشکر کومنی این صوبه بنابر کشیدن یساق هلی شاق درین تازگی و زویدی عدو بندی و کشور کشائی کما یفنی متمشی نخواهد شد مناسب صلاح دولت آنست که بزودی هرچه تمام تر افواج

بحر امواج از دریای لشکر منصور که مدتی مدید آسوده بوده بالفعل قوی
 نبود تازه زور اند بسرداری یکی از شاهزادهای نامدار با سایر اسباب
 جهان کشائی باین صوبه ارسال یابند - لاجرم بندگان حضرت نیروی بازوی
 خلافت کبری دومین رکن رکن سلطنت عظمی شاهزاده جوان بخت
 شاه شجاع را بجهت تقدیم این امر عظیم برگزیده از روز یکشنبه ششم شهریور
 مطابق بیست و دوم ماه صفر ختم الله بالخیر و الظفر دو گهری سپری گسته
 آن برگزیده فطر عنایت را بمنصب ده هزاره ذات و پنج هزار سوار از سرنو
 نازک کامگاری برافراختند - و از مرحمت نام و نقاره و طومان و طوغ
 و نشربف خلعت خاص با نادری تکه زمرد و مروارید و شمشیر مربع و گهپوه
 مربع و دو اسپ خاصه یکی بزین مربع و دیگر محلی بزین طلا و رتبه که
 از بی شگون و راه حسن فال چنانچه مکرر نگارش پذیرفته کشور کشایان این
 اقلیم در وقت توجه تسخیر سمت جنوبی برای سواری می گزینند و فیلی
 خاصگی با یراق سیمین و پوشش مخمل زربفت ر سادۀ فیلی یگرو اعطای
 مدخل شش لک روبیه برسم انعام سرمایه اعظام و اکرام بآن عظیم القدر کرم
 الدات بخشیده والا مرتبه و بلند آوازه ساختند - و بهنگام دستوری همت بر
 همراهی بدرقه تائید جذاب آهی گماشته دست بدعالی استدعالی فتح
 و نصرت آن بلند اختراز عطا کده فضل و افضال نامتناهی برداشتند *

از جمله امرای عظام و ارباب مناصب والا سید خان جهان و راجه
 جی سنگه و راجه بیتل داس کور و اله ویردی خان و خواص خان که درینولا
 خطاب دولتخانی یافته ورشید خان انصاری و مادهو سنگه هاده و قزلباش
 خان و سید عالم و چندرمن بندیل و راجه روز افزون و بهیم راتهور و راجه
 رامداس ر اصالت خان و خلیل خان و یده تاز خان و جمال الدین ولد فمر
 خان قزویفی و حبیب خان سوز و کرم الله ولد علی مردان خان بهادر از همه

جهت چهارده هزار سوار از آنجمله هزار سوار احمدي و هزار تغنگچي و پياده بسيار و هندوچي و کماندار با دو هزار سوار ديگر از تابينان امرای حضور بملازمت شاهزاده مقرر گشتند - سيد خانجهان به غنايت خلعت و اسب و فيل و راجه جی سنگه و اله و پردي خان و دولت خان و خليل خان بمرحمت خلعت و اسب و بعضی ديگر ده غنايت اسب و جمعی ده سربایي تنها سرافرازي يافته - اصالت خان از اصل و اضافه ببايه هزار و پانصدي ذات و بانصد سوار رسیده از تقديم خدمت بخشي گريي لشکر ظاهر اثر معزز گرديد - و ده لک روپيه از خزانه عامره برای مدد خرچ جرنیات درياست عسکر مويد همراه داده يازده لک روپيه از خالصات صوبه مالوه برات دادند *

بيست و سوم ماه موافق چهارم ربيع الاول صادق خان که از ساير ندهای درگاه آسمان جاه بصديق ارادت امتياز داشت و کرامت صفات را با خيرخواهي و نيک انديشي عامه خلق اله جمع نموده بود بانديک عرضه راه ارتحال پيش گيرت نادمه حق گذار نظر بر حقوق خدمت ديري آن نوئين ارادت آئين و مقتضای ادای حق اخلاص خالص تازه جعفر خان خلف الصديق او را که مکرر در مقام امتحان و اختيار نقد حسن عقيدت او جوهر درست بر روی کار آييده بود - وزير جعفري ارادت صادق مادرزادش از خلاص آزمون بی غش بر آمده از سر نو منظور نظر مرحمت داشتند - و سرمايه اعتبار ابدی و ماده انتخار سرمدی آن سلسله مهيا و آماده ساخته اخلاف و اعقاب آن مرحوم را تاروز قيام قیامت بمراسم پرشش باین روش تلک مداخلات بر افراشتند - که بادشاهزاده عظيم العدر بلند اختر سلطان اورنگ زیب بهادر را برلی دلدهي و خاطر جواني او فرستادند که بعد از مراسم پرشش او را با برادرانش بملازمت رساند - چون همگان بتازگي این سعادت عظمی یعنی انجمن حضور بر نور با کمال

عظام و اعزاز دریافتهند هر چهار برادر را به ترتیب مراتب قدر و منزلت مقدارشان خلعت داده مفتخر و مباهی ساختند و از افزایش مراتب مناصب پایه قدر و مقدار همگی بدین موجب افزاختند - جعفر خان بمنصب چهار هزار و دو هزار سوار و روشن ضمیر بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و عبد الرحمن از اصل و اضافه بمنصب هفت صدی دو صد و پنجاه سوار و بهرام از اصل و اضافه بمنصب پانصدی یکصد سوار *

بیست و پنجم شهریور مطابق دوازدهم ربیع الاول محفل فرخنده میلاد حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم برسم معهود هر ساله انعقاد یافت - درین شب بزرگوار بادشاه دیندار از روی نهایت ادب بر اورنگ خلافت روی زمین جلوس اقدس نه فرموده مسند نشین گشتند - و برین سر نقطه خاک اغبر را روکش چرخ اخضر ساخته هفت طبقه زمین را پایه کرسی سپهر هشتمین دادند - نخست در آن محفل خاض خوان اطعام عام کسیده انواع اطعمه و اشربه و جلویات و تنقلات و فواکه خشک و تر بترتیب چیده شد - و بعد از برخاستن خوان نزال و رواج اقسام بخورات طیبه و نفحات انواع خوشبوها از همه سو برخاست - و تمام آن لیلۃ القدر به تلاوت و ذکر گذشته بامدادان سائر ارباب فضل و دانش و اصحاب صلاح و تقوی را خلعت فجی و شال و امثال آن داده مبلغ بیست هزار روپی بر جمیع ارباب عامیم و اصحاب فقر و فاقه قسمت فرمودند *

درینولا کمال دینداری و حق پرستی حضرت بادشاه که همواره بر اظهار معالم شرع متین و اعلا اعلام سنت حضرت خاتم النبیین اند ظهور و بروز تلم نمود - چنانچه بآزگی باعث تحریض و ترغیب آن حضرت و اجرای احکام و حدود شریعت محمدی صلی شارعها الصلوة و السلام شد

دیگر باره فرمان هلی جهان مطاع در باب نفیید اوامر و نواهی ملت حضرت رسالت. بنهایی به حکام و صوبه داران سایر ممالک محروسه بتأکید تمام و مبالغه بسیار خصوص در باره سیاست شرعی ارسال داشتند - و در ماده عدم احداث بیوت اهنام و منع و نهی کفره و از مومت بتکدهای مشرف بر اهنام ر شود، خمر و سایر مسکرات و بیع و شراء آن نهفته و آشکار و منع کفار و اشرار از ممانعت و تعرض احوال هندوی که اراده مسلمانان داشته باشد و زجر آن مشرکان فجار در باب سوختن اموات به نزدیکی قبرستان اهل اسلام و ساختن قبه علامت. ^۱ [بر سر سوختگان] ^۲ ایشان و منع آن ملاعین از سر ایدار اطفال مسلمانان که بحسب اتفاق در قرای متمردان اسیر سپاهیان شده باشند تأکید را بسرحد احتیاط رسانیدند - راجه بختار پسر راجه راج سنگه که براهنمائی سعادت اسلام آورده بود به عنایت خلعت و انعام ده هزار روپیه سرافراز گردید. *

^۳ [هشتم] ^۴ ماه مذکور، سلام خان که بعد از تغییر صوبه دارایی گجرات در عرض راه معسب الامر عالی از اوجین به برهانپور شتافته بود از دریافت ملازمت اسعد سعادت اندوخته هزار، روپیه و هزار مهر برسم ندر و موازی یک لک روپیه را جواهر مریض آلات از نفایس و نوادر گجرات بر سبیل پیشکش گذرانید. - به نظام الملک و فتح خان که خانخانان نظربند مصحوب خان مدکور بدرگاه والا فرستاده بود در همین روز سعادت اندوز ملازمت گشتند - نظام الملک حسب الامر عالی حواله سید خانجهان شد که در قلعه گوالیار بایکی از خویشان او که بیشتر در فتح احمد نگر بدست آمده بود یکجا نگاهدارد - و فتح خان را بلوجود بد عهدی و شرارت

سرشت و فساد نیت قابل منصب ندانسته مبلغ در لک روبیه بطریق
سالیانه مقرر نمودند و فیل نیز مرحمت شد *

دوازدهم ماه مذکور مطابق سلج ربیع الاول سنه هزار و چهل و سه
هجری فرخنده محفل جشن وزن مبارک قسری سال چهل و چهارم از عمر
بیشمار خدیو روزگار نائین هر ساله آذین و تزئین یافت و سایر رسوم و اداب
آن فرخنده روز سادت اندوز بظهور رسد - چون قرار داد خاطر اشرف آن
بود که هرگاه که سرداری سپاه ظفر دستگاه در یساقی از مهمات دولت بیکی
از شاهزاده‌های والا قدر تفویض رود منصب والا بنام نامی آن والا گهر
تجویز افتد - و در همین ایام چنانچه سابق ذکر یافت شاهزاده شاه شجاع
هنگام یورش دکن مرتبه منصب عالی یافته بودند بذابریں بطریق اولی
تعیین منصب مهین شاهزاده لزوم عقلي داشت - لاجرم درین روز مبارک
تارک شایستگی آن والا گهر بمنصب دوازده هزارپا ذات و شش هزار سوار
و مرحمت خلص آفتاب گیر سپر بلندی یافته دقایق مقدار آن نامدار
از عنایت علم و نظاره و طومان و طوغ و دستوری نسب بازگاه سرخ
در سفرها به علو درجات افتدار اختصاص پذیرفت - عمده الدوله اسلام خان
بخدمت میر بخشی گری از انتقال صادق خان و مرحمت خلعت
سر افزایی یافت - و بذابریں حسن اتفاق عدد حروف بخشی ممالک با تاریخ
استناد آن فذلک افراد دفتر استعداد بدین سعادت عظمی موافق آمد -
خان دوران به مرحمت خلعت و شمشیر خاصه و اسب و فیل و سعادت
تعیین در فوج بادشاهزاده عالم شاه شجاع مختص گشته مرخص شد -
شمس الدین ولد نظر بهادر بمنصب هشتصدی ذات و سوار و حیانت خان
داروغه آبدار خانه به سرکردگی خدمتگاران و منصب هشتصدی ذات
و دو صد سوار و باقی بیگ قلماق از زمره غلامان صاحب اعتماد بمنصب

هفتصدی پانصد سوار و مکرمت خان بخدومت فوجداری اکبر اباد و منصب در هزاره سوار و قاضی محمد سعید از نعیر او بخدومت دیوانی بیوتات و منصب هزاره در صد سوار و زین الدین علی برادر اسلام خان از تغیر او بخدومت داروغگی داغ و تصحیح سرافراز و سر بلند گردیدند *

درین سال به تجویز منجمان، دیگر باره طلا و نقره که هموزن آنحضرت شده بود بر ارباب استحقاق قسمت فرمودند - و بخاصیت تصدق که دایع و رافع انواع بلیات است چنانچه اخبار مخبر صادق تصدیق آن، می نماید در همه سال مطلقا مکروهی پیرامن وجود اقدس نگشت - درینولا پرسوتم سنگه نبیره راجه راج سنگه که بدالت هدایت از تیه ضلالت و غوایت انحراف جسته به شاه راه مستقیم حق گرائیده بود منظور نظر انور شده به سعادت مند نامور گشت - و بمرحمت خلعت خاصه و هزار روپیه انعام اکرام یافت *

پنجم ماه سدکور محلدار خان که سابقا کیفیت نیکو خدمتی او گذارش یافت از دکن سعادت گرای گشته بشرف ملازمت اشرف رسیده مسئول انواع عواطف گشته بمنصب چهار هزاره ذات و دو هزار سوار و عنایت خلعت و گهپوه مرصع و اسپ و فیل یافته به نهایت مراتب مدعا رسید - و ضم انعام بیست هزار روپیه نقد با این مراتب جبرکسور و تلافی فتوری که باحوال او راه یافته بود نمود و با رفع حاجات و ارتفاع درجات در سرکار مونگیر از صوبه بهار جاگیر یافت - دوازدهم ماه خیرات خان ایلچی قطب الملک که در نخستین سال جلوس همایون فال ایران شتافته بود اکنون معاودت نموده آهنگ گلگنده داشت از سعادت اندوزی زمین بوس درگاه والا بکام خاطر فیروزی یافته سه راس اسپ عراقی با چند استر بروعی و شتر بخشنی و انواع نفایس اقمشه ایران برسم پیدشکس کشید *

بیست و پنجم ماه مطابق چهاردهم رجب سال مذکور خجسته
 انجمن وزن مبارک شمسی سال چهل و سوم از عمر پاننده بآئین فرخنده
 اراستگی یافت - و جمیع مراسم معهوده و آداب مقرر این روز از
 داد و دهش بظهور رسید - علامی افضل خان از اصل و اضافه بمنصب
 شش هزاره ذات و سوار سر سرافرازی بر افراخت - از بدایع امور غریبه
 که درین روز تشریح آن روی داده باعث حیرت نگارگران شد ایفکه
 مقرب خان دکفی اسپه معلم بازنده پیشکش نمود - که از کمال دلیری
 بی محابا با زنده فیلی که مست نبود یا چاره فیلی که بسیار کلان نباشد
 روبرو می شد - و دستها بر پیتسانی و کله فیل استوار نموده خرطوم و سر
 او را بدندان می گرفت - چون فیل بزور از خود دور میکرد باز رخ بسوی
 هم نمرد آورده بر گرداگرد فیل فرزین رار خانه بچست و خیم
 در می آمد - و حریفانه مترصد غفلت خیم و منتظر فرصت خود بوده
 فرزین بند فیل می پرداخت - تا که رفته رفته خرد را بحریف خویش
 رسانیده دندان بر گفل و پایر اعضای او بند می کرد - و چنان شگرفی
 و بو العجبی بظهور می آورد که فیل را بی دست و پا کرده در عرصه
 میدان فیل بند مات حیرت می ساخت *

یازدهم بهمن منزل مهین شاهزاده داراشکوه در یغولا حضرت واهب
 منال آن سادت مند جاوید را از کریمه سلطان پرویز مرحوم صبیغه فرخنده
 لقا کرامت فرموده نوید سعادت قدم و برکت قدم داده بود از فیض ورود
 حضرت ظل سبحانی مورد انواع میامین آسمانی و برکات جاودانی گردید -
 بادشاهزاده خردور سایر مراسم آداب چنانچه حق مقام بود بجا آورده در
 تقوز پارچه با جمدهر مرصع به یمین الدوله و خلعتنی فاخره بهمه بندها
 عطا کرد *

انتصاب پذیرفتن رایات ظفر آیات

موکب منصور به صوب پنجاب

چون خطه خاک پاک لاهور که در حقیقت آبروی عالم آب و خاک است و بی شک بقعه ایست از بقاع مبارکه ارض و لهذا بذلبر کمال دریافت قسمت سعادت از عهد پاستان باز پیوسته پلی تخت سلاطین عظام هندوستان و مرکز دولت ایشان بوده و نیز اکثر اوقات دارالسلطنت خداوندان این دولت کدۀ عظمی شده - چون مدتی متمادی از ادراک سعادت ورود موکب مسعود این عزیز کرده آلهی مفتخر و مباهی نه گشته ازین برکت سامی بی نصیب بود - درین وقت که مدت محرومی بانتهای رسیده نوبت سعادت مندبها در آمد این معنی محرک اراده آن حضرت آمده آهنگ نهضت : دآن سمت بر قصد اقامت و اندیشه درنگ قرار گرفت - معهدا برخی از سعادت نصیب های بقعه کامل نصاب کشمیر دلیدر مرید امتیاز آن متیت و موکد و سوخ آن نیت گشته عزم آن سمت سمت جزم پذیرفت - الحرم روز پنجشنبه چهاردهم بهمن ماه مطابق سوم شهر عظمت بهر شعبان سال مذکور طلیعه افواج بحر امواج موکب منصور بجای پنجاب و صوب تهور متوجه شد - و در موضع کلمات سامی که نزدیک دارالخلافت واقع است بجهت مصلحت تهیه مصالح سفر احاد مردم و رعایت الحاق بازماندگان که ستوده آئین های این سلطان سلاطین رعیت پرور دادگر است سه روز درنگ اتفاق افتاده - و از آنجا خلن عالم را که در فن میرشکاری و نگهداشت جمیع جوارح طیور و پرانیدن سایر جانوران شکاری مهارت تمام دارد بسعادت همراهی رکاب ظفر انتساب مفتخر و مباهی ساختند که تفرج صیدگاه پالم نموده ار دهلی باز گردانند -

و همدین روز خان مشار الیه بانعام هزار و پانصد اشرفی و حاکم خان را بمرحمت چهار صد اشرفی و شیر خان دین را بعنایت ده هزار روپیه اکرام بخشیدند - هژدهم ماه از آنجا کوچ فرموده بجهت رعایت احوال رعیت جمعی از سپاهیان شکوه مہند را بجهت نگہبانی، زراعت تعیین فرمودند تا از عبور لشکر بہنادر کہ بہنگام قلت عرض آن بیش از یک گروہ می باشد ضرر کلی بہ زیروستان نرسد - و با این ہمہ مردم متدین را متصدی برآورد پایمالی زراعت مقرر فرمودند کہ از روی حق و راء حساب بی حیف و میل جبر کسر و تلفی نقصان مالی ایمان از خزائن عامرہ نمایند *

بیست و پنجم ماه مذکور مطابق چهار دہم شہر شعبان در قصبہ متہرا کہ از قدیم الدھر پرستش گاہ معتبر ہندوان است مقام فرمودند - چون در بیشہ بوابر مہابن بر آن سومی رودبار چند شیر تہومند گوزن افکن مسکن گرفته آزار و اضرار تمام بانعام و مواشی رعیت حوالی و حواشی می رسانیدند - بذہر دفع ضرر زیروستان بدردنگ آہنگ مید آن زیروست دسی چند نمودہ لیل سوار دو قلادہ شیر تغاور و دو دیگر مادہ را کہ در تہومندی ازینہا زیادہ بودند صید فرمودہ و یک شیر بچہ زندہ گرفته معاودت فرمودند - و شب این روز برکت افزوز کہ لیلۃ البرات بود باوجو، عدم تہید سامان طرازان کارخانجات سلطنت بذہر امر گیتی مطاع ہر دو کداز رودبار چون و کشتیہای میان آب را چراغان کردند کما مانند آن در نظائر این روز بی نظیر در نظر نیامدہ بود - در منزل چہارم باز در عین گرمگاہ روز دو شیر قوی ہیکل را بہ تفنگ خاصہ مید نمودند - یکی ہوزن ہفت من و دہ سیر و دیگر کہ مادہ بود بہ پنج من رسید *

چہارم اسفندار اعتقاد خان صاحب صوبہ دہلی در یک منزل شہر از کمال بلند اقبالی بمعادت نقبیل حلقہ ہلالی رکاب مبارک آن سرور کہ

تاج تارک گردن کشان هفت کشور است رسید - و ازین رو سرحلقه سرافرازان گیتی از امثال و اقوان خود شده بویں سرفرق افتخار به فلک قمر رسانید - و روز دیگر سلیم گدّه که بر کنار رودبار جون واقع است از نزول اقدس آن حضرت روکش مدیده الاسلام بغداد گشت - و آب رودش که از زهاب چشمه سار کوثر و تسنیم است باعث ذهاب آبروی فرات و نیل گردیده آتش رشک در دل دجله بغداد بل در جان عین العیات و سلسبیل افکند - این موقع در اصل بنا نهادن سلیم خان پسر شیر خان افغانست که بعد از اساس افکندن چار دیوار آن بغیر عدم مساعدت روزگار فرصت عمارت نیافته ناتمام مانده بود - حضرت جنت مکانی را فرزت این مکان 'جنت نشان' دل نشین افتاده آنرا عمارت و مرمت فرمودند - و نشیمن های خوش و مغزلهای دلش بنا نهاده در هر آمد و شد دارالملک دهلی آنجا اقامت می نمودند - مجیه حضرت سلیمان مقامی در روز دوم اقامت سلیم گدّه که هفتم ماه بود همزمان فتح و ضفر سوار شده بحسب زیارت پیر حضرت جنت آشیانی همیوں بادشاه شنافتند - و بعد از اقامت مراسم طواف آن عالی مقام و ادای وظایف زیارت آن حظیرة خطیره که اشرف و ایمن اماکن متبرکه این کشور است انعام خدام و مجادلان و امثال آن بجا آورده متوجه زیارت مرقد مقدس قدوة السالکین و برهان العارفين سلطان المشايخ شیخ نظام الدین اولیاء شدند - و از روی عقیدت تمام بر سبیل استغاثه انواع میامن و برکات اندوخته به پرتو قرأت ناطقه فایده مشاغل انوار مزید روح و راحت در آن خاک پاک بر افروختند - و مبلغ پنجهزار روپیه از سرکار خاصه شریفه سواى آنچه شاهزادهای والا قدر گذرانیده بودند به حسب امر اعلیٰ معتمدان درگاه والا باصحاب استعطاق دارالملک دهلی رسانیدند •

هشتم ماه بجانب پالم ره گرای شده عملت عالی که در آن مقام
 اساس نهادند آنحضرت است از نزول اشرف سمو مکانست سپهر اطلس
 یامت - چهار روز در آن فرخنده زمین به نشاط صید و صید نشاط برداختند -
 درین ایام صیدی غریب و شکاری عجیب اتفاق افتاد که تفرج آن صورت
 فرح آمیز رنگ از خاطر ارباب صید زدود - و صورت معنی مذکور آنکه چون
 حضرت کشورگیر اقلیم شکار درین نخلچیرستان سرگرم نشاط شدند اضا را
 در اثنای صید و سیر یک روز از تغنگ خاصگی که بخاص بلن موسوم
 است چهل آهو سیاه شکار شد - چون این قسم صید بدیع از هیچ صیادی
 که عمر به نخلچیر انگنی صرف کرده باشد چه جای بادشاهان، عظیم الشان
 منقول نیست - موجب افراط نشاط و باعث وفور انبساط طبع افدس شد -
 چنانچه بی نهایت از جا در آمده فرمودند که ازین دست صیدی شاید
 از مبداء آفرینش هیچ بادشاهی شکار انداز را، دست نداده باشد که در یکروز
 بدست خود از یک تغنگ چهل آهو زده باشد و «البلی کنیم از شعرای
 سرآمد پای تخت این رباعی به نظم آورده بعرض رسانید، رباعی *
 چون شاهچهران بادشاه کشورگیر انگند بصیدگاه پالم نخلچیر
 روزی به تغنگ خاصه چهل آهو انگذ که ننگند بیک صید در تیر
 درینولا بعرض مقدس رسید که بحسن سعی ظفرخال ابدال والی تبت
 اطاعت پدبر شده روی زر از سکه مبارک نام نمایی و سر منبر را از خطبه
 القاب سامی منور نموده - و نه اثرنی مسکوک به سکه مبارک که بر سبیل
 نمودار با پیدکنش بسیار از فلوس آن کشور ارسال داشته بود هفدهم ماه بنظر
 مبارک در آمد - بیست و ششم ماه ساحت سرزمین پرگنغ اقباله که
 در عهد بادشاهزادگی داخل محال جائیز خدیو هفت کشور بوده پیوسته
 پرتو توجه به عملت و ترتیب آن منحل قابل می گماشتند - درینولا بعد از

مدت مدید فروغ پذیر پرنو ماه رایت ظفرهاله شد - و گل زمین باغی فردوس آئین که طرح افکنده عهد سعادت مهتد بادشاهزادگی بود از برنو نزول سعادت مقرون و برکت، قدم فرخنده مقدم همایون داغ رشک بر دل سراستان ارم گذاشت - و چون آن مکن فردوس نشان در آغاز جلوس مبارک به نواب بیگم صاحب مرحمت شده بود عمارتی لایق شان پرستاران آن قره حور عین و رابعه بنات سپهر برین نداشت - بنابر آن متصدیان مهمات آن پرگنه باسلس نهادن نشیمن های دل نشین فرمان پذیر گشتند *

بیست و نهم قصه سرهند که از جمله خالصات است مضرب سرادق اقبال شد - و عرصه باغ حائظ رخنه که در عهد حضرت عرش آشیانی طرح پذیرفته رفته رفته از ترتیب و مرتبت جنت مکانی شاهد قابلیت آن بسرحد نهایت خوبی و مرغوبی گرائیده بود - و درختادش رشک طوبی شده سدره آسا به مغتهای مرتبه کمال رسیده بودند از میامن ورود اقدس غیرت افزای فلک، اطلس گشت - و نشیمن های دلکش آن باغ که بغایت دلنشین و فیض بخش بودند از برکت نزول مقدس رشک فرمانی هفت کاخ اخضر گردیده روکش این آبنوی طارم مغرور آمد - چون وقت قدوم موکب نوروز گیتی افروز نزدیک شده بود و درین نزدیکیها تا دار السلطنت هور جای دیگر که درخور تزئین انجمن جشن نوروزی باشد یافت نمی شد - بنابر آن بزم آرایان انجمن سوز و سرور و پیرایه بعدان محافل عیش و عشرت بانفاق سامان طرازان کارخانجات سلطنت باذین بندی این بزم دلپذیر بر اطراف تالابی که متصل بدفع طرح افکنده حضرت جنت مکانی بود مامور شدند *

